سورة مريم مكية بسم الله الرحمن الرحيم وهي ثمان وتسعون آيات

كهيعص عبد الله بن عباس فرمود که کهیعص نامی است از نامهای الهی و مؤید این است
که امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی ادعیه فرموده اند که یا کهیعص و یا حمعسق اغفر
لی و کلینی گفته که این ثنائی است که حق تعالی خود را فرموده و کسی را بر حقیقت معنی
آن اطلاعی نیست و از عطا نقل است که سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده
که کاف مفتاح اسم کافی و کریم است و کبیر و ها اشاره باسم هادی است و یا ایما بحکیم
و حلیم و رحیم و مجید و حمید و عین اشعار بعلیم و عزیز و عظیم و عادل و صاد ایما بصادق
و در لباب آورده که یا اشاره است بمن یجیر ولا یجار علیه و یا من یجیب من دعاه و نزد بعضی
این اسم بهترین اسمای الهی است و گویند اسم سوره است یعنی این سوره ذکر رحمت ربک
یاد کردن بخشش پروردگار تست و بنا بر اقوال دیگر معنی آنست که اینکه خوانده می شود
بر تو بخشش آفریدگار تست عبده زکریا بنده خود را زکریا از روان بخشش اجابه او
سبحانه بود دعای زکریا را در طلب ولد و او از انبیای بنی اسرائیل از اولاد رحبعم بن
سلیمان بن داود و مهتر احبار بیت المقدس و صاحب قربان بود پس قصد او و را الحوان
و یاد کن برای امت خود اذ نادی ربه چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را در محراب
بیت المقدس بعد از تقرب بقربان کردن نداء خفیا خواندنی پنهان چه اخفاء در دعا
باجابه نزدیک تر است بجهة آنکه از ریا دورتر است و گویند خفای آن بجهة آن بود که از بنی
اعمام خود شرم میداشت که در هشتاد سالگی یا خود در نود و هشت ساله نا زاینده
از خدا طلب فرزند کند و دعای او این بود که قال رب گفت ای پروردگار من انی

١

وهن العظم

۲

وهن العظم بدرستی که سست شده است استخوانهائی که ستون بدن است منی از من
و چون این استخوانها که اصل بدن است سست باشد اعضای دیگر بطریق اولی و اشتعل
الرأس شیبا و افروخته گشت از سر پیری یعنی چنانکه سیاهی و تاریکی بنور منتفی میشود
سیاهی موی بسفیدی پیری منتفی گشته و چنانکه آتش در جائی افتد و همه آنرا فرا گیرد
و بجای دیگر سرایت کند سیاهی موی من که در یکجا واقع شده بود بموضع دیگر سرایت کرده
و همه سفید گشته و لم اکن و نبوده ام بدعائک رب بخواندن من ترا ای پروردگار
شقیا بی بهره و نا امید یعنی هرگاه دعا کرده ام باجابت رسانیده و مرا محروم نگردانیده و من
بحسن اجابت تو خو کرده شده ام پس در این دعا محروم و نا امیدم مگردان و اجابت آن
فرمای بعد از عرض دعا و نیاز شرح حال خود را که باعث دعا است بیان میکند و میگوید
و انی خفت الموالی و بدرستی که من میترسم از اولیا یکه وارث من باشند از بنی اعمام
که بدترین بنی اسرائیل اند و ترکه مرا در موضعی که غیر رضای تو باشد خرج کنند من ورائی
از پس من و کانت امرأتی عاقرا و هست زن من نا زاینده و در پیری فرو رفته فهب لی
پس ببخش مرا من لدنک ولیا از نزدیک خود فرزندی که اولی باشد بترکه من و مع ذلک
ولیعهد من و متولی امور من و یا ولدی که ولی از اولیا و دوستی از دوستان تو باشد و از روی
استحقاق یرثنی میراث برد از من ترکه مرا و یرث من آل یعقوب و میراث گیرد از اولاد
یعقوب بن ماثان که پدر مریم بود و نزد کلبی برادر زکریا بوده و گویند مراد یعقوب بن اسحق
ابن ابرهیم است زیرا که زکریا خواهر مریم را خواسته بود که دختر عمران بود و نسب او متصل
بیعقوب پیغمبر بود و نزد سدی زن او از اولاد سلیمان بن داود بوده و داود از اولاد یهودا بن یعقوب
و زکریا از نسل هرون و هرون از اولاد لاوی بن یعقوب جمیع اصحاب ما باین استدلال کرده اند
بر اینکه انبیا مال را بمیراث گرفته اند نه اینکه ما یعرف خود را صدقه میکرده اند زیرا که میراث یاد
مذکور مال است نه علم و نبوة چه لفظ میراث را در لغت و شریعت اطلاق نمی کنند مگر بر آنچه نقل کرده
می شود از مورث بوارث از اموال و در غیر اموال استعمال نمی کنند مگر بر طریق مجاز و از حقیقت
بمجاز نقل کردن خلاف اصل است و بدون دلیل غیر جایز و دیگر آنکه زکریا بعد از این فرمود و اجعله
رب رضیا یعنی بگردان فرزندم را ای پروردگار من شایسته و پسندیده که از قول و عمل او
راضی باشی و همیشه مطیع و فرمانبردار تو باشد پس اگر مراد از ارث نبوت باشد چنانکه مخالف
میگوید ذکر این بعد از این بی معنی بود و لغو و عبث باشد هم چنانکه نیکو نیست که کسی گوید یا خدایا

بهمري بما فرست واورا عاقل ومرضي خود كردان زيراكه هركاه شخصي منصب نبوة داشته باشد البته
متصف خواهد بود برضاي خداي تعالى وانچه اعظم ازان است مؤيد اين است كه زكريا ع تصريح فرموده
بانكه ميترسم از بني اعمام خود بعد از فوت خود پس طلب وارث بجهت خوف او بوده باشد از بني اعمام واين
خوف معقول نيست مكر بمال نه نبوة زيراكه زكريا اعلم ازان بود بانكه او سبحانه نبوة و علم بكسي دهد
كه از اهل او نبود پس اينكه مخالف از پيغمبر ص نقل كرده كه نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقة
محض افترا باشد و عين عناد و طغيان ولهذا سيدة النساء تكذيب اين سخن كرده و در نزد ان اشقيا
فرموده يرثني ويرث من ال يعقوب حاصل كه زكريا بجهت خوف انكه مبادا ميراث او بر بني اعمام منتقل
شود وان را در فسق و فجور صرف كنند و موجب ازدياد فسق و معصيت ايشان بشود از حق تعالى طلب
فرزند صالح كرد كه مرضي او سبحانه باشد و مامور امر او و بعد ازان سر بسجده نهاد و تضرع مي فرمود و منادي
نداي كرم رباني وعده اجابت دعاي داده ندا كرد باو كه يا زكريا انا نبشرك اي زكريا بدرستي كه
ما بشارت مي دهيم تورا بغلام اسمه يحيى به پسري كه نام او يحيى است لم نجعل له نيافريديم مر او را من
قبل سميا پيش ازين هم نامي يعني هيچ كس قبل از او باين اسم مسمي نبوده واين موجب شرف مرتبه
اوست و نزد ابن جبير سمي بمعني مثل است يعني هيچ كس را مثل از او بصورت و هيئت او خلق نكرده
بوديم ويا ازان حيثيت كه از زن عاقر در وجود امد وهيچ فرزندي از زن عقيم متولد نشده است
ويا باعتبار و نور علم وكثرت حكمت و فضيلت او از ابي عبد الله ع روايت است كه همچنانكه يحيى را
اسم نبوده امام حسين ع را نيز اسم نبوده يعني پيش ازين هيچ كس بنام او نبوده واسمان بر هيچ كس كريه نكرده
مكر بر يحيى و امام حسين ع كه چهل صباح بر اين هر دو بكريست و بر اكشيد كه طور كريه اسمان بر چه طريق بود فرمود
بوقت طلوع وغروب سرخ مي بود و قاتل يحيى ولد الزنا بود و قاتل امام حسين ع نيز ولد الزنا بود ثعلبي اورده
كه حق تعالى قبل از ذكر ان فرموده كه اراده او تعلق كرفته بود كه بعد از او كسي را بظهور اورد كه او را
بكمالات تامه وفضائل كثيره وعلوم جليله اختصاص دهد كه هيچ كس بان مرتبه نرسيده باشد و نرسد
واسم سامي ورا از نام همايون فرجام خود مشتق سازد كه خدا والعرش محمود و هذا محمد ص القصه چون
زكريا بشارت فرزندي شنيد از روي تعجب نه بروجه استبعاد از قدرت الهي قال كفت رب
اي پروردكار من انى يكون لى غلام چكونه باشد مرا پسري وكانت امرأتي وحال انكه هست زن
من عاقرا نازاينده وقد بلغت و بدرستي كه رسيده ام من الكبر از بزرك سالي و غايت پيري عتيا
بنهايت وحالت ضعف يأس وخشكي اعصاب وعظام وضعف قوي از حسن مقولات كه اين سخن بروجه
استعلام است از كيفيت ولد اوردن يعني اي خدايا ما را جوان خواهي ساخت يا در همين پيري و بزركي سال قدرت ارزاني
خواهي فرمود قال كفت فرشته يا خداي در جواب او كه اي زكريا كذلك امر چنين است كه در اين پيري ولد موجود
خواهد شد قال ربك كفت پروردكار تو هو اين كار كه فرزند دادن است در اين سن از اين دو شخص على هين بر قدرت من

اسان است



آسان است رد قوة تو كنم تا بر مباشرت قوة يابي و رحم زن تو را كشاده سازم تا نطفه را جذب كند و آنرا لحد
ولد رساند وقد خلقتك و بدرستي كه آفريديم تورا من قبل پيش از يحيى و بوجود آوردم ولم تك
شيئا وحال انكه نبودي چيزي يعني معدوم صرف بودي ترا از علم بوجود آورده ام و چون ترا از عدم
بوجود آوردم و وجود دادم پس قادر خواهم بود بر آفريدن فرزند از تو و پير زن زايل ساختن مانع ولد كه آن عقر زوجه
تست آسان تر است از ابتداي آفريدن واز ابي جعفر ع مرويست كه يحيى بعد از ين بشارت به پنج سال متولد شد القصه
زكريا ع ازين حال مسرور شد اما نميدانست كه عنقريب وجود خواهد كرفت يا مدتي ديكر بظهور خواهد رسيد
وبجهت اين قال كفت رب اجعل لي اي پروردكار من بكردان براي من يعني بنماي مرا اية علامتي
كه بدان قرب وقوع اين واقعه معلوم كردد وبان استدلال كنم بر رسيدن زمان وجود ولد قال كفت خداي
مر زكريا را ايتك نشانه تو اين الا تكلم الناس آنست كه سخن نتواني كفت با مردمان ثلث
ليال سه شب و روز آن سويا پي در پي و بهم پيوسته يعني سه شبانه روز تمام نزد اكثر مفسران مراد
سوي صحيح و سليم است يعني قادر نباشي بر سخن كردن وحال انكه سوي الخلق باشي و تن درست باشي نه كه آن بجهة
علتي باشد القصه بعد ازين بشارت و بيان علامت وقتي قرائت زبور ميكرد و به تسبيح مشغول بود كه ناكاه بيكبار
زبان او بسته شد و اصلا نتوانست كه سخن كند و مردمان بنا بر عادت خود بر در مسجد منتظر بودند تا زكريا بيرون
آيد و در مسجد بكشايد تا با وي نماز كنند فخرج پس بيرون آمد على قومه بر كروه خود صباح آن روز
كه در شب زن او حامله شده باشد من المحراب از مصلاي خود و ايشان بر عدم قدرت او بر تكلم اطلاع
پيدا كردند بدانستند كه اثر اجابت دعاي وي بفعل آمده خوشحال كشتند فاوحى اليهم پس اشارت كرد
زكريا بسوي ايشان بدست خود ان سبحوا آنرا كه نماز كذاريد يا تسبيح كوييد خداوند خود را و شكر او تمام نماييد
٤ بكرة در بامداد كه پيش از طلوع آفتاب است وعشيا و در شبانكاه كه بعد از غروب آنست و بعد از سه
شبانه روز كه برين منوال كذشت زكريا بحال خود آمد و يحيى بعد از مضي مدت حمل متولد شد و در كودكي پلاسي
پوشيده بود و با اخيار بطريق عبادت وطاعت موافقت ميفرمود تا وقتي كه فرود آمد از حق تعالى برو خطاب
مستطاب رسيد يا يحيى خذ الكتاب اي يحيى فرا كير كتاب توريه را بقوة بقوتي كه ترا داده ايم
بر اخذ آن و عمل كردن بان واتيناه الحكم و داديم يحيى را حكمت و آن فهم توريه بود و دانستن احكام آن
صبيا در حالتي كه كودك بود در سن سه سالكي ابن عباس فرموده كه معني آنست كه او را پيغمبري داديم در حالت

اسم او را
حامر و

سه سالکی عیاشی باسناد خود از علی بن اسباط روایت کرده که او کفت روزی نزد ابی جعفر بن محمد علی الرضا علیه السلام
رفتم و او در سن پنج سالکی بود در حسن اخلاق و فهم و ذکاء او تامل میکردم فرمود که از حق تعالی اخذ امامت
میکند بر همان طریق که اخذ نبوة میکند و بعد از آن این هر دو آیه را تلاوت فرمود که فَلَمَّا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَاسْتَوٰی
اٰتَیْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَاٰتَیْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِیًّا بعد از آن فرمود که جایزست که حق تعالی اعطای نبوت کند در چهل سالکی
و جایز است که آنرا کرامی کند در سن کودکی ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ از ضحاک نقلست که یحیی در وقت
سه سالکی کودکان محله روزی او را کفتند که ای یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود ما از برای بازی آفریده نشده ایم
این سخن بندی عظیمست بیخبران بازیچهٔ غفلت را که عمر عزیز خود را ببازی و لهو و لعب میکذرانند و بدام لهو
فریب اِنَّمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا لَهْوٌ وَلَعِبٌ مشغول و مقید میمانند القصه حق تعالی میفرماید که ما دادیم یحیی را حکمت
و فهم توریة در حین کودکی وَحَنَانًا و رحمت و عطوفت را مِنْ لَدُنَّا از نزدیک خود بجهة آن مردمانرا
بطاعت خدا میخواند و از معصیت دور میکرداند و کویند مراد بحنان کمال خوف و خشیت و نهایت ترسکاری او بوده
وَزَكٰوةً و دیکر دادیم او را طهارت و عمل پاکیزه یعنی لطف الهی شامل حال او شد از اول صغر تا زمان انقضای
اجل پاکیزه بود از جمیع خبائث و معایب یعنی او را دادیم برکة و زیادتی در علم و عمل وَكَانَ تَقِیًّا و بود ترسنده
و پرهیزکار از جمیع منهیات و مطیع او در جمیع حالات و هرکز هیچ خطیئه در خواطر او خطور نکرد چه جای آنکه آنرا
بفعل آرد وَبَرًّا بِوَالِدَیْهِ و بود نیکوکار بر پدر و مادر خود و مهربان و فرمان بردار ایشان وَلَمْ یَكُنْ جَبَّارًا
و نبود سرکش یعنی عاق الوالدین و کردنکش بر بندکان عَصِیًّا و نبود عاصی مر امر پروردکار خود را وَسَلَامٌ
عَلَیْهِ و سلام از ما بر یحیی است یَوْمَ وُلِدَ روزی که متولد شد یعنی زمان مولود وَیَوْمَ یَمُوتُ و روزی
که میرد وَیَوْمَ یُبْعَثُ و روزی که برانکیخته شود حَیًّا زنده مراد بسلام نزول رحمت و تحیة او سبحانه است بدو
در دنیا و آخرت تخصیص این سه موضع بذکر بجهت آنست که وحشت ترین مواطن است چه مولود چون متولد شد خود را
در خارج المقام مطمئن بیند که در آن بود و چون فوت شود چیزها را مشاهده کند و هرکز ندیده و در وقتی که مبعوث
کرد د خود را در محشر عظیم پر هول بیند مرویست که خدای تعالی خوف و خشیت بیحیی داده بود که چون احوال قیامت شنیدی
فی الحال دلش بی آرام کشتی و مرغ روحش در اضطراب افتادی و از لباسها بپلاسی قناعت کردی و از طعامها بنان خشک
اکتفا نمودی در چهار سالکی توریة را حفظ نموده بود و در ده سالکی بر جمله احکام شرع واقف شده با چنین مرتبه چندان
کریسته بود که کوشت و پوست در رخسار مبارکش فرو ریخته بود و همین رک و پی و استخوان مانده بود مادرش از سر

شفقت

شفقت دو پاره پشمینه در ممر آب چشم او نهاده بود و هر لحظه آنرا برداشتی و بیفشردی و بازبجای خود نهادی
روزی زکریا کفت الهی فرزندی از تو خواستم که سرور سینه و راحت جان من باشد این فرزند از سینهٔ من سرور برد
و داغ عنا بر جان و جکرم نهاد دیکر تحمل ناله و کریهٔ او ندارم خطاب رسید که تو از من فرزند ولی طلبیدی نمیدانی که صفت
اولیا کریستن و نالیدن و بار محنت نامرادی کشیدن باشد بنای محبت ما بر ضربت قهرست و غذای محبان ما شربت
زهر القصه خوف یحیی در مرتبه بود که در مجلسی که او حاضر بودی زکریا از عقوبات الهی کلمهٔ نکفتی و جز شرح آثار
رحمت نامتناهی بر زبان نراندی چه یحیی را قوت استماع آیات خوف و وعید بان نبود و اکر از آن باب شمهٔ شنیدی
از کریه بهلاکت نزدیک رسیدی روزی زکریا ببالای منبر برآمد و از اطراف و جوانب نکریست یحیی را ندید و یحیی خود
در پس ستونی نشسته بود و کلیمی در خود پیچیده چون یحیی در نظر وی نیامد سخنی از وعید الهی در انکند و کفت در دوزخ
کوهیست از آتش نام او غضبان هیچکس از آنجا نکذرد مکر بکریستن از ترس خدای تعالی یحیی این کلمه بشنید نعره زد و برجست
و کلیم از دوش بیفکند و قدم از مسجد بیرون نهاد و فریاد میکرد که ای وای بر آنکس که غضبان جای او باشد و آن کوه
تفسان ماوای او پس نعره میزد و ناله میکرد تا از شهر بیرون رفت زکریا از منبر فرود آمد بخانه رفت و مادر یحیی را کفت
من ندانستم که پسرت در مسجد است شمهٔ از وعید ربانی بیان کردم سر و پای برهنه از مسجد بیرون رفت و شنیدم که روی
بصحرا نهاد بیا تا از پی او برویم مبادا از بیخودی در چاهی افتد پس پدر و مادر از عقب پسر روان شدند و سه شبانه روز
در کوه و صحرا و دشت قدم میزدند و هیچ اثری از یحیی ندیدند و خبر او نشنیدند صباح روز چهارم بشبانی رسیدند
پرسیدند از یحیی خبری داری کفت من او را ندیدم اما سه شبست که ازین کوه ناله و زاری بیرون می آید که کوسفندان
من بسبب آن ناله از چرا باز مانده اند و کوش بر آن ناله نهاده اند و آب از دیدها می بارند زکریا کفت این نالهٔ یحیی است
پس پدر و مادر روی بدان طرف نهادند مادر زودتر رسید یحیی را دید بکوشهٔ در سجده افتاده و چندان کریسته
که سجده کاه آن از آب چشم او کل شده مادرش بنشست سر و روی او را از خاک پاک کرده بر کنار خود نهاد و یحیی دیده
بر هم داشت خیال کرد که ملک الموت بقبض روح او آمده کفت ای عزرائیل پدر و مادر پیر دارم چندانم امان ده
که از ایشان بحلی حاصل کنم مادرش در خروش آمد کفت ای جان مادر عزرائیل نیست مادر تست یحیی دیده باز کرد
و مادر را دید برجست که خواست بکریزد مادرش پستان بدست کرفت و کفت ای جان مادر بحرمت این شیر که ازین
پستان خورده که با من بخانه آی در این حالت زکریا نیز در رسید بمبالغهٔ تمام یحیی را بخانه آورد و سه شبانه روز
بود که طعام نخورده بود قدری آش عدس پختند یحیی مقداری از آن تناول فرمود و میل خواب نمود در خواب دید

که شخصی او را گفت مگر غضبانرا فراموش کردی که آش عدس سیر بخوردی و بخفتی یحیی بیدار شد برجست و روی بصحرا
نهاد آری بلا متوجه ارباب ولاست و محنت نامزد ارباب محبت هر که بنای از محبت نهاده اند و دری از دروازهٔ
محنت در او گشاده اند و هر کرا حق سبحانه و تعالی دوست دارد او را ببلا مبتلا سازد و بمحنت ممتحن گرداند و قتل یحیی بن زکریا
را سبب آن بود که ملک آن زمان را زنی بود که آن زن از شوهر دیگر دختری داشت بغایت جمیله و خود پیر شده بود و میخواست
که دختر خود را بشوهر خود دهد ملک درین باب با یحیی مشاورت کرد یحیی فرمود که آن دختر بر تو حرام است
ملک ترک دختر کرد و آن فاجره ازین صورت برنجید و صبر کرد تا روزی که ملک مست شده بود و بیخود دختر را
بیاراست و در نظر ملک بجلوه درآورد ملک قصد دختر کرد زنش گفت این صورت میسر نشود تا وقتی که یحیی بن زکریا را
بکشی شیربهای دختر من قتل یحیی است ملک بکشتن یحیی امر کرد یکی از مقربان ملک گفت پدرش را اول باید کشت تا بر کشندهٔ
پسر خود دعای بد نکند ملک گفت چنین باشد پس جمعی از ملاعینان بخانهٔ زکریا درآمدند و زکریا با یحیی در نماز بود
یحیی را از پهلوی پدر بکشیدند و بربستند و قصد زکریا کردند وی بگریخت گروهی در عقب وی دوان شدند چون
نزدیک باو رسیدند زکریا اشارت کرد بدرختی که در آن موضع بود شکافته شد و زکریا بدرون آن درآمد ابلیس گوشهٔ
ردای زکریا بگرفت و بیرون درخت بداشت درخت فراهم آمد و کفار در رسیدند ابلیس را بصورت پیری دیدند
ازو پرسیدند که بدین صورت مردی در پیش ما میرفت کجا شد ابلیس ایشانرا دلالت کرد که آن مرد که شما میطلبید در درون
این درخت است و گوشهٔ ردا بایشان بدیشان نمود گفتند ای پیر چه تدبیر او را از میان این درخت بیرون آوریم
گفت او را چرا بیرون می آورید گفتند تا او را بکشیم شیطان گفت هم اینجا نیز او را هلاک میتوان کرد پس ایشانرا تعلیم
کرد که ارهٔ دو سر بساختند و بر سر درخت نهاده خواستند که بدو نیم باز برند از عالم غیبی ندا رسید که ای زکریا
مبادا که ناله و آه کنی که نامت از جریدهٔ صابران محو کنیم پس چون اره بفرق زکریا رسید گفت خدایا هزار شکر که خون
من بر سر کوی محبت تو میریزند الغرض صبر کرد تا بدو نیمش کردند **نظم** رسمی که هیچ آه نگویند و جان دهند، ما در میان
مردم عالم گذاشتیم، و جمعی که یحیی را بدرگاه ملک بردند فرمان رسید که هم در بیرون او را قتل کنند و سر او را
بیاورند آن کافران بیرحم سر مبارک یحیی را در طشتی بریدند بجهت آنکه علمای آن روزگار گفته بودند که اگر
خون یحیی بر زمین آید گیاه نروید پس آن خون در چاه ریختند آن خون در چاه بجوش آمد و خدای تعالی بخت النصر را
بدیشان گماشت تا هفتاد هزار کس از گروه بنی اسرائیل بکشت و بعد از آن خون یحیی از جوش فرو نشست ابن عباس از
پیغمبر ص روایت کرده که آنحضرت فرمود که بمن وحی آمد که بجهت قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس را کشتم برای فرزند تو حسین

هفتاد

۵

هفتاد هزار بار هفتاد هزار کس را خواهم کشت و حق تعالی بعد از ذکر قصهٔ زکریا و یحیی بیان قصهٔ مریم و عیسی می نماید
برین وجه که وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد فِي الْكِتَابِ در قرآن مَرْيَمَ قصهٔ مریم بنت عمران بن ماثان را
و او پیوسته در مسجد قدس بعبادت مشغول بودی و بوقت عذر بخانهٔ خالهٔ خود رفتی و بعد از پاکی بمسجد باز آمدی وقتی
در خانهٔ خاله بود بغسل محتاج شد طلب موضعی کرد که از اهل خانه دور باشد تا در آنجا غسل کند إِذِ انْتَبَذَتْ
چون بگوشه رفت و منفرد شد مِنْ أَهْلِهَا از اهل خود یعنی از خاله و قوم خود مَكَانًا شَرْقِيًّا در جایی که جانب
شرقی بود یعنی بطرف آفتاب بر آمدن از بیت المقدس یا از سرای خاله و قوم خود فَاتَّخَذَتْ پس فرا گرفت مِنْ
دُونِهِمْ از پیش ایشان حِجَابًا پردها یعنی از پیش نظر اهل خود پردهٔ ببست تا مانع دیدن ایشان شود و بعد از آنکه
غسل کرد و جامه در پوشید فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا پس فرستادیم بسوی او رُوحَنَا روح خود را یعنی جبرئیل که دین الهی
بوحی آوردن او با نبیا زنده شده همچنانکه بدن بروح حیوة یافته فَتَمَثَّلَ لَهَا پس متصور شد برای مریم بَشَرًا
سَوِيًّا آدمی تمام الخلقه یعنی بصورت آدمی با خلقهٔ تمام خود را بمریم نمود و در کشاف آورده که جبرئیل بصورت
امرد صبیح الوجه جعد موی بر آمد نزد مریم آمد و دال بر کمال ورع و عفت اوست که از صورتی چنین بخدا استعاذه نمود
قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ گفت بدرستی که من پناه میگیرم بِالرَّحْمَٰنِ بخدای بسیار بخش مِنْكَ از بدی که تو خواهی
بمن رسانی از نزد من بیرون رو إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا اگر هستی تو پرهیزکار مراد آنست که اگر تو بصفت تقوی و ورع
آراستهٔ از نزد من دور شو و گرد من مگرد و یا اگر متورعی و متقی من از تو پرهیز میکنم و پناه بحق می برم چه جای آنکه چنین
نباشی و گویند تقی نام شریری و فاسقی بود در آن زمان که متعرض زنان میشد و بر عکس این نام ویرا نهاده بودند و مریم
قصهٔ او را استماع نموده بود گمان برد که مگر اوست و از وی پناه برد بحق تعالی جبرئیل چون اضطراب او را بدید قَالَ گفت
إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من رَسُولُ رَبِّكِ فرستادهٔ آفریدگار توام لِأَهَبَ لَكِ تا بخشم ترا باعلام او غُلَامًا
زَكِيًّا پسری پاکیزه آزاد ناس عصیان و ترقی نماینده در افعال خیر و پرهیزکار و پارسا قَالَتْ گفت مریم
مر او را از روی تعجب که أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ چگونه بود مرا پسری وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ و حال آنکه بسوده است
مرا آدمی مس در عرف شرع کنایه است از نکاح صحیح یعنی هیچکس بطریق نکاح شرعی با من مباشرت نکرده وَلَمْ أَكُ
بَغِيًّا و نبوده ام زناکار و جویندهٔ فجور و در گذرنده از حد شرع بسبب زنا پس چگونه مرا فرزند باشد قَالَ
گفت جبرئیل كَذَٰلِكِ مرچنین است که تو گفتی که هیچکس ترا بنکاح و سفاح مس نکرده فاما قَالَ رَبُّكِ گفت
پروردگار تو هُوَ این کار که دادن ولد است بی پدر عَلَيَّ هَيِّنٌ بر من آسانست و هیچ دشواری ندارد و ایجاد ولد

بدون والد بجهت آنست که تا بیان کنیم و آشکارا سازیم بر تو قدرت خود را وَلِنَجْعَلَهُ و تا بکردانیم آنرا آيَةً لِلنَّاسِ
علامتی برای مردمان که بتدبر دران کمال قدرت ما را دریابند وَرَحْمَةً مِنَّا و بکردانیم او را سبب بخشش از ما از برای
آنانکه بدو بکروند و راه یابند بدو وَكَانَ و هست آفریدن او بی پدر أَمْرًا مَقْضِيًّا کاری حکم کرده شده و مقرر کشته
و نوشته در لوح محفوظ و هرچه حکم الهی بوقوع آن تعلق کیرد البته واقع شود پس ای مریم منقاد و مطیع امر ما باش چون این
مناظره و مباحثه درمیان مریم و جبرئیل واقع شد مریم رضا بقضا داده خاموش شد پس جبرئیل بنزدیک وی آمد و در
کریبان او یا آستین یا دهان او بادی دمید و آن باد بجوف او درآمد فَحَمَلَتْهُ پس بار کرفت بعیسی ع مرویست
از امام محمد باقر ع که کریبان جبه مریم را بدست فرو کرفت و باد دران دمید و در همان ساعت ولد در رحم او بجد
کمال رسید همچنانکه بچه نه ماهه شده باشد در رحم مادر پس از موضع غسل خود بیرون آمد و بجهت کرانی حمل پا را بر زمین
میکشید خاله او چون درو نکاه کرد و آن حال را بدید بسیار پریشان کشت مریم بجهت حیا و شرمندکی از خاله و زکریا
ازان منزل بیرون رفت فَانْتَبَذَتْ پس یکسو رفت بِهِ با آن حمل و منزوی شد مَكَانًا قَصِيًّا از جایی که دور
بود از شهر ایلیا فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ وجع پس آورد او را درد زادن إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ بسوی تنه درخت خرما از ابن
عباس روایتست که مریم چون از شهر بیرون آمد در صحرا درخت خرمای خشک شده دید که شاخهای آنرا بریده بودند و تنه
او خشک مانده و سال خورده و این در فصل زمستان بود و سرمای او سخت پناه بآن درخت آورد و پشت بآن باز
داد و آن درخت فی الحال سبز کشت و برک برآورد و خوشهای خرمای تر ازوی آویخته شد و چون مریم در پای آن
درخت قرار کرفت و از سرزنش مشاری و دلتنکی از قوم و شنیدن سخنان نالایق از ایشان بجهت کراهت از حکم خدای
قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ کفت ای کاشکی من مردمی قَبْلَ هَٰذَا پیش ازین حال وَكُنْتُ و بودمی نَسْيًا
مَنْسِيًّا چیزی حقیر و کذاشته و فراموش شده که هیچکس نام من نبردی و مرا نشناختی و اکنون که مردم بیت المقدس
مرا شناسند و دانند که دختر ایشانم در کفالت زکریا بوده ام و هنوز بکارة من زایل نشده و شوهر نکرده ام از خجالت
آن حال چکنم و چه چاره سازم چون جبرئیل این سخن را ازو بشنید و جزع و فزع او را مشاهده کرد فَنَادَاهَا پس آواز
داد مریم را مِنْ تَحْتِهَا از زیر قدم او یا فرشته دیکر در زیر درخت او را بخواند و اکثر مفسران عیسی در شکم مادر ندا کرد
و بکر من تحتها میخواند بفتح میم یعنی آواز داد مریم را کسی که در پایین او بود یعنی جبرئیل یا فرشته دیکر یا عیسی علیه السلام
أَلَّا تَحْزَنِي اینکه اندوهکین مباش و تمنای مرک مکن و غم مخور و از سخنان بد بانه مردم اندیشه و دغدغه بخاطر خود
راه مده قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ بدرستی که کردانید یعنی آفرید و روان ساخت آفریدکار تو تَحْتَكِ در زیر قدم تو

6

سَرِيًّا جوی آب که از آن بیاشامی و بدان طهارت کنی از ابن جبیر مرویست که عیسی ع پا بر زمین زد چشمه آب جاری شد
وَهُزِّي إِلَيْكِ و بجنبان و میل ده ای مریم بسوی خود بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تنه خرمابن خشک را تُسَاقِطْ
تا فرو ریزد و حفص تساقط خوانده بضم تا و کسر قاف یعنی تا بیندازد آن درخت عَلَيْكِ بر تو رُطَبًا جَنِيًّا
خرمای تر از بار چیده فَكُلِي پس بخور از خرمای تر وَاشْرَبِي و بیاشام از آب وَقَرِّي عَيْنًا و روشن
ساز چشم را یعنی خاطر خود را خوشدار بفرزند و بسبز شدن درخت و خرمای تازه دادن او که مناسب حالتست
آورده که چون مریم بکلمه طیبه وهزی الیک مخاطب کشت کفت بار خدایا پیش ازین که تن درست بودم و رنجور
نبودم روزی بمن میرسانیدی بی آنکه مرا سعی با سببی کردن اکنون که بدرد مخاض کرفتارم مرا میفرمایی که درخت
بجنبان تا خرما بیفتد این چه حکمتست خطاب رسید بوی که پیش ازین مجرد بودی و بالکلیه متوجه ما اکنون
کوشه دلت بعیسی تعلقی پیدا کرده القصه حق تعالی جمعی ملایکه را فرستاد تا کرد مریم درآمدند و چون عیسی متولد
شد او را فرا کرفتند و بشستند بآن چشمه آب و در حریر بهشت پیچیده و در کنار مریم دادند و ندا رسید که ای
مریم نذر کن که امروز روزه صمت بداری فَإِمَّا تَرَيِنَّ پس اکر ببینی مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا از آدمیان
کسی را و از تو پرسد که این فرزند از کجاست فَقُولِي پس بکوی إِنِّي نَذَرْتُ بدرستی که من نذر کرده ام لِلرَّحْمَٰنِ
صَوْمًا برای خدای روزه را و کدین در روزه ایشان ترک طعام و کلام بوده و این را روزه صمت کویند و در شرع
ما منسوخست فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ پس سخن نخواهم کفت امروز إِنْسِيًّا با هیچ آدمی بلکه با ملایکه سخن میکویم
و با حق تعالی مناجات آورده اند که چون اهل مسجد مریم را در محراب ندیده بتفحص او مشغول شدند از هرجا و از
هرکس میجستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدم قوم او بدانجا رفتند و مریم چون ایشان را بدید عیسی را برداشته
متوجه ایشان شد و عیسی در راه با مادر بسخن درآمد و کفت ای مادر من بنده خدا و رسول اویم از قوم خود اندیشه
مکن و در سخن کردن مرا با ایشان واکذار فَأَتَتْ بِهِ پس آورد عیسی مریم را قَوْمَهَا بقوم خود تَحْمِلُهُ
دران حالت که برداشته بود او را همین که چشم آن کروه بروی افتاد و کودک در بر او دیدند بکریستند چه او از خاندان
نبوت و طهارت بود و آبا و امهات او بورع و تقوی و صلاحیت معروف بودند و وی بصفت عصمت و عفت مشهور
بود چون این حال را ازو بدیدند بسیار غمکین و اندوهناک کشتند قَالُوا يَا مَرْيَمُ کفتند ای مریم لَقَدْ جِئْتِ
بدرستی که آمدی شَيْئًا فَرِيًّا بچیزی عجیب و بدیع که درمیان اهل بیت تو مانند این نبوده و از مثل تو نیز این صورت
متصور نبود پس از تو این کار بسیار غریب و عجیبست يَا أُخْتَ هَارُونَ ای خواهر هرون کویند او برادر پدری مریم بوده

وبحسن طریقه وصلاحیت در زهد مشهور و معروف بود وابن جبیر گفته کرا و مردی فاسق بوده و مشهور بزنا
وفساد و مریم را در قبح عمل تشبیه باو کردند و بروایات عباس وقتاده وکعب ومغیرة بن شعبه از پیغمبر ص روایت
کرده اند که مراد بهرون مردی صالح بود در بنی اسرائیل که در صلاحیت و پرهیزکاری مشهور بود که بصلاحیت شهرت
می یافت او را بهرون تشبیه میدادند و مرویست که چون وفات کرد چهل هزار کس تشییع جنازه او کردند و هم هرون نام
داشتند بجهت تبرک باو واسم او و معنی آنست که ای مانند هرون در صلاح و تقوی مَا كَانَ اَبُوكِ نبود پدر تو
امْرَأَ سَوْءٍ مرد بد یعنی شخصی که عمل بد کرده باشد وَمَا كَانَتْ اُمُّكِ ونبود ما در تو حنه بنت فاقود بَغِيًّا
زناکار و فاجر یعنی تو از خوانوادهٔ که هرگز مثل این عمل از ایشان صادر نشده پس این امری غریب و عجیبست که از تو بظهور
رسید فَاَشَارَتْ اِلَيْهِ پس مریم اشارت کرد بعیسی که با او سخن گویند و جواب از او بشنوند غضب ایشان زیاده
شد قَالُوا گفتند باو که كَيْفَ نُكَلِّمُ چگونه سخن گوییم مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ با آنکه در دامن تست که بمثابه
گهواره است و یا با آنکه در خور گهواره است صَبِيًّا در حالتی که کودکست که اصلا فهم خطاب و قدرت بر جواب
ندارد آورده اند که چون مریم گفت که جواب از این کودک بشنوید گفت ای مریم باین عمل قبیح و فعل شنیع که از تو صادر
گشته اکتفا نمیکنی و با ما سخریت و استهزا می نمایی و میگویی که طفل یکروزه جواب شما بگوید پس در صدد رجم او شدند
که ناگاه عیسی بفرمان حق تعالی دهان از پستان برداشته روی بدیشان کرد و بزبان فصیح قَالَ گفت ای قوم
اِنِّي عَبْدُ اللّٰهِ بدرستی که من بندهٔ خدایم تقدیم اقرار بعبودیت خدا جهت بطلان قول کسانیست که دعوی ربوبیت او
کردند همچنین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چون دانست که جماعت غلات در حق او گویند آنچه درباره عیسی گفتند همیشه
فرمودی اَنَا عَبْدُ اللّٰهِ وَاَخُو رَسُولِ اللّٰهِ و در نگین مبارک خود کنده بود که سُبْحَانَ مَنْ اَكْرَمَنِي بِاَنِّي لَهُ عَبْدٌ پاکست آن خدا
که فخر و نازش من آنست که بندهٔ اویم پس اَنَا عَبْدُ اللّٰهِ جهت ردّ قول غلاتست وَاَخُو رَسُولِ اللّٰهِ ردّ اعتقاد نواصب
که بجهت عناد و حسد از مرتبه خلافتش منع کرده اند و بعد از آن فرمود که این کلمه را کسی دیگر بغیر از و نگوید مگر
دروغگویی که دعوی مرتبه خود کند مراد جماعتی اند که بناحق دعوی خلافت رسول خدا کردند و او را در کنج خود
نشانیدند و باتفاق چنانکه عیسی را پیش از بلوغ و تکلیف کمال عقل دادند تا اقرار کرد بعبودیت خدا و گفت اِنِّي عَبْدُ اللّٰهِ
امیر المؤمنین ع را نیز از بلوغ و تکلیف کمال عقل دادند تا رسول الله ص او را دعوت کرد و محل مرتبه او قابل دعوت آمده
مامور او امر و نواهی حضرت رسالت پناهی شد القصه چون قوم از عیسی گفتار اِنِّي عَبْدُ اللّٰهِ شنیدند از آن متعجب
شدند و گفتند این امری عجیب و غریبست پس همه متوجه عیسی شدند تا دیگر از وچه صادر شود فرمود اٰتَانِيَ

الْكِتَابَ داده است مرا خدای مر کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد در تفسیر ثعلبی
مذکور است که معنی آنست که مرا تعلیم داده است توریة را در شکم مادر وَجَعَلَنِي نَبِيًّا و گردانیده است مرا پیغمبر
و بروایة ابن عباس و اکثر مفسران در همان حالت که متولد شد دعوی پیغمبری کرد و تلاوت انجیل می نمود و باین معجزه
بندگان خدا را دعوت میفرمود و نیز فرمود که وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا و ساخت خدای مرا با برکت و نفع اَيْنَ مَا
كُنْتُ هرجا که باشم و بهر موضع توجه کنم در روایت صحیح آمده که عیسی ع در هرجا که بودی بیماران و اصحاب
آفات و عاهات نزد وی آمدندی و بدعای او شفا یافتندی و اگر جایی که قحط واقع شدی و باران نیامدی ببرکت
قدم وی باران آمدی و ارزانی شدی وَاَوْصَانِي و وصیت کرد یعنی امر کرد فرمود مرا خدای بِالصَّلٰوةِ
باقامت نماز وَالزَّكٰوةِ و بدادن زکوة اگر مالک آن شوم مَا دُمْتُ حَيًّا مادام که باشم زنده مخفی نیست
که امیر المؤمنین علی ع نیز باین صفات موصوف بود اما اول چنانکه گذشت که عیسی گفت انی عبد الله جهت ردّ غلات
و بعد از آن فرمود اتانی الکتاب وجعلنی نبیا جهت ردّ جهودان که او را ابن یوسف نجار میگفتند حضرت امیر نیز
فرمود که انا عبد الله واخو رسول الله جهت ردّ غلات و نواصب و اما ثانی همچنانکه حق تع عیسی را در زمان صغر
نبوة داد و او را بر خواندن انجیل و توریة قدرت داد امیر المؤمنین علی ع نیز در زمان صغر موفق شد بدانستن علوم شریعت
مصطفوی و فطنت او بر وجهی که هرچه از حضرت رسالت ص میشنید حفظ میکرد و هرگز آنرا فراموش نمیکرد تا در حق
او آمد که اُذُنٌ وَاعِيَةٌ و اما ثالث زیرا که همچنانکه ببرکت عیسی اهل مرض شفا یافتند ببرکت شاه اولیا اکثر اهل
شرک از مرض کفر و جهالت خلاصی یافتند و بنور هدایت ایمان مستسعد شدند و اما رابع همچنانکه عیسی فرمود
وَاَوْصَانِي بِالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ مَا دُمْتُ حَيًّا امیر المؤمنین علی ع نیز در عبادة مالی و بدنی تا غایتی بود که در
شبانه روزی هزار رکعت نماز میگذارد و حرص وی بر زکوة بر وجهی بود که در میان نماز زکوة داد و در حق او
آیه اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ نازل شد القصه عیسی بعد از آن بجهت تعلیم بندگان از لطف و رفق و حسن سیرت خود
با مادر و سایر بندگان خبر داد وَبَرًّا بِوَالِدَتِي و گردانید مرا خدای نیکوکار بر مادر و مهربان بر او که رضای او
حاصل نماز فرمان او سر نه پیچم و دقیقه از دقایق خدمت فرو نگذارم وَلَمْ يَجْعَلْنِي و نگردانید مرا جَبَّارًا
گردنکش که به بندگان تکبر کنم شَقِيًّا بدبختی که بجهت تکبر فرمان او نبرم یعنی از جبابره و اشقیا نیستم بلکه با جمیع
مردمان بطریق تواضع سلوک میکنم و دایم منقاد او سبحانه ام وَالسَّلَامُ عَلَيَّ و سلام خدای بر منست چنانچه
بر یحیی ع يَوْمَ وُلِدْتُ روزی که بزادم وَيَوْمَ اَمُوتُ و روزی که بمیرم وَيَوْمَ اُبْعَثُ حَيًّا و روزی که برانگیخته

شوم زنان درخبراست که روزی یحیی عیسی راگفت که تو بهتری از منی شفیع من باش نزد خدا در مرتبهٔ
بلند و درجات ارجمند عیسی در جواب گفت تو به از منی زیرا که من سلام برخود کردم و خدای سلام برتو کرد وحق تعالی
بعد از ذکر قصهٔ عیسی ردّ قول جماعتی که دربارهٔ او افراط و تفریط نمودند و بطریق وسط قدم ننهادند میفرماید که
ذٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ آنکس که ذکر او گذشت و نعت او مذکور شد و بعضی از ایشان مسیح ابن الله میگویند و جمع
ابن یوسف نجار قَوْلَ الْحَقِّ میگویم گفتن دروغ و راست یعنی آنچه دربارهٔ عیسی مذکور شد گفتار درست
وراست الَّذِي آن قول حق و صدق فِيهِ يَمْتَرُونَ ۝ دران شك دارند و یا منازعه میکنند با یکدیگر
در امر او یهودان میگویند که ساحر کذابست و متولد از یوسف نجار و نصاری میگویند که ابن الله است بعد از آن
جهت تکذیب نصاری و تنزیه خود از بهتان ایشان میفرماید که مَا كَانَ نیست و نشاید لِلَّهِ مر خدا را
أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ انکه فرا گیرد فرزندی سُبْحَانَهُ ط منزه و مبراست او از آنچه ولد از جنس والد باشد و او
سبحانه از جنسیت و مثلیت منزه است پس الزام ایشان میکند بقوله إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا چون حکم کند
خدای بچیزی یعنی ارادهٔ آفرینش چیزی کند فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ پس جز آن نیست که گوید مر آنچیز را که
كُنْ بباش فَيَكُونُ ۝ ط پس بباشد بی تاخیر و کسی که قدرت او باین وجه باشد که بلفظ کن ایجاد شیء نماید
البته منزه خواهد بود از مشابهت او از خلق و مبرا از احتیاج در فرا گرفتن ولد از آن پس از کردانیدن اثبات بعد
از آن حبیب خود را بدعوة بندگان امر میکند بقوله وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ و بدرستی که خدای بحق
پروردگار من و پروردگار شما فَاعْبُدُوهُ ط پس بپرستید او را و بپرستش غیر او مشغول مشوید هَٰذَا صِرَاطٌ
مُسْتَقِيمٌ ۝ اینست راه راست که موصل است بروضهٔ رضوان فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس اختلاف کردند
جمیع فرق یهود و نصاری مِنْ بَيْنِهِمْ از میان یکدیگر در باب عیسی چه یهودان طریق تفریط گرفتند و او را
دشمن داشتند و ترسایان در جانب افراط کرافتادند و دعوی الوهیت او کردند یا انکه ترسایان مختلف شدند
و سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله گفتند و یعقوبیه بالوهیت او قایل گشتند و ملکانیه گفتند او بنده خدا ست
و پیغمبر او فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای مر آنان را که کافر شدند و بوحدانیت خدا نگرویدند مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ
عَظِيمٍ ۝ از وقت حاضر شدن در روز بزرگ قیامت و یا از مشاهدهٔ اهوال آن روز یا از شهادت آن روز بر ایشان
چه در روز قیامت ملایکه و انبیا و زبان و اعضای کفار بر کفر و بدی اعمال ایشان گواهی میدهند أَسْمِعْ بِهِمْ
وَأَبْصِرْ چه شنوا باشند کافران و چه بینا يَوْمَ يَأْتُونَنَا در آن روز که بیایند بما یعنی بمحشر قیامت حاضر شوند

عیسی بن مریم است نه آنکه نصاری
وصف او میکنند باضداد آنچه مذکور شد
صح

دیکی

٨

ولیکن سود نکند ایشان را دیدن و شنیدن یعنی بعین الیقین به بینند مواعید الهی را و بدان متیقن کردند اما
نفع نرساند ایشان را آن دیدن و شنیدن لَٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ لیکن ستمکاران امروز یعنی در دنیا
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝ در گمراهی اند هویدا و پیدا چه اختیار هوا کرده اند و از دین حق عدول نموده اند ملخص
آنست که کافران در دنیا جاهلند با مور عقبی و در آخرت عارف بآن و این عرفان در آن روز فایده بایشان
ندهد وَأَنْذِرْهُمْ و بیم کن ایشان را یعنی کفار مکه را يَوْمَ الْحَسْرَةِ در روز ندامت که بدکاران حسرت
خورند که چرا بد کردیم و نیکوکاران ندامت خورند که چرا نیکی را بیشتر نکردیم إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وقتی که ساخته
شود کار یعنی در آن حساب همهٔ خلایق کنند و حکم صادر شود که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر یعنی بعضی را بهشت
و جمعی را بدوزخ در آرند وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و کفار در غفلت و بیخبری اند از احوال آخرت وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝
و ایشان نمیگروند بآخرت و متعلقات آن و بصحت پیوسته در طرق ما و طرق اهل سنت که پیغمبر صلعم فرمود که
چون روز قیامت شود همهٔ مردمان از حساب بپردازند حق تعالی مرگ را بصورت گوسفندی سیه سفید
مصور سازد و بفرماید تا آنرا در میان اهل بهشت و دوزخ بدارند و ندا رسد که مرگ را میشناسید همه
گویند مرگ اینست پس بفرماید تا او را بکشند و بعد از آن ندا کند که ای اهل بهشت و دوزخ شما همیشه جاوید باشید
که هرگز مرگ بشما نرسد و بعد از آن حضرت این آیه تلاوت فرمود که أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ ای
ذبح الموت یعنی در آن موقف که این گوسفند که بصورت مرگست بکشند اهل دوزخ حسرت خورند و بعد از آن که
بهشتیان این را بشنوند چندان فرحناك و شادمان شوند که اگر مرگ بودی همه از شادی هلاك شدندی و
دوزخیان شهقه زنند که اگر مرگ بودی همه از حزن و الم هلاك گشتندی إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما
نَرِثُ الْأَرْضَ میراث بریم زمین را وَمَنْ عَلَيْهَا و هرکرا که بر روی زمین است یعنی همه را فانی سازیم
پس هیچکس باقی نماند بر زمین که مالك و متصرف باشد غیر از ما و مُلك و ملك همه بما راجع شود و هیچکس نماند
که دعوی ملکی کند همچنانکه حال دعوی میکنند وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ۝ و بسوی ما باز گردانیده شوند بعد از مرگ یعنی
بجایی که غیر ما مالك امر و نهی نباشد و آنجا جزا را بر وفق اعمال بدیشان رسانیم مرویست که چون سطوات
ازلی از روی هیبت همهٔ مکونات را فانی سازد ندای کبریا در رسد که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ و چون غیر او سبحانه
همه معدوم باشند جلال احدیت و جمال صمدیت کمال قدوسی و عز سبوحی خود را جواب دهد که لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ و بعد
از ذکر احوال زکریا و یحیی و مریم و عیسی قصهٔ ابرهیم را عم بیان میفرماید که تا بندگان بوی اقتدا کنند

ودر طریق نجات سلوک نمایند و میگوید که وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد برای قوم خود فِي الْكِتَابِ در قرآن
إِبْرَاهِيمَ قصهٔ ابرهیم را که همه اهل ملت بفضل او مقر و معترفند و مشرکان عرب و منافقان بی ادب بفرزند
او مفاخرت میکنند پس ایشانرا از توحید او خبرده و بگو بایشان که إِنَّهُ بدرستی که او كَانَ صِدِّيقًا بود
بسیار راست گوینده واین صفت اصلست در نبوت یعنی در اقوال و افعال و امور اعتقاد صادق و مصدق بود
نَبِيًّا پیغمبری بلند مرتبه بود یا خبر دهنده إِذْ قَالَ چون گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود را مراد عم او بود ع
که آزرست و چون در طفولیت مربی او بود او را پدر میگفت و نمیتواند بود که مراد پدرش باشد بجهت آنکه با دلّه
ثابت شده که آبا و اجداد انبیا مسلمانند و این قصه در سورهٔ انعام مبین شده پس از جهت عطوفت و مهربانی
فرمود بعم که يَا أَبَتِ ای پدر من لِمَ تَعْبُدُ چرا می پرستی و ستایش میکنی مَا لَا يَسْمَعُ آنچیزیرا که نمیشنود
دعا و نیاز ترا وَلَا يُبْصِرُ و نمی بیند خضوع و خشوع ترا که نزد او بجای می آوری و پرستش میکنی وَلَا يُغْنِي عَنْكَ
و دفع نمیکند از تو شَيْئًا چیزیرا از ضرر و مکروه طبیعت یا نفع نمیرساند ترا در دفع مضار و جذب منافع
پس کسی را پرستش کن که نعمتهای کثیره بتو میرساند و دفع مضار و مکاره از تو میکند و آن حضرت رب الارباب است
که خالق و رازق تست يَا أَبَتِ ای پدر من إِنِّي قَدْ جَاءَنِي بدرستی که آمده است بمن بطریق وحی مِنَ الْعِلْمِ
از دانش مَا لَمْ يَأْتِكَ آنچه نیامده است بتو فَاتَّبِعْنِي پس پیروی کن مرا أَهْدِكَ تا بنمایم ترا صِرَاطًا سَوِيًّا
راهی راست که سالک خود را زود بمطالب دنیوی و مقاصد اخروی رساند و او را از مهالک دنیا و آخرت رستگار
گرداند يَا أَبَتِ ای پدر من لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ مپرست دیو را یعنی فرمان او مبر در نافرمانی خدا که شرکست
إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستی که دیو سرکش كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ هست مر خدای را عَصِيًّا فرمان نبرنده و از جملهٔ عصیان
اوست که آدم را سجده نکرد و اولاد او را برترک داشت يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ ای پدر من من می ترسم أَنْ يَمَسَّكَ آنکه برسد بتو
عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَٰنِ عذابی از جانب خدای تعالی بسبب متابعت تو شیطانرا و چون عذاب الهی و عقوبت پادشاهی در رسد
فَتَكُونَ پس باشی تو لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا مر دیو را دوست یعنی همنشین او و قرین او در عذاب و لعن قَالَ گفت آزر
با برهیم که أَرَاغِبٌ أَنْتَ آیا روی گردانندهٔ تو عَنْ آلِهَتِي از پرستش خدایان من و ترک کنندهٔ ایشان يَا إِبْرَاهِيمُ
ای ابرهیم لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ اگر باز نایستی از مقالهٔ خود از مذمت بتان و از رغبت بگردانیدن از ایشان لَأَرْجُمَنَّكَ
هر آینه دشنام دهم ترا یا سنگسارت کنم تا هلاک شوی یا از من دور شوی دگر دم من نکردی و چون با من در طریق مخالفت
سلوک میکنی پس حذر کن از من وَاهْجُرْنِي و دور شو از من مَلِيًّا زمانی دور و دراز یعنی از آنکه تو را بزنم و مجروح کنم





وهلاک گردانم ابرهیم چون از ایمان او نا امید شد و این کلمات با تهدید از و بشنید بر طریق معاده و مقالهٔ حسنه با
قَالَ گفت سَلَامٌ عَلَيْكَ سلام بر تو باد یعنی ترا وداع میکنم و میروم و در بعضی اخبار آمده که چون ابرهیم قصد
مهاجرت کرد آزر او را گفت که از رفتن ملول مباش که تو خدای نیکو و بزرگوار داری ترا فرو نخواهد گذاشت ابرهیم بایمان
او امیدوار شده بر او سلام کرد و گفت سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ زود باشد که آمرزش خواهم برای تو رَبِّي از پروردگار
خود تا شاید که توفیق دهد ترا در توبه و ایمان و حقیقت آنست که استغفار ابرهیم برای او جهت وعدهٔ او بود بر ایمان
آوردن چنانکه در سورة التوبه مذکور شد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست خدای من بِي حَفِيًّا بمن غایت
مهربان وَأَعْتَزِلُكُمْ و کناره میگیرم از شما مراد آزرست و امثال آن از بت پرستان یعنی از همهٔ شما دوری میجویم
و کناره میگیرم وَمَا تَدْعُونَ و از آنچیزی که میخوانید و می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای یعنی بتان
مراد مهاجرت اوست از دین ایشان و دیار ایشان وَأَدْعُو رَبِّي و میخوانم پروردگار خود را یعنی می پرستم
او را بیگانگی عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ شاید یعنی امید دارم آنکه نباشم بِدُعَاءِ رَبِّي بخواندن و پرستیدن پروردگار
خود شَقِيًّا نا امید و بی بهره یعنی شما از خواندن بتان بی بهره اید و ضایع در کردار خود و من امید دارم که از
حق سبحانه و تعالی بهرهٔ تمام گیرم و در سلک مخصوصان و مقربان او باشم آورده اند که ابرهیم از بابل بکوهستان فارس
آمد و هفت سال در اطراف آن کوه سیر میفرمود و بعد از آن ببابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و درین نوبت بتانرا
بشکست و آتش نمرودی بر او سرد شد چنانچه تفصیل آن در سورة الانبیا مذکور شود انشاء الله تعالی و بعد از آن با ساره
و لوط عزیمت شام فرمود و حق تعالی از این هجرت خبر میدهد که فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ پس آن هنگام که دور شد
ابرهیم از بت پرستان و متوجه شام شد و بگذاشت ایشانرا در بت پرستی وَمَا يَعْبُدُونَ و آنچیزیرا که می
پرستیدند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای وَهَبْنَا لَهُ بخشیدیم مر او را از ساره إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
فرزندی اسحق نام از ساره و پس از و نبیرهٔ از اسحق که یعقوب نام داشت وَكُلًّا جَعَلْنَا و همه را گردانیدیم نَبِيًّا
پیغمبر خبر دهنده یا برگزیده و بارفعت و تقرب تخصیص اسحق و یعقوب بذکر جهت آنست تا ذکر اسمعیل کند بعد از این
علی انفراده بجهت مزیت فضل او وَوَهَبْنَا لَهُمْ و بخشیدیم مر ایشانرا مِنْ رَحْمَتِنَا از بخشش خود سوای اولاد
و نبوت از نعم دین و دنیا و گویند مراد نبوت و اولاد و اموالست که بایشان ارزانی داشت وَجَعَلْنَا لَهُمْ و دادیم
مر ایشانرا لِسَانَ صِدْقٍ زبان راست عَلِيًّا در حالتی که بلند بود و آن لسان صدق در میان مردمان
مراد ثنای نیکوست که جمیع اهل ملل از یهود و ترسا و نصاری و مسلمانان ایشانرا بآن ستایش میکنند و بایشان مفاخرت

می‌نمایند و هم دعوی میکنند که ما بر دین ایشانیم و ما بلند کردانیدیم ذکر ایشانرا در بیان امت محمدم که هم کس بوصف جمیل ذکر ایشان خواهند کرد تا روز قیامت و بعد از آن در میان قصه میفرماید که وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد فِي الْكِتَابِ در قرآن مُوسَىٰ قصهٔ موسی را ع إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود مُخْلَصًا پاک کرده شده از عیب و نقص یعنی موحدی بود که عبادهٔ او از شرک و ریا پاک بود و یا من جمیع الوجوه متوجه حضرت ربوبیت بود و نفس او ماسوی او پاک و پاکیزه وَكَانَ رَسُولًا و بود فرستاده شده از نزد حضرت عزت نَبِيًّا خبر دهنده خلق از جانب جناب احدیت و یا بلند قدر و عالی مرتبه وَنَادَيْنَاهُ و ندا کردیم موسی را بگفتار یا موسی انی انا الله رب العالمین مِنْ جَانِبِ الطُّورِ از جانب کوه زبیر الْأَيْمَنِ که طرف راست موسی بود یا جانب میمون و مبارک وَقَرَّبْنَاهُ و نزدیک کردانیدیم او را بدرگاه قرب خود نَجِيًّا درحالتی که رازگوینده بود با ما مرویست که موسی را بلند کردانیدند و بالا بردند از آسمانی تا بآسمانی و از حجابی تا حجابی دیگر تا بجایی که آواز قلم که توریه باو نوشته شد بشنید وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر او را عطا فرمودیم مِنْ رَحْمَتِنَا از جانب رحمت و مهربانی خود أَخَاهُ هَارُونَ برادر او هرون را وزیر و معاون او کردانیدیم در تدبیر و تفکر امور دینیه نَبِيًّا درحالتی که پیغمبر بود یا رفیع القدر بعد از آن در بیان حال اسمعیل میفرماید که وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ و یاد کن در قرآن صفت اسمعیل را ع إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود صَادِقَ الْوَعْدِ راست وعده وَكَانَ رَسُولًا و بود فرستادهٔ خدا بخلق نَبِيًّا خبر دهنده از حق ذکر او بصدق اول بار بجهت شهرت او بود باین صفت چنانچه مشهور است که با کسی وعده داد که من درین مکانم تا تو بیایی سه شبانروز و بقول اشهر یکسال اقامت کرد تا آن مرد بیامد و درین مدت جز پوست درخت از خوردنی چیزی دیگر نداشت و نیز در صفت او میفرماید که وَكَانَ يَأْمُرُ و بود که میفرمود أَهْلَهُ کسان خود را بِالصَّلَاةِ بنماز که اشرف عبادات دینیه است وَالزَّكَاةِ و بزکوة که اکمل اعمال مالیه است وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ و بود نزد آفریدکار خود مَرْضِيًّا پسندیده بجهت رسوخ او در استقامت اقوال و افعال بعد از آن سیرت ادریس را بیاد پیغمبر خود میدهد تا امت مرحومه بآن اقتدا کنند و میفرماید که وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ در قرآن قصهٔ ادریس را که نبیرهٔ شیث و جد پدر نوحست مرویست که سی صحیفه باو نازل شد و اول کسی که خط نوشت و از علم نجوم و کتاب سخن گفت و وضع ترازو کرد و سلاح بساخت و خیاطه کرد او بود و در جامع الاصول آورده که ادریس بصد سال بعد از وفات آدم متولد شد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود صِدِّيقًا راست گوینده در جمیع اقوال نَبِيًّا خبر دهنده



از حق تعالی یا بلند مرتبه وَرَفَعْنَاهُ و برداشتیم او را مَكَانًا عَلِيًّا مکانی بلند که شرف نبوة و درجهٔ قربت و یا او را ببهشت رسانیدیم و یا بآسمان ششم یا چهارم در احادیث معراجیه ثابت شده که حضرت پیغمبر ص فرمود که من در آسمان چهارم با ادریس ملاقات کردم و سبب رفع او بآسمان بروایت ابن عباس آن بود که روزی ادریس را حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود این بعد که میان من و آفتابست متاثر شدم آیا آن فرشته را که حامل آفتابست چه حال باشد خداوندا بار آفتاب را بر وسبک کردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایهٔ عنایت خود محفوظ دار حق تعالی دعای او را اجابت فرمود روز دیگر آن فرشته که حامل آفتابست خود را سبکبار یافت و اثر حرارت آنرا در نیافت سبب آنرا از حضرت عزت پرسید خطاب رسید که بندهٔ من ادریس در حق تو دعا کفت و من اجابت کردم فرشته باجازت او سبحانه بزیارت ادریس آمد و بعد از ملاقات ادریس باو کفت که چون بملک الموت رسی بکوی تا در اجل من تاخیر کند و من وظایف طاعات الهی را زیاده کنم آن فرشته کفت هرچه درین باب ممکن باشد سعی نمایم پس بالتماس وی او را بر پر خود نشانیده بآسمان برد و بنزدیک طلوع آفتاب رسانید و باستدعای حکمت ادریس کمیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید کفت حکم الهی در بارهٔ اینکس که تو میکویی آنست که حالا نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود چون فرشته باز آمد دید نقد حیات بخازن اجل سپرده بود و بار حق سبحانه و تعالی جان بوی داد و اکنون در آنموضع با ملایکه بعبادت مشغولست أُولَٰئِكَ آنها که مذکور شدند از زکریا تا ادریس الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ آنانند که انعام کرد حق تعالی بر ایشان بانعام نعم دینیه و اصناف مواهب معنویه مِنَ النَّبِيِّينَ از میان پیغمبران مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ از فرزندان آدم وَمِمَّنْ حَمَلْنَا و از ذریهٔ آنها که برداشتیم ایشانرا در کشتی مَعَ نُوحٍ با نوح ع و آنها غیر از ادریس اند وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ و از فرزندان ابرهیم ع وَإِسْرَائِيلَ و از ذریت یعقوب ع وَمِمَّنْ هَدَيْنَا و از آنها که راه نمودیم ایشانرا بحق وَاجْتَبَيْنَا و برگزیدیم ایشانرا از میان مردمان بنبوة و کرامت و رسوخ ایمان و طاعت و عبادت إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ هرگاه خوانده میشد بر ایشان آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ آیتهای خدای بخشنده در کتابها که بایشان فرود آمده بود خَرُّوا بروی در افتادند سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدایرا وَبُكِيًّا و کریه کنندگان بودند مر خدایرا از خوف او و نزد بعضی مراد بمن هدینا و اجتبینا مومنان اهل کتابند چون عبدالله سلام و قوم او که چون قرآن بر ایشان خوانده میشد بسجده می‌افتادند و میکریستند و از علی بن الحسین زین العابدین ع مرویست که فرموده که این آیه در حق ما نازل کشته و ابن شیمه و خصال ماست مرویست از حضرت رسالت ص که فرمود قرآن خوانید و بکریید و اگر نتوانید خود را بتکلف

سجده

برگریه دارید صالح مردی فرمود که در خواب دیدم که در نزد رسول قرآن میخواندم فرمود ای صالح این قراءت است
گریهات کو و شبهه نیست در آنکه گریه لازم شوقست در کلام دوست و در حدیث آمده که قرآن بحزن
و اندوه نازل شده پس هرگاه قراءت آن کنید خود را بر حزن دارید و گریه کنید و بعد از ذکر پیغمبران و صالحان از احوال
فساق و فجار خبر میدهد که فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ پس در رسیدند پس ایشان فرزندان که از غایت غفلت
و جهالت أَضَاعُوا الصَّلَوٰةَ فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ و پیروی کردند
آرزوهای نفس را از معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن ابن عباس فرمود که ایشان یهودند که ترک صلوة
مفروضه کردند و شرب خمر نمودند و نکاح خواهر پدری را حلال دانستند و بروایت مجاهد و قتاده مراد
فساق این امتند تا روز قیامت امیر المؤمنین علی ع فرمود که این در وقتیست که مشغول شوند به بناهای بلند
و بر نشسته بر اسبان منظور نشینند و جامهای مشهور پوشند فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ پس زود باشد که برسند غَيًّا لا
بجزای گمراهی و تباهی خود و بجزای بدی و زیان کاری خود از ابن مسعود و عطا و کعب مرویست که غی وادیست در جهنم
آتش آن تیزتر و عذاب او سختتر است که بینماز آن و متابعان شهوات و آرزو را بدانجا برند و بروایت ابن عباس
وادیست در دوزخ که اهل دوزخ از فرط و حرارت آن پناه با خدا دهند و آن جای زانی مصر و مدمن خمر
و آکل ربا ست و کسانیکه که عاق والدین باشند و گواهی بدروغ دهند و زنی که فرزندی را از شوهری نباشد
بر شوهر خود بندد إِلَّا مَنْ تَابَ مگر آنکه بازگشته باشد از معاصی وَآمَنَ و ایمان آورده بخدا و رسول
وَعَمِلَ صَالِحًا و کرده کار شایسته فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه تایب مؤمن يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند ص
و حفص بفتح یا و ضم خا میخوانند یعنی در آیند ببهشت بفرمان خدای وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم دیده نشوند
شَيْئًا چیزی را از پاداش خود یعنی از مزد ایشان هیچ کم نکند و این تایبان و عاملان صلاح در یابند جَنَّاتِ
عَدْنٍ در بهشتها غایبند از ایشان یا ایشان از آنها غایبند یعنی بوعده صدق الهی تصدیق بآن کرده اند و اگر ع
چه آنرا ندیده اند إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست وَعْدُهُ مَأْتِيًّا وعده خدا آینده یعنی جنات عدن آینده
و محقق الوقوع است و یا مراد بوعده جنانست یعنی مؤمنان آینده کان اند بآن لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا نشنوند
بهشتیان در بهشت لَغْوًا سخنی بیهوده و هرزه و بی فایده مانند فحش و مزخرفات و اباطیل إِلَّا
سَلَامًا لیکن شنوند سلام را از جناب جناب عزت یا از ملائکه بر وجه تعظیم و مکرمت یا از یکدیگر از روی تحیت
وَلَهُمْ و مر ایشانراست رِزْقُهُمْ روزی ایشان از نعمتهای عظیم فِيهَا دران بهشتها بُكْرَةً

...التی وعد الرحمن عباده بالغیب...



وَعَشِيًّا بامداد و شبانگاه یعنی در طرفین روز از نعمتهای بهشت خورانند چنانچه عادت متنعمانست
و چون در بهشت لیل و نهار نخواهد بود پس مراد از بکره و عشی مقدار این دو زمانست یعنی بمقدار این دو زمان
که در دنیا شناخته باشند روزی بایشان دهند و گویند اگرچه شب و روز نخواهد بود اما علامات باشد
که بدان مقدار لیل و نهار باز شناسند و در بعضی تفاسیر آمده که زمان لیل بفرو گذاشتن پردها و بستن درها
معلوم شود و زمان نهار ببرداشتن پردها و گشودن درها باشد و در تبیان البیان آورده که در زمان شب کنیزان
بهشت خدمت مؤمنان کنند و در زمان روز غلمان بهشت و گویند عرب هر که چاشت و شام طعام میخورد او را منعم
میخوانند پس مراد آنست که اهل بهشت متنعمان باشند و نزد بعضی مراد از بکره و عشی دوام روزیست در جمیع
زمان نه در این هر دو وقت معین تِلْكَ آن بهشت که ذکر کردیم الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ بهشتیست
که میراث دهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان خود مَنْ كَانَ تَقِيًّا هر کرا پرهیزگار باشد یعنی باقی گذاریم آنرا بدیشان
همچنانکه بر وارث مال موروث باقی ماند و در روایت صحیح آمده که حق تعالی برای هر بنده مکلف جایی تعیین نموده در بهشت
و در دوزخ چون مکلف ایمان آورد و اختیار طاعت کند جایی که در دوزخ نامزد او باشد بکافران دهند و چون
کافر شود و معصیت کند جایی که در بهشت نامزد او باشد بمتقیان دهند آورده اند که چون حضرت رسالت را
از اصحاب کهف و ذو القرنین و روح سؤال کردند فرمود که فردا بیایید تا جواب گویم و کلمه ان شاء الله نگفت
پانزده روز یا دوازده روز یا بیست و پنج روز و قول اظهر چهل روز جبرئیل بحضرت نازل نشد مشرکان گفتند
که خدای محمد او را واگذاشت و او را دشمن گرفت و حضرت رسالت بجهت اینمعنی بسیار مغموم بود چون جبرئیل فرود آمد
با او گفت ای برادر دیر آمدی و من بس منتظر بودم جبرئیل گفت یا رسول الله من نیز مشتاق ملازمت تو بودم
اما درین مدت از حضرت عزت مرخص نبودیم که نزد تو آییم بعد از آن حق تعالی بزبان ملائکه حبیب خود را ازین
خبر داد که وَمَا نَتَنَزَّلُ و فرود نمی آییم ما فرشتگان إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ مگر بفرمان و دستوری پروردگار تو
لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا مر او راست آنچه در پیش ماست از اماکن و جهات و کارهای آینده وَمَا خَلْفَنَا و آنچه از پس
ماست از امکنه و ازمنه گذشته وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ و آنچه در میان ماست که زمان حالست مراد آنست که در قبضه
قدرت اوست جمیع ازمنه و امکنه و جهات و ما از مکانی بمکانی و زمانی بزمانی منتقل نمی توانیم شد مگر بامر
و اراده او و یا مر اوست حکم در ابتدای آفرینش و انتهای آجال ما و آنچه در مدت حیوة ماست وَمَا كَانَ
و نیست و نبوده و نخواهد بود رَبُّكَ پروردگار تو نَسِيًّا فراموشکار یعنی از حال تو آگاهست هرگاه

تقاضا کند ما را بتو فرستد پس فرو نیامدن ما بتو بجهت عدم امر و مشیت اوست نه بجهت نسیان او و چگونه نسیان
باو رسند و حال آنکه او رَبُّ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا آفریدگار آسمانها و زمینها و آنچه میان آنهاست
و آفریننده ارض و سما و پرورندهٔ آن نشاید که فراموش کار باشد فَاعْبُدْهُ پس او را پرستش کن نه غیر او را وَاصْطَبِرْ
و شکیبا باش لِعِبَادَتِهِ مر پرستش او را چون دانستی که تو را فراموش نکرده بر عبادت او ثابت قدم باش و بدیر
آمدن وحی و استهزای کفار دل تنگ مشو بجهت تقریر امر بعبادت و انکار مثلیهٔ خود و اثبات وحدانیه
خود میفرماید که هَلْ تَعْلَمُ آیا نمیدانی لَهُ سَمِيًّا مر خدای را مانندی که او را اله توان گفت یا هم نامی که
یعنی غیر او کسی را الله نام بوده باشد و این از جملهٔ آثار سطوت الهی و غیرت احدیت که هیچکس از اهل شرک معبود
خود را الله و رحمن نام ننهاده بلکه اله گفته اند و چون دانسته که هیچکس مثل او نیست و هیچ احدی مستحق عبادت
نیست غیر او پس چاره نیست از تسلیم شدن مر او را و اشتغال نمودن بعبادهٔ او و صبر کردن بر مشقت آن آورده اند
که ابی بن خلف جمحی روزی نزد رسول آمد و بر سبیل انکار و استهزا گفت آیا چون بمیرم مرا از گور زنده کنند و روایتی
آنست که استخوانهای پوسیده و ریزیده شده مرده را بدست گرفت و نزد رسول آورد و بر دست بمالید تا آرد شد
و باد بر آن دمید تا همه چون گرد پراکنده شد و ما از روی انکار گفت این زنده شود حق تعالی رد قول او کرده این
آیه فرستاد که وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ و میگوید آدمی یعنی ابی که از جملهٔ بنی آدم است أَئِذَا مَا مِتُّ آیا در وقتی که بمیرم
و از این دنیا بیرون روم لَسَوْفَ أُخْرَجُ هر آینه بیرون آورده شوم از خاک حَيًّا در حالتی که زنده
باشم یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ آیا نمی اندیشد ص
و یاد نمیکند آن آدمی أَنَّا خَلَقْنَاهُ آنرا که بیافریدیم ما آنرا مِنْ قَبْلُ پیش از این وَلَمْ يَكُ شَيْئًا و نبود چیزی
بلکه عدم صرف بود یعنی باید که یاد آورد این معنی را که ایجاد معدوم است عجیب تر است از جمع مورد ابعد از تفرق
آن و اعادهٔ مثل آنچه در انبوه از اعراض پس چگونه او بر ابتدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر خواهد بود و بعد از آن جهة
تحقیق امر اعادهٔ اجسام میفرماید که فَوَرَبِّكَ سوگند بپروردگار تو که بوقت قیام قیامة لَنَحْشُرَنَّهُمْ
هر آینه حشر کنیم آدمیان را وَالشَّيَاطِينَ و دیوان را که گمراه کننده ایشانند ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ
پس حاضر کردانیم همه آدمیان را حَوْلَ جَهَنَّمَ گرداگرد دوزخ تا سرور و فرح اهل تقوی و سعدا بجهة نجات
ایشان از آنچه بینند زیاده شود و غیظ و خشم اشقیا بجهة آنکه تماشا کنند آنچه از برای ایشان آماده است در دوزخ
از انواع عذاب بیشتر گردد پس بجهة این کفار و شیاطین را در گرد جهنم حشر کنیم جِثِيًّا در حالتی که بزانو در آمدگان ص



باشند جهت هول آنچه بر ایشان ظاهر شود ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ پس بیرون آوریم مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ از هر گروهی
أَيُّهُمْ هر که از ایشان أَشَدُّ که او سخت تر و بسیار تر باشد عَلَى الرَّحْمٰنِ بر خدای عِتِيًّا از روی
سرکشی یعنی از هر امتی آنرا که ستیزه تر و نافرمان تر بود جدا کنیم و بدوزخ اندازیم نظم ندانم تا من حیران
چه نامم ،، ز مقبولان و محرومان کدامم ،، ز فضل خویش کن رحمی مرا یار ،، که انعام تو بر من هست بسیار خلاصهٔ
معنی آنست که اول رؤسای ایشان را بدوزخ بریم بجهت آنکه همه گمراه بودند و هم گمراه کننده و بعد از آن تابعان
ایشان را ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ پس ما داناتریم بِالَّذِينَ هُمْ بآنانکه ایشان أَوْلَىٰ بِهَا سزاوارترند بدوزخ
صِلِيًّا از روی در آمدن یعنی میدانیم که کیست سزای آنکه نخست او را جدا باید کرد و در آتش افکند و بدت ص
عذاب او را معذب ساخت وَإِنْ مِنْكُمْ و نیست از شما آدمیان هیچکس إِلَّا وَارِدُهَا مگر که رسنده
و گذرنده است بدوزخ اما چون مؤمنان بدو گذرند آتش مرده و افسرده گردد چنانکه بر ابرهیم سرد و افسرده
شد جابر انصاری رحمه الله از پیغمبر صلعم روایت کرده که بعضی بهشتیان از بعضی سؤال کنند که نه حق تعالی ما را وعده
فرموده بود که وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا پس چگونه بود که ما آتش دوزخ ندیدیم فرشتگان گویند که شما گذر کردید
در دوزخ اما آتش آن بسبب نور ایمان شما فرو مرده كَانَ هست ورود مردمان بدوزخ عَلَىٰ رَبِّكَ
بر پروردگار تو حَتْمًا جزم و قطع که ناگزیر است از آن مَقْضِيًّا حکم کرده شده بران یعنی وعدهٔ ایست ع
که البته واقع خواهد شد ثُمَّ نُنَجِّي پس نجات دهیم الَّذِينَ اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز کردند از شرک و معاصی
یعنی بیرون آوریم ایشانرا از دوزخ وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ و بگذاریم ستمکاران را که اهل شرک و کفرند فِيهَا
در آتش جِثِيًّا در حالتی که بزانو در آمدگان باشند از شدت و هول آن جابر بن عبد الله انصاری گفته
که این هر دو گوش کر باد اگر از رسول نشنیده باشم که میگفت بمعنی نخولست و هیچ برد و فاجر نماند مگر که
در دوزخ در آید لیکن دوزخ بر مؤمنان سرد و سلامت باشد همچنانکه بر ابرهیم خلیل و بعد از آن مؤمنانرا
بیرون آورند و کافرانرا در آن بگذارند یعلی بن منبه از حضرت رسول صلعم روایت کرده که فرمود روز قیامة
دوزخ بانگ و فریاد کند و گوید مر مؤمن را که بگذر از من که نور تو تبش و حرارت مرا فرو نشاند عبد الله بن
مسعود از رسول الله صلعم روایت کرده که ورود مردمان بر صراط بقدر اعمال باشد جمعی چون برق جهنده بگذرند
و چون طایفهٔ باد وزنده و گروهی چون اسبان دونده و بعضی چون پیاده و برخی افتان و خیزان و فرشتگان
گویند که بارخدایا ایشانرا بسلامت نگاه دار و ابو سعید از حضرت رسالت صلعم نقل کرده که بعضی را از دوزخ بیرون آرند

پس از آنکه سوختنی چون انگشت شده باشد و بعد از آن فرمود که خلایق در طبقات مختلف باشند یعنی بعضی بی‌حساب
بهشت روند و آنها پیغمبران باشند و دیگرانرا حساب کنند اگر حسنات ایشان بیشتر از سیئات باشد آنها را نیز
رحمت کند و عفو فرماید و بهشت برد یا من ایشانرا شفاعت کنم و یا دیگری از اهل شفاعت و اگر هیچکدام ازین نباشد
ایشانرا بدوزخ برند و بقدر سیئات عقوبت کنند و آنگه به بهشت آرند و چون ارادهٔ الهی تعلق گیرد بآنکه ایشانرا
از دوزخ بیرون آرد بمالک امر فرماید تا هوای دوزخ را صافی کند و از کدورات دود پاک گرداند منافقان
از درکهٔ اسفل نگاه کنند مؤمنانرا ببینند بر سبیل طعن ایشانرا گویند نه شما روزه و نماز گذاردید و روزه داشتید
مؤمنان گویند بار خدایا ما را از طعنهٔ دشمنان طاقت طاق شده حق تعالی جبرئیل را امر کند که برو و مؤمنانرا
از دوزخ بیرون آر جبرئیل برود و جمع بسیاری از دوزخ بیرون آرد دیگر باره بجبرئیل خطاب رسد که برو و هر که
در دل او مثقال ذرهٔ ایمان هست و در همهٔ عمر یکبار لا اله الا الله گفته باشد از دوزخ برهان
جبرئیل بیاید و جمیع مؤمنانرا از دوزخ بیرون آرد و در آنجا نماند مگر کافران پس مؤمنانرا بیارند بچشمه‌ای که آنرا
عین الحیوان خوانند و ایشانرا در آن چشمه در آرند و همه سیاهی اعضای ایشان زایل شود اما نشانه در پیشانی ایشان
بماند اهل بهشت چون ایشانرا ببینند گویند اینها آنند که از دوزخ بیرون آمده اند حق تعالی آن نشانه را زایل
سازد و بعد از آن از عناد اهل کفر خبر میدهد که وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر مشرکان آيَاتُنَا
آیتهای ما بَيِّنَاتٍ در حالتی که هویدا و روشن‌اند در اعجاز و اظهار قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه
نگرویده اند از صنادید قریش لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویده اند از فقرای مؤمنین یعنی توانگران اهل ثروت
بدرویشان اهل ایمان و اسلام گویند که أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ کدام ازین دو گروه کافر و مؤمن خَيْرٌ مَقَامًا
بهترند از روی مقام و مسکن وَأَحْسَنُ نَدِيًّا و نیکوتر از روی مجلس و محفل یعنی منازل ما خوب و اماکن ما
ارجمندست و همه اسباب معیشت بر وجه دلخواه و مجمع ما مزین و آراسته بر حسب مدعا چه اهل مجلس ما همه صنادید
قریشند و اشراف عرب و شما مبتلا بضیق معیشت و بی برگ و بینوا و اهل مجلس شما موالی و ضعفا مخلص سخن
که چون کفار بشنوند آیات واضحات قرآن را و عاجز شوند از معارضه و ابطال آن متمسک شوند بافتخار بآنچه ایشانرا
هست از محظوظ دنیا و استدلال کردن بزیادتی حظ ایشان در آن بر فضل مرتبه و حسن منزلت ایشان نزد حق تعالی
یعنی گویند که چون در دنیا حال ما از شما بهتر است پس در آخرت نیز حال ما از شما بهتر است حق تعالی بنای مباهات و افتخار
ایشانرا در هم شکسته بر سبیل تهدید فرمود که وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسا که هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از کفار

۱۳

از کفار عرب أَحْسَنُ أَثَاثًا نیکوتر بودند از روی متاع خانه که اثاث البیت باشد وَرِئْيًا و نیکوتر از ایشان هم

عرب مِنْ قَرْنٍ گروهی را که مجتمع بودند در زمان واحد بحسب واقع هُمْ ایشان از روی هیات و منظر
همچنانکه آن منازل و اموال و حسب و نسب و حسن جمال و جاه مانع هلاک ایشان نشد و بچنگال نکال و عقاب
گرفتار شدند کفار عرب نیز چون عذاب ما برایشان نازل گردد و مسکن و مجمع و تنعم ایشان فایده بدیشان نرساند
و عذاب را از ایشان باز ندارد بلکه همه بهلاکت دنیوی و اخروی گرفتار گردند مرویست که نضر بن حارث و اصحاب او
مویهای سر خود را شانه میکردند و رویهای خود را بروغن صفا میدادند و جامهای فاخر میپوشیدند و بر
اسبان دونده جهنده سوار میشدند و بهیئت حسن و صورت و جمعیت و رفاهیت خود بر اصحاب رسول افتخار
میکردند حق تعالی این آیه را در بارهٔ ایشان نازل ساخت و بعد از آن بجهت بیان اینکه تنعم و کثرت اموال ایشان بر سبیل
استدراج است نه اکرام و ذکر آنکه عیار کار و بار بر فضل و رفعت است در آخرت که دار بقاست نه دنیا که سرای
فناست میفرماید که قُلْ بگوای محمد مر ایشانرا که بمنال و منال صولت و رشد و طریق حق و صراط مستقیم مفتخرند
که غره میشوید و آنرا سبب اکرام خود میگردانید و میدانید زیرا که مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ هر که باشد در گمراهی و دوری از
راه صواب در رشد و طریق حق و صراط مستقیم فَلْيَمْدُدْ پس باید که باز کشد این خبر است در صورت امر یعنی ممتد
میسازد لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر او را خدای باز کشد عمر او را مَدًّا باز کشیدنی و مهلت میدهد او را بطول عمر و تمتع
بآن حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا تا وقتی که ببینند مَا يُوعَدُونَ آنچه بیم کرده میشوند إِمَّا الْعَذَابَ یا عذاب در دنیا
بقتل و اسیری و غلبهٔ اهل اسلام بر ایشان وَإِمَّا السَّاعَةَ و یا روز قیامت بمشاهدهٔ ایشان بانواع رسوایی و عقاب
و نکال فَسَيَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند بمعاینه این را که مَنْ هُوَ شَرٌّ کیست بدتر از آن دو گروه مَكَانًا
از روی مکان یعنی عکس آنچه تصور کرده باشند ببینند چه جای مؤمنان در جانب جنان باشد و ماوای ایشان
در درکات نیران وَأَضْعَفُ و بدانند که کیست ضعیف‌تر جُنْدًا از روی سپاه یعنی دوستان و مددکاران
چه اهل ایمان را خدای و ملائکه و انبیا یار و مددکار باشند و مشرکانرا مطلقا یار و مددکار نباشد وَيَزِيدُ
اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا و می‌افزاید خدای در دنیا آنانرا که راه یافته اند بکتاب او هُدًى راه نمودن ایشانرا
یعنی آنانکه گرویده اند بآنچه قرآن نازل شده حق تعالی هدایت ایشانرا بتصدیق خبری دیگر که منزل میشود بر ایشان زیاده
میسازد آنانرا که بتصدیق کرده اند بآیت منسوخ هدایت ایشانرا بآیهٔ ناسخ و یا می‌افزاید هدایت ایشانرا بمعونت بطاعات
و توفیق در طلب مرضات بر عکس کفار که ایشانرا در بادیهٔ خذلان فرو میگذارد و مدد توفیق نمیدهد بجهت فرط
عناد و استکبار ایشان وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ و عملهای شایسته پایدار که ثمرهٔ آن ابد الاباد باقی ماند از نمازها بجماعت

یا تسبیحات چهارکانه وامثال آن از انواع طاعات خَیْرٌ بهتراست مرایشانرا عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک
پروردکار تو ثَوَابًا از روی پاداش وَخَیْرٌ مَرَدًّا وبهتراست از روی بازکشت یعنی اکر کافرانرا در دنیا مال
وجاهست در آخرت حزن واندوه و وبال ونکال خواهد بود اما مؤمن هم در دنیا هدایت دارد وحمایت و هم
در آخرت ثواب ابدی خواهد داشت وهم حسن ثواب سرمدی در صحیح مسلم وبخاری مذکوراست که خباب
بن الارت روایت کرده که مرا نزد عاص بن وایل سهمی دینی بود روزی بادای آن تقاضا کردم کفت وام ترا باز
ندهم تا بمحمد کافر شوی خباب کفت لا والله هرکز کافر نشوم بآنحضرت نه زنده ونه مرده ونه روزی که مبعوث شوم
عاص از روی استهزا وسخریت کفت آنروز که برانکیخته شوی بیا ووام خود را از من بستان که اکر آنچه تو کویی من
از توافضل خواهم بود ومال وفرزند من بیشتر حق تعالی این آیه فرستاد که اَفَرَاَیْتَ الَّذِیْ کَفَرَ آیا دیدی آنرا
که نکروید بِاٰیٰتِنَا بآیتها ومعجزهای ما یا بآیات قرآنی یا بدلایل وحجة ما وَقَالَ وکفت بجحد بخدا سوکند
که فردای قیامت لَاُوْتَیَنَّ هرآینه داده شوم یعنی بمن دهند مَالًا وَّوَلَدًا مال وفرزندرا اَطَّلَعَ
الْغَیْبَ آیا مطلع شد برغیب یا لوح محفوظ مطالعه کرده واین سخنها از آنجا دانسته وبجهت این سوکند
میخورد که مرا در آخرت مال وفرزند باشد اَمِ اتَّخَذَ یا فرا کرفته است عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْدًا نزدیک خدا
عهدی وپیمان بدعای خود چه علم او بدعوی که میکند ازین دو طریق بیرون نیست وبروایت ابن عباس مراد
بعهد کلمهٔ شهادتست وعمل صالح چه وعدهٔ خدا بثواب برشهادت وعمل صالح مانند عهدیست بر وسبحانه یعنی آیا
او بکلمهٔ شهادت معترف شده واعمال صالحه ازو بظهور رسیده که اعتقاد نموده باینکه در آخرت مال وولد باو دهند
ومرتبهٔ او زیاده کردانند از دیکران کَلَّا نه چنانست که او میکوید وتصور میکند سَنَکْتُبُ زود باشد
که بنویسیم مَا یَقُوْلُ آنچه میکوید یعنی حفظه را امر کرده ایم که قول اورا ثبت کنید در نامهٔ کردار او تا جزا وسزای
کفتار باطل اورا درکنار او نهیم وبسبب این قول کاذب ویرا در سلسله وغل کشیده بانواع عذاب معذب کنیم وَنَمُدُّ
لَهٗ وباز کشیم برای او مِنَ الْعَذَابِ از عذاب وعقاب مَدًّا بازکشیدنی یعنی دراز کردانیم مدت عذاب را
که مستحق آنست یا عذاب او را زیاده سازیم برین وجه که عذابی بالای عذابی باو رسانیم وَنَرِثُهٗ ومیراث کیریم
یعنی باز ستانیم بمرک او مَا یَقُوْلُ آنچه میکوید که فردا بمن خواهند داد یعنی مال وفرزند وَیَاْتِیْنَا وبیاید
باحت امر ما یعنی بوقت مرک یا در روز رستخیز فَرْدًا تنها یعنی نه مال با او باشد ونه فرزند قرین او باشد ع
وَاتَّخَذُوْا وفرا کرفتند کافران ومشرکان مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز از خدای اٰلِهَةً خدایان یعنی اصنام



ایشان
وملائکه وغیر آن لِیَکُوْنُوْا تا باشند این معبودان لَهُمْ عِزًّا مرایشانرا عزت وارجمندی یعنی تا بشفاعت
معزز کردند نزدیک خدای کَلَّا نه چنانست که عزیز وارجمند شوند نزد خدا بوسیلهٔ آلههٔ خود سَیَکْفُرُوْنَ
زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند آلههٔ ایشان ومقر نشوند بِعِبَادَتِهِمْ بپرستش ایشان یعنی تکذیب ایشان
کنند وازیشان بیزار کردند و یا کفار چون بدی عاقبت خود را ببینند انکار شرک خود کنند ومنکر شوند
باینکه آلههٔ باطله را پرستیده اند وَیَکُوْنُوْنَ عَلَیْهِمْ ضِدًّا وباشند معبودان ایشان برایشان دشمن
ومخالف ویا سبب مذلت وخواری ایشان نه باعث عزت وارجمندی چنانکه دعوی میکنند بعد از آن برسول خطاب
میکند ومیفرماید که اَلَمْ تَرَ آیا ندیدی وندانستی یعنی البته دانسته که اِنَّآ اَرْسَلْنَا الشَّیٰطِیْنَ بدرستی
که فرستادیم دیوانرا عَلَی الْکٰفِرِیْنَ برنا کرویدکان یعنی ما دیوانرا با ایشان کذاشتیم ونه بروجه جبر وقهر که منافی
تکلیف است منع ایشان نکردیم تا قرین ورفیق ایشان شده تَؤُزُّهُمْ می جنبانند ایشانرا اَزًّا جنبانیدنی
یعنی تحریص میکنند ایشانرا بر معاصی فَلَا تَعْجَلْ عَلَیْهِمْ پس شتاب برایشان وتعجیل مکن بعذاب ایشان
اِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ جز این نیست که میشماریم برای ایشان ایام اجل ایشانرا عَدًّا شمردنی کردن غلط نیست ده کاه
آن ایام منقضی کردد بدیشان فرود آید آنچه مقرر شده از انواع عذاب وعقاب پس خوشحال باش وتعجیل منمای در
نزول عذاب برایشان که ما البته جزای ایشان خواهیم داد یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِیْنَ در روزی که فراهم آریم
پرهیزکارانرا وجمع کنیم اِلَی الرَّحْمٰنِ بسوی خداوند بسیار بخشاینده که ایشانرا مستغرق رحمت خود ساخته
وَفْدًا در حالتی که وارد شوندکان باشند بر او سبحانه یعنی بر منازل قرب خود که در بهشت داشته باشند همچنانکه
وافدان را بدرکاه ملوک می برند بروجه اکرام وتعظیم ویا در حالتی که سواران باشند برنا قهای بهشت یعنی ایشانرا
سواره ببهشت برند واز امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایتست که فرمود بخدا سوکند که ایشانرا حشر نکنند بر
قدمها یعنی پیاده بلکه محشور شوند بربالای شتران که پالانهای آنها از زر باشد وبربالای اسبهای نجیب که زینها
آنها از یاقوت باشد وآنچنان ایشانرا به بهشت درآرند واکر خواهند طیران کرده بر موضع خود نشینند وصالح
بن محمد نیز از امیر المؤمنین علی ع روایت کرده که آنحضرت فرمود که من از رسول خدای ص شنیدم که فرمود ای
علی چون مؤمنان از موقف حساب باز کردند فرشتکان باستقبال ایشان بیایند با شترهای که پالانها از زر باشد
ومهارها از زبرجد بر مرکبان حلها افکنده که قیمت هریک از آن از همهٔ دنیا بیشتر بود هر مؤمنی حلهٔ از آن
بپوشند وبر مرکبی نشینند ومرکبان ایشان روی ببهشت آرند چون بدر بهشت رسند رضوان با تابعان خود

باستقبال ایشان بیرون آیند و گویند سلامٌ علیکم طبتم فادخلوها خالدین وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ و برانیم کافرانرا
إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ چنانکه بهایم را رانند وِرْدًا درحالتی که تشنگان باشند یعنی ایشانرا تشنه و پیاده
بدوزخ کشیم لَا يَمْلِكُونَ مالك نباشند و نتوانند هیچکدام از مردمان الشَّفَاعَةَ درخواست هیچ شفیعی مرایشانرا
إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ مگر کسی که فراگرفته باشد عِندَ الرَّحْمَٰنِ نزد خدای عَهْدًا ایمانی برای شفاعت که آن
عمل صالح است چه اهلیت شفاعت برای عاصیان موقوفست بآن و هیچکس نتواند که شفیع شخصی شود مگر که از خدای
دستوری یافته باشد از عبدالله مسعود در روایتست که گفت من از رسول خدا صم شنیدم که صحابه خود را گفت
که آیا نمی تواند بود هیچکدام از شما که فراگیرد هر بامداد و شبانگاه نزد خدای عهدی گفتند چگونه یا رسول الله
فرمود باین طریق که هر صبح و شام بگوید که اللهم یا فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة
الرحمن الرحیم انی اعهد الیك فی دار الدنیا بانی اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شریك لك وان محمدا
عبدك ورسولك وان الساعة اتیة لا ریب فیها وانك تبعث من فی القبور وان الجنة حق وان النار
حق والبعث حق والحساب والقدر والمیزان حق وان الدین کما وصفت وان الاسلام کما شرعت وان
القول کما حدثت وان القران کما انزلت وانك انت الله الحق المبین جزی الله عنا محمدا خیر
الجزاء وحیی محمدا واله بالسلام اللهم یا عدتی عند کربتی ویا صاحبی عند شدتی ویا ولی نعمتی الهی و
اله ابائی لا تکلنی الی نفسی طرفة عین فانك ان تکلنی الی نفسی اقرب الشر وابعد عن الخیر وانس فی القبر
وحشتی واجعل لی عهدا یوم القاك منشورا چون این کلمات بخواند هر بامداد و شبانگاه هرآینه فراگیرد نزد
خدای پس ملایکه مهری بر او نهند و در زیر عرش بنهند و چون روز قیامت شود منادی ندا کند که کجااند آنانکه عهد
مرایشانرا نزد خدا عهدیست تا ایشانرا ببهشت درآیند پس این عهدنامه بدست انکس دهند و او آنرا بخواند
بداند که آن عهد خداست که فرموده إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا پس او را ببهشت برند و همین عهدنامه ابی عبدالله
از آبای کرام خود نقل فرموده تا پیغمبر ص و از امیرالمؤمنین علی ع روایتست که این عهدنامه را از پیغمبر ص تعلیم گرفتم
و آن حضرت از جبرئیل وَقَالُوا و گفتند کفار بنو ملیح و یهود و نصاری که اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا فراگرفته است
خدای فرزندرا یعنی ملایکه و عیسی و عزیر را بفرزندی گرفته پس ای محمد در جواب ایشان بگوی که لَّقَدْ جِئْتُمْ
بدرستی که آمد برای کافران جاهل شَيْئًا إِدًّا چیزی بغایت زشت یعنی سخنی ناخوش و بی ادبانه تَكَادُ
السَّمَاوَاتُ نزدیك شد که آسمانها يَتَفَطَّرْنَ شکافته شوند مِنْهُ از عظمت این سخن وَتَنشَقُّ الْأَرْضُ یتفطرن ص



وباز شکافته شود زمین وَتَخِرُّ الْجِبَالُ و بیفتند کوهها و شکسته شوند و فرو ریزند هَدًّا شکستنی یعنی پاره پاره
کردند أَن دَعَوْا جهة آنکه خوانند لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا مر خدای را فرزندی یعنی اسناد ولد باو کردند از ابن عباس
و ابی بن کعب مرویست که چون کفار این کلمه بگفتند آسمان و زمین و جمله آفریدها بغیر از جن و انس از آن بترسیدند
و همه فرشتگان بغضب درآمدند و دوزخ بفریاد آمد وَمَا يَنبَغِي و نسزد و سزاوار نباشد لِلرَّحْمَٰنِ
مر خدای را أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا آنکه فراگیرد فرزندی چه این از قسم مستحیلاتست و از دایره امکان بیرون زیرا
که آن ولادتیست که معروفست و شبهه در استحاله آن نیست یا تبنی است و آن نمی باشد مگر در آنچه از جنس متبنی باشد
و قدیم تعالی از جنسیت منزه است بعد از آن تصریح باین مدعا میفرماید که إِن كُلُّ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
نیست هرکه در آسمان و زمین است از ملایکه و جن و انس و اباله و غیر آن از جمله موجودات إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ
مگر آینده در قیامت بسوی جزای رحمن عَبْدًا درحالتی که بنده باشد یعنی مگر که مملوك او سبحانه باشد و بطریق
عبودیت و انقیاد و مذلت و خضوع باو رجوع نماید پس همه محکوم و مربوب وی باشند و هیچ معبودی غیر از وی نباشد
مگر که او مقر و معترف باشد بعبودیت و بندگی و دعوی چیزی نکند که کفار نسبت باو میدهند از الوهیت و معبودیت
غیر او لَّقَدْ أَحْصَاهُمْ بتحقیق که او سبحانه حصر کرده است همه ایشانرا یعنی علم او بجمیع آنها احاطه کرده بحیثیتی که هیچ
فردی از افراد مکونات نیست که از تحت علم و قدرت او بیرون باشد وَعَدَّهُمْ و شمرده است باشخاص و احوال و اقوال
ایشانرا عَدًّا شمردنی پس هیچ چیز از احوال و اعداد ایشان بر او مخفی نباشد وَكُلُّهُمْ آتِيهِ و همه ایشان آینده اند
بوی یعنی رسندگان بجزای وی در موقف حساب يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز فَرْدًا درحالتی که تنها
باشد بی اتباع و انصار پس هیچ شی از مخلوقات هم جنس او نباشند تا او را ولد گیرد و هیچ چیز مناسب او نبود تا او را
شریك خود کرداند بعد از آن در بیان حالات اهل ایمان میفرماید إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه گرویده اند
بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کردارهای شایسته سَيَجْعَلُ لَهُمُ زود باشد که بگرداند یعنی احداث
کند برای ایشان الرَّحْمَٰنُ خداوند بخشاینده وُدًّا دوستی در دلهای مردمان یعنی محبت و مودت آنها را در
دلها افکند بی اسباب و وسایط آن از قرابت و صداقت بلکه محض اختراع باشد از جانب احدیت ابتداء و این
کرامتیست مخصوص باولیا که حق تعالی ایشانرا بآن اختصاص فرموده و بجهت اکرام آنها همچنانکه ترس را در دلها
دشمنان افکند بجهت اظهار قهاریت و غالبیت خود ابوحمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که ابوجعفر ع فرمود که
حضرت رسالت امیرالمؤمنین را امر کرد که ای علی دعا کن که بار خدایا برای من عهدی نزد خود پیدا کن و از برای من

بدید آور محبت و مودت را در دلهای مؤمنان پس امیر المؤمنین این دعا فرمود و حق تعالی این آیه فرستاد
واین روایت از ابن عباس و جابر بن عبدالله و براء بن عازب نیز مرویست و از بنجاست که هیچ مؤمنی نیست
که دل او مملو است از محبت و مودت آنحضرت گویند مراد محبت مؤمنانست با یکدیگر که حق تعالی محبت و الفت جمیع
اهل ایمانرا در دلهای صالحان نهاده و در حدیث وارد آمده که هیچ بنده دل خود را متوجه حق سبحانه و تعالی
نسازد مگر که او سبحانه دلهای جمیع اهل ایمانرا بجانب او مایل سازد و عطوفت و رافت همه را روزی او گرداند تا همه
کس او را دوست داشته باشد ربیع بن انس نیز از حضرت رسالت ص روایت کرده که چون حق تعالی مومنی را دوست
دارد جبرئیل را گوید که من فلان بنده را دوست میدارم تو هم او را دوست دار جبرئیل او را دوست گیرد و منادی
ندا کند در میان اهل آسمان که ای ساکنان اهل آسمان بدانید که حق تعالی فلان بنده را دوست دارد شما نیز او را دوست
دارید پس جمیع اهل آسمان او را دوست گیرند و آنگاه محبت او را وضع کنند در زمین تا همه اهل زمین دوست دار
او شوند و یا مراد از آیه آنست که حق تعالی محبت اهل ایمانرا در دلهای مخالفین و دشمنان دین افکند تا دین اسلام را
قبول کنند و یا در آخرت محبت را در قلوب جمیع مؤمنان افکند و حقد و غل را از خاطر ایشان محو کند تا همه
یکدیگر را دوست داشته باشند مانند جنت و الدنیت بولد و موید قول اولست روایت صحیحه از امیر المؤمنین
علی ع که فرمود اگر این شمشیر خود را بر بینی مؤمن زنم تا که مرا دشمن گیرد و هرگز دشمن من نشود و اگر همه
دنیا را با جمیع آنچه در اوست بر منافق افاضه کنم تا دوست من شود هرگز دوستی نکند با من و این بجهت آنست
که حکم ازلی تعلق گرفته و بر زبان حضرت رسالت ص نیز جاری گشته که فرمود یا علی هیچ مؤمنی ترا دشمن ندارد
و هیچ منافقی ترا دوست نگیرد بعد از آن حبیب خود را میفرماید که تبلیغ کن بمردمان این را که بر تو منزل شده
و ایشانرا بآن بشارت ده و بیم کن فَاِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس جز این نیست که آسان گردانیده ایم آنرا بِلِسَانِكَ
بزبان تو که لغت عربیت یعنی برای آسانی تو انزال آن کرده ایم بلغت تو لِتُبَشِّرَ بِهِ تا مژده دهی بآن
الْمُتَّقِينَ پرهیزکارانرا که از شرک و عصیان اجتناب نموده اند و بدایره ایمان در آمده وَتُنْذِرَ بِهِ
و بیم کن بآن قَوْمًا لُدًّا گروه ستیزه کنندگانرا بجهت فرط خصومت و لجاج جدال کننده مراد اهل مکه اند
که در غایت عناد و خصومت و لجاج بودند پس در تهدید کفار مکه میفرماید که وَكَمْ اَهْلَكْنَا بسا که هلاک
کردیم قَبْلَهُمْ پیش از اهل مکه مِنْ قَرْنٍ از اهل زمانی یعنی در قرنی از قرون جمعی از مشرکانرا هلاک
ساختیم هَلْ تُحِسُّ هیچ می بینی و می یابی مِنْهُمْ از آن هلاک شدگان مِنْ اَحَدٍ از آن هیچ یکی را





اَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ یا میشنوی مر ایشانرا رِكْزًا آواز پوشیده یعنی چون عذاب بر ایشان فرود آمد
همه هلاک شدند نه از ایشان شخصی ماند که کسی او را ببیند و نه آوازی که کسی او را بشنود بلکه قهر الهی با هیچکدام
در ساخت و همه کس را بدست هلاکت در کنج خمول انداخت بر وجهی که گوییا هرگز نبوده اند با آنکه ایشان بمال
و منال و عدد و عُدد و خدم و حشم از اهل مکه بمراتب در پیش بوده اند و خصومت ایشان بیش و چون
حال ایشان باین طریق بود پس مآل اینها نیز چنین خواهد بود سُورَةِ طٰهٰ مِائَةٌ وَثَلٰثُونَ وَخَمْسُ آيَه
ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی ثواب مهاجر
و انصار در قیامت باو عطا فرماید و ابو درداء از آنحضرت نقل کرده که حق تعالی سوره طه و یس را قرائت کرده
پیش از خلق آدم بدو هزار سال و چون ملایکه او را از و سبحانه استماع کردند گفتند خوشا حال امتی که این هر دو
سوره بر ایشان نازل شود و خوشا سینه هایی که حامل آن باشند و خوشا زبانهایی که بآن تکلم کنند و حسن بصری
نیز از آنحضرت روایت کرده که اهل بهشت از قرآن تلاوت نکنند مگر سوره طه و یس اسحق بن عمار از ابی عبدالله
روایت کرده که آنحضرت فرمود که ترک مکنید قرائت طه را که بدرستی که حق تعالی دوست میدارد این سوره را
و هر کرا که قراءت آن کند و بدان مداومت نماید و نامه اعمال او را در قیامت بدست راست او دهند و آنچه
در حین اسلام از و صادر شده با [illegible] محاسبه ننمایند و چندان ثواب باو دهند که بدان خشنود گردد
انشاء الله تعالی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ طٰهٰ
اسم این سوره است یا اسم قرآن یا اسمی از اسمای الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی یا اسمی از اسماء خاتم
الانبیاء صلی الله علیه و آله چنانکه مزمل و مدثر و حرف ندا محذوفست یعنی یا طه و یا اشارتست
بدو صفت آنحضرت که طالبست و هادی ای طالب شفاعت و هادی شریعت یا طاهر از ذنوب و عیوب و هادی
بمعرفت علام الغیوب یا طاهر بطهارت دل و هادی بهدایت او بقرب حق یا طالع شفاعت و هادی بشریعت
و در تبیان آورده که طه قسمست بطول و هدایت الهی یا بطینت پاک و همت عالی و بهمت حضرت رسالت
پناهی و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که از امام جعفر صادق ع مرویست که طه سوگندیست
بطهارت اهل بیت رسول کقوله تعالی و يطهركم تطهيرا و گویند که اشارتست بطوبی و هاویه که حق تعالی باین
هر دو سوگند یاد کرده بطهارة اهل بیت و بروایت دیگر از امام جعفر صادق ع معناه طوبی لمن هدی
یعنی خوشا حال کسی که راه راست یافت و در زاد المسیر آورده که طا طیبه است که مدینه است و ها مکه

وحق تعم باین دو حرم محترم سوکند یاد کرده و در بعضی دیگر از تفاسیر آمده که طه بحساب جمل نه است
وها پنج و مجموع چارده باشد و ماه را در شب چهاردهم مرتبهٔ بدریتست پس معنی آنست که ماه شب چهارده
و بلدریة اشارتست بکمال مرتبهٔ جامعیت آنحضرت و نزد بعضی از علمای ما اشارتست بعدد ائمهٔ اثنی عشر و حضرت
رسالت و فاطمه صلوات الله علیهم اجمعین که هادیان صراط مستقیم اند و میگویند و کویند طا در اصل طأها
بوده که امرست از وطا یطأ و ها راجع است بارض و همزه بجهت خفت مبدل شده بالف یعنی ای محمد بنه
هر دو قدم خود را بر زمین در وقت ادای نماز و صورت این حال برا اینوجه بوده که در اول اسلام چون
حضرت در شب تهجد برخاستی بر یك پای ایستادی تا ریاضت او بیشتر شود و سبب زیادتی مثوبت او
شود و مزیت قرب او بحضرت عزت و بدین سبب پشت پای مبارکش ورم کرد حق تعم این سوره او فرستاد
و امر کرد او را که طه یعنی بسپر هر دو کف پای خود را بزمین و بروایت ابن عباس طه بلغت حبشه بمعنی رجل است
یعنی ای مرد و مرویست که چون ابوجهل و نضر بن حارث و امثال ایشان عبادت آنحضرت را بدیدند
و کثرت ریاضت و مشقت وی را بدیدند کفتند شقی محمد بربّة محمد رنجور و بدبخت کشته بسبب پروردکار خود
بترك دین ما و خود را در رنج انداخته و طعنه میزدند که قرآن بر محمد فرو نیامده مکر برای آنکه او را
در رنج و تعب اندازد آیه آمد که طه یعنی ای مردی که هیچ کس چون تو قدم در میدان مردی ننهاده
مَا أَنْزَلْنَا نفرستادیم ما عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو قرآنرا لِتَشْقَىٰ تا در رنج افتی و بسبب آن خواب نکنی
و بجهة قیام در نماز الم و ورم بپای مبارکت رسد از ابو عبدالله ع نیز مرویست که حضرت رسالت
در شب یك پای را برداشتی بجهة زیادتی تکلیف و مشقت حق تعم این آیه فرستاد و این رنج و تعب را از او برداشت
معتبره روایت کرده که آنحضرت چندان بپای ایستادی که هر دو پای مبارکش ورم کرد وی را کفتند یا رسول
الله نه خدای تعم ترا آمرزیده است تو این همه رنج چرا بر خود مینهی و این همه تعب چرا میکشی فرمود آیا خدا را
شکر نکویم و بندهٔ شاکر او نباشم حق تعم این آیه فرستاد و تخفیف مشقت او فرمود و نزد بعضی تعب آنحضرت
بجهت فرط تاسف او بود بر کفر قریش و فرط عناد ایشان یعنی ما انزال قرآن نکردیم بر تو تا در رنج و تعب افتی
بجهة کثرت تاسف و اندوه خوردن بر شدة کفر و عناد قریش و تکذیب نمودن ایشان قرآنرا إِلَّا تَذْكِرَةً
لیکن فرستادیم آنرا بر تو بجهت پند دادن تو لِمَنْ يَخْشَىٰ مر آنکس را که بترسد یعنی در دل او خوف و رقت باشد
تا بهیم کردن تو متاثر کردد و فرو فرستاده شده است قرآن بتو تَنْزِيلًا فرو فرستادنی مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ

ازانکس



ازانکس که بیافرید زمین را وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى و آسمانهای بلند را و آنکس الرَّحْمَٰنُ او خداوند بیار بخشایش است
عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ بر عرش مستولیست یعنی عرش با اینهمه عظمت مخلوق او است و در تحت امر
او جل جلاله و عم نواله و عظم شانه و لا اله غیره لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست
از بیده متساویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینهاست از موجودات سفلیه وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان
هر دوست از اصناف ملائکه و طبقات ناریه و هوایی و غیر آن از مخلوقات وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ و آنچه در زیر
همه طبقات خاکیست و آن موضعیست که صخره صما بر بالای اوست و صخره در زیر زمین هفتم است و در
تیسیر و غیر آن از تفاسیر آورده که وهب بن منبه از پیغمبر ص نقل کرده که فرمود هفت زمین بر دوش
فرشته ایست و هر دو قدم او بر صخره ایست و صخره بر شاخ کاوی از فردوس و قوایم کاو بر پشت ماهی و ثبوت
ماهی بر بحر و بحر بر جهنم بر متن ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و حجاب بر ثری و علم اهل آسمان و زمین تا ثری
بیش نرسد و اما تحت الثری جز خداوند نداند و از ابن عباس مرویست که زمین بر پشت ماهیست و ماهی
بر روی آب و هر دو طرف ماهی که سر و دنبال ویست در زیر عرش بهم رسیده و شکم ماهی در زیر دریا
در سنکیست سبز که سبزی آسمان از آنست و آن سنك بر کاویست و پای کاو بر ثری و زیر ثری را کس نداند
بغیر از حق تعم و آن کاو دهن باز کرده و در وقت قیام قیامت چون همه دریاها یکی شوند همه آب آن دریاها
در شکم آن کاو رود و دریاها خشك کردد حاصل که حق تعم مالك جمیع مکونات است و مدبر همه ممکنات
پس آیات مذکوره دالند بر کمال قدرت و ارادهٔ او سبحانه بعد از اثبات قدرة خود در بیان علم میفرماید که
وَإِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ و اگر آشکارا کنی سخن را و آواز بلند کردانی فَإِنَّهُ پس بدرستی که او يَعْلَمُ السِّرَّ میداند
پوشیده را وَأَخْفَى و آنچه پوشیده ترست از آن پوشیده یعنی مبالغه منما در رفع صوت بذکر و دعا زیرا
که اگرچه بجهر او را نخوانی میداند سر را و پوشیده تر آنرا سر آنست که بنده میکند و می پوشد و اخفی آنکه دیگری
نمیداند که دیگر چه خواهد کرد یا سر آنست که با کسی کویند پنهانی و اخفی آنکه در دل خود نهان دارند و یا سر
در موجودات و اخفی آنکه نمیداند در معدومات و از محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما که مرویست
که سر آنست که اخفای آن کنی در نفس خود و اخفی آنچه در خاطر تو خطور کند حاصل که میفرماید که اگر
آشکارا سازی ذکر خدا را و خواندن او را پس بدانکه او بی نیاز است از جهر تو چه او میداند سر را و آنچه
اخفا از آنست و بعد از بیان اجتماع صفات الوهیت خود ذکر تفرد خود می نماید بآن صفات و توحّد آن

بآن سمات و میفرماید که اللّٰهُ خدای بحق لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست معبودی سزاوار پرستش مگر او سبحانه
که مستجمع صفات مذکوره است لَهُ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰى مر او راست نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده امام
علی بن موسی الرضا ع از آبای کرام خود صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده که امیر المؤمنین علی ع فرمود
که من از رسول خدا ص شنیدم که فرمود که حق تعالی را نود و نه نام مشهور است که هر که او را بشمرد البته در
بهشت داخل شود یعنی حدیث باین راجع است که هر که خدا را بوحدانیت بشناسد و بآن تصدیق کند و اسمای
مذکوره را بقصد تعلیم و اجلال او بر زبان راند در بهشت داخل شود و شبهه نیست که این مشروط است
بولایت علی ابن ابیطالب و سائر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و حدیث مشهور حُبُّ عَلِیٍّ حَسَنَةٌ
لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَیِّئَةٌ وَبُغْضُهُ لَا تَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ مصرح است باین و نیز از امام رضا علیه التحیة والثنا
مرویست که حق تعالی فرموده لا اله الا الله حصن منست هر که در حصن من در آید از عذاب من ایمن شود
یکی از مجلس برخاست و گفت بنا برین هر که در عمر خود یکبار قایل این کلمه شود از عذاب خدا ایمن گردد حضرت
فرمود که بِشُرُوطِهَا بِشُرُوطِهَا بِشُرُوطِهَا وَاَنَا مِنْ شُرُوطِهَا یعنی سه بار تکرار فرمود که این مشروطست بشرطی
چند و محبت من از جمله شرطهای آنست بعد از آن حق تعالی قصه موسی را که متضمن تحمل مشقت و ریاضت و
تکالیف رسالتست برای حضرت خاتم الانبیا ص میفرماید تا در تحمل شداید و انواع ریاضت در تبلیغ رسالت
با او اقتدا نماید پس میفرماید که هَلْ اَتٰىكَ حَدِیْثُ مُوْسٰى و آیا آمده است بتو خبر موسی بن عمران استفهام برای
تقریر کلامست یعنی بتحقیق که آمد بتو حدیث موسی و آن اینست که اِذْ رَاٰ نَارًا چون دید موسی آتش را مراد
آتش طور است و آن وقتی بود که از شعیب دستوری طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را ببیند شعیب
اجازه داده اهل او را با جمعی رفقا روان کرد و صفورا را که دختر شعیب بود و زن او بر دراز گوش سوار کرده
پیش پیش قافله میرفت تا نظر اهل قافله برو نیفتد و در شب جمعه که هوا سرد بود و مظلم و برف می بارید راه گم
کردند چون نزدیک وادی ایمن رسیدند صفورا را درد وضع حمل بدید آمده باتش محتاج شد موسی ع چندانچه
سعی فرمود از سنگ و آهن آتش بیرون نمی آمد موسی در غضب شده آتش زنه از دست بینداخت آن سنگ
و آهن باواز آمد که ای موسی ما مامور خداوندیم و بی حکم او هیچ کاری از ما نیاید و بما حکم شده که امشب
آتش ندهیم و هر آتشی که در عالم است امشب فرو نشانده اند موسی در این امر متحیر فرو ماند که ناگاه از دور
آتشی بدید فَقَالَ لِاَهْلِهِ امْكُثُوْا پس گفت مر اهل و عیال خود را که درنگ کنید در همین موضع که اِنِّیْ اٰنَسْتُ

بدرستی که من دیدم بی شبهه نَارًا آتشی را که مانوس و مرغوب منست لَعَلِّیْ اٰتِیْكُمْ شاید که من بیارم
برای شما مِنْهَا بِقَبَسٍ شعله در سر چوب یا نی یا فتیله گرفته بیاورم اَوْ اَجِدُ یا شاید که بیابم عَلَى النَّارِ
بر سر آن آتش هُدًى راه نمایی که ما را بشارع رساند چه غالب آنست که کسی نزد آن خواهد بود پس کسان خود را بگذاشت
و تنها بجانب آن آتش روان شد فَلَمَّآ اَتٰىهَا پس آنهنگام که بیامد بآن آتش آتشی سفید دید که سر تا پای درختی
سبز که عناب بود یا عوسج فرو گرفته و در حوالی آتش هیچکس نه متحیر شد و از روشنی و سبزی درخت متعجب بود
که ناگاه نُوْدِیَ یٰمُوْسٰى ندا کرده شد که ای موسی اِنِّیْٓ اَنَا رَبُّكَ بدرستی که منم پروردگار تو یعنی شک مکن
و متیقن شو بآنکه من آفریدگار تو ام بحق آورده اند که چون بموسی ندا رسید با خود گفت که آیا سخن گوینده چه کس باشد
آواز آمد که اِنِّیْٓ اَنَا رَبُّكَ منم آفریدگار تو شیطان بوسوسه او در آمد که شاید این کلام ابلیس باشد موسی گفت من آواز
میدانم که این کلام خداست چه آواز را از جمیع جهات و جمیع اعضا می شنوم و مرویست که چون موسی نزدیک شجره
رسید درختی سبز دید که از زیر و زبر او آتش سفید بر افروخته و آواز ملایکه شنید که زبان بتسبیح گشوده بودند و نور
عظیم از آنجا تا باسمان تتق بسته نه سبزی درخت آتش را فرو می نشاند و نه آتش سبزی درخت را میسوخت چون آن
بدید بیهوش شد حق تعالی او را قوی گردانید تا از مشاهده عجایب و غرایب بی تاب نشود و بعد از آن ندا رسید که ای
موسی چون باین موضع رسیده فَاخْلَعْ نَعْلَیْكَ دور افکن از پای خود نعلین خود را تا قدم تو ارض مقدس را مس کند
و برکت آن بپای تو رسد محققان گفته اند که این تعلیم طریق تواضع و ادبست که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت
اِنَّكَ بدرستی که تو رسیده بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى بوادی پاکیزه که طوی نام اوست اهل اشاره گفته اند که مراد
ازین امر آنست که ذکر دنیا و آخرت را از دل خود بیرون کن و یاد دل خود را از یاد اهل و ولد فارغ کن و چون موسی
خلع نعلین نمود و قدم خود را در آن وادی مستقر ساخت باز باو ندا آمد که وَاَنَا اخْتَرْتُكَ و من برگزیدم ترا
ای موسی برای نبوة فَاسْتَمِعْ پس گوش فرا دار لِمَا یُوْحٰى مر آنچیزی را که وحی کرده میشود بتو و آن وحی اینست
که اِنَّنِیْٓ اَنَا اللّٰهُ بدرستی که منم خدای بحق لَآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنَا نیست خدایی بجز از من فَاعْبُدْنِیْ پس مرا پرستش کن
وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ و بپای دار نماز را لِذِكْرِیْ برای یاد کردن من یعنی تا آنکه مرا یاد کنی در آن چه ذکر من آنست
که مرا پرستند و نماز را برای من گذارند بعد از آن اخبار میفرماید موسی را باَمدن قیامت بقوله اِنَّ السَّاعَةَ بدرستی
که ساعت بتحقیق آینده است و لا محاله واقع شدنی اَكَادُ اُخْفِیْهَا میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا از بندگان و با آنکه
نزدیکست که اخفای آن کنم و بگویم که آینده است یعنی گر نه اخبار باتیان آن متضمن لطفست من خبر بآن نمیدادم

وبدانکه البته قیامت آینده است لِتُجْزیٰ تا پاداش داده شود ویا نزدیکست که آنها را ظاهر سازم تا جزا
داده شود کُلُّ نَفْسٍ هر تنی بِمَا تَسْعیٰ بآنچه میشتابد از عملهای نیک وبد فَلَا یَصُدَّنَّكَ پس باید
که باز ندارد ترا عَنْهَا از ایمان بقیامت وتصدیق بآمدن آن مَنْ لَا یُؤْمِنُ بِهَا آنکس که نمیگرود بوقوع
آن وآمدن آن وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وپیروی کرده است آرزوی نفس خود را ومیل آن بلذات خسیسه دنیویه
جهت آن از امر آخرت باز مانده یعنی بمنع اینکس از راه مرو فَتَرْدیٰ که هلاك شوی مراد آنست که باید
که توجهة کثرت اعدا واموال وتنعم ایشان از راه نروی وتابع هوای نفس نشوی وجهت آن در رسوخ وصلبیت
تو بعبث وجز فتور وقصور راه نیابد چه اهل انکار اگرچه بکثرت ووفور موسومند اما همت ایشان پیروی
نفس است نه برهان وتدبر وخطاب اگرچه با موسی است اما مراد امت ویند زیرا که انبیای اولین صلبیة
ایشان در اصول دینیه معصومند ومحفوظ وبعد از آن تمهید مقدمه مینماید بر دادن معجزه بموسی ع م
واو را باین خطاب مخاطب میسازد که وَمَا تِلْكَ بِیَمِینِكَ یَا مُوسیٰ چیست این که بدست راست تست ای موسی
یعنی حاضر باش تا از آن عجایب مشاهده کنی وآثار صنع وقدرة ما بینی قَالَ گفت موسی در جواب که
هِیَ عَصَایَ این عصای منست وآن عصا از چوب درخت مورد بود وطول آن ده گز بود بقد موسی
وسر او دو شاخ بود ودر زیر آن سنان نشانده ونام آن علیق بود واز آدم ع میراث بشعیب رسیده و
از و بموسی انتقال یافته وبعد از آن بجهة تعداد نعم ربانی که او سبحانه از برای وی در آن تعبیه کرده بود فرمود
که أَتَوَكَّؤُا عَلَیْهَا تکیه میکنم بر آن عصا چون مانده میشوم در راه رفتن یا وقتی که بر سر رمه میباشم
که میچرند وَأَهُشُّ وفرو میریزم برگ از درخت بِهَا بدان عصا عَلیٰ غَنَمِی بر گوسفندان خود ص
وَلِیَ فِیهَا ومرا در آن عصا مَآرِبُ أُخْریٰ حاجتهای دیگر است از ابن عباس مرویست که منافع دیگر از آن
عصا آن بود که در راه با موسی سخن گفتی وانیس وی بودی واز سباع وهوام او را نگاه داشتی در وقت
خواب وبیداری او با دشمن او حرب کردی وچون در خواب بودی محافظت رمه نمودی ومعارض سباع
شدی وبر چاهی که رسیدی تنه او ریسمان گشتی بقدر درازی چاه وهر دو سر او دلو شدی چون بر زمین
زدی درختی سایه دار گشتی وهر میوه که مرغوب موسی بودی بدید آوردی ودر شبهای تیره چون شمع چراغ
نور دادی ودر وقت مسافرت زاد ومتاع خود بر آن نهادی وبر دوش افکندی وچون بیمار شدی بروی
نشستی ودر زیر او چون اسب رهوار رفتی واگر طعام نداشتی بر زمین زدی وآنچه آرزوی طبع او بودی بر آن

بدید آمدی القصه چون موسی بر سبیل تفصیل واجمال ذکر منافع عصا کرد قَالَ گفت حق تعالی که
أَلْقِهَا یَا مُوسیٰ بیفکن آن را ای موسی حضرت موسی گمان برد که او را نیز همچون نعلین دور می باید افکند
فَأَلْقَاهَا پس بیفکند او را از قفای خود فی الحال آوازی عظیم ومهیب بگوش او نگریست فَإِذَا هِیَ پس آنجا بدو رسید
آن عصا حَیَّةٌ ماری بود تَسْعیٰ که میشتافت بهر جانب آورده اند که اول ماری بود زرد بجثه عصا
بعد از آن بتدریج بزرگ شد برابر شتر بختی ودراز گشت وبر چهار قائمه سطبر وکوتاه در زمان رفتن
آغاز کرد میان کنارهای دهن او هفتاد گز یا چهل گز بود ودر دهن او دندانهای بغایت بزرگ ودو چشمش
چون برق میدرخشید وهر یك از موی گردن او مانند نیزه چون موسی وی را بدید ترسان شد روی بگریز نهاد
قَالَ خُذْهَا گفت خدای که بگیر وی را وَلَا تَخَفْ ومترس از وی سَنُعِیدُهَا زود باشد که باز گردانیم او را
سِیرَتَهَا الْأُولیٰ بهیئت وحالت نخستین یعنی همان عصا گردانیم او را آورده اند که چون این خطاب ع
بموسی رسید روی باژدها نهاده دست خود در دهن او کرد ولحیتین او را بگرفت همان عصا شد ولحیتین
او همان دو شعبه عصا گشت وچون اژدها بحالت اول عود کرد باز باو ندا رسید که وَاضْمُمْ یَدَكَ وضم کن
وباهم آور دست خود را إِلیٰ جَنَاحِكَ بسوی پهلوی خود در زیر بازو تَخْرُجْ بَیْضَاءَ تا بیرون آید
سفید وروشن مِنْ غَیْرِ سُوءٍ بی عیبی وعلتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفیدی درخشنده وباشعاع
بود آیَةً أُخْریٰ در حالتی که آن سفیدی علامتی دیگر است بر نبوة تو لِنُرِیَكَ مِنْ آیَاتِنَا الْكُبْریٰ
تا بنمایم ترا بعضی از علامات ومعجزات بزرگ خود را از ابن عباس مرویست که موسی گندم گون بود چون آنگ
دست از زیر مدرعه خود بیرون آورد چندان نور ساطع شد وروشنی لامع گشت که چون شب تاری چون
روز روشن گشت وچون باز بزیر مدرعه بود همان بر رنگ اول شد واگر در روز اظهار این معجزه نمودی
نور آن بر آفتاب غلبه کردی وروشنی چشم از درخشندگی آن خیره ماندی القصه چون حق تعالی او را منصب
نبوة داد وآن دو معجزه باهره بآن کرامت فرمود امر کرد او را که اذْهَبْ برو باین دو معجزه إِلیٰ فِرْعَوْنَ
بسوی فرعون ودعوت کن او را بپرستش من إِنَّهُ طَغیٰ بدرستی که او از حد درگذشته وطغیان او بر
وجهی رسیده که دعوی الوهیت میکند چون موسی باین امر عظیم مامور شد با خود اندیشید که من با این
لکنت زبان وعدم ناصر ومعاون با فرعون ولشکر او چگونه مقاومت توانم کرد پس اول سوال از شرح صدر
میکند تا متحمل میثاق تبلیغ تواند بود وصبر بر ایذا وآزار قوم تواند کرد واز روی نیاز قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِی
صدر

گفت ای پروردگار من کشاده گردان برای من صَدْرِی سینهٔ مرا تا دروی گنجد آنچه بمن وحی می کنی
واز هر سخنی تنگدل نشوم وَيَسِّرْ لِي وآسان کن برای من أَمْرِي کار مرا که تبلیغ رسالتست وَاحْلُلْ
عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي وبکشای گره از زبان من يَفْقَهُوا قَوْلِي تا فهم کنند سخن مرا چه تبلیغ رسالت از بلیغ
احسن است وتاثیر آن در نفس بیشتر وسبب عقدهٔ زبان او آن بود که روزی فرعون موسی را در حین طفولیت
درکنار خود داشت موسی دست خود را بریش مرصع او دراز کرد وقدری از آن بگرفت وبرکند فرعون خشم
گرفته بقتل او حکم کرد آسیه خاتون عذرخواهی آغاز کرده فرمود که این کودک جوهر درخشان دید وبدان
متوجه شد اگر جمرات آتش ویاقوت بیند هم دست بآتش خواهد رسانید نه بیاقوت بجهت مزیت درخشندگی
آتش پس طشتی پر آتش وظرفی از یاقوت نزد موسی آوردند جبرئیل علیه السلام دست او را گرفته بسوی جمرات آتش برد وجمرهٔ
از آن برداشت وبردهن نهاد دست وزبانش بسوخت وگرهی بر زبان او ماند سخنش نیک مفهوم نمیشد و
از اینجا درخواست کرد تا آن گره گشوده شود بعد از التماس معاونی وظهیری کرده فرمود که وَاجْعَلْ لِي وبگردان
از برای من یعنی مقرر فرمای وَزِيرًا یاری دهندهٔ در تحمل تبلیغ مِنْ أَهْلِي از کسان من هَارُونَ أَخِي هرون
که برادر منست اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي محکم گردان بوی پشت مرا ویار ویاور من گردان وَأَشْرِكْهُ وانباز کن
او را فِي أَمْرِي در کار من یعنی شریک ساز او را با من در نبوة كَيْ نُسَبِّحَكَ تا بپاکی یاد کنیم تو را یا نماز گذاریم
برای تو كَثِيرًا در زمان بسیار وَنَذْكُرَكَ ویاد کنیم تو را بحمد وثنا ودعا كَثِيرًا یاد کردنی بسیار
إِنَّكَ بدرستی که تو كُنْتَ بِنَا هستی بما واحوال ما بَصِيرًا بینا یعنی میدانی آنچه برای کار صلاح ما در آنست
از معاونت وعالمی باینکه هرون نیکو معینی وناصریست مرا در آنچه امر فرمودهٔ بمن مرویست که هرون برادر پدری
موسی بود وسه سال از موسی بزرگتر بود وپیش از موسی بسه سال فوت شد ودرینوقت که موسی در مناجات بود واز
مایحتاج خود سؤال میکرد هرون در شهر مصر بود القصه حق تعالی دعای وی اجابت کرده قَالَ گفت
قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى بتحقیق ویقین که داده شدی آنچه میطلبیدی از مقصود ومطلوب خود ای
موسی وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ وبدرستی که منت نهادیم برتو یعنی نعمت داده ایم ترا مَرَّةً أُخْرَى در وقتی دیگر إِذْ
أَوْحَيْنَا وقتی که وحی کردیم إِلَى أُمِّكَ بسوی مادر تو مَا يُوحَى آنچه وحی کرده میشود یعنی آنچه نتوانست
فهمید مگر بوحی مراد بوحی الهامست یعنی در دل مادر تو افگندیم ویا در خواب باو نمودیم در ان وقت که ترا متولد
ساخته بود وکسان فرعون در طلب قتل پسران بودند وبکار تو درمانده بود ومنشاء این قصه آن بود که فرعون

درخواب دیده بود که آتشی هایل از محلهٔ بنی اسرائیل برآمده گرد سرای او فرو گرفت وکوشک وسرای او بسوخت
معبران گفتند از بنی اسرائیل فرزندی در وجود آید که هلاک تو وملک تو در دست وی بود فرعون بفرمود
تا هر پسری که متولد میشد از بنی اسرائیل میکشتند وحق تعالی اینجا موسی را خبر میدهد که چون متولد شدی
مادر تو درکار تو متحیر بود ما باو الهام کردیم أَنِ اقْذِفِيهِ آنکه بفکن یعنی بنه فرزند خود را فِي التَّابُوتِ
در صندوق بعد از آنکه پنبه دروی نهاده باشی وبندهای آنرا بقیر محکم ساخته فَاقْذِفِيهِ پس بیفکن
موسی را که در تابوتست فِي الْيَمِّ در دریای نیل فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ پس باید که بیفکند موسی را دریا بِالسَّاحِلِ بکنار
پس تو درین باب اندیشه بخود راه مده که ضرری وآسیبی بموسی نخواهد رسید چه البته دریا موسی را بکنار اندازد
يَأْخُذْهُ تا فرا گیرد او را عَدُوٌّ لِي دشمنی که مراست وَعَدُوٌّ لَهُ ودشمنی که او راست یعنی فرعون که دشمن
خدا ورسول بود آورده اند که مادر موسی بامر حق تعالی موسی را در صندوق نهاده آنرا بقیر بیندود وقفلی
بران نهاده بدریای نیل افگند جوی عظیم از آن دریا بخانهٔ فرعون میرفت صندوق از آن جوی بباغ فرعون
درآمد وفرعون با زن خود آسیه برکنار حوضی که در ممر آن جوی بود نشسته بود چون صندوق را بدیدند از آن
متعجب شده بگرفتند وسر آن بگشودند کودکی ماه روی سیاه چشم بنظر ایشان درآمد از آن کودک حیران بماندند
واز قتاده مرویست که در چشمهای موسی ملاحتی تمام بود که هر که او را دیدی دوست داشتی فرعون وآسیه
که او را بدیدند محبت بسیار در دل ایشان پدید آمد چنانکه میفرماید بقوله وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ وافگندم برای تو
ای موسی مَحَبَّةً دوستی ثابت وواقع مِنِّي از من یعنی تخم محبت ترا در سینها بکاشتیم بحیثیتی که هر که ترا میدید
صبر نمیداشت بر مفارقت تو وازین جهت فرعون ترا دوست میداشت ونه میخواست که یک لحظه از نزد او غایب
شوی وآسیه زن او تو را درکنار خود پرورش داد پس ما محبت تو را در سینها افگندیم تا عطوفت ولطف کنیم
بر تو وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي وتا پرورده شوی بر دیدهٔ من یعنی منظور نظر تربیت من باشی وپرورده شوی بر نگه
داشت ومحافظت من آورده اند که فرعون وآسیه او را بفرزندی برداشتند وبتربیت مهد وتعیین دایه
اشتغال نمودند هرچند دایها که در حوالی خانهٔ فرعون بود آوردند موسی شیر ایشان نگرفتی مادر موسی دختر
خود را که مریم نام داشت گفته بود که برکنار نیل میرو وچشم بر صندوق میدار که بکجا میرود چون صندوق بباغ
فرعون درآمد مریم نیز خود را در آن باغ انداخت وصورت حال را مشاهده کرده که برادر شیر هیچکس را نمی ستاند
خود را نزد آسیه رسانید وباو گفت که من دایهٔ بیارم که شیر او بستاند کما قال الله تعالی إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ یعنی تو را

در نظر خود پروردیم وقتی که خواهر تو نزد آسیه میرفت فَتَقُولُ پس میگفت با آسیه واتباع او هَلْ
اَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را و راه نمایم عَلٰی مَنْ یَكْفُلُهٗ بر کسی که تکفل این طفل کند در شیر دادن و پرورش بلند
چون آسیه این سخن را از مریم بشنید گفت اگر چنین کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون آمد مادر را آگاه گردانید
او را حاضر ساخت و آسیه موسی را در کنار او بنهاد فَرَجَعْنٰكَ پس باز گردانیدیم تو را اِلٰی اُمِّكَ بسوی مادر
تو بجهت وفا نمودن بوعدهٔ اِنَّا رَآدُّوْهُ اِلَیْكِ یعنی ما بوعدهٔ خود وفا کردیم كَیْ تَقَرَّ تا روشن شود عَیْنُهَا
چشم مادر تو بدیدار تو وَلَا تَحْزَنَ ط و تا اندوهناک نکردد بفراق تو پس ترا برداشت و بخانهٔ خود آورد و مع ذلک
انواع عطا و هدایا از فرعون باو رسید بجهت پروریدن تو این یکی از نعمتهای او بجانه است و یکی دیگر از آن نعم اینست
که ویرا گفت که وَقَتَلْتَ نَفْسًا و بکشتی نفسی را یعنی آن قبطی کافر را که بنی اسرائیل مؤمن بتو استغاثه کرد از و فرعونیان
این را دانسته قصد کشتن تو کردند بجهت قصاص فَنَجَّیْنٰكَ پس برهانیدیم ترا مِنَ الْغَمِّ از اندوه کشتن
و امر کردیم که بمدین هجرت کن وَفَتَنّٰكَ و بیازمودیم تو را فُتُوْنًا ط آزمودنی یعنی با تو معاملهٔ آزمایندگان
کردیم و تو را در بوتهٔ بلا افکندیم و پاک و خالص از آن بیرون آمدی و تفصیل قصهٔ ولادت موسی و قتل قبطی و هجرت
بمدین در سورة القصص مشروح خواهد شد ان شاء الله القصه حق تعالی میفرماید که ما تو را امر کردیم بهجرت
بمدین فَلَبِثْتَ پس درنگ کردی سِنِیْنَ سالهای متعدده فِیْٓ اَهْلِ مَدْیَنَ در میان اهل مدین که آن
ده سال بود بجهت وفا کردن بوعدهٔ مدت اجیر شدن که عرض صداق دختر شعیب بود مرویست که موسی
بیست و هشت سال در مدین بود ده سال اجیر شعیب بود و هجده سال با دختر او بود تا از و فرزندان آورد
ابن عباس فرموده که معنی وَفَتَنّٰكَ فُتُوْنًا آنست که ما پاکیزه گردانیدیم ترا از فزع و جذع کردن در محنتی پس
از محنتی و از جملهٔ آن در سالی متولد شد که پسران را میکشتند و مادر او را در دریا انداخت و فرعون قصد قتل او
کرد و جمرهٔ آتش در دهن گرفت بدل یاقوت و دهنش بسوخت و قبطی را بکشت و قصد قتل او کردند و نفس خود را
ده سال اجاره داد و در وقت بیرون آمدن از مدین راه گم کرد و در شب تاریک گوسفندان او متفرق شدند
و در وادی ایمن خوف و ترس بسیار باو راه یافت بعد از آن حق تعالی ذکر نعمت دیگر میکند بر موسی و میفرماید که
ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بدین وادی عَلٰی قَدَرٍ یّٰمُوْسٰی بر اندازهٔ که مقدر کرده بودیم ای موسی که اینجا با تو
سخن کنیم در همین وقت و ترا پیغمبری دهیم نه در وقت دیگر از ماضی و مستقبل وَاصْطَنَعْتُكَ و برگزیدیم و خالص
ساختیم ترا لِنَفْسِیْ برای محبت خود یعنی ترا دوست خود کردم و بالطاف خودت مخصوص ساختم و یا برای

ادای رسالت ترا برگزیدم و مطلوب ترا باجابت مقرون گردانیدم و مرتبهٔ ترا برافراشتم اِذْهَبْ اَنْتَ وَاَخُوْكَ
برو تو و برادر تو هرون بِاٰیٰتِیْ بمعجزهای من و آن نه معجزه بود که در سورهٔ کریمهٔ اعراف گذشته وَلَا
تَنِیَا و سستی مکنید و تقصیر منمایید فِیْ ذِكْرِیْ در رسانیدن پیغام من و دعوت کردن ایشان را بمن
و یا سست مشوید در یاد کردن من یعنی هر جا که روید و باشید مرا فراموش مکنید و در طلعت من ثابت قدم
باشید آورده اند که موسی بر سر اهل و عیال خود نرفته متوجه مصر شد و حق تعالی بهرون وحی کرد که برادرت را منصب
نبوت و رسالت داده ام و ترا نیز در نبوت باو شریک و معاون گردانیده ام و وی متوجه این صوب است باید که باستقبال
وی بیرون روی پس هرون استقبال موسی کرده یکدیگر را در بر گرفتند و بایشان ندا رسید که اِذْهَبَا بروید
هر دو اِلٰی فِرْعَوْنَ بسوی فرعون اِنَّهٗ طَغٰی بدرستی که فرعون در کفر و طغیان از حد در گذشته و تمرد
و عصیان او بنهایت رسیده فَقُوْلَا لَهٗ پس سخن گویید باو قَوْلًا لَّیِّنًا سخن گفتنی نرم یعنی برفق و مدارا
او را دعوت کنید بر وجه ملایمه و حسن [illegible] با او بگویید که آیا هیچ داعیه داری که از شرک پاکیزه شوی و از
تاریکی کفر بیرون آیی و ما ترا راه نماییم بپروردگار خودت تا از و بترسی لَعَلَّهٗ یَتَذَكَّرُ شاید که او پند گیرد بکلام
شما و بکرو دعوت اَوْ یَخْشٰی یا بترسد از عذاب خدای یعنی اگر متذکر نگردد پس لا اقل متوهم خواهد شد آورده اند ع
که یحیی بن معاذ چون آیه بخواند بگریست و گفت این رفق و لطف تست با آنکس که دعوی الوهیت کرد پس رفق و لطف تو
چگونه باشد در حق کسی که بغیر از تو خدایی نپرستیده باشد در تیسیر آمده که چون موسی متوجه مصر شد و اهل
خود را در آنجا بگذاشت ایشان در آن شب انتظار بودند موسی نیامد و در روز نیز اثری از وی ظاهر نشد و خبری
نیافتند در آن صحرا متحیر بماندند قضارا جمعی از اهل مدین آنجا رسیده صغار را بشناخته پیش پدرش بردند
و بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی ع بدیشان رسید القصه چون موسی بمصر توجه نمود و هرون
باستقبال وی بیرون آمد و در راه با یکدیگر ملاقات کردند و موسی شرح احوال تمامی با موسی هرون گفت
هرون گفت ای برادر شرح شوکت و سطوت فرعون از آنچه تو دیده بودی زیاده از آن است و باندک سببی حکم
بدست و پا بریدن و کشتن و بدار آویختن میکند آنجا که طبع بشریت موسی متوهم شد و باتفاق برادر زبان نیاز
بدرگاه بی نیاز گشوده قَالَا رَبَّنَآ گفتند ای پروردگار ما اِنَّنَا نَخَافُ بدرستی که ما میترسیم اَنْ یَّفْرُطَ عَلَیْنَآ
از آنکه فرعون پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بر عقوبت ما و نگذارد که دعوت را تمام کنیم و معجزه باو نماییم اَوْ اَنْ
یَّطْغٰی یا آنکه زیاده کند طغیان و کفر خود را و دلیری کرده با حضرت مقدس سخنی بی ادبانه و بی اندازه و بیوجه گوید

قال گفت خدای تعالی ای موسی و هرون لا تخافا مترسید از فرط طغیان او اننی معکما بدرستی که من
باشما ام با حفظ و نصرت و معاونت اسمع میشنوم دعای شما را یا آنچه گوید نسبت باشما و من از روی
جهل و عناد و طغیان و انکار وجود وارى و می بینم آنچه کند باشما یعنی آنچه میان شما و او جاری شود از
قول و فعل من بآن شنوا ام و بینا و نزد آن احداث امری کنم که بآن شر و ضرر او از شما دفع گردد و موجب نصرة
و مظاهرت شما شود و چون دانستید که از حال شما غافل نیستم و شما را فرو نگذارم و او را مغلوب و مخذول
گردانم فأتیاه پس بروید بجانب او فقولا انا رسولا ربک پس بگوئید که بدرستی که ما هر دو فرستادهٔ پروردگار
توایم فارسل معنا پس بفرست با ما بنی اسرائیل اولاد یعقوب را تا بزمین مقدسه رویم که مسکن آبا
و اجداد ما بوده یعنی رها کن ایشانرا از بند بندگی و خدمت خلاص کن ولا تعذبهم و عذاب مکن ایشانرا
بتکلیف اعمال شاقه و گرفتن مقاطعه و کشتن اولاد ایشان و خدمت فرمودن مردان و زنان ایشانرا بکارها
صعب و کندن چاهها و عمارت کردن و سنگهای عظیم بردوش کشیدن و امثال آن قد جئناک بآیة بتحقیق
که آورده‌ایم علامتی و نشانه یعنی معجزه من ربک از پروردگار تو یعنی سخن ما محض دعوی نیست که بدون اقامه
بینه و معجزهٔ واضحه باشد والسلام و سلام همه ملائکه و یا خزنهٔ بهشت و یا سلامتی هر دو سرا علی من اتبع
الهدی برآنکس است که پیروی کند راه راست را که ایمانست بوحدانیه الهی انا قد اوحی الینا بدرستی که
وحی کرده شده بما یعنی پروردگار ما حکم فرموده علی من کذب بآنکه عذاب دنیا و آخرت علی من کذب
برآنکس است که تکذیب کرد پیغمبران و رسولان خدا را وتولی و پشت کرد برآن و اعراض کرد از آن پس موسی
و هرون بحکم الهی ببارگاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات میسر شد گفتند ای فرعون ما رسولان پروردگار
توایم و ترا بر پرستش آن میخوانیم و آن کلمات که حق تعالی تعلیم ایشان نموده بود ادا کردند قال گفت فرعون فمن
ربکما یا موسی پس کیست پروردگار شما ای موسی که مرا بپرستش او دعوت میکنید نکته در تخصیص خطاب بموسی
با آنکه هرون نیز با او بود آنست که موسی اصل بود در تبلیغ و هرون تابع او یا آنکه فرعون میدانست که بر زبان موسی
عقده ایست و سخن او نیک فهم نمیشود خواست که او را نزد حضار مجلس انفعال دهد و از ازالهٔ آن عقده خبر
نداشت پس موسی بزبان فصیح و بیان ملیح قال گفت که ربنا الذی پروردگار ما آنکس است که از محض رحمة
و عین عنایت اعطی داده است کل شیء هر چیزیرا از انواع مخلوقات خلقه صورتی که لایق
حال و شکلی که موافق کمال آن بود و یا عطا فرمود خلیقه و طبیعت هر یکرا از خلایق خود هر چیزیرا که بآن محتاجند

ازوجوه

ان العذاب
٤

از وجوه معیشت ثم هدی پس راه نموده یعنی شناسا ساخته او را بکیفیت انتفاع بآنچه باو عطا فرموده
بروجه اختیار یا از روی طبع یا راه نموده ایشانرا بطریق معیشت دنیویه یا امور دینیه فرعون چون این شنید
در برابر آن هیچ نتوانست گفت و بجهة ترس آنکه مبادا قوم او چون درین تفکر کنند و اگذاشته بعبادة چنین خالقی
میل کنند سر رشتهٔ سخن را بجای دیگر کشید و بجهت عاجز ساختن موسی قال گفت ای موسی فما بال القرون
الاولی پس چیست حال قرنهای نخستین چون قوم نوح و عاد و ثمود که خدای ترا نپرستیدند آیا ایشان بعد
از موت در سعادة و دولتند یا در شقاوت و نکبت قال گفت موسی علمها دانستن حال و مآل آن گروه
عند ربی نزد آفریدگار منست و بغیر او سبحانه کسی علم بحال ایشان ندارد فی کتاب ثابت گشته و نوشته
شده در لوح محفوظ یعنی اعمال ایشان محفوظ است نزد او و بر وفق آن جزا و سزا خواهند دید لا یضل ربی
خطا نمیکند آفریدگار من در طریق علم تا بجهة آن مهتدی نشود و راه نیابد باحوال و اسرار بندگان ولا ینسی
و فراموش نمیکند هیچ چیز را چه نسیان و ظلال بر عالم بالذات محالست یعنی علم او بهمه اشیا رسیده و من بنده‌ام مثل
شما نمیدانم مگر آنچه علام الغیوب مرا از آن خبر دهد و نزد ابن عباس معنی آنست که وا نمیگذارد کسی را که بوحدانیت او
گرویده تا که انتقام از و بکشد و ترک نمیکند کسی را که او را بیگانگی دانسته تا که پاداش دهد او را باز موسی همان بسر
سخن اول رفت که وصف حق سبحانه میکرد و گفت پروردگار من الذی جعل آنکیست که گردانید لکم
الارض برای شما زمین را مهدا فرشی گسترده شده که بر آن می‌نشینید و مسکن میسازید یعنی مانند گهوارهٔ اطفال
تا بر آن آرام میگیرید وسلک لکم و پیدا کرد برای شما فیها در زمین سبلا راهها که در میان
کوهها و بیابانها از بلدی ببلدی و از زمینی بزمینی میروید برای مصالح و منافع خود وانزل من السماء ماء
و فرو فرستاد از آسمان آبی که بارانست فاخرجنا به پس بیرون آوردیم بسبب آن التفات از غیبت بتکلم جهة
تنبیه است بر ظهور کمال قدرت و حکمت او سبحانه یعنی هیچکس جز ما قادر نیست بر اخراج بلکه مائیم که بقدرت
کامله بیرون می‌آوردیم بآب باران ازواجا من نبات شتی اصناف گوناگون از رستنی که پراکنده‌اند و مختلف
در کیفیت از لون و طعم و رایحه و طبع و جنس و نفع و ضرر و گفتیم به بندگان که کلوا بخورید از آنچه
بیرون آورده‌ایم هر چه خوردنی را شاید از میوه و دانه وارعوا انعامکم و بچرانید چهارپایان خود را در
چراگاهها هر چه خوردن شما را نشاید از گیاه و علف ان فی ذلک بدرستی که درین که مذکور شد لآیات
هر آینه علامتهاء و دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت او لاولی النهی مر خداوندان خرد را که عقول ایشانرا باز دارد

هند
ع

ازپیروی باطل وافعال جاهل وارتکاب قبیحهٔ شنیعه مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ از زمین آفریدیم شمارا یعنی اصل
خلقت پدر شما واول مادهٔ بدن شما خاك زمینست در تبیان البیان آورده که حق سبحانه وتعالی فرشته میفرستد
تا ازخاك موضعی که مدفن کسی خواهد بود برمیدارد وبر نطفه که مادهٔ وجود اوست میریزد وآنکس ازخاك ونطفه
مخلوق میشود ودرهمان خاك مدفون میکردد وحق تعالی ازین خبر میدهد که میفرماید شمارا از زمین آفریدیم
وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ ودر زمین باز بریم بعد از مرك بخورد و مرد کردن اجزا وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ واز زمین
بیرون آریم شمارا بجمع کردن اجزای پراکنده تَارَةً أُخْرَىٰ باردیکر برای حساب وجزا پس فرعون ازموسی معجزه طلبید
حضرت موسی عصا بیفکند اژدها شد وباز بکرفت عصا شد وید بیضا بنمود وغیر ازین آیات معجزات نهگانه
که در سورهٔ اعراف مذکور شد بوی نمود هیچکدام نکروید چنانکه میفرماید که وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ وبدرستی که ما نمودیم
بفرعون آيَاتِنَا كُلَّهَا همه معجزات خود را که بموسی داده بودیم فَكَذَّبَ پس بدروغ نسبت داد موسی را
ازغایت عناد وطغیان وَأَبَىٰ وسر باز زد از آنکه ایمان آورد وفرمان برداری کند از روی جحود وعصیان قَالَ
کفت بموسی که أَجِئْتَنَا آیا آمدهٔ بسوی ما لِتُخْرِجَنَا تا بیرون کنی مارا مِنْ أَرْضِنَا ازمین ما که مصر است بِسِحْرِكَ
يَا مُوسَىٰ بجادویی خود ای موسی وخود پادشاهی کنی در مصر بعد از اخراج ما از آن بسحر وزبان آوری ومردم فریبی
وفصاحت خود فَلَنَأْتِيَنَّكَ پس هر آینه بیاریم برای تو بِسِحْرٍ مِثْلِهِ جادویی مانند جادویی تو وباتو معارضه
کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی بلکه ساحر وجادویی فَاجْعَلْ پس بکردان یعنی مقرر کن بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ
میان ما ومیان خود مَوْعِدًا وعدهٔ بجهت معارضه آنچنان وعدهٔ که بهیچ وجه لَا نُخْلِفُهُ خلاف نکنیم آنرا نَحْنُ
ص وَلَا أَنْتَ نه ما ونه تو بلکه چون وعده در رسد حاضر شویم مَكَانًا سُوًى درجایی که مساوی باشد مسافت قوم
ما وتو بآن ویا مساوی وهموار باشد که دراو پستی وبلندی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ
الزِّينَةِ کفت موسی بفرعون که زمان وعدهٔ شما روز آرایش قبطیانست وآن روز عید ایشان بود که همه آراسته در موضع
حاضر شدندی وتماشا کردندی وتعیین این روز بجهت آن بود که ظهور حق وزوال باطل برهمه واضح وظاهر شود
وخبر آن باطراف عالم رسد وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى وموعد شما آنست که جمع کرده شوند مردم در چاشتگاه زمان
وعدهٔ شما در روزیست که فراهم آورده شوند مردمان در وقت چاشت که محل کمال نورانیت روز است تا هیچکس آنرا بی
مانع تیره کی هوا به بیند حاصل که حضرت موسی کفت وعدهٔ ما اجتماع مردمانست بوقت چاشت فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ
پس برکشت فرعون از مجلس وبخلوت درآمد وبجهت جمع کردن ساحران رای زد ومشاورت باندمای خود کرد وکسان

باطراف

باطراف واکناف وجوانب ولات مصر فرستاد فَجَمَعَ كَيْدَهُ پس جمع کرد آنچیز را که بآن کید ومکر کنند یعنی
ساحران وآلات سحر ثُمَّ أَتَىٰ پس آمد بوعده کاه با ساحران از ابن عباس مرویست که هفتاد ودو مرد بودند و
بروایتی دیکر چهارصد با هریکی خرواری از چوب ورسن ودر بعضی دیکر از روایت آمده که ایشان سی هزار بودند
وبقولی دیکر هفتاد هزار با هریك عصایی وریسمانی وروایة اول اصح است وچون فرعون وسایر قبطیان که تابع او
بودند با جمیع ساحران روز میعاد در آنمکان جمع شدند قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ کفت موسی مرجادویانرا بعد از ملاقات
از روی نصیحت وموعظه که ای قوم وَيْلَكُمْ وای برشما لَا تَفْتَرُوا افترا مکنید ومبندید عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
برخدا دروغی که آیة اورا سحر کوئید وخواهید که بآن معارضه کنید یا دروغ برخدای مبندید بشرکت دیکری باو
فَيُسْحِتَكُمْ پس مستاصل کرداند واز بیخ وبنیاد برکند شمارا بِعَذَابٍ بعذابی که نازل کرداند برشما وَقَدْ خَابَ
وبدرستی که بی بهره ونومید ماند مَنِ افْتَرَىٰ هرکه افترا کرد برخدا وامر باطل باو نسبت داد چون ساحران
این سخن بشنیدند فَتَنَازَعُوا پس کفت وشنود کردند أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ در کار خود میان یکدیکر وبا یکدیکر کفتند
این از کلام ساحران نمیماند وَأَسَرُّوا النَّجْوَىٰ وپنهان داشتند راز کفتن خود را از ملازمان فرعون وآخر بین
قرار دادند که اکر او برما غالب شود متابعت او کنیم وبخدای او بکرویم واکر ما بر او غالب شویم او ساحر است ودر دست
فرعون هلاك خواهد شد آورده اند که فرعون از غرفه نکاه کرد دید که ایشان با یکدیکر سخنی میکویند پنهانی پرسید
که این ساحران چه میکویند ایشان از ترس فرعون قَالُوا کفتند که إِنْ هَٰذَانِ بدرستی که این هردو یعنی موسی
وهرون لَسَاحِرَانِ جادویانند وکویند اختلاف ایشان در این بود که بچه نوع با موسی معارضه کنند حفص
إن خوانده بسکون نون وآنرا نافیه میکرد ولام را بمعنی الا یعنی نیستند موسی وهرون مکر جادویان يُرِيدَانِ أَنْ
يُخْرِجَاكُمْ میخواهند که بیرون کنند شمارا مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما بِسِحْرِهِمَا بجادویی خود ومملکت
مصر را در تصرف خود در آورند وَيَذْهَبَا وببرند بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَىٰ مذهب شمارا که بهترین مذهبهاست
ودین ومذهب خود را ظاهر سازند فرعون چون از ساحران شنید که موسی وهرون ساحرانند وداعیه دارند
که قبطیانرا از مصر بیرون کنند در غضب شد وکفت چون چنین است فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ پس جمع کنید ادوات
کید خود را یعنی آلات سحر را وهیچ چیز از آن فرو کذاشت مکنید وآنچه توانید تقصیر مکنید ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا ع
پس بیائید بوعده کاه صف زدکان در عرصهٔ میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد وجهد کنید تا بر ایشان
غالب شوید یا ساحران بهم میکفتند که همه اسباب سحر را فراهم آرید ومتوجه میقات شوید وبیکبار بر موسی در آیید

وعاجز شده اند
تا مضطرب وبی تاب کنته کاری نتواند ساخت وغلبیت ما را باشد وَقَدْ اَفْلَحَ الْيَوْمَ وبدرستی که رستگار
شد وبمطلوب رسید امروز مَنِ اسْتَعْلٰى هرکه سر آمد بسحر پس همه جادوان صف کشیدند در میقات و
موسی وهرون در برابر ایشان ایستادند وساحران بقولی سیصد خروار رسن وچوب میان تهی کرده وپر زیبق ساخته
بمیدان آوردند وبطریق ادب قَالُوا يَا مُوسٰى کفتند که ای موسی اِمَّا اَنْ تُلْقِيَ یا آنست که تو می افکنی عصای خودرا
وَاِمَّا اَنْ نَكُونَ ویا آنکه ما باشیم اَوَّلَ مَنْ اَلْقٰى اولین کسی که بیفکند چوب ورسن را یعنی اختیار یکی
ازین دو کار بکن که آن نخست انداختن تو باشد یا نخست انداختن ما موسی نیز از روی ادب وجهت بی اعتبار
وعدم مبالات بایشان قَالَ کفت که بَلْ اَلْقُوا بلکه شما بیفکنید پس ساحران ادوات سحر خودرا بیفکندند
وبسبب حرارت هوا زیبق در جوف چوبها بجوش آمده در اضطراب آمد فَاِذَا حِبَالُهُمْ پس ناکاه رسنهای
ایشان وَعِصِيُّهُمْ وعصاهای ایشان يُخَيَّلُ اِلَيْهِ نموده شد بموسی مِنْ سِحْرِهِمْ از جادویی وکید
ایشان که کوییا اَنَّهَا تَسْعٰى بدرستی که آن شتاب میکند ومیرود یعنی موسی چنان خیال کرد که آن ریسمانها وعصاها
مار کشته وباطراف وجوانب می شتابند فَاَوْجَسَ پس دریافت فِي نَفْسِهِ در دل خود خِيفَةً مُوسٰى خوفی
وترسی موسی یعنی چون آنرا بدید بترسید چنانکه مقتضای طبیعت بشریت است واکرچه شکی در بطلان آن نداشت
یا از آن بترسید که مبادا نظاره کیان میان سحر ومعجزه فرق نکنند چون این وهم بر موسی جاری شد قُلْنَا لَا
تَخَفْ کفتیم باو که مترس از آنچه ترا در وهم انداخته که کار وبار ساحران درهم خواهد شکست وامر تو از غایت وضوح
برخاص وعام مخفی نخواهد کشت اِنَّكَ اَنْتَ الْاَعْلٰى بدرستی که تو برتری از ایشان وغالب بر ایشان یعنی البته
غلبه ترا خواهد بود وهمه ایشان مغلوب خواهند کشت وَاَلْقِ وبیفکن مَا فِي يَمِينِكَ آنچه در دست
راست تست یعنی باك مدار بکثرت رسن وعصای ایشان واین چوب که در دست داری بینداز تَلْقَفْ تا فرو
برد ببلعد مَا صَنَعُوا آنچه ساخته اند اِنَّمَا صَنَعُوا بدرستی که آنچه ساخته اند كَيْدُ سَاحِرٍ مکر وفریب
جادوست وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ ورستکاری نیابد وفیروز نشود ساحر حَيْثُ اَتٰى هرجا که آید یعنی
هرجا که رود در هر موضع که باشد ظفر وفلاح نیابد القصه حضرت موسی عصا بیفکند فی الحال بقدرت
ذو الجلال اژدهای عظیم شد ودهان خود کشوده روی بساحران وادوات ایشان آورد ویکساعت تمام آن
آلات وادوات ایشانرا که چهارصد خروار چوب ورسن بود فرو برد وبرو اثری از آن پیدا نشد وجم او چنان
که بود زیاده نکشت مردمان از ترس روی بکریز نهادند موسی بیامد واورا بکرفت همان عصا شد ساحران

دانستند

۲٤

انکه
دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر سحر دیکر را باطل نکند بلکه خدای قدرت ومعجزه موسی است ودیکر
چون انواع سحر بر ایشان ظاهر بود بیقین دانستند که آن از آیات الهیت ومعجزات نبوی فَاُلْقِيَ السَّحَرَةُ پس
درافکنده شدند آن ساحران یعنی بقین ایشان در حقیقت آن ایشانرا در روی درافکند سُجَّدًا در حالتی
که سجده کنندکان بودند خدایرا از روی صدق وانابت از کردار خود وتعظیم وتکریم این معجزه ظاهره قَالُوا
کفتند که اٰمَنَّا بِرَبِّ هٰرُونَ وَمُوسٰى کرویدیم بپروردکار هرون وموسی مرویست که چون سحره بسجده
درافتادند حق تعالی روضه جنان ومنازلی را که نامزد ایشان بود دران بایشان نمود ایشان چون
منازل خودرا بدیدند بیکبار متفق الکلمه شده کفتند ما بپروردکار موسی وهرون کرویدیم و
تصدیق بوحدانیت او نمودیم فرعون که این صورت مشاهده کرد از روی انکار قَالَ اٰمَنْتُمْ
کفت آیا ایمان آورده اید وحفص اٰمَنْتُمْ خوانده بدون همزه استفهام یعنی شما کرویدید وتصدیق کردید
وکردن نهادید لَهُ مر موسی را یعنی پیروی نمودید مر دین اورا قَبْلَ اَنْ اٰذَنَ لَكُمْ پیش از انکه
دستوری دهم شمارا در آنکه باو بکروید اِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ بدرستی که موسی هر آینه بزرك شماست در فن سحر
الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ که آموخته شمارا جادویی یعنی استاد ومعلم ومهتر جادویانست وشما باهمدیکر ساخته اید
ومیخواهید که پادشاهی از من بستانید ومردمانرا از من برهانید وجهت این مغلوب شدید که قاصرید در سحر
وشاکرد وبید ومقرر است که شاکرد عاجز میباشد از آنچه استاد میکند ونمیتواند که با او معارضه کند فَلَاُقَطِّعَنَّ
اَيْدِيَكُمْ پس هر آینه ببرم دستهای شمارا وَاَرْجُلَكُمْ وپایهای شمارا مِنْ خِلَافٍ از خلاف یعنی پای
راست ودست چپ ودست راست وپای چپ وَلَاُصَلِّبَنَّكُمْ وبیاویزم شمارا فِي جُذُوعِ النَّخْلِ در تنهای
درختان
درخت خرما که درازترین درختهاست تا همه کس شمارا ببینند وعبرت کیرند مرویست که او لکسی که این عمل کرد
فرعون بود وَلَتَعْلَمُنَّ وتا بدانید شما اَيُّنَا که کدام از ما اَشَدُّ عَذَابًا سخت تراست از روی عذاب
وَاَبْقٰى وپاینده تر از وجه عذاب مراد از ین کفتار نفس خبیث خودش بود ونفس نفیس موسی باذات اقدس حق تعالی
یعنی تا بدانید که عذاب من یا عذاب موسی یا خدای او که بدو ایمان آورده اید سخت تراست وپاینده تر ساحران
چون از جام جذبه حقانی مست شده بودند واز تواتر انوار الطاف ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست
شده لاجرم اندیشه نکرده در جواب فرعون زبان کشودند قَالُوا کفتند لَنْ نُؤْثِرَكَ نکزینیم واختیار
نکنیم ترا عَلٰى مَا جَاءَنَا بر آنچیزی که آمد بما وعین الیقین آنرا دیدیم مِنَ الْبَيِّنَاتِ من از معجزات

واضحه ونعمت فانیه ترا اختیار نکنیم بر نعم باقیهٔ اخرویه که بما نمودند در حالت سجده وَالَّذِي فَطَرَنَا
وبر نکزینیم ترا برخدایی که آفریده است مارا واز عدم بوجود آورده فَاقْضِ پس حکم کن مَا أَنْتَ قَاضٍ ط
هرچیزی را که تو حکم کنندهٔ آنی یعنی هرچه خواهی با ما بکن که پروای آن نداریم إِنَّمَا تَقْضِي جز این نیست
که تو حکم کنی هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ط درین زندکانی دنیا یعنی حکم تو درین جهان که ما هستیم بیش جاری نیست
هرچه میخواهی میکن وآخرت که بهتر وپاینده تراست از حکم معزول شده بهم خود مشغول خواهی بود إِنَّا آمَنَّا
بدرستی که ما کرویده ایم بِرَبِّنَا بپروردکار خود لِيَغْفِرَ لَنَا تا بیامرزد برای ما خَطَايَانَا کناهان
مارا از کفر ومعاصی وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ وبیامرزد آنچه اکراه کردی مارا بر آن چیز مِنَ السِّحْرِ ط
از جادویی کردن وآموختن آن مرویست که فرعون مردمان را بر آموختن سحر اکراه میکرد وایشانرا بر خواندن
وحفظ آن اجبار می نمود ایشان اینجا مغفرت آن اکراه از خدای طلبیدند وبعد از آن کفتند که وَاللَّهُ خَيْرٌ
وخدای بهتر است از روی پاداش وَأَبْقَى ه وپاینده تر از وجه ثواب تو مارا بر کفر مزدی میدهی که انقطاع
بدآن راه دارد وحق تعالی بر ایمان جزایی عطا میکند که کرد زوال کرد آن نکردد وما اختیار بهتر وپاینده تر
کردیم ومتاع فانی محقر وا قطع نظر کردیم پس هرچه میخواهی با ما بکن إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ بدرستی که هرکه
بیاید رَبَّهُ نزد پروردکار خود مُجْرِمًا درحالتی که مشرک باشد یعنی هرکه بر کفر وشرک مرده در محکمهٔ
حساب وجزا که روز قیامت است حاضر شود فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ ط پس بدرستی که مراو راست دوزخ لَا يَمُوتُ فِيهَا
نمیرد درآن تا از عذاب برهد واز عقاب خلاصی یابد وَلَا يَحْيَى ه ونه زنده باشد زندکی که خوش کذراند
وراحت یابد بلکه زندکی داشته باشد که مرک از آن بهتر بود بجهت شدت عذاب وَمَنْ يَأْتِهِ وهرکه بیاید بوی
مُؤْمِنًا درحالتی که کرونده باشد در دنیا بوحدانیت او وبمعجزات انبیای او قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ کرده باشد
عملهای شایسته فَأُولَئِكَ پس آن کروه مومنان ونیکوکاران لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى ه مر ایشانراست درجات
بلند ومرتبهای ارجمند جَنَّاتُ عَدْنٍ بدل درجاتست یعنی مر ایشانراست بوستانهای اقامت که همیشه در آنجا
باشند تَجْرِي پیوسته میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان یا از منزل آن جویها خَالِدِينَ در
حالتی که آن کروه جاویدان باشند فِيهَا ط درآن بوستانها وَذَلِكَ واین از منزلها وجویها وثواب
جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى ه پاداش آنکس است که پاک باشد از نجاست کفر وشرک واز دنس طغیان وبطاعات وخیرات
متطهر وچون این قصه بشرحی مستوفی در سورهٔ اعراف از منهج الصادقین بقلم تحریر درآمده ودراین ترجمه

نیز درآن موضع بآن اشارت رفته از جهت اینجا بطریق ایجاز بر مضمون آیات اقتصار رفت وبعد از آن
از حال بنی اسرائیل خبر میدهد کقوله وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا وبتحقیق که ما وحی کردیم إِلَى مُوسَى بموسی یعنی
وقتی که فرعون از دیدن معجزات متاثر نشد ودر تعذیب بنی اسرائیل بیفزود کفتیم موسی را أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي
انکه ببر شب بندکان مرا از مصر وچون بکنار دریا رسند لشکر فرعون از عقب بیایند باک مدارید ومترسید
فَاضْرِبْ لَهُمْ پس بکردان از برای ایشان یعنی فراکیر وقیام نمای برای ایشان طَرِيقًا راهی وکویند معنی آنست
که بزن عصارا تا سازیم برای ایشان راهی فِي الْبَحْرِ در دریا يَبَسًا خشک که درو آب ولای نباشد لَا تَخَافُ
درحالتی که نترسی دَرَكًا از دریافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان شمارا در نیابند واز ایشان
ضرری واذیتی بشما نرسد وَلَا تَخْشَى ه ونترسی از غرقه شدن چه همه شمارا بسلامت بکذرانیم وچون موسی بامر
الهی بنی اسرائیل را که هفتاد هزار وبقولی صد وبیست هزار بودند از مصر بیرون برد دیکر روز قبطیان خبردار
شدند وبجهت آنکه در خانهٔ هریک مصیبتی عظیم افتاده بود چنانچه در سورة الاعراف مذکور کشته بآن مشغول
شدند ونتوانستند که آن روز از پی بنی اسرائیل بروند روز دیکر فرعون بفرمود تا ششصد هزار سوار جمع شدند
فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی درآمد بنی اسرائیل را فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فرعون با لشکر خود چون بکنار دریا رسیدند
موسی با قوم خود از آن کذشتند ودرآمدند وآن دوازده راه بود که موسی عصا بر دریا زده بود وبقدرت الهی
آن راهها پیدا شده چون بمیان دریا رسیدند فَغَشِيَهُمْ پس فروکرفت ایشانرا مِنَ الْيَمِّ از دریای عمیق
مَا غَشِيَهُمْ ط آنچه فروکرفت ایشانرا یعنی آنچنان موجی دریافت ایشانرا که هیچکس بکنه آن نرسید تا آنرا بعبارت
تواند نمود که چکونه بود وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ وکمراه کرد فرعون قَوْمَهُ کروه خودرا در دین وَمَا هَدَى ه وراه
ننمود ایشانرا وبعد از نجات دادن بنی اسرائیل وهلاک کردن فرعونیان تعداد نعم خود فرمود بر بنی اسرائیل
وفرمود يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ بدرستی که ما رهانیدیم شمارا مِنْ
عَدُوِّكُمْ از دشمنان شما که فرعون بود وقوم او وَوَاعَدْنَاكُمْ ط ووعده دادیم شمارا جَانِبَ الطُّورِ
الْأَيْمَنَ بطرف راست کوه طور برای مناجات موسی ع وانزال کتاب توریه وَنَزَّلْنَا وفرو فرستادیم
عشر عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى ه بر شما ترنجبین ومرغ بریان را در وقتی که در تیه بیابان کرفتار وسرکردان بودید
وتفصیل این قصه بطرزی که تمام در سورهٔ کریمهٔ البقره مذکور است وکفتیم كُلُوا بخورید مِنْ طَيِّبَاتِ
مَا رَزَقْنَاكُمْ از پاکیزها یعنی حلالها که شمارا روزی کرده ایم وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ واز حد درمکذرید

از آنچه یعنی بجهت ترک شکر آن و یا بجهت تعدی از حدود شرع و صرف نعمت در معصیت و یا حلال آنرا بحرام بدل میکنند
که اگر چنین کنید فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ پس فرود آید بر شما غَضَبِي خشم من یعنی عذاب من لازم حال شما شود
و بسخط من گرفتار شوید وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ و هر که فرود آرد برو غَضَبِي خشم من و سخط و عذاب من
فَقَدْ هَوَىٰ پس بتحقیق که افتاد در هاویه و یا هلاک شد و از اوج سعادت بحضیض شقاوت افتاد وَإِنِّي
لَغَفَّارٌ و بدرستی که من هر آینه نیک آمرزنده ام لِمَنْ تَابَ مر آنکس را که توبه کرد از شرک وَآمَنَ
و گروید بوحدانیت من و بجمیع آنچه پیغمبران از نزد من آورده اند بلدرستی و راستی وَعَمِلَ صَالِحًا و کرد عمل نیکو
از فرایض و سنن ثُمَّ اهْتَدَىٰ پس راه راست یافت یعنی ثبات ورزید بر ایمان و طاعت تا حین موت و یا علم آموخت
تا بآن راه برد بطریق حق و از امام جعفر صادق ع منقولست که در تفسیر این آیه فرمودند که معنی آنست که راه یافت
بدوستی ما که اهل بیتیم پس بخدا سوگند که اگر مردی همه عمر خود عبادت حق تعالی بجای آرد در میان رکن و مقام
و بعد از آن بمیرد و متمسک نشده باشد بدوستی ما حق تعالی آنرا از وی نپذیرد و او را بآتش دوزخ در افکند و بطریق
اهل البیت علیهم السلام باین طریقت که ثُمَّ اهْتَدَىٰ إِلَىٰ وِلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مرویست که بنی اسرائیل بعد از هلاکت
فرعون از موسی درخواستند که از برای قرینت شریعت و قواعد احکام شرع بیان کن موسی در این باب بآنحضرت
رب الارباب مناجات کرد خطاب مستطاب در رسید که یا موسی با جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور رو
تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو کرامت کنم موسی ع هرون را بجای خود بگذاشت و با هفتاد تن از اخیار
بنی اسرائیل متوجه طور شد و در حین رفتن قوم را وعده داد که چهل روز دیگر می آیم و کتابی که مشتمل بر قوانین
شرع باشد می آورم و چون نزدیک طور رسیدند قوم را بگذاشت و از غایت اشتیاق که بکلام الهی و پیام
ربانی داشت زودتر بالای کوه بر آمد خطاب ایزدی در رسید که وَمَا أَعْجَلَكَ و چه چیز شتابان ساخت
ترا تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ از گروه خود ای موسی قَالَ گفت موسی که هُمْ أُولَاءِ
ایشان گروهی اند که می آیند عَلَىٰ أَثَرِي بر عقب من و همین لحظه میرسند و من پیش از آیشان نیامده ام
مگر بگامی چند پس تقدم مثل تقدم بعضی در مسیر همچنانکه عرف عادة در میان مردم وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ
و شتافتم بسوی تو رَبِّ ای پروردگار من لِتَرْضَىٰ تا خشنود گردی از من چه مسارعت در امتثال موجب
رضای امر است یعنی پیش آمدن من از قوم بجهت تعظیم بود بر ایشان بلکه بمحض طلب خشنودی تو کردم قَالَ
گفت حق تعالی بموسی فَإِنَّا بدرستی که ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم ایشانرا

بپرستش

بپرستش گوساله مِنْ بَعْدِكَ از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان یعنی امتحان نمودیم بتشدید تکلیف ایشان
و با ایشان معامله آزمایندگان کردیم بآنچه در میان آنها پیدا شد از امر گوساله تا متمیز شود مخلص ما از منافق و
٤ بر عالمیان ظاهر گردد که مؤمن و مخلص کدامست و منافق معادی کدام وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ و گمراه کرد ایشانرا
سامری و سامری مردی بود منسوب بقبیلهٔ سامره از عظمای بنی اسرائیل و گویند کافری بود از کرمان نه
از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمعی گوساله پرستان بوده و اظهار اسلام کرده بود و در باطن کافر بود و اصح آنست
که از بنی اسرائیل است و در وقتی که فرعون ابنای ایشانرا میکشت او متولد شده بود و مادر بعد از تولد او را بکنار
نیل در جزیرهٔ افکنده بود حق تعالی جبرئیل را مقرر کرده بود تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب وی مهیا گرداند
و بدین سبب او جبرئیل را میشناخت و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسب جبرئیل قبضهٔ خاک برداشته
محافظت نمود و از موسی شنیده بود که خاصیت اسب جبرئیل آنست که خاک زیر سم او را بر هر چه رسانند از او آوازی
بیرون آید و این از امور عادیه است که حق تعالی بودیعت نهاده و در این وقت که موسی بطور رفت سامری نزد
هرون آمد و گفت قدری پیرایه که از قبطیان بعاریت گرفته ایم با ماست و ما را در آن تصرف کردن روا نیست
و می بینم که بنی اسرائیل آنرا میخرند و میفروشند حکم فرما تا همه را جمع کنند و بسوزند هرون امر فرمود تا همه پیرایهها
جمع کردند و آوردند و در حفرهٔ ریخته آتش در آن زدند و سامری زرگری چالاک بود و همین که آن زرها بگداخت
قالبی ساخت و آن زر گداخته را در آن قالب ریخته و بشکل گوساله چیزی از آن بیرون آورد و قدری از خاک زیر
سم اسب جبرئیل که فرس الحیوة میگفتند در درون وی ریخت فی الحال زنده گشت و گوشت و پوست برا و پیدا شد و بآواز
آمد و گویند زنده نشد لیکن بهمان وضع که ریخته شده بود بانگی کرد و چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل که در ایمان
مستضعف بودند و متیقن الاعتقاد نبودند ویرا سجده کردند و در مجمع البیان آورده که قوم بنی اسرائیل ششصد
هزار مرد بودند همه گوساله پرست شدند مگر دوازده هزار که بجهت رسوخ ایمان ثابت قدم شدند و برنگشتند
حق تعالی موسی را خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو از میان ایشان گوساله پرست شدند فَرَجَعَ مُوسَىٰ پس
بازگشت موسی از مناجات خود بعد از چهل روز و الواح توریة را فرا گرفته توجه نمود إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروه
خود غَضْبَانَ درحالتی که سخت خشمناک بود أَسِفًا اندوهگین از ایشان یا جزع کننده یا متحسر بر آنکه
مبادا تدارک این امر ممکن نباشد و ایشان از ارتداد باز نگردند و بدان حالت بمانند و چون بمیان قوم رسید
بانگ و خروش ایشان شنید که گرد اگرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرده از روی ملامت

قال گفت یا قوم ای گروه من الم یعدکم آیا وعده نداده بود شما را ربکم پروردگار
شما وعدا حسنا وعدهٔ نیکو یعنی مقرون بصدق ولیجاز که توریه بشما دهد و من بجهة این باختیار قوم شما
بطلب آن بیرون رفته بودم افطال آیا پس دراز شد علیکم العهد بر شما زمان مفارقت من و من
چهل روز وعده کرده بودم و بهمان وعده باز آمدم ام اردتم آیا خواستید ان یحل علیکم آنکه فرود آید
بر شما غضب من ربکم خشمی از خدای که پروردگار شماست بسبب پرستیدن گوساله و مستوجب عذاب
و عقاب الهی شوید فاخلفتم موعدی پس خلاف کردید وعدهٔ مرا که کردید با من از ثبات قدم شما بر ایمان و قیام
بر اوامر و نواهی من و متمسک شدن بطریقهٔ هرون از طاعت امر او تا حین رجوع من بشما از میقات قالوا گفتند
گوساله پرستان ما اخلفنا موعدک خلاف نکردیم ترا وعدهٔ بملکنا بقوة و اختیار خود یعنی اگر ما مالک امر
خود می بودیم و سامری مارا مجال نمیگذاشت و این تسویلات نمیکرد و مارا باجبار بر آن نمیداشت ما خلاف وعدهٔ
تو نمیکردیم و بر آن ثابت قدم می بودیم ولکنا حملنا و لیکن برداشتیم و حفص حملنا خوانده بصیغهٔ مجهول یعنی
محمل کرده شدیم مراد آنست که مارا تکلیف کردند تا برداشتیم اوزارا من زینة القوم بارهای گران و بسیار
از پیرایهٔ گروه قبطیان که عاریة گرفته بودیم از ایشان باسم عروسی و از برای زینة عید آنرا رد نکردیم با ایشان
در وقت بیرون آمدن از مصر تا ایشان واقف نشوند بخروج ما از شهر مصر فقذفناها پس پیرایهای
ایشانرا بحکم هرون در آتش انداختیم و کذلک پس همچنانکه ما افکنده بودیم پیرایها را در آتش القی السامری
افکند سامری آنچه با او بود از پیرایه و زیور فاخرج لهم پس بیرون آورد سامری برای ایشان عجلا گوساله
جسدا کالبدی بود ساخته از آن حلی که در آتش افکنده بودیم له خوار مر او را بانگ گوساله بود فقالوا
پس گفتند سامری و اتباع او بما که هذا الهکم این گوساله خدای شماست و اله موسی و خدای موسی
فنسی پس فراموش کرد خدای خود را و بطلب او بکوه طور رفت بعد از آن حق تعالی الزام حجة کرد ایند بر گوساله
پرستان گفتوله افلا یرون آیا پس نمی بینند یعنی نمیدانند گوساله پرستان الا یرجع آنکه باز نمیگرداند
گوساله الیهم بسوی ایشان قولا سخن را یعنی هرچند او را میطلبند جواب نمیدهد ولا یملک
لهم و نمیتواند مر ایشانرا ضرا زیان را ولا نفعا و نه سودی یعنی قدرت ندارد برسانیدن زیان و سود
بکسی و چنین کسی را چگونه توان پرستید و ستایش کرد ولقد قال و بتحقیق گفت لهم هرون مر ایشانرا
هرون ع من قبل پیش از آمدن موسی از موعد بطریق نصیحت و موعظه و تذکره که یا قوم ای گروه من





انما فتنتم جز این نیست که مبتلا شده اید بتشدید تکلیف و ممتحن گشته به بگوساله یعنی پرستش او و مراد آنست
که حق تعالی با شما معاملهٔ آزمایندگان کرده تا بر عالمیان ظاهر گردد و بر ایشان روشن شود که کدام از شما بر دین اسلام
ثابت و راسخ خواهد شد و کدام متزلزل خواهد شد و به پرستش عجل اقدام خواهد نمود مراد آنست که تا محق از مبطل
ممتاز گردد وان ربکم الرحمن و بدرستی که آفریدگار شما خدای بسیار بخشش است نه غیر او فاتبعونی
پس پیروی کنید مرا در عبادت او واطیعوا امری و کردن نهید امر مرا در ثبات و رزیدن در دین اسلام
قالوا گفتند گوساله پرستان در جواب هرون لن نبرح علیه ما پیوسته و همیشه بر پرستش گوساله
عاکفین اقامت نمایندگانیم و مجاوران حتی یرجع تا وقتی که باز گردد الینا موسی بسوی ما موسی
از طور و به بینیم که او پرستش این میکند یا نه و آنچه سامری گفت که این خدای موسی است راست گفت یا نه هرون
با آن دوازده هزار مرد که بر ایمان ثابت قدم بودند از ایشان اعتزال کرد تا موسی باز آمده اول با قوم عتاب آغاز
کرد چنانکه گذشت آنگه روی ببرادر آورد و از روی غضب و فرط خشم در کار الهی خود را نتوانست داشت و چنانچه
عادت جبلت بشریه است و طبیعت انسانیه بی اختیار گشته الواح توریة را انداخت و موی پیشانی هرون را
بدست گرفت و بسوی خود کشید و از روی عتاب قال یا هرون گفت ای هرون ما منعک چه چیز باز داشت
ترا اذ رایتهم ضلوا چون دیدی که ایشان گمراه شدند الا تتبعن از آنکه متابعت کنی مرا و پیروی من نمایی
در غضب و زجر کردن بر ایشان و محاربه کردن با ایشان برای حمایت و عصبیة دین و رضای حق تعالی و یا آنکه از پی من
آیی و خود را بمن رسانی و مرا بآن خبر دهی افعصیت امری آیا سرکشیدی از فرمان من که آن تصلبست
در دین این بر سبیل فرض محالست و این خود متصور نیست که تو از فرمان الهی و امتثال من سر بپیچی یا نشی بر چرا
گذاشتی که این صورة واقع شود هرون چون فرط غضب موسی و حدة او را بدید در مقام ملاطفت در آمده قال
گفت بموسی ع یا بنؤم ای پسر مادر من اگرچه موسی برادر پدر و مادری هرون بود اما ذکر مادر کرد برای
رقت دل موسی پس بجهت رفق و ملایمت و تحریک مرحمت و شفقت موسی گفت ای پسر مادر من لا تاخذ
بلحیتی فرا مگیر محاسن مرا ولا براسی و نه موی سر مرا مزید تفصیل و تبیین این مبحث و ذکر وجوه و اقوال
متعدده و بیان صحة و بطلان آن در منهج الصادقین سمت تحریر و تقریر یافته و بعضی از آن نیز در این ترجمه
مذکور گشته در سورة الاعراف القصه هرون زبان اعتذار گشوده گفت ای موسی آتش غضب خود فرو نشان
و با خود آی و زبان اعتراض از من کوتاه کن انی خشیت بدرستی که من می ترسیدم که اگر مقاتله کنم با ایشان

یا ایشانرا کذاشته ازپی توآیم اَنْ تَقُولَ ازانکه توکویی فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِيٓ اِسْرَآئِيلَ جدایی افکندی میان بنی اسرائیل
وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ونکاه نداشتی کفتار مرا که کفته بودم اُخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَاَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ
ومقرراست که اصلاح نکاه داشت قوم است ومدارا کردن با ایشان پس بجهت خوف اینکه تو کویی که من کفتم که میان
قوم بصلاح آور تو تفرقه وفساد درمیان ایشان انداختی بقتال وجدال ویا بمفارقت وملحق شدن بمن و
ایشانرا با سامری کذاشتن پس من بطریق ملایمت ونصح با ایشان سلوک میکردم وبرآن صبر میورزیدم تا تو
بازآیی وتلافی این کار بکنی چون موسی باخود آمد وبرائت ساحت هرون بروظاهر شد این عذررا براو مسلم ٤
داشت وروی بسامری آورده ازروی انکار وغضب قَالَ کفت فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ چیست این کار
عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی وچه چیز ترا برین داشت که کوساله بساختی وبنی اسرائیل را بجهة
آن ازدین بنی اسرائیل بازکردانیدی قَالَ کفت سامری بَصُرْتُ بینا شدم بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ بآنچیزی
که بینا نبودند بنی اسرائیل بآن وعالم نبودند وازآن خبری نداشتند وآن بودکه نبوت بتو فرود آمد در وقت
غرق شدن فرعونیان روحانی محض بود دانستم که اثر قدم اسب او بهیچ چیز نمیرسد مکرکه زنده میشود
فَقَبَضْتُ پس قبض کردم وکرفتم بکف دست قَبْضَةً مقدار یکقبضه مِنْ اَثَرِ الرَّسُولِ ازنشانه
آن رسول که من وتو میدانیم یعنی ازخاک قدم اسب جبرئیل درروز غرق شدن فرعونیان قبطیان فَنَبَذْتُهَا
پس درافکندم آنرا دردرون کوساله که ازحلی وزیور آنرا ریخته بودم وبجهت این کوساله زنده شد وباواز آمد
وبنی اسرائیل را بعبادة آن خواندم وایشان اطاعت من قبول کردند وَكَذٰلِكَ وهمچنین که کفتیم سَوَّلَتْ لِي
بیاراست برای من ودرنظر من نیکو ساخت نَفْسِي نفس من ازامام جعفر صادق ع منقولست که درلبّا
نیز مذکور است که موسی قصد قتل سامری کرد ازحق تعالی وحی آمد که مکش اورا که صفت سخاوت بروغالبست
وچون ازسخای او مردمان منتفع اند پس نفع حیوة ازو باز نتوان داشت وچون موسی از قتل او ممنوع شد
قَالَ کفت مر سامری را فَاذْهَبْ پس بیرون رو ازمیان فَاِنَّ لَكَ پس بدرستی که هست مر ترا ازعقوبت
فِي الْحَيٰوةِ در زندکانی دنیا اَنْ تَقُولَ آنکه کویی هرکس نزد تو آید لَا مِسَاسَ نیست مس کردن من ترا و مس
نمودن تو مرا یعنی ازمن دور شو تا یکدیکر را مس نکنیم چه حکم الهی وغضب ربانی مقتضی این بود که هرکه اورا مس
کند یا او کسی را مس کند هردو را تب کیرد پس مردمان بجهة این ازو متنفر شدند وترک اختلاط او کردند
واو تنها چون حیوانات وحشی درصحرا میکشت وهرکرا ازدور میدید مبالغه میکرد که نزد من میا ودر بعضی

تفاسیر



تفاسیر آمده که اولاد او نیز چنین بوده اند ودراین زمان نیز هستند واین حال دارند واین اخس عقوبة
بود مر سامری را در دنیا وَاِنَّ لَكَ وبدرستی که عذاب مر تراست مَوْعِدًا وعده درآخرت که بهیچ وجه
لَنْ تُخْلَفَهُ خلاف نکنند با تو درآن بلکه آنرا بجد وفا رسانند بعد ازعقوبة دنیا پس تو زیان کار دنیا وآخرت باشی
وَذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ وَانْظُرْ اِلٰىٓ اِلٰهِكَ الَّذِي ونکاه کن بآن معبودی که تو ظَلْتَ عَلَيْهِ
بودی همه روز بر پرستش او عَاكِفًا مقیم ومجاور آن لَنُحَرِّقَنَّهُ هرآینه بسوزانیم آنرا باتش واینمعنی
بنابرقول کسیست که میکوید آن کاو را کوشت وپوست بود ویا بسوهان آنرا ریزه ریزه کنیم واین کفتار آنکسیست
که میکوید آن جسدی بود زرین وبیحیات ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ پس پراکنده سازیم خاکستر یا ریزهای آنرا فِي الْيَمِّ
دردریا نَسْفًا پراکنده ساختنی تا بدانید که آنچه توان ساخت یا ریزه ریزه توان کرد صفت الوهیت بر او اطلاق
کردن عین جهالتست ومحض ضلالت پس بکوساله پرستان خطاب کردکه اِنَّمَآ اِلٰهُكُمُ جز این نیست که معبود
شما که مستحق عبادتست اللّٰهُ الَّذِي آن خدایست که سزاوار پرستش است لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست معبودی
بحق بجز ازوی وَسِعَ فرارسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیز عِلْمًا ازروی دانش یعنی خدای بحق آنست
که علم او احاطه کرده باشد بهمه اشیا نه قالب کوساله که اگر زنده باشد نیز مثل است درعبارت وبلادت پس موسی
بفرمود تا آن کوساله را بسوختند وخاکسترش را دردریا ریختند بعد ازآن حق تعالی حبیب برکزیده خود را صلوات الله
علیه وآله خطاب میکند که كَذٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مانند این قصه موسی را بر تو خواندیم ای برکزیده من میخوانیم
بر تو مِنْ اَنْبَآءِ مَا قَدْ سَبَقَ ازچیزهای که آنچه بتحقیق ویقین کذشته ازقرون سابقه وقصص واخبار ایشان
تا معجزه نبوة تو بود وزیادتی علم تو وَقَدْ اٰتَيْنَاكَ وبدرستی که داده ایم ترا مِنْ لَدُنَّا ازنزدیک خود ذِكْرًا
یادبودی که موجب شرف تو وسایر عالمیانست یعنی قرآن که مشتمل است برقصها وخبرها که سزاوار است که درآن
تفکر کنند وبآن عبرت کیرند وتنکیر ذکر بجهت تعظیمست یعنی ذکری بزرکوار وتذکرهٔ عالیمقدار که موجب نجاة
وسعادت دارین است مرکسی را که روی باو آورد وبآن پند کیرد مَنْ اَعْرَضَ عَنْهُ هرکه روی بکرداند ازآن ذکر
که جامع وجوه سعادت ونجاتست فَاِنَّهُ پس بدرستی که آن اعراض کننده وروی کرداننده ازآن يَحْمِلُ يَوْمَ
الْقِيٰمَةِ بردارد درروز رستخیز وِزْرًا باری کران که آن عقوبت عظیمست بر وی پس آن اعراض کننده درروز
قیامت حامل کناه خود باشد وبردارنده بار کردار خود خَالِدِينَ فِيهِ درحالتی که جاوید باشند درآن وزر او
وامثال او یعنی عقوبت ابدیه وعذاب دایمی کرفتار کردد وهرکز ازآن خلاصی نیابد وَسَآءَ لَهُمْ وبدست

مرایشانرا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ حِمْلًا روز قیامت باری ایشان که جزای کفر و تکذیب است یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ
در آن روزی که دمیده شود در صور یعنی اسرافیل در صور دمد وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِینَ و حشر کنیم ما کناهکارانرا
که شرك آوردند و بنبوة پیغمبر ما تصدیق نکردند یَوْمَئِذٍ در آنروز زُرْقًا در حالتی که کبود چشمان باشند
که بدترین رنك چشم است نزد عرب زیرا که رومیان که دشمن ترین ایشانند این صفت دارند و لهذا در صفت عدو
میکویند که فلان جکر سیاه دارد و فلان شارب زرد و سرخ و چشم کبود و این همه از صفت رومیانست و همچنانکه
زرقهٔ عین علامت دوزخیانست سوء وجه نیز علامت ایشان خواهد بود کقوله تعالی وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ
و کویند مراد بزرقهٔ عین نابیناست یعنی ایشانرا در روز قیامت نابینا محشور سازند کقوله تعالی وَنَحْشُرُهُمْ یَوْمَ
الْقِیٰمَةِ اَعْمٰی یَتَخَافَتُونَ بَیْنَهُمْ پنهان و آهسته کویند در میان یکدیکر یعنی بجهة فرط شدهٔ اهوال آن روز
زهرهٔ آن نداشته باشند که آواز بردارند بلکه بآهستکی با یکدیکر کویند که اِنْ لَبِثْتُمْ درنك نکردید در دنیا
اِلَّا عَشْرًا مکر ده شبانه روز یعنی در جنب درازی مدت آخرت و درازی لبث ایشان در دوزخ کوتاه شمرند
مدت مکث خود را در دنیا و یا بجهت شدت هول و عذاب آنروز مدت دنیا را فراموش کرده باشند و کویند که
مراد بعشر از نفخهٔ اولی است تا ثانیه که چهل سالست و بجهت آنکه در وی معذب نبوده باشند بر ایشان کذشته
باشد که ده روز بیش نبود همچنانکه کسی که بتنعم میکذراند مرور زمان بر وی اندك میکذرد و مینماید و یا مراد مکث
ایشانست در قبر چه عذاب قبر را نسبت بعذاب آخرت سهل و آسان یافته باشند بروجهی که کویا در خواب بوده اند
و بر هر تقدیر حق تعالی میفرماید که نَحْنُ اَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا یَقُولُونَ بآنچه کویند با یکدیکر از تعیین مدت
اِذْ یَقُولُ وقتی که کوید اَمْثَلُهُمْ طَرِیقَةً تمامتر ایشان از روی عقل که اِنْ لَبِثْتُمْ آنکه درنك نکردید در دنیا
یا در قبر اِلَّا یَوْمًا مکر روزی یعنی مدت شما در دنیا بآن اقرب از عشر باشد و مثل اینست قوله تعالی قَالُوا
لَبِثْنَا یَوْمًا اَوْ بَعْضَ یَوْمٍ فَسْئَلِ الْعَادِّینَ آورده اند که مشرکان قریش از حضرت رسالت صلعم که حال کوهها با وجود صلابت
و عظمت در قیامت چکونه خواهد بود آیه آمد که وَیَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ و میپرسند ترا از کوهها یعنی از مآل
و حال آنها فَقُلْ پس بکوی تا خیر در جواب ایشان که بقدرة کامله یَنْسِفُهَا پراکنده سازد آنهارا رَبِّی
آفریدکار من نَسْفًا پراکنده ساختنی یعنی مانند ریك روان آنرا در اقطار عالم پراکنده سازد و در روایت
آمده که آنرا از بیخ برکند پس اجزای آنرا ریزه کرداند تا چون ریك شود و بعد از آن باد دبور را بفرستد تا آنرا متفرق
سازد و در تبیان کفته که کوهها را از اماکن خودشان بردارد و در دریا اندازد فَیَذَرُهَا پس بکذارد ترا کا

آنهارا که زمین است قَاعًا در حالتی که مسطح باشد و خالی از کوهها و نباتات و اشجار و غیره صَفْصَفًا هموار
که اصلا نشیب و فرازی نداشته باشد لَا تَرٰی فِیهَا عِوَجًا نه بینی در وی هیچ اعوجی و کجی وَلَا اَمْتًا و نه
اندك بلندی چه جای بلندی بسیار یَوْمَئِذٍ در آنروز که برکنده و پراکنده کردد زمین یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ پیروی
کنند همه مردمان خواننده خود را یعنی اسرافیل که بآواز بلند همه مردمانرا بحشرکاه قیامت خواند و در خبر آمده
که چون وقت نشر در رسد حق تعالی اسرافیل را امر کند تا بر صخرهٔ بیت المقدس برآید و ایستاده بآواز بلند مردمانرا
بخواند ایشان از هر طرف که باشند متوجه جانب او شوند لَا عِوَجَ لَهُ هیچ میل و کجی نباشد مر آن دعوی را یعنی
هیچکس نتواند که عدول کند و منحرف شود از خواندن او و عجایب او دنیاید بلکه همه انقیاد او نموده توجه بصوب او
نمایند مؤمنان بسرعت و کافران بدرنك و یا اسرافیل عدول نکند از خدای بلکه همه را بحشر قیامت خواند وَخَشَعَتِ
الْاَصْوَاتُ و پست شود آوازها لِلرَّحْمٰنِ از برای خدا یعنی بجهة عظمت و مهابت او و بجهة سخن کفتن او
فَلَا تَسْمَعُ پس نشنوی تو در آنروز اِلَّا هَمْسًا مکر آوازی نرم و سخن آهسته بجهت هول و هیبت ایشان
یَوْمَئِذٍ در آن روز با شدت لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ سود نداشته باشد درخواست کسی کسی را اِلَّا مَنْ اَذِنَ لَهُ
مکر که دستوری دهد مر او را در شفاعت کردن الرَّحْمٰنُ خدای بخشاینده وَرَضِیَ لَهُ و پسندد برای او
قَوْلًا سخن را در باب شفاعت یَعْلَمُ میداند خدای مَا بَیْنَ اَیْدِیهِمْ آنچه پیش آمدیانست از امور آخرت
وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه پس ایشانست از کارهای دنیا و یا از امور ماضیه و احوال مستقبله و یا جمیع اقوال و افعال ایشان
قبل از خلق ایشان و در زمان حیوة و در حال ممات وَلَا یُحِیطُونَ و احاطه نمیتوانند کرد عالمیان بِهِ بذات
خدای عِلْمًا از روی دانش یعنی هیچکس از مخلوقات بذات او سبحانه و با علم ایشان فرا نمیتواند رسید بمعلومات
او وَعَنَتِ الْوُجُوهُ و خوار و ذلیل باشند و یا مراد اصحاب رویهاست یعنی در روز حشر همه مردمان ذلیل و خوار
باشند لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ مر خدای زندهٔ پاینده را همچو اسیران در دست پادشاه قهار و تخصیص وجه بجهت آنست
که اثر مذلت و خشیت در وجه ظاهر میشود زیرا که محل معظم حواس است و نزد بعضی آیه مخصوص است بمشرکان
و مجرمان و یا بملوك و سلاطین که در دنیا عزیز و ارجمند و کامرانند در آخرت ذلیل و خوار و بیمقدار باشند
وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره ماند و نومید کشت از رحمت خدای مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا هر که برداشت بار ظلم را
و بعرصه کاه محشر برد مراد کفر و شرك است و سایر عصیان وَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ و هر کسی که بکند از کارها
ستوده و شایسته وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او کرونده باشد بوحدانیت خدای و نبوة جمیع انبیا چه در صحت طاعات

مر ایشانرا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ حِمْلًا روز قیامت بار ایشان که جزای کفر و تکذیب است يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّوْرِ
در آن روزی که دمیده شود در صور یعنی اسرافیل در صور دمد وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِيْنَ و حشر کنیم ما گناهکارانرا
که شرک آورده‌اند و بنبوت پیغمبر ما تصدیق نکردند يَوْمَئِذٍ در آنروز زُرْقًا در حالتی که کبود چشمان باشند
که بدترین رنگ چشم است نزد عرب زیرا که رومیان که دشمن‌ترین ایشانند این صفت دارند و لهذا در صفت عدو
میگویند که فلان جگر سیاه دارد و فلان شارب زرد و سرخ و چشم کبود و این همه از صفت رومیانست و همچنانکه
زرقة عین علامت دوزخیانست سوء وجه نیز علامت ایشان خواهد بود کقوله تعالی وُجُوْهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ
و گویند مراد بزرقة عین نابیناست یعنی ایشانرا در روز قیامت نابینا محشور سازند کقوله تعالی وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ
الْقِيٰمَةِ اَعْمٰى يَتَخَافَتُوْنَ بَيْنَهُمْ پنهان و آهسته گویند در میان یکدیگر یعنی بجهت فرط شدت اهوال آن روز
زهره آن نداشته باشند که آواز بردارند بلکه بآهستگی با یکدیگر گویند که اِنْ لَبِثْتُمْ درنگ نکردید در دنیا
اِلَّا عَشْرًا مگر ده شبانه روز یعنی در جنب درازی مدت آخرت و درازی لبث ایشان در دوزخ کوتاه شمرند
مدت مکث خود را در دنیا و یا بجهت شدت هول و عذاب آنروز مدت دنیا را فراموش کرده باشند و گویند که
مراد بعشر از نفخه اولی است تا ثانیه که چهل سالست و بجهت آنکه درین معذب نبوده باشند بر ایشان گذشته
باشد که ده روز بیش نبود همچنانکه کسی که بتنعم میگذراند مرور زمان بر او اندک میکند و مینماید و یا مراد مکث
ایشانست در قبر چه عذاب قبر را نسبت بعذاب آخرت سهل و آسان یافته باشند بروجهی که گویا در خواب بوده‌اند
و بهر تقدیر حق تعالی میفرماید که نَحْنُ اَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَقُوْلُوْنَ بآنچه گویند با یکدیگر از تعیین مدت
اِذْ يَقُوْلُ وقتی که گوید اَمْثَلُهُمْ طَرِيْقَةً تمامتر ایشان از روی عقل که اِنْ لَبِثْتُمْ آنکه درنگ نکردید در دنیا
یا در قبر اِلَّا يَوْمًا مگر روزی یعنی مدت شما در دنیا بآن اقرب از عشر باشد و مثل اینست قوله تعالی قَالُوْا
لَبِثْنَا يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْـَٔلِ الْعَادِّيْنَ آورده‌اند که مشرکان ثقیف از حضرت رسالت صلعم که حال کوهها با وجود صلابت
و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیه آمد که وَيَسْـَٔلُوْنَكَ عَنِ الْجِبَالِ و میپرسند ترا از کوهها یعنی از مآل
و حال آنها فَقُلْ پس بگوی تا خیر در جواب ایشان که بقدرت کامله يَنْسِفُهَا پراکنده سازد آنها را رَبِّيْ
آفریدگار من نَسْفًا پراکنده ساختنی یعنی مانند ریگ روان آنرا در اقطار عالم پراکنده سازد و در روایت
آمده که آنرا از بیخ برکند پس اجزای آنرا ریزه گرداند تا چون ریگ شود و بعد از آن باد دبور را بفرستد تا آنرا متفرق
سازد و در تبیان گفته که کوهها را از اماکن خودشان بردارد و در دریا اندازد فَيَذَرُهَا پس بگذارد قرارگاه

آنهارا

آنهارا که زمین است قَاعًا در حالتی که مسطح باشد و خالی از کوهها و نباتات و اشجار و غیره صَفْصَفًا هموار
که اصلاً نشیب و فرازی نداشته باشد لَا تَرٰى فِيْهَا عِوَجًا نه بینی در و هیچ اعوجی و کجی وَلَآ اَمْتًا و نه
اندک بلندی چه جای بلندی بسیار يَوْمَئِذٍ در آنروز که برکنده و پراکنده کرده زمین يَتَّبِعُوْنَ الدَّاعِيَ پیروی
کنند همه مردمان خواننده خود را یعنی اسرافیل که بآواز بلند همه مردمانرا بحشرگاه قیامت خواند و در خبر آمده
که چون وقت نشر در رسد حق تعالی اسرافیل را امر کند تا بر صخره بیت المقدس برآید و ایستاده بآواز بلند مردمانرا
بخواند ایشان از هر طرف که باشند متوجه جانب او شوند لَا عِوَجَ لَهٗ هیچ میل و کجی نباشد مر آن داعی را یعنی
هیچکس نتواند که عدول کند و منحرف شود از خواندن او و بجانب او نیاید بلکه همه انقیاد او نموده توجه بصوب او
نمایند مؤمنان بسرعت و کافران ببطء و یا اسرافیل عدول نکند از خدای بلکه همه را بحشر قیامت خواند وَخَشَعَتِ
الْاَصْوَاتُ و پست شود آوازها لِلرَّحْمٰنِ از برای خدا یعنی بجهة عظمت و مهابت او و یا بجهة سخن گفتن او
فَلَا تَسْمَعُ پس نشنوی تو در آنروز اِلَّا هَمْسًا مگر آوازی نرم و سخن آهسته بجهت هول و هیبت ایشان
يَوْمَئِذٍ در آن روز باشدت لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ سود نداشته باشد درخواست کسی کسی را اِلَّا مَنْ اَذِنَ لَهُ
مگر که دستوری دهد مر او را در شفاعت کردن الرَّحْمٰنُ خدای بخشاینده وَرَضِيَ لَهٗ و بپسندد برای او
قَوْلًا سخن را در باب شفاعت يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ آنچه پیش آدمیانست از امور آخرت
وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه پس ایشانست از کارها دنیا و یا از امور ماضیه و احوال مستقبله و یا جمیع اقوال و افعال ایشانرا
قبل از خلق ایشان و در زمان حیوة و در حال ممات وَلَا يُحِيْطُوْنَ و احاطه نمیتوانند کرد عالمیان بِهٖ بذات
خدای عِلْمًا از روی دانش یعنی هیچکس از مخلوقات بذات او سبحانه و با علم ایشان فرا نمیتواند رسید بمعلومات
او وَعَنَتِ الْوُجُوْهُ و خوار و ذلیل باشند و یا مراد اصحاب رویهاست یعنی در روز حشر همه مردمان ذلیل و خوار
باشند لِلْحَيِّ الْقَيُّوْمِ مر خدای زنده پاینده را همچو اسیران در دست پادشاه قهار و تخصیص وجه بجهت آنست
که اثر مذلت و خشیت در وجه ظاهر میشود زیرا که محل معظم حواس است و نزد بعضی آیه مخصوص است بمشرکان
و مجرمان و یا بملوک و سلاطین که در دنیا عزیز و ارجمند و کامرانند در آخرت ذلیل و خوار و بیمقدار باشند
وَقَدْ خَابَ و بدرستی که بی بهره ماند و نومید گشت از رحمت خدای مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا هر که برداشت بار ظلم را
و بعرصه گاه محشر برد مراد کفر و شرک است و سایر عصیان وَمَنْ يَّعْمَلْ مِنَ الصّٰلِحٰتِ و هر کسی که بکند از کارها
ستوده و شایسته وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او گرونده باشد بوحدانیت خدای و نبوت جمیع انبیا چه در صحت طاعات

وقبول خیرات ایمان شرطست فلا یخاف پس نترسد دران روز ظلما از ستم وبیداد کردن برو که آن منع ثواب او باشد
بایمان وعمل صالح وافعال نیك ولا هضما ونه از شکست که آن نقصان ثوابست برآن بلکه ثواب او را بروجهی که موافق
اعمال او باشد وفراخور احوال او باو رسانند یعنی کمی ونقصی وبروایت ابن عباس نترسد که از حسنات او چیزی کم کنند ودر
سیآت او افزایند ویا او را بعملی که نکرده باشد وباطل سازند حسنات او وبران ثواب ندهند وکذلك یعنی مثل انزال این
آیات وعید انزلناه فرو فرستادیم کتاب را قرآنا عربیا درحالتیکه قرآنیست بلغت تازی یعنی همه آنرا بدین وتیره انزال
فرمودیم وصرفنا فیه ومکرر کردانیدیم دراو من الوعید از آیات وعید بوجوه مختلفه چون ذکر طوفان ورجفه وصیحه
وخسف ومسخ لعلهم یتقون شاید که بپرهیزند مشرکان وعاصیان وبترسند از آنکه آن نوع عذابها بدیشان نازل شود بجهة
ان از کفر وعصیان مجتنب شوند بقوله او یحدث یا احداث نماید یعنی مجدد کرداند قرآن لهم برای ایشان ذکرا
پندی وعبرتی چون استماع آن کنند یعنی اکر از عصیان باز نه ایستند پس لا اقل از ان عبرت کرفته بترسند وفتوری در
طغیان ایشان بدید آید فتعالی الله پس بلند مرتبه است خدای ومتعالی از صفات مخلوقات وچون ذات وصفات
او از مماثله مخلوقات متعالیست پس قرآن که کلام اوست مماثل کلام ممکنات نباشد الملك پادشاه دنیا وآخرت
که نافذست درهرچه امر کند وهرچه از آن نهی نماید الحق ثابت دربذات وصفات خود آورده اند که چون جبرئیل
بوحی نازل شدی وآیتی از آن بحضرت خواندی یا محضرت قبل از اتمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی از آن فوت کند با جبرئیل
قراة فرمودی آیه آمد که ولا تعجل وشتاب مکن بالقرآن بقراءة قرآن من قبل ان یقضی پیش از انکه ادا کرده شود الیك وحیه
بسوی تو وحی آن وکویند معنی آنست که چون آیتی مجمل بر تو نازل شود بر اصحاب مخوان تا بیان آن بتو فرود آید وقل رب
وبکوای پروردکار من زدنی علما بیفزا مرا دانش باحکام شرع بنزول سورتی بعد از سورتی یا آیتی بعد از آیتی
وزیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم انچه بمن وحی میکنی بعد از ان بجهة تنبیه حضرت بر عدم ترك اولی حکایة آدم
را برای او بیان میفرماید ولقد عهدنا الی آدم وبدرستی که ما عهد کردیم بسوی آدم صفی من قبل پیش از
این زمان عهد بمعنی امرست یعنی امر کردیم او را که کرد درخت منهی که بقول اشهر درخت کندم است نکردد واز ان نخورد
فنسی پس فراموش کرد یعنی ترك کرد آن امر را وبخورد از آن درخت ولم نجد له ونیافتیم مر اورا عزما عزیمتی در ع
التزام امر وثباتی در آن واز اولوا العزم نبود چون بدلایل عقلیه ثابت شد که انبیا معصومند از جمیع کناهان کبیره
وصغیره وسهو وخطا ونسیان پس مراد باین عهد نهی تنزیهی است وترك اولی ونسیان بمعنی ترك وعدم عزم او
بر آن بر سبیل عمد یعنی آدم ترك اولی نمود وعزم را جزم نکرد بر انکه آنرا نخورد بلکه عمدا آنرا تناول نمود واذ قلنا

ویاد آور

٢٧ ویاد آور این را نیز که چونکه کفتیم للملائکة مر فرشتکانرا که اسجدوا لآدم سجده کنید مر آدم را سجده تحیت
وکرامت فسجدوا پس سجده کردند همه ایشان الا ابلیس مکر دیو دور مانده از رحمت ابی سر باز زد از سجده
فقلنا پس کفتیم یا آدم ان هذا ای آدم بدرستی که این دیو پر تلبیس که ابلیس است عدو لك دشمن است
مر ترا دشمنی ظاهر وهویدا ولزوجك ومر زن ترا که حواست فلا یخرجنکما پس باید که بیرون نکند شما را یعنی
سبب بیرون کردن شما نشود که شما را از روضه برین اخراج کند من الجنة از بهشت بسبب فتور عزم که در شما
بیاید فتشقی پس تو در رنج افتی آنهنکام یعنی چون از بهشت بیرون روی کرفتار کردی بانواع محنت وبلیت ومصیبت
وآفت لازم دنیاست ان لك بدرستی که مر تراست در بهشت الا تجوع فیها آنکه کرسنه نشوی در او ص
زیرا که جمیع نعم مرغوبه دراو مهیاست ولا تعری وبرهنه نکردی زیرا که از ملبوسات آنچه باید وشاید دراو
موجودست وانك لا تظمؤ فیها وبدرستی که تو تشنه نشوی در روضه آن مشتملست بر چشمهای جاری دایمی که وجنات
وعیون ولا تضحی ودر آفتاب نباشی که سایه بهشت زوال نیابد وآفتاب در وراه ندارد ودر بیرون بهشت
این نعمتها میسر نیست ابن جبیر روایة کند که چون آدم ع بزمین آمد جبرئیل بفرمان الهی کاوی سرخ برای وی از بهشت
آورد آدم بآن کاو کشت میکرد وزمین را میشکافت وعرق از پیشانی میریخت ومیکفت این شقاوتست که حق تعالی مرا کفت
فلا یخرجنکما من الجنة فتشقی آورده اند که چون ابلیس بجهة امتناع او از سجود آدم مسخوط شد بسخط الهی وغضب
ربانی پیوسته در اندیشه آن بود که نوعی کند که آدم را از اوج عزت بچاه مذلت رساند آخر بوسیله مار و
طاوس چنانچه در سورة البقره واعراف کذشت در بهشت درآمد فوسوس الیه الشیطان پس وسوسه
کرد بسوی آدم باینوجه که با حوا ملاقات کرد واو را از مرك بترسانید وحوا آنرا با آدم باز کفت وآدم از مرك بسیار
ترسان شد وچون ابلیس یافت که آدم ازین خایف کشت بصورت پیری بر آمده خود را باو نمود وآدم بطریق تضرع از
وی علاج مرك طلبید قال یا آدم کفت ابلیس که ای آدم علاج مرض مرك خوردن میوه شجرة الخلدست که آن درخت
کندم است وبعد از آن کفت هل ادلك آیا دلالت کنم ترا علی شجرة الخلد بر درخت جاویدی که هر که از آن
بخورد هرکز نمیرد وملك لا یبلی ودلالت کنم بپادشاهی که هرکز کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد ودر روایت
آمده که ابلیس آدم را کفت که در بهشت احوال تو چیست کفت همه نعم بهشت مرا مباح است از خوردن وآشامیدن وپوشیدن
ونشستن وهیچ چیز مرا از آن منع نکرده اند مکر یك چیز درخت را که مرا از آن کفته اند نخورم ابلیس درحال کفت که من ترا
راه نمایم بدرخت خلد که هر که از آن بخورد جاوید در بهشت بماند که هرکز کرد فنا وزوال بدامن او نرسد وبپادشاهی ترا دلالت کنم

که هرگز آخر نشود آدم گفت آن کدام درختست ابلیس اشاره بآن درخت کرد آدم گفت مرا از آن منع کرده اند وهرگز
از آن نخورم ابلیس سوگند خورد که غرض من ازین نصیحت تست و من بجز از خیرخواهی تو چیز دیگر نمیخواهم ظن آدم آن بود
که هیچکس سوگند بدروغ نتواند خورد و بجهة این از سوگند او فریب خورد فَأَكَلَا پس بخوردند آدم و حوا
مِنْهَا از آن درخت یعنی میوهٔ آن فَبَدَتْ لَهُمَا پس آشکارا شد مر ایشانرا سَوْآتُهُمَا عورات ایشان آورده اند
که بعد از خوردن آن بادی برآمد و تاج را از سر ایشان بربود و حلهٔ بهشت را از ایشان برکند و ایشان برهنه بماندند
وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ و در ایستادند میچسبانیدند عَلَيْهِمَا بر عورات خود مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درخت
بهشت تا پوشیده شود و چشم ایشان بر عورت یکدیگر نخورد و آن برگ انجیر بود وَعَصَىٰ آدَمُ و خلاف کرد آدم
رَبَّهُ پروردگار خود را یعنی امر سنت او را که آن خوردن میوهٔ آن درخت بود فَغَوَىٰ پس بی بهره ماند از مطلوب او
که عمر جاودانی بود و یا از وجه اصلح که آن امتثال امر مندوب بود و معصیت بمعنی مخالفت امر است مطلقا خواه واجب
و خواه سنت پس مستلزم ترک واجب نباشد که منافی عصمتست وجوب بادلهٔ عقلیه معلوم است که انبیا مخالفت
امر واجب نکنند بجهت منافات آن بعصمت پس مراد بعصیان اینجا مخالفت آدم است در امر سنت و مزید تفصیل این
مبحث در منهج الصادقین مسطور است و در سورة البقره مذکور شد که چون آدم ترک مندوب نمود حق سبحانه و تعالی
امر فرمود که از بهشت بیرون رفته بزمین رو آدم دست حوا گرفته و از بهشت بیرون آمده بدار الابتلاء دنیا
هبوط کرد و مدت دویست سال تضرع و زاری میکرد و توبه و انابة میکرد و آخر حضرت رسالت و آل اطهار او صلی الله
علیه و آله بشفاعت آورد ثُمَّ اجْتَبَاهُ پس برگزید او را رَبُّهُ پروردگار او یعنی نزدیک گردانید او را برحمة
واسعهٔ خود بوسیلهٔ توفیق توبهٔ طاعت و شفاعت حضرت خاتمیة صلوات الله علیه فَتَابَ عَلَيْهِ پس قبول
کرد توبهٔ او را برو وَهَدَىٰ و راه نمود یعنی توفیق داد او را و بشارت بر توبه از ترک اولی یا دلالت کرد او را بر
کلماتی که بسبب آن توبهٔ او قبول شد که فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ قَالَ گفت حق سبحانه و تعالی
مر آدم و حوا را بعد از خوردن درخت گندم اهْبِطَا مِنْهَا فرو روید از بهشت بزمین جَمِيعًا همه باهم گویند
خطاب بآدم و حوا و ابلیس و مار و طاوس است تفصیل این حکایت در اوایل سورهٔ البقره گذشت و در منهج الصادقین
ببسطی دلپذیر سمت تحریر پذیرفته و چون آدم و حوا اصل ذریة بودند از بجهت ایشانرا نازل منزلهٔ جمیع آدمیان
گردانید و خطاب فرمود که بَعْضُكُمْ برخی از شما ای آدمیان لِبَعْضٍ مر برخی دیگر را عَدُوٌّ دشمن بود
بجهت امر معاش چنانکه حالا بر آنند از خلاف و نزاع و گویند خطاب بآدم و ذریة و ابلیس است که دشمن یکدیگرند و مؤید



قول او لست بقوله فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ پس اگر بیاید بشما وقتی که در زمین باشید مِنِّي از نزدیک من
هُدًى راه نماینده از کتاب و رسول فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ پس هر که پیروی کند آن هدی را فَلَا يَضِلُّ
پس گمراه نشود در دنیا وَلَا يَشْقَىٰ و برنج نیفتد در عقبی یعنی بعقوبت و عذاب دنیا و آخرت گرفتار نشود بلکه
در هر دو سرا مترفه الحال باشد از ابن عباس نقلست که حق تعالی ضامن شده هر کسی را که قرآن بخواند و بدان عمل کند
هرگز در دنیا گمراه نشود و بمقصد رسد و در آخرت بشقاوت و رنج گرفتار نگردد بعد از آن این آیه تلاوت کرد که
فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ وَمَنْ أَعْرَضَ و هر که روی برتابد عَنْ ذِكْرِي از هدی که سبب
یاد کردن منست و داعی بعبادت من یا اعراض کند از ذکر من که قرآن مجید است فَإِنَّ لَهُ پس بتحقیق که مر او راست
مَعِيشَةً ضَنْكًا زیستنی تنگ و زندگانی سخت در دنیا زیرا که همه همت او مصروف خواهد بود بجمع مال دنیا
و حطام آن پس بجهت این همیشه در مهلکهٔ حرص گرفتار خواهد بود برازو یاد آن و خایف بر نقص و تلف آن و
متاسف و مغموم بر فوت و نقص آن بخلاف مؤمن که طالب آخرتست چه او بجهة آنکه بزیور تسلیم و رضا و صبر و قناعت
و توکل بر او سبحانه آراسته است پس حق تعالی اسباب رزق را باسان و سهولت باو میرساند و توفیق میدهد او را در معیشة
وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ و در حدیث قدسی آمده که حق تعالی خطاب بدنیا کرده گفت
که ای دنیا خدمت کن کسی را که خدمت من میکند و در رنج انداز کسی را که خدمت تو میکند و طلب تو میکند و در روایت
ماثوره از پیغمبر صلعم مراد بمعیشت ضنک عذاب قبر است و فشارش و تنگی آن بر وجهی که همه استخوانهای پهلوی او از
یکدیگر بدر روند و نود و نه اژدها بر او مسلط گردانند که هر یکی را هفت سر باشد تا او را میگزند و میلیسند و میخورند
و باز زنده میشود تا روز حشر و اگر از آن اژدها یکدم در زمین دمد هرگز نبات نرویاند وَنَحْشُرُهُ و حشر
کنیم آنکس را که از ذکر ما اعراض کرده يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز أَعْمَىٰ در حالتی که نابینا باشد و هیچ چیز
نه بیند مگر جهنم و اصناف عقوبات آنرا قَالَ گوید رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي ای پروردگار من چرا حشر کردی
مرا أَعْمَىٰ نابینا وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا و بتحقیق که بودم در دنیا بینا یا آنکه چون سر از قبر برداشتم بینا ع
بودم مقداد بن عمار از ابی عبدالله عم پرسید که چه میفرمایی در حق مردی که حج نکرده باشد با آنکه استطاعت
داشته باشد فرمود که او از جملهٔ کسانی باشد که حق تعالی در بارهٔ او میفرماید که وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ گفتم سبحان الله
او کور محشور شود فرمود حق تعالی او را نابینا سازد تا راه نبرد بطریق بهشت بجهت آنکه در دنیا بطریق خیر راه نیافته
و چون او گوید چرا باین صفت محشور شدم قَالَ گوید حق تعالی در جواب او که كَذَٰلِكَ همچنین بود فعل تو یعنی

همچنانکه در دنیا چشم از طریق خیر پوشیدی ما نیز امروز راه راست که طریق بهشتست از چشم تو بپوشانیدیم زیراکه
اَتَتْكَ اٰيَاتُنَا آمد بتو آیتهای کتاب ما یا دلایل قدرت و وحدت ما فَنَسِيْتَهَا پس فراموش کردی تو آنرا
یعنی ترک آن نمودی و از آن چشم برنهادی و در آن تامل نکردی وَكَذٰلِكَ وهمچنانکه ترک کردی آیات
ظاهره را اَلْيَوْمَ تُنْسٰى امروز ترک کرده شدی در جایی که راه بیرون شدن آنرا نمی بینی یعنی در عذاب
ابدی گرفتار شدی که از آن خلاصی نداری وَكَذٰلِكَ و مانند این که جزا میدهیم کسی را که اعراض کننده است
از آیات روشن ما نَجْزِيْ پاداش میدهیم مَنْ اَسْرَفَ هرکرا که از حد درگذشته بشرک و کفر و توغل در شهوات
باطله وَلَمْ يُؤْمِنْ ونگرویده بِاٰيَاتِ رَبِّهٖ بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب آن کرده و از آن مخالفت
نموده و اباو امتناع و سرکشی کرده و کفر ورزیده وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه عذاب آنسرای که کوری و
عذاب دایمی است اَشَدُّ سختر است از معیشت ضنک این سرای وَاَبْقٰى و پاینده تر از آن بجهت عدم
انقطاع اَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ آیا راه ننمود مشرکان قریش را و طریق اعتبار بر ایشان روشن نساخت و ایشانرا
سر باحت هدایت نداد كَمْ اَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ بسا که هلاک کردیم پیش از ایشان مِنَ الْقُرُوْنِ از اصحاب
قرنهای گذشته چون عاد و ثمود بجهت تکذیب و عناد و جحود و طغیان ایشان يَمْشُوْنَ میروند کفار مکه
یعنی تاجران ایشان بوقت تجارت بشام میکذرند و رحلت میکنند فِيْ مَسَاكِنِهِمْ در مسکنهای ایشان
چون احقاف و دیار حجر و علامات هلاک و عذاب و عقاب ایشان می بینند اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستی که در آن
هلاک بر عذاب لَاٰيَاتٍ هر آینه نشانهاست برای عبرت گرفتن لِاُولِي النُّهٰى مر خداوندان
عقول صافیه را وَلَوْلَا كَلِمَةٌ و اگر نه سخنیست که سَبَقَتْ پیشی گرفته برین زمان مِنْ رَبِّكَ از پروردگار
تو که عذاب منکران این امت را باخرت افکند تا از نسل ایشان مؤمنان بیرون آرد لَكَانَ هر آینه بودی مثل آنچه
نازل شد بر عاد و ثمود لِزَامًا لازم این امت که هیچ وجه مفارقت نکردی از ایشان تا همه را استیصال ساختی و دود
از دودمان ایشان برآوردی وَاَجَلٌ مُّسَمًّى و اگر نه بودی حکم بمدت نام برده شده و مقرر شده که قیامت
یا واقعه روز هر آینه قبل از آن وقت معین بر کفار نازل شدی همچون عذابی که بر عاد و ثمود نازل شد لیکن چون حکم بدر
ما تعلق گرفته که قبل از اجل مسمی واقع نشود از پنجهت عذاب از ایشان متاخر شده و چون مآل حال کفار عذاب
و نکال است فَاصْبِرْ پس شکیبا باش ای محمد عَلٰى مَا يَقُوْلُوْنَ بر آنچه میگویند ترا اهل شرک از تکذیب
وطعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی بعقوبت ایشان در رسد و گویند این بآیة السیف منسوخ است وَسَبِّحْ
ونماز کذار

ونماز کذار بِحَمْدِ رَبِّكَ در حالتی که آن نماز مقترن باشد بحمد پروردگار تو یعنی در وقت نماز حمد گوی
مر خدا را بر توفیق و هدایت و یا منزه دان اورا از شرک و سایر آنچه کفار نسبت باو میدهند از نقص و عیب
در حالتی که حامد او باشی بر هدایت کردن او ترا و اصح و اکثر آنست که قَبْلَ طُلُوْعِ الشَّمْسِ پیش از بر آمدن
آفتاب یعنی نماز صبح وَقَبْلَ غُرُوْبِهَا و پیش از فرو رفتن آن یعنی نماز ظهر و عصر چه وقت ظهر و عصر
در نصف آخر نهار است یا وقت عصر فقط وَمِنْ اٰنَآئِ الَّيْلِ و از ساعت شب و من بمعنی ابتداست یعنی
در اول ساعتهای شب فَسَبِّحْ پس نماز گذار مراد نماز مغرب و عشاست و نزد ابن عباس مراد با ناء الیل
جمیع نمازهای شبست از فرض و سنت وَاَطْرَافَ النَّهَارِ و در طرفهای روز یعنی وقت نماز ظهر صبح و ظهرین
که اول در طرف نصف اول روز است و ثانی در طرف نصف آخر و تکرار امر بصلوة صبح و ظهرین بجهت مزیت
فضیلت آنست بر باقی نماز و یا مراد نماز عصر است و جمعیت اطراف بجهت وسعت زمانست و صحت ادای آن در
هر جزئی از اجزای زمان حاصل که نماز گذارد درین اوقات فرخنده ساعات لَعَلَّكَ تَرْضٰى شاید که خشنود
کرده شوی یعنی حق تعالی ترا خشنود سازد بمثوبات جلیله و حفص بفتح تا میخواند یعنی تا خشنود شوی بکرامتی
که حق تعالی بتو عطا فرماید و آن شفاعت امتست و نکته وَلَسَوْفَ يُعْطِيْكَ رَبُّكَ فَتَرْضٰى تقویة این قول میکند جمعی
که حمل تسبیح بر ظاهر خود میکنند میگویند مراد مداومتست بر تسبیح و تحمید در عموم اوقات از ابو رافع نقلست
که مهمانی بنزد پیغمبر آمد و در خانه چیزی نبود که بدان اصلاح شان مهمان کند مرا نزدیک یهودی فرستاد که او را بگوی
که محمد میگوید مهمانی بمنزل ما نزول کرده و در خانه چیزی نمی یابیم که بآن شرایط مهمان داری بتقدیم رسانیم
قدری آرد بما فروش تا چون هلال رجب برسد بها بدهیم من پیغام بیهودی رسانیدم او گفت نمیفروشیم و معامله
نمیکنیم مگر آنکه چیزیرا رهن من کنی من مراجعت کرده صورت حال بعرض رسانیدم فرمود بخدا سوگند که اگر
با من معامله کردی حق اورا ادا کردمی پس زره خود را بمن داد تا نزدیک او گرو نهادم و این آیة جهت تسلیه دل مبارک آن
حضرت نازل شد وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ اِلٰى مَا مَتَّعْنَا و باز مکش نظر خود و چشم خود را بسوی آنچیزی
که برخوردار گردانیدیم بِهٖ بدانچیز اَزْوَاجًا مِّنْهُمْ صنفها را از کفار چوب پرستان و یهودان و ترسایان
و یا منکر با نچیزی که برخوردار گردانیده ایم بآن برخی مرد ما نرا در حالتی که آن اصناف و انواع نعم است که آن زینت
و آرایش دنیاست از مطاعم و ملابس و مشتهیات نفسهای ایشان چه ما عطا نموده ایم بایشان زَهْرَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا
مزیة و بهجة زندگانی دنیا که مال و منالاست لِنَفْتِنَهُمْ تا بیازمائیم ایشانرا فِيْهِ در آنچیز یعنی بواسطه آن بایشان

معامله کنیم از طریق آزمایش تا بر عالمیان ظاهر شود که بشکر گذاری آن قیام مینمایند یا نه اگر شکر گویند
و مطیع و منقاد ما شوند آن نعمت را بر ایشان زیاده کردانیم و اگر کفران آن نمایند نعمت را از ایشان بکردانیم
و بعذاب آخرتشان معذب سازیم از ابی عبدالله ع مرویست که چون این آیه نزود آمد حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرمود که بعزو ارجمندی خدا متعزز و ارجمند نباشد بلکه خواهد که در تعلق متمسک بمخلوق
شود و غیر خدا را وسیله ارجمندی خود کرداند با حسرت و ندامت از دنیا بیرون رود و هر که چشم خود را
بر نعمتی دارد که در دستهای مردمانست و تمنای آن کند همیشه در غم و اندوه بود و از آن غم او را شفائی نرسد
و هر که دیده نشود نعمتی که حق تعالی باو عطا فرموده باشد مگر در حال خوردن و آشامیدن خودش ناقص باشد در
کردار خود و مشرف بر عذاب که آن زوال نعمتست در دنیا و عقوبت عقبا و نیز از آنحضرت مرویست که در آنکس
منگرید که در نعمت و حطام دنیا زیاده از شماست بلکه در شخصی نگرید که در نعمت و سعت رزق کمتر از شما
باشد تا نعمت خدا را بر خود حقیر ندانید و بشکر گذاری آن قیام نمائید وَرِزْقُ رَبِّكَ و روزی پروردگار
تو که روز بروز میرساند و یا آنچه روزی داده ترا از نبوت و هدایت و مزیت درجه بلند تو بر جمیع انبیا
علیهم السلام خَيْرٌ بهتر است از مالهای فانی باعتبار ایشان که بآن ممتنع اند وَأَبْقَىٰ و پاینده تر از آن
چه مال حلال برکت آن بیشتر است از بقای مال حرام و یا خیریه و بقای آن باعتبار آنست که اموال دنیویه
در معرض فناست و نعم اخرویه متصف ببقا در کشف الاسرار آورده که زهره بمعنی شکوفه است پس حق تعالی
دنیا را شکوفه خوانده زیرا که تری و تازکی و بقای او دو سه روز بیش نباشد و در اندک زمانی پژمرده شود
و نیست کردد شعر مال جهان بباغ تنعم شکوفه ایست ؛ کاوّل بجلوه دل برباید ز اهل حال ؛
یکهفته نگذرد که فرو ریزد از درخت ؛ بر خاک ره شود چه خس و خار پایمال ؛ اهل کمال درد لخود جا چرا دهند ؛
آنرا که دمبدم ز پیست آفت و زوال ؛ چونکه نعم دنیویه با وجود فنا و زوال آمیخته است بانواع غصه
و مستلزم اصناف بلیه و با وجود این مانع برداشتن توشه آخرت که موجب وصول است بنعم دایمه و سعادات
سرمدیه از ینجهة حضرت عزت حبیب خود را نهی فرمود از آن تا امت عالی همت اقتدا باو نموده از آن باز
ایستند و بر مدارج رفعت و قرب ترقی نموده بر مسند ریاض جنة که مشتملست بر جمیع لذات ابدیه و بواسطه
همین او را با اهل البیت امجاد بطاعت و عبادت که سرمایه سعادت سرمدیه است امر کرده فرمود که وَأْمُرْ
أَهْلَكَ و امر کن اهل بیت خود را بِالصَّلَاةِ بنماز یعنی بعد از آنکه مامور شدی بنماز در آیه فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ

اهل خود را بآن امر نمای از ابو سعید خدری روایتست که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله
تا مدت نه ماه هر روز در هر وقت نماز بدر خانه امیر المؤمنین و فاطمه زهرا علیهما الصلوة والسلام می آمد و باواز بلند
میگفت الصَّلَاةَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا از ابو جعفر ع مرویست
که حق تعالی پیغمبر خود را امر فرمود که مخصوص کرداند اهل بیت خود را بامر کردن بنماز دون سایر مردمان تا بر عالمیان
ظاهر کردد که اهل بیت او را نزد حق تعالی منزلتیست که دیگران بندگان آن منزلت ندارند پس بجهت این امر اهل بیت را
با مردمان علی العموم در آیه کریمه وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بعد از آن امر فرمود بایشان علی الخصوص برادای آن و در تبیان
نیز آورده که هرگاه آنحضرت باهالی خود رسیدی ایشانرا بنماز فرمودی و این آیه برایشان خواندی که وَأْمُرْ أَهْلَكَ
بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا و صبر کن بر نماز یعنی مداومت نمای بر امر بنماز و بر ادای آن بکر بن عبدالله المزنی روایت
کرده که هرگاه فقر و احتیاج باهل بیت پیغمبر میرسید حضرت بایشان میگفت که برخیزید و نماز کنید که حق تعالی
باین امر کرده است رسول خود را حاصل که او سبحانه رسول خود را فرموده که با اهل بیت خود اقبال کن بر صلوة که معظم
عبادات و اساس دین و بوسیله او استغاثه نما بخدا بر فقر و فاقه و دل بر کی خود و غمکین مشو بامر رزق و معیشت
لَا نَسْأَلُكَ نمیخواهیم از تو رِزْقًا روزی دادن را یعنی از تو سؤال روزی دادن نمیکنیم بر خود و بر کسان خود
و نمیگوییم که خود را و اهل خود را روزی ده نَحْنُ نَرْزُقُكَ ما روزی میدهیم ترا و ایشانرا پس برای نماز و تهیه
و اسباب نماز فارغ البال باش وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام پسندیده لِلتَّقْوَىٰ مر خداوندان پرهیزکاریراست
پس عنان تقوی را از دست مده که ما ضامن متقیانیم کما قال الله تعالی وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ
حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ آورده اند که حق سبحانه و تعالی هر چند معجزه بینه بکفار مکه می نمود ایشان بجهت فرط عناد آنرا اعتبار
نکرده انکار آن می نمودند و اقتراح معجزات دیگر از آن حضرت میکردند حق سبحانه فرمود که وَقَالُوا و گفتند کافران
لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ چرا نمی آورد محمد بر ما معجزه و آیتی مِنْ رَبِّهِ از نزد پروردگار خود یعنی چرا از آنچه ما می
طلبیم از و ظاهر نمیکند أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ بیان آنچه در
کتابهای پیشین است که توریة و انجیل است از عذاب متفرع بر تکذیب انبیا و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات
اقتراح آیات کردند هلاک شدند و یا نشنودند از اهل کتاب بیان آنچه در توریة و انجیل است از صفت محمد
صلی الله علیه و آله و بشارت قدم او وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ و اگر ما هلاک میکردیم کفار مکه را بِعَذَابٍ
بعذابی از نزد خود بسبب کفر ایشان مِنْ قَبْلِهِ پیش از بعث محمد ص یا قبل از نزول قرآن لَقَالُوا هر آینه گفتندی

قبل سد

در وقت نزول عذاب که رَبَّنَا ای پروردکار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا چرا نفرستادی بسوی ما رَسُولًا
فرستاده از نزد خود تا ما را بطاعت و عبادت و پرستش خواندی فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس میکردیم پیروی
آیتهای ترا که باوی میفرستادی مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ پیش از انکه خوار شویم در دنیا بقتل و غارت وَنَخْزَىٰ و رسوا
کردیم در قیامت در آتش دوزخ بانواع عقوبت پس ما بجهت قطع حجه ایشان و قرآن فرستادیم و ایشان عناد ورزیدند
بجحود و انکار در آمدند قُلْ بکوای محمد با یشان که كُلٌّ هریك از ما و شما مُتَرَبِّصٌ منتظر است مآل
حال یکدیکر را یعنی شما چشم میدارید نکبت ما را و ظفر خود را و ما انتظار میکشیم عقوبت شما را و نصرت و فتح و نجاة
خود را فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید این در صورت امر است و مراد تهدید و وعید است و عقاب و نکال یعنی منتظر
باشید فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم کردد که مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ
کیستند از ما و شما خداوندان راه راست و دین مستقیم که آن طریق دخول جنة است و خلاصی از نیران وَمَنِ اهْتَدَىٰ
وکیست راه یافته بحق و رسنده بمطلب و مقصد خود که آن درجهٔ علوی و مرتبهٔ قصوی است نزد حق سبحانه و تعالی

سورة الانبياء مائة واثنی عشر آیات ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم روایة کرده که هر که
سورة الانبیا را بخواند حق تعالی در قیامت حساب اورا بر و آسان کرداند و هر پیغمبری که اسم او در قرآن مذکور است
در آنروز با او مصافحه کند و بر او سلام کند و ابو عبد الله صلوات الله علیه فرموده که هر که این سوره را تلاوة کند
از روی شوق و محبت رفیق جمیع پیغمبران باشد در جنات نعیم و تا در دنیا باشد در چشم خلایق عزیز و موقر باشد و با مهابت
و شوکة بانواع مکرمت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ
نزدیك شد مردمان را وقت محاسبهٔ ایشان که آن روز قیامتست و چونکه هرچه آمدنی او محقق و متیقن است
و واقع شدن آن محتم و لازم در حکم آنست که کویا واقع شده و بفعل آمده ازین جهة آمدن آنرا بصیغهٔ ماضی ایراد فرمود
و از ابن عباس مرویست که مراد بناس کفارند و مؤید اینست که آنرا مقید ساخته بقوله وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان در
بیخبری اند از حساب اعمال سیئهٔ خود مُعْرِضُونَ اعراض کنندکان اند از ایمان آوردن و تصدیق نمودن بآن
واکر مراد همهٔ مردمان باشند معنی آن خواهد بود که همه مردمان معرض اند از تفکر در آن و اندیشه نمیکنند در عاقبت
خود و اندیشه نمیکنند و متنبه نمیشوند از مآل و خاتمهٔ حال خود مَا يَأْتِيهِمْ نیامد بدیشان مِنْ ذِكْرٍ هیچ
پندی مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردکار ایشان مُحْدَثٍ که آن نو فرستاده شده اند بجهة تنبیه غفلت و جهالت
و ضلالت ایشان إِلَّا اسْتَمَعُوهُ مکر بشنوند آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله وَهُمْ يَلْعَبُونَ و حال آنکه بازی کنند

بدان و استهزا نمایند بآن بجهة فرط غفلت و اعراض ایشان از نظر کردن در آن و تفکر نمودن در عواقب خود لَاهِيَةً
قُلُوبُهُمْ در حالتی که مشغولست دلهای ایشان بچیزی دیکر یعنی در حین استماع خود را مشغول بچیزی دیکر میدارند
و در الفاظ معانی آن تدبر نمیکنند تا بدانند که آن معجزه است و بآن مهتدی شوند پس دل ایشان مشغول بود باموال
دنیا و غافل از احوال عقبی وَأَسَرُّوا النَّجْوَى و پوشیده داشتند راز کفتن خود را یعنی مبالغه کردند در اخفای
آن الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانکه ستم کردند بر خود بشرك و معصیت یعنی اهل کفر و شرك و طغیان پنهان از مسلمانان
بایکدیکر میکفتند هَلْ هَٰذَا آیست این محمد إِلَّا بَشَرٌ مکر آدمی مِثْلُكُمْ مانند شما در اکل و
شرب یعنی آمدن و رفتن او پیش شما میماند و هیچ مزیة بر شما ندارد و این بجهت آن کفتند که اعتقاد ایشان آن بود که
رسول نمیباشد الا فرشته و بجهت این التزام کردند که آنچه آنحضرت مینماید از انواع معجزات از قسم سحر است
همچنانکه حق تعالی از قول ایشان خبر میدهد که ایشان با ابنای جنس خود میکفتند أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ آیا میروید
شما بجادو یعنی در پی سحر بایکدیکر که هرچه او میخواند و می نماید سحر است پس چرا میروید و می شنوید وَأَنْتُمْ
تُبْصِرُونَ و حال آنکه شما می بینید که او آدمیست مانند شما و فرشته نیست و سخن او سحر است حق تعالی پیغمبر
خود را از آن نجوی خبر داد و فرمود که در جواب ایشان قُلْ بکو و حفص قال میخواند یعنی پیغمبر در جواب کافران
کفت رَبِّي پروردکار من يَعْلَمُ الْقَوْلَ میداند کفتن هر کوینده را فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمانها
و زمینها اکر بسر کوید اکر بجهر پس میداند کفتار سری و جهری شما را و شما را بر آن خبر دهد وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست
شنوا الْعَلِيمُ دانا باسرار و ضمایر ایشان بَلْ قَالُوا این اعراض ایشانست از قول اول یعنی اول نسبت سحر بقرآن
دادند و بعد از آن اعراض کرده از روی انکار و استکبار کفتند قرآن أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ سخنان پراکنده است
و پریشان مانند خوابهای شوریده که آنرا اصلی نباشد پس ازین نیز اعراض کرده کفتند که بَلِ افْتَرَاهُ بلکه بر بافته
است آنرا از نزد خدا و بر خود افترا کرده و ازین اضراب کرده کفتند بَلْ هُوَ شَاعِرٌ بلکه او شاعر است یعنی کلام
شعری میکوید و در خیال سامع می افکند معنی چند که هیچ حقیقتی ندارد و این همه بجهت عجز و تحیر میکفتند و
از سر جهل و سفاهت چه بدیههٔ عقل حکم میکند که این احوال متناقض یکدیکرند و نقیض اسلوب قرآن چه آن مشتمل است
بر معانی صحیحه و اخبار صادقه و تذکیر مواعظ حقیه که رهانندهٔ بندکانست از هلاکت دنیا و آخرت و رسانندهٔ
ایشان بدرجات جنت و دعوی افترای ایشان محض افتراست چه افترا امری ممکن است از هر فردی از افراد انسان
و حال آنکه هیچ کس قادر نیست که سوره بلکه آیتی از آن بکوید همچنانکه حق تعالی ایشانرا از آوردن مثل آن عاجز کردانید بقوله

فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَفَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وغیرآن واسناد شعرنیز بآن باطلست چه شعر
کلام مقفی وموزونست وقرآن بآن اسلوبست حاصل که ایشان درامر حضرت رسالت ص متحیر کشته کاهی اورا
ساحر میکفتند ووقتی شاعر وزمانی مفتری ونوبتی پریشان سخن میخواندند وبعدازآن ازروی عناد واضلال
قوم خود کفتند که اکرچنین که میکوییم نیست فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ پس می باید که بیاورد برای ما معجزهٔ كَمَا أُرْسِلَ
الْأَوَّلُونَ همچنان معجزی که فرستاده شده بودند پیغمبران پیشین بآن چون ناقه وعصا وید بیضا واحیای موتی
وغیره حق تعالی فرمود که مَا آمَنَتْ نکرویدند بآیات ظاهره بعدازافتراح قَبْلَهُمْ پیش از کفار مکه
مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشانرا یعنی امم کذشته آیتها طلبیدند وبعدازظهور
آن ایمان نیاوردند وبجهة انکار وتکذیب هلاک شدند أَفَهُمْ آیا صنادید قریش يُؤْمِنُونَ ایمان آرند
اکراین آیتها بدیشان نماییم یعنی ایمان نخواهند آورد بآن بواسطهٔ آنکه عتود وعناد واستکبار ایشان ازمشرکان کذشته
بیشتراست وبعدازآن درجواب ایشان که میکفتند هَلْ هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ میفرماید که وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ
ونفرستادیم پیش از تو پیغمبری إِلَّا رِجَالًا يُوحَىٰ مکر مردانی که وحی فرستاده شد وحفص نوحی بصیغهٔ متکلم خوانده
یعنی وحی فرستادیم إِلَيْهِمْ بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری فرشته نبوده بلکه همه بشر بوده اند تامیان ایشان
وامم بسبب جنسیت وافاده واستفاده بدو وجه تمام وجوه کیرد فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ پس بپرسید
ازاهل کتاب که عالمند باخبارانبیا ومیدانند که پیغمبران بشربودند وفرشته نبودند إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
اکرهستید که نمیدانید که رسول باید که بشر باشد واعتقاد کرده اند که پیغمبر راچکونه خواب وخورد باشد در تفسیر
اهل البیت علیهم السّلام وجامع البیان وتبیان وتفسیر ابوالفتوح مذکوراست که امیرالمؤمنین علی علیه الصّلوة والسّلام
فرمود که نحن أَهْلُ الذِّكْرِ اهل ذکر ماییم واین روایة از امام جعفر صادق ع نیز مرویست بعدازآن نفی خواص
ملکیّه ازانبیا کرده میفرماید که وَمَا جَعَلْنَاهُمْ ونکردانیدیم ما پیغمبرانرا جَسَدًا خداوندان بدنی که بآن
لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ نخورند خوردنی را وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ ونبودند جاوید ماندکان در دنیای
فانی که هرکز نمیرند چه ایشان بشر بودند مانند شما ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ پس راست کردانیدیم ایشانرا آن وعده
که بایشان کرده بودند ازغالبیة موحدان ومغلوبیة مشرکان فَأَنْجَيْنَاهُمْ پس نجاة دادیم انبیارا ازعذاب
ایشان وَمَنْ نَشَاءُ وهرکرا که خواستیم ازمؤمنان وازهرکه درکذاشتن او حکمتی بود باینکه بعدازین ایمان
آرد یا از ذریّة او قبول ایمان کنند ولهذا عرب از استیصال ایمن شدند وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ وهلاک کردیم



اسراف کنندکانرا در کفر وطغیان وشرک وعصیان بعدازآن ذکر نعمة خود میکند برایشان بانزال القرآن بقوله
لَقَدْ أَنْزَلْنَا هرآینه فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما ای کروه قریش كِتَابًا فِيهِ کتابی که دراوست
ذِكْرُكُمْ شرف وبزرکواری که موجب نیکنامی وآوازهٔ شما باشد ویا موعظه وپند شما درامر دین ودنیا
أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا درنمی یابید وتعقل نمیکنید درآن تا شمارا برآن دارد که بدان بکروید این آیه مراهل قرآنرا تشریفی
وتکریمی تمام هست وخبر حضرت خیرالانام علیه وآله الصّلوة والسّلام که فرمود اشرف امتی من حاملان
قرآنند مؤیداین اجلال واکرامست آورده اند که درولایت یمن دیهی بود که اورا حضور یا حضورا کفتندی حق سبحانه
پیغمبری بدیشان فرستاد نام او حنظله سخن اورا بسمع قبول نشنیدند وچشم ازمعجزهٔ او پوشیدند ودرآخر اورا بزجر
هرچه تمامتر بکشتند غضب ربانی بخت النصر بابلی را برایشان مسلط کردانید تا شمشیر درایشان نهادند وندائی از
آسمان برآمد که یا لثارات الانبیا یعنی ای اهل قصاص پیغمبران بیائید که وقت شما درآمد ایشان از کرده نادم شدند
وآن ندامت درآنوقت نفعی نکرده تمامی هلاک شدند وحق تعالی خبر میدهد که وَكَمْ قَصَمْنَا وبسا درهم
شکستیم مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ از قریهٔ را که بود ظَالِمَةً ستمکاره یعنی هلاک کردیم اهل آن دیه را که بکفر
وشرک وطغیان متصف بودند وَأَنْشَأْنَا وپدید کردیم وآفریدیم بَعْدَهَا پس از هلاک آن دیه قَوْمًا آخَرِينَ
کروه دیکر را بجای ایشان غرض از ذکر این تهدید کفار عربست وتوعید ایشان باینکه خداوندی که قادر بود بر هلاک
کردن پیشینیان تواناست بر هلاک پس آمدکان فَلَمَّا أَحَسُّوا پس آنهنکام که اهل آن دیه یعنی حضورا دریافتند
بَأْسَنَا یعنی عذاب مارا مشاهده کردند که لشکر بخت النصر کرد ایشان فرو کرفتند إِذَا هُمْ ناکاه ایشان مِنْهَا
يَرْكُضُونَ ازآن دیه بسرعة تمام هزیمت میکردند ومیتاختند وشتاب چهارپایان میزدند ومیراندند
درین وقت ملایکه بطریق طنز وافسوس واستهزا با اهل آن دیه میکفتند که لَا تَرْكُضُوا متازید وبسرعة
مروید ومکریزید وَارْجِعُوا وبازکردید إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ بسوی آنچیزی که متنعم شده بودید درآن از مال وملک
ومنال وانواع التذاذ خود که بآن می نازیدید وتکبر میکردید وَمَسَاكِنِكُمْ وبسوی مسکنهای خود
لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ شاید شما پرسیده شوید از نعمت یعنی تا فقرا از شما سؤال چیزی کنند چه شما اهل نعمتید
یا آنکه رسول شما از شما طلب ایمان کند همچنانکه قبل ازین شمارا برآن دعوت میکردند ویا از شما پرسند که پیغمبران شمارا
که کشته ویا از شما پرسند کیفیت این بلیّه را ودر دفع آن کوشند وبرهر تقدیر چون ایشان مقدمات عذاب را دیدند و
خلاصی آنرا وجهی نیافتند از سر حسرت قَالُوا يَا وَيْلَنَا کفتند ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستیکه بودیم ما

ظالمین ه ستمکار بر نفس خود که پیغمبران خود را بکشتیم و ویل کلمه ایست که در حین نزول عقوبت و هلاکت میکویند
فما زالت پس همیشه بود تلك این کلمه یا ویلنا دعویهم خواندن ایشان یعنی همیشه این کلمه تکرار
میکردند حتی جعلناهم تا وقتی که کردانیدیم ایشانرا حصیدا کیاهی درویده یعنی همچنانکه کیاه را بداس
درودن ایشانرا بشمشیر درروند و هلاك کردانند خامدین ه در حالتی که افسردکان و مردکان بودند همچنانکه
آتش که فرو میرد و نزد بعضی مراد بآیه جمیع قرای اهل کفر و شرکند که بعذاب استیصال کرفتار شده بودند بعد از آن
برای تنبیه آفریدن عباد بقصد معرفت و عبادت میفرماید که وما خلقنا السماء والارض و نیافریدیم
آسمان و زمین را وما بینهما و آنچه در میان آنهاست از آفتاب و ماه و غیره لاعبین ه در حالتی که بازی
کنندکان بودیم یعنی اینها را بازی نیافریدیم بلکه برای تبصرهٔ اصحاب بینش و تذکرهٔ ارباب دانش آنرا باصناف عجایب
و انواع غرایب آفریده ایم تا بجهت آن معرفت ما را حاصل کنند و بمعاش و معاد خود راه برند لو اردنا اکر بخواستیم
ان نتخذ آنکه فرا کیریم لهوا چیزی که بآن مشغول شوند و بازی کنند لاتخذناه هر آینه ورا میکرفتیم من
لدنا از نزد خود ان کنا فاعلین ه اکر میبودیم کنندهٔ آن یعنی بروجهی که لایق حضرت ما بودی فرا
میکرفتیم که آن از قسم مجردات باشد نه از نوع مادیات مانند اجسام مرفوعه و اجرام مبسوطه همچنانکه عادت
شماست در برافراشتن سقف و زینت دادن آن پس اینکه آسمانرا بلند برافراشته ایم و مزین ساخته و زمین را
کسترده ایم و زینت داده نه بجهت لهو و لعب ما باشد بل بلکه شان ما آنست که نقذف بالحق بیفکنیم
حق را که جد است علی الباطل بر باطل که لهو و لعبست فیدمغه پس فرو شکنند آنرا فاذا هو زاهق ط
پس آنهنکام که لهو یا کفر محو شده باشد و نابود کشته مراد بحق حجة بالغه است یعنی حجة ما بر شبهه مبطلان بروجهی
غالب و قاهر است که اکر مجسم بودی بر مغز آن خوردی و دمار از آن بر آوردی و معدوم ساختی بعد از آن از
روی تهدید خطاب میکند بکفار که ولکم الویل و مر شماراست ای اهل کفر و عناد ویل که کلمه حسرت
و ندامتست نزد دیدن عذاب و یا شماراست شدت عذاب مما تصفون ه از آنچه وصف میکنید خدا را بوصف
نالایق و ناروا از ایجاد لهو و لعب که از جمله آن زن و فرزندست بعد از آن اظهار استغنای ذاتیه و الوهیة مطلقه
خود میفرماید که وله و مر خدا راست من فی السموات هر که در آسمانهاست از روحانیات والارض ط
و هر که در زمینست از جسمانیات یعنی ما سوای او از علویات و سفلیات مخلوق و بنده و در بند عبودیة و مملوکیت
وی ومن عنده و هر که نزدیك اوست از ملایکه که مقربان درکاه الوهیت اند لا یستکبرون ه سرکشی

نمیکند عن عبادته از پرستش او ولا یستحسرون ه و هیچ مانده نمیشوند و ملال نمیکیرند در عبادت
تا در وظایف طاعت ایشان قصوری و فتوری راه یابد یسبحون تنزیه میکنند حق سبحانه را از آنچه لایق
حضرت وی نباشد اللیل والنهار شب و روز یعنی پیوسته بتنزیه و تعظیم حق تعالی مشغولند لا یفترون ه ع
سست نمیشوند از آن بعد از آن بر وجه انکار میفرماید که ام اتخذوا الهة آیا فرا کرفته اند کافران خدای باطل را
من الارض از زمین یعنی خدایانی که از اجزای زمین مصنوع اند چون زر و نقره و چوب و سنك هم
ینشرون ه ایشان زنده کنند مرده کانرا این کلام تجهیل مشرکانست باینکه بتان و آنچه والهه میکویند که از خاك
تیره مخلوق شده اند و حال آنکه از لوازم الهیت اقتدار است بر ممکنات و کفار میدانند که ایشانرا قدرت نیست و با
وجود این عجز دست از عبادت ایشان باز نمیدارند لو کان فیهما اکر بودی در آسمان و زمین الهة
خدایان که تدبیر امور کنند الا الله غیر از خدای بحق که مستحق عبادتست نه غیر او لفسدتا هر آینه تباه شدی
آسمان و زمین و نظام کار آن درهم شکستی لیکن فاسد و باطل نشده پس معبود بحق حق تعالی باشد نه غیر او و این برهان
تمانع است که بنای برهان توحید بر آنست و تقریر آن اینست که اکر دو خدا باشند البته باید که قدیم باشند زیرا که موجد
شی می باید که واجب الوجود بالذات باشد و قدم از اشرف و اخص صفات است پس اشتراك در آن موجب تماثل
خواهد بود و این هنکام واجبست که هر دو قادر و عالم و حی باشند و حق هر یك از این دو قادر آنست که صحیح باشد
که احدهما مرید ضد آنچیزی باشد که دیکری مرید آنست از امانت و احیا یا تحریك و تسکین و امثال آن پس حال
خالی نیست که مراد هر دو حاصل میشود و این محالست بجهت اجتماع نقیضین و یا آنست که مراد احدهما حاصل
شود دون دیکری و این موجب عجز دیکریست که مستلزم خلاف مفروض ماست و اکر هیچکدام حاصل نشود
ارتفاع نقیضین لازم آید و این نیز محالست پس خدای بحق یکی باشد فسبحان الله پس تنزیه کن تنزیه کردنی
خدا را رب العرش که آفریدکار عرش است که محیطست بجمیع اجسام و محل تدابیر و منشا تقادیر است عما
یصفون ه از آنچه وصف میکنند او را از فرا کرفتن شریك و زن و فرزند لا یسئل پرسیده نشود او سبحانه
عما یفعل از آنچه میکند بجهت آنکه در عقول مذکور است که هر چه کند عین حکمت و صواب باشد وهم یسئلون ه
و ایشان یعنی همه بندکان پرسیده شوند از آنچه میکنند جهت آنکه مملوکند و مملوکرا ناچار است که حساب کفتار و
کردار با مالك راست کند و از عهدهٔ آن بیرون آید ام اتخذوا آیا فرا کرفتند من دونه بجز از خدای بحق
الهة ط خدایان یعنی آیا صفات الوهیت در ایشان یافته اند و یا در کتب آسمانی امر بپرستیدن ایشان واقع شده

وبجهت پرستیدن آنها مشغول شده اند قُلْ بگو بایشان که هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ بیارید دلیل روشن خود را
در اتخاذ آلهه بدون خدای عقلاً ونقلاً چه دعوی بی دلیل اعتبار ندارد وحکم بر صحت آن کردن نزد عقل جایز
نیست چه جای آنکه حجج بیّنه شاهد اند بر بطلان تعدد آلهه عقلاً ونقلاً هَذَا اینکه مذکور شد در بیان امتناع
تعدد آلهه وعدم جواز زن وفرزند بر او سبحانه ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ یاد کردن کسانیست که با منند از امت
یعنی قرآن وذکر آن وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي ویاد کردن آنانکه پیش از من بوده اند یعنی توریة وانجیل وسایر کتب سماوی
پس نظر کنید در آن وتامل نمائید که در آنجا بغیر از امر بتوحید ونهی از شرک چیزی می یابید بَلْ أَكْثَرُهُمْ
بلکه بیشتر بندگان لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ نمیدانند حق را ومیان آن وباطل تمیز نمیکنند وحق را کتمان میکنند از
جهت فرط عناد وجحود وطغیان فَهُمْ مُعْرِضُونَ پس ایشان اعراض کنندگانند از خدا ومتابعت رسول
ونیز بجهت تقریر ماسبق میفرماید که وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ ونفرستادیم پیش از تو مِنْ رَسُولٍ
هیچ فرستاده إِلَّا يُوحَى إِلَيْهِ مگر که وحی کرده شد باو وحفص نوحی میخواند بصیغه متکلم یعنی مگر که وحی کردیم
باو أَنَّهُ لَا إِلَهَ آنکه نیست خدای بحق إِلَّا أَنَا مگر من فَاعْبُدُونِ پس بپرستید مرا وکفار از غایة عناد و
انکار بوحدانیت من نمیکروند وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وگفتند که فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندرا از ملایکه
وغیر واین بنی خزاعه است سُبْحَانَهُ پاکست او ومنزه از آن بَلْ بلکه فرشتگان عِبَادٌ مُكْرَمُونَ
بندگانی اند گرامی شدگان یعنی ایشان مخلوق او سبحانه اند ومتصف بعبودیتی که منافی ولادتست الا آنست که مقرب
بارگاه صمدیه اند ومکرم درگاه الوهیت بجهت آنکه بمزیة صفات حسنی متسم اند وچون زعم خزاعه وسایر
مشرکان آن بود که ملائکه شفیعان ایشان خواهند بود در روز قیامت از ینجهت حق تعالی انکار این معنی نیز
نموده بقوله لَا يَسْبِقُونَهُ پیشی نگیرند ملایکه برخدای بِالْقَوْلِ بسخن گفتن یعنی بی دستوری وی سخن
نکنند پس بی اذن او شفاعت احدی نتوانند کرد وَهُمْ بِأَمْرِهِ وایشان بامر وبفرمان خدای تعالی يَعْمَلُونَ
کار میکنند یعنی تا امر الهی نازل نشود بر ایشان بهیچ عملی اقدام نمی نمایند يَعْلَمُ میداند خدای تعالی مَا بَيْنَ
أَيْدِيهِمْ آنچه از پیش ایشانست وَمَا خَلْفَهُمْ وآنچه از پس ایشانست یعنی آنچه فرشتگان مقدم و مؤخر
داشته اند از افعال واقوال بر او پوشیده نیست بجهت علم او سبحانه باحوال سابق ولواحق ایشان وَلَا يَشْفَعُونَ
ودرخواست نمیکنند إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى مگر کسی را که خدای پسندد که در حق وی شفاعت کنند از اهل توحید
چنانکه ابن عباس فرموده که شفاعت نکنند مگر کسی را که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله وَهُمْ

وایشان

وایشان یعنی فرشتگان با وجود قرب منزلت وعدم قصور در طاعت مِنْ خَشْيَتِهِ از ترس عذاب وعقوبة
او سبحانه مُشْفِقُونَ ترسانند از آنکه مبادا که تقصیری در عبادت ایشان واقع شود ویا از مهابة وعظمت او
لرزانند از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم منقولست که در شب معراج جبرئیل را دیدم که مانند گلیم منبسط
افتاده بود وبجهت خوف وخشیت حضرت عزت وبعد از وصف کرامة وقرب منزلت ایشان ومدحت آنها
بدین صفات مرضیه بجهت وعید شدید بر اهل شرک وعناد وانذار ایشان بعذاب جحیم در روز معاد میفرماید
وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ وهر که گوید از فرشتگان وسایر مخلوقات که إِنِّي إِلَهٌ بدرستی که من خدایم مِنْ دُونِهِ
بجز از خدای تعالی فَذَلِكَ پس آن قایل نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ پاداش دهیم او را دوزخ كَذَلِكَ همچنین که مدعی
ربوبیت را جزا میدهیم نَجْزِي الظَّالِمِينَ جزا خواهیم داد هر ستمکاران را که باشراک کفر وادعای ربوبیت
ستم بر خود میکنند أَوَلَمْ يَرَ آیا ندیدند یعنی ندانستند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویده اند أَنَّ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ آنکه آسمانها وزمینها كَانَتَا رَتْقًا بودند بسته وبرهم نهاده بدون فرجه وگشادگی در میان
آنها فَفَتَقْنَاهُمَا پس باز کشادیم آنها را از یکدیگر بادخال هوا وباد در میان آنها از هم جدا گردانیدیم
از کعب الاحبار روایتست که حق تعالی آسمان وزمین را که آفریده بود متصل بیکدیگر بودند واصلا فرجه در میان
آنها نبود پس بادی را فرستاد تا در میان هر دو در آمده آنها را از یکدیگر جدا ساخت ویا آسمان بسته بود واز وی
باران نمی آمد وزمین نیز بسته بود واز وی گیاه نمیرست پس ما آنرا بباران واین را بگیاه گشاده گردانیدیم وقول
اخیر از ابو جعفر ع وعطیه وزید وعکرمه منقولست ومؤید اینست اینکه بعد از ین میفرماید که وَجَعَلْنَا
مِنَ الْمَاءِ وگردانیدیم یعنی آفریدیم از آب كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ هر چیزیرا که زنده است یعنی حیوانات ونباتات را
از آب مخلوق ساختیم یعنی عظم مواد آنها آبست وگویند معنی آنست که ما زنده کردیم مخلوقات را از آبی که نازل
ساختیم از آسمان ویا آب سبب حیوة هر ذی حیوة وروحی ونمایی گردانیدیم از حیوانات ونباتات واشجار
أَفَلَا يُؤْمِنُونَ آیا تصدیق نمیکنند ونمیگروند مشرکان باین آیات واضحه وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ وگردانیدیم
یعنی آفریدیم در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند استوار را أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ تا نجنباند زمین آدمیان را ویا بجهة
کراهت آنکه زمین حرکت کند ومتحرک سازد ایشانرا وَجَعَلْنَا فِيهَا وساختیم وپیدا کردیم در میان کوهها
یا در زمین فِجَاجًا سُبُلًا راههای گشاده لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ تا باشند که ایشان راه یابند در آن
بمصالح ومقاصد معاش خود ومتردد شوند بامور معیشت وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ وگردانیدیم آسمان را

سَقْفاً مَحْفُوظاً سقفی نگاه داشته از افتادن بقدرت کاملهٔ خود و یا از فساد و انحلال تا وقت معلوم
و یا محفوظ در هوا بی واسطهٔ ستون وَهُمْ و کافران عَنْ آيَاتِهَا از نشانهای آسمان و احوال آن و شمس و قمر و سایر
نیرات و مسایر و مطالع و مغارب بر ترتیب عجیب که دلالت آن بر وجود صانع حکیم و وحدانیت و کمال علم و قدرت
او در غایت ظهور و وضوحست مُعْرِضُونَ اعراض کنندگان و غیر متفکر در آن و از جملهٔ آیات بینه که شاهد است
بر علم و قدرت تامهٔ حضرت احدیت اینست که میفرماید وَهُوَ الَّذِي و روز روشن را تا در او بکسب معیشت
اشتغال نمایند وَالشَّمْسَ و آفرید آفتاب وَالْقَمَرَ و ماه را که منوّر روز و شب اند و دانستن اوقات و
حساب و آجال بآن متعلق كُلٌّ همهٔ آن از شمس و قمر فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در فلک شنا میکنند یعنی بر سطح فلک
میشتابند چون شتافتن شناور بر سطح آب و هر روز از مطلعی بیرون می‌آیند و بمغربی فرو میروند و چون هر یک
از شمس و قمر باعتبار مطالع متعدد اند و سیاحت ایشان مشابه ذوی العقول از این جهت ضمیر جمع ذوی العقول لج
بآن داشته آورده اند که از معاندان بارگاه رسالت بجهت غوایت و ضلالت میگفتند که ما انتظار می‌بریم که گرد
باد حوادث برآید و یاران محمد را متفرق ساخته او را در ورطهٔ هلاک اندازد حق تعالی بجهت تسلیه دل آنحضرت
میفرماید که وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ و مکن ندادیم مر هیچ آدمی را مِنْ قَبْلِكَ پیش از تو الْخُلْدَ جاوید ماندن
در دنیا أَفَإِنْ مِتَّ آیا پس اگر بمیری فَهُمُ پس ایشان که منتظر فوت تواند الْخَالِدُونَ جاویدان و پایندگان
خواهند بود و از دام مرگ رهایی خواهند یافت نه چنین است که كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی در دنیا ذَائِقَةُ
الْمَوْتِ چشندهٔ مرگست پس هر که قدم از دروازهٔ عدم بفضای صحرای وجود نهاده بضرورت شربت فنا
خواهد نوشید ~~و لباس فوات خواهد نوشید~~ و لباس فوات خواهد پوشید وَنَبْلُوكُمْ و می‌آزمائیم شما را یعنی
با شما معاملهٔ آزمایندگان میکنیم بِالشَّرِّ ببدی یعنی بلاها و مصیبتها وَالْخَيْرِ و نیکویی یعنی بعطاها و نعمتها
فِتْنَةً آزمودنی یعنی با شما معاملهٔ اهل اختبار مینمائیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت تا مرتبهٔ هر یک در صبر
و جزع و شکر و کفران بر اهل عالم ظاهر گردد وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ و بسوی ما بازگردانیده خواهید شد
یعنی بحسب اعمال جزا خواهید یافت مرویست از ابی عبدالله ع که امیر المؤمنین علی علیه السلام بیمار شد اقربای
او بعیادت او رفتند و گفتند چگونه می‌یابی خود را یا امیر المؤمنین فرمود بِشَرٍّ یعنی خود را ملاصق بدی می‌یابم گفتند این چه
کلامست که گفتن آن از مثل تو بعید است فرمود که حق تعالی میفرماید وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً خیر صحت
و غنا و شر مرض و فقر آورده اند که روزی حضرت رسالت ص بجمعی از صنادید قریش بگذشت ابوجهل از آن میان

و اوست الکی که بقدرت کاملهٔ خود خلق اللیل آفرید شب تیره را تا در او آرام گیرند و النهار

طرح بی ادبی افگنده بخنده گفت این شخص پیغمبر اولاد عبد منافست آیه آمد که وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و چون ببینند ترا آنانکه نگرویدند إِنْ يَتَّخِذُونَكَ فرا نگیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مگر کسی با او استهزا کنند یعنی
ایشان باستهزا ترا پیغمبر خوانند و با یکدیگر گویند که أَهَٰذَا الَّذِي آیا این آنکس است که پیوسته يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ
یاد میکند خدایان شما را یعنی ببدی و مذمت نام آنها را میبرد وَهُمْ و ایشان یعنی کافران بِذِكْرِ
الرَّحْمَٰنِ بیاد کردن خدای بر وجه توحید و یا بار نشاء خلق و یا ببعث رسل و انزال کتب و یا بقرآن و یا بنام رحمن
هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند و منکران پس ایشان مستحق استهزا و لایق حضرت سخریت باشند نه غیر
ایشان خلاصهٔ معنی آنست که چون کفار جاحد معبودی اند که حی منعم و قادر و عالم و خالق و رازق است و عابد
جمادی اند که نفع و ضر او بر ایشان متصور نیست پس سزاوار استهزا ایشان باشند نه اهل ایمان مرویست که نضر
بن حارث تعجیل عذاب میکرد از پیغمبر ص و از روی انکار و استهزا طلب آن مینمود حق تعالی ولذا جرا ایشان نمود
بر فرط تعجیل بقوله خُلِقَ الْإِنْسَانُ آفریده شده است آدمی مِنْ عَجَلٍ از شتاب زدگی و این غایت مبالغه است
در لزوم عجله بانسان یعنی فرط استعجال و قلت تانی او بر وجهیست که گویا از شتاب زدگی مخلوق شده کقولک
خُلِقَ زَيْدٌ مِنَ الْكَرَمِ و از جملهٔ او مبادرت اوست بر کفر و استعجال عذاب بعد از آن نهی و زجر از آن کرده فرمود که
سَأُرِيكُمْ زود باشد که مینمائیم شما را آيَاتِي نشانهای عقوبات خود را در دنیا چون واقعهٔ
بدر و در آخرت عذاب دوزخ فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ پس بشتاب از من طلب مکنید عذاب را وَيَقُولُونَ
و میگویند کافران از روی انکار مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعدهٔ عذاب یا قیامت یعنی بما بگوئید که وعدهٔ
این عذاب کی خواهد بود إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان خطاب با اهل ایمانست حق تعالی
در جواب این میفرماید که لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اگر بدانند آنانکه نگرویده اند حِينَ لَا يَكُفُّونَ
هنگامی را که باز ندارند عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ از رویهای خود آتش دوزخ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ و نه از پشتهای خود
یعنی باز نتوانند داشت آتشی را که احاطه به پیش و پس ایشان کرده باشد وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشند که یاری
کرده شوند یعنی هیچ یاری نیابند که عذاب از وجوه و ظهور ایشان باز دارد بَلْ بلکه چنانست که ایشان گمان برده اند
از کذب ـــــ وعده بآمدن قیامت و وقوع عذاب بلکه تَأْتِيهِمْ بیاید بایشان این وعدهٔ عذاب
یا آتش دوزخ یا ساعت قیامت بَغْتَةً ناگهان بدون ظهور علامات و وقوع آن یعنی بی شعور ایشان
فرود آید فَتَبْهَتُهُمْ پس مبهوت و متحیر سازد ایشان را فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند رَدَّهَا باز گردانیدن

و بازداشتن ایشان آنرا از خود وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت
و بعد از آن جهة تسلی خاطر سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم خبر از حال انبیای کذشته و استهزای معاندان
با ایشان میدهد و تهدید مستهزیان حضرت رسالت مینماید و میکوید که وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بدرستی که
استهزا و سخریت کردند بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ برسولانی که پیش از تو بودند فَحَاقَ پس احاطه کرد و فرو کرفت
بِالَّذِينَ سَخِرُوا بآنانکه سخریت کردند مِنْهُم از حال پیغمبران یعنی قومی که از قول و فعل انبیا سخریت میکردند
بدیشان رسید مَّا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند پس خاطر خود را ع
جمع دار که بکسانی که با تو این نوع سلوک میکنند واقع خواهد شد قُلْ بکوای محمد با مستهزیان که مَن يَكْلَؤُكُم
کیست که نکاه دارد شما را بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز مِنَ الرَّحْمَٰنِ ط از عذاب خدای و انتقام او اکر ارادهٔ
وقوع آن فرماید بر شما یعنی در هر وقتی از شب و روز که ارادهٔ الهی تعلق کیرد بر نزول عذاب بر شما هیچکس نخواهد بود
که شما را از آن عذاب نکاه دارد و کویند معنی آیه آنست که کیست آنکس که نکاه دارد شما را از عوارض آفات و حوادث
بلیات او سبحانه در وقت خفتن و بیداری آنند ذو النون مصری رحمة الله علیه روایتست که شبی از شبها که
مهتاب آن در غایة روشنی بود بیرون آمدم و بر کنار رود نیل میرفتم عقربی را دیدم که بشتاب تمام میرفت چنانکه
من بد و نمیرسیدم کفتم همانا در ضمن این تعبیه و حکمتی باشد بر اثر او میرفتم تا بکنار آب رسید وزغی از
آب بیرون آمد و نزد او رسید پشت بداشت تا آن عقرب بر پشت او نشست و از آن آب بکذشت کفتم سبحان الله
زهی سبوحی که عقربی را بی کشتی رها نکرد پس من نیز در عقب آن در کشتی نشسته عبور کردم چون بخشکی رسید
بار دیکر تاختن آغاز کرد و من بر اثر او می رفتم نکاه کردم جوانی را دیدم مست افتاده و ماری سیاه بر سینهٔ
او حلقه زده آهنک دهن وی میکرد آن عقرب بیامد و بر پشت مار نشست و نیشی بر او زد و او را بآن زخم
هلاک کرد و بر کشت من از آن متعجب شدم و ببالین او بایستادم و بآواز بلند مضمون این بیت را ادا کردم که
شعر ای خفته مست و دوست نکهبان جان تست ،، تو خفته بغفلت و حق پاسبان تست ،، خوابت چکونه
میبرد از شوق آن ملک ،، زیرا که لطف و مرحمتش هم قران تست ،، جوان از خواب در آمد و من صورت
حال با او باز کفتم وی بکریه نشست و بر دست من توبه کرد القصه حق تعالی میفرماید که نه چنانست که کفار از آیات
متوعده متنبه شوند بَلْ هُمْ بلکه ایشان از فرط عناد و انکار عَن ذِكْرِ رَبِّهِم از یاد کردن پروردکار
خود یعنی از مواعد و مواعظ او مُّعْرِضُونَ ه روی کردانندکانند و هرکز آنرا در خاطر نمیکذرانند پس از

عقوبت

عقوبت الهی کجا ترسند و نکاه دارنده را چکونه شناسند آنکاه بر سبیل تفریع میفرماید که أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ
آیا مر ایشانراست خدایانی که از روی قدرت و توانایی تَمْنَعُهُم باز دارند از ایشان عذابی را مِّن دُونِنَا ج از نزد
ما با یشان رسد و چکونه در دفع عذاب ما ایشان قادر باشند و حال آنکه لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند خدایان
ایشان نَصْرَ أَنفُسِهِمْ یاری دادن مر نفسهای خود را یعنی اکر کسی در شکستن بتان و یا تلویث ایشان شود آنرا
از خود دفع نتوانند کرد پس چکونه پرستندکان خود را نکاه توانند داشت از عذاب و نکال وَلَا هُم و نیستند
اصنام مِّنَّا از جانب ما يُصْحَبُونَ ه مصحوب باشند بنصرت یعنی بنصرت ما مصاحب ایشان نیست
تا نکاه داشته و یاری داده شوند از عذاب خلاصه معنی آنست که هرکاه قادر نباشد بر نصرت نفس خود نزد وقوع
مکاره بر آن و مصحوب نباشد بنصرت و تایید از جانب خدا چکونه و بچه وجه منع عذاب از غیر خود نماید و ناصر و معین
او باشد و نزد حدوث عذاب بر او بَلْ نه چنانست که ایشان توهم او کرده اند از حفظ بتان ایشانرا و منع عذاب
از ایشان بجهة حسن اعمال و میمنت عبادة اسلام اصنام بلکه مَتَّعْنَا برخورداری دادیم هَٰؤُلَاءِ این کروه
مکیانرا بسعت عیش و ایمنی و سلامتی بر وجه استدراج وَآبَاءَهُمْ و همچنین پدران ایشانرا حَتَّىٰ طَالَ تا دراز
شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ ط بر ایشان مدت زندکانی و بر آن مغرور شده و امل دراز پیش کرفته پنداشتند که همیشه
چنین خواهد بود و ندانستند که آخر دست اجل بنای بدن ایشانرا که بر افراشته شده است بر زمین اندازد
و ایشانرا بعذاب ابدی کرفتار کرداند أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند یعنی البته مشاهده میکنند کفار مکه
أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ آنرا که ما می آییم یعنی فرمان ما می آید بزمین ایشان نَنقُصُهَا کوتاه میکنیم و می کاهانیم
آن زمین را و غیر آنرا مِنْ أَطْرَافِهَا ط از اطراف آن یعنی بتسلیط اهل اسلام بر ایشان آنرا از ایشان کم میکنیم و بتصرف
مسلمانان در می آریم تا آنکه بنصرت و فتح ما پیوسته قلعه و قریه از ایشان میکیرند و یا آنرا خراب میکنند و یا برمی
سازند أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ ه آیا ایشانند غلبه کنندکان بر اهل اسلام یعنی نه آنست که ایشان غالب توانند شد بر
پیغمبر ما و اتباع او بلکه امر بعکس است حاصل که او سبحانه میفرماید که جمیع مخلوقات در قبضهٔ اقتدار ما اند و بقید
فرمان در بند اکر میخواهیم باقی میکذاریم ایشانرا و ممتع میسازیم بنعم خود و اکر میخواهیم سلب نعمت خود از ایشان
میکنیم و ایشانرا فانی میسازیم بر وفق حکمت و مصلحت خود و بغیر از ما هیچکس دیکر نیست که مبقی و مفنی ایشان
باشند و قابض و باسط ارزاق ایشان قُلْ بکوای محمد بکفار قریش إِنَّمَا أُنذِرُكُم جز این نیست که من بیم میکنم
شما را بِالْوَحْيِ بآنچه وحی کرده میشود بمن یعنی از قبل خود سخن نمیکنم بلکه از جانب او سبحانه بطریق وحی شما را

میترسانم و برهدایت میخوانم و بروفق آن معجزات مینمایم و شما از آن متاثر نمیشوید و مهتدی نمیگردید و لا
الصُّمُّ الدُّعَاءَ و نمیشنوند کران خواندن ترا اِذَا مَا یُنْذَرُوْنَ چون بیم کرده شوند یعنی کافران در
انتفاع بدانچه میشنوند از انذار و تذکیر و وعظ مانند کرانند که چیزی مسموع ایشان نمیشود وَلَئِنْ
مَسَّتْهُمْ و اگر برسد بکفره نَفْحَةٌ اندک اثری و بویی مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ از عذاب پروردگار تو یعنی
از آنچه ایشانرا بآن بیم میکنی لَیَقُوْلُنَّ هرآینه گویند یَا وَیْلَنَا ای وای بر ما اِنَّا كُنَّا ظَالِمِیْنَ بدرستی
که ما بودیم ستم کنندگان بر خود بشرک و تکذیب و بجهت این بعذاب گرفتار شدیم یعنی اعتراف کنندگان
برنفسهای خود بعد از آن میفرماید که وَنَضَعُ الْمَوَازِیْنَ الْقِسْطَ و زن کنیم ترازوهای عدل و راستی را
لِیَوْمِ الْقِیٰمَةِ برای روز قیامت یا برای اهل آن روز تا صحایف اعمال بطریق عدل و راستی از آن سنجیده شود
مرویست از رسول ص که در شب معراج ترازویی دیدم آویخته فراخی هر کفه از آن مانند فراخی مشرق تا مغرب
گفتم بارخدایا این ترازو بچه پر شود خطاب آمد که بعزت و جلال من که بحبه که مقدار آن نیم خرما باشد سر
در آرد و پر شود اگر بنده باخلاص آنرا کرده باشد و در خبر آمده که داود از حق تعالی درخواست که میزان اعمال را
باو نماید چون باو نمود غشی کرد و بعد از آنکه باخود آمد گفت الهی که تواند که کفه آنرا از حسنات پر کرداند خطاب
آمد ای داود اگر از بنده خود راضی باشم آن کفه را بیک خرما پر سازم و ایراد میزان بلفظ جمع با آنکه یکی خواهد بود
جهة تعظیم شان اوست چنانکه یَا اَیُّهَا الرُّسُلُ كُلُوْا با سمه بحضرت پیغمبر ما و یا آنکه چون اعمال هر یک
از مکلفان بدان میسنجند پس گویا باعتبار هر یک از ایشان میزانیست و نزد بعضی هر یکرا علیحده میزانیست
که اعمال او بدان بسنجند و طریق سنجیدن اعمال که اعراض اند باین وجه خواهد بود که صحایف آنرا بوزن در آرند
که از قسم اجسامند و یا در کفه حسنات بعوض آن درهای سفید نورانی وضع کنند و در کفه سیئات بعوض
جواهر ظلمانی سیاه تیره فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ پس ستم دیده نشود نفسی شَیْئًا چیزی را از حق خود یعنی
از نیک و بد هیچ ظلمی ناسنجیده نگذارند و از ثواب طاعت هیچ باز نگیرند و در عقاب عاصی نیفزایند بلکه
همه بقدر طاعت و معصیت خود ثواب یابند و معاف شوند وَاِنْ كَانَ و اگر باشد عمل مِثْقَالَ حَبَّةٍ
همسنگ دانه مِنْ خَرْدَلٍ از سپندان که کوچکترین دانهاست اَتَیْنَا بِهَا بیاریم او را و در ترازوی حساب
نهیم و بروفق آن جزا دهیم وَكَفٰى بِنَا حَاسِبِیْنَ و بسنده ایم ما شماره کنندگان مر اعمال بندگان را چه کمال
علم و جمال عدل مخصوص بماست پس کافی باشیم در آنکه حساب بندگان کنیم و نقیر و قطمیر آن دانیم و بدانکه

چون حق تعالی در ما تقدم ذکر وحی فرمود و بیان نمود که انذار سید عالم ص بطریق وحی است نه که از نزد خود
تخویف و تهدید کفار مینماید در عقب آن ذکر انزال التوریة می نماید بر موسی و هرون تا معلوم بندگان شود که
همچنانکه توریة وحی الهیست قرآن نیز از نزد وی نزول اجلال یافته بر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله میفرماید
وَلَقَدْ اٰتَیْنَا و بدرستی که دادیم ما مُوْسٰى وَهٰرُوْنَ الْفُرْقَانَ موسی و هرون را کتابی جدا کننده میان
حق و باطل و حرام و شرایع و احکام متقن مبرم وَضِیَاءً و روشنی کتابی روشن که متابعان آن بوسیله
او از وادی ظلمات حیرت و ضلالت خلاص شده روی بمنزلگاه اقامت هدایت آورند وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِیْنَ
و موعظه و پندی مر پرهیزکارانرا یا ذکر آنچه محتاج باشند بآن از شرایع این هر سه صفت توریتست اَلَّذِیْنَ
یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ صفت متقیانست یعنی پرهیزکاران آنانند که بترسند از عذاب و نکال و عقوبت و قهر و غضب
آفریدگار خود بِالْغَیْبِ در حالتی که پنهانند از مردمان یعنی در غیبت و خلوت از و ترسانند و خشیت
خود را بر مردمان اظهار نمیکنند تا از ریا و رعونت دور باشند یا در حالتی که حق تعالی از حواس ایشان غایبست
و ایشان بجهت تیقن بوجود او از و خایفند در موضح آورده که از ابن عباس نقلست که هر که ایمان آرد بوحدانیت
خدا و بگرود به بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بتحقیق که او ترسنده است از خدای بغیب وَهُمْ
و ایشان یعنی متقیان مِّنَ السَّاعَةِ از اهوال قیامت مُشْفِقُوْنَ ترسندگانند و بعد از وصف توریة
در نعت قرآن میفرماید که وَهٰذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ و این قرآن سخنیست با خیر و بسیار منفعت در دنیا
و آخرت اَنْزَلْنٰهُ که فرو فرستاده ایم بر حضرت خاتمیت صلی الله علیه و آله اَفَاَنْتُمْ آیا پس شما لَهٗ
ع مُنْكِرُوْنَ مر آنرا انکار کنندهاید با آنکه معجزه بینه است که حقیقت آن اصلا مخفی نیست بعد از آن بیان قصه
ابرهیم ع میفرماید که از آبای کرام حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و سلم و تبیین رشد و صلاح او میفرماید
بقوله وَلَقَدْ اٰتَیْنَا اِبْرٰهِیْمَ و بتحقیق که دادیم بابرهیم ع رُشْدَهٗ راه یافتن او بوجوه صلاح دین
و مصالح دنیا یعنی رشدی که او را سزد و شاید و فراخور او باشد مراد دلایل بینه و حجج واضحه است که هادی او
شدند بتوحید و معرفت یعنی او را توحید معرفت خود ارزانی فرمودیم بوسیله حجج بینه و براهین عقلیه
و گویند مراد برشد نبوة است یعنی او را پیغمبری دادیم مِنْ قَبْلُ پیش از موسی و هرون یا قبل از محمد ص و یا قبل از
بلوغ او را بآیات بینه و شواهد معرفت و توحید خود راه نمودیم وَكُنَّا بِهٖ عٰلِمِیْنَ و بودیم ما باو یعنی باستحقاق
او مر عطای رشد را دانا پس فراخور استحقاق وی را نوازش نمودیم پس ما او را بطریق رشد راه نمودیم اِذْ قَالَ

در وقتی که گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود را یعنی عم خود آزر را که بمنزلت پدر او بود در تربیت وَقَوْمِهِ
و مردم خود را یعنی اهل بابل مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي چیست این شکلها و صورتها که پیوسته أَنْتُمْ
لَهَا شما مر آنرا یعنی مر پرستش آنرا عَاكِفُونَ مجاورانید در این کلام تحقیر شان اصنامست و
توبیخ قوم او که تعظیم و اجلال آنها میکردند چه تمثال که صورت بی روحست نه ضرری از آن متصورست و نه نفعی
از آن متوقع و آنها هفتاد و دو بت بودند و در تیسیر آورده که نود بت بودند و بزرگتر همه را از زر ساخته بودند
و دو گوهر شاهوار در چشمهای او ترکیب کرده و در تبیان گفته که آن صورتها بر هیات مرغان و بهایم و انسان
بودند و یا بر صورت ستارگان بودند و گویند بر صورت علمای خود ساخته بودند از اصبغ بن نباته روایتست
که امیر المؤمنین علی ع بر جماعتی بگذشت که شطرنج بازی میکردند فرمود مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ
لَقَدْ عَصَيْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ چیست این صورتها که بآن قیام نموده اید بخدای که نافرمانی خدای و رسول
کرده اید القصه ابرهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام فرمود که این چه صورتهاست که میپرستید قَالُوا گفتند در
جواب او وَجَدْنَا آبَاءَنَا یافته ایم ما پدران خود را لَهَا عَابِدِينَ مر آنها را پرستندگان ما نیز
تقلید ایشان کرده بعبادت این بتان مشغول شده ایم و بپرستش آنها اقامت نهاده مرویست که معظم کید شیطان
آنست که مردمان را بر تقلید دارد و بوسیلهٔ آن ایشانرا در وادی ضلالت در آرد و لهذا چون ابرهیم این جوابرا
از ایشان استماع کرد قَالَ گفت لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ بخدا که بودید شما وَآبَاؤُكُمْ و پدران
شما فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی روشن و خطای آشکارا یعنی در سلک اهل ضلال که بر هیچ عاقلی آن ضلالت
پوشیده نیست بجهت عدم استناد شما و پدران شما بدلیلی و حجتی بر مذهب خود قَالُوا گفتند با وی أَجِئْتَنَا
بِالْحَقِّ آیا آوردی بما سخن راست و جد را یعنی این سخن را بجد میگویی أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ یا تو از بازی
کنندگان و این سخن را بطریق لعب و بازی و لهو و مطایبه بما میگویی قَالَ گفت ابرهیم که نیستم بازی
کننده در این قول بَلْ رَبُّكُمْ بلکه پروردگار شما رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و
زمینهاست الَّذِي فَطَرَهُنَّ آنچنان خداوندی که آفرید همهٔ طبقات آسمان و زمین را وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ
و من بر آنچه گفتم شما را از آنکه او سبحانه خالق جمیع عالمست مِنَ الشَّاهِدِينَ از گواهانم یعنی از روی تحقیق
ادای این شهادت میکنم و از سر برهان و حجت این گواهی میدهم نه آنکه مثل شما باشم در تقلید آورده اند که روزی
که بعد از روز این مناظره بود و عید نمرودیان بود که در آن روز بصحرا رفتندی و تا آخر روز بسیر و گشت و تفرج

اشجار

اشجار و نباتات و غیر آن مشغول بودندی و قبل از رفتن بتان را بیاراستندی و طعامهای ملون آوردندی
و نزدیک بتان نهادندی تا برکت آنها بآن طعام رسد در باز گشتن به بتخانه و بتانرا بر پا نهاده بنواختندی
و بعد از آن سر بر زمین نهاده رسم پرستش بجای آوردندی و آن طعامها بخوردندی و آنگاه بجاهای خود باز
گشتندی چون ابرهیم ع با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرمود گفتند فردا روز عید ماست با ما بیرون
آی که تا به بینی که دین و آیین ما چه زیباست و یقین میدانیم که اگر آداب ما را به بینی و زیب و زینت بتان و
بتخانهٔ ما مشاهده کنی زبان از سرزنش ما بربندی و بدین ما در آیی ابرهیم ع بلا و نعم جواب ایشان نگفت روز
دیگر که میرفتند خواستند که او را ببرند ابرهیم بهانهٔ بیماری پیش آورد که إِنِّي سَقِيمٌ چنانچه تفصیل آن در سوره
الصافات مرقوم خواهد شد ان شاء الله تعالی ایشان دست از و باز داشته بصحرا رفتند ابرهیم ع پنهان
از قوم فرمود که تَاللَّهِ و بخدا سوگند که من لَأَكِيدَنَّ هر آینه جد و جهد کنم و تدبیر خفی نمایم در شکستن
أَصْنَامَكُمْ بتان شما را بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا پس از آنکه روی بگردانید از ایشان مُدْبِرِينَ در حالتی که
پشت کرده باشید بر ایشان و ایشانرا باز گشته گذاشته و بتماشای خود رفته مرویست که یکی از آن قوم این سخن را
بشنید و با کسی نگفت تا حین باز گشتن ایشان از صحرا به بتخانه ماجرا به قوم برفتند حضرت خلیل تبری
برداشته به بتخانهٔ آن قوم ضلیل در آمد فَجَعَلَهُمْ پس گردانید آن بتان بزخم تبر جُذَاذًا پاره پاره
و خورد و مرد إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ مگر بت بزرگ که مر ایشانرا بود یعنی بت بزرگ را نشکست بلکه تبر را
بر گردن او نهاده بیرون آمد لَعَلَّهُمْ شاید قوم نمرودیان إِلَيْهِ بسوی آن بت بزرگتر يَرْجِعُونَ
باز گردند یعنی بدو رجوع کرده از و بپرسند که شکنندهٔ بتان کیست چه از شان معبود آنست که در حل مشکلات
رجوع بوی کنند و غرض ابرهیم از این عمل الزام قوم بود القصه چون نمرودیان در آخر روز به بتخانه در آمدند
از وقوع آن صورت متحیر شده قَالُوا گفتند بر وجه تعجب مَنْ فَعَلَ هَٰذَا بِآلِهَتِنَا کیست که کرده است
این عمل را بخدایان ما یعنی ایشانرا باین طریق درهم شکسته إِنَّهُ بدرستی که او لَمِنَ الظَّالِمِينَ هر آینه
از ستمکارانست بر آلههٔ ما چه آنها سزاوار آنند که تعظیم ایشانرا بجا آرند و پرستش آنها کنند و اهانت ایشان
کرده و یا از ظالمانست بر خود که بدین عمل خود را در هلاکت انداخته پس نمرودیان را تجسس آن کس بر گماشت
آنکه کلمات تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ از ابرهیم شنیده بود او را با دیگری گفت و زبان بزبان بگماشتگان نمرود
رسانیدند قَالُوا گفتند که از قومی شنیدیم که میگفتند سَمِعْنَا فَتًى شنید بواسطه از جوانی

ع

که بیلی يَذْكُرُهُمْ یاد میکرد بتانرا يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ میکویند مر اورا ابرهیم یعنی نام او ابرهیم است
قَالُوا کفتند بایشان که فَأْتُوا بِهِ شاید بیاورید اورا عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ بر چشمهای مردم یعنی چنان
کنید که همه مردمان صورت او را به بینند لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ شاید که کواهی دهند که اینست که بتانرا نکوهش
کرده و یا حاضر شوند نزد عقوبت او و تا از آن عبرت کیرند پس ابرهیم را کرفته نزدیک نمرود حاضر کردند قَالُوا
کفتند باو که أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَٰذَا آیا تو کرده این را که می بینیم از شکستن و پاره پاره کردن بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ
بخدایان ما ای ابرهیم قَالَ کفت ابرهیم که بَلْ فَعَلَهُ بلکه کرده است این عمل را كَبِيرُهُمْ هَٰذَا
بزرک ایشان که این بتست بجهت خشم بر ایشان که با وجود من چرا ایشانرا پرستند فَاسْأَلُوهُمْ پس بپرسید
از ایشان که چه کس است که شکسته است شما را إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ اکر هستند که سخن کویند یعنی این عمل از
فعل بت بزرکست اکر ناطق شوند پس از ایشان سؤال کنید و چون تعلیق کلام بشرط محالست پس موجب کذب
نباشد که منافی عصمت است و این مثل آنست که شخصی کوید فلان کس راست کوست در آنچه میکوید اکر آسمان بالای سر ما
نباشد پس خلاصهٔ معنی آنست که ایشانرا بت بزرک شکسته اکر چنانچه در آیند بسخن و جواب شما بدهند لیکن
جواب کفتن ایشان محالست پس اینکه کبیر ایشان شکسته باشد ایشانرا محال باشد و چون ابرهیم این را بکفت فَرَجَعُوا
إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ پس بازکشتند نمرودیان به نفسهای خود یعنی رجوع بیکدیکر کردند فَقَالُوا پس کفتند بعضی به
بعضی دیکر إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ بدرستی که شما ستمکارانید بر خود برین سؤالی که کردید از وجه شما را
بجهت این سؤال الزام کرد و عاجز ساخت ثُمَّ نُكِسُوا پس نکونسار کرده شدند عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ
بر سرهای خود یعنی ایشان منقلب شدند بمجادله بعد از انکه طریق بطلان ایشان بر ایشان روشن شد پس کفتند
با برهیم از روی جدال و مکابره لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستی که تو دانسته که مَا هَٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ این بتان سخن
نکویند پس چرا امر میکنی که از ایشان بپرسید و کویند ثُمَّ نُكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ باین معنیست که ایشان بجهت خجالت
وحیره و الزام ابرهیم ایشانرا بر وجهی سر در پیش افکندند که اسفل ایشان مشرف شد بر اعالی ایشان و بجهت
عجز کفتند که لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ و چون ابرهیم اعتراف ایشانرا در عجز آلههٔ خودشان استماع فرمود
قَالَ کفت از روی توبیخ و انکار عبادهٔ ایشان که أَفَتَعْبُدُونَ آیا پرستش میکنید مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز انخدای تعالی مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا آنرا که سود نرساند بشما چیزی اکر پرستش او کنید وَلَا يَضُرُّكُمْ
و زیان نکند شما را اکر ترک پرستش او کنید پس چه وجه پرستش آنها میکنید و ترک میکنید عبادهٔ معبود بحق را

که معطی

ص

که معطی اصول نعم است بشما از حیوة و قدرت و شهوة و حواس ظاهره و باطنه و غیر آن و توانا بثواب و عقاب
أُفٍّ لَكُمْ زشتی و ناخوشی باد مر شما را در پرستش خود وَلِمَا تَعْبُدُونَ و مر آنچیزیرا که می
پرستید و در پرستش او قیام می نمائید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای بر حق أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس درنمی یابید
قبح عمل خود را و عقل ندارید تا بپی کردار خود را به بینید تا از ان ابا کنید و بعبادهٔ معبود یکتا مشغول شوید
و چون ایشان از محاجه عاجز شدند بجهت جحود و استکبار و فرط عناد ایشانرا بر مضارهٔ داشت و همه متفق الکلمه
قَالُوا کفتند با یکدیکر حَرِّقُوهُ بسوزانید اورا که عقوبة آتش صعبتر است وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ
و یاری دهید خدایان خود را بانتقام کشیدن از وی إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ اکر هستید کنندکان نصرت
یعنی یاری دهنده کان مر آلههٔ خودرا و کویند قایل این قول مردی بود از کرد فارس نام رمیون و بجهت این
قول حق تعالی او را بزمین فرو برد و تا روز قیامت بزمین فرو میرود و کویند نمرود خدم خودرا برین قول قبیح و فعل
شنیع داشت و کویند اول حکم کرد تا حظیرهٔ در پیش کوهی بنا کردند ارتفاع دیوار آن شصت کز و قوم یکماه هیزم
جمع کردند و آنرا پر ساختند و روغن فراوان بر آن هیمه ریختند و آتش در آن زدند و ابرهیم را در منجنیق نهاده
خواستند که در آتش اندازند فریاد از فرشتکان بر آمد بر خواست و زمین و آسمان و وحوش و طیور بکریه در آمدند
و حملهٔ عرش و ساکنان کرسی آغاز کریستن کردند ملائکه کفتند بارخدایا از شرق تا غرب عالم همین یک آدمیست
که ترا بوحدانیت میشناسد اکنون میخواهند که ویرا بسوزانند ما را دستوری ده تا اورا مددی نمائیم خطاب
در رسید که نزدیک وی روید اکر از شما مدد طلبد ممد و معاون او باشید اول ملک الریاح بیامد بر خلیل
سلام کرد ابرهیم جواب داد و کفت تو چه کسی که بکیسان اسلام میکنی کفت من فرشته ام موکل بر باد آمده ام
که ترا مدد کنم اکر فرمائی لشکر باد را امر کنم تا تمام جمرات آتش را بردارند و در خانهای نمرودیان افکنند و
همه را بسوزانند ابرهیم کفت که نمیخواهم که درین حال پناه بغیر الله تعالی برم و همچنین فرشتهٔ که موکل ابر است
بیامد و کفت اکر امر کنی بکویم تا قطرات باران بر جمرات آتش افشانند و با اندک زمانی آتش افروخته را
فرونشانند ابرهیم فرمود که مهمات خود را بحق تعالی واکذشته ام و چشم از مدد کاری این و آن برداشته
فرشتهٔ که موکلست بر کوهها پیش آمد و کفت یا خلیل الله حکم فرمای تا کوههای بابل بر سر نمرودیان فرود آرم
و همه را در زیر کوههای بلند پست کنم ابرهیم فرمود که نمیخواهم که غیر حق را در مهم من دخل باشد فرشتهٔ که موکل است
بر زمین بیامد و کفت ای خلیل طبقات زمین مامور منند اجازه ده تا زمین را بکویم تا همه نمرودیانرا

فرو برد ابرهیم فرمود که بگذارید مرا مرا حبیب من تا هرچه خواهند کنند و در آخر جبرئیل آمد بوقتی که ابرهیم
از منجنیق جدا شده بود و بخطیرهٔ آتش نزدیک شده نعره زد که ای خلیل هیچ حاجت داری ابرهیم فرمود حاجت
دارم اما بتو ندارم جبرئیل گفت از آنکه حاجت داری بخواه ابرهیم گفت عِلْمُهُ بِحَالِي حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي دانستن
او حال مرا از سؤال باز میدارد و مرویست و مرویست که چون جبرئیل با وی گفت که چرا از آنکه حاجت داری
نمیخواهی گفت چون ارادهٔ دوست سوختن دوست باشد سهل باشد و زیستن روا نیست همان لحظه
خطاب عزت در رسید که چون دوست مراد دوست خواهد سوختن روا نیست پس زمهریر قهر الهی
با آتش نمرود رسید و حرارت او را بیکبار فرو نشاند و آن موضع را سرد و خنک کردانید همچنانکه میفرماید
قُلْنَا يَا نَارُ گفتیم که ای آتش چون خلیل ما بالکلیه متوجه بما نموده تو هم طبع خود را پاک گداخته باش
كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ باش خداوند برودت و سلامت بر ابرهیم یعنی برودتی که ضرر
با و نرساند و بحد اعتدال باشد از ابن عباس مرویست که اگر سلامًا در عقب بردًا ذکر نفرمودی ممکن بودی
که ابرهیم از شدت سردی بیفسردی القصه چون ابرهیم بمیان آتش رسید فی الحال آتش فرو مرد و غل و بند
ابرهیم از وجدا شد و گویند آتش غل و بند را بسوخت و اصلاً متعرض او نشد و بر حوالی او گل و نسرین و نرگس
و ریاحین بدمید و چشمهٔ آب شیرین پدید آمد و جبرئیل پیرهنی و بالشی از بهشت بیاورد پیرهن در او پوشید
و بالش در زیر او نهاد و او را بر آن نشانید و هفت روز با ابرهیم در آن خطیره بسر برد و انیس وی میبود
و چون نمرود ببالای قصر برآمد دید که ابرهیم در بوستان خوش و گلستان بغایت دلکش نشسته و با ملکی
سخن میگوید و برگرد اگرد ایشان آتش شعله میزند آواز داد که ای ابرهیم خدای تو که قدرت او در مرتبهٔ ایست
که می بینم بزرگ خداییست میخواهم که برای تو قربانی کنم ابرهیم فرمود که خدای من قربانی از تو قبول نکند
مادام که بر کیش خود باشی در اخبار آمده که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذای ابرهیم نمود و مرویست
که نمرود بر بالای قصر ابرهیم را گفت که هیچ میتوانی که قدم در میان این آتش نهاده بیرون آیی گفت می توانم
گفت بمیان آن در آی تا به بینم ابرهیم از آن آتش مرور کرده بیرون آمد و هیچ ضرری بوی نرسید و بصحت رسید
که ابرهیم در آن روز شانزده ساله بود و در وقتی که اسمعیل را قربان میکرد نود و نه ساله بود و اسمعیل هفت ساله
القصه ابرهیم بصحت و سلامت از میان آتش بیرون آمد وَأَرَادُوا بِهِ و خواستند نمرودیان با برهیم
كَيْدًا مکری و تدبیری در سوختن فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ پس کردانیدیم از ایشان کار زیان

یعنی

یعنی زیان کاری ایشان مزیة داشت بر جمیع زیان کاران چه سعی ایشان برهان واضح شد بر حقیقت قول
ابرهیم و بطلان فعل ایشان و بروایت ابن عباس اخسریت ایشان آن بود که حق تعالی لشکر پشه را بر ایشان گماشت
تا گوشتهای ایشانرا بخوردند و خونهای ایشانرا بیاشامید و یکی از آنها در دماغ نمرود رفت تا که او را هلاک کردانید
وَنَجَّيْنَاهُ و نجات دادیم ابرهیم را از زمین عراق که منزل نمرود و قوم او بود وَلُوطًا و برادرزادهٔ او
لوط بن هرون بن تارخ را و رسانیدیم ایشانرا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بآن زمینی که بَارَكْنَا فِيهَا
برکت کردیم در آن لِلْعَالَمِينَ مر جهانیان را یعنی زمین شام و در آن زمان اهل توحید سه کس
بیش نبودند ابرهیم و لوط و ساره که دختر عم ابرهیم بود و زوجهٔ او و برکت زمین شام از آن حیثیت بود
که تمام انبیا در آن ولایت مبعوث شده بودند و یا از حیثیت کثرت آب و انهار و اشجار و بسیاری نعمت و ارزانی
آن و در روایت آمده که ابرهیم به فلسطین نزول فرمود و لوط به مؤتفکات و میان این دو موضع مسافت
یکشبانه روز بود و در روایت آمده که هیچ آبی خوشتر از آب شام نیست و منبع جمیع آبها از زیر بیت المقدس است
وَوَهَبْنَا لَهُ و بخشیدیم مر ابرهیم را از ساره که دختر عم او بود پسری إِسْحَاقَ نام او اسحق وَيَعْقُوبَ
و دادیم او را نبیره نام او یعقوب نَافِلَةً در حالتی که محض عطیة بود نه از ما بدون جزا و استحقاق
وَكُلًّا و هریک ازین پیغمبران را که ابرهیم و لوط و اسحق و یعقوبند جَعَلْنَا صَالِحِينَ کردانیدیم نیکان
و شایستگان یعنی توفیق ایشان دادیم بصلاحیت و نیکوکاری و بلطف خود ایشانرا هدایت دادیم تا در
صلاح بمرتبهٔ کمال رسیدند وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً و کردانیدیم ایشانرا پیشوایانی که بندگان اقتدا بایشان
کنند در اقوال و افعال و اعمال و کردار يَهْدُونَ راه نماینده مردمانرا بحق بِأَمْرِنَا بفرمان ما یعنی
امر کردیم ایشانرا که هدایت بندگان کنند وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ و وحی کردیم بدیشان فِعْلَ الْخَيْرَاتِ
کردن نیکویها یعنی انواع اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب کنند وَإِقَامَ الصَّلَاةِ و بپای داشتن نماز
وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ و دادن زکوة تخصیص نماز و زکوة از خیرات جهت تفضیل است و موجب ثواب جمیل و اجر
جزیل وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ و بودند مارا پرستندگان نه غیر مارا یعنی موحدان بودند و بإخلاص
عبادت کنندگان و عابدان وَلُوطًا آتَيْنَاهُ و لوط را دادیم حُكْمًا حکمت که آن امریست واجب العمل
وَعِلْمًا و دانشی که پیغمبرانرا باید از قواعد شریعت و طریقت وَنَجَّيْنَاهُ و رهانیدیم او را
مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي از آن دهی که كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ بودند که میکردند آن اهل عملهای

بالادعام

ناپاك وآن دیه سدوم بود از مؤتفکات که اهل آن بعمل لواطه مشغول بودند وراه زنی میکردند وغیر آن
از قبایح إنهم كانوا بدرستی که ایشان بودند قوم سوء کروه بدکاری فاسقين بیرون رفتکان
از دایرهٔ فرمان یعنی مشرك بودند واز توحید امتناع میکردند وباوجود این مرتکب انواع قبایح وفواحش بودند
وأدخلناه ودرآوردیم لوط را في رحمتنا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل کردانیدیم یا در
بهشت که محل رحمتست درآوردیم ودر حدیث قدسی وارد شده که هذه رحمتي أرحم بها من أشاء یعنی بهشت
رحمت منست رحم کنم بآن هر کرا خواهم إنه بدرستی که لوط ع من الصالحين از جملهٔ شایستکان وستوده کان
است وکویند مراد بصالحین انبیاء اند وقصهٔ لوط بر سبیل تفصیل قبل ازین کذشته ونوحا ویاد کن نوح را
إذ نادى وقتی که بخواند پروردکار خود را من قبل پیش از ابرهیم ولوط علیهم السلام یعنی دعا کرد بهلاکت
قوم خود فاستجبنا له پس اجابت کردیم مر دعای اورا فنجيناه پس رهانیدیم اورا وأهله واهل بیت اورا
وفرزندان وزنان ویا هر که در دایرهٔ ایمان درآمده بود من الكرب العظيم از اندوه بزرك یعنی طوفان
یا از اذیهٔ قوم وتکذیب ایشان ونصرناه ویاری دادیم اورا در انتقام کشیدن من القوم الذين كذبوا
بآياتنا از کروهی که تکذیب کردند آیات بینه ومعجزات ظاهره وباهرهٔ ما را وآنرا بدروغ داشتند إنهم
كانوا بدرستی که ایشان بودند قوم سوء کروه بد واهل شر چه کفر سرهمه بدیهاست وبدترین
افعالها فأغرقناهم أجمعين پس غرق کردانیدیم همهٔ ایشانرا از ذکور واناث وداود وسليمان ویاد کن قصهٔ
داود وپسر او سلیمان را ع إذ يحكمان وقتی که حکم کردند في الحرث در کشت یا در تاك انکور که خوشهای
آن آویخته بود وبزمین نزدیك شده واین قول ابن عباس است إذ نفشت وقتی که در شب پراکنده شده بودند
وچرا کردند بدون شبانی فيه در آن کشت یا بوستان انکور غنم القوم کوسفندان آن قوم کروه
وكنا لحكمهم وبودیم مر حکم هر دو حاکم را که داود وسلیمان بودند مر مدعی ومدعی علیه را شاهدين
دانایان یعنی دانستیم که داود وسلیمان بر مدعی که صاحب زرع بود ومدعی علیه که صاحب غنم بود چه حکم کردند
بیان این قصه برین وجه بود که روزی دو کس بمحکمهٔ داود ع آمدند یکی دهقان واو را ایلیا کفتندی ودیکری
کوسفندار واو را یوحنا خواندندی ایلیا کفت یا خلیفة الله همسایهٔ من یوحنا پیش رمهٔ خود را بچرانید
بکشت زار من درآمدند وتمام را خورده وبقول ابن عباس ببستان من رفته وخوشهای انکور مرا خورده
داود از یوحنا پرسید که تو چه میکوی کفت آری من در خواب بودم وصورت چنین روی نموده داود فرموده که حتما
کنید

کنید که بهای زرع وکوسفندان چون حساب کردند مساوی هم بودند پس حکم کرد که کوسفندان خود را
بایلیا ده تا صاحب کند وعادهٔ سلیمان چنان قرار یافته بود که چون داود در محکمه بنشستی وی بر در محکمه
بنشستی وهر که بیرون آمدی از بهم وی وحکم پدر استفسار کردی چون ایلیا ویوحنا از محکمه بیرون آمدند ومضمون
قضیه را اعلام سلیمان کردند بمحکمه درآمد ودر آن وقت او در سن یازده سالکی بود وباپدر کفت اکر حکمی غیر ازین
بودی بصلاح اقرب بودی داود کفت چه نوع توان کرد سلیمان جواب داد که کوسفندان تسلیم ایلیا باید کرد
تا از آن نفع کیرد بشیر وروغن وپشم وموی وزرع ویا باغ را بیوحنا باید داد تا غم آن خورده بمرتبهٔ رساند که اول
بود وحضرت حق سبحانه وتعالی حضرت رسالت را ازین قضیه خبر داد که ففهمناها سليمان پس تفهیم وتعلیم
دادیم حضرت رسالت آن حکومت را بسلیمان یعنی بطریق وحی بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که کوسفند را
بصاحب زرع یا باغ دهد تا از آن نفع کیرد وبدان تلافی روزکار خود کند وزرع را یا باغ را بصاحب کوسفند
تا غمخوارکی کند وبمرتبهٔ نخستین رساند تسلیم او کند تا من بعد از رمه غافل نشود حقیقت آنست که در آن زمان
حکم چنان بوده که از داود صادر کشته خدای تعالی وحی کرده بسلیمان ع نصی که ناسخ آن حکم شد وداود بعد از اطلاع
بمنسوخیهٔ حکم سابق بنص ناسخ حکم فرموده وکسانیکه قایلند بجواز اجتهاد از انبیا تمسك جسته اند باین آیه
وکفته اند که سلیمان این حکم را باجتهاد خود کرده باشد واکر اجتهاد بر انبیا روا نبودی سلیمان اینچنین حکم
نکردی وجواب این از آنست که لا نسلم که سلیمان این حکم را باجتهاد خود کرده باشد بلکه حکم هر دو از قبل وحی
بوده وثانی ناسخ حکم اول واین حکم اجماع جمیع علمای ماست که نافی اجتهاد انبیا اند وباقی وجوه در ابطال اجتهاد
انبیا در منهج الصادقین بسط دلپذیر مذکور است ودر خبر است که داود را پسران متعدده بود میخواست
که بداند که خلافت ونیابت او بکدام از ایشان تعلق خواهد کرفت از حق تعالی درخواست تا باو باز نماید که کدام یکی از
آنها خلیفهٔ او خواهد بود حق تعالی باین طریق اعلام او کرد تا بداند که شایستهٔ هبوط وحی الهی سلیمانست
نه پسران دیکر وبدانکه حکم این مسئله در شرع ما ضمانست بر صاحب غنم اکر در حفظ آن تقصیر کرده باشد
خواه در روز وخواه در شب ودال بر حکم داود وسلیمانست بطریق وحی قوله تعالی وكلا آتيناه
وهر یك از پدر وپسر را دادیم حكما حکم کردن وعلما ودانش بامور دین وسخرنا ورام ساختیم
مع داود الجبال با داود کوهها را يسبحن تسبیح میکردند خدا را بموافقت او والطير ومسخر
فرمان او کردانیدیم مرغان را نیز که بموافقت داود ع تسبیح وتقدیس خدای تعالی میکردند وكنا فاعلين

وهستیم ما کنندگان مر امثال اینهارا و در جنب قدرت ما مانند این بدیع نیست اگرچه نزد شما عجیب است
و در تبیان آورده که تسبیح کوهها برین وجه بود که هرگاه داود تسبیح میکرد از کوهها نیز مثل آن شنیده میشد
واین معجزهٔ آنحضرت بود وبعد از آن بیان نعمت دیگر میفرماید بر داود که وَعَلَّمْنَاهُ و بیاموزانیدیم داود را
صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ ساختن زره برای شما ای آدمیان یعنی از برای شما این صنعت را تعلیم داود
کردیم لِتُحْصِنَكُمْ تا نگاه داریم شما را وحفظ نماید یعنی تا نگاه دارد زره شما را مِنْ
بَأْسِكُمْ از کارزار شما یعنی از قتل وجراحت در کارزار فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شما شَاكِرُونَ
سپاس گویندگان برین نعمت آورده اند که اول کسی که زره ساخت داود بود حق تعالی آهن را در دست او
نرم گردانید تا صفحهای آهن را بی مدد آتش حلقهای زره میساخت و در هم میبافت مرویست که سبب
نرم شدن آهن در دست داود آن بود که حق تعالی نبوة و پادشاهی باو داده بود و در شب گرد محلات شهر
میگشت بروجهی که مردم او را نمیشناختند واحوال عمال خود را از ایشان استفسار میکرد تا معلوم کند که
سلوک او وعمال او بارعایا چونست یکشب جبرئیل بصورت آدمی بر او ظاهر شد و سلام کرد داود جواب
سلام او باز داد و از و پرسید که سیرت داود چگونه است جبرئیل گفت سیرت او بغایت نیکو میبود اگر از بیت
المال نمیخورد داود چون این سخن بشنید سوگند خورد که من بعد از بیت المال نخورد و از حق تعالی طلب کسبی
کرد تا از آن معیشت گذراند حق تعالی آهن را در دست او نرم گردانید وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ تا زره میساخت
ومیفروخت وخرج معاش خود میکرد وبعد از ذکر قصهٔ داود ع بیان اعطای نعم خود میکند بر سلیمان
ومیفرماید که وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ ومسخر کردیم برای سلیمان باد را عَاصِفَةً در حالتی که تند و سخت
وزنده بود بروجهی که تخت او را برداشتی و در یک روز یکماهه راه ببردی تَجْرِي بِأَمْرِهِ میرفت بفرمان
سلیمان و اراده او هرجا که میخواست و با وجود تندی هموار میرفت وتخت او را متحرک و مضطرب نمی
ساخت وقطع سیر میکرد إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا بر آن زمینی که برکت کرده ایم در آن یعنی
بولایت شام در شبانگاه بعد از آنکه سیر کرده بود در بامداد بولایت دیگر در تلخیص آورده که در شام
شهری بود تدمر نام که دیوان برای سلیمان ساخته بودند صباح از آنجا بیرون آمدی و باز نماز شام
باد وی را بآنجا آوردی و در مختار القصص مذکور است که بامداد از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در
اصطخر فارس کردی و شبانگاه ببابل رفتی و روز دیگر از بابل بیرون آمده چاشت در قلعهٔ اصطخر بودی

ص

در قصص

وشام بتدمر باز آمدی وقیلوله در اصطخر فارس کردی و در بعضی تفاسیر آمده که سلیمان را بساطی بود طول
وعرض آن چهار فرسخ در چهار فرسخ چون سفر رفتی یا بغزا این ساز زره بر آن نهادی ولشکر جن وانس را
بر آن نشاندی و مرغان بر سر آن صف زدندی و باد عاصف را امر کردی تا آن بساط را برداشتی و بر هوا بردی
پس باد نرم را فرمودی تا آنرا راندی بجایی که خواستی بامداد یکماهه راه بردی و شبانگاه یکماهه راه باز آوردی
مرویست که سلیمان در بعلبک متوطن بود دیوانرا امر کرده بود که بیت المقدس را از برای او میساختند و
هر روز باد بساط او را از بعلبک برمیداشت و بارض مقدسه میبرد و کیفیت بنا را تعلیم دیوان میکرد و باز
بجای خود مراجعت می نمود پس بجهت بیان حکمت و مصلحت درین باب میفرماید که وَكُنَّا وهستیم ما
بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ بهمه چیزها دانا یعنی آنچه بسلیمان اعطا کرده بودیم بجهت علم ما بوده بحکمت و مصلحت
آن از خزانهٔ کرم و انعام خود وَمِنَ الشَّيَاطِينِ ومسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان مَنْ يَغُوصُونَ
آنان که غواصی کردند در دریا لَهُ برای او یعنی جهت بیرون آوردن چیزهای نفیس دریایی از در
و مرجان و غیر آن وَيَعْمَلُونَ ومیکردند عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَ عملی دیگر جز این غواصی مثل بنای
و سایر صنعتهای عجیبه وَكُنَّا لَهُمْ و بودیم مر دیوانرا حَافِظِينَ نگاه دارندگان تا از فرمان سلیمان
بیرون نروند و نگریزند و بر مقتضای خود افساد نکنند و ضرر بمردمان نرسانند وَأَيُّوبَ و یاد کن
قصهٔ ایوب را ع واو پسر اموص بن رازح بن روم بن عیص بن اسحق بن ابراهیم است علیهم
السلام ومادر او از اولاد لوط ع حق تعالی او را مال بسیار داده بود و خلعت نبوة بر و پوشانیده و بولایت
بثنیه فرستاده بود و از وهب بن منبه مرویست که از مردمان آن روزگار هیچکس توانگرتر از ایوب
نبود تمام سواد شام و سهل وجبل در تصرف او بود و او را گاو و شتر و اسب و گوسفند و باغات مملو از اصناف
اشجار از حد حصر متجاوز بود و پانصد جفت گاو کشت داشت بر هر جفتی غلامی موکل کرده بود و چهارصد
غلام وساربان با هر غلامی زن و فرزند و تجمل بسیار با هر یکی گاو و گوسفند و شتر و اسب ماده سه و چهار
ولد و زن او رحمه بنت افرائیم بن یوسف بود یا ماخیر بنت میشا بن یوسف و از و هفت پسر و هفت دختر
داشت و بروایت دیگر دوازده پسر و هفت دختر و در حسن خَلق و خُلق بمرتبهٔ کمال رسیده بود و در
عفت و صلاحیت و خیرات و مبرات از همه در پیش و بر درویشان بغایت مشفق و مهربان و همهٔ مال
خود را وقف فقیران و یتیمان کرده بود و بسیار شاکر نعمت و پاکیزه سیرت بود و مدت هشتاد سال در فراخی

ع

بنعمت وطیب معیشت وصحت بسر برد اما در مدت عمر خود شب و روز بطاعت کذرانیده بود و مراسم
طاعت کما ینبغی بتقدیم رسانیده واصلا قصوری و فتوری در وظایف عبادات او راه نیافته روزی جبریل امین
نزد وی آمد و کفت ای ایوب مدتی شد که در نعمت و راحت میکذرانی حالا حکم شده که حال تو منقلب کردد و
نعمت بمحنت مبدل شود و توانکری بدرویشی و تن درستی به بیماری بدل کردد ایوب فرمود که رضای دوست چنین است
باکی نبود هرچه از دوست رسد چون مطلوب اوست بغایت زیبا و نیکوست در بعضی روایت آمده که ابلیس لعین
هرچند خواست که ایوب را وسوسه دهد و نوعی نماید تا در وظایف طاعت او خللی پیدا شود نتوانست کفت بار
خدایا امروز ترا در زمین هیچ بندهٔ عابدتر و شاکرتر از ایوب نیست ظن من آنست که کثرت عبادت و شکر او
بجهت آنست که در عافیت و وسعت عیشست چه مال بسیار و فرزندان بزرکوار دارد اکر او را بانتزاع اموال و اولاد
مبتلا سازی از تو بر کردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرمود که چنین نیست که تو میکویی و ما این بندهٔ ایت
پسندیده اکر هزار بار در کورهٔ ابتلا بیش بکدازیم بر محک اعتبار تمام عیار آید پس حق تعالی بجهت انکار ابلیس و تمام
عالمیان واضح شود که بندهٔ صادق الاخلاص است و محب خالص و از مخصوصان درکاه و مقربان بارکاه او را
در بوتهٔ امتحان و ابتلا نهاد و جبرئیل را فرستاد تا ویرا خبر داد که حالی نوبت بلیه است و تبدل نعم بمحنت ایوب
توکل بر حضرت عزت کرده رضا بقضا داده منتظر بلا بود تا روزی نماز بامداد کذارده بود و پشت بمحراب
نبوة باز داده حاضران مجلس را موعظه میفرمود که ناکاه فریادی از در مسجد بر آمد نکاه کرد مهتر
شبانان از در در آمد و فریاد کنان کفت یا نبی الله سیلی عظیم از دامن کوه در آمد و تمامی رمها را
ببرد یاراند شبان در این حکایت بود که یکی از ساربانان در رسید که یا نبی الله سمومی پیدا شد که اکر بر کوه
زدی صحرا ساختی و اکر بر خورشید وزیدی ثریا کردی بر شتران زد و همه را هلاک کردانید باغبان
بیامد جامه چاک کرده فریاد کرد که ای پیغمبر خدا صاعقه پدید آمد و تمام زراعت و درختان را بسوخت
ایوب این سخنان می شنید و ذکر حق تعالی بر زبان میراند که مربی فرزندان در آمد سنک بر سینه زنان
و نوحه کنان و کفت ای پیغمبر خدا یا زده پسر تو بخانهٔ برادر مهتر بمهمانی رفته بودند سقف خانه بر ایشان
فرود آمد بعضی لقمه در دهن و بعضی را دست در کاسه همه را فرا کرفت و غبار فنا بر چهرهٔ حیات همه
نشست لشکر کریه و ناله برخاست که بر ایوب تازد و او را در ورطهٔ جزع و بیصبری اندازد ایوب خود را در
رفتن و بسجده درافتاد و کفت باکی نیست چون او را دارم هرچیز دارم **نظم** چون مرا هیچ نباشد نه بعقبی نه بدنیا



که تو دارم همه دارم دیکرم هیچ نباشد چون فرزندان و مال و منال در معرض فنا و زوال رفتند انواع
بیماری روی بوی آورد و تمام اعضا متألم شد بغیر از دل و زبان هیچ عضو دیکر بسلامت نماند و اینکه از
وهب نقل کرده اند که ابلیس درخواست که مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط کردان تا حقیقت حال وی ظاهر کردد
حق تعالی ابلیس را بر وی مسلط کردانید و وی دیوانرا برکماشت تا جمیع اموال او را فانی ساختند پس قصد بدن وی کردند
و او را بانواع امراض مبتلا کردانیدند تا آنکه چهار هزار کرم در بدن او افتادند و اعضای او را متعفن و مجروح
کردانیدند و میخوردند و او را هفت سال بر در کناسه از کناسهای بنی اسرائیل انداختند و همه مردمان از اقارب
و اجانب بجهت کثرت نتن و عفونت و چرک و خون که از اعضای او میرفت برمیدند بغیر از رحمه که زوجهٔ
او بود سخنیست در غایت ضعف و نهایت رکاکت چه از جملهٔ بدیهیاتست که حق تعالی ابلیس را که دشمن ترین دشمنان
اوست بر انبیا و اولیای خود مسلط نکردانید و کدام عقل تجویز تواند کرد که حق تعالی نقض غرض خود کند که آن ارسال
انبیاست برای هدایت بندکان و ایشانرا بمرضی ممتحن سازد که طباع همه خلایق از آن رمیده شود و بجهت آن
با ایشان مجالست و مکالمه نتوانند کرد بلکه بر وی سبحانه واجبست که هرچه از منفرات باشد ایشانرا از آن نکاه
دارد تا بندکان بصحبت ایشان مایل شده مهتدی شوند چنانکه در کتب کلامیه بدلایل مبرهن شده و مبین
کردیده و در احقاف آورده که روایت وهب از اخبار یهود است و موثوق بر اینست و حقیقت آنست که
حق تعالی اقسام امراض شدیده که منفر طبیعت مردمان نبود از و بر کماشت بجهت امتحان نه با ستدعای شیطان
چنانچه زعم بعضیست تا بر آن صابر و شاکر شده اعواض مضاعفه در دنیا و آخرت باو رساند و بر بندکان
ظاهر کرد که او از جملهٔ محبان یکجهت و مخلصان یکرنک درکاه حضرت عزتست و در مدت بیماری او
خلافست وهب کفته سه سال بوده است و نزد کعب هیجده سال و بروایت عبدالله عباس و اکثر مفسران
هفت سال و بروایت مرویه از ابو عبدالله ع نیز هفت سال بوده و در خبر آمده که در مدت بیماری او سه کس از
اهل ایمان نزد او بیشتر تردد کردندی یکی از اهل یمن که او را یفن کفتندی و دو مرد دیکر از ولایت آن یکی
بلدد نام داشت و دیکر صافر این هر سه هر روز نا آمدندی و بشرف خدمت او مشرف کشتندی یکی از ایشان
کهل بود و دو دیکر جوان اتفاقا روزی بیامدند و او را بسیار رنجور یافتند با هم کفتند همانا از ایوب چیزی
عظیم صادر کشته که مرضی الهی نبود که خدای بر وی رحم نمیکند آن جوان کفت شما نمیدانید که او پیغمبر خداست
و برکزیدهٔ او و حق تعالی دوستان خود را بجهت امتحان بانواع مصیبت کرفتار کرداند تا صبر ایشانرا بمردمان نماید

نه بجهت معصیت وخطیه پس وی را اول بکثرت نعمت امتحان کرد وبعد از آن ببلیه ممتحن ساخت تا شکر
وصبر او را در حالت نعمت ومحنت وبلیه بمردمان نماید از خدا بترسید واز اینکه گفتید توبه کنید وگمان
بد در حق پیغمبر خدا مبرید گفتند راست گفتی وچون ایوب این سخن را بشنید دست بدعا برداشت وگفت
بارخدایا تو عالم السر والخفیاتی که من شب هرگز خواب نکرده ام که سیر بوده باشم ودر اطراف وجوانب
من گرسنه بوده باشد که با آنها طعام نداده باشم وهرگز پیرهن نپوشیده ام با آنکه دانسته ام که مردمان
برهنه اند مگر که اول ایشان را پوشانیده ام واگر دو مرد در حضور من خصومت کردندی ویکی از وی غضب
ودلتنگی سوگند خوردی من کفاره سوگند او دادمی تا اگر بدروغ خورده باشد این کفاره گناه او باشد
وتو میدانی که هرگز در حضرت تو عصیان تو نورزیده ام بلکه در همه عمر کمر انقیاد وفرمان برداری تو برمیان
جان بسته ام وهمیشه در میدان مجاهدت وریاضت بر توسن طاعت وعبادت سوار شده وبا نفس وشیطان
در مقام محاربه درآمده ام اگر غرض من ازین رضای تو بوده وامتثال امر تو نه معلل باغراض دیگر درین
قول تصدیق من کن وعلامتی که شاهد باشد بر قول من بمن نمای جبرئیل امین آمده گفت ای ایوب زمان محنت
برآمد دعا کن تا از دار الشفای عاطفت الهی شفایی بتو رسد ایوب دست بدعا برداشته طلب شفا نمود
چنانکه حق سبحانه میفرماید که یاد کن ای محمد قصه ایوب را إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ چون بخواند پروردگار خود را
أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ بانکه رسید مرا رنج وسختی وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وتو بخشنده ترین بخشندگانی
وگفته اند که حق تعالی در شان ایوب علی نبینا وعلیه السلام فرموده که إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا ونکته أَنِّي مَسَّنِيَ
الضُّرُّ منافی اینست چه شکایت از رنج نشان بیصبریست وجواب براین وجه تقریر کرده اند که مردمان زبان
طعن برو دراز کرده نسبت ذنب باو میدادند چنانکه گذشت وی تاب این سخن نیاورده این دعا کرد نه بجهت
بیصبری از بیماری ویا آنکه از شماتت شیطان رجیم عظیم باو رسیده نزد وی آمد واز روی بطر وفرح گفت ای ایوب
دیدی که چندین سال عبادت خدای خود کردی وآخر ترا باین بلا مبتلا ساخت اگر یک سجده من کنی ترا ازین
بلا بیرون آورم وهر مدعا که داری برآورم ایوب از ضر روی شکایت کرد بحضرت عزت نه از رنج خود
واز حسن بصری منقولست که هرچند بیماری ایوب اشتداد می یافت ومتزاید میشد ایوب در صبر وشکر
می افزود ورحمه زوجه او در خدمتکاری او هیچ دقیقه فرو نمیگذاشت ابلیس چندانکه خواست بحیله و
تلبیس در صبر وشکر او رخنه کند نتوانست با اتباع خود درین باب مشاورت کرد گفتند تو پیشوای سایر

وما آنچه دانیم از اسباب اضلال ومکر وحیله از تو تعلیم گرفته ایم وسایر حیله که تو آن اهل عالم را گمراه
میکردی کجاست وآنچه آدم را بآن فریب دادی چه بود گفت بوسیله زن او بود گفتند اینجا نیز همان نوع با ایوب
سلوک کن گفت راست گفتید ومرا رای خوب نمودید پس نزد رحمه آمد دید که برای ایوب چیزی می پخت گفت
امة الله شوهرت کجاست گفت در فلان جای بیمار ورنجور افتاده است ومدت مدیداست که مریض است
واثر شفایی باو نمیرسد چون دید که رحمه اظهار غم واندوه وغصه خود نمود گفت ترا یاد نمی آید آن مال وجمال و
فرزندان او که مثل آن هیچکس را نبود اکنون همه رفتند وهر روز روزگار او تباه تر میشود وهرگز بآن حالت
نخواهد رسید که بود وازین نوع سخنان میگفت تا که رحمه بگریه نشست وبفریاد وفغان درآمد پس گفت ای
رحمه گریه وفریاد مکن وخاطر جمع دار که من علاج این خوب میدانم ودوای آنرا نیکو میشناسم اگر نصیحت مرا
بشنود رحمه آنرا گفت چیست گفت این گوسفند را بستاند وبنام من قربان کند خدا ویرا عافیت دهد وهمه
بیماری او زایل شود رحمه آن گوسفند را برداشت ونزد ایوب آمد وگفت یا نبی الله تا کی درین محنت بسر بری
واین رنج کشی مردی طبیب آمده ومرا نصیحتی کرده ومعالجه نموده وآن قصه را باز گفت ایوب گفت ای ناقص
عقل آن ابلیس است که دشمن خداست وآمده که ترا باین وجه برگرداند وکافر سازد ندانسته که همه نعمت ومحنت
از نزد خداست اگر خواهد نعمت دهد واگر مصلحت او باشد بنده را بمحنت مبتلا گرداند ابلیس چون دید
که تیر تلبیس او بر سنگ ندامت آمد بر صورت مردی صاحب جمال بر زی پادشاهان بر اسپی نشسته نزد
رحمه آمد واو را گفت حال شوهرت چگونه است گفت بغایت رنجوراست گفت مرا میشناسی گفت نه گفت من خدای
زمینم وآن بیماری وتلف مال وهلاک فرزندان وی من کرده ام بجهت آنکه مرا گذاشته وخدای آسمان را می پرستد
اگر تو مرا یک سجده کنی من همه الم ورنج ازو بردارم ومال وفرزندان باو باز دهم گفت درین امر بی مشورت
شوهر کار نکنم گفت اگر این کار نمیکنی با ایوب بگو که یکبار که طعام خورد در اول آن بسم الله نگوید ودر آخر آن الحمد لله
تا از و خشنود شوم وویرا شفا دهم رحمه نزد ایوب آمد وصورت حال باز گفت ایوب براو خشم گرفت وگفت
امروز هم روز با ابلیس که دشمن خداست در سخن بوده وگوش با سخن او داشته بخدا سوگند که اگر او سبحانه مرا ازین
بیماری شفا دهد ترا صد چوب بزنم از نزد من برو ودیگر پیش من میا چون رحمه از نزد ایوب بیرون آمد وی تنها
بماند وهیچکس نبود که از برای وی طعام پزد وآبی مهیا کند وبیمار پرستی نماید پس روی بر زمین نهاد وگفت رَبِّ أَنِّي
مَسَّنِيَ الضُّرُّ وگفته اند جهت شدت بیماری چنان ضعیف شده بود که بفرض نماز قیام نتوانست نمود وبجهت این

بکلمات رَبِّ اَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ زبان بکشود نه بواسطهٔ شدت مرض وعدم صبر بر آن تا منافی کریمهٔ اِنَّا وَجَدْنَاهُ
صَابِرًا باشد و با آنکه چون بیمار دعا ودر دل و زبان او اثر نکرده بود بر آن صبر میفرمود آهنکام که نزدیك بآن
رسید که دل و زبان او که محل توحید و تحمید بود نقصان پذیر شود کفت رَبِّ اَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ و نزد بعضی زنش
از غایت بیچارکی و بیچیزی کیسوی خود ببرید و بفروخت و برای قوت او خرید و ایوب برین مطلع شده آواز
مَسَّنِیَ الضُّرُّ برکشید و در حقایق سلمی از امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقل میکنند که چهل روز وحی
بوی نیامد این شکایت بجهت این کرد و نیز کفته اند هر سحرکاه بواسطه ملکی و بشری از بارکاه کبریا این خطاب
مستطاب بایوب مکروب میرسید که ای بیمار ما چکونه و ایوب بذوق و شوق این پرسش کوه بلا را بجان می
کشید و بآن بیماری خوش بود در سحر آنروز که صحت میرسید و مرهم راحت بر جراحت او می آمد بتحفهٔ این
خطاب سرافراز نشد فریاد برآورد که کفت رَبِّ اَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ و در لطایف قشیری مذکور است که این سخن
نه بر وجه اعتراض است بر حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت چه منقولست که جبرئیل بوی آمد
و کفت چرا خاموش نشسته کفت چکنم بغیر از صبر جبرئیل کفت بلا در خزانهٔ حق بسیار است و تو طاقت نیاری
از حق تعالی عافیت طلب ایوب زبان بقول اَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ بکشود و در بعضی روایت آمده که در زمان بیماری
ایوب از اطراف عالم بیماران می آمدند و از وی دعا درمیخواستند وی دعا میکرد و شفا می یافتند ویرا کفتند چرا خود را
دعا نکنی کفت مرا حیا مانع میشود که مدت هشتاد سال در نعمت کذرانیده باشم اکنون که چند روز در محنت
باشم دفع آنرا بحق تعالی رفع نمایم حق تعالی بجهت این ویرا دستوری داد تا دعا کرد و کفت رَبِّ اَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ
وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم دعای او را فَکَشَفْنَا پس ببردیم مَا بِهٖ
مِنْ ضُرٍّ آنچه باو رسیده بود از رنج او را شفا دادیم آورده اند که ایوب در وقت شدت بیماری چون خواستی
که بقضاء حاجت رود رحمه دست وی کرفتی و بآنموضع آوردی و ویرا آنجا بکذاشتی و چون فارغ شدی
زوجه را آواز دادی وی بیامدی و دست او را بکرفتی و بجایکاه خودش آوردی آن روز که روز شفا بود برعادة
خود او را ببرد و باز کذاشت و بنشست منتظر آنکه ویرا آواز دهد حق تعالی همانجا بایوب وحی کرد که اُرْکُضْ
بِرِجْلِكَ هٰذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ پای بر زمین زن چون پای بر زمین زد از زیر قدم او چشمهٔ خوش روان
شد بامر او سبحانه از آنجا غسل کرد جمیع امراض ظاهری او زایل کشت بار دیکر ندا رسید که پای بر زمین زن
چون بر زمین زد چشمهٔ دیکر ظاهر شد چون آنرا بیاشامید امراض باطنی او نیز بالکلیه زایل کشت و او با قوة و جمال

و جوانی و رنك

و جوانی و رنك روی باز آمد بر وجهی که نیکوتر و باقوة تر از مرتبهٔ اول شد جبرئیل فی الحال حلهٔ از بهشت
بیاورد و در او پوشانیده هم آنجا بر سر تلی رفت و بنشست چون وقت آواز دادن او دیر شد رحمه پریشان شد
که مبادا عارضهٔ او را دست داده باشد بیامد بآنموضع ایوب را بجای خود ندید بر بالای پشته نکاه کرد مردی را
دید بر سن جوانی با نضارت و سیاحت تمام از و پرسید که این مرد بیمار کجا رفت کفت بیمار چه چیز نست کفت
شوهر من کفت اکر آنرا به بینی بشناسی کفت چکونه او را نشناسم که سالهاست که با هم مصاحبت میکنیم کفت صورت
و شکل او بکه می ماند کفت در وقتی که جوان بود هم شکل تو بود کفت منم شوهر تو حق تعالی بر من منت نهاد و هم
رنج و الم از من برداشت و حالت جوانی باز آورد پس دست در کردن یکدیکر کردند و از غایت فرح بکریه در افتادند
و هنوز دست در کردن یکدیکر کرده داشتند که حق تعالی همهٔ اموال ورا مضاعف نامزد او کرد کما قال جلت عظمته
وَاٰتَیْنَاهُ وعطا کردیم او را اَهْلَهُ فرزندان او را یعنی ایشانرا از برای او زنده کردانیدیم وَمِثْلَهُمْ
مَعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان یعنی دو چندان ایشان باو کرامت فرمودیم یا مثل اولاد او اولاد باو دادیم و در روایت
آمده که رحمه بعد از عود جوانی و قوة از برای او بیست و شش پسر آورد و اصح آنست که حق تعالی اولاد او را زنده
کردانید و مثل ایشانرا در عدد برای او ایجاد فرمود در بطن رحمه و مواشی و اموال را برای او کرامت فرمود باضعاف
آن و این قول قتاده و حسن است و مروی از ابی عبدالله ع و از ابن عباس مرویست که حق تعالی جمیع اموال و اولاد و مواشی
ویرا مضاعف بوی داد و ابری سرخ یا سفید را بفرستاد تا ملخ زرین بر او بارید و در احقاف آورده که سه شبانه
روز در حوالی سرای او میبارید و در حدیث آمده که هر قطرهٔ آب غسل که از او چکیدی ملخی زرین شدی و ایوب
او را میدیدی بدست جمع کردی وحی آمد که ای ایوب نه من ترا مستغنی کردانیدم و جمیع اموال را باضعاف آن
بتو دادم از برای چه این را جمع میکنی فرمود بار خدایا چون این از بدن من جدا شده که محل ابتلا و امتحان است
پس آنرا برکتی و کرامتی دیکر خواهد بود و مزیت تیمن و تبرك خواهد داشت بر اموال دیکر آورده اند که چون ایوب
از جمیع امراض خالی شد و اولاد و اموال بر وجه اضعاف باو رسید در اندیشهٔ آن افتاد که آیا سوکندی که خورده
بود که رحمه را صد چوب بزند چه نوع کند که براءة ذمهٔ او حاصل کردد و ضرری بر رحمه نرسد حق تعالی بوی وحی
کرد که خُذْ بِیَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهٖ وَلَا تَحْنَثْ دستهٔ از شاخ درختان بکیر که بعدد صد چوب باشد و در
هم بند و یکبار بر او زن تا سوکند تو راست شود و ضرری بزوجه ات نرسد تفصیل این قصه در سورهٔ صاد
مرقوم خواهد شد ان شاء الله تعالی القصه حق سبحانه و تعالی میفرماید که ما کشف ضر او کردیم و اعطای اموال

واولاد او نمودیم دو چندان رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا بجهت بخشش وانعام از نزدیک ما بدو وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ ۝ وبجهت پندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانچه او کرد وجزا یابند چنانچه او یافت از اولاد وا موال ومواشی وغیره وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ ط ویاد کن قصهٔ اسمعیل وادریس و ذا الکفل را که یوشع است یا زکریا یا الیاس یا الیسع وذا الکفل بمعنی خداوند نصیبست و بهره مند از نزد حضرت عزت ویا کفل بمعنی ضعف یعنی عمل او دو برابر عمل انبیای زمان او بود و ثواب او دو چندان ثواب ایشان وبا ثواب او دو برابر ثواب امتش بود و بمعنی ضمان نیز آمده یعنی او ضامن امت خود شده بود که اگر ایمان آورند و بطریق حق سلوک نمایند ایشانرا ببهشت رساند و در خبر آمده که متکفل پادشاهی جبار شد که بعد از انقیاد او با وامر الهی اورا ببهشت رساند ونام آن پادشاه کیستان بود وخطی باین مضمون بنوشت وبوی داد و در مختار القصص آورده که ذا الکفل الیسع است که از الیاس تکفل نمود که بامر دین قیام نماید بعد از مفارقت الیاس از وی وبدین جهت بذو الکفل مسمی شد وصاحب تبیان ومحی السنه آورده که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل را وحی آمد که من میخواهم که قبض روح تو کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن که هر که متکفل شود که شب نماز کند وفتوری در تهجد او راه نیابد و در روز روزه دارد و در هیچ روزی افطار نکند و در میان مردمان حکم بحق کند وخشم نگیرد پادشاهی خود بدو تسلیم کن وچون آن پیغمبر این سخن را بر بنی اسرائیل ظاهر کرد ایند جوانی از میان قوم برخواست وگفت أَنَا أَتَكَفَّلُ بِهَذَا من متکفل میشوم باین گفت بنشین و بار دوم و سیم اعادهٔ این کرد همین او برمیخواست آن پیغمبر ملک را بدو تسلیم کرد واو عهدهٔ خود وفا کرده خلعت پیغمبری یافت وحق تعالی اورا ذو الکفل لقب نام نهاد و در وقت خوردن خشم او در حالت شدة غضب وثبات قدم او در کارهای دین بروجهی بود که روزی شیطان آمد تا اورا بتشویش آورد و در ثبات قدم او رخنه کند و در سرای اورا سخت بزد ذو الکفل گفت چه کسی گفت مردی ام وبحاجتی آمده ام یکی را فرستاد تا به بیند که چکار دارد گفت ترا نمیخواهم برو تا کسی دیگر را بفرستد چون مردی دیگر بیامد همان جواب گفت ذو الکفل از سرا بیرون آمد وگفت کرا میخواهی گفت ترا پیوست وی بگرفت واورا ببازار برد ودر همه بازارها اورا بگردانید پس اورا بگذاشت وناپدید شد ذو الکفل بازگشت باسکینه ووقار و بخانه آمد وهیچ اثر خشم در او پدید نیامد از مجاهد منقولست که ذو الکفل همه شب بتهجد مشغول بودی و روز بروزه وجمیع اوقات روز در میان مردمان حکم میفرمود غیر از یکساعت چاشت که بقیلوله مشغول میشد ابلیس باتباع خود گفت علیکم بفلان بر شما باد که ظفر یابید برو

وگفتند



وگفتند مارا هیچ راهی برو نیست گفت چارهٔ کار او بسازم پس در وقتی که او میخواست که بقیلوله مشغول شود بصورت پیری برآمده بر در خانهٔ وی آمد ودر بزد گفتند کیست جواب داد که پیریست مظلوم که ظلم وستم برو رفته ذو الکفل برخواست وبیرون آمد ابلیس اورا برپای بداشت وقصه آغاز کرد که بر من فلان وفلان ظلم کرده اند وچندان درین باب بگفت که وقت نماز دیگر درآمد وزمان قیلوله گذشت ویرا گفت برو وخصمانت را حاضر کن که وقت آنست که من بمحکمه روم وچون در محکمه بنشست ومیان مردمان حکم میکرد انتظار کشید نیامد روز دیگر وقت قیلولهٔ ذو الکفل بیامد وحلقهٔ در بزد گفت کیست گفت فلان پیر مظلومم گفت نه ترا گفتم که بمحکمه آی گفت خصمانم بگریختند ایشان مردمان ظالم اند وچنین وچنین تعدی میکنند وقصه را بنیاد کرد ومیگفت تا امروز نیز وقت قیلوله بگذشت وپیشین رسید ذو الکفل گفت من حالی بمحکمه میروم ایشانرا نزد من حاضر کن تا داد تو از آنها بستانم وی رفت وباز نیامد روز سیم در همان وقت بیامد وذو الکفل کسی را بر در سرای خود داشته بود که اگر کسی بیاید وخواهد که در بزند بگوید که یکساعت صبر کن که سه شبانه روز است که ذو الکفل خواب نکرده واکنون در خوابست تا اندک زمانی خواب کند که رنجور نشود ابلیس بیامد پیر آمد گفت در را مزن که ذو الکفل در خوابست وصورت حال را باز گفت ابلیس مبالغه آغاز کرد که در مینزنم وبیش ازین تاب ظلم وتعدی ندارم وآنمرد مانع او میشد ونمیگذاشت وآخر از سوراخ در باندرون آمد ودر بزد ذو الکفل بیدار شد گفت تو کیستی گفت آن پیر مظلوم ذو الکفل آنمرد را آواز داد گفت نه ترا گفتم که مگذار کسی در بزند گفت عجب حالتی مشاهده کردم وی باندرون خانه آمد بی آنکه در گشوده شود ودر اندرون دالان در بزد ذو الکفل گفت کان من آنست که تو ابلیسی ودشمن خدائی گفت آری خواستم که ترا بخشم آورم گفت شکر مر خدایرا که مرا از شر تو نگه داشت پس ابلیس ناامید بازگشت وبعد ازین قصهٔ اسمعیل وثبات وصبر او در سورهٔ کریمهٔ والصافات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وتفصیل حکایت ادریس قبل ازین گذشت بعد از آن در بیان صبر ایشان میفرماید که وَكُلٌّ هریک ازین سه پیغمبر مِنَ الصَّابِرِينَ ۝ لا از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف اسمعیل در اقامت در مکه از وادی غیر ذی زرع است صبر فرمود ودر حالت ذبح نیز سپر صبر در سر کشید وادریس مدت مدید بر بلای قوم واذیت ایشان صبر نمود وذو الکفل شکیبائی نمود بر آنچه متکفل آن شده بود وَأَدْخَلْنَاهُمْ ودر آوردیم ایشانرا فِي رَحْمَتِنَا ط در بخشش خود که نعمت نبوتست ویا رفعت عالیه در جنت إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان مِنَ الصَّالِحِينَ ۝

از ستودکان و فرمان برنده کانند چه انبیا معصومند از شایبهٔ زیغ و فساد و خالی از غبیت و ضلال
وَذَا النُّونِ و یاد کن صاحب ماهی را یعنی یونس بن متی إِذْ ذَهَبَ چون بیرون رفت از میان قوم خود مُغَاضِبًا
در حالتی که خشمناك بود بر ایشان چه مدت مدید و عهد بعید در میان ایشان بود و هر چند دعوت میکرد
و معجزه مینمود قبول نمیکردند و در اصرار و عناد و انکار می افزودند و نزد اکثر مفسرین آنست که یونس
ایشانرا وعدهٔ عذاب داده بود و چون عذاب دیر شد بنداشت که اورا دروغ گوی خواهند دانست خشمناك
از میان امت بیرون رفت از ابن عباس مرویست که یونس و قومش در زمین فلسطین بودند پادشاهی
بمحاربهٔ ایشان آمد نه سبط و نیم را بغارت برد و دو سبط و نیم باقی ماند حق تعالی وحی کرد بر شعیای پیغمبر
که بنزدیك خزقیا رو و او پادشاه بنی اسرائیل بود و اورا بگوی که پیغمبری قوی و با بسط و شوکت بایشان فرستد
که در دل او افکنده ام که بنی اسرائیل را با او بفرستد تا آن جماعت را که بغارت برده باز ستانند و چون شعیا نزد
خزقیا آمد و احوال را عرض کرد گفت سمعًا وطاعةً کیست که این کار از و آید و در مملکت او پنج پیغمبر بودند
مردمان گفتند که شایستهٔ این کار یونس است پادشاه یونس را گفت که جمعی از بنی اسرائیل را بردار و بمحاربهٔ جمعی
رو که ابنای جنس مارا بغارت برده اند یونس گفت آیا حق تعالی مرا تعیین کرده یا حکمی مطلق فرموده گفت
بطریق اطلاق حکم کرده گفت دیگری را بفرست گفت البته ترا باید رفت گفت نمیتوانم درین باب مبالغه
بسیار کرد پس یونس از روی غیظ و خشم پادشاه و آنانکه در مبالغه شریك پادشاه بودند از آنجا بیرون آمد
وَذَلِكَ قَوْلُهُ وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا و بعضی از مخالفین تفسیر این آیه بر نهجی کرده اند که خارج عقل
و شرع است و نافی عصمت انبیا و بیان آن و جواب از آن بر وجهی دلپذیر در منهج الصادقین مذکور است
و صحیح آنست که یونس از قوم خود که در نهایت عناد و انکار بودند خشمناك شده بیرون آمد فَظَنَّ پس
گمان برد أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ که تنگ نکنیم تکلیف و مشقت را یعنی اورا بشداید تکلیف و مشقت
مبتلا نگردانیم و مجاهد و ضحاك گفته اند که معنی آنست که او بنداشت که ما بر و حکم نکنیم و اورا معاقب
نسازیم بر بیرون آمدن او بدون اذن ما و با او مساهله نمائیم و جبائی گفته که ظن برد که ما تنگ نخواهیم
ساخت راه رفتن را بر او و اورا ملجا نخواهیم ساخت بکشتی نشستن و بشکم ماهی در آمدن و اینکه بعضی تفسیر این
برینوجه نموده اند که یونس گمان برد که ما قادر نیستیم بر اخذ او و عاجزیم از عقوبت او کلامیست باطل
و فاسد چه آن مستلزم ظن بد است بخدا و موجب کفر انبیا نعوذ بالله من هذا الاقوال الفاسدة والآراء



الباطله و در عیون الرضا از امام الجن والانس علی بن موسی الرضا علیه السّلام نقل نموده اند که ظن بمعنی
یقین است و قدر بمعنی تنگی روزی کقوله تعالی يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ پس معنی آنست که یونس بیقین بنداشت
که ما روزی را بر و تنگ نخواهیم کرد بلکه هر جا که خواهد رفت مار و زیرا بدو خواهیم رسانید مرویست که روزی
ابن عباس نزد ابن مسعود رفت ابن مسعود ویرا گفت من دی شب در میان امواج معانی آیتی از آیات قرآنی افتادم
و در آن غرق شدم و نتوانستم که گوهر معنی مقصود را از آن بساحل مراد آرم و موجب تشتت خاطر من شود گفت
آن چیست گفت آیهٔ فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ و ظاهر معنی وی آنست که ظن یونس آن بود که خدا قادر نباشد
بر مؤاخذهٔ او و چگونه پیغمبر خدای این نوع گمان بخدا داشته باشد ابن عباس گفت نقدر مشتق است از قدر بمعنی
تنگی نه از قدرت بمعنی توانایی و معنی آنست که یونس گمان برد که ما بتکالیف شدیده بر و تنگ گیری نکنیم و بجهت
بیرون آمدن او از میان قوم بدون اذن ما بر و عتابی ننمائیم و حال آنکه خلاف ظن وی بود بوقوع آمد چون از
موضع نینوی بیرون آمد بکنار دریا رسید دریا بموج در آمد و نزدیك بآن رسید که کشتی غرق شود و اهل
کشتی گفتند در میان ما بندهٔ گریخته یا مردی عاصیست و از رسم عادت آن روز کار آن بود که در چنین حالتی قرعه
میزدند بنام هر کس که بر می آمد حکم بعصیان یا گریختن او میکردند و به دریا می انداختند یونس گفت که همانا
که بندهٔ گریخته منم مرا بدریا اندازید تا کشتی بیارامد گفتند معاذ الله تو سیمای صالحان داری و اینمعنی از تو
دور است و ما بی قرعه این کار نکنیم پس قرعه زدند بنام یونس بر آمد و بآن اکتفا نکرده و بار دیگر قرعه زدند
باز بنام یونس بر آمد پس یونس برخواست و بکنار کشتی آمد تا خود را بدریا اندازد ماهی بیامد و دهن بگشاد
گفتند مناسب نیست که اورا طعمهٔ ماهی گردانیم پس ویرا بکنار دیگر بردند آن ماهی از آنجا بگذشت و بآن موضع آمد و دهن
باز کرد حاصل که بهر طرف که میرفت ماهی می آمد و دهن میگشاد پس یونس سپر توکل در سر کشید و خود را
در دریا انداخت علی الفور ماهی اورا فرو برد حق تعالی بآن ماهی الهام فرمود که ما این بنده را طعمهٔ تو نکرده ایم
بلکه بجهت امتحان چند روزی شکم تورا مجلس او گردانیده ایم باید که پوست اورا نخراشی و اعضای اورا نیازاری
و همچنان که مادری تربیت طفل خود کند اورا تربیت نمای پس ماهی دیگر بیامد و آن ماهی را فرو برد و دیگری
آن دیگری اورا و در اکثر تفاسیر مذکور است که یونس چهل روز در شکم ماهی بماند و هفت روز و سه روز نیز
گفته اند و حق تعالی شکم ماهی را چون آبگینه گردانید و جمیع عجایب دنیا را دید و چون ماهی اورا در هفت دریا
بگردانید و چون بقعر دریا رسید آوازی شنید با خود گفت آیا این چه آواز باشد وحی آمد باو که این آواز

تسبیح حیوانات دریائیست یونس در تسبیح موافقت ایشان کرده فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ پس ندا کرد
در تاریکیها یعنی در میان تاریکی شکم ماهی و تاریکی دریا و تاریکی شب و یا در تاریکی سه بطن ماهی بخواند
خدای خود را أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ بآنکه هیچ معبودی نیست مستحق عبادت مگر تو سُبْحَانَكَ تسبیح میکنم
ترا و ترا از نقص و عیب دور میگردانم إِنِّي كُنْتُ بدرستی که من بودم مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران
بنفس خود که بجهت ترک اولی که آن توقف بود در میان قوم تا اذن خروج بخروج صادر شود از ثواب آن محروم
شدم و بجهت این تقصیر نقص ثواب خود کردم القصه چون یونس کسر نفس با انقطاع از غیر و خضوع و خشوع
گفت إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم مر دعای یونس را وَنَجَّيْنَاهُ و رهانیدیم
او را مِنَ الْغَمِّ از غم دریا و از زندان شکم ماهی و ماهی را امر کردیم تا از شکم خود او را بکنار دریا افکند
بر وجهی که ضرری بوی نرسد و تفصیل این قصه در سوره الصافات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه یونس را از غم نجاة دادیم نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ نجاة میدهیم و میرهانیم
گرویدگان را از غم گاهی که با اخلاص و خشوع در درگاه ما دعا کنند از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مرویست
که هیچ اندوهناکی این دعا نکند که لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ مگر که حق تعالی غم
او را بفرح مبدل کند از امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایتست که فرمود عجب دارم از آنکس که از
چهار چیز ترسد چگونه پناه بچهار چیز نبرد اول آنکه او را غمی باشد باین کلمات پناه نبرد که لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین و حال آنکه میشنود که حق تعالی در عقب آن میفرماید که فاستجبنا له و نجیناه من
الغم دویم آنکه اگر از کسی ترسد نگوید حسبنا الله و نعم الوکیل یا آنکه می بیند که حق تعالی بعد از این میگوید
فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سیم آنکه اگر از کید و مکر کسی ترسان باشد نگوید و افوض
امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و میداند که حق تعالی در عقب این میگوید که فوقیه الله سیئات ما
مکروا چهارم آنکه اگر از چشم بد ترسد چگونه نگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله و حال آنکه میشنود در عقب
آن که ان ترن انا اقل منک مالا و ولدا فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک وَزَكَرِيَّا و یاد کن
قصه زکریا بن آذر را إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ چون بخواند پروردگار خود را باین وجه که رَبِّ ای پروردگار
من لَا تَذَرْنِي فَرْدًا مگذار مرا تنها یعنی فرزندی بمن عطا فرمای که معین من باشد در امر دین و دنیا
بعد از موت من از من میراث گیرد و میراث خوار من باشد وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ و تو بهترین وارثانی

پس اگر مرا وارث ندهی باکی نیست و این ثنای زکریاست بر حق تعالی بآنکه او باقیست بعد از فنای جمیع خلقان
که وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ چون زکریا این دعا کرد از صدق فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم مر
دعای او را وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ و بخشیدیم مر او را پسری یحیی نام که باو زنده ماند معالم دین وَأَصْلَحْنَا
لَهُ زَوْجَهُ و صلاح آوردیم بجهت او زن او را که ایشاع بنت عمران بود یعنی بعد از عقیم شدن او را قابل آن
ساختیم که آبستن شود و گویند معنی آنست که او را خوش خلق گردانیدیم برای زکریا پس از آنکه کج خلق بود بحارث
بن مغیره روایت کند که من با ابی عبدالله ع گفتم که یا ابن رسول الله جمیع اهل بیت من مردند و من را فرزندی
نیست تا از آن نسب من باقی ماند فرمود بمسجد رو و بگو رَبِّ هَبْ لِي ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ
رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ تا حق تعالی ترا فرزند ارزانی فرماید من چنین کردم حق تعالی مرا دو پسر
کرامت فرمود یکی را علی نام کردم و دیگری را حسین بعد از آن حق تعالی در صفت انبیای مذکوره میفرماید که
إِنَّهُمْ بدرستی که همه پیغمبران که ذکر ایشان رفت كَانُوا يُسَارِعُونَ بودند که میشتافتند فِي
الْخَيْرَاتِ در انواع نیکویها و پیشی میگرفتند بر اصناف شایستگیها وَيَدْعُونَنَا و میخواندند مرا رَغَبًا
بجهت رغبت نمودن بثواب یا طاعت وَرَهَبًا و بجهت ترسیدن از عقوبت و یا از معصیت وَكَانُوا
لَنَا و بودند مرا خَاشِعِينَ فروتنان و زیان برندگان و مراد بخشوع خوف دائمیست در قلب
یعنی ترسان بودند از ما و محققان گفته اند که خاشعان اهل نیازند و در کشف الاسرار آورده که هر که
نیاز بر او برد توانگرش گرداند و هر که ناز بجهت آن کند که آفریده اوست عزیزش کند وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ
نشان نیاز است وَمَنْ مِثْلِي وَرَبُّ الْعَرْشِ الْمَعْبُودِي بیان نیاز را و نظم سرو بلند از آن نیم ای نازنین
نگارا که زخاک پست باشد حسن تو آشکارا وَالَّتِي و نیز یاد کن آن زن را که أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا که نگه
داشت فرج خود را از حلال و حرام که وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا مراد مریم بنت عمرانست
که خود را پاکیزه داشت و دست هیچکس را بدامن خود نگذاشت فَنَفَخْنَا پس در دمیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم
تا دمید فِيهَا در مریم یعنی در گریبان یا آستین یا دهان او مِنْ رُوحِنَا از روحی که بامر ماست
و مخلوق ما یعنی جاری گردانیدیم در وی روح عیسی را ع و بآن عیسی را در شکم او زنده ساختیم وَجَعَلْنَاهَا
و گردانیدیم حال مریم را وَابْنَهَا و حال فرزندان او عیسی را که از نفخه حاصل شد بی واسطه نطفه
برخلاف مردم آيَةً علامتی و حجتی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را یعنی تا تامل کنند در آن تا بر ایشان

ظاهر شود وظهور عیسی بی پدر از مریم بمجرد نفخه دلالت میکند بر کمال قدرت صانع حکیم إِنَّ هَٰذِهِ
بدرستیکه این ملت توحید ودین اسلام أُمَّتُكُمْ ملت وکیش شماست وکافهٔ مردمان که واجبست
شمارا استقامت بر آن أُمَّةً وَاحِدَةً درحالتیکه ملتیست یگانه یعنی اختلافی در آن نبوده ودرمیان
انبیا بلکه همهٔ انبیا متفق الکلمه بودند در توحید وَأَنَا رَبُّكُمْ ومن آفریدگار شماام فَاعْبُدُونِ پس مرا ع
پرستید نه غیر مرا وَتَقَطَّعُوا وببریدند وپاره وپاره کردند مردمان یعنی یهود ونصاری أَمْرَهُمْ
بَيْنَهُمْ کار دین خود را درمیان خود یعنی فرقه فرقه شدند وهر فرقهٔ مذهبی را منقطع ساختند از برای
خود واختیار کرده بعضی فرقهٔ دیگر نمودند كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ همهٔ این فرقهای مختلفه بسوی ما
باز گردندگانند وما ایشانرا فراخور کردار ایشان پاداش خواهیم داد خلاصهٔ معنی آنست که ای اهل اسلام نه ببینید
قبح عمل اهل کتابرا در دین خدا که متفرق گردانیدند امر دین خود را که حق تعالی به طبعیت آن امر نموده بود
وهر گروهی تشقی دیگر اختلاف کردند که برخلاف آن بود وحق تعالی روز قیامت همه را بجهت این جزا وسزا
خواهد داد فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ پس هر که بکند از عملهای شایسته که انواع طاعاتست وَهُوَ مُؤْمِنٌ
وحال آنکه گرونده باشد بخدا ورسول چه ایمان شرطست در ثواب یافتن از عمل خیرات ومبرات فَلَا
كُفْرَانَ پس هیچ ناسپاسی نیست لِسَعْيِهِ مرشتافتن اورا بعمل یعنی ضایع نشود کردار او بلکه مشکور
وماجور گردد وبموقع قبول افتد کفران مستعمل است در منع ثواب همچنانکه کفررا استعمال میکند بر اعطای نماز
وثواب وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ وبدرستیکه ما مر سعی اورا نویسندگانیم یعنی اثبات کننده ایم آنرا در صحیفهای
کردار او ومراد آنست که فرشتگان بفرمودهٔ ما ثبت نمایند کاشند در عمل او پس هیچ چیز از آن ضایع نگردد وَحَرَامٌ ص
عَلَىٰ قَرْيَةٍ وممنوع است بر اهل دهی که أَهْلَكْنَاهَا هلاک کردیم ایشانرا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ
انکه باز نگردند بدنیا یعنی متصور نیست از هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند برای تلافی اعمال وتدارک
افعال واحوال وبکر حِرْمٌ بکسر حا میخوانند وسکون را وهمان بمعنی حرام است مانند حِل وحلال وبعضی لارا اصلی
میگویند نه زاید ومعنی آیه را برینوجه تفسیر میکنند وممنوع است بر هالکان یعنی نشاید که رجوع کنند بمحشر
برای حساب بلکه البته بیایند بآنجا که ایشانرا از حساب گزیری نیست وقول اول اشهر است وجابر جعفی گوید که از امام
محمد باقر ع حدیث رجعت بدنیا پرسیدم این آیه برخواند پس معنی آنست که حرامست بر دهی که ایشانرا هلاک
کرده ایم که باز نیایند بدنیا که ابن بابویه قمی در اعتقادیات خود آورده که رجعت حقست که همچنان جمعی

که هفتاد

که هفتاد هزار خانواده از طاعون گریختند همه بر کنار دریایی نزول کردند حق تعالی بر ایشان ندا کرد که مُوتُوا
همه اینجا بمردند وبعد از مدت مدید ارمیا که پیغمبری بود از بنی اسرائیل بر ایشان بگذشت ودست بدعا برداشت وگفت
بارخدایا اگر ترا اراده تو باشد ایشانرا زنده گردانی تا شهرهای ترا آبادان کنند وبندگان ترا متولد سازند وترا به
پرستند حق تعالی همه را زنده گردانید وبدنیا رجوع کردند وبعد از آن باجال خود بمردند وهمچنین عزیر صد سال
بمرد وخدای تعالی اورا زنده ساخت وبعد از آن باجل خود بمرد ونیز قوم موسی که بمیقات رفته بودند حق تعالی
بصاعقه هلاک کرد وباز احیای فرمود ایشانرا ودر احادیث صحیحه آمده که هر مؤمنی که آرزوی لقای صاحب الزمان
صلوات الله علیه داشته باشد وتمنا کرده که در خدمت او بشرف شهادت مشرف شود حق تعالی اورا زنده
گرداند وبتمنایی که داشته باشد برساند ومصداق وقوع رجعتست در دنیا بانکه حق تعالی خروج یاجوج و
ماجوج در دنیا که از علامات قرب قیامتست غایت آیهٔ مذکوره گردانیده که حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ یعنی هلاک
شدگان ومردگان از امت مرحومه ممنوع است که باز گردند تا وقتی که گشاده شود يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ
سد یاجوج وماجوج یعنی چون آن سد را بگشایند رجعت واقع شود وبصحت پیوسته که خروج مهدی ع بعد از
خروج دجال ودابة الارض ویاجوج وماجوج ونزول عیسی ع باشد وبعد از آنکه دجال ودابة الارض و
یاجوج وماجوج را بکشد مدت مدید پادشاهی کند عالم را از عدل وداد کند وحذیفهٔ یمانی از حضرت
رسالت ص روایت کرده که از آن حضرت شنیدم که میفرمود که اول علامتی که در آخر الزمان واقع شود خروج
دجال باشد وبعد از آن خروج دابة الارض وبعد از آن خروج یاجوج وماجوج وبعد از آن عیسی از آسمان
فرود آید واین نزدیک خروج مهدی بود وبعد از آنکه مهدی بدرجهٔ شهادت رسد آتش از مقر عدن بیرون
آید وهمه مردمانرا بمحشر راند ودر کشف الغمه آورده که از جملهٔ علامات خروج صاحب الامر آنست که
مردگان از گورها زنده شده بدنیا رجوع نمایند ویکدیگر را بشناسند وبیکدیگر متزوج شوند وبنا بر آنکه مراد
رجوع باشد در آخرت بفتح یاجوج وماجوج اشارتست بوقوع قیامت یعنی ممنوع است که مردگان رجوع
کنند وزنده شوند تا آنکه قیامت قایم شود واکثر مفسران باین معنی تفسیر نموده اند وبدانکه یاجوج وماجوج
دو قبیله اند از جنس انس ودر روایت آمده که آدمیان ده جزوند نه جزو ایشانند وتفصیل این در سورهٔ
الکهف مذکور شده وَهُمْ وهمهٔ یاجوج وماجوج بعد از خروج مِنْ كُلِّ حَدَبٍ از هر بلندی وپستی
يَنْسِلُونَ شتابنده ودونده یعنی همهٔ ایشان در جوانب زمین متفرق شوند تا آنکه هیچ بقعه از زمین نباشد

بآنجا

که بآن جا مسارعت کنند ودر روایت آمده که ایشان همهٔ عالم را فرا گرفته آبهای دریاها را تمام بیاشامند واز
تر وخشك هرچه باشد بخورند ودر احادیث آمده که یاجوج وماجوج بروند تا بکوه بیت المقدس وباهم گویند اهل
زمین را کشتیم بیایید تا اهل آسمانها را بکشیم پس تیرها بطرف آسمان افکنند خون آلود فرود آید وکار بر عیسی
واصحاب او تنك شود دعا کند حق تعالی همه را بیکدفعه هلاك کند وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ ونزدیك
رسید وعدهٔ راست که وقوع قیامتست فَإِذَا هِيَ پس آنهنگام که واقع شود قصه وشان این باشد که
شَاخِصَةٌ خیره وبازمانده باشد از هول رستخیز أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا دیدهای آنها که
نگرویده اند وگویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما قَدْ كُنَّا بدرستی که ما بودیم در دنیا فِي غَفْلَةٍ
مِنْ هَذَا در بیخبری از این روز وازین حال بَلْ كُنَّا بلکه بودیم ما ظَالِمِينَ ستمکاران بر خود که سخن
پیغمبر نشنیدیم وآنچه ایشان مارا از آن خبر میدادند قبول نکردیم وتکذیب ایشان نمودیم بعناد ولجاج در معجزات
ایشان نظر کردیم بعد از آن با کفار خطاب میفرماید که إِنَّكُمْ بدرستی که شما ای مشرکان وَمَا تَعْبُدُونَ
وآنچه می پرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای از بتان وابلیس واعوان او حَصَبُ جَهَنَّمَ اخگری که
هستید وانداخته شوید در آتش دوزخ همچنانکه حصبا که سنك ریزه است که در جایی اندازند أَنْتُمْ شما
با معبودان لَهَا وَارِدُونَ بر دوزخ گذرندگانید یعنی در آینده گانید در آن ودر تبیان گفته که حکمت
در ایراد بتان بدوزخ زیادتی تعذیب بت پرستانست چه بدانها آتش افروخته تر گردد ودیگر هرگاه معبودان
خود را ببینند که با بتان در آتش دوزخ سوزند موجب زیادتی خواری ایشان شود ودیگر تصور ایشان
آنست که بتان شفیعان ایشان باشند وچون امر برعکس این بینند هیچ چیز در نظر ایشان دشمن‌تر از ایشان
نباشد ونظر بوجه اعلا نوعیست از عذاب پس بر سبیل احتجاج بر کافران وتنبیه ایشان بر خطا وعصیان
میفرماید که لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ اگر بودندی این بتان وشیاطین آلِهَةً خدایان چنانچه گمان می بردند
مَا وَرَدُوهَا در نیامدندی بدوزخ چه خدا عذاب کننده است نه عذاب کرده شده وَكُلٌّ وهمه بتان
ودیوان وبت پرستان فِيهَا خَالِدُونَ در دوزخ جاویدماندگانند که بهیچ وجه ایشانرا خلاصی نیست
در آن معذب باشند بانواع عقوبت وعقاب لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ مر ایشانراست در دوزخ نالهٔ زار
زفیر نالهٔ غمگینی باشد که از غم او عظیمتر غمی نباشد چون غم عظیم باشد نالهٔ او عظیم خواهد بود ولهذا
تفسیر زفیر بآواز بلند کرده اند مراد از آن شدت نفس کشیدنست نزد سوختن ایشان بآتش دوزخ

وَهُمْ فِيهَا وایشان در دوزخ لَا يَسْمَعُونَ نشنوند سخنی که بآن شاد شوند وراحتی بایشان رسد یا
بجهت هول وشدت عذاب هیچ آوازی نتوانند شنید از عبد الله مسعود مرویست که بجهت آن نشنوند که در
تابوتهای آتشین باشند که آنرا بمسمارهای آتشین محکم کرده باشند ودر قعر دوزخ انداخته هریك از ایشان
گمان برند که بغیر از وی کسی دیگر معذب نیست آورده اند که روزی رسول صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد الحرام
درآمد دید که صنادید قریش در حطیم سیصد وشصت بت نهاده اند وآنرا سجده میکنند نزدیك ایشان آمد
ونشست وبا ایشان مناظره آغاز کرد ونضر بن حارث با آنحضرت بمقام مجادله درآمد وآخر حضرت سمند
سخن را بجایی رسانید که بر همهٔ ایشان حجت لازم آمد وچون ملزم شدند وجوابی نداشتند عناد ورزیده
گفتند ما بر دین آبای خود راسخیم واز این بر نمیگردیم حضرت آیهٔ إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ
جَهَنَّمَ بر ایشان خواند آتش غضب در سینهٔ ایشان برافروخته برخواستند وپیش عبد الله بن زبعری که از
رؤسای ایشان بود آمدند وشکایت آن حضرت بدو کردند وی گفت هیچ غم مخورید که من با محمد مباحثه کنم
که او را ملزم سازم پس نزد آنحضرت آمده گفت بخدا سوگند که آمده ام که با تو مخاصمه کنم تو میگویی که هرچه از
دون الله میپرستید همه در دوزخ خواهد بود وحال آنکه عزیر وعیسی وملایکه معبود یهود ونصاری و
بنو ملیح اند هرگاه این معبودان حصب دوزخ باشند گو بتان ما نیز باشند حضرت فرمود معبودان ایشان
شیاطین اند که ایشانرا باین امر قبیح وفعل شنیع امر کرده اند وعزیر وعیسی وملایکه از پرستندگان خود
بیزارند حق تعالی آیه فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ بدرستی که آنان که پیش گرفته اند برای ایشان
مِنَّا الْحُسْنَى از جانب ما سابقهٔ نیکوتر که سعادت دینی وعقبی است یعنی توفیق طاعت ورسیدن بجنت
وآنها عزیر وعیسی وملایکه اند أُولَئِكَ آن گروه مخصوص بسابقهٔ عنایت عَنْهَا مُبْعَدُونَ ع
از دوزخ دور کرده شدگانند که ایشان در اعلی علیین باشند ودوزخ در اسفل السافلین مرویست
که روزی امیر المؤمنین علی علیه السلام خطبه میخواند بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود وگفت أَنَا مِنْهُمْ
من از این جماعتم که عنایت الهی برای ایشان سبقت گرفته لَا يَسْمَعُونَ نشنوند دور شدگان از آتش
حَسِيسَهَا آواز آتش را بجهت دوری مسافت میان ایشان ودوزخ وحسیس آوازیست که محسوس شود
وَهُمْ وایشان فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ در آنچه آرزو کند نفسهای ایشان خَالِدُونَ جاویدماندگانند
یعنی مشتهیات خود را دایم یابند لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ اندوهناك نگرداند ایشانرا ترسی

که بزرکترین ترسهاست وآن کلمهٔ لابشری است که ملایکه باهل شقاوت کویند هرکز ایشان این کلمرا
نخواهند شنید بجهت انکه اهل سعادتند ومقربان درکاه عزت ویاوقتی که ملایکه ندای وامتازوا الیوم
دردهند ایشان غمکین نخواهند بود چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند شد ونزد ابن عباس
فزع اکبر نفخهٔ اخیراست زیراکه حق تعالی فرموده یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات والارض الا
من شاء الله وتتلقیهم الملائکة وپیش باز آیند واستقبال کنند آن بهشتیانرا فرشتکان
در وقت بیرون آمدن از قبور وایشانرا تهنیت کفته کویند که هذا این روز یومکم الذی روز
ثواب شماست که در دنیا کنتم توعدون بودید که بدین وعده داده میشدید یعنی اینست روز
ثواب وکرامت شما ورسیدن بمطالب خود ابو سعید خدری از حضرت نبوی ص روایت کرده که فردای
قیامت سه کس بر تپهٔ از مشک باشند واز فزع اکبر ایمن واز حساب اندیشه نداشته باشند یکی مردی
که تلاوت قرآن نماید برای محض قربة الهی ومعتقد حساب وجزا باشد در عقبی ومردمانرا بقراءت
امر کند در وقتی که بحساب وجزای کردار خود متیقن باشد دویم مردی اذان کوید وبمثوبة اعمال صالحه
معترف بود سیم بندهٔ که ادای حق خدای وحق مولای خود نماید یوم نطوی السماء یاد کن روزی
که درهم پیچیم آسمانرا ویا محو ونابود کردانیم اورا چه غرض از نشر آن اینست که سایه بان بنی آدم است وچون
همه منقرض شوند آنرا از موضع کنند ودرهم پیچند که کطی السجل همچون پیچیدن طومار للکتاب
که برای کتابتست وحفص کتب خوانده یعنی پیچیدن طومار که برای چیزهائیست که نوشته میشود در آن
معانی مقصوده خلاصی معنی آنست که ما آسمانرا درهم پیچیم مانند درهم پیچیدن صحیفهٔ پس از انکه کشاده
شده بوده باشد برای نوشتن ابن عباس کفته که سجل نام کاتب حضرت رسالتست ص یعنی مانند پیچیدن
آنحضرت که صحیفه را درهم می پیچد ما آسمانرا درهم پیچیم وبروایت سدی نام ملکیست که اعمال بندکانرا
در صحیفه مینویسد وحفظ مینماید بعد از آن در بیان اعاده میفرماید که کما بدانا همچنانکه
آغاز کردیم اول خلق نخست آفریدن بی مادهٔ ومددی نعیده باز کردانیم آنرا که آفریده ایم
اول بار چه هر دو بنزد قدرت ما کمال آسانیست وعده داده ایم باعاده وعدا وعده دادنی علینا
که برماست وفا کردن بآن وعده انا کنا فاعلین بدرستی که ما کننده ایم بی شبهه یعنی چنانچه
از اول بوجود آورده ایم برای شناخت ما دیکر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات وکردار وباهمچنانکه

آفریدیم خلایق را در بطون مادران سر وپا برهنه وختنه نکرده همچنین باینوجه در قیامت ایشانرا
بیافرینیم چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده که مردمانرا تن برهنه وپای برهنه وختنه ناکرده محشور
سازیم واول کسی راکه جامه بپوشانند ابرهیم خلیل باشد ام سلمه کفت یا رسول الله زنان نیز برهنه محشور شوند
کفت بلی کفت چه رسوایی باشد فرمود از شدت آنروز مردند انندکه زن کدام وزن نداندکه مرد کدام است پس
این آیه تلاوت فرمود که لکل امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه ولقد کتبنا وبدرستی که نوشتیم ما
فی الزبور در کتاب زبور داود ع من بعد الذکر از پس توریة یعنی بعد از انکه در توریة نوشته بودیم در زبور
نیز ثبت کردیم ان الارض انکه در زمین بهشت یرثها میراث کیرند آنرا عبادی الصالحون
بندکان من که شایسته وستوده اند وبصلاح وتقوی آراسته مراد همه مومنانند ونظر اینست قوله تعالی
واورثنا الارض وقوله الذین یرثون الفردوس ونزد بعضی مفسران مراد بارض زمین دنیا باشد وبصالحون
امة مرحومه اند یعنی حکم کردیم که زمین دنیارا بندکان صالح ما که امت پیغمبر آخر الزمانست بمیراث کیرند بفتح
ونصرت کقوله تعالی لیظهره علی الدین کله واز حضرت رسالت ص مرویست که فرمود فراهم آورده شده است
برای من از زمین از ابو جعفر ع منقولست که فرموده هم اصحاب المهدی فی آخر الزمان یعنی صلحای
که وارث همه زمینند اصحاب صاحب الزمانند که در آخر الزمان مشارق ومغارب زمین را بتصرف
درآورند وبیهقی در کتاب بعث ونشور اخبار بسیار در اینمعنی ذکر کرده واحادیث صحیحه در تنصیص بر
خروج مهدی ودرانکه وی از عترت حضرت رسالتست بسیار است از آن جمله بیهقی باسانید وثیقه رفع
کرده بحضرت رسالت که فرمود لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث
فیه رجلا منی یواطی اسمه اسمی یملأ الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا یعنی باقی نماند از دنیا
مکر یکروز که حق تعالی آنروز را دراز کرداند تا برانکیزد در آن روز مردی از اهل بیت من ونام او نام من باشد
پر سازد زمین را از داد وعدل همچنانکه پر شده باشد از جور وظلم ونیز در مجمع البیان باسانید صحیحه از پیغمبر
خدا ص نقل کرده که المهدی من عترتی من ولد فاطمه یعنی مهدی از عترت من باشد از فرزندان فاطمه
ان فی هذا بدرستی که درین که مذکور شد از هلاک کافران ودولت صلحای اهل ایمان یا از اخبار
ومواعظ این سوره لبلاغا هر آینه کفایتست لقوم عابدین مر کروه پرستندکانرا که تمامی
همت خودرا صرف عبادت کرده باشند مراد امة مرحومه اند که خبر وموعظهٔ قرآن ایشانرا کافیست در رسیدن

بمطلوب وَمَا أَرْسَلْنَاكَ ونفرستادیم ترا إِلَّا رَحْمَةً مکر بخشایشی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیانرا زیرا که آنچه
بآن مبعوث شده بسبب هدایت وسعادت ایشانست وموجب صلاح معاش ومعاد ایشان که مرغوبست
رحمة او نسبت بکفار امنیة ایشانست از عذابها که برامم سابقه واقع شد کقوله تعالی وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ
وَأَنْتَ فِيهِمْ بلکه معظم رحمة او براهل کفر آنست که ثواب داعی را برایشان عرض کرده واکر ایشان بآن مهتدی
نشده اند همچنانکه کسی طعام کثیر حاضر سازد برای کرسنه واو تقصیر نموده از آن نخورد او را منعم میکویند
وآن کرسنه را منعم علیه بانکه قبول ونکرده باشد ومانند شخصی که چشمهٔ عظیم پیدا کرده اند وصلای عام
در دهد که هرکه هست بیاید واز آن بخورد ومواشی ومزارع خود را آب دهد وجمعی بجهت تقصیر خود از نفع
آن محروم مانند همچنین کافر بجهت تقصیر خود از نعمت هدایت محروم کشته ودر وادی ضلالت بکرسنکی
وتشنکی هلاك کشته ودر حدیث صحیح ورود یافته که حضرت رسالت صلعم از جبرئیل ع پرسید که ازین
رحمة چیزی بتو رسید کفت آری من از عاقبت کار خود میترسیدم پس بیمنت تو امنیت یافتم بجهت آنکه
حق تعالی ثنای من فرمود در آیهٔ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ در کشف الاسرار
آورده که از جملهٔ رحمت حضرت رسالت آنست که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اکر در مکهٔ معظمه
بود واکر در مدینهٔ منوره اکر در مسجد مکرم بود واکر در حجرهٔ طاهره وهمچنین چون بذروهٔ عرش
ومقام قاب قوسین بر آمد ایشانرا یاد نمود وفرمود که السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ وفردا
نیز در مقام محمود بساط شفاعت کسترده کوید امتی امتی تا همه را شفاعت فرموده در جنات عدن
در آورد قُلْ بکوای محمد مر کافرانرا إِنَّمَا يُوحَى إِلَيَّ جز این نیست که وحی فرستاده میشود بسوی من
أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ آنکه جز این نیست که خدای شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای یکانه است ویکتا ومعبود بی همتا
فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ پس آیا هستید شما کردن نهادکان وباخلاص عبادت نمایندکان وفرمان
برندکان وفروتنان مر او را فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اکر برکردند از توحید فَقُلْ پس بکو بایشان که
آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ آکاه کردم شما را بر طریق سویه آنچیز را که بآن مامور شدم ودر موضح آورده که اعلام
کردم شما را از آنچه بمن وحی کردند وبر شما روشن شد وکافر ومؤمن در علم باین مساوی باشند وَإِنْ
أَدْرِي ونمیدانم من أَقَرِيبٌ آیا نزدیکست أَمْ بَعِيدٌ یا دور است مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده
داده میشوید بدان از حشر ونشر یا غلبهٔ مسلمان لیکن بیقین میدانم که محقق الوقوع است وبیشك
وشبهه

وشبهه واقع خواهد شد مراد علم علمست بوقت معین ومقرر آن ویقین بر وقوع آن لامحاله إِنَّهُ
بدرستی که خدای يَعْلَمُ الْجَهْرَ میداند آنچه میپوشید از حسد بر پیغمبر صلعم وحقد بر مسلمانان وهمه را
بر آن جزا وسزا خواهد داد وَإِنْ أَدْرِي ونمیدانم تاخیر در عقوبت شما لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ
شاید آن تاخیر آزمایش باشد مر شما را یعنی با شما معاملهٔ آزمایندکان کنند در کیفیت عمل کما قال لِنَنْظُرَ
كَيْفَ تَعْمَلُونَ مراد آنست که تا براهل عالم واضح شود که کدام از شما عناد وزیده در کفر راسخ شود وکدام از شما
بوسیلهٔ معجزهٔ ظاهره از آن رجوع نموده باسلام وطاعت توجه مینماید وَمَتَاعٌ وشاید که آن برخوردار
بودن شما را إِلَىٰ حِينٍ تا هنکامی که وقت مقرر است واجل مقدر وبجهت این تمتع حجة بر شما لازم کرداند
شعبی مرویست که چون امام حسن بن علی علیهما السلام بجهت مصلحت رعیت با معاویه مصالحه نمود معاویه
او را کفت خطبه بخوان ومردمانرا ازین خبر ده آنحضرت برخواست وبآواز بلند خطبه خواند مشتمل بر حمد الهی
ونعت حضرت رسالت پناهی وبعد از آن فرمود عاقلترین مردمان مرد پرهیزکار است ونادان ترین مردمان
تبه روزکار بدانید که این کار که من ومعاویه در آن خلاف کردیم یا حق مردیست که باین کار سزاوارتر است
ویا حق من ومن ترك آن کردم واز سر آن درکذشتم برای صلاح امة پس این آیه تلاوت فرمود که وَإِنْ
أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ قُلْ رَبِّ احْكُمْ بکوای پروردکار من حکم کن و
حفظ قال میخوانند یعنی کفت پیغمبر که ای آفریدکار من حکم کن میان من واهل مکه بِالْحَقِّ براستی یعنی بعدلی
که مقتضای وقوع عذاب وعقابست برایشان چه آنها مستحق این شده اند وچون آنحضرت بامر الهی این
دعا فرمود حق تعالی اهل مکه را در بدر معذب کردانید بشمشیر ابرار نصرت کرد از حیدر کرار وسایر اتباع
ابرار وایشانرا هلاك کردانیده بدار البوار جهنم رسانید از قتاده مرویست که هرکاه حضرت رسالت
صلعم بمعرکهٔ جدال حاضر شدی قبل از شروع در قتال فرمودی که رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَٰنُ
وپروردکار ما بسیار رحمتست بر بندکان خود الْمُسْتَعَانُ یاری خواسته شده یعنی یاری از و میخواهیم
عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت میکنید از حالی که بخلاف حقست که آن شوکت وتسلط مر شما را باشد
بر ما ونکونسار شدن رایت اسلام در اندك فرصتی وتکذیب عذاب موعود وواقع نشدن آن وغیر آن از صفات
باطله چون هَلْ هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَاتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا مراد آنست که شما سخن ناسزا وناروا میکوئید
وما از و سبحانه بر دفع آن یاری میخواهیم وامیدواری بدرکاه حضرت باری داریم که حق را بر باطل غالب کرداند

آشکارا مِنَ الْقَوْلِ از سخن کفار
در طعن اسلام وانبیا واهانت
ایشان با اهل اسلام وَيَعْلَمُ
مَا تَكْتُمُونَ ومیداند آنچه م

وامور باطله راه رهم شکند پس حق تعالی اجابت دعوت آن حضرت فرموده همه اهل کفر را مقهور و
منکوب گردانید و وعد لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ را بظهور آورده همه را مغلوب گردانید و در آنچه گمان
میبردند خایب و خاسر گشتند و آنچه طمع آن داشتند نقیض آن را مشاهده کردند خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ
ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ سورة الحج ثمان وسبعون آية مدنية ابی بن کعب از سید عالم صلی الله
علیه و آله وسلم روایة کرده که هر که سورة الحج بخواند حق تعالی او را ثواب همه کسانی که حج و عمره کرده اند
و کنند تا روز قیامت کرامت فرماید و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که هر که این سوره را در هر سه روز
یکبار تلاوت فرماید کند آن سال بیرون نیاید که بزیارت بیت الحرام مشرف گردد و اگر در سفر فوت شود
حق تعالی او را بجنت نعیم رساند و آنچه آرزوی آن باشد ویرا عطا فرماید و چون حق تعالی ختم سورهٔ انبیا نمود بامر
بندگان بتوحید و اعلام ایشان بآنکه پیغمبر او رحمة للعالمین است افتتاح این سوره کرد بامر مکلفین بپرهیز
از شرک و مخالفت دین و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب بجمیع مکلفانست از مرد و زن و مؤمن و کافر و بنده و آزاد اما
کودک و دیوانه چونکه از دایرهٔ تکلیف بیرون اند در تحت این خطاب داخل نیستند پس میفرماید که ای مردمان
که از اهل تکلیفید و قابل خطاب اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از عذاب پروردگار خود بجهت آن از معصیت
مجتنب شوید إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ بدرستی که جنبانیدن قیامت مر زمین را شَيْءٌ عَظِيمٌ
چیزی بزرگ و پر هول و هیبت و گویند این زلزله نزدیک طلوع آفتاب باشد از جانب مغرب و در
زاد المسیر آورده که قبل از نفخهٔ اول زمین متزلزل شود و ندایی از آسمان برسد که یا أیها الناس أتى أمر الله ای
مردمان حکم خدا بوقوع قیامت دررسید پس فزعی عظیم در خلایق پدید آید يَوْمَ تَرَوْنَهَا روزی که
ببینید آن زلزله را تَذْهَلُ غافل و بیخبر گردد از دهشت كُلُّ مُرْضِعَةٍ هر زن شیر دهنده
عَمَّا أَرْضَعَتْ از آن فرزند که شیر دهد آنرا یعنی با وجود شدت شفقت و مرحمت مادر بفرزند شیرخواره
چون زلزلهٔ قیامت حادث گردد از شدت و هول آن پستان از دهن فرزند خود بکشد و از و غافل شود و او را
فراموش کند و یاد نیارد وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ و بنهد هر زنی که خداوند بار است یعنی هر
زن آبستن و باردار بیفکند حَمْلَهَا بار خود را یعنی از دهشت فرزند خود را از شکم بیندازد وَتَرَى
النَّاسَ و ببینی ای بیننده همه مردمان را از شدت و هول آن روز سُكَارَى در حالتی که مستان باشند

نصف



یعنی مانند مستان عقل و تمیز از ایشان زایل شده باشد وَمَا هُمْ بِسُكَارَى و حال آنکه ایشان باشند مستان
از روی حقیقت و اگرچه در رأی العین مست نمایند و همچنین مستان باشند وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ
ولیکن عذاب خدای سخت است و بجهت هول شدت و دهشت آن مدهوش نمایند از عمران بن حصین
و ابو سعید خدری مرویست که این هر دو آیه در شب نازل شد در غزوهٔ بنی المصطلق که قبیله اند از بنی
خزاعه و مردمان درین شب براه میرفتند چون این هر دو آیه نازل گشت رسول الله ص بفرمود تا توقف
کردند در گرد آن حضرت و حضرت این هر دو آیه را باواز بلند بر ایشان خواند همه بگریه افتادند و در
هیچ وقت این قدر گریه نکرده بودند که آن شب و چون روز شد هیچ کس زین از پشت اسبان فرو نگرفت و خیمه
نزد و طعام نپخت بعضی گریه میکردند و جمعی حزین و غمگین سر بر زانوی خود فرو برده بودند رسول فرمود
که میدانید این روز چه روزی خواهد بود گفتند اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ خدا و رسول بهتر میدانند فرمود
آن روز خدای تعالی آدم را فرماید که برخیز و بعضی از فرزندان خود را بدوزخ فرست او گوید که چند کس را بدوزخ
برم ندا رسد که از هر هزار نهصد و نود و نه را بدوزخ فرست و یکی را ببهشت اصحاب چون این بشنیدند
صدای الله اکبر از ایشان برخواست و بهای های بگریستند و گفتند یا رسول الله آن و نجات یابنده که خواهد
بود فرمود مژده باد شما را که از جنس شما دو خلق هستند که ایشان را یاجوج و ماجوج گویند و از غایة
کثرت از حد و حصر متجاوزند و نهایت ایشان جز خدای نداند همه ایشان اهل دوزخ باشند با سایر
کافران دیگر و عدد شما در جنب عدد کفار مانند یکموی سفید است در گاو سیاه و امید میدارم که
ربع اهل بهشت شما باشید ایشان خوشحال شدند و بعد از آن فرمود که امید میدارم که ثلث اهل جنة
شما باشید ایشان زبان بتکبیر و تحمید بگشودند پس گفت امیدم چنانست که شما دو ثلث اهل بهشت
باشید و بدانید که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از آن صف امت من باشند و بعد از آن
فرمود که هفتاد هزار از امت من از آن قبیل باشند که بیحساب ببهشت روند عکاشة بن محصن
برخواست گفت یا رسول الله دعا کن تا من از جملهٔ ایشان باشم فرمود بارخدایا او را از ایشان گردان
مردی از انصار برخواست و همین التماس کرد فرمود عکاشه باین بر تو سبقت گرفت و از ابن عباس
منقولست که آن انصاری منافق بود بجهت این برای او دعا نفرمود آورده اند که نضر بن حارث
پیوسته با آن حضرت مجادله کردی و گفتی فرشتگان دختر خدایند و قرآن افسانهای پیشینیانست

وخدا قادر نیست برانکه مردهٔ که پوسیده و ریزیده باشد وخاک کشته زنده کند حق تعالی دربارهٔ
او و هرکه تابع او بود فرمود درین کفتار که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ واز مردمان کسی هست که از غایت کفر
و عناد جدال و نزاع میکند فِي اللَّهِ از کتاب خدای تعالی و در آنچه حق تعالی از آن منزه است از نسبت ولد باو
و عدم قدرت او بر زنده کردن مردکان بِغَيْرِ عِلْمٍ بیدانشی و معرفتی که بدون برهانی و حجتی وَيَتَّبِعُ
و پیروی میکند در مجادله کردن باحق كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ هر دیوی سرکش را که متمرد کننده و سرکشنده
است از فرمان خدا و معزل است از صلاح و اصلاح كُتِبَ عَلَيْهِ نوشته است بر آن دیو یعنی در لوح
محفوظ ثبت شده أَنَّهُ آنکه شان اینست که مَنْ تَوَلَّاهُ هرکه آن دیو را دوست دارد یعنی پیروی او کند
فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ پس بدرستی که آن دیو کمراه کرداند او را تابع خود از راه راست که طریق نجاتست از شقاوت
ابدی و موصل بسعادت سرمدی وَيَهْدِيهِ و راه نماید او را إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی عذاب
آتش سوزنده یعنی دوست و تابع خود را برکاری دارد که مکافات آن آتش دوزخ باشد و شبهه نیست
در آنکه هرکه تابع پیشوایان ضلال و اضلال و رؤسای بدعت میشود و پیروی کسانی میکند که کرویده اند
از جادهٔ آل هدایت انتمای حضرت رسالت پناه و اهل بیت سید مختار صلوات الله علیهم اجمعین که مصابیح
طریق هدایتند و کواکب بروج نجات هر آینه در ظلمت ضلالت کرفتار شده مانند اتباع شیاطین و
رؤسای کفار بدار البوار شتابد و بعذاب سعیر کرفتار کرد و چونکه اکثر جدال اهل کفر و شرک در باب
بعث است و نشور از جهت حق تعالی بدلیل روشن بیان تحقق و وقوع آن میفرماید بقوله يَا أَيُّهَا النَّاسُ
ای مردمان مراد منکران بعث اند إِنْ كُنْتُمْ اکر هستید شما فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ در شک از برانکیختن
حق تعالی همه شما را و میکویید اعاده مقدور و ممکن نیست مرا و حق سبحانه و تعالی را نظر کنید در اول حال خود
فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ پس بدرستی که ما آفریدیم پدر شما را مِنْ تُرَابٍ از خاک و همه شما فرع اوئید و هرکه
قادر باشد که آدمی تمام خلقت و صورت را از خاک بیافریند البته توانا خواهد بود که اجزای ریزیدهٔ
او را جمع کرده زنده کرداند پس تفکر کنید در اول آفرینش خود که آن آفریدن شماست از خاک ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ
پس از آن از منی که آن آبیست که از پشت مرد و سینهٔ زن بر رحم ریخته میشود و جمع میکردد در رحم ثُمَّ
مِنْ عَلَقَةٍ پس از مقداری خون بسته ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ بعد از آن از قطعهٔ کوشت آنمقدار که بخایند
مُخَلَّقَةٍ تمام خلقت که در او هیچ نقصی و عیبی نبود وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ و ناتمام خلقه که بعضی اجزای آن





نقصانی باشد و در وسط کفته که غیر مخلقه بچه از شکم افتاده است که بعضی از آن صورت نیافته حاصل
که ما شما را منتقل ساختیم از حالی بحالی و از هیئتی بهیئتی لِنُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان کنیم برای شما باین
انتقالات بر سبیل تدریج قدرت و حکمت خود را یعنی تا استدلال کنید از مبدء بر معاد و تامل نمائید
که هرچه قابل تغییر و فساد و تکوین است دیکر بار قبول آن میتواند کرد و هرکه قادر باشد بر تصویر آن اوّلاً
لا محاله قادر خواهد بود بر اعادهٔ آن ثانیاً وَنُقِرُّ و قرار میدهیم و باقی میکذاریم فِي الْأَرْحَامِ در رحمهای
مادران مَا نَشَاءُ آنچیز را که خواهیم که قرار دهیم یعنی آن جنینی را که مشیت ما تعلق کرفته باینکه از شکم
نیفتد و در رحم بماند إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که نام برده و مقرر کشته که زمان وضع است و اقل آن
شش ماه است و اکثر آن ده ماه از ابن مسعود مرویست که نطفه در رحم قرار کیرد حق تعالی فرشتهٔ که بر آن
موکل کردانیده آن فرشته کوید بار خدایا این نطفه مخلقه خواهد بود یا غیر مخلقه اکر ندا رسد باو
که غیر مخلقه آن را بیندازد و اکر خطاب آید که مخلقه کوید بلی خداوندا مذکر خواهد بود یا مؤنث و رزق او
از کجا خواهد و اجلش چیست و سعید است یا شقی و یرا کوید که در لوح محفوظ نکاه کن و آنرا بنویس و نکاه دار
و بعد از آن ملازم حال او باش تا هنکام وضع حمل و بعد از آن بامر او سبحانه از شکم مادرش بیرون
آرد همچنانکه میفرماید که ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ پس بیرون آوریم شما را از شکمهای مادران طِفْلًا
در حالتی که کودک باشید و از غایت ضعف و ناتوانی بامور خود قیام نتوانید نمود که شیر خورید و بان
پرورش یابید و بسن جوانی در آئید ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ پس از آن برسید بکمال سختیهای خود
در قوت و عقل که نهایت قوت و غایت فهم است و خرد و آن میان سی سالکی و چهل سالکیست وَمِنْكُمْ
مَنْ يُتَوَفَّىٰ و بعضی از شما کسی باشد که متوفی کردد نزد بلوغ رشد و کمال عقل یا قبل از آن یعنی در حالت
کودکی یا جوانی یا سن بلوغ بمیرد وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ و بعضی دیکر از شما کس باشد که رد کرده شود
إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ بفروترین و زبون ترین زندکانی که سن خرافتست و نهایت پیری و ضعف
بصر و درماندکی لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ تا نداند پس از دانستن امور شَيْئًا چیزی را
یعنی بحالت کودکی باز کردد پس هرچه دانسته باشد فراموش کند و آنچه شناخته باشد از یاد او برود
و حق تعالی خرافت را که ارذل العمر کفته بجهت آنکه آدمی درین سن امید بصحت و قوت ندارد بلکه
هرچند بر می آید خفت عقل و ضعف بدن و رذالت و خواری او بیشتر میکردد و پیوسته منتظر مرکست

وفنا بخلاف حال طفولیت وضعف که در آن امید واری تمام قوة وکمال عقل هست از عکرمه منقول است
که هرکه قرآت قرآن کند حق تعالی اورا از خرافت ونقص عقل نکه دارد بدلیل قوله تعالی ثُمَّ رَدَدْنَاهُ
أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعمل صالح را تفسیر بقراءة کرده بعد از آن حق تعالی
استدلال دیگر میفرماید بر بعث باینکه وَتَرَى الْأَرْضَ ومی بینی ای آدمی زمین را هَامِدَةً
درحالتی که خشک وبی رونق است وپژمرده وافسرده فَإِذَا أَنْزَلْنَا پس چون فرستیم از ابر ماطله
عَلَيْهَا الْمَاءَ بر آن زمین آب بارانرا اهْتَزَّتْ جنبش کند آن زمین بگیاه مانند کسی که از روی
حرکت بنشاط درآید وَرَبَتْ وبرآید مانند خمیر مایه وَأَنْبَتَتْ وبرویاند مِنْ كُلِّ زَوْجٍ
از هر صنفی از نبات بَهِيجٍ که تازه وتر ونیکو باشد وبهجه افزای پس قادری که زمین مرده وافسرده را
باب زنده سازد توانا است بر آنکه اجزای مردکانرا جمع ساخته بهمان حال که بود باز برد پس آنانکه مرده شده
وخاک کشته مانند زمین مرده وافسرده در فصل زمستان که هیچ کیاه از و روییده نشود وچون
فصل ربیع درآید اورا در جنبش آورد وانواع نباتات از و برویاند پس البته قادر باشد که همه مخلوقات را
زنده کند پس از مردن وخاک شدن ذَلِكَ آنچه مذکور شد در آفرینش آدمی در اطوار مختلفه وتحویل
ایشان باحوال متنوعه واحیای زمین بعد از مردکی وافسردکی بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای
هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود که بوجود واجب وثابت او همه اشیا محقق کشته وَأَنَّهُ وبجهت
آنست که او يُحْيِي الْمَوْتَى زنده میکرداند مردکانرا چه نطفه وزمین خشک بدون موجدی زنده
وتازه وباطراوت نمیتواند شد وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وبرای آنست که بهمه چیزها توانا است
از میرانیدن وزنده کردانیدن وغیر آن از مقدورات چه قدرت ذاتیه او نسبت بجمیع ممکنات علی
السویه است وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وبسبب آنست که قیامت آینده است یعنی تا بآن
دلایل عالم شوند بوقوع قیامت که هیچ شک نیست در آمدن آن چه تغییر از مقدمات انعدام آنست
وَأَنَّ اللَّهَ وبرای انکه بداند که خدای يَبْعَثُ برانگیزاند مَنْ فِي الْقُبُورِ کسانیرا که اند در کورها
برای جزای کردارها بمقتضای وعده خود که قابل خلف نیست ولامحاله وفا بآن مقرون خواهد نمود
وَمِنَ النَّاسِ واز مردمان مَنْ يُجَادِلُ کسی هست که از روی عناد جدال میکند فِي اللَّهِ در کلام
خدای یا در توحید وقدرة او ومراد ابوجهلست یا عبدالله بن ابی یا نضر بن حارث یا مراد از اول رؤسای

کفارند



کفارند واز ثانی تابعان ایشان وسایر مقلدان که هریک از آنها طرح جدال می افکنند بِغَيْرِ عِلْمٍ
بی دانشی وَلَا هُدًى وبی دلیلی که راه نماید بمقصد وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ وبی کتابی روشن که بدان
ثواب از خطا ممتاز کردد ثَانِيَ عِطْفِهِ درحالتی که پیچنده است جانب دوش وکردن خود را جهة
تکبر چه متکبر دامن از هر چیز در می چیند وکردن وروی خود را از همه چیزی منحرف میسازد وامر او اعراض
است وروی کردانیدن او از حق وبهر تقلید این مقلد وجدال میکند درحالتی که متکبر ومتجبر است
یا معرض از حق لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تا کمراه کرداند مردمانرا از راه خدای یعنی از نافرمان
برداری او لَهُ فِي الدُّنْيَا مر او راست در دنیا خِزْيٌ رسوایی بقتل در روز بدر وفضیحة ونکوهش
بر زبان اهل اسلام وَنُذِيقُهُ وبچشانیم اورا يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز عَذَابَ الْحَرِيقِ
از عذاب آتش سوزان واورا کوییم در روز قیامت که ذَلِكَ این رسوایی وفضیحت وعذاب بِمَا
قَدَّمَتْ يَدَاكَ بسبب آنچیزیست که از پیش فرستاده دستهای تو یعنی کسب کرده از کفر ومعصیت
٤ وشرک وجدال وَأَنَّ اللَّهَ وبسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ
مر بندکانرا بلکه جزیه نیست که او جزا دهنده ایشانست بر قدر اعمال ایشان نه زیاده بر آن وذکر ظلم بصیغه
مبالغه جهت کثرت بندکانست یعنی ظلم نمیکند بر هیچ فردی از افراد بندکان از ابن عباس مرویست
که جمعی از اعراب بمدینه آمده قبول اسلام کردند پس هرکرا از ایشان که مرضی عارض نشد وتن درست بودند
وزنش پسر آورد واسپش کره خوب آورد ودر مواشی نتاج نیکو داد کفت اسلام نیکو دینیست ومرا بسبب
آن نیکوییها پیش آمد ودل او بر اسلام آرمیده شد وهرکرا قصه عکس این دست داد از دین برکشت وکفت
ایمان بر من میمون نیست وبروایة ابن مسعود یکی از یهود ایمان آورد واتفاقا بعد از آن درد چشم اورا
عارض شد ونوره باصره او تاریک شد وبلاهای او را پیش آمده باحضرت صلعم کفت من این دین اسلام را
شوم کرفتم مرا از آن معاف داد تا بکیش خود باز کردم حضرت جواب داد که دین اسلام را اقاله نتوان کرد
وبدین دیگر رجوع نتوان کرد یهودی مرتد شد واین آیه آمد که وَمِنَ النَّاسِ واز مردمان مَنْ يَعْبُدُ
اللَّهَ کسی هست که پرستد خدایرا بوحدانیت عَلَى حَرْفٍ بر طرفی وکناره از آن نه در وسط حقیقی
آن این مثلیت برای عدم ثبات در دین بدون سکون وطمانینه همچنانکه کسی بر کناره لشکر ایستاده
باشد ومنتظر اینکه اکر فتح وظفر ایشانرا دریابد مطمئن شده ودل او آرمیده کشته درمیان آن لشکر

درآید و با ایشان درغنیمت دست یکی دارد و شریك ایشان کردد واکر آن قضیه نتیجه برعکس
این دهد قرار بر فرار دهد وازایشان بکریزد چنانکه میفرماید که فَإِنْ أَصَابَهُ پس اکر برسد اورا
خَيْرٌ نیکویی چون صحت و توانکری اطْمَأَنَّ بِهِ آرام کیرد بدین و ثابت شود به دین بسبب آنچه
وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ واکر برسد اورا ابتلایی وآزمایشی چون مرض و فقر و غیر آن از نکبات و
اذیات و بلیات انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ برکردد بر روی خود یعنی از آن وجه که متوجه شده باشد
باسلام که کفراست باز بر آن عود کند مراد آنست که مردود کردد و دین اسلام را از دست بدهد و از حسن
بصری نقلست که مراد بحرف زبانست یعنی بزبان اظهار عبادة خدا کند وانقیاد اسلام و بدل بر
کفر خود راسخ باشد خَسِرَ الدُّنْيَا زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید وآنچه مدعای او بود از صحت بدن
و توانکری محروم ماند و بی نصیب وَالْآخِرَةَ و زیان کرد در آخرة که بسبب مرتد شدن بعذاب
ابدی کرفتار شد ذَٰلِكَ این زیان هر دو سرا هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ آنست زیان پیدا و هویدا
چه زیان ازین عظیمتر نیست که شخصی از عافیت دنیا محروم ماند و در آخرت از ثواب و جنت نعیم
برآمده بعذاب جحیم معذب کردد **شعر** نه مال و نه اعمال و نه دنیا و نه دین ٭ نه لامعهٔ صدق نه انوار
یقین ٭ در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین ٭ البته زیانی نبود بدتر ازین ٭ يَدْعُو میخواند و می پرستد
آن مرتد مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای مَا لَا يَضُرُّهُ آنچیزی را که ضرر باو نرساند اکر نپرستد اورا
وَمَا لَا يَنْفَعُهُ وآنچه سود ندهد اکر پرستش کند اورا که جماد است فاعل نفع و ضر و خیر و شر نمیتواند
بود ذَٰلِكَ آن خواندن و پرستیدن هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ آنست کمراهی دور از مقصد که آن نور
و هدایتست مانند کسی که در بیابان بی آب و کیاه سلوك کند و هر چند بیشتر سیر کند از آبادانی دورتر شود
تا آنکه کار او بهلاکت نزدیك شود يَدْعُو میخواند لَمَنْ ضَرُّهُ آنرا که ضرر پرستیدن آن که آن قتل
دنیا و عذاب آخرتست أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ نزدیکتر است از سود او که توقع شفاعتست از آن لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ
وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ بد معاشری و مصاحبی که با او معاشرت کنند و مخالطت ورزند چه از آن بغیر از ضرر
ابدی حاصل نمیشود و بعد از ذکر جزای کسانی که شاکند در دین اسلام و یا مضرند بر نقیض آن بیان ثواب
اهل ایمان میکند که ثابت و راسخند در آن و میکوید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا
در می آورد آنانرا که تصدیق کرده اند خدا و رسول را وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته

جنات.

جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانهایی که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا غرفهای آن جویهای
آب چه نزهت باغ و بستان با آب روان است و سایه و سبزه درختان إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستی
که خدای میکند مَا يُرِيدُ آنچه میخواهد از مکافات موحد و مشرك بر وجه مصلحت و حکمت و هیچکس
نبود که دافع اثابة و عقوبت او شود آورده اند که کروهی از غطفان در قبول اسلام توقف نموده کفتند
که ظن ما آنست که مهم محمد از پیش نرود پس اکر امروز اسلام آوریم دوستی که میان ما و یهود است منقطع
کردد و با وجود این مدد اهل اسلام بما نرسد حق تعالی جهت رد قول ایشان فرمود مَنْ كَانَ يَظُنُّ
هر که باشد از دشمنان خدا و رسول که کمان برد أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ آنکه نصرت ندهد خدا پیغمبر خود را
فِي الدُّنْيَا در دنیا باعلای کلمهٔ اسلام و اظهار حجة و غلبهٔ او بر دشمنان وَالْآخِرَةِ و در آخرة بعلو
درجه و شفاعت و قرب و کرامت و نزد جمعی معنی آیة آنست که ارزاق بید قدرت خداست و آن بهیچکس نمیرسد
مکر بمشیت او و بنده را ناچار است که بقسمت او راضی شود پس هر که کمان برد که حق تعالی ارزاق او نیست و بصبر
و تسلیم راضی نشود فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ پس باید که بجهت زوال خشم خود بکشد رسنی إِلَى السَّمَاءِ از سقف
خانه یعنی ریسمان از سقف خانه بیاویزد و در خود بندد ثُمَّ لْيَقْطَعْ پس باید که ببرد آن زمین را تا
بزمین افتد و بمیرد و یا رسن در کردن افکند و راه نفس خود را در بند کند و خود را هلاك سازد همچنان
کسانی که خشم بر ایشان مستولی شده شده باشد چنین میکنند فَلْيَنْظُرْ پس باید کرد در نکرد بنظر تامل
که با وجود این کلفتها هَلْ يُذْهِبَنَّ آیا میبرد كَيْدُهُ این فعل حیله آمیز او که بنهایت آنچیزیست که بر آن
قادر است مَا يَغِيظُ آنچه خشم آورد او را از کار پیغمبر که مظنه و امید او آنست که آنحضرت منصور نشود
و مظفر نکردد بر دشمنان و یا از عدم وسعت روزی خود وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه این آیات مذکوره را
فرستادیم أَنْزَلْنَاهُ انزال میکنیم همه قرآنرا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ در حالتی که آیتهای روشن اند
در احکام و اخبار و مواعظ برای آنکه بر شما واضح کردد وَأَنَّ اللَّهَ و برای آنکه خدای تعالی يَهْدِي
راه نماید بآن آیتها یا بر هدایت ثابت دارد مَنْ يُرِيدُ هر کرا خواهد هدایت او را یعنی آنرا که داند لطف
و توفیق او را نفع خواهد بود و آنها کسانی اند که طالب حقند و تفکر در آیات و معجزات میکنند نه جماعتی
که بجهت جحود و عناد نظر در دلایل واضح نکنند و استماع آیات هادیه ننمایند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
بدرستی که آنانکه کرویده اند بخدا و رسول وَالَّذِينَ هَادُوا و آنانکه یهود شدند وَالصَّابِئِينَ

وستاره پرستان ویا کفاری که از دینی بدینی نقل کنند وَالنَّصَارَىٰ و ترسایان وَالْمَجُوسَ وگبران
وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وآنانکه شرک آوردند یعنی بت پرستان مثل مشرکان قریش وسایر توابع و قبایل
وعشایر ایشان إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ بتحقیق که خدای تعالی جدایی کند میانهٔ ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ ط
در روز رستخیز بحکم محکم خود تا محق از مبطل متمیز کردد محق را بعلامات سفید رویی و مبطل را بنشانهٔ
سیه رویی و بنوع جزا و مکافات آنها ممتاز کرداند یعنی هر کدام را بر وجهی که لایق او باشد مجازات نماید
و در موضعی که مهیاست و فراخور اوست فرود آورد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
شَهِيدٌ ه بر همه کواهست و از حال همه آگاه پس همه را بر وفق اعتقاد جزا خواهد داد در روز معاد
مقاتل کفته که اهل مکه بر پنج قسم اند یکی از آنها که اهل ایمانند تابع رحمن اند و ناجی و رستکار در دنیا
و عقبی و باقی فرق شیطان که هالکند بهلاکت ابدی أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی خطاب با حضرتست و مراد
امتند یعنی ای اهل تکلیف نمی بینید أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای يَسْجُدُ لَهُ سجده میکنند مر او را یعنی سجده
کمال خضوع و خاری برای او بجا می آورند مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست از ملائکه بطوع و رغبت
وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و هر که در زمین است از مؤمنان جن و انس از روی طاعت و عبادت و خاشع و خاضع
واستکانت وَالشَّمْسُ و سجده میکند او را آفتاب بطلوع و غروب که متضمن خضوع و مذلت اوست
در انقیاد که آن مدلول علیه سجود است و این قیاس است قوله وَالْقَمَرُ و سجده میکند مر او را ماه ببرآمدن
و فرو رفتن بر وجه فرمان برداری وَالنُّجُومُ و ستارکان برفتن و فرود آمدن بر وفق مامور وَالْجِبَالُ
ذوی العقول و کوهها بجاری شدن چشمهای آب از آن و بپرورش معادن بر وجه انقیاد وَالشَّجَرُ و درختان بسایه
که موجب بهتی و مذلتست وَالدَّوَابُّ و چهارپایان بعجایب ترکیب و بخواری و افتادکی حاصل که ذوی
سجدهٔ حضرت احدیت میکنند از روی طوع و رغبت و طاعت و عبادت و غیر ذوی العقول بر سبیل
مسخر شدن و عدم امتناع از تدبیر مَلِکِ قدیر یا از روی دلالت کردن آنها بذل و خضوع خود بر عظمت
مدبر خود و وجود صانع خود که مستجمع جمیع صفات کمالست که بجهت آن مستحق عبادت و سجود است
وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ ط و سجده میکنند او را سجدهٔ طاعت بسیاری از مردمان وَكَثِيرٌ و بسیاری
از ایشان که ابا کردند از سجود حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ ط سزاوار شده است بر ایشان عذاب یعنی بجهت امتناع
از سجود و انقیاد و اصرار بر کفر و معصیت حکم شده است بر آنها بعقوبت در دنیا و آخرت و از مجاهد



منقولست که هر که او سجده نکند خدای را سایهٔ او بسجده قیام نماید کقوله تعالی وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ
وَالْآصَالِ و در لحتاف آورده که بحسب حقیقت نهادن پیشانی بر زمین چه اگر کسی از روی استهزا
پیش کسی پیشانی بر زمین نهد آنرا از حساب سجده نمیشمارند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع
و تضرع و غایت تعظیم و تکریمست و همه ذرات عالم مر خدا را خاشع و خاضعند بدلالت چنانکه
اوضح و اظهر است از دلالت مقال و صاحب کشاف آورده که مراد بسجود مطاوعت مخلوقاتست مر او را
در آنچه احداث نموده در آنها از افعال و در آنچه اجرای افعال نموده در آنها از تدبیر و تسخیر خود مر آنها
و بدانکه این سجدهٔ ششم است از سجدات قرآنی باتفاق علما در فتوحات این سجده را سجدهٔ مشاهده
و اعتبار فرموده از همه اشیا غیر از آدمیان را تبعیض نکرد پس بنده باید که عبادت کند بسجده تا از کثیر
اول باشد که از اهل سجده و اقترابند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقابند وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ و هر که را
خوار کرداند خدای یعنی بجهت کفر یا عصیان و فسق بشقاوت آخرت که عذاب دوزخ کرفتار کرداند
فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ مُكْرِمٍ ط هیچ کرامی کننده و نوازنده بسعادت مثوبة در آوردن او بجنة
که دار کرامتست چه مالک مثوبة و عقوبة نیست مکر او سبحانه إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستی که خدا میکند
مَا يَشَاءُ ه آنچه خواهد از اهانة و اکرام بر وفق مقتضای عمل عاملان و اعتقاد معتقدان و هیچکس او را از آن
منع نتواند کرد چه او قادر مطلق است و ما سوای او در نهایت عجز و افتقار و مذلت و احتیاج از ابن
عباس مرویست که اهل کتاب با زمرهٔ اصحاب در مقام مخاصمه در آمده کفتند پیغمبر شما را با جمیع پیغمبران
پیشین تصدیق میکنیم و بکتاب خود و بکتاب شما و سایر کتابهای آسمانی ایمان داریم و شما با آنکه پیغمبر
و کتاب ما را میشناسید از روی حسد و حقد بوی میکروید پس حق در طرف ما باشد نه در جانب شما
حق تعالی آیه فرستاد که هَٰذَانِ خَصْمَانِ این دو کروه دشمن یکدیگرند اخْتَصَمُوا جنگ و جدال
نمودند فِي رَبِّهِمْ ز در دین پروردکار که در روز بدر سبقت کردند بیکدیگر بمبارزت از جانب کفار عتبه
بود و شیبه و ولید بن عتبه و از طرف مؤمن حمزه و علی و عبیدة بن حارث بن عبد المطلب حمزه
مبارزت کرده عتبه را بکشت و امیر المؤمنین علی ع ولید را بقتل آورد و عبیده شیبه را و تفصیل این
قصه در آیات بدر مذکور است و در تبیان نیز از امیر المؤمنین علی صلوات الله وسلامه نقل کرده که آنحضرت
فرمود این در مبارزان ما که کفار بودند نازل شد در روز بدر و در وسیط آورده که فرق خمسهٔ مذکوره

یعنی یهود وصابیان ونصاری ومجوس ومشرکان یك کروهند ازین هردو خصم ومؤمنان علیحده
یك کروه واین هردو خصم پیوسته در ذات وصفات حق تعالی جنك میکنند فَالَّذِینَ کَفَرُوا پس آنانکه
نکرویدند قُطِّعَتْ لَهُمْ بریده شود برای ایشان بمقدار جثهٔ ایشان ثِیَابٌ مِنْ نَارٍ جامها از آتش
که همه جسد ایشانرا فرو کیرد مانند جامه که احاطهٔ جمیع بدن کند وباوجود این شدت عذاب یُصَبُّ
ریخته شود مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ برزبر سرهای ایشان یعنی بریزند برسر ایشان الْحَمِیمُ آب جوشان
که از غایة حرارت یُصْهَرُ بِهِ کداخته شود بآن مَا فِی بُطُونِهِمْ آنچه در شکمهای ایشان باشد از
آلات واحشای اندرونی وَالْجُلُودُ وکداخته شود پوستهای ایشان یعنی از حرارت بظاهر وباطن ٤
ایشان برسد وَلَهُمْ ومر تعذیب ایشانراست مَقَامِعُ کرزها در دست زبانیه مِنْ حَدِیدٍ
از آهن که بعنف بر ایشان کوبند کُلَّمَا أَرَادُوا هرکاه خواهند کفار أَنْ یَخْرُجُوا مِنْهَا آنکه بیرون آیند
از آتش مِنْ غَمٍّ از جهت کثرت غم والم وبیطاقتی أُعِیدُوا بازکردانیده شوند بآن کرزها فِیهَا
در آن آتش یعنی چون بکنار دوزخ رسیده نزدیك بخروج شوند زبانیه کرزهایی که در دست داشته
باشند بزنند بر ایشان وبازکردانند ایشانرا بدرکات دوزخ واز حسن مرویست که زبانهٔ آتش بر ایشان
خورده وایشانرا بربالای دوزخ اندازد وزبانیه بمقامع ایشانرا بته دوزخ اندازند وبعد از هفتاد خریف
بته دوزخ رسند وباز زبانهٔ آتش ایشانرا ببالا اندازد وزبانیه ایشانرا بمقامع بقعور دوزخ افکنند
وبرهمین منوال معذب باشند وکویند باایشان که وَذُوقُوا وبچشید عَذَابَ الْحَرِیقِ عذاب آتش
سوزانرا ودر حدیث آمده که اکر کرزی از آن کرزها بر زمین دنیا نهند وهمهٔ آدمیان وپریان جمع شوند
وخواهند که آنرا بردارند نتوانند وراوی این حدیث ابوسعید خدریست وعذاب موصوف از برای
یکی از آن خصم باشد که کافرند پس در حق خصم دیکر که اهل ایمانند میفرماید که إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدا
یُدْخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا درآورد آنانرا که کرویده اند بخدا ورسول او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند کارهای
شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِی در بوستانهایی که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا مساکن
آن جویهای آب یُحَلَّوْنَ فِیهَا آراسته کردانیده وزیور وپیرایه بسته در آن بهشتها مِنْ أَسَاوِرَ
از دستوانها مِنْ ذَهَبٍ که از جنس طلا باشد وَلُؤْلُؤًا وزیور بسته شوند از مروارید یا از دستوانهای
از طلا که مروارید در آن نشانده باشند وعاصم بنصب لؤلؤا میخواند یعنی داده شوند مروارید تا بآن خود را



مزین کردانند وَلِبَاسُهُمْ فِیهَا وجامهٔ که پوشند ایشان در بهشت حَرِیرٌ ابریشم خالص است ودر
حدیث آمده که هرکه در دنیا حریر پوشد در آخرت نپوشد مراد مردانند که لباس حریر بر ایشان حرام است وطلا هم
مثل اینست وَهُدُوا وراه نموده شوند مؤمنان إِلَى الطَّیِّبِ بچیزی پاکیزه مِنَ الْقَوْلِ از کفتار
یعنی حق تعالی در آخرت ایشانرا بکلمهٔ طیبه راه نماید وآن چنان باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد کویند
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَذَا وچون ببهشت روند کویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ وچون در منازل
خود قرار کیرند کویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ ویا قول پاکیزه آن باشد که در بهشت لغو وفحش وباطل
نکویند که لَا یَسْمَعُونَ فِیهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِیمًا ویا مراد تحیهٔ ایشان باشد بایکدیکر که وَتَحِیَّتُهُمْ فِیهَا سَلَامٌ واکثر
مفسران برآنند که مراد بقول طیب کلمهٔ شهادتست در دنیا کقوله تعالی یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وابن زید
تکبیر را باکلمهٔ شهادت ضم میکند ومیکوید قول طیب لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَکْبَرُ است ونزد سدی قول طیب قرآن است
ونزد بعضی دیکر ذکر الهی مطلق ویا استغفار است ویا هر قول که مطیب نفوس مردمان باشد وسلمی آورده که ذکر
الله است ویا نصیحت وموعظهٔ مسلمانان یا دعای مؤمنان یا امر بمعروف ونهی از منکر وصاحب کشف
الاسرار کفته که کلام پاکیزه آنست که از دعوی وریا وعجب دور باشد وبنیاز نزدیك وسهل تستری فرموده
که درین کلام نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم وهیچ حجاب صعبتر از دعوی نیافتم وَهُدُوا
وراه یافته شوند اهل ایمان إِلَى صِرَاطِ الْحَمِیدِ براه خداوند ستوده که مستحق حمد است مراد طریق
بهشت یا بصراط مستقیم که دین اسلام است بعد از آن از صفات ذمیمهٔ کفار خبر میدهد که إِنَّ
الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی که آنانکه نکرویده اند بخدا ورسول وَیَصُدُّونَ وباز میدارند مردمانرا عَنْ
سَبِیلِ اللَّهِ از راه خدای که ایمانست وطاعت وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ واز طواف مسجد الحرام بقول اشهر
مراد روز حدیبیه است که پیغمبر واصحاب را از طواف خانه ومسجد باز داشتند الَّذِی جَعَلْنَاهُ
آن مسجد که ساختیم آنرا لِلنَّاسِ برای مردمان مخصوص نیست بعضی دون بعضی سَوَاءً الْعَاکِفُ فِیهِ
یکسانست مقیم در او وَالْبَادِ یعنی آینده از بادیه یعنی شهری وغریب در ادای مناسك حج واداء لوازم
تعظیم خانهٔ کعبه مساویند وکویند مراد آنست که قبلهٔ کسانی که مقیم اند در آن وجماعتی که از اطراف
وجوانب عالم اند کعبه است وهم درین حکم مساویند ویا هم مساویند در ایمن بودن از قتل وغارت
در آن وَمَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ وهرکه اراده کند در حرم کاری که صفت آن باشد بمیل کردن

صد

وکردیدن ازراه حق وپیوسته بستمکاری که آن شرکست وکسب معصیت باهرکه خواهد در زمین
حرم کردیدن ازراه راست بسبب ظلم وتعدی ازمنهج صواب نُذِقْهُ بچشانیم اورا مِنْ عَذَابٍ
اَلِيمٍ ازعذاب دردناك دردنیا ودرآخرت از ابن عباس وضحاك ومجاهد وابن بن زید مرویت
بانکه مراد بالحاد وظلم استحلال حرام است وکویند مراد هرچیزست که منهیست حتی دشنام دادن بخادم
چه ذنوب آنجا عظیمست نسبت بمواضع دیکر وعقاب آن مضاعف واکثر علما برآنند که ارادهٔ کناه در
حرم موجب استحقاق عذابست وهرکه ارادهٔ کناهی کند درغیر حرم اکر بفعل آرد برو نبویسند واکرنه ننویسند
مکر درحرم که اکراندیشهٔ کناهی کند بی انکه کند برومینویسند وعبدالله مسعود فرموده که اکرکسی درعدن
قصد قتل کسی کند بمکه یعنی قصد کند که کسی را بمکه بکشد اورا عذاب الیم بچشانند علم الهدی رحمه الله علیه
فرموده که چون مکهٔ محترم مخصوص است بتضاعف حسنات چه نمازی درآن با چندین نماز درغیرآن
برابراست پس جزای سیات نیز درآن مضاعف باشد از سایر مواضع ونزد جمعی بکر الحاد وظلم قصد
کشتن کسیت که وی قصد کشتن او نکند وظلم کند برکسی که وی قصد ظلم او نکند وممکنست استدلال کردن
باین آیه برانکه هرکه درحرم احداث امری کند که موجب حد یا تعزیر باشد عقوبت او را زیاده کردانند
بجهت انکه فرموده نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ اَلِيمٍ وَاِذْ بَوَّأْنَا ویادکن ای محمد که چون تعیین مرجع کردیم
لِاِبْرٰهِيمَ برای ابرهیم ع مَكَانَ الْبَيْتِ جای خانهٔ کعبه را در وقت ساعت یعنی آن مکانرا مرجع
وی کردانیدیم تا رجوع بآن نموده درآن خانه بنا کند وعبادة نماید ودر روایت آمده که حق تعالی دفع
خانهٔ کعبه کرد باسمان در زمان طوفان نوح وآن از یاقوت سرخ بود پس حق تعالی بابرهیم امرکرد تا در موضع آن
خانه بسازد باین وجه که ابری بفرستاد تا سایه افکند برآن مقدار که زمین خانه بود وابرهیم خانه بنا کرد وکویند
بادیرا برانکیخت تا بدان اندازه زمین را برفت ویا جبرئیل بیامد وکرد اکرد آن خطی بکشید وابرهیم براساس
قدیم بنا فرمود وکفتیم اورا اَنْ لَا تُشْرِكْ که شرك میاور وانبازمکیر بِي شَيْئًا بمن چیزیرا
که من از شرك منزهم پس مرا بوحدانیت پرستش کن وَطَهِّرْ بَيْتِيَ وپاك کن خانهٔ مرا از بتان واز جمیع
چیزهای ناشایسته مانند نجاستها لِلطَّائِفِينَ برای طواف کنندکان کردا کرد آن وَالْقَائِمِينَ وبرای
ایستادکان درنماز وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ورکوع کنندکان که سجده نمایندکانند مراد بقائمین وراکعین
وساجدین نمازکذارندکانند اکثر مفسران برآنند که مراد بطائفین اهل آفاقند که بطواف خانه توجه

نموده

نموده باشند وبقائمین کسانی که مقیم آن بلدند ومتوطن درآن وراکعین وساجدین نمازکذارندکانند
ولهذا مسافرانرا درآنجا طواف کردن افضل است ازنماز کردن ومقیمانرا نماز کذاردن افضلست از
طواف کردن حاصل که میفرماید ای ابرهیم خانهٔ کعبه را ازاصنام وانجاس پاك کردان تا آنرا طواف کنند
ودرآن نمازکذارند واین قول بزبان اهل عالمست امابزبان اشارة میفرماید که دل خودرا که دار الملك
کبریای منست از همه چیزها پاك کن وغیر را بدان راه مده که بیمانهٔ محبت ماست درخبراست که وحی آمد
بداود که ای داود برای من خانهٔ پاك بساز که نظر عظمت من بآن فرود آید داود ع کفت کدام خانه است
که عظمت وجلال ترا شاید فرمود که آن دل بندهٔ مؤمنت داود ع کفت اوچکونه پاك دارم خطاب آمد که
آتش محبت مادران زن تا هرچه غیر ماست همه را بسوزد آورده اند که چون ابرهیم خانهٔ کعبه را تمام
کرد وحی آمد بوی که همهٔ مردمانرا بزیارت خانه آواز ده ابرهیم ع فرمود که آواز من بکجا رسد خطاب
آمد که از تو آواز کردن واز من رسانیدن پس خلیل بامر ملك جلیل درمقام وبروایت اشهر درکوه
بوقبیس برخواست وهردو انکشت بکوش نهاد وباواز بلند ندا کرد که يَا اَيُّهَا النَّاسُ حُجُّوا بَيْتَ رَبِّكُمْ
ای مردمان حق تعالی حج خانهٔ خود را برشما نوشته وشما را بدان میخواند اجابت کنید حق تعالی آواز اورا بجمیع
مردمان اهل عالم وهرکه در اصلاب مردان وزحمهای زنان بودند ازمشرق تا مغرب رسانید وهرکه
درعلم الله بود که حج کذارد بجواب لَبَّيْكَ اللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ زبان بکشاد وحق تعالی این قصه را باین وجه
بحبیب برکزیدهٔ خود صلوات الله علیه وآله اخبار میفرماید که وَاَذِّنْ فِي النَّاسِ وندا در ده ای ابرهیم
درمیان مردمان بِالْحَجِّ بدعوت حج وامر بآن یعنی بخوان ایشانرا بطواف خانهٔ خدا وباداء مناسك
آن يَأْتُوكَ تا بیایند بسوی تو رِجَالًا درحالتی که پیاده کان باشند وَعَلٰى كُلِّ ضَامِرٍ
ودرحالتی که سواران باشند برهر شتر لاغرشدهٔ نزار کشته بجهت بعد میفرماید که بجد تمام يَأْتِينَ
آیند آن شتران مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ازهر راه فراخ کرد ودر باشد مراد آنست که مردمانرا
بروجوب حج دعوت کن که سوار وپیاده خواهند آمد مرویست ازسعید بن جبیر که عبدالله عباس
پسران خودرا کفت که ای پسران من حج کنید پیاده درحالت آمدن وبازکشتن که از رسول خدای صلی الله
علیه وآله شنیدم که فرمود هرکسی که سواره بحج آمده باشد بهرکامی که راحلهٔ او بردارد هفتاد حسنه
است از حسنات حرم کفتند یا رسول الله حسنات حرم چه چیز است فرمود هرحسنهٔ آن مقابل صدهزار

در مؤمنت

حسن است در غیر آن در کنفا لغمه از علی بن زید بن حدعان نقل کرده که حضرت امام حسن بن علی
علیهما السّلام پانزده حج کذارده بود پیاده و ملازمان او اسبان رهوار خوش رفتار را با او میکشیدند تا بمکهٔ
معظمه و هرچند مسافت دورتر باشد ثواب آن بیشتر خواهد بود انس از سید عالم صلی الله علیه و اله و سلم
نقل کرده که شنیدم از آنحضرت که فرمود حق تعالی بر فرشتکان مباهات میفرماید با هل عرفات و میفرماید
ای فرشتکان من نظر کنید به بندکان من که هم ژولیده مو و کرد آلود توجه نموده اند بمن از راه دور
و دراز پس کواه میکیرم شما را که بتحقیق من اجابت دعای ایشان کردم و اذن شفاعت ایشان دادم در هر که
راغب باشند و بخشیدم بدکاران ایشانرا بنیکوکاران ایشان عطا فرمودم نیکوکاران ایشانرا جمیع آنچه از من
طلبیده اند غیر از حقوقی که در میان ایشان باشد یعنی غیر آن چیزی که در ذمت یکدیگر داشته باشند
و بطریق امانت نزد یکدیگر کذاشته پس چون حاجیان از عرفات بمشعر روانه شوند و وقوف کنند
و عود کنند در مطالب خود و مقاصد خود یعنی آنها را بحق تعالی رفع نموده طلب انجاح آن کنند حق تعالی بملایکه
کوید ای فرشتکان من بندکان من وقوف نموده اند بمشعر و در مطلوب خود عود کرده طلب آن از من
میکنند پس کواه میکیرم شما را که اجابة نمودم دعای ایشانرا و زمام شفاعت بدست ایشان دادم تا در حق
هر که رغبت داشته باشند شفاعت نمایند و بدکاران ایشانرا بنیکوکاران ایشان بخشیدم و جمیع آنچه طلب
کرده اند بایشان ارزانی داشتم و ضامن شدم جمیع حقوق را که در ذمت یکدیکر دارند و آنرا در کف کفایت
خود نهادم و فردای قیامت خصمان ایشانرا از ایشان خشنود کردانم بر وجهی که هیچکس دعوی با ایشان نداشته
باشد و نزد بعضی خطاب متوجه حضرت رسالتست و مصدق این قولست آنچه از امام جعفر صادق
علیه السّلام ماثور است که پیغمبر صلعم قبل از حجة الوداع ده سال در مدینه اقامت فرموده درین مدت
بحج نرفت و چون این آیه نازل شد منادی خود را امر فرمود که ندا در دهد در میان مردمان از جهة حج رفتن
پس در مدینه خلایق بسیار از اعراب و غیر ایشان جمع شدند و اکثر از اهل مدینه بودند و آن حضرت
در بیست و ششم ذی القعده از مدینهٔ مبارکه بیرون رفت و چون بمسجد شجره رسید وقت زوال بود همانجا
غسل کرده نیت حج قران فرمود و بعد از انکه ظهرین را ادا فرموده بود متوجه مکه شده مناسک حجة
الوداع را بجا آورد پس میفرماید که ای محمد ندا کن مردمانرا بطواف خانهٔ خدا تا پیاده و سوار بیایند نزد تو
لِيَشْهَدُوا بجهت انکه حاضر شوند مَنَافِعَ لَهُمْ نزدیک منفعتهایی که مر ایشانراست یعنی بمنافع



دنیا یا دینی خود برسند که آن ارباح تجارتست در دنیا یا رسیدن بجانب اعلا در عقبا اول قول ابن عباس
و ابن جبیر است و دویم قول سعید بن مسیب و عطیه و ماثور از ابی جعفر و ابو عبدالله صلوات الله علیهما
و نزد مجاهد هم تجارتست در دنیا و هم ثواب در آخرت و صاحب کنز العرفان و کشاف نیز کفته که مراد
منافع دینیه و دنیویه است که مختص است باین عبادت و در غیر آن از انواع عبادة چون نماز و روزه
و زکوة یافت نمیشود و این منافی قولین مذکورین نیست وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ و بجهة آنکه یاد کنند نام
خدایرا از لبیک و تکبیر فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ در روزهای دانسته شده نزد مردمان و معلوم و معهود
در میان ایشان که آن دهه اول ذی الحجه است و مراد بمعدودات در آیه وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ
ایام تشریقست که روز عید قربانست و سه روز بعد از آن و نزد ابن عباس ایام معلومات ایام تشریقست
و معدودات ایام عشر و این قول از ابی جعفر صلوات الله علیه منقولست و مقوی قول ثانیست اینکه میفرماید
بعد از ین که عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ یعنی ذکر خدا کنند بر ذبح آنچه روزی داده شده ایشانرا مِنْ بَهِيمَةِ
الْأَنْعَامِ از بسته زبانان چهارپایان از شتر و کاو و کوسفند مراد آنست که در حین ذبح و نحر نام خدا ببرند
و باسم او بکشند نه باسم بتان چنانکه شعار کفار است و از امام جعفر صادق علیه السّلام مرویست که مراد
تکبیراست در منی عقب پانزده نماز که اول آن ظهر عید است و این مؤید نیز قول ثانیست و صورت تکبیر اینست که
اللهُ أَكْبَرُ اللهُ أَكْبَرُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ اللهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ مَا هَدَانَا
وَلَهُ الْحَمْدُ عَلَىٰ مَا أَوْلَانَا وَاللهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ آورده اند که کفار باسم بتان
قربان میکردند و از کوشت قربانی نمیخوردند حق تعالی رسوم باطلهٔ ایشانرا درهم شکسته باهل ایمان امر
میکند که بنام من قربان کنید فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از کوشت آن وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ و بخورانید (کوشت)
از آن قربانی درماندهٔ محنت کشیدهٔ محتاج تنکدست را و بدانکه اکر مذبوح هدی است امر باکل و اطعام از برای
وجوبست و اکر قربانیست از برای ندب و اکر ذبح از برای کفارت باشد یا نذر کرده باشد صاحب مذبوح را جایز
نیست خوردن آن چنانچه در احادیث صحیحهٔ اهل البیت علیهم السّلام ثابت کشته و بایس کسیست که اثر شدة
و محنت فقر برو ظاهر باشد از جوع و کرسنکی و برهنکی و یا آنست که دست خود را برای سؤال دراز کند و کف
دست را برای طلب بکشاید و یا کسیست که مردمان عار داشته باشند از مجالست آن بجهت نهایت پریشانی
و خواری و فقر نه بآن مرتبه است و لهذا حق تعالی تقدیم اسم او نموده بر فقیر ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ

وبعدازآن بگذارید مناسک حج را ازسرتراشیدن وناخن چیدن ورمی جمار ثلثه کردن وغیرآن از اعمال
حج درین ایام که بعدازذکراست وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وباید که وفاکنید بنذرهای خود یعنی بآنچه نذر
کرده باشید ازحج و غیرآن ازطاعات که درین ایام درمکه بجای می آورند وَلْيَطَّوَّفُوا وباید طواف کنند
طواف زیارت وطواف نسا وطواف عمره بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانهٔ آزاد ازغرق روزطوفان ویا ازتملک
مردمان وتسلط جباران ازسعیدبن جبیر مرویست که تبّع متوجه مکه شد بقصد خراب کردن خانهٔ کعبه
چون بغدیر رسید مفلوج شد وهرچه اطبا درمعالجهٔ آن کوشیدند فایده نداد بعضی ازاسلام نزد او آمدند
وگفتند ای ملک این خانه را خدایی هست که هرکه قصد او کند ویرا ببلایی مبتلا سازد واورا ازآن بازدارد اگرخواهی
که بمکه روی عزم را جزم کن که تعرض بآنخانه نرسانی تاخدای آنخانه ترا شفایی دهد ملکه برین عزم بتوجه
مکه شد حق تعالی اورا ازآن مرض شفاداد وی بمکه آمده بفرمود تاخانهٔ کعبه را کسوت فاخر بپوشانیدند واول کسی
که خانهٔ کعبه را کسوت پوشانید وی بود و هزارشترقربان کرد واهل حرم را بصله وعطا نوازش نمود ودرآن
موضع که فرود آمده بودند آنرا مطابخ نام کردند زیراکه طبخ بسیار آنجا کردند وعبردمان مکه اطعام نمودند
واینکه حجاج تخریب رکنی ازمکه نمود وحق تعالی اورا هلاک نکردانید بنزول عذاب برآن بجهت آن بود که مقصود
آن گرفتن عبدالله زبیر بود که بخانهٔ کعبه پناه برده بود نه قصد تخریب خانه ولهذا بعدازآنکه ابن زبیررا از
آنجا بیرون آورد وتعمیرآن نمود وبرطریق اول بنا نمود ویا بجهت برکت ومیمنت سیدعالم صلعم چه همهٔ امت او
محفوظ اند ازعذاب استیصال دردنیا واین وجه اوجه است چه اقدام او برفعل قبیح مخالفهٔ کریمهٔ وَمَنْ
دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا بود ونزدبعضی عتیق بمعنی قدیمست زیراکه بانی خانهٔ کعبه آدم عم بود کقوله تعالی إِنَّ أَوَّلَ
بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وبعدازطوفان ابرهیم تجدیدآن نمود وبعدازآن عمالقه ودربعضی
روایت آمده که بنای آن خانه قبل ازآدم بوده بدو هزارسال وآنرا صراح میگفتند ذَٰلِكَ امرحج ومناسک
آن اینست که مذکورشد وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ وهرکه بزرگ دارد حرمتهای خدارا یعنی
حرمت احکام حج را نگه دارد وهتک آن نکند وحرمت بجای آورد فَهُوَ پس آن تعظیم که حفظ احکام او
سبحانه است وامتثال آن نمودن خَيْرٌ لَهُ بهتراست مراورا عِنْدَ رَبِّهِ نزدپروردگار او ازپاداش و
جزا وَأُحِلَّتْ لَكُمُ وحلال کرده شد مرشمارا درحال احرام الْأَنْعَامُ همه چهارپایان وحکم
آنها حکم صید نیست که برمحرم حرامست إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ مگرآنچه خوانده شود برشما تحریم آن

که آن میته است وآنچه بنام غیرخدا کشته باشند کقوله تعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ تاآخر وچون حق تعالی
ترغیب بندکان نمود برتعظیم حرمات خود درعقب آن امرکرد باجتناب اوثان وقول زور چه توحید خدا و
نفی شریک ازو وصدق قول ازاعظم حرماتست وفرمود فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس دورشوید ازپلیدی
مِنَ الْأَوْثَانِ که آن بتانند یعنی بتان را شریک خدا مگردانید بلکه برطریق توحید خدارا بپرستید وَاجْتَنِبُوا
قَوْلَ الزُّورِ واجتناب کنید ازگفتار دروغ که دعوی شرکت بتانست بخدا وغیرآن ویا مراد مطلق کذبست و
بهتان حاصل که میفرماید ازعبادهٔ بتان وقول زور دورشوید حُنَفَاءَ لِلَّهِ درحالتی که میل کننده باشید
ازهمه ادیان باطله بدین اسلام ازبرای خدا یعنی خاص وخالص ازبرای او غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ نه شرک آرندگان
مراد آنست که ادای مناسک حج کنید درحینی که مخلص باشید برای خدای برخلاف عادهٔ کفار ودرتلبیهٔ حج
غیررا شریک او مگردانید ویا آنکه مراد اخلاص است درهمهٔ عبادات یعنی جمیع طاعات را خاص وخالص
گردانید ازبرای او وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ وهرکه شرک آرد بخدا فَكَأَنَّمَا خَرَّ پس گویا درافتاده مِنَ
السَّمَاءِ ازآسمان برروی زمین وهلاک شده چه آو ازاوج عزت ایمان بحضیض ذلت کفر وطغیان افتاده
فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ پس درمی ربایند اورا مرغان مردارخوار ازروی زمین واجزای اورا متفرق میسازند ومی برند
أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ یا گویا می افکند اورا بادها ازموضع بلند فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ درجایی دوراز دست
گیری وفریادرسی چه شیطان اورا ~~بادها ازموضع بلند~~ درچاه عمیق ضلالت می افکند مراد آنست که هرکه شرک آرد
بخدا پس بتحقیق که نفس او هلاک کشته مانند هلاکت کسی ازآسمان بزمین افتاده یا باد اورا ازجایی بلند
بزیر افکنده وهلاک ساخته چه هرکه ازاوج عزت ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس اورا پریشان ویا پامال
سازند یا باد وسوسهٔ شیطان اورا دروادی ضلالت افکند ونابود شود ذَٰلِكَ حقیقت امراینست که مذکور
شد پس ابتدا بکلام دیگر کرده میفرماید که وَمَنْ يُعَظِّمْ وهرکه تعظیم کند شَعَائِرَ اللَّهِ نشانهای خدارا که
مناسک حج است واعتقاد حقیهٔ آن نماید وبروجه اخلاص آنرا بجای آورد فَإِنَّهَا پس بدرستی که بزرگ داشتن
آن شعایر مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ازپرهیزکاری دلهاست یعنی تعظیم شعایرخدا ازافعال کسانیست که قلوب ایشان ع
ترسکاراست ازموجبات غضب الهی یا پاکیزه تراست ازشایبهٔ اعتقاد فاسد ومصفی است اززنگ خلل
لَكُمْ فِيهَا مرشماراست درمناسک حج مَنَافِعُ منفعتها که آن کسب تجارتست درطریق آن یا
رسیدن بثواب عظیم آخرت ونزدبعضی مراد بشعایر شترانند که اشعار یا تقلید کرده باشند پس معنی آنست

که آن

که مرشمار است در شتران منفعتها از شیر وپشم وموی وسواری وحمل توشه وسایر اسباب واثقال بر آن
إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که زمان کشتن آنست یا تا قیامت این اخذ منافع شمارا جایزاست تا از آن منتفع
شوید تا هنگام مردن آنها ثُمَّ مَحِلُّهَا پس جای مناسک حج یا موضع کشتن شتررا منتهیست إِلَى
الْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانهٔ آزاد از غرق یا از تسلط جباران یا خانهٔ از قدیم مراد خانهٔ کعبه است بدانکه
فقهای ما متفق اند بر جواز اخذ منافع مذکوره از شتران واگرچه بعد از اشعار وتقلید باشد وقتی که ضرری
بآن وولد آن نرسد واین را از امام محمد باقر صلوات الله علیه نقل کرده اند ومحل کشتن شتران در مکه است
بخروج اگر هدی برای عمره باشد ودر منی اگر از برای حج باشد وَلِكُلِّ أُمَّةٍ ومر هر گروهی را از اهل ادیان
که پیش از شما بودند جَعَلْنَا مَنْسَكًا گردانیدیم محل عبادتی که ذبح کنند در آن از برای تقرب جستن
لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ تا یاد کنند نام خدای را عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه داده مر ایشانرا مِنْ بَهِيمَةِ
الْأَنْعَامِ از بسته زبانان چهارپایان یا هر کس را متدین گردانیده بودیم بنوع طاعتی تا یاد میکنند وحمد
وشکر مارا بجای می آورند بر آنچه روزی ایشان کرده بودیم از چهارپایان ومعنی اول اصح واشهر است فَإِلَٰهُكُمْ
پس خدای شما ای آدمیان إِلَٰهٌ وَاحِدٌ یک خداست فَلَهُ أَسْلِمُوا پس مر او را گردن نهید وتقرب
وذکر را خالص گردانید وقربانها را بشرک وکفر مخلوط مسازید یعنی با اوثان وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ
وبشارت ده ای محمد فروتنان ومتواضعان را در درگاه که بذکر ما آرمیده ومطمئن اند وگویند مخبتین
کسانی اند که ظلم نکنند واگر بر ایشان ظلم کنند انتقام نکشند ومطمئن باشند تا روز رستخیز پس در صفات
حمیدهٔ ایشان میفرماید بقوله الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ آنانکه چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان
وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال ربانی وطلوع انوار عظمت سبحانی وهرگاه تخویف
کرده شوند بعذاب وعقاب الهی دلهای ایشان خایف وهراسان شود وَالصَّابِرِينَ ودیگر مژده ده
صبر کنندگانرا عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ بر آنچه رسیده بر ایشان ومیرسد از تکالیف ومحنتها وَالْمُقِيمِي
الصَّلَاةِ وبپای دارندگان نماز را وادا کنندگان در اوقات خود همچنانکه مامور وماجورند بآن
وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وآنچه روزی داده ایم ایشانرا نفقه میکنند در وجوه خیرات از مصارف
واجبه ومندوبه وباز سر رشتهٔ سخن را بذکر ذبایح کشیده میفرماید که وَالْبُدْنَ وشتران او ر
بزرگرا جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ گردانیده ایم یعنی مقرر ساخته ایم برای شما که از نشانهای دین

خدا باشند

خدا باشند واز علامت مناسک حج وخانهٔ وی که آن اشعار وتقلید واطعام آنهاست لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ
مر شمارا در آنها نیکویهای بسیار است از منافع دینیه ودنیویه که آن موجب جمیل وثواب جزیل فَاذْكُرُوا
اسْمَ اللَّهِ پس یاد کنید نام خدای را عَلَيْهَا بر کشتن آن یعنی در حین کشتن آن تکبیر گویید که آن
الله اکبر است یا مطلق ذکر صَوَافَّ در حالتی که صف زدگان باشند یعنی بر پای ایستاده وچهار دست
وپا از ترتیب نهاده واین بطریق استحبابست وکیفیت آن چنانست که هر دو دست آنرا از خف تا رکبه بر یکدیگر
بندند وتیغ بر گو سینهٔ او فرو برند واین طریق از ابو عبدالله صلوات الله علیه مرویست ومعمول هم فقهای
ماست ودر گاو چهار دست وپای او را به بندند ودست او را رها کنند ودر گوسفند دو دست ویکپای را در
هم بندند فَإِذَا وَجَبَتْ پس چون بیفتد بر زمین جُنُوبُهَا پهلوهای شتران وروح از آن مفارقت
کند فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از آن یعنی از گوشتهای آن وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وبخورانید درویش
قناعت کنندهٔ ناخواهنده را وَالْمُعْتَرَّ وسؤال کنندهٔ خواهنده را وبدانکه ظاهر روایات اهل البیت وفتوی
مجتهدان امامیه بر قسمت هدی است بر سه قسم وخلاف در وجوب وندب تثلیث است واصح واشهر وجوب
تصدق ثلث آنست واهدای ثلث دیگر واکل آن از ثلث دیگر اما همه ثلث آن واجب نیست بلکه مسمی کافیست
وواجبست که هدی واجب تمام خلقت باشد ولاغر نباشد كَذَٰلِكَ همچنانکه یاد کرده شد یعنی آنچه
وصف آن کردیم از امر بکشتن شتران که ایستاده باشند آنجا سَخَّرْنَاهَا رام گردانیدیم آنهارا با وجود قوه
وعظم جثه لَكُمْ برای شما تا که بی تعب ومشقت آنها را میگیرید ومی بندید ومیکشید لَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ تا شاید شما سپاس داری کنید مر خدای را بر نعمتهای او بتقرب واخلاص آورده اند که اهل
جاهلیه خون قربانیهای خود را بر دیوار کعبه میمالند وآنرا سبب تقرب میجستند در اول زمان اسلام
مؤمنان نیز بهمان قاعده داعیهٔ آلودگی دیوار محترم کعبهٔ معظمه داشتند حق تعالی از آن نهی کرده فرمود
که لَنْ يَنَالَ اللَّهَ هرگز نرسد بخدای تعالی یعنی بمحل رضا وقبول او لُحُومُهَا گوشتهای قربانی که صدقه
میدهید وَلَا دِمَاؤُهَا ونه خونهای ایشان که بوقت قربانی میریزید وَلَٰكِنْ يَنَالُهُ ولیکن میرسد
بمحل قبول ورضای او التَّقْوَىٰ آنچه با پرهیزگاریست مِنْكُمْ از جانب شما یعنی از تقوی قلوب شما که
داعی شماست بتعظیم امر خدا وتقرب واخلاص او بقربانی کردن كَذَٰلِكَ همچنانکه مذکور شد سَخَّرَهَا
لَكُمْ رام کرد ومسخر فرمان گردانید انعام را برای شما از روی انقیاد لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ تا ببزرگی

یادکنید خدایرا و ثنا سید عظمت و اقتدار او را بر چیزی که غیر او بر او قادر نیست و در کبریا و جبروت و برا متوحد
دانید عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ ط برآنچه راه نمود شمارا بطریق تسخیر و نحر قربانیها و کیفیات تقرب بدان و گویند مراد
تکبیرات در حالت ذبح وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ و مژده ده ای محمد نیکوکاران مخلص را به بهشت یا بقبول طاعت یا
بوعدهٔ نصرت همچنانکه میفرماید که إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ بدرستی که خدای دفع کند و باز دارد فتنهٔ مشرکانرا
عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه گرویده اند و مؤمنانرا برایشان نصرت دهد إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که
خدای دوست نمیدارد كُلَّ خَوَّانٍ هر خیانت کننده را که در امانت دین خاین است بجهة شرک آوردن
كَفُورٍ ناسپاس بر نعمت او که بمحض انعام بر ایشان میفرستد و ایشان بنام بتان قربان میکنند یعنی حق تعالی
راضی بفعل ایشان نیست پس هرگز نصرت ایشان ندهد و همه را مغلوب گرداند آورده اند که کفار مکه بدست
و زبان در آزار مؤمنان میکوشیدند و هر ساعت از اصحاب بعضی سر شکسته و جمعی دست بسته بنزد
حضرت نبوت آمده شکایت مینمودند و حضرت میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان مامور نیستم و چون
هجرت بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید و اول آیتی که در باب جهاد نازل شد این بود که أُذِنَ دستوری
داده شد کارزار کردن لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ مر آنانرا که خواهند کارزار کنند با جماعت کفار بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا
بسبب آنکه ستم رسیده شده اند و جفاهای بیشمار از دشمنان کشیده و حفص بفتح تا میخواند یعنی آنانرا که کافران
با ایشان مقاتله میکنند دستوری دادیم که قتال کنند وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستی که خدای عَلَىٰ نَصْرِهِمْ بر یاری
دادن مظلومان که مؤمنانند لَقَدِيرٌ هر آینه تواناست یعنی مرخص شدند در قتال الَّذِينَ أُخْرِجُوا آنانکه
بیرون کرده شدند مِنْ دِيَارِهِمْ از سراهای خود که در مکه داشتند بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق و ناروا و اصلا
مستوجب اخراج نبودند و چیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن ایشان بود إِلَّا
أَنْ يَقُولُوا مگر آنکه میگفتند رَبُّنَا اللَّهُ ط پروردگار ما خدای یگانه است و از ابوجعفر صلوات الله علیه
مرویست که این آیه نازل شده در شان مهاجرین و جاری گشته در آل محمد علیهم السلام که از دیار خود شان
بیرون کردند و جفا و ستم و جور و تنگی برایشان روا داشتند وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه
دفع کردن خدا بودی مردمانرا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ برخی ایشانرا ببعضی بتسلیط مؤمنان بر مشرکان
لَهُدِّمَتْ هر آینه ویران کرده شدی باستیلای کافران مشرک بر اهل ملل مختلفه صَوَامِعُ صومعهای
راهبان در زمان عیسی وَبِيَعٌ و کلیسای ترسایان در آنزمان در صحراها و سر کوهها از اطراف

وصلوات

وَصَلَوَاتٌ و کنشهای یهودان در زمان موسی ع وَمَسَاجِدُ و مسجدهای مسلمانان در زمان پیغمبر آخر
الزمان صلوات الرحمن وسلامه علیه يُذْكَرُ فِيهَا که همیشه یاد کرده میشدی در آن مساجد
یا جمیع بقاع مذکوره اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا ط از نام خدای بسیار وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ و هر آینه یاری دهد
خدای مَنْ يَنْصُرُهُ ط کسی را که دین او را یاری دهد و مردمانرا بر طاعت او ترغیب نماید إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ
بدرستی که خدای تواناست بر نصرت مؤمنان عَزِيزٌ غالبست بر همه کس و بر همه چیز و هر کرا خواهد غلبه
دهد درین آیه وعده داد مظلومانرا بنصرة و وفا نمود بوعدهٔ آن چه تسلیط مهاجر و انصار نمود بر صنادید
قریش و اکابر اکاسرهٔ عجم و قیاصرهٔ ایشان و زمین و دیار ایشانرا بمسلمانان تفویض نمود پس آیه اخبار است
از غیب چه این نصرت بعد ازین بظهور رسید دیگر در صفت ماذونان بقتال میفرماید که الَّذِينَ إِنْ
مَكَّنَّاهُمْ یعنی آن جماعت ماذونان آنانند که اگر جای دهیم ایشانرا و تمکین و قدرة و اقتدار بخشیم آنها را فِي
الْأَرْضِ در زمین و زمام حکومت بکف کفایت ایشان دهیم أَقَامُوا الصَّلَاةَ بپای دارند نماز را جهت
تعظیم ما وَآتَوُا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة را جهت یاری دادن بندگان ما وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ
و بفرمایند بنیکویی یعنی آنچه در شرع و عقل نیکو باشد وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ط و باز دارند مردمانرا
از زشتی یعنی آنچه در شرع و عقل قبیح شمرند وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ و مر خدایراست سرانجام همه
کارها و همه چیزها بید قدرت اوست و این تاکید وعدهٔ نصرتست از عکرمه نقلست که این ممکنان همه
مرحومه اند و ابوجعفر صلوات الله علیه فرموده که نحن هم آنها مائیم چه منصب امامت و حکومت و عصمت
نامزد ماست و رتبهٔ علم و فضل و طهارت و تقوی و سایر صفات کمال لازم احوال ما بعد از آن بجهت تسلیهٔ خاطر
عاطر سید عالم ص که پیوسته تکذیب میکردند و انکار می نمودند میفرماید که وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب
میکنند ترا مشرکان قریش غم و اندوه بخود راه مده که آن تکذیب مخصوص بتو نیست فَقَدْ كَذَّبَتْ
پس بتحقیق که تکذیب کردند قَبْلَهُمْ پیش از صنادید مکه که تکذیب تو میکنند قَوْمُ نُوحٍ گروه
نوح مر نوح را وَعَادٌ و گروه عاد هود را وَثَمُودُ و گروه ثمود صالح را وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ و گروه ابرهیم
مر ابرهیم را وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه لوط او را وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ و اهل مدین شعیب را وَكُذِّبَ مُوسَىٰ
و تکذیب کرده شد موسی یعنی فرعونیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَأَمْلَيْتُ پس
مهلت دادم لِلْكَافِرِينَ مر آن ناگرویدگانرا تا وقتی که آجال مقدرهٔ ایشان در آید ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ

پس بکرفتیم ایشانرا بعذاب طوفان وریح صرصر وصیحه ولشکر پشه وخسف وحجاره وعذاب یوم الظلّة
وغرق شدن فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ ناپسندیدن من ایشانرا چه نعمت را بر ایشان بمحنت
بدل ساختیم وحیوة را بهلاک وعمارترا بویرانی وخرابی فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ پس بسا از دیه وشهرها
که ما أَهْلَكْنَاهَا هلاک کردیم آنرا با هلاک اهل آن وَهِيَ وحال آنکه آن دیه یعنی مردمان آن ظَالِمَةٌ
ستمکار بودند بر خود یعنی مشرک فَهِيَ پس آن دیه خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا افتاده است بر سقفهای
خود یعنی اول سقفهای آن بناها بیفتاد بعد از آن دیوارهای آن بر بالای آن فرود آمد وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ
وبسا از چاه معمور پر آب در بادیه که باز گذاشته ودست باز داشته شده است که اهل آن آب هلاک شدند
وکس نیست که از آن آب بر کشد وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ وبسا کوشک بلند افراشته وگچ کاری کرده شده ومستحکم
که از ساکنان خالیست بجهت استیصال ایشان در اکثر تفاسیر آمده که این چاه بپایان کوهیست بحضرموت
وقصر مشید بر قلهٔ آن کوه ودر لباب گفته که بنا کنندهٔ آن قصر عاد ثانی بود که او را منذر گویند ودر
اشهر روایات واقع شده که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح ع با چهار هزار کس بدیار یمن آمد ودر بعضی
از منازل آن ولایت موت بر او حاضر شد وآن منزل را حضرموت نام نهادند یعنی جایی که در آنجا موت
بر صالح حاضر شد ودر آنجا بلده ساختند وحضورا نام نهادند واصحاب او خلاس بن سوید وبروایتی
جلیس بن خلاس را بر خود امیر ساختند ووزارت او را بسحاریب بن سواده دادند وبر این چاه که بئر
معطله اشارتست باو قرار گرفتند وقصر مشید ساختند واولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی
آغاز کرده از دین پدران بر گشتند وحنظلة بن صفوانرا که مردی شتربان بود وبه پیغمبری بدیشان آمده
در باز بکشتند بخواری وزاری تمام وحق تعالی بجهت این ایشانرا مستاصل ساخت وچاه ایشان معطل
وکوشک ایشان خالی ماند وبیک کس از ایشان نماند که از آن آب بر کشد ودر قصر بنشیند ودر تیسیر آورده
که پادشاهی کافر بر وزیری مسلمان غضب کرده گفت که او را بکشند وزیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل
ایمان ودر کوه حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت وهر چند چاه میکندند آب تلخ بیرون
می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسیده موضعی جهت چاه نشان کرد وچون بکندند آبی در غایت لطافت
وشیرینی بیرون آمد ایشان آن چاه را گشاده ساختند واز پایین تا بالا بخشتهای زر ونقره بر آوردند
وبپرستش پروردگار خود مشغول شدند بعد از مدتی شیطان بصورت زن پیر بر آمده زنانرا دلالت کرد بر آنکه

دروقت

دروقت غایب شدن شوهران بسحق مشغول شوند ودیگر باره بشکل مرد پیری بر ایشان ظاهر گشته مردان را
بوقت دوری از زنان بوطی بهایم داشت وچون این عمل قبیح در میان ایشان بدید آمد حق تعالی حنظلة بن صفوان
یا قحافه بن صفوان را بدیشان به پیغمبری فرستاد بدو نگرویدند آب چاه ایشان بزمین فرو رفت وبعد
از وعدهٔ ایمان آن پیغمبر دعا فرمود آب باز آمد دیگر باره نافرمانی کردند وتکذیب او نمودند حق تعالی
بآن پیغمبر خبر داد که بعد از هفت سال وهفت ماه وهفت روز وهفت ساعت عذاب بر ایشان خواهم
فرستاد ایشان قصر مشید بنا کردند بخشتهای زر ونقره وبیاقوت وجواهر مرصع گردانیدند وبعد از
انقضای زمان مهلت رجوع بدان قصر کرده درها ببستند جبرئیل فرود آمده ایشانرا با قصر بزمین فرو
برد اکنون چاه ایستاده است ودود سیاه متعفن از آنجا بیرون می آید ودر آن نوا می نالهٔ هلاک شدگان
میشنوند أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا نرفتند کفار مکه وسیر نکردند فِي الْأَرْضِ در زمین یمن وشام یعنی بآن
موضع میرسند در وقت تجارت ومشاهده میکنند پس چرا بآن عبرت نمیگیرند تا از کفر وشرک باز
ایستند وبعذاب گرفتار نشوند همچنانکه ایشان چنانکه میفرماید فَتَكُونَ لَهُمْ پس باشد مر ایشانرا
قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا دلهایی که تعقل کنند بچیزی که سبب عبرت ایشان شود أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ
بِهَا یا باشد ایشانرا گوشها که بشنوند بآن آنچه واجبست شنیدن آن از وحی که آن خبر دادن حق تعالی است از
استیصال جماعت مذکوره فَإِنَّهَا پس قصه این است وشان اینست که لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ کور ونابینا نیست
دیدهای ظاهر ایشان چه همه چیزها را می بینند وَلَٰكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ
ولیکن نابیناست از مشاهدهٔ اعتبار آن دلهایی که هست در سینهای ایشان یعنی چشم دل ایشان پوشیده است
از مشاهدهٔ احوال گذشتگان وبی بصیرتست از دیدن وقایع ایشان که نزول عقوبتست بر ایشان وبجهت این عبرت
نمیگیرند وذکر صدور جهت مبالغه وتاکیداست ومرویست که آیه وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ
نازل شد ابن مکتوم مغموم شده نزد حضرت رسالت آمد وگفت یا رسول الله من در دنیا اعمی ام پس در آخرت
نیز اعمی خواهم بود حق تعالی این آیه را نازل گردانید وچون ابن مکتوم این آیه بشنید شادمان گشت آورده اند
که کفار قریش چون نضر بن حارث وامثال آن پیوسته تعجیل عذاب میکردند وبا پیغمبر میگفتند که اگر دعوی تو
در استی وانزال العذاب صادقی از خدای خود درخواه تا بر ما عذاب نازل سازد آیه آمد که وَيَسْتَعْجِلُونَكَ وبشتاب
می خواهند از تو کافران مکه که نضر بن حارث واصحاب اویند وتعجیل مینمایند بِالْعَذَابِ بنزول عذاب

موعود وَلَنْ يُخْلِفَ اللّٰهُ وَعْدَهُ و هرگز خلاف نکند خدای وعدهٔ خود را که در انزال عذاب ایشان فرموده
واگرچه بعد از ازمنهٔ متطاول باشد لیکن او سبحانه صبور است و حکمت او مقتضای آن نیست که بعقوبت
تعجیل فرماید وَاِنَّ يَوْمًا و بدرستی که روزی از روزهای شما عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو
كَاَلْفِ سَنَةٍ مانند هزار سال است مِمَّا تَعُدُّوْنَ از آنچه میشمرید و این بیان نهایت صبر او سبحانه است
بمرتبهٔ که زمانهای دور و دراز را کوتاه میشمرد و حقیر میداند و چون یکروز و هزار سال هردو علی السویه اند
نزد او سبحانه و قلت و کثرت نزد او یکسان پس هرگاه خواهد عذاب فرستد و بر استعجال زمان عقوبت هیچ
اثری بر او مترتب نگردد و گویند معنی آنست که کفار استعجال عذاب میکنند و حال آنکه روزی از روزهای
عذاب ایشان در آخرت همچون هزار سالست و نزد جبائی معنی آنست که یکروز عذاب او سبحانه در حکم هزار
سال عذاب غیر است بجهت شدت و سختی عذاب او وَكَاَيِّنْ مِّنْ قَرْيَةٍ و چندین از دیهها
که من بمحض رحمت و حمایت خود اَمْلَيْتُ لَهَا مهلت دادم مر اهل آنرا بتأخیر عذاب وَهِيَ ظَالِمَةٌ
و حال آنکه مردمان آن ده ستمکار بودند بر خود بجهت شرک و معصیت و مستوجب عقوبت و مهلت
من بجهت آن بود که توبه کنند و بحق بازگردند ثُمَّ اَخَذْتُهَا پس گرفتم ایشانرا چون توبه نکردند بعذابی
سخت در دنیا وَاِلَيَّ الْمَصِيْرُ و بسوی منست بازگشت هم در آخرت و آنجا نیز بجزای خود خواهند رسید
و حال شما ای کفار قریش چنین خواهد بود و نیز بجهت تخویف بندگان میفرماید که قُلْ بگو ای محمد باهل
روزگار خود که يٰاَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان اِنَّمَآ اَنَا لَكُمْ بدرستی که من شما را نَذِيْرٌ
مُّبِيْنٌ بیم کننده ام هویدا یعنی روشن کنندهٔ آنچه شما را بدان انذار مینمایم پس بجهت زیادتی خشم کافران
حال مؤمنان بیان میفرماید که فَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا پس آنانکه گرویدند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
و کردند کارهای شایسته از انواع طاعات لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش از گناهان گذشته
وَّرِزْقٌ كَرِيْمٌ و روزی بزرگوار و نیکو که نعیم بهشتست و نزد بعضی مراد برزق کریم روزیست که بی تعب
و رنج و منت باشد خواه در دنیا و خواه در عقبی وَالَّذِيْنَ سَعَوْا و آنانکه شتافتند از روی مجادله
فِيْٓ اٰيٰتِنَا در آیتهای ما برد و ابطال یعنی سعی نمودند که آیات قرآن را باطل گردانند و بجهت آن زبان طعن
گشوده نسبت شعر و سحر و اساطیر الاولین بآن دادند مُعٰجِزِيْنَ در حالتی که پیشی گیرندگانند بعاجز
گردانیدن ما یعنی زعم ایشان آنست که از ما پیشی گیرند و بر ما غالب شوند در عاجز گردانیدن و بجهت این

عذاب

عذاب ما از ایشان فوت شود اُولٰٓئِكَ آنگروه اَصْحٰبُ الْجَحِيْمِ اصحاب درکهٔ جحیم اند که از درکات
اسفل دوزخ است و آتش آن افروخته تر خلاصه معنی آنست که کفار در مجادله با خدا و سعی در باب ابطال
آیات قرآن مانند کسانی اند که معارضه کنند با شخصی تا ویرا عاجز گردانند و بر او غالب شوند از ابن عباس نقل
کرده اند که چون والنجم نازل گشت سید عالم صلعم آنرا در مسجد الحرام بر مجمع قریش میخواند و در میان ایتها
توقف میفرمود تا مردم یادگیرند پس بطریق عادت بعد از تلاوت آیه اَفَرَءَيْتُمُ اللّٰتَ وَالْعُزّٰى وَمَنٰوةَ
الثَّالِثَةَ الْاُخْرٰى توقف نمود و شیطان در آن میان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تِلْكَ الْغَرَانِيْقُ
الْعُلٰى وَاِنَّ شَفَاعَتَهُنَّ لَتُرْتَجٰى یعنی این بتان بزرگان قومند و با حسن و طراوتند و امید بشفاعت ایشان
میتوان داشت کفار باستماع این گفتار خوشدل شده پنداشتند که این را حضرت رسالت خواند و بتان ایشان را
ستایش کرد لاجرم در آخر سوره که آنحضرت با مؤمنان سجده کردند اکثر اهل شرک اتفاق نمودند در سجده
و جبرئیل علیه السلام فرود آمده صورت حال بعرض آنحضرت رسانید دل مبارک حضرت از آن بسیار
اندوهناک شد حق تعالی جهت تسلیهٔ خاطر سید عالم صلعم این آیه فرستاد که وَمَآ اَرْسَلْنَا و نفرستادیم ما
مِنْ قَبْلِكَ پیش از فرستادن تو مِنْ رَّسُوْلٍ هیچ رسول وَّلَا نَبِيٍّ و هیچ نبی فرق میان رسول و نبی
آنست که رسول صاحب شریعتست و نبی تابع او در آن شریعت چون لوط که بشریعت ابرهیم دعوت میکرد
و یوشع و شمعون و عیسی دعوت مردمان میکردند یا رسول آنست که جامع معجزه و کتابی باشد که بر او نازل شود
و نبی آنکه صاحب کتاب نباشد و بمجرد معجزه دعوت کند و یا رسول اعم از ملایکه و بشر است و نبی مخصوص
ببشر یا رسول آنست که فرشته وحی بوی فرود آورد و نبی آنکه آوازی شنود یا ملهم گردد یا خواب بیند ابوذر
غفاری از حضرت نبوی صلعم پرسید که انبیا چند کس بودند فرمود مائة الف و اربعة و عشرون صد و بیست
و چهار هزار گفت رسولان چند بودند فرمود ثلثمائة و ثلثة عشر سیصد و سیزده حاصل که حق تعالی میفرماید
که هیچ رسولی و نبی نفرستادیم اِلَّآ اِذَا تَمَنّٰٓى مگر چون تلاوت کرد اَلْقَى الشَّيْطٰنُ بیفکند شیطان فِيْٓ
اُمْنِيَّتِهٖ در نزد تلاوت او آنچه خواست چنانچه بوقت تلاوت تو شیطانی که او را ابیض گویند بهنجار آواز تو
این کلمات برخواند و مشرکان گمان بردند که این تلاوت تست و بجهت آن خوشحال شده بسجده افتادند و تمنی
بمعنی تلاوت در کلام عرب شایعست و گویند تمنی بمعنی ظاهر خود است که آن آرزوست یعنی ما نفرستادیم
هیچ رسولی و نبی را مگر چون دل او آرزوی امری از امور جایزه میکرد شیطان وسوسه او میداد در آن بباطل

واورا برخلاف حق میخواند فَیَنْسَخُ اللّٰهُ پس باطل وزایل میکرداند خدای مَا یُلْقِی الشَّیْطَانُ آنچه
در می افکند شیطان یا از کلمات کفر یا از وسواس ثُمَّ یُحْکِمُ اللّٰهُ پس ثابت میکرد خدای آیَاتِهِ
آیتهای خود را که پیغمبر میخواند یا علامات امر حق را که ثابت میکرداند در دلها وامر باطل را رفع میکرد
وَاللّٰهُ عَلِیمٌ وخدای تعالی داناست باحوال بندکان حَکِیمٌ محکم کار در آنچه کند یعنی هر فعل که کند بر وجه
حکمت ومصلحت باشد وبعضی از اهل خلاف قصهٔ القای شیطان در تلاوت پیغمبر بر وجهی ایراد کرده اند
که مرضی اهل حق نیست واز آنجمله کفته اند که چون رسول دید که مردمان ازو متنفر اند وهرچند ایشانرا
بیشتر دعوت میکند از وی دورتر میشوند تمنا کرد در نفس خود که چه بودی اکر خدای آیاتی فرستادی که موافق
خاطر ایشان بودی وملایم طبیعت ایشان تا بایمان نزدیک شدندی وبعد از انکه پیغمبر أَفَرَأَیْتُمُ اللَّاتَ
وَالْعُزَّی تا آخر تلاوت نمود شیطان بجهة انکه محبت کفار را در نفس پیغمبر متمکن یافت بر زبان او القی کرد
که تِلْكَ الْغَرَانِیقُ الْعُلَی وَإِنَّ شَفَاعَتَهُنَّ لَتُرْتَجَی وکافران آنرا از پیغمبر شنیده خوشحال شده هم سجده کردند
در آخر آن سوره مکر ولید بن مغیره که بجهت کبر سن وضعف نتوانست سجده کند و آخر سنکی چند بر
بالای یکدیکر نهاده وبر آن سجده کرد جبرئیل آمد واز روی عتاب به پیغمبر خطاب کرد که این چه سخنی بود
که کفتی وچیزی که ما بر تو نخوانده بودیم بمشرکان خواندی رسول ازین حال دلتنک شد حق تعالی برای خوشحالی
او این آیه فرستاد وعلم الهدی رحمه الله علیه در تنزیه الانبیا نقل این قول کرده وبعد از آن کفته که این سخنی است
باطل ومنافی عصمة انبیا واز کلمات مزخرفهٔ حشویه است وظاهر آیه اصلا دلالتی ندارد بر آن وظاهر آن
یکی از دو امر بیش نیست یکی آنکه تمنی بمعنی تلاوت باشد ومعنی آنکه هیچ پیغمبر را پیش از تو نفرستادیم مکر که
چون میخواند بقوم خود آنچه باآن مامور می بود ایشان بوسوسهٔ شیطان والقای کلام خود بر زبان ایشان
تحریف وتغییر آن میکردند وبر مراد خود چیزی را در آن می افزودند یا کم میکردند همچنانکه یهود که چیزی که
پیغمبر ایشان نکفته بود بوی نسبت میکردند وبعد از آن حق تعالی ابطال میکرد آنرا بظهور حجج بینه ورفع آن شبهه
میفرمود بآیات واضحه دوم آنکه بمعنی آرزو باشد ومعنی اینکه ما ارسال رسولی ونبیی نکردیم مکر که چون
در خاطر خود امری که تمنا میکرد شیطان اورا وسوسه میداد بباطل پس حق تعالی نسخ آن مینمود وارشاد
او میفرمود بمخالفت شیطان ودیکر تاویلات این قصه درین آیه حواله بمنهج الصادقین است حاصل که
حق سبحانه تمکین شیطان داد والقای کلام باطل برین طریق که کذشت لِیَجْعَلَ تا کرداند او سبحانه

مَا یُلْقِی الشَّیْطَانُ آنچیز را که القا میکند شیطان فِتْنَةً آزمایشی وابتلایی لِلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ مر آنانرا که در دلهای ایشان بیماری شک وتردد است یعنی دلهای منافقان ومشرکان
وَالْقَاسِیَةِ قُلُوبُهُمْ ومر آنانرا که سخت است دلهای ایشان یعنی که کافران مراد آنست که تا منافقان معاند
ومشرکان جاحد که امید ایمان از ایشان مسلوبست از القای شیطان شک وتردد ایشان بیشتر کردد و
در کفر خود بیفزاید بجهت علم تفکر در فرق میان حق وباطل از غایة عناد وجدال وَإِنَّ الظَّالِمِینَ
وبدرستیکه ستمکاران یعنی این دو کروه لَفِی شِقَاقٍ بَعِیدٍ هر آینه در خلاف ونزاع دور ودراز اند ع
ودر ستیزه وعناد بجهة کثرت عناد وجحود دور افتاده اند از طریق صواب که متابعت سید انام است صلی الله
علیه واله وَلِیَعْلَمَ الَّذِینَ ودر حکمت در تمکین شیطان از القا آنست که تا بدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ
داده شده اند دانش وبینش یعنی اهل ایمان که عالمند بطریق صواب ومنهج حق بدانند أَنَّهُ الْحَقُّ آنکه قرآن
حق است مِنْ رَبِّكَ نازل از پروردکار تو وشیطانرا در تغییر او مجال تصرف نیست فَیُؤْمِنُوا بِهِ پس
بکروند بقرآن یا بخدا یعنی ثابت وراسخ شوند در ایمان فَتُخْبِتَ لَهُ پس نرم شود وبیارامد بر قرآن یا بخدا
قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان بانقیاد وخشیة بجهت قوة ایمان واحکام آنرا قبول کنند وکویند معنی آنست که تا
آنانکه عالمند بحکمت ومصلحت حضرت عزت بدانند که تمکین شیطان از القا محض حکمتست از نزد خدای
برای امتیاز میان اهل کفر ونفاق واهل ایمان وَإِنَّ اللّٰهَ وبتحقیق که خدای لَهَادِ الَّذِینَ آمَنُوا
هر آینه راه نماینده است آنانرا که کرویده اند إِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ بسوی راه راست یعنی هرچه
بر مؤمنان مشکل ومتشابه کردد در دین حق تعالی ایشانرا راه نماید بنظر صحیح وفکر سلیم بتاویلات صحیحه
که از مقتضای قوانین حق است تا بمنهج صواب رسند وحیرت وشبهه از ایشان زایل کردد ویا هدایت کند
خدا ایشانرا براه راست بهشت وَلَا یَزَالُ الَّذِینَ کَفَرُوا وهمیشه باشند آنانکه نکرویده اند فِی مِرْیَةٍ
مِنْهُ در شک از قرآن یا از رسول حَتَّی تَأْتِیَهُمُ السَّاعَةُ تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت یا مرک
که قیامت صغرایست بَغْتَةً ناکهان أَوْ یَأْتِیَهُمْ یا بیاید بدیشان عَذَابُ یَوْمٍ عَقِیمٍ عذاب
روزی نازاینده یعنی روزی که نسل ایشان برافتد مراد روز بدر است که همه کشته شدند وبجهت آن کسی از
ایشان نماند تا فرزندی از ایشان بوجود آید یا در روزی که بریده شوند از خیر وهیچ نفعی بایشان نرسد بلکه همه
بتر رسند عذاب که قتل بود هلاک شوند وشبهه نیست که این آیه خاص است بکفاری که علم الهی تعلق کرفته بود

بآنکه برصفت کفر بمیرند و بدانکه بنا بر قول کسانی که مراد بالقای شیطان حدیث نفسانیست که شیطان
بقلوب انبیا اندازد معنی لِيَجْعَلَ تا آخر آنست که ما تمکین میدهیم وسوسهٔ شیطانی را در قلوب انبیا
تا کسانی که منافق و کافرند بعد از استماع آن آنرا مؤثر دانسته تجویز خطا و عصیان نمایند در حق
ایشان و بجهت آن شرک و کفر را زیاده کردانند وجهی که صادق بماند اعتقاد آن نمایند که حق تعالی
عاصم و حافظ پیغمبران خود است از آن و نمیگذارد که بجهت وسوسه از اهتدا منحرف شوند و خفایی نیست
در اینکه ظاهر آیه با معنی اولست که آن تمکین شیطانست از القای کلام در میان تلاوت والله اعلم بحقایق
الامور و بعد از آن در بیان احوال قیامت میفرماید که اَلْمُلْكُ پادشاهی و فرمان دهی يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ ط
در آن روز مر خدایراست بی مدعی و منازعی مراد آنست که درین روز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت
و ملکداری هست در آن روز کمر تجبر از میان متکبران بکشاید و تاج تکبر از سر خسروان بربایند و دعویها
منقطع و داعیها مرتفع کردد و ممالک ملک رخت تخیلات و تصورات ملوک را در قعر دریای عدم افکند
و رسوم توهمات و تفکرات سلاطین را بصدمه لِمَنِ الْمُلْكُ درهم شکند همه را جز اظهار عبودیت
و باقرار بعجز و بیچارکی چاره نباشد و ملکیت و مالکیت مخصوص کردد با و سبحانه يَحْكُمُ حکم کند بمجازات
بدون شرکت کسی بَيْنَهُمْ ط میان بندکان از مؤمن و کافر فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه کرویدند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کردند کردارهای ستوده و افعالهای شایسته فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای پر
نعمت اند بی رنج و تعب وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنکسانی که نکرویده اند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب
کردند مر آیتهای ما را فَأُولَئِكَ پس آن کروه لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده
و رسوا سازنده و در بعضی روایت آمده که این آیه در بارهٔ بعضی از کفار آمد که رسول ایشانرا بکرفت و بزشت
ترین نوعی عقوبت کرد بجهت جزای آنکه در روز احد بعضی مسلمانانرا مثله کرده بودند بزاری وَالَّذِينَ
هَاجَرُوا و آنانکه هجرت کردند از مکه بمدینه و از دیار خود ببریدند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در بارهٔ خدا
یعنی در طاعت او و برای طلب رضای وی ثُمَّ قُتِلُوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین أَوْ
مَاتُوا یا مردند بی آنکه شربت شهادت چشند لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللّٰهُ هر آینه روزی دهد خدای ایشانرا رِزْقًا
حَسَنًا ط روزی نیکو که نعیم بهشتست نه تعبی رسد ایشانرا در تحصیل آن و نه علتی طاری شود در تناول
آن و نه دغدغهٔ انقطاع باشد در آن بعضی از اصحاب سید عالم صلعم بعرض رسانیدند که یا رسول الله ما با جو



از شما برادران دینی بجهاد میرویم ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی اختصاص می یابند اکر ما در
راه جهاد بمیریم و شهید نشویم حال ما چون باشد این آیه فرود آمد که چون همه در نیت جهاد متفق اند بهمه
ایشان رزق حسن که جنت نعیمست عطا خواهم فرمود و کویند رزق حسن آنست که چون آنرا مشاهده کنند
از غایت التذاذ نفس نخواهند که چشم از آن بردارند و بچیز دیکر نکرند و این مقدور غیر خدا نیست و لهذا
فرموده که وَإِنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدای لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ هر آینه اوست بهترین
روزی دهندکان چه بحساب و بحصر و عدد روزی میدهد از سلامان بن عامر روایتست که روزی
دو جنازه از معرکهٔ جهاد بیاوردند یکی کشته و یکی مرده مردمان تشییع جنازهٔ کشته بیشتر کردند و در عقب
جنازهٔ مرده چندانی رغبت نکردند فضل بن دوس کفت ای قوم میل و رغبت شما را در تشییع جنازهٔ کشته
بیشتر می بینم بخدا سوکند که من باک ندارم درینکه بجان نهم کشته را بر مرده و هر دو را علی التسویه میدانم
زیرا که حق تعالی فرموده که وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللّٰهُ رِزْقًا حَسَنًا
وَإِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ لَيُدْخِلَنَّهُمْ هر آینه در آرد همهٔ ایشانرا از کشته و مرده بهشت مُدْخَلًا
يَرْضَوْنَهُ ط در آوردنی که به پسندند آنرا چه ملایکه را باستقبال ایشان فرستد و بتعظیم هر چه تمامتر بهشت
در آورند و در موضعی که هیچ چشم آنرا ندیده باشد و هیچ کوش آنرا نشنیده و در خاطر هیچکس خطور نکرده
وَإِنَّ اللّٰهَ لَعَلِيمٌ و بدرستی که خدای تعالی داناست باحوال ایشان و اعادهٔ ایشان حَلِيمٌ بردبار است
در عقوبت اعدا تعجیل نکند چه شتاب کسی کند که از فوت ترسد و هیچکس نمیتواند که از قبضهٔ قدرت او
بجهد ذَلِكَ امر خدا اینست که مذکور شد در باب مؤمن و کافر در تبیان آورده که قومی از مشرکان
در دهٔ شب آخر از ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در ماه حرام اجتناب
نموده کفتند صبر کنید تا شهر محرم بکذرد و کافران باین راضی نشدند و در مقام محاربه در آمدند و مسلمانان
بالضروره کار زار میکردند و مظفر و منصور کشتند حق تعالی این آیه فرستاده ازین صورت خبر
داد وَمَنْ عَاقَبَ و هر که عقوبت کند بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ بمانند آنکه با او عقوبت کرده شود یعنی
هر که از اهل اسلام با مشرکان مقاتله کند بمثل آنکه مشرکان با او مقاتله کرده اند بدون زیادتی قصاص
ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ پس ستم کرده شود بر او یعنی مشرکان باز معادات نمایند با عقوبت عقوبت کننده
و انتقام کشندهٔ ایشان بود لَيَنْصُرَنَّهُ اللّٰهُ ط هر آینه نصرت دهد خدای او را إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدا

لَعَفُوٌّ هرآینه عفوکننده است غَفُورٌ آمرزنده منتقم راکه در حرم مقاتله نموده چه غرض او از
مقاتله مقابل مقاتله اهل شرکت در قصاص نه زیاده بر آن واین جایزاست در شرع در موضع آورده
که آیه در بیان حکم جراحات است یعنی هرکه شخصی را مجروح سازد و وی در جراحت کننده خود را مجروح
کرداند و دیکرباره آن شخص بر مجروح اول اعاده جراحت کند خدای تعالی شخص ثانی را نصرت دهد
براول ذٰلِكَ این نصرت ویاری خدای مظلوم را بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای تعالی قادر مطلق است
برانکه بعضی امور را بر بعضی غالب کرداند وعادت او جاریست برانکه اشیای متعانده ومتضاده را مبتدل
سازد واز آنجمله اینست که يُولِجُ اللَّيْلَ درمی آورد شب را فِي النَّهَارِ در روز باینوجه که ساعت آنرا می
افزاید در روز یا ظلمت شب را بجای روشنایی روز مینهد وَيُولِجُ النَّهَارَ ودرمی آورد روز را
فِي اللَّيْلِ در شب یعنی ساعتهای آنرا زیاده میسازد در شب وضوء روز را بجای ظلمت می آورد بمحض قدرت
کامله از شب کم میکند ومیکاهد ودر روز می افزاید واز روز میکاهد ودر شب می افزاید وَأَنَّ
اللَّهَ وبسبب آنست که خدای سَمِيعٌ شنواست قول عقوبت کننده را در دعا کردن بنصرت واو را بر اعادی
مظفر ساختن بَصِيرٌ بینا باحوال انتقام کشنده پس دعای او را اجابت کند ذٰلِكَ این وصف
حق تعالی بکمال قدرت وعلم در خلق لیل ونهار واحاطه او باحوال واقوال وافعال آفریدکان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب
آنست که خدای تعالی هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود نه غیر او ووجوب وجود لذاته مقتضای آنست
که مبدء وجود ماسوی خود باشد وعالم بالذات بما عدای خود یا آنکه اوست ثابت در الهیت نه غیر او و
بن الهیت قادر وعالم باشد بر جمیع مکونات وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ وبسبب آنست که آنچه شما می پرستید
ای مشرکان وحفص بیا میخواند ومی پرستند مشرکان مِنْ دُونِهِ بجز از خدای از اصنام هُوَ الْبَاطِلُ
آن باطل ومعدوم است در حد ذات خود یا باطل در الوهیت وَأَنَّ اللَّهَ وبسبب آنکه خدای تعالی هُوَ
الْعَلِيُّ اوست برتر همه اشیا ومتعالی از اینکه اشباه وانداد واضداد الْكَبِيرُ بزرکوار تر از آنکه او را
شریکی باشد چه شان او اعلی است از ماسوی واکبر از ماعدا وجمیع ممکنات در جنب عظمت وجلالت
او در نهایت حقارت وصغارتند ودر غایت افتقا ومذلت أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ونداستی یعنی
البته دانسته أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان مَاءً
آب را فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ پس کشت زمین مُخْضَرَّةً سبز وخرم کشته بعد از تیره کی وافسردکی وخشکی

بپژمردکی



إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَطِيفٌ لطف کننده است یعنی رسیده است لطف وفضل او بر جمیع آفریدکان
که از جمله آن رویدن کیاهست تا ایشان را از آن روزی خبر دهد خَبِيرٌ داناست بحال رزق مرزوق ع
یا رسیده است علم او بدقایق همه اشیا که بر غیر او متعذر است علم بآن وآکاهست بمصالح ومنافع همه
بندکان ما یا لطیف است با رزاق همه بندکان که روزی را بر وجهی بایشان میرساند که از آن خبر ندارند
وخبیر است بآنچه در قلوب ایشانست لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ مر او راست آنچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ
وآنچه در زمینهاست یعنی خالق ومالک همه علویات وسفلیاتست وَإِنَّ اللَّهَ وبدرستی که خدای
لَهُوَ الْغَنِيُّ هرآینه اوست بی نیاز در ذات خود از ماسوی الْحَمِيدُ ستوده شده یعنی مستوجب ستایش
صفات وافعال خود وسزاوار آنکه همه کس او را ستایند أَلَمْ تَرَ آیا ندانسته یعنی هرآینه دانسته أَنَّ اللَّهَ
آنکه خدای سَخَّرَ لَكُمْ مسخر کردانید ورام ساخت برای شما مَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمین است
از حیوانات وغیر آن یعنی هرچه بآن منتفع شوید وَالْفُلْكَ ورام کردانید مر شما را کشتیها وکویند
مراد بما فی الارض مراکب براست بعزمت مقابله یعنی مسخر شما کردانید چهار پایان را برای سواری وکشتیها را
که مرکب بحر است تا بر آن نشینید تَجْرِي فِي الْبَحْرِ میروند در دریاها بِأَمْرِهِ بفرمان او وَيُمْسِكُ
السَّمَاءَ ونداستی که خدای نکه میدارد أَنْ تَقَعَ از آنکه نیفتد عَلَى الْأَرْضِ بر زمین یعنی بر صورتی
آویزه که بر زمین نیفتد إِلَّا بِإِذْنِهِ مکر بمشیت وخواست او که در آن زمان آلات حفظ آن از آن
نزع نماید وبر زمین افتد واین در روز قیامت باشد واصح آنست که آسمان بالذات نکه دار خود نیست
بغرینه إِلَّا بِإِذْنِهِ ولیکن حق تعالی بمحض قدرت کامله خود آنرا نکه داشته از سقوط ودر روز قیامت که اراده افتادن
داشته باشد البته بیفتد إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ بدرستی که حق تعالی بمردمان لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ هرآینه ص
مهربانست وبخشاینده که اسباب استدلال بر وحدانیه وقدرت باهره خود بدیشان مینماید وابواب
منافع بر روی مقاصد ایشان میکشاید وانواع مضار ایشان رفع میفرماید وَهُوَ الَّذِي واوست
آنکه أَحْيَاكُمْ زنده کرد شما را پس از آنکه نطفه بودید که از قسم جماداتست ثُمَّ يُمِيتُكُمْ
پس بمیراند شما را چون اجل در رسد وعمر باتمام رسد ثُمَّ يُحْيِيكُمْ پس زنده کرداند شما را
در روز قیامت برای جزای کردار إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ بدرستی که آدمی ناسپاس است که با وجود چندین
نعمت که او سبحانه بدیشان عطا فرموده پرستش غیر او میکنند ونعم حقیقی خود را فرو میکذارند ومنکر

نعمت میشوند لِکُلِّ اُمَّةٍ مرهر کروهی را از اهل ملت ماضیه وحاضره جَعَلْنَا مَنْسَكًا مقرر ومعین
کردانیدیم دینی وشریعتی که بامر ما هُمْ نَاسِكُوهُ ایشان پذیرندهٔ آنند وعمل نمایندکان بآن بر وجه الفت
ورغبت واصل منسك جائیست که مردم الفت کرفته باشند بآن برای عبادت یا بامری از امور خیر یا شر ونزد بعضی
مراد بمنسك عیداست یعنی از برای امتی تعیین کرده ام که نکه دارندهٔ آن اند وبجای آرندکان مراسم آن فَلَا
يُنَازِعُنَّكَ پس باید که نزاع نکنند ارباب ادیان با تو فِي الْأَمْرِ در کار دین یعنی التفات مکن بقول ایشان
وایشانرا تمکین مده از انکه با تو مناظره کنند که مؤدی بمنازعه شود چه مناظره نفع نمیدهد مکر بطالب حق
وایشان اهل عناد ولجاج مراد کفار خزاعه بودند که جهال آن قوم بودند وبهیچ وجه طریق حق را نمیدانستند
وخبر از کیش خود ندانستند ودر نهایت عناد وجحود بودند وَادْعُ وبخوان مردمانرا إِلَىٰ رَبِّكَ ط
بتوحید وعبادت آفریدکار خود إِنَّكَ بدرستی که لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ ه هر آینه راه راستی که
موصلست بحق یعنی چون شریعت تو ناسخ جمیع شرایعست پس همه را بشریعت خود دعوت کن که منهج مستقیم است
وهادی مردمان بجنة نعیم وثواب عظیم وَإِنْ جَادَلُوكَ واکر جدال کنند با تو وخصومت ورزند از
روی لجاج وعناد واز نزاع ممتنع نشوند با انکه حق ظاهر شده وحجت بر ایشان لازم وحازم کشته فَقُلِ اللَّهُ
أَعْلَمُ پس بکوی که خدای داناترست بِمَا تَعْمَلُونَ ه بآنچه میکنید از عناد وجدال باطله وبر آن شمارا جزا
خواهد داد ودر زاد المسیر آورده که این آیة بآیة السیف منسوخ است اللَّهُ يَحْكُمُ خدای حکم کند بَيْنَكُمْ
میان شما ای مؤمنان وکافران يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ در آنچه هستید که در آن
تَخْتَلِفُونَ ه اختلاف میکنید امروز از امر دین وحکم حق تعا در آنروز برین وجه باشد که مؤمن را بدرجات
ثواب برآرد وکافررا در درکات عقاب افکند همچنانکه در دنیا حکم کرده میان حق وباطل وامتیاز آن
نمود بیکدیکر از دلایل واضحه حق تعا درین آیه طریق ادب را باهل ایمان آموخته که اکر کسی از منکران با ایشان جدال
کند واستماع حجج بینه نکند بجهت عناد ولجاج ایشان با او منازعه ننموده حوالهٔ اورا با حکم خدا کنند وباو
کویند که در قیامت ظاهر کردد که محق ومبطل از ما وشما کیست بجهت تسلیهٔ خاطر سید عالم صلی الله علیه
وآله وسلم میفرماید أَلَمْ تَعْلَمْ آیا ندانسته یعنی البته دانستهٔ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ آنرا که خدای تعا میداند
مَا فِي السَّمَاءِ آنچه در آسمانهاست از عجایب علویه وَالْأَرْضِ ط وآنچه در زمین است از غرایب سفلیه
وهیچ چیز برو پوشیده نیست إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که همهٔ آنچه در آسمان وزمین است نوشته شده است

فی کتاب

فِي كِتَابٍ ط در لوح محفوظ که نزد ماست قبل از انکه حادث شود وهرکاه ما عالم باشیم بهمهٔ اشیا وحافظ
انکه از جمله مجادله ومنازعهٔ کفار قریش است پس غمکین واندوهناك مشو از قول وفعل ایشان که ما عالمیم بآن
وحفظ آن نموده بآن جزا خواهیم داد إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که علم بهمهٔ اشیا عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ه بر خدای تعا
آسانست چه علم او که از مقتضای ذات اوست متعلق بهمهٔ معلومات علی التنویر یا بدرستی که حکم کردن میان
مؤمنان وکافران در روز قیامت بر خدای تعا آسانست وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ومیپرستند کفار مکه
بجز از خدای مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ آنچیزی را که نفرستاد خدای تعا بر پرستش آنرا سُلْطَانًا حجتی وبرهانی
که دلالت کند بر جواز عبادت آن وَمَا لَيْسَ لَهُمْ ونیست آنچیز که مر ایشانرا بِهِ عِلْمٌ ط بآن چیز
دانشی یعنی نه علم ضروری داند ونه علم استدلال عقلی ونقلی بر پرستیدن آنچیز بلکه از محض جهل وتقلید می
پرستند آنرا وَمَا لِلظَّالِمِينَ ونیست مر ستمکارانرا که در کذشته اند از طریق حق ومرتکب ظلم عظیم
شده اند که شرکست مِنْ نَصِيرٍ ه هیچ یاری که مذهب ایشانرا بصواب آورد یا دفع عذاب کند از ایشان بعد
از آن از شدت عناد آنها خبر میدهد که وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ وچون خوانده میشود بر ایشان آيَاتُنَا
آیتهای ما که قرآن است بَيِّنَاتٍ درحالتی که آن آیتها روشن اند وهویدا یعنی دلالت واضحه دارند
بر عقاید حقه واحکام الهیه بی تناقض واختلاف واختلال تَعْرِفُ میشناسی ای محمد فِي وُجُوهِ الَّذِينَ
كَفَرُوا در رویهای آنانکه نکرویده اند الْمُنْكَرَ ط انکار وناشناخت یعنی چون قرآن بر کافران خوانی اثر
کراهت ونفرت در رویهای ایشان به بینی از غایت خشم وعناد ولجاج که با حق دارند يَكَادُونَ يَسْطُونَ
نزدیك باشند که از فرط غضب وغیظ برجهند وبکیرند بشدت هرچه تمامتر بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ
آنانرا که میخوانند بر ایشان آيَاتِنَا ط آیتهای مارا وبزنند وهر نوع اذیت وبدی که توانند بدیشان رسانند
قُلْ بکوای محمد با ایشان که أَفَأُنَبِّئُكُمْ آیا خبر دهم شمارا بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكُمُ ببدتر از آنکه میخواهید
بخوانندکان قرآن النَّارُ ط آن آتش دوزخ است که سختتر ومکروه تر است از غیظ واخذ شما وَعَدَهَا اللَّهُ
وعده داده است آن آتش را خدای الَّذِينَ كَفَرُوا ط آنانرا که نکرویدند وبد موضع بازکشتیست آتش خلاصهٔ — وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ه ٢
معنی آنست که ای کافران شما بجهت آنکه مؤمنان آیات قرآن بر شما میخوانند بمرتبهٔ خشمناك وغضبناك
میشوید که میخواهید دست بر ایشان بکشائید وانواع ضرر وآزار بر ایشان رسانید پس حال شما در شدت
غضب وغیظ چکونه باشد در وقتی که آتش دوزخ را ببینید که بمراتب بدتر وسخت تر از آن بعد از آن خطاب

بایشان کرده میفرماید که یَا اَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان ضُرِبَ مَثَلٌ زده شده است مثلی برای
عبادهٔ شما مرببتانرا فَاسْتَمِعُوا پس بشنوید وگوش فرا دارید لَهٗ ط مرآن مثلرا بگوش هوش ودرآن تامل
نمایید ومراد بضرب مثل دراینجا بیان قصهٔ عجیبه است وآن اینست که اِنَّ الَّذِیْنَ تَدْعُوْنَ بدرستی که آنانرا
که میخوانند ازبتان وآن سیصد وشصت بودند برحوالی خانهٔ کعبه نهاده یعنی همهٔ این بتان که می پرستید ند
مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز از خدای لَنْ یَّخْلُقُوْا هرگز نیافرینند یعنی قادر نباشند که بیافرینند ذُبَابًا مگسی را با
وجود خوردی وَلَوِ اجْتَمَعُوْا لَهٗ ط واگرچه اجتماع کنند واتفاق نمایند برای آفریدن آن وَاِنْ یَّسْلُبْهُمُ
الذُّبَابُ واگر برباید مگس از ایشان شَیْئًا چیزیرا از طیب وعسل وغیرآن که بدانها آلوده باشند لَا یَسْتَنْقِذُوْهُ
نتوانند رهانید آنرا یعنی باز نتوانند ستدن آنچیزرا مِنْهُ ط از مگس رسم مشرکان آن بود که بتانرا بعسل وبوی
خوش میاندودند ودرهای بتخانه برایشان می بستند مگسان از روزن درآمده آنهارا میخوردند وبعد از چند
روز که اثر طیب وعسل برآن بتان نبودی شادی میکردند که خدایان ما آنهارا خورده اند حق تعالی از ضعف وعجز
بتان خبر داد که آنها نه برمگس آفریدن قادرند وبر دفع ایشان از خود وحکم بجهالت ایشان کرد که شریک
ساختند بخدایی که قادر است برجمیع مخلوقات ومتفرد در ایجاد همهٔ موجودات صورتهایی را که عاجزترین
همهٔ اشیا اند وبجهت غایت عجز قادر نیستند برخلق کمترین آفریدگان وخوارترین ایشان واگرچه همه مجتمع
شوند برآن بلکه قدرت ندارند بر دفع ایشان از خود وخودرا از آنها نمیتوانند که برهانند ضَعُفَ الطَّالِبُ
سست وعاجز است جوینده یعنی مگس که رباینده طیب وعسل است از بتان وَالْمَطْلُوْبُ ه وضعیف است
طلب کرده شده یعنی بت در کمال عجز و پاسست وعاجز است پرستنده و پرستیده شده که مشرکست وبت وبحقیقت
معبود مشرک بمراتب اضعف از اوست ومگس چه بتان از قسم جمادند ومشرک ومگس از نوع حیوان مَا قَدَرُوا اللّٰهَ
تعظیم نکردند کفار خدایرا حَقَّ قَدْرِهٖ ط آنچه سزای تعظیم اوست یا اورا نشناختند چنانچه حق شناختن
او باشد یا وصف نکردند اورا بآنچه لایق او باشد چه اگر اورا شناختندی ومرتبه عظمت وبزرگواری اورا
دانستندی باو شریک نساختندی چیزیرا که در نهایت زبونی وعجز است ومرویست که مالک بن ضیف
وکعب بن اشرف با جمعی از یهود گفتند که خدای تعالی عالم را بشش روز آفرید پس روز شنبه برای آسایش برپشت
تکیه کرد حق تعالی این آیه فرستاد که یهود تعظیم نکردند خدایرا چنانچه حق تعظیم اوست که رنج وتعب را باو نسبت
دادند محققان گفته اند که همچنانکه اهل شرک وکفر بحق معرفت او نرسیده اند واورا چنانچه حق تعظیم اوست که رنج

وتعب را

وتعب را باو نسبت دادند محققان گفته اند که همچنانکه اهل شرک وکفر بحق معرفت او نرسیده اند
واورا چنانچه سزاوار باشد ندانسته وبجهت این بد وشرک آوردند ونسبت عجز وضعف وتعب
باو راه دادند اهل علم نیز بحقیقت پی بمعرفت او نبردند زیرا که حاجب درگاه وَلَا یُحِیْطُوْنَ بِهٖ عِلْمًا
کسی را در بارگاه کبریا راه نمیگذارد وبنزهونیه وحقیقت خود هیچ راه بما را راه نمیدهد واسطی
گفته که لَا یَعْرِفُ حَقَّ قَدْرِهٖ اِلَّا هُوَ حَقَّ قَدْرِهٖ حق قدر اورا جز او ندانند وبسر معرفت او جز او پی نبرد
میان او وماسوای او بهیچ نوع نسبتی نیست تا بطریق معرفتش شروع توانند کرد ومعرفت بی مناسب
از قبیل محالاتست نظم ما للتراب ورب الارباب ، چه نسبت خاک را با حضرت پاک ، ونکتهٔ
تَفَکَّرُوْا فِیْ اٰلَاءِ اللّٰهِ وَلَا تَفَکَّرُوْا فِیْ ذَاتِ اللّٰهِ دلالتی واضحست برین شعر عقلها عاجزند از وصافش ،
فکر بیهوده میزند لافش ، جلت عظمته وعظم شانه اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدا لَقَوِیٌّ هرآینه
تواناست برخلق همهٔ اشیا عَزِیْزٌ ه غالبست برهمه چیزها که هیچ چیز براو غالب نتواند شد وخدایان
شما ای مشرکان عاجزاند وذلیلترین همه ممکنات ومغلوب ومقهور از همه کاینات پس چه وجه اینانرا
بحق تعالی نسبت میدهید ونام خدا برایشان مینهید اَللّٰهُ یَصْطَفِیْ خدا برمیگزیند مِنَ
الْمَلٰٓئِکَةِ رُسُلًا از فرشتگان فرستادگانرا که واسطه باشند میان وی وپیغمبران وی برسانیدن
وحی چون جبرئیل ومیکائیل وَمِنَ النَّاسِ ط واز آدمیان که پیغمبرانند تا خلق را بوی دعوت کنند اِنَّ
اللّٰهَ سَمِیْعٌ بدرستی که خدا شنواست گفتار پیغمبرانرا در وقت تبلیغ رسالت بَصِیْرٌ ه بیناست بحال
امت او در رد وقبول دعوت این آیه رد انکار مشرکانست که میگفتند رسول خدا از جنس بشر نشاید
وبیان آنکه رسولان خدا بر دو نوع اند ملائکه وبشر ودر بعضی تفاسیر مذکوراست که مشرکان
برسبیل انکار میگفتند که آیا خدا محمدرا از میان برگزید که یتیم ابوطالبست وکتاب برا وانزال نمود حق
تعالی رد انکار ایشان نمود که این چه انکار وتعجبست حق تعالی برمیگزیند از فرشتگان آنرا که خواهد چون
جبرئیل ومیکائیل وغیر ایشان واز آدمیان آنرا که اراده فرماید چون نوح وابرهیم ومحمد وغیر ایشان
یَعْلَمُ مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ میداند آنچه در پیش آدمیانست از عملهایی که کرده اند وَمَا خَلْفَهُمْ
وآنچه از پس ایشانست از کارهایی که خواهند کرد وَاِلَی اللّٰهِ وبسوی خدا تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ ه باز
گردانیده میشود همه کارها وکسی که باین صفات متصف باشد هیچکس را نرسد که در حکمتها ومصلحتها

او وتدابیر واختیار رسولان از آدمیان وفرشتکان اعراض کند و بعد از اثبات وحدانیت خود ونفی
شرکت از خود بندکانرا بعبادت خود میفرماید که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنکسانی که کرویید
ارْکَعُوا وَاسْجُدُوا رکوع وسجود کنید که از ارکان افعال آنست مرویست که در اول اسلام در نماز همچنین نشستن
وبرخواستن بود بدین سبب آیه رکوع وسجود دلخل شد واز جمله مواضعی که قادیرا سنت است سجده کردن
نزد تلاوت این آیه وباتفاق ما این سجده واجب نیست در حین تلاوت این چه مراد امراست برکوع وسجود
در نماز نه مطلقا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وبپرستید آفریدکار خود را در جمیع آنچه بآن متعبدید از نماز
وروزه وحج وزکوة وجهاد وَافْعَلُوا الْخَیْرَ وبکنید نیکویی را یعنی عملی را که در شرع پسندیده باشد
ومزیت ورجحان داشته باشد بر افعال مباحه چون نوافل طاعات وصله ارحام ومکارم اخلاق
وامثال آن حق تعالی اول مؤمنانرا بصلوة دعوت کرد که ذکر خالص است واعظم عبادات وبعد از آن
بمطلق عبادت امر فرموده واکرچه امر بعبادت شامل این نیز هست اما بجهت شرافت ومزیت
فضیلت نماز را ذکر کرده ومقدم داشته وبعد از آن بر سبیل عموم ترغیب بندکان کرده بر سایر
خیرات وانکه بجهت انکه بندکان تکیه بر عمل خود نکنند وبکثرت طاعات مغرور نشوند که لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ شاید که شما رستکار شوید وآیه مذکوره اکرچه امر بجهاد نیز بود اما چونکه جهاد موجب
هدم بنیاد کفر وشرکست وسبب اعلای کلمه اسلام که توحیداست وباعث اظهار شعایر ایمان از
اینجهت اورا باید کرممتاز کرده از آن همچنانکه نماز وفرموده که وَجَاهِدُوا وجهاد کنید با دشمنان
خدا واکرچه پدران وپسران شما باشند فِی اللَّهِ در راه خدا ومحض فرمان برداری او حَقَّ جِهَادِهِ
چنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی نیت جهاد را خالص سازید از برای رضای خدا وامتثال امر او واصلا
آنرا بغرضی دیکر آلوده مسازید وکمال جد وجهد در آن مرعی دارید واکثر مفسران حمل جهاد کرده اند
در این مقام بر جمیع اعمال طاعت وحق جهاد بمعنی نیت خالص وصادق در جمیع عبادت وجد وجهد
نمودن ومبادرت کردن براقسام طاعت تفسیر کرده اند واز عبدالله مبارك مرویست که آن
جهاد است با نفس اماره که دشمن باطن است همچنانکه کفار که از دشمنان ظاهر اند چنانچه حضرت
رسول الله صم بعد از رجوع از جنك تبوك فرمود که رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ
یعنی رجوع کردیم از جهاد اصغر که محاربه است با کفار بجهاد اکبر که مجاهده است با نفس که بزرکترین

سجده مندوبه

دشمن

دشمن اینکس است همچنانکه آنحضرت صم فرمود که أَعْدَی عَدُوِّكَ مَا بَیْنَ جَنْبَیْكَ یعنی دشمن ترین دشمن
تو آنکسی است که میان هردو پهلوهای تست که آن نفس است قشیری کفته که حق جهاد آنست که یك چشم
زدن از مجاهده نفس باز نه ایستد زیرا که از هیچ وجه ایمن نتوان بود ودر هیچ وقت هُوَ اجْتَبَاكُمْ
او سبحانه برکزید شمارا برای نصرت دین خود پس جهاد اصغر واکبر ثابت قدم وراسخ دم باشید وَمَا
جَعَلَ عَلَیْكُمْ ونساخت ومقرر نکرد بر شما فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ در دین هیچ تنکی یعنی احکام دین را
بر شما تنك فرانکرفت وتکلیف ما لا یطاق نفرمود شمارا در آن بلکه بوقت ضرورت رخصتها فرمود
چون رفع تکلیف جهاد در حالت مرض ورخصت افطار روزه وقصر نماز وجواز تیمم در وقت نیافتن
آب وخوردن میته در حالت خوف تلف نفس ونیافتن طعام حلال وغیر آن ومثل اینست آیه یُرِیدُ اللَّهُ
بِكُمُ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیدُ بِكُمُ الْعُسْرَ از ابن عباس معنی این آیه پرسیدند فرمود مراد آنست
که خدای تعالی دین اسلام را برامت مرحومه سهل وآسان کردانید وایشانرا از کناه خلاصی داد بکفارت
بخلاف بنی اسرائیل که کفارت ایشان رفع کناهان ایشان نمیکرد وشداید تکالیف ایشان برابت زیاده
ازین امه بود پس حق تعالی در دین اسلام تنك کیری همچنانکه برامت موسی عم بلکه توسیع فرمود که مِلَّةَ
أَبِیكُمْ إِبْرَاهِیمَ مانند واسع کردانیدن کیش پدر شما که ابرهیم است وتنك کردن در آن چنانکه
با بنی اسرائیل ویا معنی آنست که پیروی کنید ولازم خود کردانید ملة پدر خود را که ابرهیم است وچون عرب
از ذریة اسمعیل بودند که پسر ابرهیم است از اینجهت ابرهیم را پدر ایشان خواند وبا انکه وی پدر پیغمبر ماست
وآنحضرت در حکم پدر امة وپدر پدر حکم پدر دارد وابوت پیغمبر ما نسبت بامة باعتبار آنست که وی سبب
حیوة ابدی ایشانست ومنشاء وجود ایشان بروجه متعدیه در آخرت ومراد از ملت ابرهیم احکام شریعت
اوست که موافق شریعت پیغمبر ماست چه رسول بشرع هیچ پیغمبر متعبد نیست ونبوده وذکر ملت وی بجهت
آن فرمود که تا مردمان باین شریعت رغبت کنند چه طبیعت بموافقت آثار آبا واجداد مایلند
هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِینَ خدای نام نهاد شمارا مسلمانان مِنْ قَبْلُ پیش از قرآن در کتب منزله
وَفِی هَذَا ودر قرآن نیز ویا ابرهیم شمارا مسلمان نام نهاد در زمان خود ودر این زمان نیز چه در قرآن
مذکور است که ابرهیم کفت وَمِنْ ذُرِّیَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ واول اوضح است وبر هر تقدیر شما تسمیه یافته اید
بمسلمین لِیَكُونَ الرَّسُولُ تا باشد پیغمبر یعنی محمد روز قیامت شَهِیدًا عَلَیْكُمْ کواه

برشما بقبول دعوت ومتابعة ملة ابرهیم یعنی تا بعد از تبلیغ کواهی دهد برشما برانکه کدام از شما طاعت
نموده بدین اسلام وکدام عصیان ورزیده وقبول آن نکرده وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وتا باشید
شما کواهان بر مردمان بر سانیدن انبیا دعوة حق را بایشان یعنی چون پیغمبر بایمان واطاعة شما
کواهی داد وتعدیل شما نموده پس کواهی خواهید داد بر وجه عدالت برامم ماضیه بانکه رسولان تبلیغ دعوة
کردند وادای رسالت پروردکار خود نمودند بایشان وایشان که قبول آن نکرده اند مستوجب دوزخ اند
وعذاب جحیم وجماعتی که بآن ایمان آوردند مستحق جنة نعیم اند و این اشرف مراتب شماست وچون
حق تعالی شما را باین کرامت خاص کردانید واین مرتبه ومنزلت کرامت فرمود فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس
بپای دارید نماز را جهت تعظیم امر او وسپاسداری برآنچه بشما کرامت فرموده وارزانی داشته وَآتُوا الزَّكَاةَ
وبدهید زکوة را برای شفقت بر خلق خدای یعنی بانواع طاعت بدنی ومالی متقرب بخدا شوید بجهت خاص
کردانیدن خدای تعالی شما را باین فضل وکرامت وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ وچنك در زنید بفضل خدای
یعنی در همه امور خود اعتماد بر او کنید ویا بدین او اعتصام نموده برآن استقامت ورزید هُوَ
مَوْلَاكُمْ اوست یار بندکان ومتولی کار درماندکان ومالك امر جمیع آفریدکان وطاعت
کنندکان وپیروی نمایندکان فَنِعْمَ الْمَوْلَى پس نیکو یاریست وخداوندیست او وَنِعْمَ النَّصِيرُ
ونیکو مددکاری ویاوری بیاری عیبها بپوشند ومددکاری کناهان بخشند وبولایة روزیها برقرار
خود بر بندکان مستمر دارد واکرچه در حق او عصیان ورزند وبنصرت محتاجان را دستکیری کند
پس یاری از و خواه که از یاری در نماند ومددکاری از وجوی که از مددکاری عاجز نشود چه در ولایت
وحکومت بی نظیر است ودر نصرت بی مثل شعر از یاری خلق بکذر ای مرد خدای ؛ یاری طلب آنچنانکه
از روی وفا ؛ کار تو تواند که بسازد هر وقت ؛ دست تو تواند که بکیرد همه جا ؛
سورة المؤمنون مائة وثمان عشر آیه
ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که هرکه
سورة المؤمنون قراءت کند ملایکه مقربین در روز قیامت وی را بشارت دهند بروح وریحان و
در وقت آمدن ملك الموت ع بقبض روح او وی را مژده دهند بچیزی که چشم او بدان روشن کردد
ودل او بآن شادمان وخرم شود وبنشاط تمام روح از و مفارقت نماید وواصل شود بدار السلام
واز ابو عبدالله ع روایتست که هرکه سورة المؤمنون بخواند حق تعالی ختم کار او را بسعادت خود مقرون

یا بدین

دارد



جزء ثامن عشر

دارد وهرکه در هر جمعه بقراءت آن مداومت نماید منزل او با پیغمبران مرسل در فردوس اعلی باشد
واز حضرت رسالت م مرویست که ده آیه بر من نازل شده که هرکه قراءت کند ببهشت رود و بعد از آن
از اول این سوره تلاوت فرمود تا ده آیه را تمام کرد ونیز از آنحضرت منقولست که فرموده اول این سوره
وآخر آن از کنجهای بهشتست هرکه عمل کند بسه آیه از اول این وپند کیرد بچهار آیه از آخر آن ناجی ورستکار
کردد وچون حق تعالی ختم سورة الحج نمود بامر مکلفان بعبادة وافعال خیر بر طریق اجمال افتتاح این
سوره کرد بتفصیل آن مجمل بتبیین آن افعال نمود وامر فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ بدرستی که رستکار شدند وبمقاصد دنیوی واخروی خود رسیدند کرویدکان بخدا
ورسول الَّذِينَ هُمْ آنانند که ایشان فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ در نماز خود ترسکارانند از خدای ومتزلل
ومتخاضع در آن وچشم بر موضع سجده نهادکان و بدل بر درکاه مناجاة حاضر شدکان آورده اند
که پیغمبر ص در وقت ادای نماز بجانب آسمان نظر میفرمود چون این آیه نازل شد نظر بر موضع سجود کماشت
وبهیچ جهة دیکر نظر نینداخت ودر لباب کفته که در حالت قیام دیده بر سجده کاه باید نهاد مکر در مکه
معظمه که در خانه مکرمه باید نکریست چه نظر در آن عبادتست وکفته اند که خشوع آنست که مصلی نداند که
بر راست وچپ او کیست ودر بحر الحقایق مذکور است که خشوع در ظاهر آنست که سر در پیش افکند ودیده را
از التفات بچپ وراست منع کند وقراءت او از روی حضور قلب بود ودر باطن آنکه خواطر وهواجس را
منع کند از ماسوی وبالکلیه توجه نماید بمولی ودر بحر شهود مستغرق کشته از شعله آثار ظهور
انوار جلال بکدازد ومحققی کفته که در نماز اول از خود بیخبر باید شد پس طالب وصول تقرب یار باید کشت
چنانچه در اخبار صحیحه متواتره آمده که پیکان مخالفین در بدن اطهر امیر المؤمنین صلوات الله علیه
نشست واز غایت وجع نتوانستند که آنرا بیرون آورند صورت حال معروض حضرت رسالت م داشتند
فرمود که وقتی که او در نماز باشد پیکان را از بدن او بیرون کشید چه در آنحال توجه او بحضرت عزت
بر وجهیست که خود را فراموش میکند پس در آنحال که بنماز مشغول شد جراح را آوردند وپیکان را از بدن
اطهر آنسرور بیرون آوردند وخون بسیار بر سجاده آنحضرت ریخته شد چون از نماز فارغ شد
وآن خون را مشاهده فرمود پرسید که این چیست کفتند در حینی که پیکان را از بدن شما بیرون آوردیم
خون از جراحت بیرون آمد فرمود بخدایی که جان علی در قبضه اقتدار اوست که در بنا فتکو و واقف

نشدم که در چه وقت بدن مرا شکافتید و پیکانرا بیرون آوردید از رسول خدای ص روایت که چون
بندهٔ در نماز بایستد خدای تعم بنظر رحمت بوی نکرد و چون بجای دیگر نکرد حق تعم کوید ای بندهٔ من من
بتو می نکرم و تو بکه مینکری روی بمن کن که از من بهتری نیست عطا کوید خضوع در نماز آن باشد که در نماز
بجوارح خود بازی نکنند و خود را نکشد و دهن دره نکند و انکشتان باز پس نشکند در خبر آمده
که رسول خدای ص مردیرا دید که نماز میکذارد و دست بمحاسن خود فرود می آورد فرمود اکر دل این مرد
خاشع بودی اعضای وی نیز باخشوع بودی ابو ذر غفاری رحمه الله علیه از پیغمبر خدا ص روایت کرد که
چون یکی از شما روی بنماز آرد رحمت خدای روی بوی آرد پس باید که بسنک ریزهٔ مسجد وغیره بازی نکند حسن
بصری مردیرا دید که بسنک ریزهٔ مسجد بازی میکرد و در تعقیب نماز میکفت بار خدایا حور العین را
جفت من کردان حسن کفت بد خواستاری است که میکنی از خدای طلب حور العین میکنی و بدست
بازی میکنی واسطی کفته که خشوع در نماز خاص و خالص کردانیدن نماز است برای خدای نه بقصد
طمع ثواب و خوف عقاب چنانکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که پرستش ترا نه بجهت ترس
از آتش دوزخ و طمع ثواب میکنم بلکه ترا از اهل عبادت و پرستش یافتم و بجهت این پرستش تو کردم و
نیز در صفت اهل ایمان میفرماید که وَالَّذِينَ هُمْ و مومنان آنانند که ایشان عَنِ اللَّغْوِ از آنچه بیهوده
و بیفایده است از کفتار و کردار و اعمال و افعال مُعْرِضُونَ اعراض کنندکانند و روی کردانندکان
از ابن عباس مرویست که تفسیر لغو را بباطل کرده اند و نزد حسن بصری مراد بلغو جمیع معاصیست
واین در تحت قول عباس داخل است و از ابو عبدالله ع منقول است که اعراض از لغو آنست که شخصی از روی
بهتان امر باطل را بتو نسبت دهد و چیزی که در تو نباشد بر تو بندد و تو خالصاً لله و قربة الی الله بجواب
او التفات نکنی و از و اعراض نمایی و قشیری کفته که هرچه برای خدا نیست حشو است و آنچه از خدای
باز دارد سهو است و آنچه بنده را در آن حظی باشد هوا است و آنچه از خدای نبود لغو است و حقیقت آنست
که لغو هر چیزیست که بهیچ کاری نیاید و فایدهٔ بر آن مترتب نشود از اقوال و افعال چنانچه در اول مذکور
شد وَالَّذِينَ هُمْ و آنانند که ایشان لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ مر زکوة دهندکانند زکوة مفروضه را
وَالَّذِينَ هُمْ و آنانند که ایشان لِفُرُوجِهِمْ مر فرجهای خود را حَافِظُونَ نکاه دارندکانند یعنی
ضبط نمایندکانند و منع کنندکان آن از مباشرت و مجامعت و مواقعت إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ





مکر بر زنان خود أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ یا بر آنکه مالک شده است ایشان را دستهای ایشان
یعنی کنیزان فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که ایشان که اقدام نمایندکانند بر زوجات و کنیزان خود غَيْرُ مَلُومِينَ
ملامت کرده نشده اند مکر بجهة امر عوضی که آن حیض است و نفاس و روزه و احرام و اعتکاف و غیر
آن از عروض و موانع شرعیه فَمَنِ ابْتَغَى پس هر که جوید برای مباشرت وَرَاءَ ذَٰلِكَ غیر زنان
و کنیزان خود فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه جویندکان هُمُ الْعَادُونَ ایشان در کذرانندکان اند از حلال
بحرام و استمنا بید و اتیان بهایم نیز از آن کروهند و از حد شرع بیرون رفتکان وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه
ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشانرا بر آن امین ساخته باشند از امانات و
ودایع و شهادات خلق یا آنچه امانات حقست چون نماز و روزه و غسل جنابت و امثال آن وَعَهْدِهِمْ
و مر عهدهای خود را که با خلق یا با حق بندند از نذور و عهود وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَلَىٰ
صَلَوَاتِهِمْ بر نمازهای خود يُحَافِظُونَ محافظت میکنند یعنی بدان مداومت نموده بشرایط و
آداب آن در اوقات ادا میکنند و محافظت غیر خشوعست پس موجب تکرار نباشد أُولَٰئِكَ آن
کروه مؤمنان که جامع این شش صفتند و ذکر ایشان کرده شد هُمُ الْوَارِثُونَ ایشان میراث برندکانند
یعنی سزاوار اینکه اسم میراث و وارث بر ایشان اطلاق کنند نه غیر ایشان پس در بیان آنچه آنرا بمیراث
برند میفرماید که الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ آنانکه از روی استحقاق میراث برند فردوس را
که اعلا بلندترین جایهای بهشتست هچو استحقاق وارث بمیراث بجهت نسبت و کویند مراد آنست که ایشان
منازل اهل دوزخرا در جنت میراث کیرند چنانکه در حدیث نبوی ص آمده که هیچکس از شما نباشد مکر که اورا
دو منزل باشد یکی در بهشت و دیگری در دوزخ پس اکر بمیرد و در دوزخ در آید بجهت عصیان اهل بهشت
منزلهٔ اورا بمیراث کیرند در روضهٔ جنان و در زاد المسیر آورده که بهشت را در نظر کفار در آرند و
مقامهای ایشانرا که اکر ایمان آوردندی نامزد ایشان شدی بایشان نمایند و در مشاهدهٔ ایشان آنرا باهل
بهشت دهند تا حسرت ایشان زیاده کردد هُمْ ایشان که وارثان فردوس اند فِيهَا خَالِدُونَ در آن
منازل جاوید مانندکانند که هرکز از آن موضع با کرامت بیرون نیایند و در روایت آمده که حق تعالی
فردوس را بنا کرد از خشت طلا و خشت نقره و خلال آن خشتها بجای کل مشک اذفر نهاد و فواکه لذیذه
و ریاحین طیبه را در آنجا عرض فرمود و چون بیان نعمت جنت نمود برای اهل ایمان تنبیه ایشان نمود

وعقود را عهد آن رعایت کنندکانند
یعنی نکه داشت آن میکنند و بجای نیست
در وجوب وفا نمودن بجمیع ضرورات
امانات ع

برنعمة دنیویه برایشان و فرمود که وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدرستی که آفریدیم ما آدم را مِنْ سُلَالَةٍ
از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده مِنْ طِينٍ از کل مراد آدم است که ابو البشر است و یا مراد اسم
جنس است زیرا که همه آدمیان مخلوق شده اند از سلاله که نطفه شده اند چه نطفه از نباتات واصل شده
بی واسطه چون حنطه و یا بواسطه چون لحوم حیوانات و گویند مراد بحیوانات بطین آدم است زیرا که وی
از آن مخلوق گشته و سلاله نطفه او یعنی بیافریدیم آدمیانرا از منی که برون آمد از کل که آدم است ثُمَّ
جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً پس کردانیدیم نسل آدمی را از نطفه یعنی آفریدیم ذریه او را از آب منی یا کردانیدیم
سلاله را بنطفه بنا بر تفسیر ثانی فِي قَرَارٍ مَكِينٍ نطفه قرار کرفته در قرارکاه استوار یعنی رحم
که محفوظ است از ضعف ما سکه حاصل که میفرماید ما نطفه را در رحم جا دادیم و تا چهل روز در آنجا
نکه داشتیم ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ پس کردانیدیم آن نطفه سفید را عَلَقَةً پاره خون سرخ بسته
تا چهل روز فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ پس کردانیدیم آن خون بسته مُضْغَةً آنمقدار کوشتی که بیکبار بخایند
چهل روز دیکر فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ پس ساختیم آن کوشترا عِظَامًا استخوان تا آنکه محکم کردانیم آنرا بعد از
سه اربعین فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا پس پوشانیدیم آن استخوانرا کوشتی یعنی کوشتی بر آن
استخوان برویانیدیم بعد از رستن عروق و اعصاب بر آن ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ پس بیافریدیم آنرا
خَلْقًا آخَرَ آفریدن دیکر در شکم مادر یعنی روح در او دمیدیم تا زنده شد بعد از انکه جماد بود یا
صورت انسانی بر آن قابض کردانیدیم یا بعد از خروج از شکم او را دندان و موی دادیم و از مقام شیر
خواره کی بتدریج تربیت فرمودیم بغذاهای کوناکون و بمراتب جوانی و دوموی و پیری رسانیدیم و
تشریح ایجاد آدمی از ابتداء نطفه تا بمحل ولوج روح و تفصیل آن حواله بمنهج الصادقین است و بدانکه
مخلوقات بر سه قسم اند یا همه روحانی محض اند و یا جسمانی محض و یا مرکب از جسمانی و روحانی آنها
که روحانی محض اند ملایکه اند که محض نوراند و مبرا از صفات شهوت و غضب و غیر آن از صفاتی که
لازم جسمیت است و آنها که جسمانی محض اند مانند نباتات و معادن و قسم سیم که مرکب از جسمانی
و روحانیست اکر روحانیت غالبست بر جسمانیت جنیان اند و بعکس آدمیان حاصل که حق تعالی آدمی را
از هفت مرتبه بعبادانیت رسانیده اول سلاله ۲ نطفه ۳ علقه ۴ مضغه ۵ عظام ۶ لحوم
و این شش تعلق بجسد دارد و مرتبه ۷ ایلاج روح است در آن کما قال الله تعالی ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ

فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس بزرکست و بلند شان و عظمة و قدرة و حکمة خدایی که أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ
نیکوترین تقدیر کنندکانست و اندازه نمایندکان چه انسانرا از سلاله بعد انسانی رسانیدن و ترکیب دادن
میان روح و تن از عجیب ترین امور عجیبه و غریب ترین اشیاء غریبه است و مقرر است که روح نورانی
و علویت و جسم ظلمانی و سفلی و روح لطیفاست و جسم کثیف پس ترکیب میان این دو ضد قریب
بمحالست پس این ترکیب دلیل ظاهر است بر کمال قدرة و جلال عظمت صانع و لهذا حق تعالی بعد از
بیان خلق عرش و کرسی و لوح و قلم و ملایکه و نجوم و سموات و ارضین ذات اقدس خود را این نوع ثنا
ستایش نفرموده که بعد از آفرینش انسان ذکر کرده و ازین کلام تفضیل و تکریم ایشان بر غیر استشمام می
توان کرد آورده اند که عبدالله ابی السرح کاتب وحی بود چون این آیه آمد حضرت او را کفت بنویس چون
أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ بنوشت از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ حضرت
فرمود این را نیز بنویس که جبرئیل آنرا از نزد ملک جلیل انزال نمود عبدالله با خود کفت اکر محمد پیغمبر است و
قرآن برو وحی میکنند من نیز پیغمبرم که در دل من آیات قرآنی القا میکنند پس مرتد شد و از مدینه بمکه
رفت و باکفار ملحق شد و این آیه درباره او فرود آمد وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ
إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ و بنا بر صحة روایت این قدر از کلام معجزه نیست و ممتنع نیست که موافق کفتار
یکی از ما باشد لیکن این امر بر عبدالله مشتبه شد و یا بجهت فرط نفاق آنرا بر خود مشتبه ساخت و
مرویست که وی در روز فتح باز باسلام رجوع کرد و از اهل ایمان شد و آیه مذکوره را از آیات احکام کرفته اند
چنانچه در کنز العرفان تصریح بآن شده و بیان تفصیل آن حواله بمنهج الصادقین است نظم
کر تو خواهی کزین بری بویی ،، رو تماشای آن کلستان کن ،، از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست
که چون نطفه در رحم بیاید حق تعالی آنرا تا چهل روز بحالة نطفه باز میکذارد و بعد از آن علقه میکردانند
و تا چهل روز بر آن وضع می باشد و پس از آن لا مضغه میسازد تا چهل روز و بعد از آن فرشته میفرستد
تا نفخ روح میکند در آن پس آنرا میفرماید تا مینویسد روزی او را و مدت عمر او را و کردار او را و شقاوة
و یا سعادة او را و این حدیث مشعر است بر آنکه کمال اعضا و تمامیت آن و رویده شدن در آن و ولوج
روح در آن بعد از مضی سه اربعین است ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستی که شما بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد
از آفرینش اعضا و زنده شدن بولوج روح لَمَيِّتُونَ هر آینه میرندکانند نزد انقضای اجل پس البته

ما آلحال شما بمرگ خواهد کشید و بلا شبهه ساغر فنا از دست ساقی اجل خواهد چشید ثُمَّ اِنَّكُمْ
بدرستی که شما يَوْمَ الْقِيٰمَةِ در روز رستخیز تُبْعَثُوْنَ برانگیخته خواهد شد برای محاسبه و مجازات
و نیز بجهت بیان تعداد نعمتهای خود بر بندگان میفرماید که وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ و بتحقیق که
آفریدیم زبر سر شما سَبْعَ طَرَآئِقَ هفت آسمان که بر طبق و طریقه یکدیگر اند طبقهٔ اول بالای
طبقهٔ و حبایل کفته که سموات را طرایق کفته زیرا که راههای فرشتگانست و آمد و شد ایشان و یا آنکه
طریق کواکبست و مسیر آن یا باعتبار آنکه غلظ هر یك از آنها و مابین آنها راههای دور است و مسافت
دراز چه در خبر است که مابین آسمانی تا آسمانی پانصد ساله راهست و غلظ هر یك از آنها نیز همچنین
وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ و نیستیم ما ازین مخلوق که آسمانست غَافِلِيْنَ بیخبر که مر آنرا مهمل بگذاریم
بلکه آنرا از خلل و زوال نگه میداریم و تدبیر امر آن میکنیم تا بوقتی که حکمت ما تعلق گیرد بزوال آن و یا معنی
آنست که ما از همه بندگان خود ذاهل و غافل نیستیم و بر خیر و شر و شرك و کفر و کفران باران بِقَدَرٍ
باندازهٔ که صلاح بندگان در آن دانستیم فَاَسْكَنّٰهُ فِى الْاَرْضِ پس ساکن گردانیدیم آن آبرا یعنی
ساکن و مستقر ساختیم آنرا در زمین یا بتدریج از چشمه و کاریز بیرون آید و از اینجا معلوم میشود که
جمیع آبهای زمین از عیون و انهار و قناة از آسمانست و در تبیان از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر ص
فرمود که حق سبحانه پنج جوی آب از یك چشمه از چشمهای بهشت بر بال جبرئیل نهاده از آسمان فرو
فرستاد یکی سیحون که نهر هنداست دویم جیحون که نهر بلخست سیم فرات چهارم دجله و این هر دو
نهر عراقند پنجم نیل که نهر مصر است و آنها را بودیعه بکوهها داده و بقدر مصلحت خلق جاری
میگرداند ازاین جهتست که میفرماید آب در زمین ثابت و ساکن ساختیم وَاِنَّا عَلٰى ذَهَابٍ بِهٖ
و بدرستی که ما بردن آن آب و زایل ساختن آن بالا بردن بر وجهی که متعذر باشد استنباط آن
لَقٰدِرُوْنَ توانائیم چنانچه بر انزال آن قادر بودیم پس بر بقای آن شکرگذاری کنید تا آنرا بر حالت
خود بگذاریم در اخبار آمده که بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل بزمین آید و قرآن و حجر الاسود
و مقام ابرهیم و تابوت سکینه و پنج نهر که مذکور شد باسمان برد و بعد از آن بر روی زمین اثر هیچ
خیری و برکتی نماند بقوله فَاَنْشَاْنَا پس بیافریدیم ما لَكُمْ بِهٖ برای شما بسبب این آب جَنّٰتٍ
بوستانها مِنْ نَّخِيْلٍ از خرما بنان وَّاَعْنَابٍ و از تاك بنان و چون نخل و عنب در زمین

وطغیان وعصیان وانکار وجحود وعناد ایشان [illegible]
[illegible]

جاز



حجاز از همه بیشتر است ازینجهت تخصیص باین هر دو نمود و بعد از آن بر سبیل عموم فرمود
لَكُمْ فِيْهَا شما را در این بوستانها فَوَاكِهُ كَثِيْرَةٌ میوهای بسیار هست غیر از تمر
و عنب وَّمِنْهَا و از آن بوستانها یعنی از اثمار و زروع آن تَاْكُلُوْنَ میخورید روزیهای
خود را وَشَجَرَةً تَخْرُجُ و بیافریدیم برای شما درختی یعنی درخت زیتون که بیرون می آید آن
درخت مِنْ طُوْرِ سَيْنَآءَ از کوه سینا که کوه موسی است میان مصر و ایله و بنا بر آن مناجات میفرمود
و گویند این کوه در فلسطین است و آنرا طور سینین نیز میگویند و اصح آنست که سینا اسم مکانیست
که این کوه در آن واقع شده و تخصیص این کوه بزیتون جهت آنست که اول کوهی بود که زیتون در و روئیده
بود و نیز اول درختی که بر زمین برست بعد از طوفان درخت زیتون بود تَنْۢبُتُ میروید این
ع
درخت بِالدُّهْنِ در حالتی که بآن روغنست وَصِبْغٍ و نان خورش لِّلْاٰكِلِيْنَ مر خورندگان را
یعنی میروید درختی که جامع دهنیت و صبغیتست که هم بدان روغن چراغ توان افروخت و هم
از آن نانخورش توان ساخت از پیغمبر ص مرویست که روغن زیت درختی با برکتست بآن نانخورش
سازید و بخود مالید و حق تعالی در وصف برکت آن فرموده که تُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبٰرَكَةٍ زَيْتُوْنَةٍ
پس در بیان نعمت دیگر میفرماید که وَاِنَّ لَكُمْ و بدرستی که مر شما راست فِى الْاَنْعَامِ
ص
در چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند لَعِبْرَةً چیزی که بدان اعتبار گیرید و بآن قدرت حضرة
عزت استدلال کنید و از جمله اینست که نُسْقِيْكُمْ می آشامانیم شما را مِّمَّا فِىْ بُطُوْنِهَا
از آنچه در شکم آنهاست یعنی شیر خالص وَلَكُمْ فِيْهَا و مر شما راست در ایشان مَنَافِعُ
كَثِيْرَةٌ منفعتهای بسیار که آن سوار شدن شماست بر آنها و بار نهادن بر آنها و اولاد از آنها
گرفتن و به پشم و موی و کرك آنها منتفع شدن و غیر آن وَمِنْهَا تَاْكُلُوْنَ و از ایشان یعنی از
گوشت و چربی آنها میخورید و آنرا سبب معیشت خود میسازید وَعَلَيْهَا و بر آنها یعنی بر بعضی
از آنها که شتر و گاو است در خشکی و اکثر بر آنند که مراد شتر است یعنی بر شتران وَعَلَى الْفُلْكِ
و بر کشتیها در تری تُحْمَلُوْنَ برداشته میشوید یعنی شتر و کشتی شما را بر میدارند و از موضعی
بموضعی میبرند پس بر نعمتها شکر منعم بجای آرید تا آن بر شما علی الدوام بماند و موجب مزیت آن
گردد و بپرستش غیر او مشغول مشوید که سبب زوال نعمت گردد و باعث عذاب استیصال چنانکه

برامم ماضیه واقع شد کما قال الله تعالی وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا وبتحقیق که فرستادیم قبل ازین نُوحًا اِلَی
قَوْمِهٖ نوح رابسوی کروه خود فَقَالَ پس کفت از روی دعوت یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ای کروه من
پرستش کنید خدایرا از روی بندکی مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ نیست مر شمارا معبودی که مستحق عبادت باشد
غَيْرُهٗ بجز از وی که ~~مستحق عبادت باشد~~ که معبود برحقست اَفَلَا تَتَّقُوْنَ آیا نمیترسید از عذاب
وی که خالق ورازق نعمت برشما یعنی البته از او بترسید تا بجهة کفر وکفران شما نعمت را از شما زایل
نکرداند وبعذاب مستاصل نسازد وبیم نکند فَقَالَ الْمَلَاُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا پس کفتند کروهی از
اشراف بزرکان که بدو نکرویدند مِنْ قَوْمِهٖ از قوم وی یعنی چون اکابر قوم اصاغر را بدین ودعوت
نوح ع مایل دیدند کفتند از روی عناد مَا هٰذَا نیست اینکه میخواند بتوحید خدا یعنی نوح ع
اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ مکر آدمی مانند شما در خوردن وآشامیدن وراه رفتن وغیر آن مثل
بازار رفتن وخواب يُرِيْدُ اَنْ يَتَفَضَّلَ می خواهد که افزونی جوید عَلَيْكُمْ برشما ومهتر شما
کردد وشمارا محکوم حکم خود سازد وبجهت این دعوی چنین میکند واکرنه پیغمبر خدا چکونه
از جنس بشر باشد وَلَوْ شَاۤءَ اللّٰهُ واکر خدای خواستی که رسول فرستد به بنی آدم لَاَنْزَلَ مَلٰۤئِكَةً
هرآینه فرو فرستادی فرشتکانرا مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا نشنیدیم که آدمی رسول خدا تواند بود به
خلقان وپیغام آوردن از جانب پروردکار خود فِيْۤ اٰبَاۤئِنَا الْاَوَّلِيْنَ در میان پدران ما که بخت
بوده اند که از اولاد آدم پیغمبری بوده ویا عبادة خدا باید کرد نه غیر او اِنْ هُوَ نیست نوح ع اِلَّا
رَجُلٌۢ بِهٖ جِنَّةٌ مکر مردی با انواع دیوانکی هست چه اکر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد
ویا آنکه این کلمات که نفس الهیه است از وصادر نشدی فَتَرَبَّصُوْا بِهٖ پس انتظار برید وچشم
دارید باو حَتّٰى حِيْنٍ تا هنکامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی بمیرد واز وی برهیم یا از
جنون بهوش باز آید وترک این سخنان کند وپی کار خود کیرد وچون نوح از ایمان ایشان نا امید شد
بطریق مناجات قَالَ رَبِّ کفت ای پروردکار من انْصُرْنِيْ یاری ده مرا وانتقام مرا از ایشان
بکش یا هلاک کن ایشانرا بِمَا كَذَّبُوْنِ بسبب آنچه مرا تکذیب کردند فَاَوْحَيْنَاۤ اِلَيْهِ پس وحی کردیم
بسوی نوح ع اَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ آنکه بساز کشتی را بِاَعْيُنِنَا بنکاه داشت ما یعنی ما محافظت تو کنیم
تا خطا نکنی در ساختن آن یا مفسدی آنرا بر تو تباه نسازد مانند کسانی که بچشمهای خود حفظ چیز

٧٩

نمایند وَوَحْيِنَا وبامر ما وتعلیم ما یعنی ترا امر نمائیم که چکونه بسازی فَاِذَا جَاۤءَ پس چون
بیاید اَمْرُنَا فرمان ما بسوار شدن یا نزول وعذاب ما برایشان وَفَارَ التَّنُّوْرُ وبجوشد
تنور یعنی وقتی که زن نونان پز داز میان آتش آب برآید ومرویست که وحی بنوح آمد که کشتی را بطریق
سینه مرغ بساز وچون بآن وجه تمام کرد خطاب رسید که چون آب از تنور برجوشد در کشتی نشین
وکسان خودرا در آن در آر نوح بمقتضای این وعده انتظار میکشید تا آنکه روزی زن او نان می پخت
وتنور پر آتش بود فی الفور آب از آن برجوشید وی بیامد وشوهررا ازین خبر داد نوح اتباع خودرا
جمع کرده همه در کشتی نشستند وموضع تنور در مسجد کوفه بود از جانب راست نزدیک باب کنده ونوح
کشتی را در وسط مسجد ساخته بود ویا در عین ورده که از ولایت شام است ویا در هند بر هر تقدیر
میفرماید که چون آب از تنور برجوشد فَاسْلُكْ فِيْهَا پس در آور در کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ
از هر دو صنف از حیوانات که جفت یکدیکرند اثْنَيْنِ دوتا یعنی نری وماده ودر روایت
آمده که نوح بکشتی در نیاورد مکر آنهارا که میزایند وبیضه می نهند وَاَهْلَكَ ودیکر در کشتی
داخل ساز کسان خودرا از اهل بیت ومؤمنان اِلَّا مَنْ سَبَقَ مکر آنانرا که پیشی کرفته است عَلَيْهِ
الْقَوْلُ مِنْهُمْ برو کفتار عذاب از ما از کسان تو بجهت کفر وعناد او وآن زن نوح بود که با وجود
آنکه مشاهده عذاب معجزات ظاهر میکرد از نوح وبوی نمیکروید وَلَا تُخَاطِبْنِيْ وخطاب
مکن با من بدعا کردن فِي الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا در باب نجاة آنها که ستم کردند بر خود بشرک وکفر
اِنَّهُمْ مُغْرَقُوْنَ بدرستی که ایشان غرقه شده کانند بلا شک وشبهه بجهت شرک وطغیان
وعصیان فَاِذَا اسْتَوَيْتَ اَنْتَ پس چون وقت ظهور عذاب راست شده باشد وبروجه
استوی نشسته باشی تو وَمَنْ مَعَكَ وهرکه با تست عَلَى الْفُلْكِ بر بالای کشتی
فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ پس بکوی که همه ستایش وسپاس مر خدایراست جل جلاله وعم نواله وعظم شانه
ولا اله غیره الَّذِيْ نَجّٰىنَا که نجاة داد مارا مِنَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ از جفای کروه
ستمکار یعنی مشرکان وناکرویدکان وَقُلْ وبکوی ای نوح در وقت کشتی نشستن رَبِّ
اَنْزِلْنِيْ ای پروردکار من فرود آر مارا مُنْزَلًا مُّبٰرَكًا بمنزلی با برکت در کشتی یا در زمین
پس از بیرون آمدن از کشتی که سبب سلامت ونجاة مؤمنان باشد وکلبی کفته که فرود آر مرا بمنزلی

که کیاه واشجار با برکت باشد ومقاتل بر آنست که معنی برکت در کثرت ذریة است یعنی فرزندان بسیار
از ایشان بوجود آورد وحفص مُنزَلًا بفتح زا وضم میم خوانده یعنی فرود آوردنی مرا فرود آوردنی وَاَنْتَ
خَیْرُ الْمُنْزِلِیْنَ ۝ وتو بهترین فرود آرندکانی در منازل مبارکه چه هیچکس قادر نیست که غیر خود را از
آفات وبلیات وحوادث وعاهات منزلکاه نکاه دارد وکفایة جمیع مایحتاج مکر تو که دافع جمیع ع
بلیاتی ومرا از نقص وعجزه سالم داری واشهر آنست که نوح در وقت دخول وخروج این دعا فرمود
سلمی از ابن عطا نقل میکند که منزل مبارک منزلیست که در او هواجس نفسانی ووساوس شیطانی ایمن
باشند واَنَا اَقرب انحال قدس بدان نازل باشد چه هرکجا پرتو انوار جمال بیشتر باشد برکت آن منزل
از همه منازل افزونتر بود از حسن بصری مرویست که در سفینه با نوح بیش از هفت کس از اهل ایمان نبودند
نزد بعضی دیکر هشتاد تن بودند وباقی در امواج طوفان غوطه خورده باتش دوزخ پیوستند اِنَّ فِیْ
ذٰلِکَ بدرستی که در قصهٔ نوح وآنچه با قوم او رفت لَاٰیٰتٍ هر آینه نشانهاست مر اهل عبرت را
که تا بباد بان تامل وتفکر کشتی نجاة را از امواج ضلالت بساحل هدایت رسانند وَاِنْ کُنَّا
وبدرستی که بودیم ما لَمُبْتَلِیْنَ ۝ هر آینه رسانندکان بلای عظیم وعقاب الیم بقوم نوح یا امتحان
کنندکانیم همه بندکان را بدین آیات تا حال مصدقان ومکذبان بر اهل عالم ظاهر کردد ویا امتحان
کنندکان قوم نوحیم بارسال نوح ووعظ وتذکیر او تا معلوم شود که کدام میشنود وکدام پیروی او
نماید ثُمَّ اَنْشَاْنَا پس بیافریدیم بقوله مِنْ بَعْدِهِمْ از پس قوم نوح قَرْنًا اٰخَرِیْنَ ۝ کروه دیکر
یعنی قوم عاد یا ثمود وَاَرْسَلْنَا فِیْهِمْ پس فرو فرستادیم در میان ایشان رَسُوْلًا مِّنْهُمْ پیغمبری
از نوع ایشان که هود بود یا صالح وکفتیم مر آن قوم را بزبان آن رسول فرستاده که اَنِ اعْبُدُوا
اللّٰهَ انکه بپرستید خدای را مَا لَکُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَیْرُهٗ ط نیست مر شما را هیچ خدایی که استحقاق
پرستش داشته باشد مکر او نظم سزاوار پرستش اوست ای دوست ٭ که خلاق زمین آسمان او ست ٭
اَفَلَا تَتَّقُوْنَ ۝ آیا نمی ترسید از عذاب او که غیر او را می پرستید یعنی از عقوبت او بپرهیزید وعبادت
غیر او مکنید وَقَالَ الْمَلَاُ وکفتند کروه اشراف مِنْ قَوْمِهٖ از کروه آن رسول الَّذِیْنَ
کَفَرُوْا آنانکه نکرویدند وَکَذَّبُوْا بِلِقَآءِ الْاٰخِرَةِ ودروغ شمردند برسیدن بقیامت یعنی
بعث وحشر وثواب اعمال وعقاب وایمان نیاوردند وَاَتْرَفْنٰهُمْ ونعمت بسیار داده بودیم

آنهارا



آنهارا فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندکانی دنیا بکثرت اموال واولاد یعنی کفتند کافران نازپرورده
که در فراخی عیش وناز ونعمت بودند ببعضی دیکر این قول باطل را که مَا هٰذَآ نیست این رسول خدا
که بشما دعوت میکند ومنع آلهه دیکر مینماید اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُکُمْ مکر آدمی باشد مانند شما
در صفات واحوال بشریت یَاْکُلُ مِمَّا تَاْکُلُوْنَ مِنْهُ میخورد از آنچه میخورید شما از آن
وَیَشْرَبُ وی آشامد مِمَّا تَشْرَبُوْنَ ۝ از آنچه می آشامید یعنی بغذا محتاج است همچو شما اکر
پیغمبر بودی بایستی که صفات ملایکه داشته نخوردی ونیاشامیدی وَلَئِنْ اَطَعْتُمْ بَشَرًا
مِّثْلَکُمْ واکر فرمان برید آدمی را که مثل شماست اِنَّکُمْ اِذًا بدرستی که آن هنکام که شما تابع او شوید
ومنقاد او کردید در آنچه میکوید شما را بمان آن میدارد لَّخٰسِرُوْنَ ۝ هر آینه زیانکاران باشید چه خود را
ذلیل وخوار ساخته مامور مثل خود شود پس از روی انکار با ایشان کفتند اَیَعِدُکُمْ آیا وعده
میدهد شما را اَنَّکُمْ اِذَا مِتُّمْ آنکه شما چون بمیرید وپوسیده وریزیده شوید وَکُنْتُمْ تُرَابًا
وباشید شما خاک وَّعِظَامًا واستخوان چند مجرد از کوشت ورک وپی اَنَّکُمْ مُّخْرَجُوْنَ ۝
بدرستی که شما بیرون آورده شدکانید از کورها یعنی دیکر باره زنده خواهید شد هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ
دور است دور لِمَا تُوْعَدُوْنَ ۝ مر آنچیز را که وعده داده میشوید از بعث ونشور یعنی هرکز این
صورت نبندد وبفعل در نیاید اِنْ هِیَ اِلَّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا نیست زندکی مکر زندکی ما در دنیا
یعنی هیچ زندکی نیست مکر زندکی دنیا که بدان زندکی میکنیم نَمُوْتُ وَنَحْیَا میمیریم وزنده می
شویم یعنی یکی از ما میمیرد ویکی میزاید وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوْثِیْنَ ۝ ونیستیم ما برانکیخته شدکان
یعنی زنده شدکان بعد از مرک اِنْ هُوَ اِلَّا رَجُلُ اِفْتَرٰی نیست هود یا صالح مکر مردی که
افتری کرد عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا برخدای دروغ را درین قول که خدا مرا بشما فرستاده وبعد از مرک
زنده خواهد ساخت وَّمَا نَحْنُ لَهٗ ونیستیم ما مر این مرد را بِمُؤْمِنِیْنَ ۝ کرویدکان
بآنچه خبر میدهد ودعوی میکند ومردم را تحریص مینماید قَالَ کفت هود یا صالح بعد از
شنودن این قول ونا امیدی او از ایمان قوم رَبِّ انْصُرْنِیْ ای پروردکار من یاری ده مرا بغالب
شدن وایشان را بعذاب وعقاب مغلوب کردان بِمَا کَذَّبُوْنِ ۝ بسبب آنچه تکذیب کردند مرا
وبدروغ پنداشتند مرا قَالَ کفت خدای عَمَّا قَلِیْلٍ از پس اندک زمانی لَیُصْبِحُنَّ هر آینه

کردند کافران ومکذبان نادمین پشیمانان از تکذیب قول خود هنگامی که عذابرا معاینه بینند
فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ پس فرا گرفت ایشانرا بانگ عظیم جبرئیل که دلهای ایشان بسبب آن بشکافت وبمردند
ویا مراد بصیحه هر عذابیست که سبب استیصال باشد وبرهر تقدیر فروگرفت ایشانرا عقوبت
سخت وعذاب شدید بِالْحَقِّ بوجهی ثابت که هیچ دافعی نبود مرآنهارا از جانب خدا فَجَعَلْنَاهُمْ
غُثَاءً پس کردانیدیم ایشانرا چون خاشاک وآب آورده یعنی دمار از ایشان برآوردیم وهمه را هلاک
ونابود ساختیم چون خس وخاشاک وغیر آن که سیل آنرا باطراف افکند وسیاه وپوسیده وریزیده
وکهنه کردد فَبُعْدًا پس دوراست از رحمت خدای لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مر کروه ستمکارانرا
ثُمَّ أَنْشَأْنَا پس آفریدیم وپیدا کردیم مِنْ بَعْدِهِمْ پس از ایشان قُرُونًا آخَرِينَ قومهای دیگررا
چون قوم لوط وشعیب وغیر ایشان از اهل عصیان وطغیان مَا تَسْبِقُ پیشی نتوانست کرفت
مِنْ أُمَّةٍ هیچ کروهی أَجَلَهَا بر وقتی که عذاب ایشانرا مقرر کرده بودیم وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ
وباز پس نماندند از آن اجل یعنی در وقتی که هلاک ایشان در آن مقرر ومعین شده بود بهیچ وجه
سمت تقدم وتاخر نپذیرفت وهیچ کس پیش از آن وقت یا بعد از آن هلاک نشد بلکه درهمان وقت
معذب کشتند وکویند مراد ازین اجل وقتیست که مرگ هرکس در آن مقرر شده یعنی هیچکس از امم
قبل از اجل معین خود بعد از آن نمیرد بلکه درهمان وقت مقرر سمت فوت وموت پذیرد ثُمَّ
أَرْسَلْنَا پس فرستادیم رُسُلَنَا فرستادکان خودرا تَتْرَا در حالتی که متواتر بودند وپی در
پی یعنی یکی بعد از دیکری كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةً هرکاه آمد بکروهی رَسُولُهَا پیغمبر آن کروه
كَذَّبُوهُ تکذیب کردند اورا وآنچه کفت از توحید ونبوه وحشر ونشر بدروغ پنداشتند وتقلید
پدران خود کرده از دولت وسعادت تصدیق محروم ماندند وخاسر کشتند فَأَتْبَعْنَا پس از
پی در آوردیم بَعْضَهُمْ بَعْضًا بعضی ایشانرا ببعضی در هلاک کردن یعنی هیچکدام را مهلت
ندادیم وآخرین را مانند اولین معذب ساختیم ومستاصل کردانیدیم وَجَعَلْنَاهُمْ وساختیم
ایشانرا أَحَادِيثَ یعنی سخنان ایشانرا عبرت خلق کردانیدیم که دایم عذاب ایشانرا یاد کنند وبدان عبرت کیرند ازایشان
ایشانرا غیر حکایتی وافسانه که کویند باقی نماند فَبُعْدًا پس دوری باد از رحمت حق لِقَوْمٍ
لَا يُؤْمِنُونَ مر کروهی راکه منکر وند بانبیا وتصدیق ایشان نمیکنند وبوحدانیت حق تعالی اقرار
ندادند ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ پس فرستادیم موسی را وبرادر او هرون را

بآیاتنا

بِآيَاتِنَا بنشانهای قدرت خود یعنی بمعجزات نه کانه وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ وبحجتی هویدا وبرهان
آشکارا که الزام کننده خصم بود یعنی عصا تخصیص آن بذکر جهت آنست که آن اول معجزات موسی
بود وچند معجزه دیکر در ضمن آن مندرج بود چون فرو بردن جادوها وشکافتن دریا وروان
شدن آب از سنک وپاسبانی موسی وافروختن آن مانند شمع ودرخت سبز شدن ومیوه آوردن
ودلو وریسمان شدن پس بجهت این اورا از میان معجزات ممتاز کردانید حاصل که میفرماید که
موسی وهرون را بامعجزات روشن فرستادیم إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون وبزرکان
قوم او وایشان پیغام مارا بآنها رسانیدند فَاسْتَكْبَرُوا پس سرکشی کردند از قبول ایمان ومتابعت
موسی وهرون نکردند وطریق عناد وجحود وانکار پیش کرفتند وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ وبودند
کروه متکبر وکردنکش وبجهت این خودرا از آن بزرکتر میدانستند که تابع موسی وهرون شوند وبجدا
ایشان بکروند فَقَالُوا پس کفتند از روی انکار واستکبار أَنُؤْمِنُ آیا ایمان آوریم یعنی تصدیق
نکنیم ونکرویم لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا مرد وآدمی را که مانند ما اند در صفت بشریت وَقَوْمُهُمَا
وحال آنکه کروه ایشان که بنی اسرائیل اند لَنَا عَابِدُونَ مارا پرستندکانند از روی تذلل و
خواری یعنی خدمتکاران وفرمانبرداران ما اند مانند بندکان که ذلیل وخوارند خواجکانرا
ودر بعضی تفاسیر آمده که بنی اسرائیل نیز فرعونرا می پرستیدند واو بت می پرستید یا کوساله القصه
قبطیان بجهت فرط تکبر ونفور تحقیر موسی وهرون کردند فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند ایشانرا
در دعوت نبوت فَكَانُوا پس کشتند بسبب این تکذیب مِنَ الْمُهْلَكِينَ از هلاک شدکان
یعنی غرق شدند در بحر وَلَقَدْ آتَيْنَا وبدرستی که دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را کتاب
توریة بعد از هلاکت فرعون وقوم او لَعَلَّهُمْ شاید که بنی اسرائیل ببرکت آن يَهْتَدُونَ
راه یابند باحکام شریعت وطریق عبادت وموعظه وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وکردانیدیم ما قصه
پسر مریم یعنی عیسی وَأُمَّهُ ومادر او مریم را که صدیقه بود آيَةً حجتی وبرهانی بر قدرت
کامله خود که آن ولادت مریم بود بعیسی بدون مس بشری اما عیسی بجهت آنکه بی پدر مخلوق شده
واما مریم بجهت آنکه بنخل آبستن کشته ویا عیسی را آیتی ساختیم بآنکه در مهد سخن کفت ومعجزات
دیکر از وظاهر شد ومادر او را آیتی کردانیدیم بآنکه بدون مس فرزند آورد وَآوَيْنَاهُمَا

وجای دادیم مادر و پسر را وقتی که فرار نمودند اِلَی رَبْوَةٍ ببلندی از زمین بیت المقدس که بلند
ترین اماکن است یا دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر و هر یک ازین مواضع ارفع اماکن اند و در روایت
آمده که بیت المقدس از همه زمینها به بیست و هشت میل باسمان نزدیکتر است پس در صفت آن می
فرماید که ذَاتِ قَرَارٍ خداوند قرار یعنی مستقری که بر و آرام توان گرفت بجهت انبساط واستوی
آن و گویند ذات قرار یعنی ذات زروع و ثمار است چه ساکنان آن بجهت کثرت زراعت و میوه
در آن قرار گرفتند وَمَعِينٍ و خداوند آبی ظاهر که بر روی زمین میگذشت نه در تحت آن و از ابو
جعفر و ابو عبد الله صلوات الله علیهما مرویست که مراد بربوه سواد کوفه است و قرار مسجد کوفه و معین
آب فرات آورده اند که مریم با پسر خود و یوسف بن ثامان دوازده سال در این موضع بسر بردند
و طعام عیسی از بهاء ریسمان بود که مادرش میرشت و میفروخت یَا أَيُّهَا الرُّسُلُ خطاب بجمیع
پیغمبرانست نه در یکدفعه ایشان در ازمنه مختلفه بوده اند بلکه باینمعنی که هر یک از ایشان در زمان
خود مخاطب بوده اند باین خطاب یعنی ای پیغمبران و فرستاده شدگان به بندگان كُلُوا مِنَ
الطَّيِّبَاتِ بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال وَاعْمَلُوا صَالِحًا و بکنید کارهای ستوده چه غرض
از آفرینش شما عبادتست و عمل صالح نه غیر آن چه آنچه نفع خواهد داد بشما در روز معاد همین خواهد
بود و در موضع آورده که خطاب بحضرت خاتم الانبیاست ص و معنی اینکه ای صاحب رسالت
و نبوة عالی همت امته خود را بگوی که حلال خورید و عمل صالح کنید و بنا برین او را بنام همه پیغمبران
خواند که زیرا سید همه است و ذات معلای او جامع جمیع فضایل و کمالاتست که باهم بوده مصرع
آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری ، و مراد از طیبات آنچیزیست که طبع از آن لذت گیرد و شرع آنرا
نیکو داند و صحیح آنست که طیبات شامل جمیع مباحاتست و در رقوة القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل
صالح مقدم داشت زیرا که ثانی نتیجه اولست و بعضی عرفا گفته اند که لقمه تخم است و عمل بر هر چند
تخم پاکتر برش البته بهتر و در منا[ ]هج آورده که هر که داشت حلم عدالت که استقامت میزان شرع است
در او سرایت کرده پس هر آنرا تناول نماید اثر عدالت و استقامت شرع در نفس و اعضای او
پدید آید و بجهت این در ادای عبادت نرم و منقاد شوند چه شرع آنرا حرام کرده یا وجه حلیت
آن مشتبه و پوشیده است حکم انحراف و مخالفت شرع بآن غذا همراهست و اگر چه یک لقمه باشد



و این هنگام اثر آن غذا بنفس و اعضا سرایت کند و آثار طغیان و عصیان و ارتکاب مناهی و اختلاف
رویة بظهور رسد حاصل که حق تعالی میفرماید که غذای حلال خورید و عمل شایسته کنید إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ
عَلِيمٌ بدرستی که من بآنچه شما میکنید دانایم و بر آن جزا خواهم داد و این کلام باعثست بصلاح عمل
چه عاقل هرگاه عملی کند برای کسی که عمل او را میداند و بر حسب آنچه میکند جزا میدهد و بقدر استحقاق
او مزد کرامت میکند البته در اصلاح عمل خود میکوشد و آنرا بر وفق مراد او بجا می آورد وَ
إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ بدرستی که این ملت شماست ای رسل و یا ای محمد ص أُمَّةً وَاحِدَةً در
حالتی که ملت یگانه است در عقاید دینیه یا اصول شرایع یا جماعت شما جماعتی متحد اند و متفق
بر ایمان و توحید وَأَنَا رَبُّكُمْ و من آفریدگار شما ام بیتك فَاتَّقُونِ پس بترسید از من در
مخالفت کلمه توحید و عصیان فَتَقَطَّعُوا پس منقطع ساختند اهل ملل أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ
کار دین خود را در میان یکدیگر زُبُرًا در حالتی که پاره پاره و فرقه فرقه بودند یعنی آنرا دینهای
مختلف گردانیدند در هر فرقه در کیش خود مخالفه فرقه دیگر شدند در کیش و مذهب و یا مراد
بز بر کتب است یعنی هر گروهی در امر دین خود اختیار کتابی کردند و کتاب غیر خود را بگذاشتند
چون یهود که متمسک بتوریة شدند و بانجیل کافر شدند و نصاری متمسک بانجیل کردند و توریة را
فرو گذاشتند و هر دو بقرآن نگرویدند و آنرا قطع نظر کردند كُلُّ حِزْبٍ و گروهی از این
گروههای مختلفه متفرقه بِمَا لَدَيْهِمْ آنچه نزدیک ایشانست از دین باطل و شبهه فَرِحُونَ
شادان و نازانند و معتقد آنکه دین ایشان برحق است نه دین غیر ایشان و چون هم ایشان بجهت
تقلید و عناد و عصبیه جاهلیت تابع دین خود اند و جاحد و منکر غیر دین خود بی حجتی
و بیّنتی و برهانی فَذَرْهُمْ پس بگذار ای محمد این کافران مقلد معاند را فِي غَمْرَتِهِمْ در گرداب
و غرقاب جهالت و ضلالت خودشان حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگامی که کشته شوند در معرکه جدال و
قتال یا بمیرند أَيَحْسَبُونَ آیا می پندارند کافران که أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بدرستیکه ما آنچه عطا میدهیم
و مدد میکنیم به بآنچه مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ از مال و پسران نُسَارِعُ لَهُمْ میشتابیم برای
ایشان بآنچیز فِي الْخَيْرَاتِ در نیکویها یعنی گمان مبرید که اینکه ما مدد ایشان میکنیم در مال
و فرزند از مسارعتست از جانب ما برای ایشان در نیکوی اعمال و ایشان را استحقاق آن هست

که ما بپاداش آن در نیکویی با ایشان مسارعت کنیم بمال و فرزندان بَلْ نپندارند که می پندارند
بلکه لَا یَشْعُرُونَ نمیدانند و در نمی یابند که این امداد است نه مسارعت در خیر مانند بهایم که
هیچ شعوری ندارند تا تامل کنند در اینکه باب و علف ایشانرا پرورش میدهد برای کشتن
از حضرت رسالت صم مرویست که حق تعا میفرماید که بندهٔ من است غمکین میشود هرکاه چیزی را
بر او تنك کنیم از مال دنیا و حال آنکه نزدیکتر میکردد بمن بجهت این و خوشحال میشود کاهی که دنیارا
بر او فراخ میسازم و حال آنکه او نزدیکتر میکردد بعد از آن این آیه تلاوت فرمود تا قول بَلْ لَا
یَشْعُرُونَ و بعد از حال کفار و فجار بیان حال ابرار و اخبار میکند اِنَّ الَّذِیْنَ هُمْ بدرستی که آنانکه
ایشان مِنْ خَشْیَةِ رَبِّهِمْ از خوف عذاب پروردکار خود مُشْفِقُوْنَ حذر کنند کانند و یا از عذاب
پروردکار خود ترسان وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنانکه ایشان بِاٰیٰتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردکار خود
که قرآنست یا دلایل قدرت که معجزاتست و مانند آن از آثار قدرت کاملهٔ او یُؤْمِنُوْنَ میکروند
و بمضمون آن عمل میکنند وَالَّذِیْنَ هُمْ و آنانکه ایشان بِرَبِّهِمْ بآفریدکار خود لَا یُشْرِکُوْنَ
شرك نمی آرند شرك جلی که مراد غیر اوست نه شرك خفی که ریا و سمعاست وَالَّذِیْنَ یُؤْتُوْنَ
و آنانکه میدهند مَآ اٰتَوْا آنچه میدهند از صدقات و زکوة و کفارات و غیر آن از انواع خیرات
و مبرات در راه خدای وَّقُلُوْبُهُمْ وَجِلَةٌ و در حالتی که دلهای ایشان ترسانست اَنَّهُمْ اِلٰى
رَبِّهِمْ رٰجِعُوْنَ بانکه ایشان بپروردکار خود باز کردندکانند یعنی از عاقبت امر آخرت ترسانند که مبادا
آنچه میدهند مقبول درکاه نشود و بروجه لایق نباشد و بآن مؤاخذ کردند همچنانکه امیر المؤمنین
علی فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم سه شبانه روز روزه داشتند و طعام بمستحق دادند
و بآب افطار میکردند و میفرمودند اِنَّمَا نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ لَا نُرِیْدُ مِنْکُمْ جَزَآءً وَّلَا
شُکُوْرًا اِنَّا نَخَافُ مِنْ رَّبِّنَا یَوْمًا عَبُوْسًا قَمْطَرِیْرًا اُولٰٓئِكَ آن کروه که باین صفات موصوفند
یُسٰرِعُوْنَ میشتابند فِی الْخَیْرٰتِ در نیکویها یعنی برغبت تمام اقدام مینمایند و در طاعات
و مبادرت در عبادات و مبرات وَهُمْ لَهَا و ایشان بجهت خیرات و طاعات سٰبِقُوْنَ
پیشی کیرندکانند یعنی سرعت نمایندکان بجدّ تمام یا پیش کیرندکان بر مردمان بوفور خیرات
و مبرات یا رسیدکانند بپاداش خیرات قبل از آخرت یعنی هم در دنیا رسیدکانند بپاداش

ادکار



کردکار که فَاٰتٰىهُمُ اللّٰهُ ثَوَابَ الدُّنْیَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْاٰخِرَةِ وَلَا نُکَلِّفُ نَفْسًا و تکلیف
نمیکنیم هیچ نفسی را اِلَّا وُسْعَهَا مکر بکنجایش او یعنی بقدر طاقت طاعت بر ایشان امر نمودیم
چه تکلیف مالایطاق مذموم و قبیح است و ما از فعل قبیح مبراایم وَلَدَیْنَا کِتٰبٌ و نزدیك ما
کتابیست یعنی لوح محفوظ یَّنْطِقُ بِالْحَقِّ سخن کوید براستی مخالف واقع در او نوشته نیست یعنی
هرچند بندکانرا بآن تکلیف کرده ایم و آنچه کرده اند در آن مثبتست بی زیاده و نقصان یا نزد ماست
نامهٔ اعمال هرکس و کواهی دهد بکردار او بصدق وَهُمْ و ایشان که عاملند لَا یُظْلَمُوْنَ ستم
دیده نخواهند شد بزیادتی عقاب و نقص ثواب بَلْ نچنانست که کفار کمال اعتقاد دارند بر آنچه
مذکور شد بلکه قُلُوْبُهُمْ فِیْ غَمْرَةٍ دلهای ایشان در غفلتی و حیرتیست که آنرا فرو کرفته اند در اینها
غفلت و ضلالت و جهالت مِّنْ هٰذَا ازین سخن کفته شد از وعد و وعید یا از کتاب حفظه
یا از قرآن یا از صفاتی که سابقان بآن موصوفند وَلَهُمْ اَعْمَالٌ و مر ایشانراست عملهای ناپاك
و پلید مِّنْ دُوْنِ ذٰلِكَ بجز این خطای عظیم یعنی شرك مراد آنست که غیر از شرك کناهان
دیکر دارند هُمْ لَهَا ایشان مر آنرا عٰمِلُوْنَ کنندکانند و معتاد آن و بهیچ وجه از آن باز نمی
ایستند حَتّٰٓى اِذَآ اَخَذْنَا تا وقتی که بکیریم مُتْرَفِیْهِمْ متنعمان ایشانرا بِالْعَذَابِ بعذاب
یعنی قتل روز بدر یا جوع در حینی که پیغمبر ص بر ایشان دعا کرد بار خدایا سخت بکیر قبیلهٔ مضر را
و ایشانرا بمانند سالهای قحطی زمان نوح مبتلا کن پس قحط بر ایشان واقع شد تا آنکه کوشت سك و مردار
و استخوان سوخته را میخوردند اِذَا هُمْ یَجْئَرُوْنَ آنکاه ایشان بفریاد آیند و باواز بلند استغاثه
کنند و ملایك از جانب خدا بایشان کویند لَا تَجْئَرُوا الْیَوْمَ فریاد مکنید امروز و طمع فریاد
رسی مدارید اِنَّکُمْ بدرستی که شما از جانب ما مِّنَّا لَا تُنْصَرُوْنَ یاری کرده نخواهید شد یعنی
از طرف ما نصرت و معونت بشما نخواهد رسید یا از ما ممنوع نخواهید شد قَدْ کَانَتْ اٰیٰتِیْ بدرستی
که بود آیتهای من یعنی قرآن که در هر وقت تُتْلٰى عَلَیْکُمْ خوانده میشد بر شما فَکُنْتُمْ عَلٰٓى
اَعْقَابِکُمْ پس بودید بر پاشنهای خود تَنْکِصُوْنَ باز میکشتید بطریق قهقرا مراد آنست که
اعراض میکردید از سماع قرآن و از تصدیق و عمل بآن و از حق بباطل رجوع میکردید مُسْتَکْبِرِیْنَ
در حالتی که طلب رفعت کننده بودید و بر مردمان فخر میکردید بر ایشان بِهٖ بحرم مکه یعنی

میکفتید که ما اهل مکه ایم و هیچکس بر ما غلبه نتواند کرد و بجهت آن بر همه مردمان تعظیم می نمودند
و عدم ذکر حرم قبل ازین که مرجع ضمیر به است بجهت شهرت مکیانست یا سکبار و افتخار به بیت
الحرام یا بحرم و انحصار معجزهٔ ایشان در اینکه اولیان حرمید و قیام نمایندکان بآن و مقیمان
در آن و تواند بود که ضمیر راجع بقرآن باشد باعتبار آیات که مذکور شده یعنی استکبار نمایندکان
بودند بقرآن سَامِرًا درحالتی که بذکر قرآن و بطعن در آن حدیث کنندکان بودند در شب
و در روایت آمده که ایشان در شب حوالی خانه می نشستند و زبان بافسانه میکشودند و از کثرت
افسانه ایشان ذکر قرآن بود و طعن در آن و آنرا کاهی سحر و زمانی شعر میکفتند و وقتی اساطیر
الاولین و پیغمبر صلعم سب میکردند تَهْجُرُونَ اعراض میکردید از قرآن و یا از پیغمبر می بریدید و یا هذیان
میکفتید در شان قرآن و محمد صلی الله علیه و آله یعنی اسناد سحر و شعر پیشینیان بقرآن میکردند
و پیغمبر را ساحر و شاعر و کاهن میکفتند و پیوسته او را دشنام میدادند پس از خطاب بغیبت التفات
کرده میفرماید اَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ آیا پس تفکر نکردند در قرآن یا باعجاز لفظ و وضوح معنی تا بدانند
که این کلام کلام حق است اَمْ جَآءَهُمْ یا آیا آمد بدیشان از کتاب و رسول مَا لَمْ يَأْتِ آنچه نیامده
بود آبَآءَهُمُ الْاَوَّلِينَ بپدران پیش ایشان تا عذر کویند که ما از پیغمبر و کتاب خبر نداریم یعنی ما
همچنانکه نوح و ابرهیم علیهم السلام به پدران ایشان فرستادیم همچنین محمد را نیز از برای ایشان مبعوث
کردیم تا عذر نیاورند یا آنکه همچنانکه آبآء سالفهٔ ایشانرا از عذاب ترسانیده بودیم و ایشان جهت
آن آورده بودند همچنین ایشانرا از آن وعید نمودیم و با وجود این نکرویدند پس عذر ایشان بر انکار و عدم
ایمان نه اینست که بوعید و بیم عذاب خبر داده نشده اند اَمْ لَمْ يَعْرِفُوا آیا نشناختند رَسُولَهُمْ
پیغمبر خود را بحسب و نسب یا بامانت و راستی و حلم و وفا و کرم و مروت و حسن اخلاق و کمال عقل
و علم با عدم تعلم و غیر آن از صفات انبیا فَهُمْ لَهُ پس تا ایشان مر او را مُنْكِرُونَ ع
انکار کنندکان باشند در دعوی نبوت بجهت عدم معرفت باو یا باحوال او یعنی که حضرت پیغمبر را
باین عنوان شناخته بودند تا انکار او کنند و کویند ما حقیقت ذات او را نمیدانیم و احوال
او را نمیشناسیم اَمْ يَقُولُونَ یا آیا میکنند که بِهِ جِنَّةٌ باو رسیده دیوانکی یعنی مجنونست
و سخن او اعتباری ندارد یا آنکه میدانستند که در عقل ارجح و اتقن از همه است بَلْ بخنانست

کرایشان

کرایشان میکفتند بلکه جَآءَهُمْ آمد بایشان بِالْحَقِّ بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآن است
وَاَكْثَرُهُمْ و بیشتر ایشان لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر امر حق را ناخواهانند چه آن مخالف طبع و آرزوی ایشانست
وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ و اکر تابع شدی آرزوهای ایشانرا اَهْوَآءَهُمْ آرزوهای ایشانرا باینکه آلهه متعدد
واقع بودند و بسبب فرض در نفس الامر خدایان وجود داشتندی چنانچه زعم مشرکانست لَفَسَدَتِ
السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ هر آینه تباه شدی و ناچیز کشتی آسمان و زمین وَمَنْ فِيهِنَّ و هرکه در آسمان و
زمین است از ملایکه و جن و انس و غیر آن چنانکه در کریمهٔ لَوْ كَانَ فِيهِمَا اٰلِهَةٌ اِلَّا اللّٰهُ لَفَسَدَتَا
کذشت و کفته اند مراد بحق دین اسلام است و معنی اینکه اکر اسلام متابعت کردی آرزوهای اهل
شرک را یعنی بشرک منقلب شدی حق توجه فرط غضب و غیظ قیامت ظاهر ساختی و همه آسمان و زمین
و اهالی آنرا هلاک کردی و نزد قتاده مراد بحق حق سبحانه است یعنی اکر پیروی کردی حق تعالی آرزوهای کافرانرا
باین وجه که فرمودی بآنچه موافق اهوای کفار است از شرک و معاصی از الوهیت خارج بودی یعنی خدای
نبودی بلکه شیطان بودی پس قادر نبودی بر آسمانها و زمینها و همه تباه شدی پس چنانست که حق تعالی هوای ایشان بیرو
کردد بَلْ اَتَيْنٰهُمْ بلکه دادیم بدیشان بِذِكْرِهِمْ کتابی که وعظ و پند ایشانست و یا دبدبهٔ عزت و صیت
شرف ایشانست در آنست یا ذکری که تمنا کرده بودند بقول خود که لَوْ اَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْاَوَّلِينَ
لَكُنَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِينَ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ پس ایشان از موعظهٔ خود یا از آنچه سبب نزدیکی
دنیا و آخرت ایشانست یا از ذکری که درخواسته بودند مُعْرِضُونَ روی کردانندکانند اَمْ
تَسْئَلُهُمْ یا آیا تو میخواهی از ایشان برای رسالت خَرْجًا مزدی تا سبب طمع تو در مال ایشان ترا
متهم دارند برسالت و بجهت مزد دادن بر ایشان شاق و کران آید و قبول این معنی نکنند فَخَرَاجُ رَبِّكَ
پس مزد پروردکار تو که روزی دنیا یا ثواب عقباست خَيْرٌ بهتر است ترا از مزد ایشان بجهت سعت و دوام
آن و عدم لحوق بر آن وَهُوَ خَيْرُ الرّٰزِقِينَ و خدای بهترین روزی دهندکانست وَاِنَّكَ
لَتَدْعُوهُمْ و بدرستی که تو میخوانی ایشانرا ای مزدی اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ راه راست یعنی دین اسلام
که عقول سلیمه شاهداند براستقامت آن که اصلا شایبه در آن نیست تا موجب تهمت شود حاصل
که حق سبحانه و تعالی در این آیات حجت فرموده بر کافران و قطع عذر ایشان نموده در عدم قبول ایمان
و فرموده که مزدی که برسالت مبعوث شده و همه میدانند که وی جامع جمیع اخلاق حسنه است و معرا

ازهمه صفات سیئه وبجهت این ممتاز است درمیان ایشان وشایستهٔ آن هست که رتبهٔ نبوت ومنصب
رسالت یابد ویرا احتیاجی نیست بحطام دنیویه تا بروجه بطلان چنین دعوی عظیمه اقدام نماید
وآنرا بوسیلهٔ طمع در اموال ایشان کرده معیشت خودرا بفراخی وبروجه دلخواه کذراند ومع ذلک
برونق دعوای خود معجزات روشن ظاهر میکند وهمه ایشان این را می بینند اما بجهت عناد واستکبار
اطاعت آن می نمایند وچون چنین است پس ایشان سزاوار عذاب الیم وعقاب جحیم اند چنانکه
میفرماید که وَاِنَّ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ وبدرستی که آنانکه نمیکروند بسرای دیگر یعنی
بقیامت ومتعلقات آن از صراط ومیزان وحساب وبهشت ودوزخ عَنِ الصِّرَاطِ از آن راه
راست که دین اسلام است که متضمن اعتقاد باین امر مذکوره است لَنَاکِبُوْنَ عدول کنندکان
ومیل نمایندکان بیابان ضلالت وکمراهی خود ویا کروندکان ندد رآخرت از طریق جنت بطرف
شمال که دوزخ است وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ واکر ما ببخشائیم برایشان وَکَشَفْنَا وبرداریم مَا بِهِمْ
آنچه بدیشان واقع است مِنْ ضُرٍّ از سختی یعنی قحطی که بدیشان رسیده وهمه را خوار وذلیل کردانیده
وبهلاکت رسانیده لَلَجُّوْا هر آینه لجاج نمایند یعنی ثابت وراسخ شوند فِیْ طُغْیَانِهِمْ در سرکشی
وافراط نمودند درکفر واستکبار از طریق حق وعداوت رسول وسایر ایمان یَعْمَهُوْنَ درحالتی
که حیران وسرکردان باشند وتردد نمایند درامر حق وطریق هدی یعنی اکر بلای قحط از ایشان
دفع کنیم همچنان برستیزه وعنا دخود ثابت خواهند بود ویا اکر درآخرت عذاب را از ایشان برداریم
وایشانرا بدنیا فرستیم همچنان برطریق اول درعناد وطغیان وعصیان لجاج ورزند ومنقاد
نشوند وقول اول اشهر است آورده اند که چون ضر قحط بنهایت رسید واهل مکه بخوردن مرده ومردار
مبتلا شدند ابوسفیان بمدینه آمد وباحضرت رسالت کفت نه تو دعوی میکنی که من رحمة عالمیانم
فرمود بلی کفت پس این چیست که اهل مکه را هدف تیر دعا کردی وایشانرا بقحط وبلا مبتلا ساختی
وپدران ایشانرا بشمشیر بکشتی وفرزندانرا باتش کرسنکی سوختی آیه آمد که وَلَقَدْ اَخَذْنَاهُمْ وبدرستی
که فروکرفتیم اهل مکه را بِالْعَذَابِ بعذاب قتل وغارت درروز بدر فَمَا اسْتَکَانُوْا پس فروتنی
نکردند لِرَبِّهِمْ مر پروردکار خودرا وَمَا یَتَضَرَّعُوْنَ وتضرع وزاری نمینمودند بلکه همچنان بر
سرکشی ونافرمانی خود بایستادند واز ابی عبدالله علیه السلام مرویست که استکانت دعاست ودست

داشتن

داشتن درنماز یعنی ایشان خدای خودرا نخواندند ودرنماز رفع ید نکردند بدرکاه او بلکه برطریق
کفر خود ثابت بودند واصلا قدم درطریق تنزل وتضرع وعبودیت پروردکار خود ننهادند حَتّٰی
اِذَا فَتَحْنَا تا چون بکشادیم عَلَیْهِمْ بَابًا برایشان دری ذَا عَذَابٍ شَدِیْدٍ که خداوند عذاب
سخت بود یعنی جوع که شدت او از قتل واسیر بیشتر است وزیاده تر اِذَا هُمْ آنکاه ایشان فِیْهِ
مُبْلِسُوْنَ درعذاب نا امیدان بودند از همه ویا سرکردانان وفرو ماندکان واندوهناکان تا حدی
که غنیان ایشان از تو طلب عاطفت ومروت مینمایند واز جبائی مرویست که مراد بعذاب اول قحط
یا قتل است وبدویم عذاب جهنم وابوجعفر صلوات الله علیه فرموده که عذاب شدید درروز رجعت
باشد وبعد از آن تذکیر نعمت خود میکند برایشان از روی توبیخ وبروجه خطاب میفرماید که وَهُوَ
الَّذِیْ اَنْشَاَ واوست آنکه بیافرید وپیدا کرد لَکُمُ السَّمْعَ برای شما کوش را تا بشنوید بآن آیات
وَالْاَبْصَارَ ودیدهارا تا ~~تفکر کنید~~ ببینید بآن معجزاترا وَالْاَفْئِدَةَ ودلهارا تا تفکر کنید بآن
درآیات واضحه ومعجزات بینه واستدلال بآن کنید بروجه صانع حکیم ووحدت وقدرت وی
از منافع دینیه ودنیویه قَلِیْلًا مَا تَشْکُرُوْنَ اندک شکر میکنید چه عمدهٔ درشکر کذاری آنست
که استعمال کنید این حواس را در آنچه میبودید بشناخت خالق آن باشد وشما این نمیکنید وَهُوَ الَّذِیْ
ذَرَاَکُمْ واوست آنکه بیافرید شمارا ومنتشر ساخت فِی الْاَرْضِ در زمین به بسیاری
ع فرزندان وَاِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ وبسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از آنکه ذره ذره
وریزه ریزه شده باشد در زمین وَهُوَ الَّذِیْ یُحْیِیْ واوست آنکه زنده میکرداند در رحمهای مادران
وَیُمِیْتُ ومیراند نزد انقضای آجال درحالتی که مدت عمر ایشان باشد وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ
ومر اوراست یعنی بامر اوست آمد وشد روز وشب وتفاوت آن ویا مخالفت شب وروز وهیچ کس
دیکررا قدرت بر اختلاف آن نیست اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ آیا پس تعقل نمیکنید بنظر تامل که همه مکونات
از ما صادر شده وقدرت ما شامل جمیع ممکنات است از جملهٔ آن بعث ونشور است پس چرا انکار آن میکنید
کفار مکه تعقل در این معنی نکردند بَلْ قَالُوْا بلکه کفتند بدون تفکر وتامل مِثْلَ مَا قَالَ
الْاَوَّلُوْنَ مانند آنچه کفته بودند پیشینیان از کفار از روی انکار درباب حشر ونشر وصراط
ومیزان که قَالُوْا ءَاِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم ما وَکُنَّا تُرَابًا وباشیم خاک

وَعِظَامًا واستخوان خالی از کوشت وپوست وپی ءَاِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانکیخته شدکانیم مراد انکار آنهاست
یعنی چون خاک کردیم هرکز بعث وحشر بما راه نیابد لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ هرآینه وعده داده
شدیم ما وَآبَاؤُنَا وپدران ما هٰذَا این سخن را مِنْ قَبْلُ پیش از آمدن محمد صلعم یعنی پدران
سابق ما را نیز وعده داده بودند بآنچه ما را بآن وعده داده اند از وقوع حشر ونشر اِنْ هٰذَا
نیست این کفتار اِلَّا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ مکر افسانهای پیشینیان واکاذیب ایشان که در کتابها
نوشته اند وکذاشته وهیچ حقیقتی ندارد بعد از آن بر منکران بعث در باب وقوع حشر میکوید
قُلْ بکو ای محمد مر این منکرانرا که میکوئید لِمَنِ الْاَرْضُ مر کراست زمین وَمَنْ فِيهَا وانکه
در و یست از مخلوقات یعنی جواب دهید که خالق ومالک زمین وزمان کیست اِنْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ اکر هستید که میدانید یعنی اکر از اهل علمید نه اصحاب جهل پس از آن خبر دهید این
اهانت را وتقریر فرط جهل ایشان بروجهی که امر جلی و واضح را نمیدانند والزام ایشان بآنچه متمکن نیستند
که هر که قولی از علمی داشته باشد انکار آن کند ولهذا قبل از انکه جواب ایشان اخبار فرموده وکفته
سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ زود باشد که بکویند در جواب تو که زمین وآنچه در وست مر خدایراست با دنی نظری
اقرار کننده است با آنکه حق تعالی خالق ومدبر آنهاست پس چون ترا چنین جواب دهند قُلْ بکو ایشانرا
که اَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا یاد نمیکیرید ودر نمی یابید که کسی که اول قادر باشد بر آفریدن زمین واهل آن ص
ثانیا نیز از ایجاد واعادهٔ ایشان عاجز نخواهد بود چه ابتداء آفریدن آسانتر نیست از اعادهٔ آن بلکه
امر بعکس است بعد ازین بجهت زیادتی حجت میفرماید که قُلْ بکو با ایشان یکبار دیکر مَنْ رَبُّ
السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ کیست آفریدکار آسمانهای هفت کانه با عظمت ورفعت وشکل عجیب وهیات
غریب آن وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وکیست پروردکار عرش بزرک که اعظم مخلوقات است
سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ زود باشد که کویند آسمانهای رفیع وعرش عظیم وسبع مر خدایراست ورب همه
اوست نه غیر او وچون این جواب دهند قُلْ اَفَلَا تَتَّقُونَ بکو پس آیا پرهیز نمیکنید از عقاب او
بر مجحود توحید وقدرت او شریک آوردن در عبادت او وانکار قدرت او در بعث که تنزیه است
از آفریدن آسمانها وعرش عظیم ونیز بجهت زیادتی حجت بر ایشان میکوید که قُلْ مَنْ بِيَدِهِ بکو کیست
آنکه بدست اوست یعنی بقبضهٔ اقتدار اوست مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیز که در حین امکانست

ودر مجمع



ودر مجمع از مجاهد نقل کرده که مراد بملکوت خزاین است یعنی خزینهای آخرت در دست قدرت
اوست ودر موضح کفته که معنی آنست که جمیع منافع ومضار در کف قدرت اوست وَهُوَ يُجِيرُ واو زنهار
دهد و بفریاد رسد وایمن کرداند ~~ودر پناه خود کیرد~~ او از عذاب وعقاب خود هر کرا خواهد وَلَا
يُجَارُ عَلَيْهِ وزنهار داده نشود بر وی یعنی هیچکس نتواند که کسی را از عذاب او ایمن کرداند ودر پناه خود
کیرد وزنهار دهد یعنی با کفار مکه بکو که کیست که متصف باین صفات مذکوره است اِنْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ اکر هستید که بدانید ودریابید چیز را یعنی اکر عقل دارید جواب دهید از روی تفکر
سَيَقُولُونَ زود باشد که کویند این صفات لِلّٰهِ مر خدایراست فَاَنّٰى تُسْحَرُونَ بکو پس
از کجا فریب داده میشوید وچکونه از صواب بر میکردید یعنی با وجود ظهور وتظاهر ادله بر وحدت
طریق حق را کذاشته کجا میروید وبچه وجه از شیطان وهوای او فریب میخورید وکفار با وجود این
دلایل واضحه نکروید ند بوحدت وقدرت او سبحانه وتصدیق ننمودند ببعث بَلْ اَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ بلکه
ع آوردیم بدیشان امر درست وراست را از توحید ووعدهٔ حشر ونشر وَاِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ وبدرستی
که ایشان دروغ کویانند در انکه تکذیب این قول میکنند یا در آنکه نسبت ایجاد ولد وشرک باو میدهند
مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَلَدٍ فرا نکرفت خدای هیچ فرزندی بجهت تقدس ذات او از مثل ومانند وزن وفرزند
منزه ومبراست وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ اِلٰهٍ ونیست با او هیچ خدایی که در الوهیت شریک او
بود چه اکر او را شریک بود در خدایی وخدای باید که آفریننده پس هر آینه شریک او مخلوقی چند
بودی اِذًا آنهنکام لَذَهَبَ كُلُّ اِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ ببردی هر خدای آنچیز را که آفریده بود ودر آن مستغل
شدی وملک آن ممتاز کشتی بجهت عدم رضای ایشان بعدم امتیاز پس هر آینه تنازع در میان ایشان
واقع شدی چنانچه از احوال ملوک دنیا مشاهده میشود وَلَعَلَا ولهر آینه برتری جستندی وغلبه
خواستندی بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ برخی آلهه بر برخی وبدیهی است نزد عقل که این هنکام موجب
فساد نظام عالم شدی وچون نظام عالم بحال خود است پس تعدد آلهه نباشد واو را شریک
نبود سُبْحَانَ اللّٰهِ پاکست خدای عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند واو را بدان از اتخاد
شریک وولد بدلیل مذکور ونیز باجماع جمیع مکلفان واستقرا معلومست که حق تعالی مالک
جمیع ممکنات ومقدورات پس خالق دیکر با او نباشد ومنزه وپاکست از انباز در آفریدن

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اوست دانای پوشیده وآشکارا یعنی پاکست خدای که دانای نهان وآشکا راست
فَتَعَالَى پس بزرگوار وبرتراست عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شریك میکردانند برای او وبعد از آن تعلیم
دعا میکند در محفوظ بودن از عذاب اکر بر کفار واقع شود باین نهج که قُلْ رَبِّ بکوی ای محمد که ای
پروردکار من اِمَّا تُرِيَنِّي اکر بنا باشد مرا مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده میشوند کافران یعنی اکر
البته عذاب کفار بمن خواهی نمود در دنیا یا در آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي ای پروردکار من پس
مکردان مرا فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ در کروه ستمکاران یعنی مرا قرین ایشان مکردان در عذاب این
یا بجهت تواضع وشکست نفس است ویا محض تعبد یا تنبیه بر انکه شر ظلم کناهست که به بیکناه
میرسد کقوله تعالی لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً از حسن بصری مرویست که حق تعالی
رسول را خبر داده بود که کفار قریش نازل خواهد شد وا و را خبر نداده بود که در حال حیوة او باشد
یا در حال ممات پس بجهت این رسول را امر فرمود باین دعا که اکر در حال حیوة او باشد وی در میان
ایشان نباشد وَإِنَّا وبدرستی که ما خداوندیم عَلَىٰ أَنْ نُرِيَكَ بر آنکه بنماییم بتو مَا نَعِدُهُمْ
آنچه وعده میدهیم ایشانرا از عذاب وعقوبت لَقَادِرُونَ هر آینه توانائیم اما تاخیری که میرود
بسبب آنست که بعضی از ایشان یا از عقاب ایمان خواهند آورد ویا بجهة آنکه مادامی که تو در میان
ایشان باشی عذاب بر ایشان نازل نخواهد شد چه تو رحمت عالمیانی بعد از آن پیمبر خود را از مکارم
اخلاق آنچه اشرفست امر میفرماید که ادْفَعْ بِالَّتِي دفع کن بخصلتی که در جمیع حالات
هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوتراست السَّيِّئَةَ خصلت بد را مراد عفو است از کناه واحسان در
مقابله آن کاهی که موجب ضعف دین شود پس بعفو ومرحمت از سر کناه مجرمان در کذر یا دور
کن جهل سفیهانرا از ایشان بحلم خود یا باز دار مردم را از معاصی بامر فرمودن بطاعت یا دفع کن
شر کرا بکلمه توحید یا محو ساز منکر را بامر معروف ویا چون بجهال امر ورکنی بر ایشان سلام کن
وشر جهل ایشانرا بآن دفع نما بعد از این در تخویف کفار میفرماید که نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ
ما دانا تریم بآنچه وصف میکنند ترا از شعر وسحر یا مارا از اتخاذ اولاد وشرکا پس آنهارا بما واکذار
که ما جزای ایشان خواهیم داد وَقُلْ وبکوای محمد بر وجه تضرع که رَبِّ أَعُوذُ بِكَ
مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ای پروردکار من پناه آوردم بتو از وساوس دیوان سرکش که

غذاب بر ع

مردمانرا

٨٧ ع

مردمانرا از مکارم اخلاق کردانیده باخلاق سیئه میخوانند وبمناهی تحریص میکنند وَأَعُوذُ
بِكَ رَبِّ وپناه میکیرم بتو ای پروردکار من أَنْ يَحْضُرُونِ از انکه حاضر شوند دیوان
در احوال من ومرا از عبادت تو وخلق حسن منع کنند ویا در وقت نماز ویا در زمان تلاوت مرا
وسوسه دهند یا در حین حضور موت مرا اغوا کنند چه شیاطین درین سه وقت دست بیشتر
می یابند وحمل آیه بر عموم اولاست حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ این غایت یصفونست وآنچه
واقع شده جمله متعرضه یعنی کفار مرا وترا پیوسته ببدی وصف میکنند وبنا روا ونا سزا صفت
مینمایند تا وقتی که بیاید یکی از ایشانرا مرگ ونزد موت آثار عذابیست که مشاهده کنند وبکمراهی خود
عارف شوند قَالَ کوید از روی حسرت بر آنچه تقصیر نموده از ایمان وطاعت رَبِّ ارْجِعُونِ
ای پروردکار من بازکردان مرا بدنیا تا تلافی تقصیری که کرده ام بکنم ثعلبی با جمعی از مفسران بر آنند
که کفار خطاب کنند با حضرت عزت وبعد از آن رجوع بملائکه نمایند که ملك الموتست واعوان او
یعنی اول بکلمه رب استغاثه کنند وبعد از آن بکلمه ارْجِعُونِ رجوع نمایند بملائکه که بازکردانید مرا
لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا تا شاید بکنیم عمل شایسته فِيمَا تَرَكْتُ در آنچیزی که ترك کرده ام از ایمان
وعمل صالح یعنی ایمان آورده و در طاعت وعبادت اقدام نمایم یا آنچه واکذاشته ام از مال خود در
راه خدا صرف نمایم كَلَّا حاشا که بازکردد إِنَّهَا بدرستی که کلمه رب ارجعون تا آخر كَلِمَةٌ
سخنی است که بواسطه فرط حسرت وندامت هُوَ قَائِلُهَا او کوینده آنست یعنی بجهت غلبه حسرت
وندامت قایل این کلمه شده واز آن ساکت نمیشود ومجرد حرف وصوتست وآنرا فایده نباشد واثر اجابة
بر آن مترتب نشود وَمِنْ وَرَائِهِمْ واز پیش آن مشرکان بَرْزَخٌ مانعیست میان ایشان وبازکشتن
بدنیا إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که بر انکیخته شوند ابن عباس ومجاهد کفته اند که مراد حجابیست
میان ایشان ورجوع بدنیا در آن حجاب باشند تا روز قیامت ویا آنکه مراد قبر باشد که در آن باشد
تا بروز قیامت پس مراد واکذاشتن ایشانست در قبر تا روز قیامت وهر چیزی که میان دو چیز
فاصله باشد آنرا برزخ خوانند وبر هر تقدیر درین کلام ساختن کفار است از رجوع بدنیا برای
تلافی مافات فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ پس هرکاه دمیده شود صور مراد نفخه ایست که در آن زنده شوند
وقیامت بآن قایم شود فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ پس نسبها نباشد میان ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز

یعنی علاقهٔ نسبت نفع ندهد یعنی هیچ خویشی بر خویش خود رحم نکند بجهت انکه بخود مشغول باشند
وبکار خود درمانده که یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه تا آخر وبا هیچ نسبتی میان اهل بهشت
واهل دوزخ نباشد واهل دوزخ معاقب ولا یتساءلون و نپرسند یکدیکر را از حال خود
بجهت مشغول بودن هر یك بخود واین پیش از پیش محاسبه اما بعد از محاسبه از حال یکدیکر سؤال کنند
کقوله واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فمن ثقلت پس هر که کران باشد موازینه ترازوهای
کردار او با یمان واعمال صالحه فاولئك پس آن کروه هم المفلحون ایشانند رستکاران از درکات
دوزخ ورسندکان بدرجات بهشت و یا معنی آنست که کسانی را که عقاید واعمال صالحه باشد که آنرا
نزد خدای قدری ووزنی باشد پس ایشان فایزانند ورستکاران ورسندکان بروضهٔ رضوان ومن
خفت وهر که سبك آید موازینه ترازوهای کردار او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشند چون مشرکان
ومنافقان و یا او را عقیده وعمل خوب نباشد که او را وزنی بود وبجیز قبول رسد نزد خدای فاولئك
الذین خسروا انفسهم پس آنکروه آنانند که زیان کردند در نفسهای خود یعنی سرمایهٔ عمر بباد غفلت
بردادند وتابع آرزوی نفس شدند فی جهنم خالدون در دوزخ جاوید ماندکان تلفح
وجوههم سوزاند رویهای ایشانرا از آتش دوزخ النار وهم فیها واوشان در آن آتشکاه کالحون
زشت رویان باشند از شدت سوختن وکلوح بهم جستن لبهاست از دندانها چنانکه منقولست
از عبدالله مسعود که آتش دوزخ لبهای ایشانرا از دندانهای ایشان جدا کرداند وآنرا بهم جهاند بحیثیتی
که دندانها نمایان شود مانند سر کوسفند بریان کرده از مالك بن دینار رضی الله عنه مرویست
که عتبهٔ غلام از فساق وفجار بود روزی در بازار میکذشت دید که سر کوسفندیرا از تنور بیرون
آوردند که لبهای آن از هم جدا شده بود ودندانهای وی ظاهر کشته در فکر رویهای اهل دوزخ افتاد
که باین مشابه باشند نعرهٔ زد وسه شبانه روز بیهوش بیفتاد وبعد از آنکه باهوش آمد توبه کرد
واز زهاد وعباد معروف مشهور کشت وغلام لقب اوست وابو سعید خدری نیز از حضرت
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در تفسیر این آیه میکوید که آتش دوزخ بریان سازد وزشت کرداند
روی کافرانرا پس برجهد لب زیرین او تا بمیان سرش وفرو افتد لب زیرین او تا برسد بناف وفرو
موضع آورده که میان دو لب او چهل کز باشد بعد از آن حق سبحانه وتعالی بزبان فرشتکان با ایشان کوید
سازند



که الم تکن آیاتی آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا تتلی علیکم خوانده میشد بر شما
فکنتم بها پس بودید که بدان تکذبون تکذیب میکردید بجهت این مستحق عقوبت شدید
قالوا ربنا کویند ای پروردکار ما غلبت علینا شقوتنا غالب شد بر ما بدبختی ما یعنی
کناهان بر ما غلبه شد وبسیار کشت وموجب بدبختی ابدی ما شد وکنا قوما وبودیم ما کروهی
ضالین کمراهان از طریق حق شقاوت مضرتیست که در عاقبت با این کس رسد وسعادت منفعتی
که در آخر کار لاحق شود پس از روی تضرع وزاری ونیاز کویند ربنا اخرجنا ای آفریدکار ما بیرون
آور ما را منها از آتش دوزخ وباد نیا رجوع کن تا تدارك حال خود کنیم فان عدنا پس اکر باز کردیم
ما بکفر وتکذیب در دنیا فانا ظالمون پس بدرستی که ما ستمکاران باشیم بر نفس خود این آخر
کلام دوزخیانست وبعد از آن ایشانرا بر سخن کردن تمکین ندهند بلکه قال کوید خدای تعالی با ایشان
بر وجه اهانت وخواری اخسؤا فیها خاموش باشید وفرو روید در دوزخ اینجا مقام سؤال
نیست واین ماخوذ است از اجتناب الکلب یعنی مانند سکان که مردمان ایشان را از نزد خود میرانند
از من دور شوید ولا تکلمون وسخن مکوئید با من در هیچ باب در باب دفع عذاب وخروج از
آتش که شما را هرکز ازین عذاب بیرون نیارم پس از ایشان بغیر از شهیق وزفیر وآواز سك ظاهر نشود
از ابن عباس نقلست که کفار شش نوبت دعا کنند واستغاثه نمایند اول وقتی که در دوزخ درآیند
هزار سال قایل این قول باشند که ربنا ابصرنا وسمعنا فارجعنا پس جواب داده شوند باین که حق القول
منی بعد از آن هزار سال دیکر باین قول تکلم کنند ربنا امتنا اثنتین پس در جواب ایشان کوید که ذلکم
بانه دعی الله بعد از آن هزار سال دیکر باین قول تکلم نمایند یا مالك لیقض علینا ربك پس جواب
داده شوند که انکم ماکثون بعد از آن هزار سال دیکر کویند که ربنا اخرجنا نعمل صالحا پس در جواب
ایشان کویند اولم نعمرکم بعد از آن هزار سال دیکر کویند ربنا اخرتنا پس جواب داده شوند که
اولم تکونوا الی آیه پس از آن هزار سال این سخن را بکویند که رب ارجعون پس جواب داده شوند که
اخسؤا فیها ولا تکلمون انه کان فریق بدرستی که قصه اینست که بودند کروهی
من عبادی یقولون ربنا از بندکان من یعنی انبیا وسایر مؤمنان وبا هم صحابهٔ پیغمبر صلعم وبا اهل
صفه چون عمار وبلال وامثال ایشان که پیوسته میکفتند ای پروردکار ما آمنا کرویده ایم بتو

ع ص

فَاغْفِرْ لَنَا پس بیامرز مارا وَارْحَمْنَا وببخش وَاَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ وتو بهترین بخشایندکانی
فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ پس فرو کرفتند مؤمنان را سِخْرِيًّا بمسخرکی وبا ایشان استهزا میکردند وسخریت
مینمودند حَتّٰى اَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي تا وقتی که از یاد ببردند شمارا از یاد کردن من یعنی چندان
مشغول دید بسخریت واستهزای ایشان که یاد مرا فراموش کردانیدید وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ
وبودید که پیوسته از ایشان خنده زنان وسخریت کویان وعیب جویان بودید اِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ
بدرستی که من جزا میدهم ایشانرا امروز بِمَا صَبَرُوا بآنچه صبر کردند بر آیه اوآزار وسخریت شما
اَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ انکه ایشانند رستکاران یعنی امروز پاداش میدهم آنهارا فوز ورستکاری را
پس بر سبیل توبیخ خطاب بآنها کرد که قَالَ کوید بافرشتکان بامر او سبحانه وتعالی کافرانرا بکوید
كَمْ لَبِثْتُمْ چند درنک کردید فِي الْاَرْضِ در زمین زندکان یا مردکان در قبور مرویست که کافران
ازروی غفلت وطول امل میکفتند زنده خواهیم بود در دنیا وفانی نخواهیم شد حق سبحانه ازروی
عتاب پرسید که چند درنک کردید عَدَدَ سِنِينَ ازروی شمار سالها در دنیا قَالُوا لَبِثْنَا
کویند درنک کردیم در دنیا يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ یک روز یا پاره از یک روز یعنی لبث دنیارا کوتاه
شمرند نسبت بخلود در دوزخ یا از هول آتش مدت لبث خودرا در دنیا فراموش کردانیده باشند واکر
مرادلبث در قبور باشد پس چونکه در حالت مودت علم نداشتند پس چونکه در حالت مودت علم نداشتند
بکثرت لبث از بجهت کویند که يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْئَلِ الْعَادِّينَ پس بپرس پیرس ای پرسنده زمان
لبث مارا از شماره کنندکان یعنی از ملائکه که حفظ اعمار وانفاس ما بوده یا از انکه متمکن باشند
برعد ایام اکر میخواهی که بتحقیق آن کنی چه ما بجهت اشتغال بعذاب از یاد آن بیخبریم پس حق تعالی
بجهت توبیخ برغفلت ایشان تصدیق ایشان نماید در اندک شمردن لبث ایشان قَالَ کویدان لَبِثْتُمْ
درنک نکردید در دنیا اِلَّا قَلِيلًا مکر اندک لَوْ اَنَّكُمْ کر انکه شما كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ هستید
که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت حقیر است وایام زندکانی که ببرور کنند قصیر مینماید اَفَحَسِبْتُمْ
آیا می پنداشتید شما از نهایت غفلت انکه شمارا آفریده ایم اَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا ازروی بازی ویا
از برای بازی نه از برای غرضی وحکمتی وکمان بردید آنکه شما وَاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ بسوی
ما بازکردیده نشوید برای جزای کردکار نیچنانست که کمان شماست بلکه شمارا برای عبادت آفریده ایم





ومکافات کردار نه بجهت عبث در لطایف قشیری که عبث مشغولی باشد بچیزی که از حق باز دارد وخدا
مارا برای آن نیافریده وبدان امر نکرده واسطی روزی این آیه میخواند کفت نه نه خلق را بعبث نیافریده اند
بلکه سبب آفریدن ایشان آنست که هستی وی آشکار اشود از مصنوعات وی بصفات کمالیه او راه برند
وکفته اند که شمارا برای بازی نیافریده ایم بلکه برای ظهور نور محمد صلی الله علیه وآله آفریده ایم چه در آن
مقرر شده بود که آن کوهر تابان از صدف انس بیرون آید پس او اصل است وشما وکویند ملائکه را آفرید
تا مظهر قدرت باشند وآدمیانرا خلق کرد تا مخزن جوهر محبت شود ودر بعضی کتب سماوی مذکور است
که ای فرزند آدم همه اشیارا برای شما آفریدیم وشمارا برای خود وسر کنت مخفیا اینجا ظهور تمام دارد واوزاعی
نقل کرده که خدای را فرشته ایست که هر روز میکوید کاش خلقانرا نیافریدی چون آفریده شدند کاش
دانستندی که برای چه کار آفریده شده اند تا اندیشه کنند که چه کنند ودر چه چیز عمر خودرا صرف نمایند
واز امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که حق تعالی خلقانرا برای چه آفریده فرمود تا نعمتها
تا نعمتها که در لم یزل معلوم ومقدور او بود برخلقان عرض نماید واقامت احسان خود کند بر ایشان
وبعد از آن کفت غرض خدای نه رنج مکلفانست بلکه غرض وی آنست که ازین عبادت بمنزلتی عظیم رسند
که حکمت مقتضای آنست که دون آن ایشان بآن منزلت نرسند پس ایشانرا تکلیف کرد بتحمل مشقت عبادة
تا بجهت آن مستحق نعمت دایمی جنت شوند واین غایة کرم او سبحانه است فَتَعَالَى اللّٰهُ پس بزرکست
وبزرکتر از آنکه بعبث آفریند یا از انکه ولد وشریک کیرد الْمَلِكُ الْحَقُّ پادشاهی که سزاوار است که ملک
مطلق باشد وماعدای او مملوک بالذات ومالک بالعرض یعنی پادشاهی بحقیقت وسزاوار اوست نه غیر او
لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق پرستش مکر او چه ماعدای او عبید رَبُّ الْعَرْشِ
الْكَرِيمِ آفریدکار عرش بزرک که محیط است بجمیع کاینات ونازل است از آن قضایا یا او احکام
وخیرات وبرکات علی الوجه التمام ولهذا وصف آن کرده بکرم وکویند کریم هرکاه صفت جماد باشد
بمعنی حسن است یعنی عرش چه آن نیکو کثیر الخیراتست وَمَنْ يَدْعُ وهرکه بخواند یعنی بپرستد
مَعَ اللّٰهِ با خدای بحق اِلٰهًا اٰخَرَ خدای دیکررا لَا بُرْهَانَ لَهُ هیچ حجتی نیست مر پرستنده را بِهِ
بپرستش آن اله چه ماسوای او سبحانه آلهه باطله اند ومستلزم عدم برجواز پرستش آن فَاِنَّمَا حِسَابُهُ
جز این نیست که حساب عمل اکنون ومکافات کردار او عِنْدَ رَبِّهِ نزد پروردکار اوست یعنی معرفت مقدار

عذابی که وی مستحق آنست نزد او سبحانه است پس او را بر آن عمل شنیع پاداشی خواهد داد و بجزا و سزا خواهید رسانید اِنَّهُ بدرستی که شان و قصه اینست که لَا یُفْلِحُ الْکَافِرُونَ رستکار نشوند ناکرویدکان افتتاح این سوره بتقریر فلاح مؤمنانست و ختم آن بنفی فلاح از کافران پس رسول خود را میفرماید باستغفار و استرحام برین وجه که وَقُلْ و بکو ای محمد رَبِّ اغْفِرْ ای پروردکار من بیامرز مراد در ترک مندوب یا امت مرا در ارتکاب معصیت و ضلالت وَارْحَمْ و ببخشای برمن یا بر بندکان مؤمن برحمت واسعهٔ خود وَاَنْتَ خَیْرُ الرَّاحِمِینَ و تو بهترین رحم کنندکانی آورده اند که عبدالله مسعود روزی بنزد مبتلایی شد و آیهٔ اَفَحَسِبْتُمْ تا آخر سوره درکوش او خواند فی الحال از آن بلا و مرض نجات و شفا یافت و بصحت و سلامت از جای خود برپای خواست این خبر برسول الله صلی الله علیه و آله رسید عبدالله را طلبید و کفت چه در کوش او خواندی کفت این آیتها را رسول صلی الله علیه و آله و سلم کفت بخدایی که جان من با مر اوست که اکر بندهٔ از سر یقین این آیه برکوه خواند آن کوه از جای برود

سورة النور اربع و ستون آیات مدنیة

ابی بن کعب از حضرت نبوی ص روایت کرده که هر که سورة النور بخواند حق تعالی بعدد هر مؤمنی که بوده و خواهد بود تا بقیامت ده حسنه برای او بنویسد و نیز ابو عبدالله در صحیح خود از رسول خدا ص نقل کرده که آنحضرت کفت زنان را برغرفها منشانید و ایشان را خط نوشتن میاموزید بلکه چرخ رشتن و سورة النور خواندن تعلیم ایشان کنید و عبدالله مکان از ابو عبدالله صلوات الله علیه روایت کرده که مالها و زنان را بحصن حصین خود درآورید بقراءت این سوره پس بتحقیق که هر که این سوره در هر روز یا در هر شب بخواند هرکز از اهل بیت او زنا صادر نشود تا ازین دنیا فوت شود و چون بمیرد هفتاد هزار فرشته تشییع جنازهٔ او کنند و از برای او دعا و استغفار کنند تا بقبر درآید و در روز قیامت مغفور محشور شود و بدانکه چون حق تعالی ختم سورة المؤمنون نمود باینکه بندکان برای عبث نیافریده بلکه بجهت امر و نهی خلق فرموده افتتاح این سوره کرد بذکر امر و نهی و بیان شرایع و فرمود که

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

سُورَةٌ این سورهٔ ایست که از عالم بالا اَنْزَلْنَاهَا فرو فرستادیم آنرا بواسطهٔ جبرئیل وَفَرَضْنَاهَا و فرض کردیم آنرا یعنی لجبرئیلرا که در روست از احکام وَاَنْزَلْنَا فِیهَا و فرو فرستادیم

دراو

دراو اٰیَاتٍ بَیِّنَاتٍ آیتهای روشن و واضح الدلاله بر مقصود که آن حدود و احکام است و بیان حلال و حرام لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ شاید شما پند پذیرید و از محارم پرهیزید و اجتناب نمایید و از جملهٔ آن احکام اینست که اَلزَّانِیَةُ زن زنا کننده وَالزَّانِی و مرد زناکار چون غیر محصن باشد فَاجْلِدُوا پس بزنید ای حکام شرع کُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا هر یکی از آن هر دو مِائَةَ جَلْدَةٍ صد تازیانه باین حکم و این حکم مخصوص است بانکه محصن نباشند چه حد محصن رجم است باجماع فقها و جلد عبارتست از ضرب جلد نه لباس بروجهی که الم آن بلحم تعدی نکند و مراد بمحصن مرد یست که او را فرجی باشد بعقد دایمی که صبح و شام با او مباشرت تواند کرد بدون مانعی و محصنه زنیست که او را زوجی باشد بعقد دایمی که صبح و شام بر او اتیان نماید و زنا که موجب حد است عبارتست از وطی مرد عاقل و بالغ در قبل یا دبر بدون عقد و ملک الیمین و شبهه با علم بتحریم و اختیار و حکم زنا ثابت میشود باقرار کردن چهار بار در چهار مجلس و یا بشهادت چهار مرد عادل یا سه مرد با دو زن بر معاینهٔ ولوج ذکر در فرج یا دبر زن کالمیل فی المکحلة و اکر نه برین کواهی دهند هر یک را هشتاد تازیانه باید زد و شهادت زنا بدون رجال ثابت نمیشود و اکرچه زیاده از هشت زن باشند و نه بشهادت مردی و شش زن و شرطست توارد شهادت شهود بر فعل واحد و زمان واحد و مکان واحد و باقی احکام و متفرعات آن در باب حد زنا در کتب فقهیه مسطور است و اکثر آن در منهج الصادقین مذکور آورده اند که در یک روز پنج کس را نزد حضرت امیر المؤمنین آوردند و بزنا بر ایشان کواهی دادند فرمود تا یکی را رجم کردند و دیکری را حد زدند و شخص دیکر را نصف حد زدند و کسی دیکر را تعزیر کردند و شخصی دیکر را رها کردند کفتند یا امیر المؤمنین قضیه یکیست و تو پنج حکم مختلف کردی جواب داد که اکرچه قضیه یکیست اما احوال مختلفست آنرا که رجم امر نمودم مرد محصن بود و بر محصن باجماع و سنت و آنرا که حد زدم غیر محصن بود و بر غیر محصن حد است و آنرا که نصف حد زدم بنده بود و بر بندهٔ نیمهٔ حد آزاد است و آنرا که تعزیر کردم فرمودم کودک بود و بر وحد نیست بلکه ادب کردنست تا دیکر مرتکب این امر نشود و آنرا که رها کرده ام دیوانه است و بر دیوانه تکلیف نیست بعد از آن حق تعالی بجهت مبالغه در اقامت حد بر زانیه و زانی میفرماید که وَلَا تَأْخُذْکُمْ و باید که فرا نکیرد شما را ای ائمه و حکام شرع بِهِمَا بمرد و زن زناکار رَأْفَةٌ فِی دِینِ اللّٰهِ مهربانی

ص

یا بملک یمین ع

وشفقت در حفظ دین خدا و یا در طاعت و یا در حکم او که آن اقامت حداست بر وجه ماموربعنی
بجهت رافت و مرحمت شما بر زانیه و زانی تعطیل حدود الهی میکنید و در ضرب حد سا هله و مسامحه
منمائید اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ اگر هستید که گرویده اید بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز قیامت
چه ایمان بخدا و روز جزا مقتضی جدّ است در طاعت خدا و اجتهاد در اقامت احکام و حدود او و
از اینجا معلوم شد که حفظ دین خدا و اقامت احکام و حدود آن از لوازم ایمانست و این مبالغه
بجهت حفظ نسبت در دین و مرویست از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله که فرمود ای گروه
مردمان از زنا بپرهیزید که در او شش خصلت بداست سه در دنیا و سه در آخرت اما آن
سه که در دنیاست آنست که آبروی ببرد و درویشی می آرد و عمر را کم کند و آن سه که در آخرتست
آنست که موجب خشم خدا شود و مستلزم بدی حساب و جاوید بودن در آتش دوزخ با انواع
حساب و عذاب و از آنحضرت نیز مرویست که روز قیامت حاکمی را بیاورند که یکتازیانه را از
حد کم کرده باشد او را گویند که حد الهی را چرا ناقص کردانیدی گوید بجهت شفقت و مرحمت بندگان
تو پس گویند او را که تو رحیم تر بودی برایشان از من انگه او را بدوزخ امر نمایند و والی دیگر بیاورند
که یکتازیانه را زیاده از حد مقرر زده باشد و با و عتاب کنند گوید بجهت آنکه تا بندگان باز ایستند
از معاصی تو پس او را امر کنند بدوزخ بعد از آن بجهت رسوا ساختن زانیان امر میکند که وَلْيَشْهَدْ
و باید که حاضر شوند عَذَابَهُمَا در وقت عذاب زانیه و زانی یعنی در زمان اقامت حد برایشان
طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ گروهی از مؤمنان تا تشهیر یابند باین عمل شنیع تا دیگر مرتکب این عمل فضیح
نشوند و قید مؤمنین بجهت آنست که تا اقامت حد مانع کفار نشوند از اسلام آوردن و فقها را در
عدد طائفه خلافست از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که اَقَلُّهَا وَاحِدٌ کمترین طایفه یکیست
و مجاهد و ابرهیم نیز براینست و در مجمع آورده که ابن عباس نیز برین قولست و نزد عکرمه اقل آن
دوست و بمذهب زهری سه و نزد حسن بصری ده و در روایتی دیگر از ابن عباس کمتر از چهار کس
جایز نیست که حد زنا بآن ثابت میشود و قول باقر صلوات الله علیه اقویست بجهت صحت اسناد
آن و مؤید اینست که فرقه جمع است و اقل آن سه است و طایفه بعضی از فرقه است پس یکی کافی باشد
آورده اند که ام مهزول که یکی از صواحب رایات بود و در خرابات نشستی تقبل میکرد که هر که او را

بخواهد

بخواهد مؤنت انکس را بتمام کفایت کند مؤمنی خواست که بدین طمع نان خود را بجهة سازد قصد
نکاح وی کرد حضرت عزت بجهت آنکه مسلمان بدنام گردد آیه فرستاد که اَلزَّانِي مرد زنا کننده
لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً نکاح نمیکند مگر زن لَا يَنْكِحُهَا بنکاح نیارد او را إِلَّا زَانٍ مگر مرد زنا
کننده أَوْ مُشْرِكٌ یا شرک آرنده و غالب آنست که مایل بزنا رغبت ندارد در زن نکاح صالحه
و صالح رغبت نمیکند در فاحشه چه نسبت الفت دانسته است و مخالفت در صفت موجب نفرت
و در تبیان آورده که زنان زانیه از یهود یا مشرك در خانهٔ خرابات نشسته هریك بدرخانهٔ خود
رایتی نصب کردندی و مردم را بخود دعوت نموده اجرت گرفتندی ضعفای مهاجرین که مسکن
و عشیرهٔ نداشتند و از تنگدستی اوقات پریشان میگذرانیدند داعیه کردند که ایشانرا بنکاح در آورده
و کرایهٔ نفس از ایشان گرفته بر عادت جاهلیت معاش گذرانند حق تعالی باین آیه منع ایشان فرمود وَ
حُرِّمَ ذٰلِكَ و حرام کرده شد تزویج بزناکار خواه مرد و خواه زن عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان
بجهت تشبیه بفساق و تعرض بتهمت و طعن در نسب و تسبب بدی گفتار مردمان در حق ایشان و غیر
آن از مفاسد و اصح آنست که این نهی تنزیهی است نه حتمی پس نکاح زانیه و زانی مکروه باشد نه حرام
مگر گاهی که مراد تزوج زانی باشد بزانیه که در حین زنا متزوجه بوده باشد و یا حکم این آیه منسوخ
باشد و گویند معنی آنست که بر مؤمن واجبست که نفس خود را نگاه دارد از اینکه عادت او این باشد
که همیشه بنکاح زنان زانیه رغبت نکند و بنکاح زنان صالحه اقدام نماید و بعد از بیان حد زنا
ذکر حد قذف میکند و میفرماید که وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ و آنکه رمی میکنند زنان
محصنه را بزنا و مرد محصن نیز داخل این حکم داخلست و مراد باحصان اینجا بلوغست و حریه و کمال
عقل و اسلام و عفت و در قاذف تکلیف شرطست پس معنی آنست که هر مکلف مردی یا زنی را که این
پنج خصلت داشته باشد بزنا دشنام دهد ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا پس نیارد نزد حکام شرع بِأَرْبَعَةِ
شُهَدَاءَ چهار گواه عادل بر اثبات آنچه رمی کرده اند بدان فَاجْلِدُوهُمْ پس بزنید ای حکام ایشانرا
ثَمَانِينَ جَلْدَةً هشتاد تازیانه و در قذفی که غیر زنا باشد چون فاسق و یا قذف بزنا نسبت بغیر
محصن باشد تعزیر است بر خدا وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ و قبول مکنید مر ایشانرا که قذف کردند و گواه
نیاوردند و بجهت آن هشتاد تازیانه خوردند شَهَادَةً أَبَدًا گواهی در هیچ باب هرگز مگر که تایب شوند

زنا کننده را آورده یا مشرکه یا زن
شرك آرنده را والزانیه و
زن زناکار صح صح

بعدالت ملکه خود سازند وَأُولَٰئِكَ و آن کروه قاذفان هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند فاسقون
و در شهادت عدالت شرطست و فسق منافی آنست و بدانکه قاذف را هشتاد تازیانه میباید زد خواه حر باشد
یا عبد و خواه مرد یا زن و تنصیف در عبد جایز نیست مکر در زنا پس بر قاذف هشتاد تازیانه باید زد
و شهادت ایشان قبول نباید کرد إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مکر آنانکه توبه کنند مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این قذف
که دیکر قذف نکنند خواه حد خورده باشند یا نه وَأَصْلَحُوا و بصلاح آرند نیت خود را در ترک قذف و
عزم نمایند بر استمرار آن تا اسم فسق از ایشان برخیزد و مقبول الشهاده شوند فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی
که خدای غَفُورٌ آمرزنده است کناه بندکانرا رَحِيمٌ مهربان بر کروه توبه کنندکان و باقی احکام
قذف و مسایل متفرعه بر آن در کتب فقهیه مذکور است و بعضی از آن در منهج الصادقین مذکور
عکرمه از ابن عباس روایة کرده که چون حق تعالی این آیه فرستاد عاصم بن عدی رضی الله عنه کفت
یا رسول الله فدای تو کردم مردی از ما که بیکانه را با زن خود بیند اکر بطلب کواه مشغول کردد تا جمع
کواهان کند آنکس از حاجت خود فارغ شده است و رفته و اکر بیکواه سخن میکند هشتاد تازیانه
میخورد و فاسق و مردود الشهاده میشود این حال چکونه باشد فرمود ای عاصم حق تعالی اینچنین
حکم فرستاده عاصم کفت صدق الله و صدق رسول الله و از مجلس حضرت بیرون آمد و کفت بار خدایا
این حال چکونه باشد درین باب حکمی فرو فرست عزیمه که ابن عم او بود و بروایة ضحاک هلال بن
امیه بدو رسید و کفت ای عاصم شریک بن سمحا را بر شکم زن خود دیدم عاصم کفت واویلاه بآنچه
میترسیدم بآن رسیدم پس بازکشته صورت حال را بعرض سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
رسانید حضرت فرمود تا خوله را طلبیدند و از و پرسید و کفت ابن سمحا هر روز نزد ما می آید و
تعلیم قرآن میکیرد و بسیار بوده که عزیمه زوج من او را در خانه کذاشته و بمهمی میرفته نمیدانم
که غیرت او را برین داشته و یا میخواهد که بر من بطعام بخیلی کند عزیمه کفت بخدا سوکند که من شریکرا
بر شکم خوله دیدم حق تعالی آیه لعان فرستاد و بنقلی دیکر از ابن عباس مرویست که سعد عباده بعد از
نزول آیه قذف کفت یا رسول الله اکر من در خانه خود در آیم و مردی را بر شکم زن خود خفته یابم و یا بین
الفخذین او نشسته باشد او را برنخیزانم و بچهار کواه بروم این امری عجیبست چه اکر باز آیم وی
فارغ شده باشد و رفته و اکر آنچه دیده باشم بکویم هشتاد تازیانه بخورم حضرت فرمود ای معشر

انصار

انصار میشنوید که مهتر شما چه میکوید کفتند یا رسول الله او را ملامت مفرمای که مردی غیور است
و هرکز نکاح نکرده مکر یک زن را اکر طلاق دهد او را هیچ یک از ما جرات ندارد که مطلقه وی را نکاح
کند سعد کفت تن و جان من فدای تو باد میدانم که این حکم حق است و از نزد حق تعالی نازل کشته ولیکن
مرا ازین عجب می آید حضرت فرمود حکم خدا اینست و چنین فرموده سعد کفت صدق الله و صدق
رسول الله ازین قضیه بسی نکذشت که پسر عم وی هلال بن امیه از خرماستانی که او را بود باز کشت
و در خانه رفت مردی را دید که با زن وی خفته و زنا میکند هیچ نکفت و نزد رسول آمد و آنحضرت با اصحاب
نشسته بود کفت یا رسول الله چنین حالتی واقع شده و این من را بچشم خویش دیدم رسول ازین حال متغیر
شد و اثر کراهت بر جبین مبین او ظاهر کشت هلال کفت یا رسول الله من میدانم که ترا این صورت
خوش نیامد اما خدا میداند که من درین قول صادقم و بحق میکویم و امیدوارم که حق تعالی ازین فرجی دهد
آن حضرت قصد کرد که وی را حد زند انصار جمع شدند و آنچه سعد کفت بآن رسیدیم و مبتلا شدیم کفتندی
اکر هلال را حد زنند کواهی او مقبول نشود و موجب بدنامی ما کردد این محنتی عظیم است حضرت
درین بود که اثر وحی بر و ظاهر شد چون از غشی وحی فارغ شد فرمود حق تعالی هلال را فرجی داد و
شما را ازین حادثه خلاصی ارزانی فرمود پس این آیه تلاوت فرمود که وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ
و آنانکه رمی میکنند بزنا و فاحشه زنان خود را وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ و نباشد ایشانرا کواهی
إِلَّا أَنْفُسُهُمْ مکر نفسهای ایشان فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ پس واجبست کواهی دادن یکی از ایشان
أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار کواهی بخدا باین وجه که إِنَّهُ بدرستی که او یعنی شوهر لَمِنَ الصَّادِقِينَ
از راست کویانست در نسبت دادن زنا بزن خود یعنی چهار کواهی دهد برآنکه او از صادقانست بر قذف
زن بزنا و هر کواهی ازین که مؤکد بسوکند است بجای یکی از کواهانست وَالْخَامِسَةُ و کواهی پنجم أَنَّ
لَعْنَتَ اللَّهِ آنست که لعنت خدای بروی إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ اکر باشد از دروغ کویان در آنچه
رمی کرده زن را بدان یعنی نوبت پنجم بر خود لعن کند برین وجه که لعنت خدای بر من اکر دروغ کویم
در آنچه رمی کردم مر این زن را و هر نوبت اشارت بازن کند و این لعان مرد است و فایده آن سقوط
حد قذف است از او و حصول مفارقت بینهما بر تابید یعنی حرام ابدی شوند و نفی ولد از او شود و اکر قذف
از برای نفی ولد بوده باشد و ثبوت حد زنا بر زن اکر از لعان امتناع کند چه میفرماید که وَيَدْرَؤُا

ودفع کند وبازدارد عَنْهَا الْعَذَابَ از آن زن حدرا اَنْ تَشْهَدَ انکه کواهی دهد اَرْبَعَ شَهَادَاتٍ
بِاللّٰهِ چهار کواهی بخدا اِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِيْنَ بدرستی که او از دروغ کویانست وَالْخَامِسَةَ وکواهی
بنجم اَنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَيْهَا انکه غضب خدای بر آن زن اِنْ كَانَ اکر باشد مرد مِنَ الصَّادِقِيْنَ ٥
از راست کویان در رمی ملخص معنی آنست در هر دو آیه که لعان مرد اینست که چهار بار کواهی میدهم
بخدا که من از راست کویانم در آنچه کردم بزن خود و در بار بنجم بکوید که لعنت خدای بر من اکر از دروغ
کویان باشم ولعان زن اینکه چهار نوبت کوید کواهی میدهم بخدا که مرد از دروغ کویانست در آنچه مرا بدان
رمی کرده نوبت بنجم کوید خشم خدای بر من اکر راست کوی باشد این مرد در رمی و هر بار اشاره بمرد
کند وبغیر از ین صیغه جایز نیست جهت عمل بنص پس واجبست ایقاع لعان باین لفظهای مذکوره بدون
تغییر وتبدیل با رعایت اعراب و ترتیب و موالات پس اکر تغییر کلمه نماید یا حرفی از آن لعان او
صحیح نباشد و واجبست که بصیغهٔ عربی باشد ونزد حاکم کوید وتعیین زن نماید باشاره یا نام او
صریحا بردن و باقی احکام لعان حواله بمنهج الصادقین است آورده اند که حضرت رسالت ص بعد از
نزول آیهٔ لعان عزیمه یا عویمه وبروایتی اشهر هلال و زن او را طلبید و فرمود ملاعنه کنید مرد
قاذف کفت یا رسول الله بفرمای که چه طریق صیغهٔ لعان بکویم حضرت هر دو را نزد خود بداشت
و روی ایشانرا بقبله کرد و مرد را کفت چهار بار بکوی اَشْهَدُ بِاللّٰهِ اِنِّی لَمِنَ الصَّادِقِيْنَ فِيْمَا رَمَيْتُهَا بِهِ
وی چهار بار این را تکرار کرد پس حضرت روی بوی کرد وکفت از خدای بترس که عذاب دنیا یعنی حد از عذاب
آخرت سهلتر است وعقوبت وی از عقوبت مخلوق صعبتر اکر درین باب بیقین نیستی توبه کن که نوبت
بنجم موجب عذاب ولعنت خواهد بود بر دروغ کوی مرد قاذف کفت والله که من راست میکویم
وخدای مرا برین عذاب نکند پس حضرت فرمود که اشاره بر نفس خود کن وبکوی لَعْنَتُ اللّٰهِ عَلَيَّ
اِنْ كُنْتُ مِنَ الْكَاذِبِيْنَ فِيْمَا رَمَيْتُهَا بِهِ آن مرد این کلمه را بکفت بعد از آن رسول متوجه زن شد و
فرمود صیغهٔ لعان میکویی یا تصدیق شوهر میکنی کفت لعان میکویم رسول کفت چهار بار بکوی
اَشْهَدُ بِاللّٰهِ اِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِيْنَ فِيْمَا رَمَانِیْ بِهِ پس رسول بعد ازین موعظه فرمود وتخویف نمود او را
وکفت ای زن از خدای بترس که رسوایی دنیا آسانتر است از رسوایی آخرت وعذاب خدای
اصعب از عذاب دیکران و بار بنجم موجب غضب وخشم خداست زن ساعتی تامل کرد پس

سر برآورد

ص

رمی ع

سر برآورد وکفت شوهر من دروغ میکوید رسول کفت بکوی غَضَبَ اللّٰهِ عَلَيَّ اِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِيْنَ
فِيْمَا رَمَانِی بِهِ وبعد از کفتن رسول میان ایشان تفریق کرد وحکم کرد که اکر فرزند متولد شود بشوهرش
نسبت ندهد وزن را نیز برین سرزنش نکنند ودر اکثر روایت آمده که رسول ص فرمود اکر زن فرزند
بیاورد که سرخ باشد وبسیاهی مایل ومیان او بزرک بود پس آن از شریکست واکر خاکستر رنک بود
وجعد موی وبزرک ساق پس از غیر کیست که با او رمی واقع شده ابن عباس کفت که چون فرزند متولد
شد مشابهت تمام داشت بشریک پیغمبر فرمود که اکر این سوکندها نمیبود من این زن را وا نمیکذاشتم
واو را ببلیغ تر وجهی سیاست میکردم وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ واکر نه فضل خدای بر شما بهنی
از زنا وفواحش واقامت حدود واحکام هر آینه شما را فضیحت کردی ودروغ کوی را بعذاب الیم مبتلا
ساختی وکویند اکر نه فضل خدای بودی بتاخیر عذاب وعقوبت شما هلاک میشدید ویا اکر نه خدا
بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیهٔ نا امیدی سرکردان میشدید پس شما را بمدد توفیق توبه بمنزل
رجا رسانید بعد از این آیات بیان طهارت وپاکی دامن زوجهٔ پیغمبر است از تهمت وافک جمعی منافقان
برو ومیفرماید که اِنَّ الَّذِيْنَ جَاۤءُوْا بِالْاِفْكِ بدرستی که آنانکه آوردند دروغ بزرکرا در شان
زوجهٔ نبی ص عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ کروهی از شما ای اهل اسلام وآنها عبدالله ابی بود وزید بن رفاعه وحسان
بن ثابت ومسطح بن اثاثه وحمنه بنت جحش لَا تَحْسَبُوْهُ می پندارند آن دروغ را شَرًّا لَّكُمْ ط
بدی برای شما مخاطب حضرت رسالتست وزوجهٔ او وصفوان وهر که ازین مغموم بود مراد آنست که
دروغ را بخود می پندارید بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ط بلکه آن بهتر است مر شما را بجهت آنکه ثواب عظیم
یافتید ودر براءة این هیجده آیه نازل شد که متضمن فواید دینیه واحکام شرعیه است وکرامت وتعظیم
شما بر همه کس ظاهر کشت ووعید وتخویف بسیار در باب دروغ کویان ووقوع یافت چنانکه فرموده که
لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مر هر کروهیرا ازین بهتان مَا اكْتَسَبَ جزای آنچیزیست که کسب کرده
مِنَ الْاِثْمِ از کناه بقدر آنکه شروع کرده در آن چه بعضی سخنان فحش کفته بودند وبرخی بدتر از آن
وجمعی خندیده وکروهی خاموش شده وهیچ منع نکرده وَالَّذِیْ تَوَلّٰی وآنکس که فرا کرفت كِبْرَهٗ
معظم آن وتشنیع تر از آن مِنْهُمْ از آن جماعت مراد عبدالله ابی سلولست که سر منافقان است
لَهٗ عَذَابٌ عَظِيْمٌ ٥ مر او راست عذابی بزرک در آخرت یا در دنیا که حد قذف خورد ومشهور کشت

ورحمته یعنی ... احکام
وانکه خدای تعالی ...
وان الله تواب حکیم
کسنده توبه است حکیم ...
حدود ع

بنفاق وکویند حسان بود که در آخر عمر با مسطح که دستهای او شل کشت و مرویست که چون صفوان
این آیه بشنید تیغ برکشید و بر سر حسان آمد وی را جراحت کرد مردمان جمع شدند و حسان را
از دست او برهانیدند حسان بنزد پیغمبر آمد وطلب دیة کرد آنحضرت غلامی رومی وخرماستانی
از صفوان بستد وبوی داد وحسان آن خرماستان را با بوسفیان فروخت در زمان حکومت او
بهای عظیم وبعد از اخذ دیة در حق زوجهٔ پیغمبر و پاک دامنی او چند بیت کفت وحق تعالی فرمود که
لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ چرا نه آنگاه که شنیدید این سخن باطل وغیر واقع را ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ کمان
بردندی یعنی چرا در وقت شنیدن این افک کمان نبردند مردان کروندە وَالْمُؤْمِنَاتُ و زنان ایمان
آرنده بِأَنْفُسِهِمْ بنفسهای خود یعنی بهم دینان خویش خَيْرًا نیکوی را چنانچه بنفسهای خود برند
یعنی بایستی که مؤمنان بعد از استماع این دروغ کمان نیک بردندی بصفوان وَقَالُوا وکفتندی که
هَٰذَا إِفْكٌ مُبِينٌ این دروغی روشن است همچنانکه مرد متیقن که بر حالی مطلع باشد آنرا کوید چه
حق تعالی ازواج پیغمبر را نکاه داشت از مثل این حالها بجهت تعظیم ایشان ونیز کفتندی که لَوْلَا
جَاءُوا عَلَيْهِ چرا نیاوردند بر این سخن بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ چهار کواه را که کواهی دهند بر آنچه قذف
میکنند ایشان بر آن فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ پس اکنون که نیاوردند کواهان چهارگانه را فَأُولَٰئِكَ
عِنْدَ اللَّهِ پس آن کروه نزد خدای یعنی در حکم او هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ کویان در باطن
چه اکر کواه آوردندی در ظاهر وباطن در حکم کاذب نبودندی اما در باطن کاذب بودندی زیرا ظاهر و
که این صورت بر ازواج انبیا محالست وچون کواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذب اند و در باطن وَلَوْلَا
فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ واکر نه فضل وکرم خدای بودی بر شما وَرَحْمَتُهُ ومهربانی و رحمت او فِي
الدُّنْيَا در دنیا بتوفیق توبه وَالْآخِرَةِ و در آخرة بعفو ومغفرت لَمَسَّكُمْ هر آینه رسیدی
شما را فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ در آنچیزی که خوض کردید در آن از دروغ عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرک
که قذف وعلامت مردم در عقب آن حقیر بودی پس شما را از آن عذاب رسیدی إِذْ تَلَقَّوْنَهُ وقتی که
فرا کرفتید این سخن را بِأَلْسِنَتِكُمْ بزبانهای خود که بعضی از بعضی میپرسیدید یعنی اخذ آن میکردند
از یکدیکر بپرسیدن از آن وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ ومیکفتند بدهنهای خود مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ
آنچیزی را که بدان علم نداشتند یعنی آن سخن را از روی جهل میکفتید واصلا علم بآن نداشتید

وتحسبونه

۹۶
وَتَحْسَبُونَهُ ومی پنداشتید آنچیزی را که میکفتید هَيِّنًا سهل وآسان که هیچ عقوبتی بر آن مترتب نشود
وَهُوَ وحال آنکه سخن عِنْدَ اللَّهِ نزد خدای عَظِيمٌ بزرکست وعقوبت بسیار بر آن مترتب
چه این سخن موجب عیب وعار واستخفافست بمنصب نبوت حاصل آیه آنست که شما مرتکب سه اسم شده اید
که موجب عذاب عظیم است اول افک بالسنه دویم تکلم بآن بدون تحقق سیم استصغار چیزی
که حکم الهی تعلق کرفته بعظم آن در بعضی تفاسیر مذکور است که مادر ایوب که زوجه ایوب انصاری
بود با او کفت که سخنی که مردمان در حق زوجهٔ پیغمبر میکویند شنیدهٔ کفت آری اما افتری ودروغ وبهتان
عظیمست تو نسبت بمن این تجویز میکنی ام ایوب کفت لا والله ابو ایوب کفت والله که زوجهٔ پیغمبر بهتر از
تست پس نسبت به پیغمبر این عمل کی روا دارد بلکه این محض افک وبهتانست وحق تعالی فرموده که وَلَوْلَا إِذْ
سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ وچرا نه آنگاه که شنودید این سخن باطل وغیر واضح را از روی افترا وافک وغیبت کفتید
مَا يَكُونُ لَنَا نباشد یعنی نسزد ما را ونرسد أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَٰذَا آنکه سخن کوییم باین کفتار سُبْحَانَكَ
پاکی تو ای خداوندا از آنکه در حرم محترم پیغمبر تو قدح توان کرد هَٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ این کلام افترائیست
بزرک وبهتانیست عظیم در دروغیست بی نهایت يَعِظُكُمُ اللَّهُ پند میدهد شما را خدای أَنْ تَعُودُوا
در آنکه باز کردید لِمِثْلِهِ أَبَدًا مثل این سخن را هرکز یعنی مادام که زنده باشید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اکر هستید کرویدکان چه ایمان مانعست از طعن در بارهٔ مسلمانان خصوصا امهات مومنان
وَيُبَيِّنُ اللَّهُ وبیان میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتهایی که دلالت دارند بر احکام شریعت
ومحاسن آداب تا پند کیرید واز طریقهٔ ادب منحرف نشوید وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بجمیع
احوال که از جملهٔ آن علم اوست حَكِيمٌ حکم کننده در تبلا پیغمبر کان پس تجویز کشفیته نکند در حق انبیا
واز بال ازواج ایشانرا از لوث فجور نکاه دارد وبعد از آن تهدید قاذفان میکند إِنَّ الَّذِينَ
يُحِبُّونَ آنانکه دوست دارند أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ آنکه فاش کردد خصلت ناشایست که آن زناست
وانواع قبایح فِي الَّذِينَ آمَنُوا در شان آنان که ایمان آورده اند والحال آنرا بر زبان کیرند تا فاش کردد
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشانراست عذابی دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بحد قذف وبدنامی
وَالْآخِرَةِ و در آن سرا بآتش دوزخ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وخدای میداند ضمیرها همه را وَأَنْتُمْ لَا
تَعْلَمُونَ وشما نمیدانید آنرا پس شما را عقوبت نماید بر آنچه بحسب ظاهر بر شما واضح کردد از قذف

وحق تعالی عقوبت خواهد کرد بر آنچه در دلهاست از دوستی فاش شدن قبایح وفواحش وَلَوْلَا
فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ واکر نه فضل خدای بودی بر برد باری بر شما وَرَحْمَتُهُ وبخشایش او بمهلت دادن
برای توبه وَاَنَّ اللّٰهَ رَءُوفٌ وآنکه خدای مهربانست به برأة ذمه وپاک دامنی مقذوف وظاهر
کرداند وروشن سازد رَحِيمٌ بخشاینده است بتو به خیانت قاذف درکذنا ندیعنی اکر نه فضل
ورحمت ورافت خدای بودی هر آینه عذاب بر شما نازل شدی بعد از آن نهی مکلفان میکند از پیروی
شیطان يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ای آنانکه کرویده اید پیروی مکنید
کامهای شیطان را که طریق معاصیست ویا وساوس او در قذف زوجهٔ پیغمبر وسایر اهل ایمان وَمَنْ
يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وهر که پیروی کند کامهای شیطان را یعنی متابعت او نماید و پیرو راه او
شود فَاِنَّهُ يَاْمُرُ پس بدرستی که میفرماید ابلیس او را بِالْفَحْشَاءِ بکاری زشت در عرف عقل
وَالْمُنْكَرِ وعمل ناپسند در حکم شرع وکویند فحشا زناست ومنکر سایر قبایح دیکر واکثر بر آنند
که اکثر فحشا هر چیزیست که قبح آن در نهایت افراط باشد ومنکر آنچه نفوس منکر آن باشد ومتنفر
از آن وغیر راضی بوقوع آن وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ واکر نه فضل خدای بودی وکرم الهی
بر شما بتوفیق توبه یا تعیین حد که کفارت کناهانست وَرَحْمَتُهُ وبخشایش او وتطهیر شما بتوبه یا حد
مَا زَكٰى مِنْكُمْ پاک نکشتی از شما مِنْ اَحَدٍ هیچ یکی اَبَدًا هرکز یعنی تا آخر از دنس افک وسایر ذنوب
وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يُزَكِّي ولیکن خدای پاک میسازد مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد یعنی هر کرا توفیق توبه
دهد واو باخلاص توبه کند توبهٔ نیکو وَاللّٰهُ سَمِيعٌ وخدا شنواست بکفتار مردمان عَلِيمٌ دانا
بنیات وضمایر واخلاص ایشان ابو دردا از سید انبیا صلعم نقل کرده که هیچکس نباشد که او دست
کسی قوی دارد ودر خصومتی ومنازعتی که او را بدان علمی نبود مکر که در زیر خشم خدا باشد تا از آن
زمان که وی باز ایستد از آن خصومت وهیچکس نباشد که او بشفاعت برخیزد وحدی از حدود
خدا را ضایع کرداند مکر که با خدای خصومت کرده باشد ولعنت خدای بر وی باقی کرده تا بقیامت و
هیچکس نبود که کلمهٔ بر مرد مسلمان فاش کرداند واو را بآن در میان مردمان اشکارا کرداند الا که واجب
باشد بر خدای که او را در آتش دوزخ بکدازد بعد از آن فرمود که اصل این کلام در کتاب خدایست
که فرموده که اِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ اَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ تا آخر در بعضی تفاسیر مذکور است که فقرا

بامهاجرین

بامهاجرین بجهت کم معاشی بینوایی مسکنت انید ند وآنهایی که اصحاب افک بود ند وصحابه با ایشان
نیکوئی میکردند حق تعالی آیه فرستاد که وَلَا يَاْتَلِ وباید که سوکند نخورند اُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ
خداوندان فزونی در حسب ونسب از شما وَالسَّعَةِ وخداوندان دستکاه وفراخی در مال
وغنا وتوانکری اَنْ يُؤْتُوا بر آنکه ندهند نفقه را اُولِي الْقُرْبٰى خویشانرا وَالْمَسَاكِينَ
ودرویشان ومحتاجانرا وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ومهاجران را در راه خدا وَلْيَعْفُوا وباید
که عفو کنند جریمهٔ را که از کناه کاران صادر شده وَلْيَصْفَحُوا وروی بکردانند از انتقام واز آن در
نکذرند پس از غیبت بخطاب التفات فرموده بر سبیل ترغیب بر غفران میفرماید که اَلَا تُحِبُّونَ
آیا دوست نمیدارید اَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَكُمْ آنرا که بیامرزد خدای مر شما را پس شما نیز از سر کناهان
دیکران بکذرید وعفو فرمائید وَاللّٰهُ غَفُورٌ وخدای آمرزنده است با وجود کلام قدرة رَحِيمٌ
مهربان بر اصحاب جرایم او تا ن پس شما نیز باخلاق متخلق شوید مرویست از ابن عباس وغیره که
آیه در شان جمعی از صحابه نازل شد که سوکند خورده بودند که تصدق نکنند بر هیچ مردی از اصحاب افک
از پیغمبر خدا صلعم منقولست که هر که بیامرزد یعنی از کناه کسی در کذرد خدای تعالی ویرا بیامرزد وهر که
عفو کند از کسی خدای او را عفو کند ونیز بجهت تهدید بندکان از افک وقذف میفرماید که اِنَّ
الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ بدرستیکه آنانکه رمی میکنند زنان عفیفه را الْغَافِلَاتِ که بیخبرند
از آنچه قذف میکنند ایشانرا بدان الْمُؤْمِنَاتِ کرویدکان بخدا ورسول از ابو حمزهٔ ثمالی مرویست
که این آیه در شان زنان مهاجراست که چون با پیغمبر هجرت کردند بمدینه مشرکان مکه کفتند که
ایشان بفجور رفتند وقول اصح آنست که بر سبیل عموماست نسبت بهمه زنان مؤمنه وبر هر تقدیر
میفرماید که آنانکه قذف چنین جماعتی از زنان میکنند لُعِنُوا دور کرده شده اند فِي الدُّنْيَا
در دنیا از نام نیک وَالْاٰخِرَةِ ودر آخرت از رحمت یعنی در دنیا مطرود ومردود بندکانند
ودر عقبی ملعون ومبغوض حق یا در این سرا بعقوبت حد وجلد ورد شهادت مبتلا اند ودر آن
سرا بانواع عقوبت معذب وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ومر ایشانراست عذابی بزرک بجهت
عظم ذنب ایشان ومستقر است این عذاب عظیم مر ایشانرا يَوْمَ تَشْهَدُ در روزی که
کواهی دهد عَلَيْهِمْ بر ایشان اَلْسِنَتُهُمْ زبانهای ایشان به افک وبهتان یعنی بر زبانهای

خود اعتراف کنند وَأَيْدِيهِمْ وگواهی دهند دستهای ایشان در حق ایشان وَأَرْجُلُهُمْ
و پایهای ایشان بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند که عمل میکردند از جرایم و مآثم قذف و افک
و غیر آن يَوْمَئِذٍ آنروز يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ تمام بدهد خدای تعالی ایشانرا دِينَهُمُ الْحَقَّ
جزای ایشانرا که سزاوار و درخور ایشان باشد وَيَعْلَمُونَ و بدانند در آنروز بمعاینه أَنَّ
اللَّهَ آنکه خدای هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ اوست ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و ظاهر بقدرت
بر عقوبت و مثوبت بروجهی که هیچکس درین صفات شریک او نیست بدانکه آیات مذکوره اغلظ
آیات قرآنیست در ترسانیدن ارباب افک و بهتان و تخویف اهل عصیان و اگر کسی جمیع کلمات
قرآن و آیات مواعید را تقلب کند و تفتیش نماید هیچ آیتی بتغلیظ آیات مذکوره نخواهد یافت
که در باب افک وارد شده حتی که مثل این را در وعید مشرکان و عبدهٔ اوثان ذکر نکرده و این
بجهت مبالغه و تعظیم امر افک است از آن بروجه ابلغ چه غرض از فرط مبالغه درین باب
اظهار علو مرتبهٔ حضرت رسالتست صلعم و تنبیه بر رفعت منزلت سید ولد آدم و بعد از آن
در ذم اهل افک و فسق و مدح اهل صلاح و تقوی میفرماید که الْخَبِيثَاتُ سخنان ناشایسته
و ناپاک لِلْخَبِيثِينَ مر ناپاکانراست از رجال یعنی کلمات خبیثه از اهل خبث ظاهر میگردد
نه غیر ایشان و یا سخنان پلید گفته میشود مر ناپاکانرا یعنی مردمان سخن بد را در حق پلیدان میگویند
نه پاکان وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ و پلیدان شایسته اند مر سخن پلید را چه طباع ایشان بدان
مایلست یا خبیثان متعرض شوند مر ناپاکیها را وَالطَّيِّبَاتُ و کلمات پاکیزه آماده است یا
گفته میشود لِلطَّيِّبِينَ برای مردمان یعنی از ایشان سرایت کند وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ
و پاکیزگان نیز شایسته اند مر سخنان پاک را و طیبین متعرض مر کلمات طیبه را و حیایی گفته
که مراد آنست که زنان ناپاک برای مردان ناپاکند و مردان ناپاک راغب ایشان و زنان پاک
برای مردان پاکند و مردان پاک مایل بدیشان و این قول از ابو جعفر و ابو عبدالله صلوات الله
علیهما و علی آبائهما نیز ماثورست حاصل آیه آنست که خبیث سفت الفت و صحبتست و چون
سید عالم صلعم پاکترین موجوداتست پس ازواج او نیز البته پاک و پاکیزه اند از شایبه بدکاری
أُولَٰئِكَ آن گروه یعنی حضرت رسالت و زوجات و سایر طیبین مُبَرَّءُونَ بیزار کرده شدگانند

یعنی منزه

یعنی منزه و مبرا اند مِمَّا يَقُولُونَ از آنچه میگویند ارباب افک چه منصب رسالت از آن
عالیتر است که ذیل عصمت زوجات طاهرات او بلوث چنین تهمتی آلوده گردد و صفوان مردی
پاکیزه است و از اولیای صحابه او نیز از این تهمت بریست و همچنین جمیع لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر
ایشانراست آمرزش از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو یعنی بیرنج و بسیار و پایدار
مراد نعمت بهشتست پس خطاب با هل ایمان میکند که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه
ایمان آورده اید بخدا و رسول لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا در میایید بخانهایی که غَيْرَ بُيُوتِكُمْ
غیر خانهایی که شما در آن ساکنید یعنی خانهٔ بیگانه داخل مشوید حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا تا وقتی
که استعلام کنید و دستوری طلبید وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا و سلام کنید بر اهل آن خانه
ثعلبی در تفسیر خود آورده که زنی انصاریه بجانب جناب نبوت مآب آمده بموقف عرض
رسانید که در خانهای خود بر صفتی میباشیم که نمیخواهیم هیچکس ما را بر آن حالت به بیند و ناگاه
یکی از کسان ما بخانه درمی آید و ما را بوجهی که شاید می بیند حق تعالی آیه فرستاد که بخانه کسان بی
اذن ایشان درمیایید ذَٰلِكُمْ این استیذان و استعلام خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است
مر شما را از آنکه بی اجازت درآیید و در حدیث آمده که کسی که بر خانهٔ عیال خود درمی آید باید
که بکلمه یا بآواز پایی یا به تنحنحی اعلام کند تا اهل آن خانه بستر عورت و دفع مکروهات اقدام
نمایند و این حکم بر شما انزال کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند گیرید مرویست
که پیغمبر را گفت مردی که یا رسول دستوری خواهم بر آنکه داخل شوم در خانهٔ که مادر من آنجا
باشد فرمود نعم گفت مادر را غیر از من خادمی نیست در هر وقت که بر او درآیم دستوری طلبم
فرمود آیا دوست میداری که مادر خود را برهنه بینی گفت که نه فرمود پس طلب اذن کن
و در روایت آمده که عادت جاهلیت آن بود که چون کسی خواستی که بخانهٔ دیگری درآید گفتی حُيِّيتُم
صَبَاحًا وَحُيِّيتُمْ مَسَاءً و بی اجازه درآمدی و بسا بودی که مرد با زن خود مباشرت کردی
و وی بر ایشان درآمدی حق تعالی امت پیغمبر را امر کرد که اذن بطلبند در وقت دخول و بجای
تحیت که داب جاهلیت بود سلام کنند که شما را این بهتر است از عادت جاهلیت و نیکوتر و جایز
نیست که در سرایی نگاه کنند تا بدانند که کسی در سرای هست تا دستوری خواهند و اگر نه تکلیف استیذان

بکشند زیرا که حضرت رسالت فرمود که هرکه در سرایی نکرد بی دستوری ایشان اگر چیزی
بر چشمش زنند و هر دو چشمش کور کنند بر ایشان قصاص نباشد سهل بن سعد روایة کند
که مردی خواست که در بعضی از حجرهای رسول نکرد حضرت بدر آمد و در دست او چوبی بود که
بآن حك راس فرمودی گفت اگر دانستمی که تو در حجره نکریستی این را در هر دو چشم تو زدمی
پس جز این نیست که طلب اذن از جهت نظر کردن است و بدانکه باتفاق علمای ما اذن واجبست
و سلام کردن سنت و در خانه را بعنف کوفتن و صاحب خانه را باواز بلند خواندن مکروه بود
فَاِنْ لَمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید فِیهَا در خانهای یکدیگر اَحَدًا یکی را که دستوری خواهید
ازو فَلَا تَدْخُلُوهَا پس در میائید در آن حَتّٰى یُؤْذَنَ لَكُمْ تا وقتی که دستوری دهند
شما را یعنی صاحب خانه پیدا شود و شما را اجازت دهد چه دخول در خانه خالی بی اذن
صاحبش جایز نیست و نیز تصرف در ملك غیر بدون اذن حرامست وَاِنْ قِیلَ لَكُمُ
ارْجِعُوا و هرگاه گویند مر شما را بعد از اذن طلبیدن که باز گردید فَارْجِعُوا پس باز گردید
بی توقف در آن باب الحاح مکنید هُوَ آن باز گردیدن اَزْكٰى لَكُمْ پاکیزه و پسندیده
تراست مر شما را از مبالغه کردن و یا بر در خانه ایستادن با کراهت صاحب وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
و خدای بانچه میکنید از استیذان و عدم آن عَلِیمٌ داناست و بر آن مکافات خواهد داد آورده اند
که چون این آیه نازل شد بعضی از اصحاب بعرض سید کاینات صلعم رسانیدند که یا رسول الله در
راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق می افتد که در خوان و رباط بساط اقامت بگسترانند
و چون کسی در آن مقام مقیم نیست از که دستوری طلبند آیه آمد که لَیْسَ عَلَیْكُمْ جُنَاحٌ
نیست بر شما گناهی اَنْ تَدْخُلُوا از آنکه در آیید با استیذان بُیُوتًا غَیْرَ مَسْكُونَةٍ
در خانها که در او کسی ساکن نباشد چون خانات و حمامات و خرابات معطله و شترخان و امثال
آن فِیهَا مَتَاعٌ لَكُمْ در آن خانها برخورداری و نفع است مر شما را که از سرما و گرما بدان
پناه میگیرید و رخوت و امتعه و انعام شما در آن محفوظ میماند وَاللّٰهُ یَعْلَمُ و خدای میداند
مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید از استیذان و غیر آن و گویند این وعیدست مر کسی را که بجهت
فساد یا اطلاع بر عورات در خانه غیر در آید یا در آن نکرد بعد از آن بیان حلال و حرام میفرماید

وَمَا تَكْتُمُونَ و آنچه میپوشید از زینت خود
در دلها و غیر آن ع

بقوله

بقوله قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ بگو ای محمد مر گروه گروندگان را که یَغُضُّوا تا فرو خوابانند و بپوشند
مِنْ اَبْصَارِهِمْ دیدهای خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است و باعث گناه در ذخیرة
الملوك آورده است که تیز ترین یکی در وجود انسان مر شیطان را چشمست زیرا که حواس دیگر
در مساکن خود ساکن اند و تا چیزی بایشان نمیرسد باستدراك آن مشغول نمیتوانند شد اما
دیده حاسه ایست که از نظر دور و نزدیك آنام را صید میکند و نعم ما قیل مثنوی این همه آفت
که بتن میرسد ؛ از نظر تو به شکن میرسد ؛ دیده فرو پوش چه دُرّ در صدف ؛ تا نشوی تیر بلا را هدف
هر که بجز جفت حلالت بود ؛ رخ مکشا گر همه خالت بود ؛ وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ و نگه دارید
فرجهای خود را از حرام و گویند مراد از حفظ فروج اینجا ستر آنست از ابصار نامحرم و این قول
منقولست و بعد از تفسیر حفظ بستر فرمود که جایز نیست برادر را که نظر در فرج برادر کند و نه زن را
که نظر در عورت خواهر خود کند و جمیع مواضع قرآن که در آن ذکر حفظ فروج شده بمعنی زناست
مگر در این موضع که معنی ستر آنست ذٰلِكَ آن پوشیدن چشم و حفظ ستر اَزْكٰى لَهُمْ
پاکیزه تر است و سودمند تر مر ایشان را بجهت دوری آن از ریبت در دنیا و عقوبت در عقبی اِنَّ اللّٰهَ
بدرستی که خدا خَبِیرٌ داناست بِمَا یَصْنَعُونَ بانچه میکنید از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح
در طاعات و آثام عبادة بن صامت از رسول صلعم روایة کرده که فرمود شما شش چیز مرا از من
ضمان کنید تا من برای شما بهشت را ضمان کنم اول چون سخن کنید راست گویید دویم چون وعده
دهید بآن وفا کنید سیم چون امانتی بشما دهند ادا نمائید و خیانت مکنید چهارم فرجهای خود را
نگه دارید پنجم چشم خود را از حرام محفوظ دارید ششم دست خود را از لقمه حرام کشیده دارید
تا من بهشت را برای شما ضمان کنم امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که نظر کردن در محاسن
زنان تیریست زهر آلوده از تیرهای ابلیس هر که چشم خود را نگه دارد از ایشان بجهت امتثال امر الهی
حق تعالی توفیق دهد او را در عبادتی که بثواب آن مسرور و شادان گردد حضرت رسول صلعم
فرموده که چون مردی در نماز بود و زنی در نزد وی بگذرد او چشم از پی آن زن دارد خوف آن دارد
که نور باصره آن برود و اعمی گردد وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ و بگو مر زنان گرونده را که از روی
عفت یَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصَارِهِنَّ بپوشند دیدهای خود را و ننگرند بمردان نامحرم وَیَحْفَظْنَ

فُرُوجَهُنَّ و نگه دارند فرجهای خود را از زنا بپوشند آنرا از نظر نامحرم از ام سلمه روایتست
که گفت بعد از نزول آیهٔ حجاب من و میمونه نزد پیغمبر صلعم بودیم عبدالله مکتوم در آمد پیغمبر بما
گفت که پنهان شوید گفتیم یا رسول الله عبدالله مکتوم اعمیست و چیزی نمی بیند فرمود آیا شما نیز
اعمی اید و در بعضی تفاسیر آورده که روزی حضرت رسول صلعم در حجرهٔ فاطمه بود عبدالله مکتوم در نزد
رسول صلعم گفت در آی وی در آمد فاطمه برخاست و پنهان شد چون ابن مکتوم از نزد حضرت بیرون
آمد فاطمه نزد پدر بزرگوار آمد حضرت بر سبیل امتحان گفت ای فاطمه چرا از ابن مکتوم پنهان شدی
وی چشم ندارد گفت اگر او چشم ندارد من چشم دارم پس اگر او مرا نه بیند من ویرا خواهم دید
و حق تعالی فرموده قُل لِلمُؤمِنَاتِ يَغضُضنَ مِن أَبصَارِهِنَّ حضرت فرمود شکر مر خدای را
که با من نمود در اهل بیت من آنچه مرا بآن شادمان گردانید حاصل که همچنانکه حق تعالی مردان را امر
فرموده که چشم خود را نگه دارند از دیدن زنان نامحرم زنان را نیز فرموده که حفظ چشم خود کنند
از دیدن مردان نامحرم وَلَا يُبدِينَ زِينَتَهُنَّ و ظاهر نسازند آرایش خود را از پیرایها و
جامهای رنگین و غیره چه جای آنکه مواضع آنرا بنمایند اِلَّا مَا ظَهَرَ مِنهَا مگر آنچه ظاهر
شده از آن زینت بوقت قیام نمودن بحوایج چون اطراف جامه چه اخفای آن موجب حرج است
و در مجمع البیان آورده که ظاهر نکنند مواضع زینت را برای غیر محرم و هر که در حکم آنست چون
اطفال غیر ممیز و غیر آن و مراد نقش زینت نیست زیرا که دیدن زینت حلالست و صاحب
کنز العرفان نیز فرموده که مراد مواضع زینت است زیرا که نظر در حلی و ثیاب جایز است و اظهر
نزد من آنست که مراد نقش زینت است و نظر در آن حرامست زیرا که نظر در آن وسیلهٔ نظر است
بمواضع آن اما آنچه ظاهر باشد حرام نیست بجهت الزام حرج که منفیست در دین و مراد بظاهر
ثیابست و فقط و این اصحست نزد من بجهت اتفاق فقها بر آنچه همهٔ بدنش عورت او مگر بر زوج و
محارم پس مراد بزین باطنه خلخالست و دست و دنجن و جمیع آنچه ملاصق بدنست که نظر بآن
مستلزم نظر باشد ببدن اما باقی اقوال در زینت ظاهره که آن وجه است و کفین یا کحل یا خضاب
یا خاتم ضعیفست و بحد تحقیق نرسیده وَليَضرِبنَ بِخُمُرِهِنَّ و باید که فرو گذارند زنان
مقنعهای خود عَلَى جُيُوبِهِنَّ بر گریبانهای خود یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بناگوش

و گردن

و گردن و سینهٔ ایشان پوشیده بماند وَلَا يُبدِينَ زِينَتَهُنَّ و آشکار انکنند زینت باطنهٔ خود را
و یا مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و ساق که موضع تاج و دستوانه و گردن بند و خلخالست
اِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مگر برای شوهران خویش که تزیین برای ایشانست که مگر ایشانراست که نظر در جمیع
بدن زوج خود کنند حتی فرج بر کراهت أَو آبَائِهِنَّ یا اظهار زینت خود نمایند بر پدران
خود و پدر پدر هر چند بالا رود حکم پدر دارد أَو آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پدران شوهران
خویش که ایشان حکم آبا دارند أَو أَبنَائِهِنَّ یا پسران خویش و پسر پسر هر چند که پایین رود حکم
پسر دارد أَو أَبنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود چه ایشان در حکم پسرانند مر زنانرا أَو إِخوَانِهِنَّ
یا برادران خویش را أَو بَنِي إِخوَانِهِنَّ یا پسران برادران خود را که حکم برادر دارند أَو بَنِي
أَخَوَاتِهِنَّ یا پسران خواهران خود را و اینها جمعی اند که نکاح با ایشان روا نیست و در محارم رضاعی
نیز حکم ثابتست أَو نِسَائِهِنَّ یا بر زنان اهل دین خود یعنی زنان مؤمنه نه کافره از وثنیه و
یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و در تبیان آورده که مطلق زنان در حکم مردان بیگانه اند و جایز
نیست که زنان مؤمنه نزد ایشان نزد ایشان برهنه شوند و مواضع زینت خفیه با ایشان نمایند
زیرا که حکم این میان اهل اسلام و کفر رسم آشنایی برانداخته و نزد بعضی مراد مطلق زنانند یعنی
از هیچکدام پرهیز نباید کرد و صواب آنست که زنان مؤمنه نزد هیچ کافره برهنه نشوند مگر
گاهی که کافره کنیز باشد زیرا که حق تعالی میفرماید که أَو مَا مَلَكَت أَيمَانُهُنَّ یا آنچه مالک
شده است دستهای ایشان آنرا یعنی زنان نپرهیزند از کنیزان خواه مؤمنه و خواه کافره و نزد
علماء امامیه جایز نیست زنان را اظهار زینت بر غلامان خود پس غلام زن حکم مرد اجنبی دارد
و جایز نیست نظر او بر روی و موی و نه بعضوی از مواضع زینت وی أَوِ التَّابِعِينَ یا بر پیروندگان غَيرِ أُولِي الإِربَةِ
که نه خداوندان حاجتند و بکر بنصب غَيرَ خوانده یعنی در حالتی که غیر ارباب حاجت باشند بزنان
مِنَ الرِّجَالِ از مردان یعنی آنها که مطلب متابعت مردمان کنند برای طمع طعام و خوردنی
بخانها آیند و بزنان هیچ حاجتی ندارند بسبب آنکه ایشان را دغدغهٔ شهوت نیست و ایشان پیران
سالخورده اند یا ابلهان که مطلقا از مباشرت خبر ندارند و همه ایشان معصور است بر طعام
قول اول از کاظم ع و ثانی از صادق ع مرویست نه آنکه مراد عنین و خصی و مجبوب باشند که فا در

ص

برجماع نیستند چه آنها در حرمت حکم اجانب دارند چه ایشانرا آرزوی مباشرت هست صر
لیکن برآن قدرت ندارند اَوِ الطِّفْلِ الَّذِینَ یا طفلانی که لَمْ یَظْهَرُوا عَلٰی عَوْرَاتِ النِّسَآءِ
مطلع نیستند بر عورتهای زنان یعنی بحد تمیز نرسیده اند و از حال مباشرت با ایشان بیخبرند
ونداناند که عورت چه باشد وَلَا یَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ وباید که نزنند زنان پایهای خود را
بر زمین بوقت رفتن لِیُعْلَمَ تا دانسته شود مَا یُخْفِینَ آنچه پنهان میدارند مِنْ زِینَتِهِنَّ ط
از پیرایهٔ خود که خلخال است یعنی باید که آواز پیرایه و خلخال خود را بگوش مردان اجنبی نرسانند
چنانچه عادت اهل جاهلیت است تا موجب میل مردان نشود بدیشان این ابلغ است از نهی اظهار
زینت و رفع صوت وَتُوبُوا اِلَی اللّٰهِ وباز کردید بخدای تعالی جَمِیعًا همه شما اَیُّهَ الْمُؤْمِنُونَ
ای کروه کروندکان لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستکار شوید بتوبه و بسعادت دارین
برسید مراد امر او سبحانه است جمیع بندکانرا از ذکور و اناث بتوبه و انابت چه هیچکس از جریمه
و تقصیر طاعت خالی نیستند خواه مرد و خواه زن قشیری کفته که محتاجتر بتوبه کیست که خود را محتاج
توبه نداند در کشف الاسرار آورده همه را از مطیع و عاصی بتوبه امر نموده تا عاصی خجل زده نشود
چه اکر فرمودی ای کنه کاران توبه کنید موجب رسوایی ایشان شدی و چون در دنیا ایشانرا
رسوا نمیخواهد امید هست که در عقبی نیز ایشانرا رسوا نکند و بعد از نهی از زنا و اسباب باعثه
بر آن ترغیب بندکان میکند بمناکحه و میفرماید که وَاَنْکِحُوا الْاَیَامٰی و بنکاح در آرید
ای اولیای عقد زنان بی شوهر را و مردان بی زن مِنْکُمْ از شما یعنی مردی را که زن ندارد کدخدا
سازید و زنی که بی شوهر است او را بعقد کسی در آرید و او را بشوهر دهید وَالصّٰلِحِینَ و بنکاح
در آرید نیکان و شایستکان را مِنْ عِبَادِکُمْ از بندکان خود وَاِمَآئِکُمْ و کنیزان خود
تخصیص صالحان بجهت اهتمام است یا بجهت تزوج بر صلاحیت و عفت خود نمایید و صاحب
کنز العرفان کفته که بلکه ذکر صلاحیت بجهت ترغیب است در صلاح زیرا که هرکاه بنده و کنیز
این را بدانند در صلاح رغبت کنند و یا بجهت انکه فاسق چون متزوج شد از حلال بحرام و بحد صلاح
رسید و مال او بصلاحیت کشید و چون توهم میشود که عدم قدرت بر حقوق نکاح مانند نفقه
دادن زن را و اورا مسکن جای داده و غیر آن مانع نکاح باشد ازین جهت حق تعالی رد این توهم کرده




میفرماید که اِنْ یَکُونُوا اکر باشند ایامی و صلحا از عبید و اما فُقَرَآءَ درویشان و تنکدستان
یُغْنِهِمُ اللّٰهُ غنی کرداند خدا ایشانرا بعد از نکاح مِنْ فَضْلِهٖ از فضل و کرم خود بقناعت یا
باجتماع دو روزی در یک منزل یا بتوسعهٔ رزق بر ایشان مراد آنست که باید که منع نکند فقر
خطبه کننده و زن خطبه کرده شده از مناکحه زیرا که فضل خدای معنی است از کثرت مال چه او
سبحانه صبح و شام روزی واجبی را به بندهٔ خود میرساند کما قال وَمَا مِنْ دَآبَّةٍ فِی الْاَرْضِ اِلَّا عَلَی اللّٰهِ رِزْقُهَا
و در حدیث آمده که طلب رزق کنید در نکاح و مرویست که مردی از فقر و حاجت شکایت کرد
باآنحضرت فرمود نکاح کن وَاللّٰهُ سَمِیعٌ وخدای فراخ بخشایش است پس معیشت را برو
فراخ کرداند عَلِیمٌ داناست باستحقاق فقیران پس بسط بساط روزی او کند بر مقتضای حکمت
و احادیث بسیار در ترغیب نکاح از پیغمبر و اهل البیت علیهم السلام ما ثور است از آنجمله حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که نکاح سنت و طریقهٔ منست هر که بسنت من رغبت بکرداند
از من نیست و نیز فرموده هر که دوست دارد ملت مرا باید که سنت مرا نکه دارد که آن نکاح است و
دیکر فرموده که بدترین شما عزبانند و بروایتی دیکر بدترین مردکان شما عزبانند و نیز فرموده که هر که
زن کرد یک نیمهٔ خود را نکاه داشت از وسواس شیطان پس بر ویست که حفظ نصف دیکر کند و دیکر از
رسول منقولست که چون یکی از شما زن کند شیطان از وی بفریاد آید و کوید ای وای برمن فرزند آدم چهار
دانک دین خود را از من نکاه داشت و ابو امامه از آنحضرت روایت کرده که حق تعالی چهار کس را لعنت کرده
از بالای عرش و فرشتکان آمین کفته اند یکی انکه زن نکند یا کنیز نخرد تا او را فرزند نباشد دویم
مردی که خود بزنان مانند کند و حال آنکه خدای او را مرد آفریده باشد سیم زن که خود را بمردان مانند
کند و خدای او را زن آفریده باشد چهارم انکه درویشانرا فرو کذارد و حق ایشانرا ادا نکند و با وجود این
با ایشان استهزا کند عکافه روایت کند که نزد رسول رفتم فرمود زن داری کفتم نه فرمود کنیز داری
کفتم نه فرمود تن درستی و توانکر کفت آری بحمد الله فرمود پس این هنکام تو از برادران شیاطینی و
و یا رهبان ترسا باش و یا آن کن که مسلمانان میکنند چه سنت ما نکاح است و بدترین شما عزبانند و
بدترین شما عزبانند و بدترین مردمان شما آنانکه عزب میرند بعد از آن فرمود که شیطانرا هیچ صلاحی
نیست بلیغتر از زنان آنانکه زن دارند پاکانند از ناشایست ویحک یا عکافه زنان مصاحبان داودند

ومصاحبان ایوب ومصاحبان یوسف وصواحب کرسف گفتند کرسف کیست فرمود مردی بود
که خدارا میپرستید برکنار دریا سی سال در روز روزه داشتی ودر شب بعبادة گذرانیدی پس
بسبب زنی نامحرم که اورا دوست داشت دست ازعبادت بداشت حق تعالی ببرکت عبادت روزگار
گذشته اورا دریافت وازشر آن زن اورا نگاه داشت ای عکاف زن کن که از جملهٔ گناه کارانی گفتم
یارسول الله ازین مجلس برنخیزم تا زنی ازبرای من تعیین نمایی حضرت کریمهٔ بنت کلثوم حمیری را
بتزویج او درآورد ونیز حضرت رسالت فرموده که ای گروه جوانان هرکه ازشما قوت جماع داشته
باشد باید که متزوج شود که تزوج بهترین چیزیست که چشم را ازنامحرم بپوشد وفرج را احصان
نماید وهرکه توانایی نکاح نداشته باشد پس بروست که روزه بدارد چه روزه کسرت شهوة میکند
وازابوهریره روایت کرده اند که گفت اگر یک روز زمانه باشد ازحیوة من ومن عزب بوده باشم
البته زن کنم زیرا که ازپیغمبر شنیدم که فرمود بدترین شما عزبانند ونیز فرموده که نکاح کنید تا
بسیار شوید که من در روز قیامت برشما فخر خواهم کرد واگرچه بچهٔ ازشکم افتاده باشد
ونیز فرموده که چه منع میکند شمارا مردرا که فرا گیرد زنرا شاید که حق تعالی فرزندی روزی او کند
که روی زمین را بگفتن کلمهٔ لا اله الا الله پر گرداند ونیز گفته که هیچ بنایی در اسلام بهتر ودوست
تر از تزویج نیست نزد حق تعالی وامام جعفر صادق ع فرموده که دو رکعت نماز که متزوج بگذارد
بهتر است از هفتاد رکعت که عزب بگذارد ودو رکعت نماز متزوج بهتر است ازآنکه مرد عزب در روز
روزه باشد ودر شب ایستاده نماز گذارد ونیز فرموده که هرکه بجهت ترس درویشی زن نکند پس بخدا
بدگمان شده باشد زیرا که فرموده اِنْ یَکُونُوا فُقَرَاءَ یُغْنِهِمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ
وبباید دانست که مراد ازین آیه که غالب آنست که هرگاه شما فقرا باشید حق تعالی شمارا بسبب تزوج
غنی گرداند بروفق مشیت وحکمت ومصلحت نه آنکه این حکم دایمی باشد زیرا که گاه هست که حکمت
ومصلحت برخلاف این میباشد ولهذا در عقب این میفرماید که وَلْیَسْتَعْفِفِ وباید
که جد وجهد نمایند در عفت وازحرام بازایستند الَّذِینَ آنانکه لَا یَجِدُونَ نِکَاحًا
نمی یابند اسباب نکاح را ازمهر ونفقه حَتّٰی یُغْنِیَهُمُ اللّٰهُ تا وقتی که توانگر گرداند خدای ایشانرا
مِنْ فَضْلِهِ ط ازافزونی وکرم خود وبیابند آنچه بآن کدخدا توانند شد ودر کنز العرفان گفته

که معنی



که معنی آنست که اگر شخصی فقیر باشد وخوفی زیاده ازفقر داشته باشد بنکاح پس باید که اجتهاد کند نماید
در عفت بریاضت برای تسکین شهوت مانند روزه داشتن که قامع شهوتست چنانچه در حدیث
سابق مذکور شد بعدازآن گفته که آیهٔ اولی وارد شده برای نهی مؤمن ازعدم قبول تزوج بجهت فقر
وترک تزویج زن بواسطهٔ فقر وثانیه وارد شده برای امر فقیر بصبر بترک نکاح بجهت حذر ازتعب
در حالت نکاح وخوف مزیت فقر پس بینهما تناقض نباشد بعدازآن حق تعالی بیان آنچیزی فرموده
که موجب سهولت سبیل نکاحست بقوله وَالَّذِینَ یَبْتَغُونَ الْکِتَابَ وآنانکه طلب میکنند
مکاتبه را مِمَّا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ آنچه مالکست آنرا دستهای ایشان شما یعنی ازبندگان شما
که در تحت قدرت شمااند خواه ازمردان وخواه زنان فَکَاتِبُوهُمْ پس مکاتب سازید ایشانرا ومکاتبه
آنست که مولی مملوک خود را گوید که مکاتب ساختم ترا برین مقدار مال ومدت ودفعه پس چون
مملوک آن مالرا ادا کند آزاد شود وامر بکتابت برای ندبست نزد جمیع علمای امامیه ومرویست
که صبیح غلام حویطب بن عبد العزی ازو طلب مکاتبه کرد حویطب ازین ابا نمود این آیه آمد
که اگر کنیز یا غلام شما مکاتبه طلبند ایشانرا مکاتب سازید اِنْ عَلِمْتُمْ اگر دانسته اید فِیهِمْ
خَیْرًا ن درایشان نیکی ازصلاحیت وامانت ویا قوة اکتساب وقدرت بر ادای مال تا که مال کتابت را
ازمردم سؤال نکند چه آن مکروه است که بنده بگدایی مال کتابت بازدهد در خبر است که سلمان
فارسی را رضی الله عنه بندهٔ بود وازو مکاتبه طلبید سلمان فرمود که مال داری گفت نه گفت ترا قوت
کسبی هست گفت نه گفت پس میخواهی که مرا ازاوساخ مردمان بچشانی من هرگز ترا مکاتب نسازم و
ابودردا ازحضرت رسالت ص نقل کرده که سه کس اند که برخدا واجبست که یاری ایشان دهد مردی که
فی سبیل الله ازمنزل خود بیرون آید یعنی هجرت کند ازآن یا متوجه جهاد شود یا حج رود ومردی که زن
کند بقصد آنکه خدای تعالی اورا مستغنی سازد وغلامی که خود مکاتبه خواهد وقصد ادای مال الکتابة
داشته باشد وچون اغلب عبید واما ازادای مال کتابت عاجزاند ازینجهت ببندگان منعم خود
امر میفرماید که وَآتُوهُمْ وبدهید بندگان مکاتب را مِنْ مَالِ اللّٰهِ بعضی ازمال خدا الَّذِی
آتَیکُمْ ط داده است بشما مرویست که حویطب صبیح را بر صد دینار مکاتب ساخته بود وبعد از
نزول این آیه بیست دینار باو بخشید وسهل بن حنیف ازرسول ص روایة کرده که هرکه او مکاتبی را یاری دهد

در فلک رقبهٔ او یا غارمی را در عسرت او یا مجاهدی را در جهاد او حق تعالی در زیر عرش خود او را
جای دهد در روزی که هیچ سایه نباشد مگر سایهٔ او سبحانه امر در آیه برای ندبست جهت اصالهٔ عدم
وجوب و باقی احکام کتابت و مسائل متفرعه بر آن در کتب فقهیه مسطور است و اکثر آن در منهج الصادقین
مذکور آورده اند که عبدالله ابی منافق شش کنیز داشت و ایشان را بزنا اکراه میکرد و بر سبیل مقاطعه
چیزی میگرفت و آنها معاذه و مسیکه و امیمه و عمره و اروی و قتیله بودند روزی معاذه و مسیکه با
یکدیگر گفتند این کار که ما میکنیم اگر خیر است خود بسیار است و اگر شر است وقت آمد که ترک کنیم
بجانب جناب نبوت مآب آمدند و صورت حال معروض داشتند آیه آمد وَلَا تُكْرِهُوا و اکراه
و اجبار مکنید فَتَيَاتِكُمْ کنیزان خود را عَلَى الْبِغَاءِ بر زنا و پلیدکاری إِنْ أَرَدْنَ
تَحَصُّنًا اگر خواهند تعفف و پرهیزکاری و اگر نخواهند و ذکر ارادهٔ تحصن بمقتضای حالست
و اکراه بهمه حال ممنوع و وجه آنست که اکراه چون متصور نیست مگر نزد تحصن پس از این جهت تحصن
شرط اکراه واقع شده پس میفرماید که شما اکراه مکنید فتیات خود را بر بغاء لِتَبْتَغُوا تا فرا گیرند عَرَضَ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال زندگانی دنیا را از کسب فرج ایشان و فروختن اولاد ایشان وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ
و هر که اکراه کند کنیزان خود را بزنا فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدا مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ
از پس اکراه کردن خواجگان مر آنها را غَفُورٌ آمرزنده است گناهان کنیزان مکرهه را رَحِيمٌ
مهربان بر ایشان و وزر و وبال نیست مگر بر کردن اکراه کنندگان وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا و بتحقیق که
فرستادیم ما إِلَيْكُمْ بسوی شما آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن یعنی احکام و حدودی
که توضیح یافته در این سوره و حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کنندهٔ حلال و حرام و حدود و احکام
وَمَثَلًا و مثلی را مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ از امثال آنانکه گذشته اند پیش از شما وَمَوْعِظَةً
لِلْمُتَّقِينَ و پندی را برای پرهیزکاران یعنی آنچیزی را که متعظ شوند متقیان و پند گیرند از آیات مذکوره
و تخصیص متقیان جهت انتفاع ایشانست بمواعظ و نصایح اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
خدا نور آسمانها و زمینهاست مفسران را در تفسیر این چند قولست یکی آنکه نور بمعنی هادیست یعنی
خدا راهنمایندهٔ اهل آسمانها و زمینهاست بآنچه در او مصلحت دارین ایشان باشد بتوفیق و لطف
و معونت مانند نور که بآن مقصد راه میبرند یعنی همچنانکه رونده در تاریکی شب بروشنایی ماه راه برد

مکلفان



مکلفان نیز بلطف و توفیق او سبحانه بطریق نجاة راه یابند و این قول ابن عباس است دویم آنکه خدا روشن
سازندهٔ سموات و ارض است و آفتاب و ماه و ستارگان و این قول حسن بصریست و ابی عالیه و ضحاک
سیم آنکه بمعنی مزین است یعنی منور است بمعنی یعنی خدا زینت دهندهٔ آسمانهاست بفرشتگان و مزینه
سازندهٔ زمین به پیغمبران و عالمان و این قول ابی بن کعب است و از امیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه
علیه مرویست که معنی آنست که حق تعالی نشر حق کرد در آسمانها و زمین تا آنکه همهٔ زمین و آسمان و ما
بینهما بنور حق روشن گشتند و یا اهل آسمان و زمین بنور حق منور ساخت تا بحق عارف شدند
و این قول مؤید قول اولست و در انوار آورده که نور السموات در تقدیر ذوا النور السموات است یعنی
خداوند نور آسمان و زمین یا نور اهل آن چه هر که از اجزای عالم در مناظرهٔ بلندی و در معاو پستی
نوری دارد ذاتی و عرضی همه از عطیهٔ فضل اوست و این بمعنی دیگریست که مذکور شد و یا خدای روشنی
بخش آینهٔ دلهای سما و ارض است بانوار معرفت و توحید گفته ای الله خَالِقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یعنی
خدای آفرینندهٔ آسمان و زمینست و صاحب تبیان گفته که اللَّهُ مَدْلُولُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ یعنی
خلق آسمان و زمین دالّند بر وجوب وجود و صفات کمال چه هر دلیلی از دلایل قدرت و بدایع حکمت
که در دایرهٔ سپهر برین و مرکز زمین واقع است دلالتی واضح دارد بر وجود قدرت و علم و حکمت او
مصرع وجود جملهٔ اشیا دلیل قدرت اوست مَثَلُ نُورِهِ صفت نوری که منسوب بدوست كَمِشْكَاةٍ
مانند روزنه ایست در دیواری که نهایت آن بخارج راه ندارد مانند طاقچهٔ بیج بسته فِيهَا مِصْبَاحٌ
که در آن چراغی برافروخته است بغایت روشن و گویند که مشکوة انبوبه ایست که در نکارد وسط قندیل
باشد و بنا بر این مصباح فتیلهٔ مشتعله باشد در انبوبه ابی بن کعب و سعد بن جبیر بر آنند که معنی
آنست که صفت نور خدا یعنی محمد صلعم که بآن مؤمنان را راه نموده و نزد ابن عباس و حسن و زید بن اسلم
معنی آنست که مثل نور خدا که قرآن است در قلب مؤمن و بنا بر آن که نور محمدیست اضافهٔ آن بذات
احدیت جهت تعظیم آنحضرتست یعنی مثل محمد چون مشکوة است که در آن مصباح مستقبل است
الْمِصْبَاحُ آن چراغ افروخته فِي زُجَاجَةٍ در قندیلیست از آبگینه که مصباح در آن نورانی تر است
و صافی تر و باد مانع آن نمیشود الزُّجَاجَةُ آن آبگینه از غایت صفا و لطافت كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ
گویا ستاره ایست بزرگ دُرِّيٌّ درخشنده مانند زهره و مشتری که دفع ظلام میکنند از خود

توقد آن چراغ که در آبگینه است افروخته شده در ابتدا مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ از روغن درخت
بابرکت بسیار نفع زَيْتُونَةٍ که آن زیتونست که در زمین مقدسه رسته است و هفتاد پیغمبر بدان
دعای برکت خوانده اند و از جمله ابرهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام و آن شجرهٔ زیتونهٔ مبارکه
لَا شَرْقِيَّةٍ نه در جانب شرقست از معموره چون دریای چین و خطا وَلَا غَرْبِيَّةٍ و نه در طرف
غرب از معموره چون طرطوس و قیروان بلکه در وسط معموره است که آن اراضی و جبال ولایت شامست
که زیتون آن اجود زیتونست و یا آنکه در شرق و غربست که آفتاب در آن بعضی از اوقات روز باشد
که آن وقت شروقست و غروب بلکه در همه طول نهار شعاع آفتاب بر آن می تابد مانند زیتونی که
بر قلهٔ کوه یا در صحرای واسع و هامانست و بجهت آن ثمرهٔ آن پخته تر است و روغن آن صافی تر و یا
نه دایم در آفتاب است که محترق گردد و نه مدام در سایه تا میوهٔ آن خام نماید بلکه هم از رعایة تاب
آفتاب بهره مند است و هم از حمایت سایه محظوظ و هم از شیخ حسن مرویست که اصل این شجره را از
بهشت بدنیا آورده پس از اشجار این عالم نیست که وصف شرقی و غربی بر آن اطلاق توان کرد
پس وصف زیت مینماید بکثرت صفا و درخشندگی و میفرماید که يَكَادُ زَيْتُهَا
نزدیکست که روغن آن درخت يُضِيءُ روشنی دهد بنفس خود وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ ط
واگرچه نرسیده باشد بآن آتش یعنی از غایة صفا و درخشندگی بمثابه ایست که بی آتش روشنایی بخشد
نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ ط روشنی افزوده بر روشنی یعنی ضیای زیت یا نور چراغ و لطافت زجاجه افزوده
گشته در مشکوة که ضابطهٔ اشعه و جامع انوار است و بجهت آن نور چراغ بمرتبهٔ اعلا رسیده
در اسرار التنزیل و کشف الاسرار مذکور است که مراد باین نور ایمانست و هدایت که او سبحانه
تشبیه کرده سینهٔ مؤمن را بمشکوة و دل او را در سینه بقندیل زجاجی در مشکوة و ایمان
و هدایت را بچراغی افروخته در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمهٔ اخلاص را بشجرهٔ
مبارکه که از تاب آفتاب خوف و ضلال و زوال رجا بهره دارد و نزدیکست که فیض این کلمه بی آنکه
بر زبان مؤمن گذرد عالم را منور کند چون اقرار بزبان جاری شد و تصدیق جنان بآن باز گشت
نود از نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ بظهور رسید و نیز در اسرار آورده که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرد بجهت آنکه
در هر خانه که چراغ بود دزد پیرامون آن نگردد همچنین هر دل که ایمان بود شیطان از ابدان راه نبود

و دیگر چون



و دیگر چون که بچراغ اندرون خانه روشن میشود از ضوء آن بر روزنهای خانه میرسد و همچنین
چون داخل دل بنور ایمان روشن میگردد شعاع آن بر روزنهای حواس می افتد و انوار ظلمات بر اعضا
و جوارح پدید می آید پس سیمای مؤمن از دل او خبر میدهد که سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ
و در مجمع البیان از محمد بن کعب نقل کرده که این مثلیست که حق تعالی زده است برای مؤمن مشکوة
نفس اوست و زجاجه صدر او و مصباح نور ایمان و قرآن در قلب او و متوقد و افروخته است از شجرهٔ
مبارکه که کلمهٔ طیبهٔ اخلاص است و این شجره همیشه در قلب مؤمن سبز است و با نضارت و طراوت
و محفوظ از آفات و حوادث شیطان و وساوس او همچنانکه شجرهٔ زیتون که در وسط ارض واقعست
نه از حرارت آفتاب محترقست و نه از سورهٔ برودت پژمرده و مؤمن بجهت این نور جامع چهار
خصلتست اگر نعمت یابد شکر کند و اگر بلیه باو رسد صبر کند و اگر حکم کند بعدل فرماید و اگر
گوید راست گو باشد و نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ باین معنیست که کلام او نور است و عمل او نور و مدخل او نور و مخرج
او نور و مصیر او در قیامت بنور و از حسن و ابن زید نقلست که این نور مثل نور قرآنست در قلب
مؤمن پس مصباح قرآنست و زجاجه قلب مومن و مشکوة و فم او و شجرهٔ مبارکه شجرهٔ وحی يَكَادُ
زَيْتُهَا يُضِيءُ یعنی نزدیکست که حجج قرآن متضح شود و اگرچه خوانده نشود نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ یعنی قرآن نور است
با سایر ادله که قبل از اوست پس مؤمن کسب نور قرآن کرده باشد با سایر انوار کتب سابقه که آن اعتقاد
اصول دین است و تصدیق بجمیع کتب و رسل و یا نور نور معرفت الهیست یعنی چراغ معرفت در
زجاجهٔ دل عارف و مشکوة سینهٔ او افروخته است از برکت زیت تلقین شجرهٔ مبارک محمد صلی الله
علیه و آله که نه شرقیست و نه غربی بلکه مکیست و مکه ناف عالمست و از فرا گرفتن عارف اسرار
الهی را از تعلم سید ابرار نُورٌ عَلَىٰ نُورٍ معلوم توان کرد و جمعی دیگر از مفسران بر آنند که این مثلیست
از برای نور محمدی صلعم پس مشکوة صدر آنحضرت است و زجاجه قلب او و مصباح او نبوة است که
نه شرقیست یعنی یهودی چه مشرق قبلهٔ ایشانست و نه غربی یعنی نصرانی چه مغرب قبلهٔ ایشانست
و متوقد است این مصباح از شجرهٔ مبارکه یعنی شجرهٔ نبوة که آن ابرهیم خلیل است که جد آنحضرتست
نزدیکست که نور محمدی مبین شود از برای مردمان و اگرچه بآن تکلم ننمایند همچنانکه زیت که نزدیکست
روشن شود و اگرچه آتش بآن نرسد و یا مشکوة ابرهیمست و زجاجه اسمعیل و مصباح محمد صلعم همچنانکه

درموضعی دیکراو راسراج خوانده که سراجا منیرا وشجرهٔ مبارکه اشارة بابر هیمست چه اکرانبیا از صلب
او بظهور آمده اند نزدیکست که محاسن واخلاص محمدی ومحامد خصال احمدی ظاهر کرد دبمردمان
قبل ازآنکه وحی بوی فرود آید نور علی نور یعنی آنحضرت پیغمبراست از نسل پیغمبر ونزد ضحاک مشکوة
عبد المطلب است وزجاجه عبد الله ومصباح حضرت رسالت که نه شرقیست ونه غربی بلکه مکیست
ومکه در وسط واز امام رضا صلوات الله علیه منقولست که فرمود مائیم مشکاة که دراو مصباح است
ومصباح محمد است صلعم راه مینماید خدا بولایة ما هرکه دوست دار ماست واز امام محمد باقر
صلوات الله علیه مرویست که فرمود مراد بمشکوة نور علمست در صدر محمد صلعم والمصباح فی
زجاجة صلعم علیست علیه السلام که تعلیم داد او را علوم ومعارف وتوقد من شجرة مبارکة
نور علمست لا شرقیة ولا غربیة باینمعنیست که نه یهودیه است ونه نصرانیه ویکاد زیتها یضیئ
ولو لم تمسسه نار باینمعنیست که نزدیکست که عالمی از آل محمد متکلم شود یعنی پیش ازآنکه ازاو سؤال
کنند نور علی نور یعنی امام مؤید بنور علم وحکمت در عقب امام دیکر از آل محمد وهمچنین از آدم تا
که قیامت قایم شود پس این کروه اوصیا اند که حق سبحانه وتعالی ایشانرا خلفای خود کردانیده در زمین
خود وحجج خود ساخت بر خلقان خود که در هیچ عصری زمین از ایشان خالی نیست تحقیق این جمله
آنست که شجرهٔ مبارکه که دوحهٔ ملکی از حد تقوی ورضوان وغیره هدی وایمانست اصل این نبوة است
وفرع آن امامت واغصان آن تنزیل واوراق آن تاویل وخدم آن جبریل ومیکائیل وباقی در وجوه
این آیه حواله بمنهج الصادقین است والله الهادی وعلیه اعتمادی کما قال الله تعالی یهدی الله
راه مینماید خدای لنوره بنور ثاقب خود من یشاء هرکرا میخواهد از طالبان ایمان
ورشاد ویضرب الله الامثال وبیان میکند خدای مثلهارا یعنی معقولات را در صور محسوسات
بیان میکند للناس برای مردمان تا زود دریابند ومقصود برایشان هویدا کردد والله بکل
شیئ وخدای بهمه چیزها از دقایق معقولات ومحسوسات وحقایق جلیات وخفیات علیم
داناست دراین وعد ووعیداست کسی راکه تدبر نماید در آیهٔ مذکوره مر شخصی را که اعراض کند از
آن وقوله تعالی فی بیوت متعلقست بمشکوة مذکوره یا بتوقد یعنی مثل نور خدا مانند مشکوة
مذکوراست در خانها یا افروخته است چراغ در خانهایی که اذن الله دستوری داد خدای

یعنی امر کرد

یعنی امر کرد ان ترفع آنکه برداشته شود درآن آوازها بحق تعالی در حوائج ویذکر فیها اسمه
ویاد کرده شود درآن خانها نام او ومراد مساجد است که از رفع مساکن واشرف اماکنست ودرآنجا
بذکر وتلاوت اشتغال باید نمود واز سخن دینی مالا یعنی احتراز باید نمود واز پیغمبر صلعم مرویست
که مسجدها در زمین روشنی میدهند ومیدرخشند مر اهل آسمانرا همچنانکه ستارکان که
روشنی میدهند برای اهل زمین وکویند مراد بیوت عبادتست که از چهار مسجد که بامر الهی متصدی
عمارت پیغمبران بوده اند کعبهٔ معظمه که بسعی خلیل ومدد اسمعیل تمام شده وبیت المقدس که رفع
قواعد آن در ایام خلافت داود عم بوده واتمام آن بردست سلیمان عم اتفاق افتاد ومسجد مدینه
ومسجد قبا که عمارت هردو باشارهٔ خاتم الانبیا صلعم بوده ونزد بعضی مراد بیوت انبیاست ثعلبی که
از مشاهیر سنتست در تفسیر خود از انس بن مالک وبریده روایت کرده که روزی رسول صلی الله
علیه وآله این آیه میخواند مردی کفت یا رسول الله این خانهای معظم وسراهای مکرم کدام است فرمود
خانهای انبیا ابو دردا کفت یا رسول الله خانهٔ علی وفاطمه از آن جمله است فرمود نعم من افاضلها آری
خانه علی وفاطمه از فاضلترین آن خانهاست وآیهٔ تطهیر مؤید اینست واز این روایت واضح ومبین شد
تعظیم وتعمیم علی بن ابی طالب واجلال واکرام او نزد خدا ورسول پس چکونه کسی قیاس او بسایر اصحاب کند
واورا در سلک ایشان درآورد وذکر اسم او سبحانه در بیوت مذکوره شامل همه چیزیست که متضمن
ذکر او سبحانه باشد حتی مذاکره در علوم دینیه ومباحثه در احکام شرعیه یسبح له تسبیح
وتنزیه نموده برای خدا از هرچه شایستهٔ ذات احدیت او نباشد وبروایة ابن عباس که فرموده هر
تسبیح که در قرآن واقع است مراد نماز است معنی آنست که نماز کذارده شود برای خدا فیها درآن
بیوت بالغدو والاصال بامداد وشبانکاه یعنی در اوقات صبح وشام وحفظ تسبح میخوانند یعنی
تسبیح وتنزیه میکنند درآن بیوت رجال مردانی که از غایة استغراق در عبادت وانقیاد او امر
او سبحانه لا تلهیهم مشغول نمیسازد وباز نمیدارد ایشانرا تجارة بازرکانی یعنی خریدن
متاعی که ازآن سود توقع دارند ولا بیع وفروختن آن یعنی داد وستد وخرید وفروخت ایشان
مانع نمیشود عن ذکر الله از یاد کردن خدای واقام الصلوة وبپای داشتن نماز واجبه
ومندوبه وایتاء الزکوة واز دادن زکوة مفروضه ومندوبه محققان کفته اند که چون بیع وشری که اعظم

اشتغال دنیویت ایشانرا از ذکر مانع نمیشود و باقی اشتغال بطریق اولی و از ابو جعفر و ابو عبدالله صلوات الله علیهما مرویست که اینها کسانی اند که چون وقت نماز در رسد ترک تجارة کنند و متوجه نماز شوند و اجر ایشان نزد خدای عظیم ترین اجراست یَخَافُونَ ترسند ایشان با وجود مبادرت بطاعت و استغراق در عبادت یَوْمًا تَتَقَلَّبُ روزی که بگردد فِيهِ الْقُلُوبُ در آن روز دلها از در یافتن یعنی از خوف وقوع آن متحیر و مدهوش میشوند و از دایرهٔ عقل بیرون میروند وَالْأَبْصَارُ و بگردد دیدها از دیدن و بهن و باز ماند یا از طرف مینگرد تا به بیند که نامهٔ او از کجا بدید می آید و این مردان که موصوف شد ندمیترسند لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ تا جزای دهد خدا ایشانرا بسبب آن ترس أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا نیکوترین جزای آنچه کرده اند یعنی بهشت عدن که مشتملست بر انواع نعم مرغوبه وَيَزِيدَهُمْ و میفزاید ایشانرا مِنْ فَضْلِهِ از فضل و افزونی خود چیزهایی که وعده نداده باشد ایشانرا بر اعمال ایشان و در خاطر ایشان نگذشته باشد وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ و خدای روزی میدهد در دین آنرا که میخواهد بِغَيْرِ حِسَابٍ بدون حساب مراد فراخی روزیست که از روی تفضل کرامت فرماید و بدان حساب نکند و یا زیادت روزی کرامت فرماید در عقبی که بحیز فهم شما در نیاید و بدانکه نزد بعضی از مفسران مراد بتسبیح رجال مذکوره در غدوّ و آصال صلوة یومیه است زیرا که غدوّ وقت نماز صبح است و آصال جامع ظهرین و عشائین سهل ساعدی از حضرت نبوی صلعم روایت کرده که هر که بامداد و شبانگاه بمسجد رود بقصد اینکه بفریضه اقدام نماید یا تعلم کیرد از کسی یا کسی را علم آموزد ثواب او ثواب مجاهدانی باشد که در راه خدای تعالی جهاد کنند و اخذ غنیمت کنند و هر کس که نه برای این کار رود چنان باشد که بنظارگاهی رفته باشد که آنرا بیند و از او هیچ نصیبی برندارد پس نماز گذارندگان را بیند و از ایشان نصیبی حاصل نکند و از زمرهٔ ایشان نباشد و ذاکرانرا بیند و در سلک ایشان نباشد و عالمان و متعلمانرا بیند و در خیل ایشان نباشد از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم مرویست که مسجدها را میخهاست یعنی آنهارا ملازمانی هستند که فرشتگان همنشین ایشانند اگر ایشانرا نیابند بطلب ایشان شتابند و اگر بیمار شوند بعیادت ایشان روند و اگر حاجتی داشته باشند ایشانرا یاری دهند و امام جعفر صادق ع فرموده که هر که بمسجد رود و برای طاعت پا بر هیچ تر و خشکی ننهد مگر که تسبیح کند برای او

تا بهفتم

تا بهفتم زمین و نیز حضرت فرموده که هر که قرآن سخن او باشد و مسجد خانهٔ او حق تعالی از برای او در بهشت خانهٔ بنا کند و نیز فرموده که یک نماز در مسجد الحرام مقابل صد هزار نماز است در غیر آن و در بیت المقدس برابر هزار نماز و در مسجد اعظم مقابل صد نماز و در مسجد قبیله برابر بیست و پنج نماز و در مسجد بازار برابر دوازده نماز و نماز در خانهٔ خود همان یک نماز است اما قول آنانکه مراد به بیوت خانهٔ رسول است و اهل بیت او اظهار هیچ شبهه نیست که صفات مذکوره از سیرت ایشان بوده چنانکه در خبر صحیح آمده که حضرت شاه ولایت پناه امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام در شبانه روزی هزار رکعت نماز گذاردی غیر از فرایض و نوافل مرتبه و همچنین حضرت امام علی زین العابدین ابن الحسین علیهما السلام بکثرت صلوة انفاق و ایتاء زکوة مشهور و معروفست و وجه تسمیهٔ او بزین العابدین بجهت اینست مع ذلک خوف و خشیت ایشان بنهایت غلبه بود چنانکه ضرار ابن ضمیره تیمی روایت کرده که امیر المؤمنین را صلوات الله علیه در بعضی از مواقف دیدم در حینی که شب پردهٔ ظلمت فرو گذاشته بود و ستارها روی بغروب نهاده یعنی در نیمه شب آنحضرت را دیدم که در محراب ایستاده بود و محاسن مبارک خود را بدست گرفته و بر خودمی پیچید همچون مار گزیده که در خود پیچد و گریه میکرد مانند گریهٔ مغموم و مکروه و مهموم و محزون از جهت ترس خدای و با دنیا خطاب میکرد و میگفت ای دنیا از من دور شو که مرا بتو احتیاجی نیست و ترا سه طلاقه گردانیده ام و هرگز بتو رجوع و رغبت نکنم زیرا که زندگانی تو کوتاه هست و آرزوی تو اندک آه آه از قلت زاد و دوری سفر و خوف راه و بزرگی اهوال مواضع ورود و حق تعالی بیان خشیت اهل البیت علیهم السلم بر سبیل حکایت برین وجه ذکر کرده که إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا و بعد از ذکر صفات حمیدهٔ اهل ایمان و بیان حالات کفار میفرماید که وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه پوشیدند حق را که دین اسلامست و بدان نگرویدند أَعْمَالُهُمْ عملهای ایشان که بحسب ظاهر نیکو نماید چون صلهٔ رحم و عتق بنده و اطعام فقرا و امثال آن كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ همچون سرابیست بزمین هموار سراب آنست که شعاع آفتاب در نیمروز بزمین مستوی افتد لمعات آن درخشنده در نظر آید چون آب موج زننده پس گمان برده شود که آن آبیست که بر زمین جاری شود و قیعه و قاع بمعنی زمین مستوی و هموار است حاصل که چون صحة اعمال و ترتب ثواب بر آن فروع ایمانست و آن از کفار مسلوبست پس اعمال که اعتقاد ایشان بر آنست که بآن ثواب خواهند یافت

مانند سرابیست یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ که پندارد آنرا تشنه مَآءً آبی صافی پس دوی بوی آرد حَتّیٰ
اِذَا جَآءَهُ تا چون برسد بموضعی که توهم آب کرده لَمْ یَجِدْهُ شَیْئًا نیابد آن مظنون و مقصود
خود را چیزی یعنی آبرا هیچ نیابد و نه بیند وَ وَجَدَ اللّٰهَ گویا بخدایرا عِنْدَهُ نزدیک کردار خود
حساب کنندیا یا بد عذاب خدایرا نزدیک عملهای خود فَوَفّٰیهُ پس تمام بدهد خدای او را حِسَابَهُ
جزای کردار او را بروجهی که حساب اقتضای آن کرده باشد یعنی جزای خدایرا موافق کردار خود بیند وَاللّٰهُ
سَرِیْعُ الْحِسَابِ و خدای زود حساب کنند هم را بیکدفعه حساب کند و او را از حساب بعضی دیگر باز
ندارد و تشنه بجهت تشبیه کافراست که باو دور شده است نا امیدی نزد حاجت خود همچنانکه تشنه جگر
سراب را از دور بیند پندارد که آبست و چون نزدیک او آید و آبرا نیابد و نا امید شده عطش او بیفزاید
کافر نیز چون آنرا امید بپاداش عمل خود مایوس شود نومیدی و حسرت او بیفزاید از امیر المؤمنین صلوات
الله علیه پرسیدند که چگونه حق تعالی در یک حال حساب کند فرمود همچنانکه همه در یک حالت همه را
روزی میدهد بعد از آن بیان تمثیل دیگر میکند برای کفار و میفرماید که اَوْ کَظُلُمَاتٍ یا کردار
کفار همچو تاریکیهای متراکم است فِیْ بَحْرٍ لُجِّیٍّ در دریای عمیق بسیار آب که کنارهٔ آن دیده نشود که دمبدم
یَغْشٰهُ مَوْجٌ می پوشد آن دریارا موجی مِنْ فَوْقِهٖ مَوْجٌ از بالای آن موج موجی دیگر
مِنْ فَوْقِهٖ از زبر موج ثانی سَحَابٌ ابر که روشنی ستارهارا بپوشد ظُلُمَاتٌ این تاریکیهاست
بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ بعضی بر بالای بعضی دیگر که متراکم شده یعنی ظلمت دریا و ظلمت موج و ظلمت
موج ثانی و ظلمت ابر اِذَآ اَخْرَجَ یَدَهٗ لَمْ یَکَدْ یَرٰیهَا چون بیرون آرد کسی که در میان
ظلمات مذکوره باشد دست خود را که اقرب اعضای مرئیه است بچشم نزدیک نباشد که بیند
آنرا چه جای آنکه از شان او باشد که آنرا ببیند یعنی گرد دست را نه بیند و نزدیک باین نیز نباشد که بیند
وَمَنْ لَّمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهٗ نُوْرًا و هر که نگرداند خدای مر او را روشنی هدایت و ایمان و نظر لطف و
توفیق از و باز گرفت بجهت عناد و جحود و استکبار او با وجود ظهور آیات داله بر هدایت فَمَا لَهٗ
مِنْ نُّوْرٍ پس نیست مر او را هیچ نوری برخلاف کسی که توفیق بایمان و هدایت و بدرجهٔ رفیع نورٌ عَلیٰ نُوْرٍ
رسیده باشد بجهت آنکه همیشه طالب حق بوده و پیوسته جویای هدایت خلاصه معنی تمثیل ثانی آنست
که ظلمات اعمال تیرهٔ کافراست و بحر لجی دل او و موج آنچه دل او را می پوشد از جهل و شرک و سراب مهر تخلیه

وخذلان

وخذلان بر آن از ابی عبد الله مرویست که کافر منقلب است در پنج ظلمت کردار و گفتارش ظلمتست
و مدخل و مخرجش ظلمت و رجوع او بروز قیامت بظلمت که دوزخ است بر عکس مؤمن که او را نورٌ علیٰ نورٍ است
نظم مؤمنان از تیره گی دور آمدند // لاجرم نور علی نور آمدند // کافر تاریک دلرا مکر تست حال و کارش //
ظلمت اندر ظلمتست // ابن بابویه قمی روایت کند که از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که امت تو در روز
قیامت بر صراط چگونه گذرند فرمود امت من بر صراط بنور علی گذرند و علی بر صراط بنور من و من بنور
خدای پس نور امت از علیست و نور علی از من و نور من از خدای و هر که علی را تولا نکند او را این نور نباشد
پس این آیه تلاوت فرمود که وَمَنْ لَّمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهٗ نُوْرًا فَمَا لَهٗ مِنْ نُّوْرٍ اَلَمْ تَرَ آیا ندیدهٔ یعنی ندانسته دانستنی
که مشابه مشاهده باشد در یقین بوحی یا باستدلال اَنَّ اللّٰهَ یُسَبِّحُ لَهٗ آنکه خدای تسبیح میکند
مر او را و بپاکی یاد میکند بمقال یا دلالت حال از هر نقص و عیب که آن اتحاد و ولد و زن و فرزند و شرکت
و افعال قبیحه و اعمال شنیعه مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ هر که در آسمانها و زمینهاست از ملایکه
و جن و انس بزبان متعال و غیر ایشان از مصنوعات بزبان حال وَالطَّیْرُ صٰٓفّٰتٍ و نیز تسبیح
میگویند مر او را مرغان در حالتی که بالها گشاده اند در هوا و صف کشیده و تخصیص طیر جهت زنجیر آیت
که در طیور است از صنع ظاهر و دلیل باهر چه اجرام ثقلیه را که بطبعهای بلند بمرکز زمین قوة و قدرت
داده در هوا و الهام بسط اجنحه ارزانی فرموده بوقت صف کشیدن با آنکه در جناح قبض و بسط نیز
نیز هست پس در آن برهانیست روشن بر کمال قدرت صانع و لطف تدبیر او کُلٌّ هر یک از اهل آسمان
و زمین قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانسته است صَلَاتَهٗ دعای خود را وَتَسْبِیْحَهٗ و تنزیه خود را که
بچه طریق آنرا باید خواند و تنزیه باید کرد و یا خدا داند نماز و نیاز و تسبیح هم را بالاختیار یا بالطبع وَاللّٰهُ
عَلِیْمٌ و خدا داناست بِمَا یَفْعَلُوْنَ بآنچه میکنند هم از طاعات و عبادات و از مجاهد نقلست که صلوة
مر انسانراست و تسبیح مر هر شیء راست و دور نمی نماید که خدای تعالی طریق دعا و تسبیح خود را الهام نموده
باشد همچنانکه سایر علوم دقیقه را در اسباب معیشت که نزدیکست که عقلا بآن مهتدی نشوند وَلِلّٰهِ
و مر خدایراست مُلْکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها چه خالق همه آنها اوست سبحانه
و تقدس است وَاِلَی اللّٰهِ الْمَصِیْرُ و بسوی خداست بازگشت همه در روز معاد اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ آیا نمی
بینی که خدای یُزْجِیْ سَحَابًا میراند ابر را و بر می انگیزد قطعه قطعهٔ آنرا در اطراف عالم ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهٗ

پس تالیف میکند درمیان آن یعنی انضمام میدهد بعضی را با بعضی ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا
پس میکرداند آنرا متراکم و در هم رفته و در هم بسته فَتَرَى الْوَدْقَ پس می بینی بارانرا
يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ بیرون می‌آید از میان وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ و فرو میفرستد از ابرکه بر بلندی
واقعست مِنْ جِبَالٍ فِيهَا از کوهها که دراوست یعنی قطعهای ابر بزرک که مانندست بکوهها
در رفعت و عظمت مِنْ بَرَدٍ از تکرک این بیان جبالست یعنی از تکرک که در آن ابراست
و کویند مراد بسما آسمانست نه ابر و در آسمان کوههاست از تکرک چنانچه در زمین کوههاست
از سنک و حق تعالی از آن تکرک نازل میکرداند و دلیل عقلی قایم نشد بر منع آن و اما مشهور آنست
که بخار چون متصاعد شد و بطبقهٔ بارده رسید که در جوّ هواست برودت آنرا مجتمع ساخته
ابر کرداند و این هنکام اکر برودت است اشتداد ندارد باران متقاطر میشود و بزان میکردد و
اکر بصفت اشتداد است و قبل از اجتماع بخاریه برودت بآن رسید برف میشود و اکر نه تکرک
و همه مستنداست باراده حکیم تعالی جلت قدرته و عظمته فَيُصِيبُ بِهِ پس میرساند
آن تکرک را بر سبیل عذاب مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد یا زرع و ثمرهٔ آنکس را هلاک کند و ضایع
ساذد وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ و میکرداند آنرا از هر که میخواهد یعنی آنرا از مزارع و اشجار آن
باز میدارد تا بسلامت میماند يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ نزدیکست که روشنی برق آن يَذْهَبُ
بِالْأَبْصَارِ ببرد دیدها را از غایت روشنی و شدت درخشندکی و این قوی ترین دلیلست بر کمال
قدرت که شعلهٔ آتش از میان ابر آبدار بیرون می‌آورد يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ میکرداند
خدای شب و روز را برفتن و آمدن از پی یکدیکر یا بنقصان یکی و زیادتی یکی دیکر إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی
در آنچه مذکور شد لَعِبْرَةً هر آینه اعتباری و دلالتیست لِأُولِي الْأَبْصَارِ مر خداوندان بصر
و بصیرت را یعنی در آن دلالت ظاهراست بر وجود صانع قدیم و کمال قدرت او و نفاذ مشیت
او و تنزه او و حاجت مرکسی را که ببصیرت خود رجوع کند از پیغمبر خدا صلعم روایتست که حق تعالی
میفرماید که فرزند بنی آدم مرا میرنجاند و روزکار را دشنام میدهد و از غایت جهل نمیداند که
حوادث روزکار از من است و روز و شب را من کردش میدهم وَاللَّهُ خَلَقَ و خدای بیافرید
كُلَّ دَابَّةٍ هر جنبندهٔ که بر زمین است مِنْ مَاءٍ از آب که جزء مادهٔ اوست یا از آبی مخصوص

یعنی نطفه

یعنی نطفة و این بر سبیل تغلیبست چه بعضی حیوانات از نطفه مخلوق نیستند و در تبیان از ابن
عیسی نقل کرده که حق تعالی در مبدء آفرینش جوهری بیافرید و بنظر هیبت در آن نکریست بکداخت
و آب کشت یعنی آنرا با آتش تغلیب فرمود و از آن جن بیافرید پس برخی را تغلب کرد بباد ملایکه را مخلوق
ساخت پس تغلب نمود مقداری را بخاک و از آن آدمی و سایر حیوانات خلق کرد و اصل همه آبست فَمِنْهُمْ
پس بعضی از ین جنبندکان مَنْ يَمْشِي آنست که میرود عَلَىٰ بَطْنِهِ بر شکم خود چون مار و ماهی و
سایر هوام وَمِنْهُمْ و بعضی دیکر از دواب مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ هست که میرود بر دو پای چون
آدمی و مرغ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي و برخی از ایشان هست که میرود عَلَىٰ أَرْبَعٍ بر چهار قوایم یعنی بر دو دست
و دو پای چون وحش و نعم و سبع و مانند عنکبوت و چیزهایی که از اربع متجاوز است داخل است در این
چه اعتماد او بر وقت مشی بر اربع است يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ می آفریند خدای آنچه میخواهد از آنچه
یاد کرده شد و از آنچه ذکر فرموده از بسیط و مرکب بر اختلاف صور و اعضا و هیات و حرکات و قوی
با وجود اتحاد عنصر بر وفق مقتضای مشیت إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
بر همه چیزها تواناست پس هر چه خواهد آفریند و اختلاف حیوانات با اتحاد و اصل دلالتی تمام دارد
بر انکه او سبحانه خالق و قادراست و عالم و حکیم لَقَدْ أَنْزَلْنَا بتحقیق که فرو فرستادیم آيَاتٍ
مُبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن کردانیده شده و هویدا و حقایق اشیا را بانواع دلایل وَاللَّهُ يَهْدِي
و خدای راه مینماید بر وجه توفیق و لطف مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد بسبب تفکر و تدبر در آن
إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست و درست که دین اسلام است که موصل است بحق و رسیدن
بهشت آورده اند که میان بشر منافق و یهودی خصومت افتاد یهودی کفت بیا تا محاکمه را بمجلس
محمد بریم منافق کفت این مرافعه را بر کعب اشرف عرض میکنیم آیه آمد که وَيَقُولُونَ و میکویند
منافقان آمَنَّا بِاللَّهِ کرویده ایم بخدا وَبِالرَّسُولِ و بفرستادهٔ او وَأَطَعْنَا و فرمان
برداری کرده ایم هر دو را ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِنْهُمْ پس میکردند کروهی از ایشان و امتناع
میکنند از قبول حکم مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس اقرار کردن بایمان و طاعت وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ
و نیستند آن کروه کرویدکان مخلص و ثابت بر ایمان یعنی همهٔ ایشان اکرچه بلسان معترفند بایمان
لیکن بقلوب نکرویده اند و تصدیق نکرده اند از ابو جعفر صلوات الله علیه و ابو القاسم بلخی مرویست

آنکس را

که میان امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام وعثمان بن عفان مجادله واقع شد درباب زمینی
که از آن حضرت خریده بود ودر آن سنك بسیار بود خواست که آنرا بعیب رد کند امیرالمؤمنین ع
فرمود که نزد رسول رو هرچه حضرت رسالت حکم کند بدان عمل نمائیم حکم بن عاص به عثمان کفت
که اکر نزد رسول روی او حکم برای علی خواهد کرد که عم زادهٔ اوست نزد برای تو حق تعالی این آیه فرستاد که اقرار
وکویند این مخاصمه میان مغیرة بن وایل وامیرالمؤمنین ع بود در آب وزمین که از و خریده بود و
آن حضرت چندانچه خواست که ویرا نزد رسول برد میسر نشد ومیکفت محمد مرا دشمن دارد ومی ترسم
که مرا در این باب ستمی کند حق تعالی این آیه فرستاد که اقرار برسول وفرمان برداری او میکنند واز حکم
خدا ورسول سر می پیچند وروی میتابند وَاِذَا دُعُوا وچون خوانده شوند اِلَی اللّٰهِ وَرَسُولِهِ
بکتاب خدا وبحکم رسول او لِیَحْکُمَ تا حکم کند پیغمبر براستی بَیْنَهُمْ میان ایشان اِذَا فَرِیقٌ مِنْهُمْ
آنهنکام کروهی از ایشان که بشر است یا عثمان یا حکم یا مغیره مُعْرِضُونَ اعراض کنندکان اند
از محکمهٔ علیه نبویه وکراهت دارندکان از آن وَاِنْ یَکُنْ لَهُمُ الْحَقُّ واکر باشد مر ایشانرا حق یعنی
اکر حکم برای ایشان بوده باشد نه بر ایشان یَاْتُوا اِلَیْهِ بیایند بسوی پیغمبر مُذْعِنِینَ در حالتی
که فرمان برندکان وانقیاد کنندکانند یعنی اکر دانند که از برای ایشان حکم واقع خواهد شد فرمان
برندکانند وبرغبت تمام آیندکان بمحکمهٔ نبویه واکر معلوم کنند که بر ایشان خواهد بود سر باز زنند و
قبول آمدن نکنند پس بر سبیل توبیخ وسرزنش میفرماید که اَفِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ آیا در دلهای ایشان
بیماریست یعنی کفر ومیل بظلم واین مثل آنست که یکی از ما بجاهلی کوید که هانا تو جاهلی وترا علمی نیست در این
کار با آنکه جزم داند که جاهلست تا جهل بر او ثابت کند پس اینجا نیز ثابت بجهت تقریر کفر ایشان فرموده
که اَفِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اَمِ ارْتَابُوا یا در شك افتاده اند درباب پیغمبر صلعم واز و تهمتی دیده اند
وبجهة آن اعتقاد اعتماد و وثوق قول وفعل در ایشان نمانده اَمْ یَخَافُونَ یا آنکه می ترسند اَنْ
یَحِیفَ اللّٰهُ آنکه حیف کند خدا در نزول حکمی وجور نماید بآن عَلَیْهِمْ بر ایشان وَرَسُولُهُ و
میل کند رسول او در حکومت از حق بباطل واز عدل بظلم بَلْ نه چنانست که پیغمبر خدا محل تهمت
باشد یا خدا ورسول او ستم کنند بر کسی بلکه اُولٰئِكَ آن کروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران
برخصوم خود یا بر نفسهای خود بابا وامتناع از حکم خدا ورسول اِنَّمَا کَانَ جز این نیست ع

کهست

۱۰۷

که هست قَوْلَ الْمُؤْمِنِینَ کفتار کرویدکان بخدا ورسول اِذَا دُعُوا چون خوانده شوند
اِلَی اللّٰهِ بکتاب خدا وَرَسُولِهِ وپیغمبر او لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمه
اَنْ یَقُولُوا سَمِعْنَا آنکه کویند شنیدیم قول ترا وَاَطَعْنَا وفرمان برداریم امر ترا واکرچه حکم
بر ما باشد نه برای ما وَاُولٰئِكَ وآن کروه مؤمنان حقیقی که قایل این قولند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند
رستکاران از درکاه سخط ربانی ورسندکان بدرجات رضای ربانی واز ابوجعفر ع مرویست که مراد
باین آیه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه وَمَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وهرکه فرمان برد خدایرا در فرایض
واحکام وَرَسُولَهُ وفرستادهٔ او را درهرچه فرماید وَیَخْشَ اللّٰهَ وبترسد از عذاب خدای ص
برکناهان کذشته وَیَتَّقْهِ وبپرهیزد از خشم او ومعصیت نکند در زمان آینده فَاُولٰئِكَ
پس آن کروه هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند رستکاران وفوز یافتکان بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی
از ملوك از علمای زمان خود طلب آیتی کرد که عمل بدان کافی باشد ومحتاج بآیات دیکر نشود ایشان
باین اتفاق کردند چه حصول فوز وفلاح جز بفرمانبرداری وخشیت وتقوی مقدور نیست مرویست
که چون پیغمبر صلعم بیان کرد حکم وامر او ایشان انکار آن کرده بجهت دفع تهمت خود سوکند بغلاظ و
شداد خوردند که اکر ما را امر کنی به بیرون رفتن از منازل واموال خود ما انقیاد امر تو نموده همه
دیار واموال خود را بکذاریم وقرار بر فرار اختیار کنیم حق تعالی تکذیب ایشان نموده فرمود وَاَقْسَمُوا
بِاللّٰهِ وسوکند خوردند منافقان بخدا وَاَقْسَمُوا بِاللّٰهِ سخترین سوکندان خود یعنی بغلاظ
وشداد تمام سوکند یاد کردند که در طریق فرمان برداری چنان ثابت قدم اند که بلا شبهه جَهْدَ
اَیْمَانِهِمْ اکر فرمایی ایشانرا به بیرون از دیار واموال خود وهمه آنرا واکذاشتن لَیَخْرُجُنَّ هرآینه
بیرون آیند ولحظهٔ توقف نکنند قُلْ بکوای محمد بایشان که لَا تُقْسِمُوا سوکند مخورید بدروغ
طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ مطلوب از شما فرمان برداریست شناخته ودانسته شده باخلاص وصدق
نیت که اصلا آمیخته نباشد بشك وریب مانند فرمان برداری مؤمنان حقیقی مخلص که باطن ایشان
مطابق ظاهر است نه سوکند بدروغ بر اطاعت از روی نفاق که قلوب برخلاف افواه باشد چه این
منکراست وناروا شرعا وعقلا اِنَّ اللّٰهَ خَبِیرٌ بدرستی که خدای آکاهست ودانا بِمَا تَعْمَلُونَ
بآنچه میکنید از نفاق وغیر آن پس هیچ چیز از ضمایر شما بر و پوشیده وپنهان نیست پس ایشانرا باطاعت

حسنه میفرماید که قُلْ بگوای محمد بایشان که اَطِیعُوا اللّٰهَ فرمان برید خدایرا باخلاص تمام
وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول او را بصفای دل فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر روی بگردانید ای
بندگان از فرمان فَاِنَّمَا عَلَیْهِ پس جز این نیست که بر پیغمبر است مَا حُمِّلَ آنچه حمل کرده شده است
از تبلیغ احکام وَعَلَیْکُمْ و بر شماست مَا حُمِّلْتُمْ آنچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال
پس اعراض از حکم او ضرری باو نمیرساند بلکه آن ضرر راجع بنفس شماست چه آن تکلیفی که بر وست
از عهدهٔ آن بیرون آمده که تبلیغ رسالتست وَاِنْ تُطِیعُوهُ و اگر فرمان برید رسول را در حکم او
تَهْتَدُوا راه یابید بحق که آن رشد و صلاح است و رسیدن بجنت وَمَا عَلَی الرَّسُولِ
و نیست بر پیغمبر فرستاده شده بامت اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ مگر رسیدن آشکارا مقرون بمعجزات
و یا دعوی که روشن کنندهٔ آن چیزیست که بآن مکلفند و پیغمبر من ادای آن کرده و آن چیز بر شماست
باقی مانده پس اگر ادای آن کنید و بآن قیام نمائید ثواب آن مر شماراست و اگر اعراض کنید عقاب
آن بر شماست از ابی بن کعب مرویست که فقرای مهاجرین بعد از هجرت در مدینه بمنازل
انصار جمع شده جای گرفتند و قریش با اکثر قبایل عرب که در مکه و یثرب بودند بر محاربهٔ ایشان
اتفاق کردند شب و روز پیغامهای تهدیدآمیز میفرستادند و سخنان فتنه انگیز میگفتند مهاجران
اکثر اوقات صلاح با خود داشتندی و روزگار بهول و هراس گذرانیدندی روزی بایکدیگر
گفتند آیا زمانی برما درآید که خود را ایمن و مطمئن ببینیم و بفراغت بنشینیم آیه آمد که وَعَدَ اللّٰهُ
الَّذِینَ آمَنُوا وعده داد خدا آنانرا که گرویده اند مِنْکُمْ از شما وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند
کارهای شایسته لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ هرآینه البته ایشان فِی الْاَرْضِ در زمین کفار از عرب
و عجم کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ همچنانکه خلیفه گردانیده شده اند و حفص اسْتَخْلَفَ بفعل
معلوم خوانده یعنی همچنانکه خلیفه گردانید خدای آنانرا که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی
بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد بعد از هلاکت جبابره تا تصرف کردند در آن چنانکه
تصرف ملوک در ممالک خود و در اندک زمانی خدای تعالی بوعدهٔ مؤمنان وفا نموده جزایر عرب
و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی فرمود و امید که جمیع اطراف مشارق و مغارب بحکم لِیُظْهِرَهُ
عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ بحوزهٔ تصرف ملازمان سلسلهٔ شرع نبوی و متابعان احکام مصطفوی درآید

یا علی

وَلَیُمَکِّنَنَّ و هرآینه متمکن و ساکن سازد و باقوت گرداند لَهُمْ برای مؤمنان صالح دِینَهُمُ
دین ایشانرا الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ آن دینی که برگزیده و پسندیده است برای ایشان یعنی دین اسلام
مراد آنست که دین اسلام را بر همه ادیان غالب گردانید وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ و هرآینه بدل دهد ایشانرا
مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ از پس ترس ایشان از شر دشمنان اَمْنًا ایمنی از ایشان یَعْبُدُونَنِی در حالتی
که حق تعالی این وعدهٔ استخلاف داد اهل ایمانرا که پرستیدمرا لَا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئًا شریک
نسازید بمن چیزیرا یعنی خلافت و حکومت و جاه ایشانرا از عبادت و توحید باز ندارد وَمَنْ کَفَرَ
و هرکه مرتد شود یا کفران ورزد در این نعمت بَعْدَ ذٰلِکَ بعد ازین وعده یعنی پس از راست شدن
آن فَاُولٰئِکَ پس آن گروه مرتد یا کافر نعمت هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند فاسقون یعنی کاملان در
فسق بجهت مرتد شدن بعد از وضوح این آیات یا کفران ورزیدن باین نعمت عظیمه بدانکه علما را اختلافست
در آیهٔ مذکوره بعضی برآنند که وارد است بر اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و نزد جمعی دیگر عام است
در جمیع امت محمد و این قول ابن عباس است و مجاهد و از اهل البیت صلوات الله علیهم اجمعین منقولست
که این آیه در حق آل پیغمبر ورود یافته و عیاشی باسناد خود از علی بن الحسین علیهما السلام آورده که
این آیه تلاوت نمود و فرمود بخدا سوگند که ایشان شیعیان ما اند که اهل بیتیم حق تعالی ایشان را این انعام
فرماید بر دست مردی از ما که مهدی این امتست و اینکس شخصیست که حضرت رسالت پناهی فرموده که اگر
باقی نمانده از دنیا مگر یک روز هرآینه حق تعالی آنرا دراز گرداند که تا ولایت و حکومت کند مردی از
عترت من که اسم او اسم من باشد و کنیت او کنیت من پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده
باشد از ظلم و جور و مثل این از ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلام پس بنابرین روایة صحیحه مراد
بِالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ پیغمبر است و اهلبیت اطهار علیهم الصلوات الملک الجبار جابر بن
عبدالله روایت کرده که چون آیهٔ یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اَطِیعُوا اللّٰهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ
نازل شد گفتم یا رسول الله خدا و رسولرا میشناسم و اطاعت ایشان میکنم اولوا الامر کدامند که
خدا طاعت ایشانرا باطاعت خود و اطاعت تو مقرون ساخته فرمود ای جابر اولوا الامر خلفای
منند و ائمهٔ مسلمانان از پس من اولین ایشان علی ابن ابی طالب علیه السلامست و بعد از او امام حسن
انگاه امام حسین و بعد از آن علی بن الحسین از عقب آن محمد بن علی که در توریة معروفست بباقر

اورا دریابی ای جابر چون اورا ببینی سلام من بوی برسان وبعد از آن امام صادق جعفر بن محمد
وانکه موسی بن جعفر پس علی بن موسی انکاه محمد بن علی و بعد از آن علی بن محمد واز عقب او حسن بن علی
وبعد از وی پسر حسن عسکری که هم نام منست وهم کنیت من حق تعالی مشارق ومغارب زمین را بدست
وی بکشاید واو از شیعهٔ خود غایب کردد غیبتی طویل که بسبب طول آن مردمان بر امامت او ثبوت
نورزند واعتقاد نکنند مکر آنکس که خدای دل اورا بامتحان کرده باشد جابر روایت کند که من کفتم
یا رسول الله در غیبت او شیعهٔ اورا باو انتفاع باشد فرمود بآن خدایی که مرا بنبوت فرستاده که ایشان
بنور او مستضی باشند وبولایت او منتفع واکرچه در غیبت باشد همچنانکه بآفتاب منتفع میشوند
واکرچه ابر اورا پوشیده باشد بعد از آن فرمود ای جابر این از مکنون سر خداست واز مخزون علم او
پس این را بپوشان الا از اهلش جابر کفت چون مدت مدید بر این بکذشت ومن منتظر این وعده
بودم تا یک روز نزد امام علی زین العابدین ابن الحسین علیهما السلام رفتم واو با من حدیث میکرد
نکاه کردم محمد بن علی از حجرهٔ زنان بیرون آمد وبر سر د وکیسو داشت چون نیک در او نکریستم پهلوها
من بلرزید وموی بر اعضای من راست شد زیرا که علاماتی که رسول بمن کفته بود در رو مشاهده
کردم کفتم یا غلام اقبل روی بمن آور روی بمن کرد کفتم ادبر بر کردید کفتم شمایل رسول الله ورب
الکعبة بخدای کعبه که این خصایل رسول خداست پس ویرا کفتم نام تو چیست کفت محمد کفتم پدرت
کفت زین العابدین علی بن الحسین کفتم همانا تو باقری کفت آری یا جابر پیغام رسول خدای با من
رسان کفتم رسول مرا بشارت داد که تو چندان در دنیا بمانی که ترا دریابم وفرمود چون ویرا دریابی
سلام من بوی رسان اکنون یا محمد بن علی رسول خدای ترا سلام میرساند کفت علی رسول الله ما
دامت السموات والارض وعلیک یا جابر بما بلغت السلام جابر کفت من بعد از آن نزد او آمد وشد
کردمی واز و مسائل حلال وحرام وشرایع واحکام پرسیدمی وآموختمی یکروز از من مسئلهٔ پرسید
کفتم والله لا دخلت فی نهی رسول الله بخدای که من داخل نشوم در آنچه رسول خدا مرا از آن نهی کرد چه مرا
خبر داد که اهل بیت من حلیمترین مردمانند چون خورد باشند وعالمترین ایشان چون بزرک شوند
ایشانرا میاموزید که ایشان عالمتر از شما باشند کفت صدق جدی رسول الله بخدا که من باین مسئله
از تو عالمترم در کودکی علوم وحکمت را بمن داده اند واین از فضل خداوند ماست ورحمت او از برای ما

کراهل بیتم



کراهل بیتم وَاَقِیمُوا الصَّلٰوةَ وبکوای محمد بندکان که بپای دارید نماز مفروضه را وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ
وبدهید زکوة واجبه را وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ وفرمان برید رسول را بهرچه فرماید لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ
شاید که شما رحمت کرده شوید بعد از آن در بیان عجز کفار در دفع عذاب او از خود میفرماید که ...
لَاتَحْسَبَنَّ مپندار ای محمد که اَلَّذِینَ کَفَرُوا آنانرا که نکرویدند بخدا ورسول مُعْجِزِینَ عاجز
کنندکان اند مر خدایرا در دفع عذاب او از خود فِی الْاَرْضِ در زمین وصحراها وَمَاْوٰیهُمُ النَّارُ
وبازکشت ایشان آتش دوزخ است وَلَبِئْسَ الْمَصِیرُ وهر آینه بازکشتیست آتش مر ایشانرا از حیثیت
شدة الآلام از مقاتل مرویست که اسماء بنت ابی مرثد را غلامی بود وقتی بخانه در آمد واسما بر حالتی بود
که نخواست غلام اورا چنان بیند پس از آن آمدن کراهت آمده یافته برسول خدا صلعم معروض داشت
که این غلام وخدمتکاران ما در سرا می آیند در اوقاتی که ما را از آن کراهتست این آیه آمد که یَا اَیُّهَا
الَّذِینَ اٰمَنُوا ای کروه کرویدکان از مردان وزنان لِیَسْتَاْذِنْکُمُ الَّذِینَ باید که دستوری طلبند از شما
الَّذِینَ مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ آنانکه مالک ایشانست دستهای شما یعنی بندکان ذکور فقط ویا ذکور
واناث نیز بعضی وَالَّذِینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ وآنان نیز که نرسیده اند بحد احتلام مِنْکُمْ از شما
یعنی کودکان آزاد نیز باید که طلب اذن کنند از شما برای در آمدن بخانهای شما ثَلٰثَ مَرَّاتٍ
سه نوبت در هر شبانه روزی مِنْ قَبْلِ صَلٰوةِ الْفَجْرِ یکبار پیش از نماز بامداد که آدمی از خواب
بر میخیزد وجامهٔ خلوت بیرون کرده میخواهد که لباس صحبت در پوشد وَحِینَ تَضَعُونَ ویکبار
که مینهید ثِیَابَکُمْ جامهای خود را مِنَ الظَّهِیرَةِ از وقت نیمروز برای قیلوله واستراحت
وَمِنْ بَعْدِ صَلٰوةِ الْعِشَاءِ ویکبار دیکر پس از نماز خفتن وقت برهنه شدنست از جامه ودر آمدن در
خوابکاه ثَلٰثُ عَوْرَاتٍ لَکُمْ این سه وقت عورتست مر شما را چه در این سه وقت که تبدیل جامهٔ
بجامهٔ دیکر میکنند عورتهای شما در آن ظاهر میکردد لَیْسَ عَلَیْکُمْ نیست بر شما وَلَا
عَلَیْهِمْ ونه بر بندکان وکودکان نارسیده جُنَاحٌ کناهی در ترک اذن طلبیدن بَعْدَهُنَّ پس از این
سه وقت طَوَّافُونَ عَلَیْکُمْ طواف کنندکان بر شما بَعْضُکُمْ عَلٰی بَعْضٍ بعضی از شما طواف
کنندکان بر شما بعضی یعنی بندکان بر خواجکان پس مرخص آید در غیر این سه وقت در ترک طلب
اذن بجهة کثرت مداخله ومخالطهٔ شما با یکدیکر وعدم مظنهٔ کشف عورت در غیر این سه وقت

كَذٰلِكَ مانند این تبیین روشن کردانیدن یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمُ الْاٰیَاتِ ط روشن میسازد وبیان
میکند خدا برای شما دلایل حق واحکام شرع وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ وخدای داناست بمصالح بندکان حَکِیْمٌ ٥
حکم کننده برغایت مراسم آداب بروجه حکمت وبدانکه امر باستیذان در این آیه نسبت ببالغین
تکلیف است ونسبت باطفال تمرینی ودر اینکه کنیزان در این امر داخل باشند یا نه خلافست نزد
بعضی داخلند وذکر ذکور بجهت تغلیبست ونزد بعضی مامور نیستند واین قول از امام محمد باقر وامام
جعفر صادق صلوات الله علیهما مرویست ونزد بعضی این آیه منسوخ است ونزد جمعی محکم وصحیح
قول ثانیست ابن جبیر را پرسیدند که بعضی مردم در فسخ این آیه سخن میکویند کفت بخدای که منسوخ
نیست امامردم در این تهاون میکنند وَاِذَا بَلَغَ الْاَطْفَالُ مِنْکُمُ وچون برسند
طفلان از شما آزاد الْحُلُمَ بخواب دیدن یعنی محتلم شدن مراد آنست که بالغ کردند واحتلام روشن
ترین دلیلست بر بلوغ فَلْیَسْتَاْذِنُوْا پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات از شما کَمَا
اسْتَاْذَنَ همچنانکه دستوری میطلبند الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ ط آنانکه بالغ شدند پیش از ایشان یعنی
ایشان حکم سایر مردان بالغ دارند در دستوری خواستن پس باید که بالغ استیذان کنند در همه اوقات
وطفل ومملوک اذن طلبند در اوقات ثلاثهٔ مذکوره كَذٰلِكَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ همچنین مبین وروشن
کردانید خدای لَکُمْ اٰیَاتِهٖ ط برای شما آیتهای خود را وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ وخدای داناست باحوال شما
حَکِیْمٌ ع حکم کننده در تعیین اوضاع واحکام شریعت وَالْقَوَاعِدُ وآنها که نشستکانند مِنَ النِّسَآءِ
الّٰتِیْ از زنانی که لَا یَرْجُوْنَ نِکَاحًا امید ندارند نکاح خود را یعنی نا امیدند از آنکه کسی آنها را
بعقد نکاح در آورد بجهت کمال دینوی فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ پس نیست بر ایشان جُنَاحٌ کناهی ووبالی
اَنْ یَّضَعْنَ ثِیَابَهُنَّ آنکه بنهند جامهای خود را چون چادر وسر انداز که بر بالای مقنعه می پوشند
غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍۭ بِزِیْنَةٍ ط در حالتی که بتکلف ظاهر کنندکان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض
از نهادن چادر اظهار زینت نباشد یا اظهار مواضع آن از سر وکردن وکوش وموی وامثال آن
بلکه مقصود ایشان از آن تخفیف باشد وَاَنْ یَّسْتَعْفِفْنَ وانکه طلب عفت کنند ووضع چادر
نکنند بلکه خود را بآن بپوشند خَیْرٌ لَّهُنَّ ط بهتر است مر شما را بجهت انکه این از تهمت دورتر است
وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ وخدای شنواست مقالات ایشان را با مردان عَلِیْمٌ ٥ دانا بمقصود ایشان از ابن عباس

مرویست

مرویست که در ایام تن درستی صحابه با اعمی واعرج ومریض طعام بخوردندی وکفتندی ما خیلی
ما طعام دامی بنیم ومیخوریم واعمی آنرا نمی بیند تا بخورند ولنکانرا قدرت بر نشستن نیست تا بفراغت
طعام خورند ومریض قدرت تام بر اکل ندارد واز سعید بن مسیب وزهری منقولست که بعضی از صحابه
چون بسفر رفتندی کلیدهای خانه وانبار بدست صاحب عاهات وزمنی دادندی تا بوقت حاجت
طعام ایشان تناول کنند وایشان بتوهم عدم رضای ایشان از آن پرهیز کردندی حق تعالی این آیه فرستاد
که لَیْسَ عَلَی الْاَعْمٰی حَرَجٌ نیست بر نابینا بزهٔ وکناهی وَلَا عَلَی الْاَعْرَجِ حَرَجٌ ونه بر لنک
وبالی وَلَا عَلَی الْمَرِیْضِ حَرَجٌ ونه بر مریض اثمی وَلَا عَلٰۤی اَنْفُسِکُمْ ونه بر نفسهای شما وزری
اَنْ تَاْکُلُوْا از آنکه بخورید شما واهل ابتلا واعمی مِنْۢ بُیُوْتِکُمْ از طعامهای خانهای خود که اهل وعیال
شما در آنند وخانهای فرزندان نیز در آن داخل است بحکم خبر صحیح اَنْتَ وَمَالُكَ لِاَبِیْهِ وَاِنَّ اَطْیَبَ
مَا یَاْکُلُ الْمَرْءُ مِنْ کَسْبِهٖ وَاِنَّ وَلَدَهٗ مِنْ کَسْبِهٖ یعنی تو وآنچه داری مر پدر تراست بدرستی که پاکیزه
تر آنچه مرد خورد از کسب اوست وپسر از کسب اوست ولهذا بیان والد وولد یا مرتفع است
پس بجهت این درین آیه ذکر بیوت نشده اَوْ بُیُوْتِ اٰبَآئِکُمْ یا خانهای پدران خود اَوْ بُیُوْتِ
اُمَّهٰتِکُمْ یا خانهای مادران خود اَوْ بُیُوْتِ اِخْوَانِکُمْ یا خانهای برادران خود اَوْ بُیُوْتِ
اَخَوٰتِکُمْ یا خانهای خواهران خود اَوْ بُیُوْتِ اَعْمَامِکُمْ یا خانهای برادران آباء خود اَوْ بُیُوْتِ
عَمّٰتِکُمْ یا خانها خواهران پدران خود اَوْ بُیُوْتِ اَخْوَالِکُمْ یا خانهای برادران امهات خود اَوْ بُیُوْتِ
خٰلٰتِکُمْ یا خانهای خواهران مادران خود اَوْ مَا مَلَکْتُمْ مَّفَاتِحَهٗۤ یا خانهایی که مالک شدید شما خزاین
آنرا از نقود وامتعه این خطاب باوکیلان واولیا وخازنان است وکویند مراد خانهٔ بندکانست
واصح قولین آنست که غیر از خانهٔ عبید رضای صاحب بیت در اکل طعام شرطیست یا صریحا یا بقرینه ط
پس رضای صاحب شرط اباحت اکل باشد در اقسام مذکوره در این قسم نیز که اَوْ صَدِیْقِکُمْ
یا خانهای دوستان خود وشبهه نیست در انکه صدیق حقیقی خوشحال میکردد از انکه مصاحب وی
از خانهٔ او طعام خورد چنانکه آورده اندکه فتح موصلی بدر خانه دوستی آمد واو حاضر نبود کیسهٔ
نبیت او را از کنیز طلبید ودو درم برداشت وباقی را بکنیز باز داد خواجه چون باز آمد وصورت
واقعه از کنیز بشنید بشکرانهٔ آن خوشحالی کنیز را آزاد کرد وبنواخت ودر عوارف المعارف آورده

که چون کسی یار خود را کوید که از مال خودت بمن اعطا کن و او در جواب کوید که چند میخواهی دوستی را
نشاید یعنی باید که هرچه دارد در میان آرد و از کیت نپرسد چند و چونرا بکذارد چه دوستجانی
بهتراست از مال فانی آورده اند که بنی لیث بن عمرو که از قبیلهٔ کنانه بودند تنها طعام خوردن را حرام
دانستندی و از صبح تا شام خان نهاده طلب مهمان کردندی و چون ثلثی از شب بکذشتی و مهمان
نرسیدی آنکاه چیزی خوردندی و نزد بعضی جمعی از انصار مشقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان
طعام نخوردندی و کفته اند جماعتی از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی و ابن عباس فرموده که توانکران
با درویشان طعام نخوردندی این آیه آمد که لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما کناهی اَنْ
تَأْکُلُوا آنکه بخورید طعام را جَمِیعًا در حالتی که باهم مجتمع باشید اَوْ اَشْتَاتًا یا پراکنده
پراکنده یعنی متفرق و تنها از یکدیگر فَاِذَا دَخَلْتُمْ پس چون در آیید بُیُوتًا بخانهایی که از بیوت
مذکوره باشد یا بخانهای خود یا بیوت خالیه یا مساجد و اصح عموم بیوتست فَسَلِّمُوا پس چون
در آیید سلام کنید عَلَی اَنْفُسِکُمْ بر نفسهای خود یعنی بر هم دینان خود که بمنزلهٔ نفسهای شما اند
که اَلْمُؤْمِنُ کَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ و یا بر اهل خود که از شما اند در دین و قرابت و ابن عباس کفته که اکر مسجد
یا خانه خالی بود بکویید السّلام علینا و علی عباد الله الصّالحین و از امام جعفر صادق علیه السّلام مرویست که مراد
سلام کردن مرد است بر اهل بیت خود وقتی که در آید در خانه بعد از آن اهل خانهٔ وی رد سلام کنند بر او
پس این سلام شماست بر نفسهای خود و بر هر تقدیر سلام کنید تَحِیَّةً سلام کردنی مِنْ عِنْدِ اللهِ
از نزد خدای یعنی ثابت بامر او و مشروع از نزد او مُبَارَکَةً بسیار خیر و با برکت و کویند وصف سلام
ببرکت بجهت آنست که آن غرس محبت میکند در قلوب و موجب حسن خلقست و مشعر بامن از شر
ملاقی و یا برکت آن از حیثیت آنست که متضمن دعاست بسلامتی از آفات دنیا و آخرت طَیِّبَةً
پاکیزه و خوش که نفع مستمع بآن خوشحال کردد و یا متضمن اجر جزیل و ثواب عظیم از ابن مسعود
روایتست که رسول الله صلعم فرمود که سلام نامیست از نامهای خدای تعالی پس فاش کردانید آنرا در
میان خود که مرد مسلمان چون بقومی کذرد و بر ایشان سلام کند و ایشان جواب او دهند بر ایشان
مزیت درجه داشته باشد و اکر ایشان جواب ندهند آنانکه از ایشان بهتر و پاکیزه تر و فاضلترند
یعنی فرشتکان جواب دهند و در خبر آمده است که میان سلام کننده و جواب دهنده صد جزو





ثوابست نود و نه آنرا باشد که سلام کند و یکی آنرا که جواب دهد برای آنکه او ابتدا بسلام کرده و باعث
این شده که کسی فعل خیری از و صادر شود و آن جواب سلامست انس بن مالک روایت کرده که من روزی
آب بر دست مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله میریختم مرا کفت ای انس ترا سه خصلت تعلیم کنم
تا بآن نفع کیری کفتم بلی یا رسول الله فرمود که هرکه را بینی از امت من برا و سلام کن تا عمرت دراز
شود و چون در خانهٔ خود در آیی سلام کن بر اهل خانهٔ خود تا خیر خانات بسیار شود و نماز شب کن
که آن اشعار صلحا و ابرار است کَذٰلِکَ همچنانکه بیان سلام فرمود یُبَیِّنُ اللهُ بیان میکند
خدای لَکُمُ الْاٰیَاتِ برای شما آیتهای حکم خود را لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ شاید که تعقل کنید در معالم
دین خود و حق و صواب را در یابید و شبه نیست در آنکه امر بسلام در آیات مذکوره بر سبیل
ندبست نه وجوب باجماع امامیه اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ جز این نیست که مؤمنان اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بِاللهِ
آنانند که کرویدند بخدا وَرَسُوْلِهٖ و بپیغمبر فرستادهٔ او از صمیم قلب وَاِذَا کَانُوْا و چون
باشند مَعَهٗ با رسول خدای عَلٰی اَمْرٍ جَامِعٍ بر کاری جمع آرنده یعنی مهمی که شریعت مطهره
امر جمع شدن باشد در آن چون روزهای جمعه و عید و در مشاورات و در نماز استسقا و غیر آن
لَمْ یَذْهَبُوْا از و نداز ترس رسول حَتّٰی یَسْتَاْذِنُوْهُ تا وقتی که دستوری طلبند از او و او تشریف
اذن ارزانی فرماید چون این مصدق صحت ایمانست و ممیز مخلص در ایمان از منافق چه عادت اهل
نفاق فرار است از صحبت آن خلاصهٔ ابرار و بجهت عظم کناهست از مجلس رسول الله صلی الله علیه
و آله بدون اذن او که اعادهٔ این کلام فرمود بر اصلوب ابلغ برای تاکید و فرمود که اِنَّ الَّذِیْنَ
یَسْتَاْذِنُوْنَکَ بدرستی که آنانکه دستوری میطلبند از تو اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ آنکروه آنانند
که از روی صدق تمام یُؤْمِنُوْنَ بِاللهِ وَرَسُوْلِهٖ کرویدند بخدا و رسول او و از ابو حمزهٔ ثمالی
روایتست که مراد بامر جامع روز جمعه است که چون رسالت پناهی بر منبر شدی و مردی را مهمی
پیش آمدی از تجدید وضو و قضای حوایج و مرضی از مرضی بیرون نشدی تا آنکه در برابر حضرت
آمدی و باجازهٔ آن حضرت دستوری خواستی و رسول او را دستوری دادی و بجهت شدت مبالغه
و تضییق امر در اذن دادن فرمود فَاِذَا اسْتَاْذَنُوْکَ پس چون طلب اذن کنند این مؤمنان
مخلص از تو لِبَعْضِ شَاْنِهِمْ برای بعضی از انجاح از کارهای خود فَاْذَنْ پس دستوری ده

لمن شئت منهم هر کرا خواهی از ایشان که دانسته باشی که عذر واضح دارند نه عذر مطلق
واستغفر لهم الله وبا وجود طلب اجازهٔ آمرزش طلب برای ایشان از خدای چه تقدم امور دینی
بر مهم دین اگرچه بعذر باشد گویا خالی از خللی نیست و در مظنه اینست که بخروج اثم باشند
پس برای ایشان استغفار کن ان الله غفور رحیم بدرستی که خدای آمرزنده است تقصیرات
بندکانرا مهربان بر ایشان بتخفیف تکلیف بر ایشان و کویند نزول آیهٔ استیذان در حفر خندق
بود که قومی بخفیه فرار میکردند بدون اذن پیغمبر صلی الله علیه و آله و یا در غزوهٔ تبوک که بتخلف
از جهاد استیذان میجستند بعد از آن جمیع بندکانرا میفرماید لا تجعلوا دعاء الرسول مکردانید
خواندن رسول مر شمارا بینکم در میان خودتان کدعاء بعضکم همچو خواندن بعضی از
شما بعضا بعضی را یعنی قیاس میکنید خواندن او را بر خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد از آن
در وجوب مساهله توانید نمود چه مبادرت بامر او واجب و لازم است و واجبست بدون اذن او
حرام و ناروا و دعای او را بر شما یا برای شما چون دعای یکدیگر بدانید که آن دعا بیشک مستجابست
و مقبول حضرت رب الارباب و یا نداکردن مر رسول را باید که چون نداکردن بیکدیگر نباشد
که بمجرد نام خوانید چون یا محمد و یا عبدالله بلکه از روی تعظیم باشد چون یا رسول الله و یا نبی الله و
قصد تعظیم و توقیر و تواضع و فروخوابانیدن آواز چه حضرت عزت همه انبیا را باسم ندا کرده
مانند یا ابرهیم و یا نوح و یا موسی و آنحضرت بندای کرامت چون یا ایها النبی و یا ایها الرسول
آورده اند که چون حضرت خطبه خواندی منافقان بتنگ آمده بایکدیگر ملتجی شده و یکدیگر را از
از نظر پیغمبر از مسجد بیرون رفتندی آیه آمد که قد یعلم الله الذین بتحقیق که میداند خدا
آنانرا که از روی کراهیت یتسللون منکم بیرون میروند اندک اندک منکم از میان شما
لواذا درحالتی که میپوشند یکدیگر را از پیغمبر و از شما و از پس یکدیگر پنهان میشوند فلیحذر الذین
پس باید که بترسند آنانکه یخالفون مخالفت میکنند و اعراض مینمایند عن امره از فرمان خدا
بترک مقتضای او و بسمتی میروند که خلاف سمت اوست حاصل که حق تعالی تخویف اهل خلاف میکند
و در مخالفت از امر و میکوید که باید که بترسند آنانکه اعراض میکنند از امر الهی ان تصیبهم از آنکه
برسد بدیشان فتنة آزمایشی که نفاق ایشانرا ظاهر کرداند یا محنتی در دنیا او یصیبهم یا برسد





بایشان عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت و اصابهٔ بلیت در دنیا یا قتل است یا فوت
اموال و یا موت اموال و از امام جعفر صادق ع منقولست که بلیهٔ دنیا آنست که پادشاه ظالم بر ایشان
مسلط کردد الا بدانید ای بندکان ان لله که مر خدایراست ما فی السموات والارض
آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مکونات علوی و سفلی ملک اوست و او مالک همه است چه خالق
جمیع ممکناتست قد یعلم بدرستی که میداند ما انتم علیه آنچه شما بر آنید ای مکلفان از موافقت
و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت ویوم یرجعون و میداند روزی که باز
کردانیده شوند منافقان الیه بسوی جزای او فینبئهم پس خبر دهد ایشانرا بما عملوا
بآنچه کرده اند از اعمال سیئه و عقیدهٔ فاسده و بر آن مکافات میدهد والله بکل شیء و خدای بهمه
چیزها علیم داناست و هیچ چیز بر او پوشیده نیست سورة الفرقان سبع وسبعون آیات مکیة
ابی بن کعب از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی
در روز قیامت او را برانگیزاند در حالتی که مؤمن و موحد باشد و مصدق بعث و نشور و او را بجنات
بهشت برد محمد بن اسحق بن عمار از ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که آنحضرت مرا گفت یا بن
عمار ترک قراءت تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده مکن که هر که این سوره را بخواند حق تعالی
هرگز او را عذاب نکند و حساب او نفرماید و منزل او در فردوس اعلا باشد و بدانکه چون ختم سورة
النور فرمود بقوله الا ان لله ما فی السموات والارض والله بکل شیء علیم جهت اتصال نظیر بنظیر
افتتاح این سوره نیز بطرز ثبوت ملکیهٔ سموات و ارض نمود برای خود و فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم
تبارک در کشف الاسرار آورده در این لفظ سه معنی را اختیار نموده از جمله معانی که
مفسران در آن کفته اند یکی آنکه برکت از اوست و این اشارتست بکارسازی و بنده نوازی او دویم
آنکه بزرکوار و برتر است و این بیان صفت سرمدی و بشارت عزت ازلی و ابدی اوست سیم آنکه دایم
ثابتست و این عبارت از دوام ذات اوست که لم یزل و لا یزال است پس حاصل معنی اینست که ما بزرکوار
کثیر الخیر و برتر و دائم است الذی نزل الفرقان آن خدائی که فرو فرستاد قرآنرا که جدا کننده است
میان حق و باطل بتقریر تمام و تمیز کننده میان محق و مبطل باعجاز تمام و یا مفروق النور را نزل

عَلَىٰ عَبْدِهِ بر بندهٔ خود که محمد است صلی الله علیه وآله وسلم لِيَكُونَ تا باشد بندهٔ او یا قرآن
لِلْعَالَمِينَ مر همهٔ آدمیان را و پریان را نَذِيرًا بیم کننده از عذاب الهی وعقاب پادشاهی الَّذِي لَهُ مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنخدایی که مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها چه او منفرد است بآفریدن
همهٔ ممکنات پس تصرف در آن او را رسد نه غیر او را وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا و فرا نگرفت فرزندی
چنانکه زعم او ثنیه است وَلَمْ يَكُنْ لَهُ و نبوده و نیست مر او را شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ انبازی
در پادشاهی چنانکه ثنویه میگویند یعنی او را نه انباز است در پادشاهی مطلق و نه فرزند که قایم مقام او تواند
بود یا شریکی که با او مقاومت تواند نمود پس بجهت تنبیه برین وجه میفرماید که وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ
و بیافرید همه چیزها را از مواد مخصوصه بهیات مختلفه و صور متنوعه و غیر آن از مکونات
حیوانیه و نباتیه و جمادیه و آثار علویه فَقَدَّرَهُ پس اندازه کرد آنچیز را تَقْدِيرًا اندازه کردنی
یعنی او را مهیا ساخت برای خصایص و افعالی که از و میخواست چون هیات انسان از برای ادراک
و فهم و نظر و استنباط صنایع متنوعه و غیر آن بعد از حال کفار خبر میدهد وَاتَّخَذُوا
و فرا گرفتند کافران مِنْ دُونِهِ از غیر خدای آفریدکار آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا خدایانی را که
نیافرینند چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ چیزی وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنست که ایشان آفریده
شده اند و هر مخلوقی محتاجست بر وجوب خالقی و محتاج خدایی را نشاید پس بتان که عبده ایشان را
میتراشند و بهر وجهی که میخواهند تصویر ایشان میکنند چگونه سزای پرستش باشند وَلَا يَمْلِكُونَ
با وجود مخلوقیت نمیتوانند لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا برای باز داشتن نفسهای خود ضرری وَلَا نَفْعًا
و نه جذب نفعی نه سودی بخود میتوانند رسانید و نه زیانی از خود باز میتوانند داشت و این
ضد الوهیتست چه خدای ضار و نافع است وَلَا يَمْلِكُونَ و نمیتوانند آن آلهه باطله و قادر
نیستند مَوْتًا بر میرانیدن کسی وَلَا حَيَاةً و نه بر زنده کردن کسی اولا یا بر ابقای حیاة وَلَا
نُشُورًا و نه بر بعث و جزا و حشر او ثانیا و احیا و اماتت و بعث لازم خداست پس هر که این اثبات
مذکوره از و مسلوب باشد خدایی را نشاید بعد از آن از تکذیب مشرکان خبر میدهد که وَقَالَ
الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند إِنْ هَٰذَا نیست این فرقان که محمد بما آورده إِلَّا إِفْكٌ
افْتَرَاهُ مگر دروغی که بر بافته است آنرا از نزد خود وَأَعَانَهُ و یاری داده اند او را عَلَيْهِ بر ساختن

آن دروغ



در این

آن دروغ قَوْمٌ آخَرُونَ گروه دیگر جبر غلام عامر و یسار یا فکیهه رومی یا جمعی دیگر از یهود یعنی
اخبار سابقه بر او میخوانند و او بعبارت عربی تمام القی میکند و تفصیل آن در آیه وَيُعَلِّمُهُ بَشَرٌ مذکور
گشته فَقَدْ جَاءُوا پس بتحقیق که مشرکان آمده اند یعنی کرده اند ظُلْمًا ستم و تعدی از حق چه
کلام معجز نظام بر بافته بشر میدانند وَزُورًا و بهتان چه نسبت افترا و بر بافتن قرآن بکسی میدهند
که وی ازین بریست وَقَالُوا و دیگر گفتند که آن کلام أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ افسانهای پیشینیانست
که در کتابها نوشته اند اكْتَتَبَهَا نوشته است محمد یعنی فرا گرفته است آنرا از کتب متقدمه برای
خود و یا نویسانیده چه خود نمیتواند نوشت فَهِيَ پس آن نوشتها تُمْلَىٰ عَلَيْهِ املا کرده میشود بر او
بُكْرَةً وَأَصِيلًا در بامداد و شبانگاه یعنی در دو طرف روز و یا در شب و روز آنها بر او میخوانند تا یاد
میگیرد چه خود نمیتواند خواند و بر ما میخواند که وحی است قُلْ بگوی ای محمد در رد سخن ایشان أَنْزَلَهُ الَّذِي
فرو فرستاده است قرآن آنکسی که بلا شبهه يَعْلَمُ السِّرَّ میداند هر پوشیده را فِي السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ در آسمانها و زمینها باین دلیل که مشتملست این کلام بر اخبار و مغیبات و علم غیب خاصه
خدایست و دیگر همهٔ فصحا و بلغا از آوردن مثل آن عاجز اند پس اگر از نزد ملک علام نباشد چگونه اساطیر
الاولین إِنَّهُ بدرستیکه او سبحانه كَانَ غَفُورًا هست آمرزنده که پرده کرم بر جرایم بندگان میپوشد
رَحِيمًا مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نکند و لهذا در عقوبت شما تعجیل نمیفرماید بر آنچه میگوید
با وجود قدرت او بر آن استحقاق شما بنزول عذاب وَقَالُوا و گفتند صنادید قریش چون ابوجهل و عتبه
و امیه و عاص و اتباع ایشان بر سبیل تهکم مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ چیست این پیغمبر را و چه بوده
که دعوی رسالت میکند و مانند مردمان دیگر يَأْكُلُ الطَّعَامَ میخورد خوردنی وَيَمْشِي
و میرود چون دیگران برای طلب معیشت فِي الْأَسْوَاقِ در بازارها اگر دعوی او درست بودی
ایشان بجهت عماهت و قصور نظر و وقوف در مرتبه محسوسات کرده از حال آنحضرت غافل شده پنداشتند
که تمیز رسل از غیر ایشان باشد بامور جسمانی و ندانستند که نبوة منافی بشریت نیست بلکه مقتضیست
تناسب و تجانس را تا آنچه سبب افاده و استفاده است بحصول پیوندد و نعم ما قیل نظم جنس با جنس
تا در آمیزد بجنس انس گیرند جن با جن انس با انس القصه مشرکان گفتند بایستی که او فرشته بودی چون
فرشته نیست لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرو نفرستادند إِلَيْهِ مَلَكٌ بسوی او فرشته فَيَكُونَ

مَعَهُ نَذِيرًا تا باشد با وی یار وبیم کننده در انذار وبجهت آن صدق وی در دعوی نبوة بتصدیق آن
ملك معلوم شدی اَوْ يُلْقَىٰ اِلَيْهِ كَنْزٌ یا افکنده شود براو کنجی از آسمان بدان وقتی نیست شده
از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود اَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ یا باشد مر اورا بوستانی يَأْكُلُ
مِنْهَا که بخورد از میوه آن وبدان معیشت وی بگذرد یعنی اگر فرشته نیست بایستی که قرین فرشته بودی
واگر این نیز نیست بایستی که صاحب کنج بودی واگر این نباشد پس لا اقل بایستی که اورا باغی بودی همچنانکه دهقانان
دارند تا حاصل آن مستغنی گشتی وَقَالَ الظَّالِمُونَ وگفتند ظالمان یعنی نضر بن حارث وعبد الله
ابی وامثال ایشان که اِنْ تَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنید شما اِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا مگر مردی جادوی کرده
شده را یعنی کسی که با او سحر کرده اند وبجهت آن عقلش پوشیده شد ودر ماوردی مذکور شده که مسحور
بمعنی ساحر است یعنی متابعت ساحری که شما را بسحر میفریبد پس حق تعالی جهت تسلیه خاطر عاطر سید
عالم صلی الله علیه وآله فرموده که اُنْظُرْ درنگر ای محمد بدیدهٔ بصیرت تا به بینی که آن معاندان جاحد
كَيْفَ ضَرَبُوا چگونه زدند لَكَ الْاَمْثَالَ برای تو مثلها را یعنی سخنان ناشایست وناخوش گفتند
فَضَلُّوا پس گمراه شدند از طریقی که موصل است بمعرفت خواص انبیا وتمیز ایشان از ماسوی ودر بادیهٔ غوایت
خبط نمودند بقوله فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا پس توانایی ندارند براهی که قدح نبوة تو کنند ونمی یابند طریق
حجة وبرهان آنچه میکویند یعنی قدرة ندارند بالزام تو نمودن بحجت وابطال امر تو کردن ببرهان ویا راه
برشد وهدی نمیبرند وازین جهت حیران وسرگشته اند وبرهیچ سخن قرار نمیگیرند تَبَارَكَ الَّذِي بزرگوار
آنکس راست که بمحض فضل اِنْ شَاءَ اگر خواهد جَعَلَ لَكَ بسازد وبخشد مر ترا خَيْرًا مِنْ ذٰلِكَ
بهتر از کنج وبوستان دنیا که ایشان میکویند جَنَّاتٍ بوستانهایی که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ
روان باشد از زیر درخت آن جویها وَيَجْعَلْ لَكَ وبدهد ترا در آن بوستانها قُصُورًا کوشکهای
عالی ومسکنهای رفیع وکوشك را قصر میکویند جهت آنکه علو رفعت آن بحدیست که دستها از آن قاصر است
وبآن نرسد از عبد الله عباس روایتست که چون مشرکان رسول را طعنه زدند بفقر وفاقه آنحضرت
دلتنك شد جبرئیل آمد وگفت یا رسول الله حق تعالی ترا سلام میرساند ومیکوید این مشرکان ترا میکویند که
مَالِ هٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْاَسْوَاقِ بعد از آن بجهت تسلیه وی این آیه برو خواند وَمَا
اَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ اِلَّا اِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْاَسْوَاقِ آنحضرت فرمود که جبرئیل



چون این آیه برمن خواند دیدم که یکبار برهم جست ومانند عدس شد در مقدار من گفتم یا امین الله ترا
چه رسید گفت یا رسول الله دری از درهای آسمان برمن گشادند که پیش ازین هرگز نگشوده بود نمیدانم که برحمت
مفتوح شده یا بعذاب ومن از خوف اینکه مبادا که عذاب خدا بر طعنه زنندگان تو نازل شود چنین شده ام
در اثنای این حال جبرئیل بحالت اول رفت وخوشحال شد وگفت یا رسول الله بشارت باد ترا که در برای
نزول رحمت تو گشاده اند وآن فرشته که فرو می آید رضوان است که خازن بهشت وآرایندهٔ روضات
جنات است ترا بشارت آورده از جانب خدای بآنکه وی از تو خشنود است پس رضوان فرود آمد وسلام کرد
وآیه تَبَارَكَ الَّذِي اِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذٰلِكَ الی آخرها بر آنحضرت خواند ودرجی از نور نزد آن
حضرت بنهاد وفرمود پروردگار تو میفرماید که مفاتیح خزاین دنیا در اینجاست آنرا بدست تصرف
تو میدهم بی آنکه از کرامت ونعمتی که بروزی تو کرده ایم ونامزد حضرت تو نموده ایم در آخرت مقدار پر
پشه کم نکنیم رسول روی بجبرئیل کرد چون کسی که با کسی مشورت کند جبرئیل اشارت بحضرت کرد وگفت تَوَاضَعْ
لِلّٰهِ طریق عجز وافتقار وتواضع از برای خدا اختیار کن حضرت فرمود ای رضوان مرا باین احتیاج نیست
فقر را دوست تر دارم ومیخواهم که بندهٔ صبور وشکور باشم رضوان گفت اَصَبْتَ اَصَابَ اللّٰهُ بِكَ الرَّشَادَ
صواب گفتی که خدای ترا برشاد رساناد واز آسمان ندایی آمد که ای جبرئیل سر بردار سر برداشت درهای آسمان
دید گشاده تا بزیر عرش وخدای وحی کرد به بهشت عدن که شاخی از شاخهای خود فرود آورد بهشت شاخ
فرو گذاشت وبر آن خوشه بود وبر خوشه غرفه از زبرجد سبز که از هفتاد هزار در بود از یاقوت
سرخ جبرئیل گفت یا رسول الله چشم بردار تا به بینی حضرت چشم برداشت منازل انبیا دید ومنزل خود را
بر بالای همه منازل مشاهده فرمود منادی ندا کرد که راضی شدی ای محمد رسول فرمود که راضی شدم ای پروردگار
من آنچه میدادی از دنیا بعوض آن شفاعت امت بمن کرامت فرمای حق تعالی اجابت دعای او فرمود وزمام
شفاعت امت بکف کفایت او نهاد ونشانهٔ علو همت آنحضرت نه همین است که با وجود تنگدستی واحتیاج
گوشهٔ چشم التفات بر خزاین روی زمین نیفکند بلکه در شب معراج مطلقا نظر بما سوی الله نگشود
وهیچ چیز از بدایع ملکوت وغرایب عرصهٔ جبروت التفات نفرمود وبجهت این آیه کریمه مَا زَاغَ الْبَصَرُ
وَمَا طَغَىٰ نازل گشت بعد از آن حق سبحانه تبیین بدی اعتقاد اهل شرك وضلال میکند وبرای آنچه مقدمه
برای آن خواهند شد از قبح عمل بَلْ بخیانت که فقر واحتیاج تو مانع کفار است از ایمان آوردن بتهلکه

کَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ تکذیب کردند بقیامت یعنی داعی ایشان با نکار نبوت تکذیب ساعتست نه بجهت آنکه
طعام میخوری و در راه میروی پس چون نظر و فکر ایشان قاصر است بر حطام دنیویه و غیر نافذ در مقاصد
اخرویه و مظنهٔ ایشان انکه کرامت مخصر است بمال این جهان از ینجهت طعن میکنند ترا بفقر و تکذیب
میکنند آنچه محال دانسته اند از مطاعن فاسده وَأَعْتَدْنَا و آماده کرده ایم لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ
برای کسی که تکذیب نموده ساعت قیامت را سَعِيرًا آتشی افروخته از حسن بصری مرویست که سعیر نامیست
از نامهای دوزخ إِذَا رَأَتْهُمْ چون ببیند آتش ایشانرا یعنی منکران قیامت را یعنی مانند کسی باشد که بنظر
غضب و شدهٔ خشم با یشان نگرد و یا ببیند زبانیهٔ دوزخ ایشانرا مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از جایی دور که
صد ساله راه باشد بقول سدی و کلبی و دیگر پانصد ساله راه و بروایة منقوله از ابی عبدالله علیه السلام
مِنْ مَسِيرِ سَنَةٍ یعنی یکساله راه سَمِعُوا لَهَا شنوند مر آن آتش یا مر زبانیه آن آتش را تَغَيُّظًا
آواز جوشیدن از فرط خشم وَزَفِيرًا و بانگی چنانکه درون خشمناکان آید یعنی مانند غریدن و ممکنست
که حق تعالی در آتش زندگی خلق کند که بگیرد و خشم کند و غضب کند و بغرّد و مؤیّد اینست که از رسول صلعم
مرویست که هر که بر من دروغ بندد گو خویشتن را در پیش چشمهای دوزخ جای ساز گفتند یا رسول الله
دوزخ را چشم باشد فرمود نمیشنوی که حق تعالی میفرماید که إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا
وَزَفِيرًا وَإِذَا أُلْقُوا و چون در انداخته شوند مشرکان مِنْهَا از دوزخ مَكَانًا ضَيِّقًا جای تنگ
بجهت زیادتی عذاب چه اندوه با ضیق است و فرج با وسعت و لهذا حق تعالی در وصف جنت میفرماید
وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ و در حدیث آمده که سعت موجب برکتست و ضیق خانه باعث
شآمه ابن عباس فرموده که جهنم را چنان بر کافران تنگ سازند که آهن بن نیزه بر نیزه و از حضرت رسالت
صلعم مرویست که بحق آنکس که نفس من در فرمان اوست که دوزخ را بر کافران مشرک چنان تنگ کردانند
که میخ کوفته بر دیوار مُقَرَّنِينَ در حالتی که بهم بسته باشند یعنی بزنجیرهای آتشین دستهای ایشانرا بر
گردنهای ایشان بندند و یا آنکه هر یک را با قرین او از دیوی ~~بوده~~ که مضل او بوده بسلسلهٔ آتشین بیکدیگر
باز بندند دَعَوْا هُنَالِكَ بخوانند بر خود در آنمقام ثُبُورًا ثبور لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا
نخوانند در آن روز یک ثبور وَادْعُوا بخوانند ثُبُورًا كَثِيرًا ثبور بسیار را یعنی یکبار نفرین
بر خود مکنید بلکه نفرین بسیار کنید زیرا که شمارا انواع عذاب خواهد بود هر نوع را بواسطهٔ شدهٔ عذاب



آن ثبور واقع خواهد شد با آنکه هر چند هلاک شوند باز مخلوق کردند و ایشان هر نوبت که زنده شوند
اعادهٔ لفظ ثبور کنند که كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ و هلاکت ایشانرا
نهایتی نباشد قُلْ بگو ای محمد آنانرا که بفقر و فاقه سرزنش تو میکنند أَذَٰلِكَ آیا گنج و بوستان دنیا خَيْرٌ
بهتر است أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي یا آن بهشت جاویدان که وُعِدَ الْمُتَّقُونَ وعده داده شده اند پرهیزکاران
بداخل شدن در آن و در نزد اکثر مفسرین معنی آیه اینست که بگوی ای محمد بمشرکان بر سبیل تهکم و سرزنش
که آیا این که وصف کرده شد از انواع عذاب دوزخ و اصناف عقاب آن بهتر است یا بهشت خلد که موعد است
برای متقیان كَانَتْ هست این بهشت در علم خدای لَهُمْ برای متقیان جَزَاءً پاداش کردار ایشان
وَمَصِيرًا و بازگشتی که رجوع بدان نمایند در آخرت و در آن قرار گیرند لَهُمْ فِيهَا مر ایشانراست در
بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند و تمنا کنند از انواع نعمت فراخور استحقاق ایشان چه ضعفای مؤمنانرا
آرزوی ایشان از مرتبهٔ اهل کمال نصیبی نخواهد بود بلکه مرادی که بجهت مناسب حال خود جویند یابند
خَالِدِينَ در حالتی که جاوید باشند در بهشت كَانَ آنچه آرزو کنند هست عَلَىٰ رَبِّكَ بر پروردگار
تو وَعْدًا مَسْئُولًا وعدهٔ خواسته شده یعنی سزاوار آنکه از خدا در خواهند و از و طلبند و یا آنکه مؤمنان
آنرا از خدای در خواسته اند که رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا یا ملایکه در میخواهند که رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ
عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و یاد کن ای محمد روزی را که حشر کنیم و حفص بیا میخواند
یعنی روزی که حق تعالی حشر کند مشرکانرا برای جزا وَمَا يَعْبُدُونَ و آنانرا نیز که می پرستند مِنْ
دُونِ اللَّهِ بجز از خدای مراد معبودیست که غیر او سبحانه باشد از ملایکه و عزیر و مسیح و کواکب و اصنام
و نزد کلبی مراد اصنامند که حق تعالی آنها را بنطق در آورد و یا بزبان حال تکلم کنند همچنانکه در نطق
دست و پای فَيَقُولُ پس گوید با ایشان أَأَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ آیا شما گمراه کردید عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ
بندگان مرا که این گروهند أَمْ هُمْ یا ایشان ضَلُّوا السَّبِيلَ گم شدند از راه بجهت ترک نظر
صحیح و اعراض از قول مرشد نصیح این کلام بر سبیل تقریع عبدهٔ آنهاست تا مبهوت و منخذل شوند و ندامت
و حسرت ایشان بیشتر گردد و موجب خوشحالی اهل ایمان گردد و چون حق تعالی این خطاب کند با ایشان
بزبان مقال و یا آنکه بزبان حال قَالُوا گویند از روی تعجب از آنچه کفار در حق ایشان گفته باشند
که سُبْحَانَكَ پاکی و پاکیزگی ترا سزد و شاید و ما ترا بپاکی یاد کنیم و منزه میدانیم از شک و شبهه و ضد و ند

ما کان ینبغی لنا نیست و نسزد و روا نباشد ما را ان نتخذ انکه فرا کیرند من دونک جز از تو
من اولیاء دوستانرا یعنی هرکز غیر از تو بخدایی نمیکیریم پس چکونه از ما این سزد که اضلال غیر کنیم
و راضی باشیم بدانکه ما را پرستند و ترا واکذارند ولکن متعتهم و لیکن برخوردار کردانی ایشانرا
و آباءهم و پدران ایشانرا باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سایر نعمتهای دیکر پس ایشان مستغرق
شدند در شهوات خود و بآن مغرور کشتند حتی نسوا الذکر تا که فراموش کردند یعنی غافل
شدند از یاد کردن تو و یا از تدبر در آیات و معجزات تو که انبیا بوسیلهٔ آن ایشانرا بتو دعوت میکردند
و کانوا و بودند قوما بورا کروهی هلاک شده یا تباه کشته فقد کذبوکم این خطاب است
از معبودان بعبدهٔ ایشان که بتحقیق که تکذیب کردند خدایان شمارا بما تقولون بآنچه میکویید که ایشان
شریک خدایند و مرا از شریک منزه دانستند فما یستطیعون پس نمیتوانند معبودان شما ص
صرفا کردانیدن و دفع کردن عذاب از شما و لا نصرا و نه یاری کردن شمارا بنجات از عقاب
و حفص بتای خواند یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذاب مرا از خود دفع کردن و یکدیکر را یاری دادن
و از عقوبت رهانیدن و من یظلم و هرکه ستم کند یعنی شرک آرد یا متوغل شود در معصیت
منکم از شما ای مکلفان نذقه بچشانیم او را عذابا کبیرا عذابی بزرک که آتش دوزخ است و بعد
از ذکر احوال کفار رجوع میفرماید بمخاطبهٔ سید ابرار صلی الله علیه و آله که در رد قول کفار و ما لهذا
الرسول یاکل الطعام تا آخر میکوید که و ما ارسلنا قبلک و نفرستادیم هیچکس پیش از تو من
المرسلین از پیغمبران الا انهم مکر که آن پیغمبران لیاکلون الطعام هرآینه میخوردند
طعام را و یمشون فی الاسواق میرفتند در بازارها جهت مهمات خود و جعلنا بعضکم لبعض
و کردانیدیم برخی شمارا برای برخی دیکر فتنة آزمایش و از جملهٔ این ابتلای فقراست باغنیا و پیغمبران
بامم ایشان و معانده و از مجاهد نقل است که آنان با آنها و انبیای ایشان مر آنها را از سرزنش بفقر و درویشی
و مریض بصحیح و اعمی ببصیر و غیر آن خلاصهٔ سخن آنکه دنیا دار ابتلاست پس از مخالفت احوال مردمان
دران چاره نباشد و ما بدان می آزماییم ایشانرا تا اهل صبر و شکر از ارباب کفران و جزع ممتاز کردند و در
این کلام تسلیهٔ حضرت رسالتست بر آنچه کفار در حق او میکفتند و تعبیر فقرای مؤمنین بر مستهزئین
که ابوجهل و ولید و نضر بن حارث و امثال ایشان و هرکاه بلال و عمار و صهیب و سایر درویشان صحابه را

میدیدند



میدیدند با یکدیکر میکفتند آیا اسلام آریم تا همچون ایشان شویم حق تعالی این آیه فرستاد و در روی ایشانرا
مخاطب ساخته فرمود که ما می آزماییم شریف را بوضیع و وضیع را بشریف اتصبرون آیا صبر
می نمایید بر ابتلا یا جزع میکنید یعنی تا بر عالمیان ظاهر کردد که شما صبر میکنید یا جزع مینمایید و کان
ع ربک و هست پروردکار تو بصیرا بینا بصبرکننده و جزع نماینده یا داناست بحکمت و مصلحت و آنکه بعضی را
بغنا و برخی را بفقر مبتلا نماید ابودردا از رسول الله صلعم روایت کرده که وای مر عالم را از دست جاهل
و جاهل را از دست عالم و مالک را از مملوک و مملوک را از مالک و قوی را بضعیف و ضعیف را بقوی
و سلطانرا از رعیت و رعیت را از سلطان که ایشان هم بعضی فتنه بعضی اند و بعد از آن این آیه تلاوت
فرمود که و جعلنا بعضکم لبعض فتنة اتصبرون و کان ربک بصیرا و بعضی در تفسیر این آیه کفته
اند که کردانیدیم ترا ای محمد فتنه و آزمایش بندکان زیرا که اکر صاحب کنوز و بساتین پرمیوه بودی
میل ایشان بتو و فرمان برداری ایشان مر ترا بجهت دنیا میبود و اختلاط ایشان بتو آمیخته میبود بغرض
دنیوی پس ما ترا فقیر مبعوث کردانیدیم تا طاعت آنکس که اطاعت تو کند خالص از برای خدا باشد بدون
شایبه و طمع دنیوی بعد از آن از مقال کفار خبر میدهد بقوله و قال الذین و کفتند آنانکه لا
یرجون لقاءنا امید ندارند رسیدن بجزای ما یعنی منکر حشر و بعث اند و نمیترسند از دیدن
عذاب ما مراد اهل مکه اند که میکفتند لولا انزل علینا الملائکة چرا فرو فرستاده نمیشود
بر ما فرشتکان برسالت یا باخبار از صدق نبوت و رسالت محمد او نری ربنا یا چرا نمی بینیم آشکارا
پروردکار خود را تا با ما سخن کند و بتصدیق و اتباع محمد فرماید لقد استکبروا بخدای که سخت
استکبار کردند فی انفسهم در نفسهای خود یعنی اضمار استکبار کردند از حق که آن کفر و عناد است
در قلوب ایشان و اعتقاد آن و عتو و درکذشتند از اندازه عتوا کبیرا درکذشتنی بزرک
باقصی مراتب چه بعد از مشاهدهٔ معجزات ظاهره از آن اعراض کردند و اقتراح رؤیت ملایکه یا القای
خدا کردند از برای نفسهای خبیثهٔ خود که مطامح نفوس قدسیه از آن مسدود ند یوم یرون الملائکة
یاد کن ای محمد روزی را که ببینند مشرکان مر فرشتکانرا بعینه و آن روز مرک باشد یا روز حشر و
نشر لا بشری یومئذ للمجرمین هیچ مژده نباشد آن روز مر کافرانرا که پیوسته در کسب جرایم بوده
و ما ثم اند و ممنوع باشند از ایشان و نیابند او را و یقولون و کویند ملایکه دران روز که کرباینده است

حق تعالی جنة را یا بشری را بر شما حِجْرًا مَحْجُورًا حرامی که باز داشته شدهاست از شما وصف حجر بمحجور جهت مبالغه است یعنی البته شما از آن روز محروم و میدیا معنی آنست که کافران گویند در هنگام نزول ملایکه
از برای این کلمه را بجهت استعاذه از حق تعالی و طلب این که منع کربت و عقوبت کند از ایشان همچنانکه
در وقتی که شدتی و مکروهی ایشانرا پیش می آید در دنیا میگفتند حِجْرًا مَحْجُورًا یعنی می بینیم سختی سخت
و تنگی تنگ و این کلمه را بیشتر در آن وقت میگفتند که دشمن در مقابله ایشان می استاد خلاصهٔ
سخن آنکه کفار طلب نزول ملایکه میکنند و حال آنکه نزد مرگ یا روز قیامت ملایکه را به بینند از
لقای ایشان کراهت داشته باشند و از ایشان خایف و ترسان باشند زیرا که نزد لقای عدو و شدت
نازله میگویند وَقَدِمْنَا و قصد کنیم ما اِلَى مَا عَمِلُوا بسوی آنچه کردند کافران مِنْ عَمَلٍ از کردار
که در صورت نیکو نماید چون صلهٔ رحم و مهمان داری و اطعام کرسنکان و اکرام یتیمان و فریاد رسی
مظلومان و امثال آن فَجَعَلْنَاهُ پس کردانیدیم آن عمل را هَبَاءً مَنْثُورًا مانند ذرهای
پراکنده در هوا یا متفرق یا خاکستر بر باد داده یعنی ثوابی بر آن مرتب سازیم زیرا که شرط در قبول
اعمال ایمانست و این از ایشان مفقود است و اعمال مؤمنان چونکه مقارن شرط واقع شده که ایمانست البته
بمحل عز قبول رسد کاملا اَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران بهشت و مجاوران آن يَوْمَئِذٍ در آن روز یعنی
قیامت خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا بهتراند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آخرت بمراتب از منازل کافران
باشد که در دنیا داشتند وَاَحْسَنُ مَقِيلًا و نیکوتر از روی مکان استراحت و آرام گرفتن یعنی
جایی که بجدا آیند برای استرواح با رواح و تمتع از ایشان و در حدیث آمده که روز قیامت نیمه روز
نرسیده باشد که اهل بهشت قیلوله کنند یعنی آرام گیرند در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ وَيَوْمَ
تَشَقَّقُ السَّمَاءُ و یاد کن روزی را که شکافته شود آسمانها بِالْغَمَامِ بسبب ابری سفید که بالای
هفت طبقهٔ آسمانست و غلظت آن برابر همهٔ سموات و او گرانتر است از همهٔ آسمان و حق تعالی امروز
آنرا بقدرت کاملهٔ خود نگاه داشته چون روز قیامت رسد آنرا بر آسمان افکند هر آسمان که رسد
آن آسمان شکافته گردد وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ و فرو فرستاده شوند فرشتگان که در آن غمام باشند
یا صحیفهای اعمال بندگان تَنْزِيلًا فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشتگان بر کردد و از ابن
عباس مرویست که آسمان دنیا شکافته و اهل آن نازل شوند و ایشان اکثر از اهل زمین باشند از جن





وانس و همچنین آسمان دویم و سیم تا بهفتم منشق شوند و اهالی هریک از آن که اکثر از اهل زمین باشند
نزول کنند و در موضح آورده که ملایکهٔ آسمان هفت صف شده بگرد زمین عالم در آیند اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ
پادشاهی در آنروز اَلْحَقُّ لِلرَّحْمٰنِ ثابتست مر خدای بخشاینده را چه مدعیان آن در این روز با
دعوی مالکیت در بندند و همه پادشاهی ملوک باطل گردد و بغیر از پادشاهی ملوک باطل گردد و
بغیر از پادشاهی او هیچ پادشاه باقی نماند و گویند ملک بر سه قسمست ملک عظمت و آن مخصوص است
بحق تعالی و ملک دیانت آن بتملیک او سبحانه است و ملک جزئیه و آن بغلبیت دست میدهد و همه
از او سبحانه است وَكَانَ و باشد آنروز يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ روزی بر کافران نه بر مؤمنان
عَسِيرًا دشوار از شدت اهوال اما بر اهل ایمان آسان خواهد بود و نهایت کلفتی و مشقتی که بر ایشان
باشد در آن روز بمقدار زمان ادای نماز ایشان خواهد بود در دنیا وَيَوْمَ و یاد کن روزی را که از فرط
حسرت خود را بدندان گزد چنانکه متحیران میکنند از فرط حسرت از ابن عباس مرویست که این آیه در باب
عُقْبَةَ بْنِ اَبِي مُعَيْطٍ وَاُبَيِّ بْنِ خَلَفٍ که با یکدیگر دوستی کردندی و عقبه را عادت بودی که چون از سفر باز
آمدی طعامی مهیا کردی و اشراف قوم را حاضر کرده ضیافت کردی روزی بنا بر عادت خود از سفر باز
آمد و مردمانرا بضیافت خود طلبید و بسبب مجالست قدیمی و قرب جوار حضرت سید ابرار را طلبید
چون طعام حاضر ساختند فرمود که تا کلمهٔ شهادت نگویی از طعام تو نخورم عقبه گفت اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ وَاَشْهَدُ اَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللّٰهِ پس رسول طعام او را بخورد و این سخن بابی
بن خلف رسید بنزد وی آمد و گفت مگر از دین برگشته که سخن محمد میشنوی و کلمهٔ شهادت میگویی گفت
من از دین خود برنگشتم اما مردی در سرای من آمده گفت بهیچ وجه طعام تو نخورم تا این کلمه نگویی مرا
عار آمد که مهمان طعام من نخورده از خانهٔ من بیرون آید برای خاطر او این کلمه گفتم تا طعام بخورد ابی
ملعون گفت از تو راضی نشوم تا که او را تکذیب کنی و آب دهن بر روی او اندازی عقبه گفت چنین کنم
پس بنزد پیغمبر آمد و آنحضرت در دار الندوه در سجده بود آب دهن حوالهٔ روی دلارای جهان آرای
وی کرد و از ضحاک نقلست که آب دهن او دو شعلهٔ جانسوز گشت و بآنحضرت نارسیده بر روی وی
باز آمد و هردو طرف روی سوم او بسوخت و تا در دار دنیا زنده بود آن داغها آشکارا می نمود و حضرت
او را گفت ای عقبه ترا نمی بینم که از مکه بیرون روی مگر آنکه سرترا بشمشیر برداریم پس در غزوهٔ بدر

عُقْبَة بن ابی مُعیط

عقبه را اسیر کردند بعد از انقضای حرب حکم حضرت رسالت صلعم بقتل او صادر شد بر دست امیر
المؤمنین ع کشته کشت و بجهنم پیوست و اما ابی بن خلف را رسول صلعم بدست خود بکشت در حین مصاف
و این آیه در شان عقبه نازل شد مضمون انکه آن ظالم در روز قیامت مصرع بسیار بخاید سر انکشت ندامت
و در تفسیر اهل البیت واقع شده که این آیه درباره یکی از دشمنان اهل بیت رسول نازل شده و در احقاف
آورده که چهار هزار بار اطراف اصابع خود را تا بمرفق بخاید و در هر بار حق تعالی دست و برابر و یاند و او دیگر
باره بخاید و از خاییدن آن بیخبر باشد یَقُولُ کوید آن ظالم از روی حسرت یَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ
کاشکی فرا کرفتمی مَعَ الرَّسُولِ با پیغمبر خدای سَبِيلًا راهی که وی فرا کرفته که راه نجاتست و
طریق حق و بهترین طریقها در حقیقت و طریقت يَا وَيْلَتَى ای وای بر من لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ
کاشکی فرا نمیکرفتم فُلَانًا فلان یعنی ابی را خَلِيلًا دوست و با او دوستی نمیکردم و نزد مجاهد مراد
بفلان شیطانست و یا مراد هر خلیلی است که از راه و طریق و هدی اضلال و اغوی صاحب خود نماید
لَقَدْ أَضَلَّنِي بدرستی که کمراه کرد مرا و باز داشت عَنِ الذِّكْرِ از یاد کردن خدای یعنی کلمه شهادت
یا موعظه پیغمبر یا کتاب خدای بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي پس از آنکه آمده بود بمن و متمکن بودم از آنکه بآن متعظ
شوم وَكَانَ الشَّيْطَانُ و هست دیو یعنی دوست کمراه کننده که شیطان الانس است لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را
خَذُولًا فرو کذارنده در وادی ضلالت و هلاکت یعنی دوستی میکند با آدمی تا که او را بحد هلاکت رساند
و بعد از آن او را وا کذارد و هیچ نفعی باو نرساند و یا مراد شیطان الجنست که ابلیس است که پیوسته وسوسه
میکند آدمیان را بمخالفت خدا و رسول و چون در دام هلاکت افتادند فرو میکذارد و نفع نمیرساند بلکه
از و تبرا کند کقوله كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ و شبهه نیست در آنکه
مصاحبت اخیار و اشرار تاثیری تمام دارد در هدایت و ضلالت چنانکه مرویست از حضرت رسالت صلعم
که مثل همنشین نیک چون مثل عطارست که چون با او بنشینی اکرچه عطر خود بتو ندهد اما از بوی عطر او
بهره‌مند شوی و زمانی آن بوی بتو بماند و مثل همنشین بد چون مجو حنا و ندکوره آتش است اکرچه ترا بشرر
آتش نسوزد اما کند آن دود در جامه تو بماند کما قال الشاعر شعر درکذر از کونه آهنکران، کاتش ناری
دهد از سر کران،، رو بر عطار که پهلوی او، جامه معطر شود از بوی او،، بعد از آن حکایت سید ابرار صلعم
میکند از مصاحبت قوم نجار در دار القرار یا دار الفرار و میفرماید که وَقَالَ الرَّسُولُ و کفت رسول



صلعم در دنیا یا کوید در آخرت يَا رَبِّ ای آفریدکار و پروردکار من إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا
بدرستی که قوم من که قریشند فرا کرفتند هَذَا الْقُرْآنَ این قرآن را مَهْجُورًا منسوب بهذیان یعنی
سخن بیهوده و بمعنی یا فرو کذاشته که بدو ایمان نیاوردند و از شنیدن آن اعراض کردند از روی عناد
و جحود و استکبار انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که قرآن بیاموزد و مصحف
خود را از جایی بیاموزد و تعهد آن نکند و در آن ننکرد در روز قیامت بیاید و در صاحب خود آویزد
و کوید بار خدایا این بنده مرا مهجور کرد میان من و او حکم کن بعد از آن بجهت تسلیه حضرت رسالت صلعم
میفرماید که وَكَذَلِكَ و همچنین که این کفره را دشمن تو کردانیدیم با این معنی که تو را مخصوص ساختیم
بنعمت نبوة در میان ایشان و بجهت این حقد و عداوت پیدا کردند بتو جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ
کردانیدیم مر هر پیغمبری را عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ دشمنی از کناهکاران با این معنی که تکبر و تجبر مانع ایشان شد
که اقتدا به پیغمبر خود کنند و مامور و مطیع او شوند و بجهت این با پیغمبران خود بکر عداوت در میان بستند
مانند نمرود مر ابرهیم را و فرعون مر موسی را و آن پیغمبران بر آن صبر کردند پس تو نیز اقتدا با ایشان نموده
سپر صبر بر روی خود کش و شکیبایی ورز وَكَفَى بِرَبِّكَ و پسندیده است پروردکار تو را هَادِيًا
راه بتو نماینده در طریق شکیبایی وَنَصِيرًا و یاری دهنده تو بر دشمنان و از ابن عباس مرویست که اسباب
داعیه بر عداوت کفار با انبیای خود آن بود که حق تعالی انبیا را فرمود که ایشان را بایمان دعوت کنند و ترک
دین خود و دین آبای خود نمایند و ذم اصنام ایشان کنند و چون ایشان باین امر اقدام نمودند اظهار عداوت
کردند با ایشان و در مقام عناد و جدال در آمدند پس کویا او سبحانه باعث عداوت شد نه انکه معنی آیه این
باشد که حق تعالی با خلق عداوت انبیا نموده بود چه او سبحانه خالق [illegible] خیر است نه شر وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و کفتند آنانکه نکرویدند از یهود و نصاری و یا مشرکان عرب لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرو فرستاده
نمیشود عَلَيْهِ الْقُرْآنُ بر محمد قرآن جُمْلَةً وَاحِدَةً جمله یکانه یعنی یکبار چنانچه توریة و انجیل
و زبور و این اعراض از روی مکابره و عناد است و نفور ایشان از حق چه آن قرآن متصف بصفت
اعجاز است و آن مختلف نمیشود یا انکه پراکنده بیکبار نازل شود تفریق متضمن فوایدیست که در جمله نیست
همچنانکه میفرماید که كَذَلِكَ همچنانکه فرو فرستادیم پراکنده لِنُثَبِّتَ تا ثابت کردانیدیم
و قوة دهیم بِهِ بتفریق آن در اوقات متعدده فُؤَادَكَ دل ترا یعنی تا بتفریق وحی دل ترا

برحفظ آن تمکین دهیم وَرَتَّلْنَاهُ وبر تو خواندیم آنرا بعضی از پی بعضی بر وجه تبیین و تفریق تَرْتِيلًا
خوانده بمهلت و تانی و در مدت متباعده که بیست سال یا بیست و سه سال بود حاصل که حق تعالی در جواب
اعتراض کفار میفرماید که تفریق قرآن بجهة آنست که متضمن فوایداست یکی سهولت حفظ چه موسی و عیسی
و داود علیهم السلام که کتاب ایشان بیکبار فرود آمد خواننده و نویسنده بودند و این پیغمبر با امت
امی است پس اگر کتاب آن یکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر نزول آن بحسب مواقع موجب
مزید بصیرت است و سبب زیادتی عوض در معنی آن و دیگر آنکه تا هر نجمی که فرود می آید تحدی مینماید
و اعجاز قرآن و عجز ایشان روز بروز ظاهر میگردد و دیگر نزول جبرئیل آناً فآناً موجب تسلی خاطر
آنحضرتست و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ هست و هر آینه ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع
آنها در زمان واحد نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتملست بر اجوبه و اسوله و جواب در عقب سؤال آید
از امیر المؤمنین صلوات الله علیه معنی ترتیل پرسیدند فرمود حفظ الوقوف و اداء الحروف و
از ابن عباس معنی ترتیل پرسیدند گفت ترتیل آنست که مبین سازی حروف و کلمات قرآنرا و پراکنده
نسازی کلمات و حروف را همچو پراکنده کردن خرمای زبون و بسیار آنرا حرکت ندهی بحرکت دادن آن
و نزد عجایب آن وقف کنی بجهت تامل در آن و باید که قصد یکی از شما آن نباشد که زود ختم سوره کند مراد
آنست که قرآن بر وجه تانی بدون سرعت و ببطو قراءت کن و در آن تامل نمای و در دل خود جای ده وَلَا
يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ و نمی آرند مشرکان برای تو مثلی در قدح نبوة و طعن کتاب تو که ایشان بدان دانا باشند
إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ مگر می آریم برای تو جوابی راست و درست که قول و اخبار آنها را رد کند وَأَحْسَنَ
تَفْسِيرًا و می آریم آنچیزی که نیکوتر است از روی تبیین یعنی کافران هیچ نیارند تا کار تو بآن باطل کنند
یا قدحی در آن بدید آرند الا که ما حقی بیاریم که مثل ایشان را باطل گرداند و بیانی نیکو بر آریم تا اعتراض ایشان
در هم شکند بعد از آن از مآل ایشان خبر میدهد که الَّذِينَ يُحْشَرُونَ مشرکان آنانند که حشر کرده
شوند عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای ایشان یعنی رویها بر زمین نهاده و پای بر هوا آرند إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی
دوزخ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا آن گروه که باین هیات ایشانرا بدوزخ برند بدترند از روی مکان
یعنی مکان آنها بدتر است از منازل فقرای مؤمنین که در دنیا داشتند و ایشان بر آن طعنه میزدند که أَيُّ
الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا وَأَضَلُّ سَبِيلًا و کجتر و ناصواب تر از روی راه چه راه آنها





مقتضی بآتش دوزخ است و در صحیح بخاری مذکور است که حضرت نبوی را صلعم پرسیدند که چگونه
کافرانرا بر روی محشور سازند فرمود آن خدایی که کافر را بر دو پای راه می برد قادر است بر آنکه او را بر روی براه
برد بعد از آن برای تسلیه حضرت رسالت م حکایت سابقه انبیا میفرماید بقوله وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى
الْكِتَابَ و بتحقیق که دادیم موسی را کتاب توریة بعد از غرق فرعون و اتباع و جنود او وَجَعَلْنَا
و گردانیدیم قبل از غرق شدن فرعون مَعَهُ با موسی أَخَاهُ هَارُونَ برادر او هرونرا وَزِيرًا
یار و مدد کار او در حمل دعوت و اعلای کلمه فَقُلْنَا اذْهَبَا پس گفتیم هر دو که بروید إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ
بسوی گروه قبط یعنی فرعون و اتباع او که آنانند که كَذَّبُوا تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما را
که بایشان نمودیم از معجزات و یا دلایل عقلیه پس ایشان رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند ایشان انکار
و استکبار نمودند فَدَمَّرْنَاهُمْ پس هلاک کردیم و نیست گردانیدیم آنها را تَدْمِيرًا هلاک کردنی و
نیست گردانیدنی باغراق در دریا وَقَوْمَ نُوحٍ و گروه نوح را لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ آنهنگام که تکذیب
کردند پیغمبرانرا یعنی نوح و آنانکه قبل از وی بودند چون ادریس و شیث یا همین تکذیب نوح کردند و لیکن
تکذیب یک پیغمبر مستلزم تکذیب همه پیغمبرانست یا مطلقا بعث رسل را انکار کردند چون براهمه أَغْرَقْنَاهُمْ
غرقه ساختیم ایشانرا بطوفان وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم قصه ایشانرا لِلنَّاسِ آيَةً برای مردمان
نشانه تا از آن عبرت گیرند وَأَعْتَدْنَا و آماده و مهیا کرده ایم لِلظَّالِمِينَ برای ستمکاران عَذَابًا
أَلِيمًا عذابی دردناک ورای آنچه در دنیا بایشان رسید وَعَادًا و گردانیدیم قصه عاد و اهلاک ایشانرا
بجهت تکذیب نمودن ایشان هود را علامتی از برای مردمان تا از آن عبرت گیرند وَثَمُودَ و همچنین گروه
ثمود را که تکذیب صالح کردند وَأَصْحَابَ الرَّسِّ و اصحاب چاه رس را که در طغیان بحد نهایت رسیده بودند
رس چاهیست در تهامه یا در آذربایجان یا در انطاکیه که صاحب یس یعنی حبیب نجار را در وی کشتند
یا چشمه بوده در نخلستانی که از بنی اسد بود یا همان اخدود است که در سورة البروج مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی و گویند قریه بوده فلج از ولایت یمن و اصحاب آن از بقایای ثمود بودند پیغمبری بدیشان مبعوث
شد او را کشتند و در بعضی تفاسیر مذکور است که بعد از قتل او گوشت و را بکشتند بخوردند عذاب بر ایشان رسید
و یا جمعی بت پرست بودند که شعیب علیه السلام بدیشان آمد و تکذیب وی نمودند روزی بر حوالی چاهی که
داشتند مجتمع شده با ایذای شعیب مشغول شدند ناگاه آن چاه در هم افتاد و همه ایشان با منازل و مواشی

بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجرهٔ صنوبر می پرستیدند پیغمبری از نسل یهودای بن یعقوب بدیشان
مبعوث شد واو را تکذیب نموده بکشتند و در چاهی افکندند ابری سیاه بر ایشان سایه افکند و از آن
ابر صاعقه ای آتش بیرون آمده همه را بسوخت یا اهل بئر معطله بود که قصهٔ ایشان گذشت و یا اصحاب
حنظلة بن صفوانند و چون تکذیب نبی خود کردند حق تعالی ایشانرا مبتلا کرد بمرغی دراز گردن که اعجوبه
او بهمه الوان ملون بود و بجهت طول عنق او او را عنقا گفتندی و بر کوهی که او را دمخ یا فتخ گفتندی مقام
داشت بیامدی و کودکان و مواشی خورد ایشانرا در ربودی و فرو بردی و بدین جهت او را مغرب
گفتندی یعنی فرو برنده و ناپدید کننده روزی دختری که نزدیک ببلوغ رسیده بود از میان ایشان بربود
و ایشان شکایت آن مرغ بپیش پیغمبر خود آورده شرط کردند که اگر شر او کفایت کرده ایمان آرند پیغمبر
دست بدعا برداشت و گفت اللّهُمَّ خُذْهَا وَاقْطَعْ نَسْلَهَا بارخدایا بگیر او را و نسلش را قطع کن دعای
پیغمبر بعز اجابت رسیده آن مرغ غایب شد و دیگر از و اثر و خبر بدنیا مد و جز نام و نشانی از و
نماند و در چیزهای نایاب بدو مثل میزنند کما قیل شعر منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا
زین هر دو ماند نام چو عنقا و کیمیا پس این قوم بعد از غیبت عنقا در تمرّد و عناد افزودند و حنظله را
شهید کردند و حق تعالی آتش را بر ایشان نازل ساخت و همه را بسوخت و امام زین العابدین علی بن الحسین
علیهما السّلام از پدر بزرگوار خود نقل کرده که آنحضرت از امیر المؤمنین ع روایت کرده که مردی از بزرگان
بنی تمیم بنزدیک وی آمد و از وی پرسید که اصحاب رس چکسانند و در کدام عصر بودند و پیغمبر ایشان که
بود و جای ایشان کجا بود و بچه چیز هلاک شدند که من در کتاب خدا ذکر ایشان می یابم و قصهٔ ایشان
مذکور نیست امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود از من چیزی پرسیدی که هیچکس از من نپرسیده و کسی
ترا از آن خبر ندهد پس از من فرا گیر یا اخا تمیم بدانکه ایشان گروهی بودند که درخت صنوبر پرستیدندی
و آن درخت را شاه درختان خواندندی و آنرا یافث بن نوح کشته بود بر کنار چشمه که او را دوشاب
گفتندی و حق تعالی آن چشمه را برای نوح گشاده بود پس از طوفان و ایشانرا اصحاب رس برای آن
خواندندی که پیغمبر خود را در زیر زمین کردند و ایشان قبل از سلیمان بن داود بودند و دوازده
درخت بر حوالی آن جوی داشتند و آنموضع از بلاد مشرق بود و در آن روزگار جویی نبود که از آن آب
شیرین تر و با شد هیچ شهر آبادانتر از آن شهر نبود و اهل آن نسبت ببلاد دیگر بیشتر بودند و آنجا




قریهای متعدده بودند بزرگترین آن قری قریه بود که آنرا اسفندباد گفتندی و مسکن ملک ایشان بود
و نام آن ملک ترکون بن عابور بن ناووس بن سازن بن نمرود بن کنعان بود و این چشمه و درخت صنوبر
درین دیه بود هر یک از این مردم از آن درخت شاخها گرفته بودند و در منزل خود نشانده و درختان بیار
از آن صنوبر پیدا شده و ایشان آب آن چشمه بر خود حرام گردانیده بودند و چهارپایانرا نیز آب نمیدادند
و اگر کسی از آن آب بر گرفتی او را بکشتندی و گفتندی این حیات خدایان ماست سزاوار نباشد که از آن
کم کنند و در هر عیدی که ایشانرا بودی بیامدندی و آن درخت را که نزدیک دیه ایشان بودی بیاراستندی
بانواع حلل و جواهر و جامهای حریر مصوّر براو پوشانیدندی و گاو و گوسفند بسیار بیاوردندی و نزد
آن قربان کردندی و آتش برافروختندی و آن ذبایح را در آن افکندندی و چون دود آن برهوا شدی و آسمانرا
بپوشیدی آن درخت را ایشان سجده کردندی و بگریستندی و تضرع کردندی و گفتندی ای خدای ما
از ما راضی شو شیطان بیامدی و شاخ آن درخت را بجنبانیدی و از ساق درخت آواز دادی مانند
آواز کودکی و گفتی که ای بندگان من از شما خشنود شدم ایشان از این آواز خوشحال شدندی و بنشاط
تمام آن روز و آن شب بخمر و سایر لهو و لعب مشغول شدندی و بر سر هر ماه بر جانب درختها که بر
در دیه ایشان بودی توجه نمودندی و باین طریق عمل کردندی و چون بنزدیک آن دیه بزرگتر رسیدندی
که اصل آن شجره آنجا بود و همه اشجار دیگر از آن گرفته بودند و بر دیه خود نشانده مردمان دیه از صغیر
و کبیر باستقبال ایشان بیرون آمدندی و در آن موضع سراپرده بزدندی از دیبایی که بر آن انواع
صور مصوّر کرده بودند و آنرا دوازده در بودی برای هر دیهی دری و از بیرون آن سراپرده آن
شجره را سجده کردندی و اضعاف آن قربانها بنزدیک آن درختان دیگر کردندی و تضرع بیار
نمودی ابلیس بیامدی و شاخهای این درختانرا سخت بجنبانیدی و باواز بلند آواز دادی و ایشانرا
وعدهای بسیار دادی و ایشان سر برداشتندی و نشاط کردندی و بلهو و لعب مشغول شدندی و دوازده
شبانروز بعدد عیدها که در هر سال ایشانرا بودی باین منوال گذرانیدندی و بعد از آن بجاهای
خود رجوع کردندی چون مدتی بر این بگذشت حق تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد از فرزندان یهودای
بن یعقوب و مدت مدید ایشانرا دعوت میکرد بخدای تعالی اجابت نکردند و در کفر و عناد افزودند
آن پیغمبر گفت بارخدایا تو عالمی که ایشان نافرمانی را از حد بردند و از پرستش این درخت باز نمی ایستند

آیتی بدیشان نمای دراین درخت وآنرا خشك کردان حق تعالی آن درخت را خشك کردانید ایشان
ازان حالت پریشان شدند وکفتکوی درمیان ایشان افتاده بدو فرقه شدند کروهی کفتند این
از سحر این مرداست که پیغمبر خدای آسمانست خواست که شمارا باطاعت خدای خود آرد باین سحر کرد
تا خشك شد وکروه دیکر کفتند این بجهت آنست که خدایان شما برشما خشم کرفته اند بجهت انکه این
مرد آنهارا دشنام میدهد وشما مزاحم او نمیشوید پس همه کس برکشتن آن پیغمبر اتفاق کردند تا رضای
معبودان ایشان حاصل شود پس نزدیك آن چشمه چاهی بکندند و اطراف آنرا از زیر برآوردند وآن
پیغمبررا کرفته بدانجا بردند و درچاه کردند وبت مهینی که از سنك تراشیده بودند بیاوردند وبر
سرآن چاه نهادند وکفتند شاید ناله وآه اورا این معبود بزرك بشنود وازما راضی کردد ومعبودان
دیکررا ازما خشنود سازد پس آن پیغمبر در زیر آن زمین مینالید وخدای بتضرع وزاری میخواند تا قبض
روح او شد بعد از آن جبرئیل را کفت که کثرت نعمت وحلم من این بندکان کافر نعمت را مغرور
کردانید وسالهاست که بعبادت غیر من مشغولند ومع ذلك پیغمبر مرا بکشتند اکنون از ایشان انتقام
کشم بعزت وجلال خودم که ایشانرا عبرت جهانیان کردانم پس چون نوبت عید ایشان در رسید بعادت
خود بعیدکاه خود آمدند وبسجده وقربان ولهو ولعب ونشاط مشغول شدند خدا وند تعالی بادسرخ
بدیشان فرستاد وایشان از آن باد دریکدیکر میریختند ودرپی یکدیکر میکریختند پس زمین را
امر کرد تا در زیر ایشان سنك کبریت شد وابری سیاه ازبالای سر ایشان ایستاد وآتش برایشان
بارانید وهمه آنها کداخته شدند مانند ارزیز در آتش اینست قصه اصحاب رس که از من پرسیدی و
باقی احوال دراین باب حواله بمنهج الصادقین است که حق تعالی میفرماید که ما اصحاب رس را هلاك کردانیدیم
وَقُرُونًا واهل قرنهای که بودند بَيْنَ ذَٰلِكَ میان این قبایل عاد وثمود واهل رس كَثِيرًا
قرنهای بسیار که جز خدا کسی ایشانرا نداند وکویند مراد میان نوح است واصحاب رس وقرن هفتاد
سالست ونزد بعضی چهل سال وَكُلًّا وهریك از این امتان قرون ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ زدیم
از برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصه‌های عجیبه پیشینیان برای ایشان وبرایشان حجت لازم کردانیدیم
وَكُلًّا وهمه را تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا نیست کردیم نیست کردنی یعنی بتیز ولعذاب برایشان همه راچون
خاك وخاشاك خورد ومرد کردیم وَلَقَدْ أَتَوْا وبتحقیق که آمدند یعنی کذشتند قریش در وقت
قص

تجارت



تجارت بشام عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ برآن دیهی که بارانیده شد برآن مَطَرَ السَّوْءِ بارانبد
یعنی سنك باران مراد دیه سدوم است از مؤتفکات ولوط پیغمبر آنجا نشستی وبعد از انقلاب وزیر
وزبر شدن آن حق تعالی سنك بارانید براهل آن أَفَلَمْ يَكُونُوا آیا پس نبودند قریش که در وقت مرور
خود برآن يَرَوْنَهَا دیدندآنرا بدیده‌های خود وآثار عذاب برا مشاهده کردند تا ازآن متعظ کردند
بَلْ چنانست که ندیدند بلکه كَانُوا بودند از روی کفر لَا يَرْجُونَ نُشُورًا توقع نداشتند برانگیختن را ع
وعاقبت بجزای خود رسیدند وازینجهت بدیده انتقاظ درآن نظر نکردند ومانند چهارپایان خود برآن
مرور کردند وَإِذَا رَأَوْكَ وچون می بینند ترا ای محمد این کافران جاحد ومشرکان معاند
إِنْ يَتَّخِذُونَكَ فرا میکیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مکر مثل کسی که باوی باستهزا وبروجه سخریت میکویند ص
أَهَٰذَا الَّذِي آیا این آنکس است که بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا برانکیخته او را خدای فرستاده شده کمراه بحق
إِنْ كَادَ نزدیك بود که اینکس یعنی محمد بسخن دلفریب وبسیاری جهد در دعوت وکثرت ایراد دلایل
مدعای خود لَيُضِلُّنَا کمراه کرداند مارا عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش خدایان ما لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا اکر نه آن
بودی که ما صبر کردیم عَلَيْهَا برعبادت آنها وثابت قدم شدیم در پرستش ایشان مارا باز مید اشت
از آن بجهت کثرت دعوت کردن او بتوحید که قایل این قولند وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ وزود باشد که
بدانند حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ آنهنکام که معاینه بینند عذابرا که مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا کیست از
اهل ایمان وایشان کمراه تر از طریق هدی از سعید جبیر مرویست که مشرکان سنکی یا کلوخی یا
چوبی را می پرستیدند وچون سنکی یا چوب نیکوتر یا بهتر دیدندی معبود خود را کذاشته بپرستش
آن پرداختندی حق تعالی فرمود که أَرَأَيْتَ آیا دیدی مَنِ اتَّخَذَ کسی را که فرا کرفت إِلَٰهَهُ هَوَاهُ ط
هوای خود را خدای خود یعنی کسی را که هرچند کاه آرزوی باشد پرستد ابن عباس فرموده که معنی
آنست که آیا دیدی آنرا که ترك عبادت خالق خود کرد وتابع آرزوی باطل خود شده سنك را پرستید
وبرآن بثبات ورزید محققان کفته اند که هرکه غیر خدا چیزیرا دوست دارد واکرچه خدایرا
پرستد درحقیقت خدای خود آن چیز را پرستیده زیرا که هوای او اورا بمحبت غیر خدا میدارد وسید حسینی
در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را با حوا عقد بستند ابلیس ودنیارا با یکدیکر پیوستند
همچنانکه از امتزاج آنها آدمی وجود کرفت از وصلت اینها هوا متولد شد ودر مهد طبیعت از جوشش

اخلاط اربعه تربیت یافت وجملهٔ اوصاف ذمیمه که بازار دنیا را رواج و رونق از آنهاست
از هوا مدد می یابد و رسوم عادات مردوده ومذاهب مختلفه از ظهور آن تاثیر می پزیرد وقوت غلبهٔ
او تا بحدیست که اَلْهَوَاءُ اَقَلُّ اِلٰهٍ عُبِدَ فِی الْاَرْضِ در شان او وارد شده و زبان قرآن در بیان آن
چنین فرموده که اَرَاَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَوَاهُ گویا که اصل هواست وآلههٔ باطله فروع آویند و انیجا ست
که مخالفت هوا سبب وصولست بر انکس که هوای خود را خدای خود ساخته اَفَاَنْتَ تَکُوْنُ عَلَیْهِ
آیا پس تو باشی برا و وَکِیْلًا نگهبانی که اورا باکراه واجبار از آن منع کنی یعنی قادر نیستی اَمْ تَحْسَبُ
بلکه گمان می بری اَنَّ اَکْثَرَهُمْ انکه بیشترین مشرکان یَسْمَعُوْنَ میشنوند بگوش هوش
اَوْ یَعْقِلُوْنَ یا تعقل میکنند بدان دلایل توحید را وحجج وآیات هادیه را وبجهت این پندار اهتمام داری
وطمع میکنی در ایمان ایشان بخلاف نیست وتخصیص اکثر بجهت آنست که بعضی از ایشان ایمان آوردند
وبعضی دیگر طریق حق را تعقل کردند و دریافتند اما بجهت استکبار یا خوف فوت ریاست مکابره نمودند
اِنْ هُمْ اِلَّا کَالْاَنْعَامِ نیستند ایشان مگر چهارپایان در عدم انتفاع بسماع کلام وعدم تدبر
در دلائل قدرت ملک علام وآیات ومعجزات سید انام صلعم بَلْ هُمْ بلکه ایشان اَضَلُّ سَبِیْلًا
گمراه ترند از روی راه یافتن چه ایشان انقیاد متعهد خود میکنند وآنچه بدان مامورند منقادند وایشان
از عبادت پروردگار خود ابا می نمایند و دیگر چهارپایان مطالب چیزی اند که ایشان را سود دارد ومجتنب
از آنچه ایشان را ضرر رساند ومشرکان از ثواب که اعظم منافع است میگریزند و در سیئات که موجب
اشد عذابست می آویزند ونیز انعام اگرچه اعتقاد ندارند بحق وکسب چیزی نمیکنند اما معتقد باطل
نیز نیستند وکسب شر نیز نمیکنند بجهت عدم شعور بخلاف این گروه و دیگر جهالت انعام ضرر بکسی
نمیرساند وجهالت کافران موجب ضلالت و فتنه است و منع مردمان از حق و دیگر متمکن نیست
بر طلب کمال پس تقصیری از جانب آنها نیست وذم بر آنها مترتب نگردد واین جماعت مقصرند ومستحق
اعظم عقاب بر تقصیر خود بعد از آن بیان دلایل قدرت خود میکند تا بندگان در آن تامل کرده راه
بوحدانیت او برند ومیفرماید که اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی ونظر نمیکنی ای بیننده اِلٰی رَبِّکَ بصنع پروردگار
خود که از محض قدرت خود کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ چگونه کشید وگسترانید سایه را از ظهور صبح تا برآمدن
آفتاب وزمان آن ظل خوشترین ازمنهٔ روزاست چه ظلمت خاص جهت نفرت طبع است وانقباض





نور بصر و شعاع شمس مستحق هوا ومفرق نور بصر ودر آن محل این هر دو منتفیست لهذا از جملهٔ نعم
بهشت ظل ممدود خواهد بود وَلَوْ شَاءَ واگر خواستی خدای لَجَعَلَهُ هر آینه گردانیدی آن سایه را
سَاکِنًا ثابت وآرام یافته بر یک منوال و یا غیر متقلص خواهد بود بانکه شمس بر وضع واحد مقیم باشد
بقوله ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ پس برگردانیدیم آفتاب را عَلَیْهِ بر شناختن آن دَلِیْلًا راه نمای چه
سایه بی آفتاب شناخته نمیشود زیرا که سایه نزد حس ظاهر نمیگردد تا آنکه آفتاب طلوع کند وضوء آن بر بعض
واقع شود و یا آنکه سایه یافت نمیشود ومتفاوت نمیگردد مگر بسبب حرکت آفتاب واز ابن عباس منقولست
که دلالت شمس بانیمعنیست که اگر شمس نبودی سایه شناخته نشدی واگر نور نبودی ظلمت دانسته نشدی
وهر چیزی شناخته میشود باضداد آن ثُمَّ قَبَضْنَاهُ پس فراگرفتیم سایه را اِلَیْنَا بسوی خود یعنی
زایل ساختیم آنرا بارتفاع شمس در موقع آن چه هر چند آفتاب بلند میشود سایه کم میشود وکلبی گفته که چون
آفتاب طالع شد حق تعالی قبض ظل میکند و فرا میگیرد آنرا قَبْضًا یَسِیْرًا فرا گرفتنی آسان یعنی اندک
اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم وآنرا بتدریج قبض نمودیم و زایل ساختیم چه اگر
یکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که بسایه باز بسته است معطل ماندی و وجه دیگر در معنی آیه آنست
که نمی بینی که حق تعالی چگونه بکشید سایه را در وقتی که بنا کرد آسمان را همچون قبه واین قبه سایهٔ خود را بر زمین
افکند واگر خدا خواستی او را ساکن گردانیدی تا هم بر آن حالت بماندی پس آفتاب را آفریدی واو را بر آن سایه دلیل
گردانیدی که از پیش میرود و سایه از پی وی وهمچون کسی که از پی دلیل ورا هنمای خود میرود وبعد از آن قبض کرد
سایه را قبضی بتدریج تا منتهی شد بغایت نقصان ونزد بعضی مراد ظل زمین است یعنی ظلمت شب وضمیر
قَبَضْنَاهُ راجع بدلیل ومعنی اینکه خدای در شب بسط زمین کرد وعالم را تاریک ساخت وآنرا دوامی نداد بلکه
آفتاب را طالع ساخته دلیل شناخت او گردانیده که تُبَیَّنُ الْاَشْیَاءُ بِاَضْدَادِهَا واوقات روزها را نیز دانیم
شناخت بلکه آن دلیل را که شمس است قبض کرد با قول تا باز شب درآمد واین هر دو زمان را که عبارت از
شب و روز است جهت آرایش وآرامش جهت خلق تعیین فرمود و در عین المعانی آورده که مد ظل زمان
فترتست که مردمان در ظلمات حیرت بودند وشمس نور اسلام که طلوع جمال سید انام علیه الصلوة و
السلامست از افق کرام طالع گشت واگر آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی ظلمت مانده بروشنی آگاهی
نرسیدندی شعر گر نه خورشید جمال یار گشتی رهنمون ٪ از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون ٪

صاحب کشف الاسرار کوید کاین از روی ظاهر معجزهٔ مصطفی است م و بفهم اهل حقیقت اشارت
بقرب و کرامت وی اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت صلعم در سفری بوقت قیلوله در زیر
درختی فرود آمد یاران بسیار همراه بودند و سایهٔ درخت اندك بود حق تعالی بقدرت کامله واظهار
معجزهٔ نبویه سایهٔ آن درخت را ممدود کردانید چنانکه لشکر اسلام در آنجا بیاسودند و این آیه نازل شد
و نشان خصوصیت و قرب آنست که فرمود أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ موسی را بوقت رؤیة داغ لن ترانی بر دل
نهاد و این حضرت را بی طلب فرمود که مرا می بینی و در من می نکری و دیکر چه میخواهی وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ
و او آنکس است که کردانید لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا برای شما شب را پوشش تا در او آرام کیرند همچنانکه
در لباس آرام میکیرند وَالنَّوْمَ سُبَاتًا و خواب را راحتی تا بدان آسایش یابند بقطع شواغل
و صنایع وَجَعَلَ النَّهَارَ و کردانید روز را نُشُورًا خداوند انتشار و پراکنده شدن دران برای
طلب معیشت و یا آنکه مقرر کرد روز برا یعنی شما را روز از خواب برانکیخت مانند برانکیختن مردکان
این اشارتست با آنکه خواب و بیداری نمونهٔ موت و نشور است چه نوم مشابه موتست در قطع حیوة و نشور
برانکیخته شدنست از خواب مانند بعث اموات بعد از موت و از لقمان حکیم که بآن اشارت ارشاد پسر
خود نموده اینست که کفت ای پسر من همچنانکه بخواب میروی پس بیدار میشوی بهمین طریقه خواهی مرد
و مبعوث خواهی کشت وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ و اوست آنکس که فرستاد بادها را بُشْرًا بشارت
دهندکان بباران بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از نزول رحمت او که بارانست چه وزیدن بادها غالبا
دلالت میکند بر وقوع باران در آن زمان وَأَنزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از آسمان
مَاءً طَهُورًا آبی پاك کننده که مزیل حدث و خبث است چنانکه در جایی دیکر میفرماید که وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم
مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ و بیان مسائل متفرعهٔ احکام
طهارت برین آیه در منهج الصادقین مذکور است حاصل که حق تعالی میفرماید بر وجه انعام و امتنان که
ما فرو فرستادیم آب پاك کننده را که بارانست لِّنُحْيِيَ بِهِ تا زنده کنیم بآن آب بَلْدَةً مَّيْتًا شهر
مرده یعنی موضعی را که در او خشك سالی بوده یا مکانی را که در زمستان خشك و افسرده کشته زنده
کردانیدیم و تازه و تر سازیم وَنُسْقِيَهُ و بیاشامانیم مِمَّا خَلَقْنَا از آنچه آفریده ایم أَنْعَامًا
چهارپایان را وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا و مردمان بسیار را یعنی از اهل بادیها چه ارباب قری و بلدان را انهار

ومنافع


ومنافع هست که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ و بدرستی که ما کردانیده ایم
باران را بَيْنَهُمْ میان ایشان در شهرهای مختلف و اوقات متفاوت بصنعتهای مختلف یعنی بزرك
قطره و ریزه و غیر آن از قلت و کثرت بحسب حکمت و مصلحت از ابن عباس مرویست که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هیچ سالی باران آن از سال دیکر بیشتر بود یا کمتر و لیکن حق تعالی تقسیم آن
فرموده میان بندکان خود بر هر تقدیر که خواهد باینوجه که بجهت معصیت باران شهر ایشان را بشهری
دیکر یا به بیابانها و دریاها ریزان سازد پس این تلاوت فرمود که وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ و کویند معنی
آیه آنست که مکرر کردیم ما سخن ابر و باران در قرآن یا سایر کتب لِيَذَّكَّرُوا بجهت آنکه تدبر کنند بندکان
تا حق نعمت ما معرفت پیدا کنند و بقدرت ما عارف شوند و شکرکذاری نمایند و عبرت کیرند بصرف
آن از ایشان یا بسوی ایشان بجهت آن ترك معصیت نمایند یا سپاس باری آن کنند فَأَبَىٰ أَكْثَرُ
النَّاسِ پس سر باز زدند بیشتر مردمان و قبول آن نکردند إِلَّا كُفُورًا مکر ناسپاسی و کفران
نعمت را و یا جحود ورزیدند و کفتند ما باران داده شدیم بجهت فلان و فلان ستاره و شبهه نیست که
هر که عقیدهٔ اش این باشد که باران از ستارکانست و علت آن هبوط و صعود کواکبست کافر است اما اکر
معتقد چنین باشد که باران از خلق الله است و کواکب وسایط و امارانند که حق تعالی برای نزول آن
مقدر فرموده کافر نمیشود وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا و اکر میخواستیم هر آینه می انکیختیم فِي كُلِّ قَرْيَةٍ
در هر دیهی نَّذِيرًا پیغمبری بیم کننده و اما ما بجهة تعظیم شان و علو مکانت تو و تفضیل تو بر سایر ع
انبیا نبوة را بر تو ختم کردیم و ترا بر کافهٔ مردمان مبعوث ساختیم تا روز قیامت پس مقابل سازد این
نعمت را بثبات و اجتهاد در دعوت و اظهار حق فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ پس مبر کافرانرا که ترا بدین فرمان
آبای خود دعوت میکنند وَجَاهِدْهُم و جهاد کن با ایشان بِهِ بفرمان یا بترك اطاعت ایشان
که فلا تطع دالست بر آن مراد آنست که کفار اجتهاد میکنند در ابطال حق پس تو در مقابلهٔ ایشان ازالهٔ
باطل نمای و در مخالفت ایشان و دفع شبههٔ باطلهٔ ایشان که جِهَادًا كَبِيرًا اکبر جهاد نمودن است
با اعدا بشمشیر جد و جهد نمای و حدیث رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ اشارتست
برین و باین دلالتست بر آنکه مجاهده و جهاد در حل شبههٔ مبطلین و اعدای دین از اجل جهاد است و
اعظم از آن میتواند بود که مراد مقاتله باشد یعنی ای محمد با هم کفار جهاد و مقاتله نمای و بشمشیر آبدار

وبتوفیق حضرت پروردگار بعد از آن تعداد نعمت دیگر میکند که دلالت تامه دارد بر قدرة کامله و متفرد مایند
که وَهُوَ الَّذِی واوست انکس که بحکمت شامله مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ بهم کذاشت دو دریا را یعنی مجاور و ملاصق
هم ساخت بی انکه بهم آمیزند هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ پس یکی آبیست شیرین و بسیار خوش مزه که از فرط عذوبت
دافع تشنکیست وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ واین دیکر آب شور وتلخ یعنی بحر فارس وروم وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا
وساخت میان این دو دریا بَرْزَخًا حاجزی ومانعی از قدرة خود وَحِجْرًا مَّحْجُورًا وحرامی محروم
نا روا که یکی بر دیکری غلبه کند یعنی میان آنها تنافری بلیغ پیدا کردیم بروجهی که کو ییا بدیکری میکوید که
حِجْرًا مَّحْجُورًا یعنی از من دور شو وبمن آمیخته مشو همچنانکه کسی آنرا بدشمن خود میکوید تا از شر او ایمن کردد
وتحقیق این کلمه در بالا معلوم شد وتحقیق این سخن در این مقام آنست که حق تعالی بقدرة کامله خود حاجزی
ومانعی در میان این هر دو دریا پیدا کرده تا بهم مختلط نشوند و باقتدار تمام خود منع بلیغ فرموده
انکه مِلْحٌ أُجَاجٌ افساد کننده در عَذْبٌ فُرَاتٌ آنرا از عقوبت خودش متغیر کرداند و نزد بعضی حِجْرًا مَّحْجُورًا
محو داست یعنی بین البحرین حدی معین ومقرر کردیم مانند دجله که میان دو دریا کشیده است و نمی
کذارد که هر دو بهم رسند وطعم یکدیکر را فاسد کنند وکویند مراد ببحر عذب عظیمست مانند نیل
وسیحون ودجله وجیحون وبحر ملح سایر دریاها و برزخ میان آنها بیابانهاست وشهرها که بینهما
واقع شده اند وبنا براین قدرت در فصل است واختلاف صفت با انکه مقتضای اجزای هر عنصری
آنست که متلاصق ومتشابه یکدیکر باشد در کیفیت وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ واوست که آفریدار محض قدرة
مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا از آب آدم را ع یعنی آبی که طینت او را بدان تخمیر کرد و یا انکه آبرا جزئی از مادهٔ بشر کردانید
یا مجتمع شود صفت سلامت وقبول اشکال وهیئت بشریت کند بسهولت ویا خلق کرد جنس آدمی را
از آب منی فَجَعَلَهُ پس کردانید نَسَبًا وَصِهْرًا خداوند نژاد ونیو بر دو قسم تقسیم فرمود ذکور
که نسب انسان بدیشان بود چنانکه فلان بن فلان واناث که مصاهرت ودامادی بدیشان وجود کیرد
مانند اینست قوله تعالی فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ واز امیر المؤمنین علی ع مرویست که نسب
آنست که نکاح او حرام باشد وصهر آنکه مناکحه بآن حلال باشد چون دختران عم وعمة واز ضحاک مرویست
واز قتاده نقلست که نسب هفت صنفند وصهر پنج صنف که حق تعالی ذکر ایشان فرموده در آیهٔ حُرِّمَتْ
عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ تا آخر وکویند نسب پسران ودختران اند وَكَانَ رَبُّكَ و هست پروردکار تو قَدِيرًا



توانا بر آفریدن بنین وبنات وذکور واناث که متقابلانند ومخلوق از مادهٔ واحده باعضای مختلفه
واطباع متباعده وکاه هست که از نطفهٔ واحده توامان که ذکریت وانانثی ایجاد میفرماید جلت عظمته
وقدرته از سدی که یکی از مفسران ومشاهیر روات اهل سنت است روایتست که این آیه در شان عالیشان
پیغمبر ص وعلی بن ابی طالب ع نزول یافته ومناسبست بر تزویج حضرت خیر النساء فاطمهٔ زهرا علیها السلام
وشاه اولیا ودامادی آنحضرت بحضرت پیغمبر ص واز ابو قتیبه روایتست که کفت از محمد بن سیرین که یکی از
رواة معتبرهٔ اهل سنتست شنیدم که کفت این آیه در شان عالیشان حضرت شاه ولایت پناه امیر المؤمنین
علی علیه السلام نازل کشت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله تزویج کرد فاطمه را علیها السلام بوی چه آنحضرت
جامع نسب وسبب بود اما نسب بجهت آنست که پسر عم پیغمبر خدا بود واما سبب زیرا که شوهر دخترش
بود وهیچکس از صحابه جامع این دو صفت نبود مکر او واز حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم روایتست
که حق تعالی خلق علقه کرد در صلب آدم ع و بصلب شیث رسانید وبعد از آن از صلب طاهرین با رحام
طاهرات نقل میکرد تا بصلب عبد المطلب رسید انکه آنرا دو نصف کرد یکنصف آنرا در صلب عبد الله
نهاد ونصف دیکر در صلب ابو طالب از اول محمد مرا آفرید که محمدم ومرا نبوت ورسالت وکتاب
کرامت فرمود واز دویم علی را خلق کرد وویرا ولایت وطهارت وسخاوت وشجاعت ارزانی فرمود
فلذلک قوله تعالی وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا فانا وعلی خلقنا من نور واحد
مرا وعلی را از یک نور ایجاد فرمود وابو احمد بن داود بن سلیمان از امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام
روایت کرد که آنحضرت فرمود که از آبای کرام خود شنیدم که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که رسول
خدا روزی مرا کفت که ای علی ترا سه چیز داده اند که مرا نداده اند یکی انکه پدر زنی چون من ترا داده اند
ودویم جفتی چون فاطمه وسیم فرزندانی چون حسن وحسین واز امام جعفر صادق علیه السلام مرویست
که امام حسین ع فرمود که روزی با برادرم حسن در بعضی از کوچهای مدینه می رفتیم جابر بن عبد الله انصاری
وانس بن مالک می آمدند چون جابر نزد ما رسید در دست وپای ما افتاد وبوسه بر دست وپای ما می داد
انس او را ملامت کرد که تو مردی بزرک سالی ومکان ومرتبه که تراست از رسول این حال مناسب آن
نیست جابر کفت ای انس ملامت من مکن وخاموش شو که من از رسول ص شنیدم چیزی در حق ایشان
که کمان نداشتم که هیچ آدمی را آن باشد انس کفت آن چیست کفت شنیدم از رسول که فرمود چون خدای جل

که مرا بیافریند نطفهٔ بیافرید از نور سفید و در صلب آدم نهاد و بعد از آن از اصلاب طاهرین
بارحام طاهرات منتقل میساخت تا بصلب عبدالمطلب رسانید پس آنرا بدو نیمه کرد یک نیمه بعبدالله
داد و یک نیمه بابی طالب از عبدالله من بوجود آمدم و از ابی طالب علی انکه نور من بفاطمه نقل کرد پس از
علی وفاطمه حسن وحسین بوجود آمدند و ایشان طاهر و مطهرند اما نطفهٔ فاطمه بحسین انتقال کرد
و نطفهٔ علی بحسین و بعد از آن از صلب حسین آن نطفه منتقل خواهد شد بائمهٔ هدی تا بقیامت
و در خبر است که رسول خدا صلعم فرمود که روزی فرشتهٔ نزد من آمد که قبل از آن نیامده بود و مرا خطابی
کرد که پیش کسی نگفته بود و آن این بود که السلام علیک یا اول یا آخر یا حاشر گفتم ای ملک این چه خطابست
گفت تو اولی باین معنی که اولین کسی که سر از خاک بردارد در روز قیامت تو باشی و آخرین باین اعتبار
که ختم پیغمبرانی و حاشری باین وجه که حشر در روز قیامت بتو و امت تو باشد گفتم چه نام داری گفت
محمود گفتم ای محمود بچه کار نزول یافته گفت جئتک لتزوج النور من النور آمده ام بتو تا تزویج نمایی
نور را بنور گفتم این دو نور کیستند که بهم تزویج نمایم گفت فاطمه و علی و حکم الهی چنانست که در زمین
میان ایشان عقد نکاح کنی که حق تعالی در آسمان عقد نکاح ایشان بسته من گفتم سمعاً وطاعة و چون
برخاست برمیان کتف او نوشته دیدم و آن نوشته این بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
ایدته بعلی ونصرته به گفتم ای محمود چند گاه هست که میان دو کتف تو این نوشته است گفت قبل
ان یخلق الله آدم باربعة وعشرین الف عام پیش از انکه خدای تعالی آدم را آفریند به بیست و چهار
هزار سال و چون این فرشته برفت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فاطمه را بعلی علیهما السلام تزویج نمود
و خوارزمی از ابو العلای همدانی روایت کرده و او از حسین بن علی و او از پدر بزرگوار خود که آنحضرت
فرمود که در خانهٔ ام سلمه نشسته بودم که ناگاه فرشتهٔ بر آنحضرت نازل شد که بیست سر داشت و
بروایت کلبی بیست و سه سر داشت و در هر سری هزار زبان و در هر زبانی بلغتی تسبیح و تقدیس
خدا میکرد که مثابه بلغت دیگر نبود گفت کف دست او فراختر از هفت آسمان و هفت زمین بود
پیغمبر ص پنداشت که جبرئیل است فرمود ای جبرئیل هرگز باین صورت نزد من نیامدهٔ گفت آن فرشته
که من جبرئیل نیستم مرا صرصائیل میگویند حق تعالی مرا بتو فرستاد تا تزویج کنی نور را بنور گفتم
کرا بکه دهم گفت ابنتک فاطمة بعلی بن ابی طالب عم و بیان تزویج فاطمه علیها السلام بروایت امیر المومنین ع

امر بحکم پیغمبر ص از جهت آنکه فاطمه را بعلی ع تزویج شد

عبدالله

125
وعبدالله عباس و عبدالله مسعود و جابر بن عبدالله انصاری و انس بن مالک و ام سلمه بر طریقی که
در مناقب خوارزمی و کتاب ذریة طاهره و کشف و غیره با اختلاف الفاظ برین وجه است که چون
فاطمه بحد بلوغ رسید اکابر قریش از اهل شرف و مال بخواستکاری وی برخاستند رسول الله صلی الله
علیه وآله هر یکی را جوابی میداد و از جمله ابوبکر خواستکاری نمود و گفت یا رسول الله مرا رغبتست که تو
فاطمه را بمن دهی چه تو سابقهٔ اسلام و صحبت میدانی و این معنی را سه مرتبه تکرار کرد و در مرتبهٔ
سیم حضرت فرمود کار فاطمه نسبت بمن ندارد بلکه بمشیت الهی باز گشته است بهر که خواهد دهد عمر نیز
آمد و خواستکاری نمود چنین جواب شنید پس عمر با ابوبکر ملاقات کرد و گفت گمان من چنانست که رسول
میخواهد دختر خود را بیکی از اشراف عرب دهد که او را مال و منال بسیار باشد و صاحب قبایل و عشایر باشد
تا باو قوتی پیدا کند در این بودند که عبدالرحمن بن عوف برسید گفت چه میگوئید ایشان او را برین قصه
مطلع ساختند عبدالرحمن گفت من بروم و خواستکاری کنم و گمان من چنانست که مرا اجابت کند چه مرا مال
وضیاع و عقار بسیار است و رسول درویش است و ممکن است که بمال مایل شده دختر بمن دهد پس جامها
نیکو در پوشید و خود را ببوی خوش معطر گردانید و نزد رسول آمد و خواستکاری کرد حضرت هیچ
جواب نداد و عبدالرحمن گمان برد که بجهت تعیین صداق توقف کرده گفت یا رسول الله چندین شتر
و گاو و گوسفند و زر و سیم بصداق بدهم حضرت در غضب شده دست مبارک دراز کرد و کفی سنگ ریزه
برداشت و در کنار عبدالرحمن ریخت همه در و مرجان گشت گفت این را بردار تا مال تو بیشتر شود و بعد از آن
فرمود که نگفتم که کار فاطمه بارادهٔ الهی بازبسته تا بکسی که خواهد دهد والله که اگر بعد ازین کسی دیگر خطبه
او کند شکایت او با خدای کنم عبدالرحمن منفعل شده بازگشت پس روزی ابوبکر و عمر و سعد بن معاذ مجتمع
شده گفتند رسول خطبهٔ سادات و اشراف قریش رد فرمود گمان ما آنست که رسول فاطمه را بعلی خواهد داد
پس بطلب امیر المؤمنین برخاستند و او را در نخلستان بعضی انصار یافتند که آنرا آب میداد باجرت
چون ایشانرا بدید رطبی چند که حق وی بود حاضر ساخت تا بخوردند و ایشان صورت حال بعرض رسانیدند
ابوبکر گفت ای علی خدای تعالی مجامع فضل و شرف و سخاوت و شجاعت در وجود تو جمع کرده و ترا بانواع
کرامت مخصوص ساخته و هیچ خصلتی از خصایل پسندیده ندانیم مگر که در تو موجود است و مکان
و مرتبهٔ و قرابت و صحبت و متابعت تو با رسول بر هیچکس پوشیده نیست اشراف قریش هم خواستکاری

فاطمه کردند و رسول اباکرد و تو خطبه نکردی امتناع تو از این چیست و تو میدانی که شرف دنیا و آخرت در نکاح
او باز بسته است وکمان ما آنست که خدا و رسول او را برای تو باز گرفته اند حضرت از استماع این سخن آب
در دیدهٔ مبارک بگردانید و فرمود مرا رغبت بسیار است اما مانع خطبه دو چیز است درویشی و تنگدستی
و دیگری حیا از حضرت رسالت که در جهت این سخن را با او باز گویم ایشان گفتند ترا بهر حال خطبه باید
کرد و او را برین تحریص نمودند پس امیر المؤمنین علیه السّلام بخانه آمد و تبدیل جامه نمود و بدر حجرهٔ
رسول خدا آمد و رسول در حجره ام سلمه بود پس در بزد رسول در زدن او را بشناخت پیش از انکه گوید من
علی ام فرمود ای ام سلمه در بگشا تا او در آید ام سلمه گفت نه خدای ما را فرموده که از مردان پنهان شویم فرمود ای
ام سلمه این مرد نیست که احمق و سبکبار نیست بلکه برادر و پسر عم منست و دوست ترین خلقان بنزد من
ام سلمه گفت من برفتم و در بگشادم و بخدا که در را نگه داشت تا که من پنهان شدم و بعد از آن در آمد و
گفت السّلام علیك یا رسول الله و رحمة الله و برکاته رسول گفت و علیك السّلام و رحمة الله و برکاته
و نزد رسول بنشست و سر در پیش افکند و میخواست که سخنی بگوید و حیا مانع او میشد رسول فرمود یا علی
سخنی و حاجتی که داری بگوی وی خاموش شد حضرت فرمود که شاید تو بخطبهٔ فاطمه آمده باشی گفت بلی
یا رسول الله حضرت فرمود هرچه خواهی مقضی و رواست پس امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود که یا رسول
الله تو دانی که در زمان طفولیت مرا از پدر و مادر بپذیرفتهٔ و بجای فرزندم نگاه داشتهٔ و همیشه از
پدر و مادر بر من مشفق تر بودهٔ و آداب علوم دینیه مرا تعلیم دادهٔ و تو دانی که ذخیرهٔ من در دنیا
و آخرت چیست و حق من و قرابت سابقهٔ من از اسلام بر تو پوشیده نیست و من شنیدم که تو گفتی هر
سببی و نسبی منقطع شود مگر سبب و نسب من بعد از آن گفت یا رسول الله من بخطبهٔ فاطمه آمده ام و
طمع دارم که دست رد بر روی من نیفشانی و امید دارم که حق تعالی با لطاف عمیم خود از و نتایج طیب
و طاهر ایجاد فرماید رسول از این سخن خندان شد و فرمود یا علی چیزی داری که آنرا بصداق فاطمه
بدهی تا آنرا صرف زفاف کند گفت یا رسول الله بر تو مخفی نیست که مرا غیر از اسبی و شتری آبکش نیست و تیغ و زرهی
حضرت فرمود اسب و تیغ ترا در جهاد بکار می آید آنرا نتوان فروخت و بشتر نیز احتیاج داری تا بارکه
داشته باشی براو نهی برو و زره را بفروش که چندان ضرورتی نداری چه بی آن بر دشمن غالب می توانی
شد پس امیر المؤمنین فرحناک شده از نزد رسول بیرون آمد و بمصلای خود رفت و بنماز مشغول شد





رسول صلعم سلمان را گفت برو امیر المؤمنین را بخوان سلمان آمد و گفت اجب رسول الله اجابت کن
رسول خدا را امیر المؤمنین نزد پیغمبر آمد حضرت چون او را بدید گفت بشارت باد ترا ای علی که حق تعالی
فاطمه را بتو تزویج فرمود در آسمان پیش از انکه من او را بتو دهم در زمین و در اینحال فرشتهٔ بمن آمد
که پیش از این نیامده بود و گفت مژده باد ترا ای محمد باجتماع شمل و طهارت نسل من گفتم نام تو چیست
گفت سیطائیل یکی از موکلانم بر قایمه از قوایم عرش و من از خدای درخواستم تا این بشارت از جانب
او بتو رسانم جبرئیل بر اثر من می آید تا تفصیل احوال بسمع شریف تو رساند پس در عقب او جبرئیل نازل
شد و مرا بشارت داد و گفت یا رسول الله حضرت عزت امر فرمود بملائکهٔ مقربین تا در آسمان عقد
نکاح ببستند میان فاطمه و علی پس حریری از حریرهای بهشت در دست من نهاد بر آنجا چیزی نوشته
گفتم یا روح الامین این نوشته چیست گفت بر اینجا نوشته که حق تعالی نظر کرد بر زمین و ترا برگزید برسالت
و بار دیگر اطلاع فرمود بر آن و برای تو برادری و مصاحبی و وزیری برگزید و دختر ترا بوی داد گفتم آن
کیست گفت علی بن ابی طالب که برادر دینی و پسر عم نسبی و وزیر و خلیفهٔ تست و حق تعالی امر فرمود خازنان
بهشت را تا بهشتها را آراسته کردند و بغرف و منازل آن خطاب رسید تا بانواع حلی و حلل و جواهر
آراسته شد و حور العین را فرمود تا خود را بیاراستند و بقراءت سورهٔ یس و طه و طواسین مشغول شدند
و بادها را فرمان رسید تا انواع عطر و طیب برداشتند و در بهشت پراکنده ساختند و فرشتگان
همه آسمانها را امر کرد تا در آسمان چهارم جمع آمدند بنزدیك بیت المعمور و منبری از نور بنهادند و این آن
منبر است که آدم را بر او خطبه خوانده در وقتی که حق تعالی او را تعلیم همهٔ اسما فرمود و بفرشتهٔ که نام او راحیل است
و افصح ملائکه خطاب آمد که بر بالای منبر رفت و خطبهٔ فصیحانه مشتمل بر حمد خدا ادا کرد و بعد از آن گفت
ای فرشتگان من کنیز خود را به بندهٔ خود دادم پس فرشتگان همه برین گواه باشید پس جبرئیل گفت همه آسمانها
از این خرمی و برکت در آمدند و خدای تعالی مرا فرمود تا عقد نکاح بستم و فرشتگان را گواه گرفتم و این
نوشته گواهی فرشتگانست برین حریر و حق تعالی فرموده تا آنرا عرض کنم بر تو و مهر از مشك بر آن نهم
و برضوان که خازن بهشتست بسپارم و درخت طوبی را فرمود تا آنچه داشت از حلی و حلل نثار کرد بعد از آن
ابری فرستاد تا در و یاقوت و انواع جواهر نثار کرد و فرمود تا فرشتگان سنبل و قرنفل برو فشاندند
و حور العین برچینند و بیکدیگر میدهند و بآن فخر میکنند تا روز قیامت و میگویند که نثار فاطمه

زهراست بنزدیک شما تا روز قیامت رسد بر صراط بایستید و هر که بر شما بگذرد که مثقالی و حبهٔ از محبت علی
در دل او باشد و محبت فاطمه و فرزندانش این جواز مضمونش بیزاریست از آتش دوزخ و رسیدن بهشت نعیم
بوی دهید و او را به بهشت رسانید بی‌حساب و این حکمیست که من کردم پیش از آنکه خلقانرا آفرینم پس جبرئیل
گفت که روز قیامت بر صراط بایستم و این فرشتگان با من باشند و آن طومارها در دست گرفته چون یکی
از شیعیان و دوستان علی و اولاد او بگذرند این نامه را بدست راست او نهند و در عنوانش نوشته بَرَاءَةٌ
مِنَ الْعَلِیِّ الْجَبَّارِ بِشِیعَةِ عَلِیٍّ وَفَاطِمَةَ مِنَ النَّارِ پس از برای ایشان مرکبان از نور بیاورند بازینها از یاقوت
سرخ فرش آن از حریر و دیبای سبز شیعیان علی بر آن نشسته فرشتگان در پس و پیش ایشان هیچکس
نرسند مگر که از راه ایشان دور شوند و تعظیم تمام دریغ تا بر در بهشت و آن طومارها بیرون آرند و گویند
ای مردمان بیائید و جواز خدایرا برخوانید رضوان و خازنان بهشت گویند که یَا أَوْلِیَاءَ اللّٰهِ اُدْخُلُوهَا
بِسَلَامٍ آمِنِینَ پس درهای بهشت بروی ایشان بگشاید و آنرا باعلای درجات رسانند و در اعلی علیین ایشانرا
رفیق تو و علی و اولاد او گردانند بعد از آن پیغمبر خدا فرمود که هر که خواهد که حق تعالی او را چنان زنده دارد که ما را
و چنان میراند که ما را و در قیامت او را با ما حشر کند و در درجهٔ ما باشد باید که با ما تولا کند و از دشمنان
ما تبرا نماید و دوستان ما را دوست دارد و دشمن ما را دشمن دارد و لعنت کند ایشانرا که حق تعالی ایشانرا
لعنت کرده بزبان پیغمبران و فرشتگان و جملهٔ خلقان پس رسول فرمود جبرئیل مرا گفت که منادی ندا کرد
از عرش که ای فرشتگان من و ساکنان بهشت برکت باد شما را بر تزویج فاطمه و علی که من برکت کردم و راحیل گفت
بارخدایا کدام برکت باشد عظیمتر از کرامت تو ایشانرا و بشارت تو ایشانرا به بهشت و حال آنکه ایشان هنوز در
دردنیا اند حق تعالی فرمود یا راحیل از برکت بر ایشان آنست که ایشانرا بر محبت خود جمع کردم و از فرزندان
ایشان امامان بندگان اند تا ایشان را شرایع دین و احکام و آداب مرضیه تعلیم کنند و با ایشان
حجت لازم گردانم بر خلقان تا بروز قیامت پس جبرئیل گفت مرا خدای امر کرده که ترا اعلام کنم تا فاطمه را بعلی
دهم بعقد نکاح و ایشانرا بشارت دهی بدو پسر زکی و نجیب و طاهر و فاضل در دنیا و آخرت یا علی فرشته
حالی از نزد من رفت و من در حال کس فرستادم و عزم کردم که بامر خدای امتثال نمایم در باب تزویج تو
بفاطمه پس امیر المؤمنین صلوات الله علیه سجدهٔ شکر بجای آورد و حضرت رسول ویرا گفت برخیز و بمسجد رو
که من در عقب تو می‌آیم تا آنچه ملک تعالی ما را امر فرموده بجای آوریم و در حضور مهاجر و انصار ذکر





فضیلت تو کنم آنقدر که چشم تو و دوستان تو بدان روشن گردد امیر المؤمنین ع گوید که من از نزد رسول
بیرون می‌آمدم و از خرمی نمیدانستم که چون براه میروم و در راه بعبد الرحمن عوف رسیدم و او را گفتم
رسول فاطمه را بمن داد و فرمود حق تعالی او را بتو داد و عقد شما در آسمان بستند و رسول در اثر من می
آید تا این حدیث را بر مهاجر و انصار بیان کند عبد الرحمن باز گشت و با من در مسجد آمد و رسول
شادان از عقب ما برسید و بلال را گفت تا منادی کرد و همه مهاجر و انصار را در مسجد جمع کرد پس
آنحضرت بنزدیک منبر بنشست تا همه مردمان بجای خود نشستند آنگاه بر منبر رفت و خطبهٔ فصیح
ادا کرد و بعد از آن گفت ای مهاجر و انصار بدانید که جبرئیل نزد من آمد و مرا خبر داد که خدای تعالی
فرشتگانرا نزد بیت المعمور جمع کرد و ایشانرا گفت که گواه باشید که من فاطمهٔ زهرا را بعلی بن ابی طالب
دادم پس بنشست و فرمود ای علی برخیز و خطبه کن برای خود امیر المؤمنین ع برخواست و خطبهٔ فصیح
مشتمل بر حمد الهی بخواند و بعد از آن فرمود که بدانید ای معشر مردمان که رسول خدا دختر خود را فاطمه
بمن داد پس از وی برسید و گواه شوید که من راضی شدم و نیکو دانم دیدت او مرا و نیکو برادر دیت مرا او
و او بهترین و سید مردمانست در دنیا و آخرت و از جملهٔ صلحاست پس امیر المؤمنین علیه السلام
برخواست و سر بر زمین نهاد و شکر خدایرا بتقدیم رسانید پس اصحاب مبارکباد گفتند حضرت رسالت
صلعم بفرمود تا طبقی خرما بیاوردند و همه از آن بخوردند و بتبرک بخانه بردند و رسول صلعم بحجره رفت و
زنانرا فرمود که بدین شادی و خرمی دف بزنید دف بزدند و از هر جانب ندای مبارکباد برآوردند آنگه
رسول ص امیر المؤمنین را گفت برو و زره را بفروش تا در این کار صرف کنی امیر المؤمنین گفت زره را
ببازار بردم اعرابی بمن رسید و گفت یا علی این زره را چند بمن میفروشی گفتم پانصد درهم دست
در آستین کرد و صرهٔ که پانصد درهم در او بود بیرون آورد و بمن داد و من زره باو دادم و درمها را
نزد رسول آوردم مرا گفت چه کردی گفتم بپانصد درهم فروختم و اینک درمها گفت بکه فروختی
گفتم باعرابی گفت ویرا شناختی گفتم نه فرمود آن جبرئیل بود پیش از آنکه تو باز آیی زره بمن داد پس سلمانرا
بخواند و مشتی از آن زر باو داد و گفت از برای فاطمه چیزی که مایحتاج او باشد بخر و بلال را برفاقت او
فرستاد و آن شصت و سه درهم بود بستری که حشو آن پشم بود بچهار درم بخریدند و مقنعه بچهار درم
و حصیری و آنچه بکار می‌بایست از بالشی که از لیف خرما بود و گلیمی خیبری و مشک آبی و کوزهٔ و سبوئی چند

ومطهرهٔ وجامهٔ باریك از پشم این جمله بخرید و رسول در خانهٔ ام سلمه بود آنها را نزد وی بردند
ام سلمه چون در آن نکریست بکریست وکفت بارخدایا برکت کن آل محمد را پس باقی درم را بام سلمه داد
وفرمود نکاه دار تا وقت حاجت پس امیر المؤمنین یك ماه توقف کرد وشرم میداشت که اظهار زفاف
کند وهر وقت رسول الله صم او را در خلوت دیدی کفت یا علی بهترین زنان را بتو دادم چه نیکو و زیباست
زوجهٔ تو بعد از یکماه عقیل کفت ای برادر چرا طلب زفاف نمیکنی تا با اجتماع شما چشم ما روشن شود
کفت ای برادر والله که رغبت من بنهایت رسیده لیکن حیا مانع میشود کفت بیا تا برویم ومن این
حدیث را بر رسول عرض کنم پس برخاستند وروان شدند در راه ام ایمن خادمهٔ رسول بایشان رسید
وکفت کجا میروید کفتند نزد رسول خدا جهت طلب زفاف فاطمه کفت شما باز کردید که این کار تعلق
بزنان دارد ومن ایشانرا بکویم وتعیین وقت نمایم پس نزد ام سلمه آمد واین حدیث باز کفت ام سلمه فرستاد
وزنان رسول را حاضر کرد چون رسول بخانه آمد کفت سبب اجتماع شما چیست کفتند برای کاری که اکر
خدیجه بودی چشمش بدین کار روشن شدی رسول صم چون نام خدیجه بشنید بکریست وکفت مانند
خدیجه کجا یافت شود تصدیق من کرد وقتی که قوم تکذیب من کردند وانیس من بود زمانی که مردمان
مرا مستوحش میکردند وقوت داد دین مرا بر دین خدا ومواسات کرد با من در نفس ومال وخدا تعالی
مرا امر کرد تا بشارت دادم او را بخانهٔ در بهشت از زمرد سبز زنان کفتند یا رسول الله هرچه تو از خدیجه
کویی بیش از آنست خدای تعالی حشر ما با او کناد یا رسول الله برادر و پسر عم تو التماس زفاف دارد و منتظر است
تا چه جواب آید وحیا مانع او میشود که خود بعرض شما رساند کفت ای ام ایمن او را طلبیده نزد من حاضر
کردان چون حاضر کردانید پس نزد رسول بنشست شرم زده ومنفعل وسر در پیش افکنده پس ام سلمه
کفت آن درمهای فاطمه را که بتو دادم بیاور ام سلمه آنرا حاضر کردانید وحضرت از آنجا مشتی برکرفت
وبامیر المؤمنین داد وکفت برو و روغن وخرما بخر وآنچه رسول فرموده بود بخرید و مشتی دیکر بسلمان
داد که جامه وطیب بخر بیامد وبخرید سعد معاذ بیامد وده کوسفند وکاوی وشتری بهدیه آورد
همچنین سعد بن ربیع وابو ایوب انصاری وعبد الرحمن عوف ویکیك از یاران می آمدند وشتر وکاو
وکوسفند وکندم می آوردند تا هدایای بسیار جمع شد پس رسول الله فرمود تا کندم را آرد کردند ونان
بپختند وامیر المؤمنین را کفت تا این کوسفند وکاو می باید کشت پس آنشب امیر المؤمنین میکشت و پوست

میکند

می کند و رسول پاره پاره میکرد وچون روز شد تمام را کشته بودند پس اصحاب را جمع کرد وفرمود امروز
روز خرمیست مرا یاری دهید تا ولیمهٔ علی بسازیم صحابه برهنه شدند ودیکها بر بار کردند و رسول
چون خدمت ایشان بدید دعای خیر در حق ایشان بتقدیم رسانید چون دو ساعت از روز بر آمد
همهٔ طعامها را پخته بودند پس امیر المومنین با پیغمبر صلی الله علیهما جملهٔ مهاجر وانصار را از ذکور واناث
وخورد و بزرك حاضر کرد ونطعها وحصیرها بیفکندند وطعام بکشیدند وهمهٔ اهل مدینه از آن
طعام بخوردند وسیر شدند وهرچه خواستند بخانهٔ خود بردند وهنوز طعام بسیار بماند ببرکت
رسول واهل بیت روز دیکر نیز آن حضرت مردمان را بخواند تا بیامدند وآن طعام را بخوردند وبغیر
از کوسفند ابو ایوب هیچ طعامی باقی نماند ابو ایوب کفت یا رسول الله جهت آنکه این هدیه حقیر است از
من قبول نمیکنی بخدا که من غیر از این نداشتم الا فدای تو واهل بیت تو کردمی فرمود یا ابو ایوب بدانکه
علی خواست که کوسفند ترا بکشد جبرئیل کفت او را در آخر ذبح کن که در وامر عجیب تعبیه است
پس بزید بن جبیر انصاری را امر کرد تا آنرا بکشت و پوست بکند وبپخت پس فرمود که استخوانهایش را
مشکن وچنان کرد پس دیکر باره اصحاب را جمع کرد وهمه از آن سیر شدند پس امر کرد تا استخوانهایش
جمع کردند وهمه را در پوست وی نهادند پس رسول دعا کرد تا حق تعالی او را زنده کرد وآنرا بابو ایوب داد
حق تعالی از نسل آن کوسفند برکت بسیار داد وچون مردمان متفرق شدند ام سلمه وام ایمن وسوده
وحفصه و سایر زنان مهاجر وانصار را جمع کرد وفرمود که بکار سازی فاطمه مشغول شوید وتیمار
نمایید پس زنان حضرت فاطمه را آرایش کردند وزینت دادند رسول بدیدن فاطمه مسرور شد و
فرمود که فاطمه من از میوهٔ بهشت آفریده شد روزی جبرئیل بمن آمد وسیبی از بهشت بمن آورد وکفت
این سیب را بخور وبا اهل بیت خود مواقعت کن که خدای تعالی برکت این روزی کرداند دختری که سیدهٔ
زنان اولین وآخرین بود من چنین کردم فاطمه از آن بوجود آمد وحوری انسیست واصل او
از بهشت ومرجع او بهشت خواهد بود پس امیر المومنین را فرمود که یا علی آماده باش که اهل ترا بنزد
تو می آورند امیر المؤمنین عم فرمود که من نیز برخاستم وفرمودم تا خانه را می رفتند وطنابی بدیوار
بند کردند تا جامه بر آن افکندند و پوست کوسفندی بیفکندند وبالشی از لیف خرما آنچه خریده
بودند از جهاز فاطمه بخانهٔ من نقل کردند پس دختران عبد المطلب و زنان حضرت رسالت صلعم

بازنان مهاجر وانصار فاطمه را آراسته وپیراسته چادر عصمت برسرش افکندند وتکبیر وتحمید کویان
اورا ازخانه بیرون آوردند وهفتاد حوری بکرد وی درآمدند ومیکفتند لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مَا اَکْرَمَ مُحَمَّدً
وَاَهْلَ بَیْتِهِ عَلَی اللّٰهِ چه کرامی اند محمد واهل بیت او برخدای وجابر بن عبدالله انصاری روایت کند که رسول
بفرمود تا استر شهبا را که دلدل نام داشت زین کردند وحضرت فاطمه را سوار کردند وسلمانرا امر کرد
تا عنان آن بکرفت ورسول با مردان واهل بیت از حمزه وعقیل وجعفر وغیر آن سلاح بسته پیش وپس
میرفتند ودر مناقب از ابن عباس نقل است که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته از پس وپیش میرفتند ودر
کشف الغمه آورده که جبرئیل لجام دلدل داشت واسرافیل رکاب ومیکائیل پاردم تا فاطمه بر بالای آن باستاند
باشد وزنان رجز کویان درعقب میرفتند وذکر خدای تعالی وحمد او میکردند تا بدر سرای امیرالمؤمنین
علی علیه الصلوة والسلام رسیدند مردمان برکشتند چون حضرت فاطمه را باندرون بردند حضرت
رسالت درخانه رفت وعلی علیه السلام در مسجد بود کس بطلب او فرستاد حضرت امیر حاضر کردید
رسول ورا نزد خود بنشاند وام ایمن را بفرمود تا حضرت فاطمه را بیاورد ودست اورا بدست امیر
المؤمنین علی ع داد وفرمود بکیر که تو سزاوارتری نیکو داماد وبرادر ومصاحبی مرا بعد از آن فرمود مَرَحَبًا
بَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ مَرْحَبًا بِمَرَجِ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ مرحبا بدو دریا که بهم رسیدند وبدو ستاره که بهم
پیوستند پس فاطمه را کفت پیش او مانند کنیزان باش تا او چون بنده باشد وعلی را کفت نیکو زنیست
زن تو وفاطمه را کفت نیکو شوهریست شوهر تو انکه بیرون آمد وعصایی در دست کرفت وکفت خدای
تعالی پاک کرداناد شمارا من بصلحم با انکه با شما بصلحست وبجنکم با انکه با شما بجنکست شمارا بخدای می
سپارم پس زنانرا امر کرد تا بازکشتند وهریک بخانه خود رفتند پس امیرالمؤمنین بحضرت فاطمه کفت
ای دختر رسول خدا دستوری باشد تا اراده وردخود کنم کفت صواب باشد واو نیز برخاست
ودرعقب او بایستاد ونماز میکذاردند تا صبح برآمد رسول بیامد وایشان بجهت سرمای بامداد
درجامه خواب بودند چون رسول بیامد خواستند که برخیزند رسول ایشانرا سوکند داد که برحالت خود
باشید پس بیامد وبرسر بالین ایشان بنشست وپاهای مبارک خود را دراندرون کلیم کرد یک پای
اورا امیرالمؤمنین برکرفت وپای دیکر فاطمه حضرت امیرالمؤمنین را کفت نیکو یاریست فاطمه بر طاعت
خدا وبفاطمه نیز همین کفت پس کوزهٔ آب طلبید وآیاتی از قرآن بر آن خواند وباد درآن دمید وامیرالمؤمنین را

کفت بازخور

کفت بازخور ونیمهٔ بکذار وی همچنان کرد رسول آن بقیه را برروی وسینهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام
ریخت وکفت اَذْهَبَ اللّٰهُ عَنْکَ الرِّجْسَ وَطَهَّرَکَ تَطْهِیْرًا وبعد از آن قدری دیکر آب طلبید وآیاتی
چند از قرآن بر آن خواند ~~وباد درآن~~ وفاطمه را کفت باز خور وپارهٔ بکذار فاطمه نیز چنان کرد رسول آنرا
برروی فاطمه ریخت وکفت اَذْهَبَ عَنْکِ الرِّجْسَ وَطَهَّرَکِ تَطْهِیْرًا پس دعای خیر در حق ایشان بتقدیم
رسانید وکمان برد که ایشان بهمین طریقه همه شب با یکدیکر خسبیده بودند جبرئیل بیامد ورسول را از
احیای ایشان خبر داد واین آیه آورد که تَتَجَافٰی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ تا آخر روز دیکر رسول صلی الله
علیه وآله نزد ایشان آمد هریک را درکوشهٔ یافت که بطاعت مشغول بودند دست ایشان بکرفت وبر نطعی
که از خدیجه بود نشانید وفرمود که باید که با یکدیکر دریکجا باشید پس طعامی مهیا ساختند وبیکجای باهم
بخوردند ورسول ایشانرا بخدای سپرد وبمسجد آمد وهمه شب بنماز مشغول شد وایشانرا دعا میکرد روز
سیم پیش از نماز صبح بخانه آمد ایشان درزیر عبا بودند حضرت امیرالمؤمنین را ع کفت که یکساعت بمسجد رو
وبعد از آن فاطمه را کفت ای دختر من یکزمان آکاه باش که من ترا بمردی داده ام که باسلام از همه در پیش
وعلم او از همه بیش است وحلم وزهد وسایر اخلاق حسنهٔ او از همه زیاده است وبدانکه خدای تعالی ترا در آسمان
بعلی داده ومن ترا در زمین بالحکام واو سبحانه بر زمین نظر فرمود ودو مرد را از اهل آن برکزید یکی پدر تو
ودیکری شوهر تو باید که درباره او عصیان ونافرمانی نکنی وآنچه او فرماید با ومبادرت کنی پس دست
برداشت وکفت بارخدایا ایشانرا الفتی ده وفرزندان ایشانرا وارثان بهشت کردان وبر نسل ایشان برکت
فرما وایشانرا امامان بندکان خود کردان پس بمسجد آمد وکفت یا ابا الحسن نیکو زنیست زن تو واو
از حوران بهشتست چه او از میوهٔ بهشتست با او مدارا کن که او پارهٔ ایست از من هرکه او را برنجاند
مرا برنجانیده وهرکه او را شاد کرداند مرا شاد کرده حق تعالی از خشم او خشم کیرد واز رضای او راضی
شود امیرالمؤمنین فرمود بخدا سوکند که چون این سخن از پیغمبر شنیدم هرکز فاطمه را بغضب نیاوردم
وچیزی که موجب کراهیت او باشد از من صادر نشد تا که برحمت خدا انتقال یافت ووی نیز هرکز مرا
درغضب نیاورد ودرهیچ کاری نافرمانی من نکرد ومن هرکاه نظر درروی او میکردم [illegible] اندوه
از دل من زایل میشد بعد از آن فرمود که چون پیغمبر صلی الله علیه خواست که از نزد ما برخیزد فاطمه کفت
ای پدر بزرکوار خادمهٔ از برای من بخر تا مرا یاری دهد حضرت فرمود آیا چیزی بتو دهم که بهتر از خادمه باشد

کفت بلی یا رسول الله فرمود که چیزی که بهتر از خادمه باشد آنست که هر روزی سی و چهار بار تکبیر کویی خدایرا
وسی و سه بار حمد او کویی و سی و سه بار تسبیح او چه این صد است بر زبان و هزار حسنه است در میزان
اعمال ای فاطمه اکر تو در هر صبح این را بکویی جمیع حاجتهای دنیا و آخرت تو روا کرداند القصه فاطمه
بفرمودهٔ پدر بزرکوار بتسبیحات مذکوره مداومت مینمود و خدمت خانه خود میکرد تا که امام حسین
بوجود آمد روزی فاطمه بواسطهٔ بسیاری خدمت و بیداری شب استراحت فرموده بود امیر المؤمنین
در بزد جواب نشنید اما آواز آسیا می آمد که میکردید و کهوارهٔ امام حسن ع می جنبید از آن متعجب شده
بازکشت و اینصورت بحضرت رسالت معروض داشت فرمود ای علی ندانستهٔ که خدایرا در زمین فرشتکانی
اند که موکل بمعونت و یاری آل محمدند و باقی تفاصیل کرامات و معجزات اهل البیت صلوات الله علیهم
در کتب مبسوط مذکور است و بعضی از آن بطرزی تمام در منهج الصادقین مسطور و مرقوم بدانکه
حق تعالی در این سوره بیان تعداد نعمت خود نمود بر بندکان تا شکر کذاری آن کنند و کفا رکفران نموده بعبادت
منعم حقیقی خود مشغول نشدند از ین جهت در صدد خدمت ایشان درآمده اظهار عجز آلههٔ ایشان
نموده میفرماید که وَيَعْبُدُونَ و میپرستند مشرکان مِن دُونِ اللَّهِ بجز از خدای مَا لَا
يَنفَعُهُمْ از آن چیزیرا که نفع نمیرساند بایشان چون پرستش آن کنند و بطاعت آن قیام نمایند وَلَا
يَضُرُّهُمْ و زیان نکند بایشان اکر او را نپرستند مراد بتانند یا هر چیزی که بدون اذن او سبحانه
پرستش میکنند چه هیچ مخلوقی مستقل نیست در نفع و ضر وَكَانَ الْكَافِرُ و هست ناکرویده
بتوحید خدا عَلَىٰ رَبِّهِ بر نافرمانی پروردکار خود ظَهِيرًا هم پشت شیطان و معاون آن در عداوت
و شرک و طغیان وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستاده ایم ترا بر کافهٔ خلقان إِلَّا مُبَشِّرًا مکر در
حالتی که مژده دهندهٔ مؤمنانرا بمثوبت الهی وَنَذِيرًا و بیم کنندهٔ کافرانرا بعقوبت نامتناهی قُلْ مَا
أَسْأَلُكُمْ بکوای محمد کرویده کانرا که نمیخواهم از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی را
إِلَّا مَن شَاءَ مکر کردار آنکس را که خواهد أَن يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ آنکه فرا کیرد بسوی پروردکار خود و قرب
او سَبِيلًا راهی یعنی مزد ایمان و طاعت مؤمنانست زیرا که مرا بر آن نزد خدا اجر مقرر است
و بصحت پیوسته که هر پیغمبریرا برابر عابدان و صالحان امت او ثواب خواهد بود پس طاعت ایشان
راجع به پیغمبر است از حیثیت ترتب ثواب بر آن وجه که صدور طاعت از ایشان بدلالت اوست کم

والدال

وَالدَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ وَتَوَكَّلْ و توکل کن در دفع شر کفار خود عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ
بر زنده که هرکز نمیرد چه متوکل بر زندکان دیکر بموت ایشان ضایع و بی بهره میماند وَسَبِّحْ و پاکی و
پاکیزکی یاد کن خدایرا از صفات نقصان بِحَمْدِهِ در حالتی که آن تسبیح و تنزیه پیوسته باشد بثنا
و ستایش بر او باوصاف کمال و جلال تعالی شانه وَكَفَىٰ بِهِ و بسنده است خدای بِذُنُوبِ عِبَادِهِ
بکناهان پوشیده و آشکارای بندکان خود خَبِيرًا دانا و مطلع بر آن پس ایشانرا بر آن جزا و سزا خواهد
داد و ترا بر عدم ایشان مواخذه نماید الَّذِي آن خدایی که بقدرت کامله خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آفرید
آسمانها و زمینهارا وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آنهاست از ارکان و موالید بتولد فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در
مقدار شش روز از ایام دنیا یا آخرت ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس مستولی شد امر او و استوی کرد عَلَى الْعَرْشِ
بر عرش مجید که بزرکترین مخلوقاتست تحقیق معنی استوا در ما سبق مذکور شد و ذکر این کلام در اینمقام
بجهة زیادتی تقریر است بر وجود توکل بر او نه غیر او چه این دالست بر انکه کسی که خالق هم است توکل بر او باید کرد
و آفریدن آسمان که مدت شش روز که روز آخرتست که هر روزی هزار سال دنیاست و از روزهای دنیا
با وجود قدرت او بر آن بکلمهٔ کن بجهت آنست که تا بندکان نظر کنند درین که حق تعالی با وجود کمال قدرت و
سرعت امر او در هر مراد خلق اشیا نموده بر سبیل تدریج و بواسطهٔ این کارها تعجیل ننموده تانی را
شعار خود سازید که التَّأَنِّي مِنَ الرَّحْمٰنِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّحْمٰنُ اوست آنکسی که خالق همهٔ اشیاست
قادر بر جمیع ممکناتست خداوند بخشنده است فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا پس سؤال کن بحقیقت آنچه مذکور
شد از خلق سموات و ارض و استیلا بر عرش دانایی که خبر دهد ترا بحقیقت آن و آن حق تعالیست یا جبرئیل
یا کسی را که یافته است آنرا در یک متقدمه از علما و اخبار یهود تا تصدیق تو کند باین قول و مرویست
که یهود حکایت کردند از ابتدای خلق اشیا بخلاف آنچه حق تعالی از آن خبر داده بود حبیب خود را فرمود که
فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون کفته شود مر مشرکانرا که اسْجُدُوا لِلرَّحْمٰنِ سجده کنید
مر خدای بسیار بخشنده را قَالُوا وَمَا الرَّحْمٰنُ کویند چه چیز است رحمن یعنی اسمیست که مسمای
او معلوم نیست و آنرا نمیشناسیم چه کافران اسم رحمن بر خدای اطلاق نمیکردند پس چون بسجده مامور
کشتند کفتند ما رحمن را نمیشناسیم و نمیدانیم پس بر وجه انکار کفتند أَنَسْجُدُ آیا سجده نکنیم لِمَا
تَأْمُرُنَا مر آن چیزیرا که میفرمایی مارا بدون معرفت بسجدهٔ آن وَزَادَهُمْ و زیاده کردان ذکر رحمن

ع
یا امر بسجود او مشرکان را نُفُورًا رمیدن از ایمان ورد شدن از راه حق یعنی نزد این حال نفور ایشان
از حق زیاده کشت در فتوحات این سجده را سجدهٔ نفور وانکار میکویند و میفرماید که چون مؤمن در تلاوت
این آیه سجده کند ممتاز کردد از اهل انکار و نفور پس این را سجدهٔ امتیاز توان کفت و سفیان ثوری چون
این آیه خواندی سر باسمان برداشتی و کفت بارخدایا آنچه دشمنان ترا نفور افزود مرا خضوع و فروتنی
افزود برای تو و این سجدهٔ هشتمست از سجدات قرآن که سجدهٔ سنت است نزد ما باتفاق نه واجب تَبَارَكَ
الَّذِي بزرکوار و کثیر البرکتست آن خدایی که بقدرت کامله جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا کردانید یعنی
آفرید در آسمان برجهای دوازده کانه که آن حملست و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب
و قوس و جدی و دلو و حوت و اینها منازل کواکب سیاره است که آن زحل است و مریخ و مشتری و زهره
و عطارد و آفتاب و ماه چه حمل و عقرب خانهٔ مریخ است و ثور و میزان خانهٔ زهره و جوزا و سنبله ازان
عطارد و قوس و حوت جای مشتری و جدی و دلو خانهٔ زحل و سرطان منزل قمر و اسد مکان آفتاب
و عطیهٔ عوفی کفته که مراد ببروج کوشکهای بلندست که حقیقت آن جز او نداند نکاه بانان و حارثان
ملایکه در او باشند و نزد ابو صالح و مجاهد و حسن و قتاده ستارکان بزرکند وَجَعَلَ فِيهَا
و بیافرید در آسمان و یا بروج سِرَاجًا چراغی که آفتابست بقوله وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا و ماهی
تابان روشن و یا روشن سازنده و چون روشنی سراج از نور بیشتر است ازان جهت آنرا از برای شمس ذکر
کرد و این را از برای قمر وَهُوَ الَّذِي و اوست انکه بحکمت تامه جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً کردانید
شب و روز را خداوند ان اختلاف یعنی مخالف یکدیکر در صفات و احوال و یا متعاقب یکدیکر در رفتن
و آمدن چنانکه از ابن عباس مرویست که هر یکرا خلیفهٔ دیکری کردانید یعنی روز را خلیفهٔ شب و شب را
خلیفه روز کرد تا هر کس کار دینی یا دنیوی از و فوت شود تلافی آن بروز کند و اکر بروز فوت شود قضای او
نماید در شب شقیق فرموده که مردی بنزدیک یکی از اصحاب رفت و کفت دی شب نماز از من فوت شد
کفت امروز قضا کن چه حق تعالی میفرماید که جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً یعنی حق تعالی شب و روز را خلیفهٔ
یکدیکر کردانید لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ برای کسی که خواهد آنکه یاد کند امر فایت خود را أَوْ أَرَادَ
شُكُورًا یا خواهد که سپاسداری نماید نعمت خدایرا تا برای وقت متذکری ورد باشد و قضا نمایند کار
امر فوت شده مراد آنست که هر که وردی یا شکری از و فوت شود دیکر از وقت روز و شب تدارک نماید در وقت
دیگر


دیکر آنها را و اینمعنی از ابن عباس و حسن منقولست و از ابو عبدالله صلوات الله علیه ماثور و نزد بعضی
معنی آنست که اختلاف لیل و نهار نمود و متعاقب یکدیکر ایجاد کرد برای کسی که خواهد یاد کند بدایع قدرت و صنایع
فطرت را در ایجاد لیل و نهار و بدان عالم شود بر آنکه عالم را ناچار است از صانع حکیم واجب بالذات رحیم بر
بندکان یا خواهد سپاسداری نماید بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب شب و روز از انجمله است چه روز سبب
معاش است و شب وسیلهٔ راحت و آسایش بعد از آن در صفت بندکان منقاد خود میفرماید که وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ
و بندکان ما پرستندکان خدای بسیار عطا و رحمت کننده اضافه برای تفصیل و تخصیص است یعنی بندکان
مخصوص خدای بخشنده الَّذِينَ يَمْشُونَ آنانکه میروند عَلَى الْأَرْضِ بر روی زمین هَوْنًا از روی
تواضع و افتادکی بسکینه و وقار و خواری وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ و چون خطاب کنند مر ایشان را
نادانان یعنی سخن بی ادبانه با ایشان کویند قَالُوا کویند در جواب سَلَامًا قولی با سلام است یعنی سخن
که سالم باشند در آن از ضرر و ایذای ایشان مراد ترک تعرض است بسفها و اعراض از مجادلهٔ ایشان و تجاهل
از قول ایشان و یا مراد از سلام ترکست و وداع یعنی ما شما را با شما کذاشتیم و در معرض جواب شما نمی
آییم و کویند مراد قول سلام علیکم است یعنی چون جاهلان و سفیهان ببینند بر ایشان سلام کنند تا از
شر ایشان ایمن شوند ابو برزهٔ سلمی روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که از امت من جمعی باشند که
من ایشانرا دوست میدارم و ایشان مرا دوست دارند و ایشان هنوز بوجود نیامده اند و بصفت صبر و حلم
آراسته باشند و بر اصاغر رحیم باشند و با بزرکان با حرمت و توانکران ایشان بر درویشان احسان کنند
و اقویای ایشان بر ضعفا شفقت ورزند و عیادهٔ بیماران کنند و تشییع جنازه کنند و در هر طریق برفق
و مدارا سلوک نمایند کفت یا رسول الله با بندکان رفق نمایند فرمود نه ایشانرا بلکه خود خدمت نفس خود
کنند و با جاهلان رفق و مدارا نمایند بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ
عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا وَالَّذِينَ و دیکر عباد الرحمن آنانند که با وجود
حسن خلق با خلق یا حق تعالی در خلوت باین وجه باشند که يَبِيتُونَ شب بروز می آرند بمجاهده لِرَبِّهِمْ
برای رضای پروردکار خود سُجَّدًا سجده کنندکان در وقتی از اوقات آن وَقِيَامًا و بر پای ایستادکان
در وقتی دیکر مراد بسجده و قیام شب تخصیص عبادت بشب بجهت آنست که طاعت در آن اشق است و ابعد
از ریا عبدالله عباس فرمود که هر که در شب دو رکعت نماز یا بیشتر بکذارد از ینجماعت باشد وَالَّذِينَ و دیکر

ایشان آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف بخضوع وخشوع تکیه بر طاعت خود نکرده
یَقُولُونَ میکویند بر وجه خشیت از خدا که رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا ای پروردکار ما بکردان از ما
عَذَابَ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ را اِنَّ عَذَابَهَا بدرستی که عذاب دوزخ کَانَ غَرَامًا هست
دایم ولازم وجاوید واز ائمه مرویست که غرایم اکرچه الحاح نمایند وملازم قرض دار باشد اما
آخر از او مفارقت نماید بخلاف دوزخ که غریمیست که هیچ وجه از صاحب خود مفارقت نکند اِنَّهَا
بدرستی که دوزخ سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا بدست از روی آرامکاه وَمُقَامًا وجای بودن وایستادن
وَالَّذِينَ وایشان آنانند که اِذَا اَنْفَقُوا چون نفقه کردند لَمْ يُسْرِفُوا اسراف نکردند در انفاق
که از شرع درکذشتند یعنی در معاصی ومحرمات صرف نکردند وَلَمْ يَقْتُرُوا و تنك کیری نکردند
مانند تنك کیری بخیلان یعنی بخل نورزیدند وحق الله از مستحق باز نداشتند پس اسراف انفاقست در محارم
وتقتیر منع حق واجب وَكَانَ وبود انفاق ایشان بَيْنَ ذٰلِكَ میان انفاق واقتار قَوَامًا راست
ایستادن یعنی طریقه اعتدال که بنای احکام شرعست مرعی باشند و از طرفین افراط وتفریط که مذموم
است در عقل وشرع احتراز کردند مقاتل کفته که این جماعت آنانند که کسب حلال کنند ونفقه میانه نمایند
بر عیال وآنچه فاضل باشد در راه خدای بمستحق رسانند واز ابو عبدالله علیه السلام مرویست که حق تعالی
دعای چهار کس را اجابت نکند یکی مردی که در خانه خود بنشیند ودهن بکشاید وکوید خدایا مرا روزی ده
حق تعالی فرماید که آیا من امر نکرده ام ترا بمعیشت دویم مردی که زن خود را دعای بد کند وکوید خدایا
مرا از زن خلاص ده حق تعالی فرماید که آیا امر او را بدست تو ننهاده ام اکر او را نمیخواهی طلاق ده سیم آنکه
مال را در غیر مصرف صرف کند وکوید خدایا مرا روزی ده حق تعالی فرماید که ترا امر نکرده ام بودم باقتصاد
وترك اسراف چهارم شخصی که مال را بقرض بدهد وکواهی بر آن نکیرد ومدیون انکار کند ووی دعای بد کند
او را حق تعالی کوید آیا ترا بشهادت امر نکرده بودم وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ ودیکر عباد الرحمن آنانند که نخوانند
ونپرستند مَعَ اللّٰهِ با خدای بحق اِلٰهًا آخَرَ خدای دیکر را وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي ونکشند
آن نفس را که حَرَّمَ اللّٰهُ حرام کرده است خدای آن نفس را یعنی نفس مؤمن ومعاهد اِلَّا بِالْحَقِّ مکر
بحق یعنی بموجبات قتل که آن رده است وزنا وقتل ناحق وسعی کردن در زمین بفساد کاری وراه زنی وَلَا
يَزْنُونَ وزنا نکنند چه اصل معاصی این سه کناهند واعظم ذنوب بعد از شرك قتل وزناست مسلم

درصحیحین

درصحیحین خود روایت از عبدالله مسعود روایت کرده که کفت از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله پرسیدم
که اَيُّ الذَّنْبِ اَعْظَمُ کدام کناه بزرکتر است فرمود آنکه با خدای شریکی پیدا کنی وحال آنکه او ترا آفریده
کفتم بعد از آن کدام کناهست فرمود آنکه فرزند خود را بکشی که طعام تو نخورد کفتم دیکر کدام کفت آنکه زنا کنی بر
زنان همسایه خود پس حق تعالی برای تصدیق قول پیغمبر خود این آیه فرستاد وبعد از آن فرمود وَمَنْ يَفْعَلْ
ذٰلِكَ وهر که بکند آنچه مذکور شد ازین کبایر ثلثه يَلْقَ اَثَامًا برسد وببیند جزای بزه کاری خود
وکویند که اثام درین آیه وغی در آیه فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا دو چاهند در دوزخ که اکر سنکی در کنار آن رها کنند
در مدت هفتاد سال بقعر آن رسد يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ دو چندان کرده شود مر او را عذاب
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ در روز رستخیز وَيَخْلُدْ فِيهِ وجاوید ماند در آن عذاب مُهَانًا در حالتی که خوار
وبیمقدار باشند ذلیل وبی اعتبار بود ونزد قتاده مراد بمضاعف عذاب دنیاست وعذاب
آخرت واکثر مفسران کفته اند که مضاعفه عذاب در آخرت خواهد بود یکی برای کفر ودیکری برای
معصیتی که در ایام کفر کرده اِلَّا مَنْ تَابَ مکر آنکه توبه کند از شرك وَآمَنَ وبکرود بخدا ورسول
وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا وبکند کاری شایسته یعنی بارکان ایمان عمل کند فَاُولٰٓئِكَ پس آن کروه يُبَدِّلُ
اللّٰهُ بدل کند خدای سَيِّاٰتِهِمْ حَسَنَاتٍ بدیهای ایشان که کناهانند بنیکویها یعنی معاصی سابقه را
محو کند ودر موضع آن طاعات لاحقه ثبت کند یا توفیق دهد او را باضداد عمل ما سلف واز ابن عباس و
سدی ومجاهد نقلست که حق تعالی مقابح اعمال ایشان را در شرك تبدیل نماید بمحاسن اعمال در اسلام یا
شرك را باسلام وقتل مؤمنین را بقتل مشرکین وزنا را بعفت واحسان بدل کند وکویند محو سیئاتی که در
اسلام کرده بحسناتی که در آن کرده چنانکه مسلم در صحیح خود آورده مرفوع بابی ذر که حضرت رسالت
ص فرمود که روز قیامت بنده را در عرصه کاه حاضر کنند وصحیفه او را بدست او دهند ودر آن صحیفه
کناهان صغیره باشد وی خواند واز کناهان کبیره خایف باشد چون همه را بخواند کبایر را نبیند کوید که من
کناهان کبیره کرده ام چونست که آنرا در صحیفه نمی بینم وی را کویند که آنرا بحسنات بدل کردند ورسول صلی الله
علیه وآله حدیث میکرد واز خرمی میخندید چنانکه دندانهای مبارك او میدید ند عبدالرحمن جبیری
کفته که مردی بنزدیك رسول خدا آمد وکفت یا رسول الله چه میفرمایی در حق مردی که هیچ کناهی
نمانده که نکرده باشد وباین دل که حاجیان میروند زنا کند آیا او را توبه باشد یا نه فرمود که مؤمن بود وکلمه

شهادتین کوید کفت بلی فرمود او را توبه باشد و بعد از توبه کناهان او بحسنات بدل کند مرد شادمان
کشت و مکرر میکفت الله اکبر الله اکبر تا آفتاب فرو شد و در خبر آمده که روزی سایلی نزد رسول خدا صلعم
آمد و چیزی از وی خواست فرمود بنشین تا خدای چیزی برساند در این حال مردی بیامد و کیسه نزد
آنحضرت بنهاد و کفت این چهارصد درهم است بمستحق رسانید حضرت سایل را کفت برکیر که چهارصد
دینار است مرد کفت یا رسول الله این درهم است نه دینار حضرت فرمود که مرا تکذیب مکن که خدا مرا
راست کو کردانیده پس سر کیسه بکشاد و بریخت چهارصد دینار بود مرد متعجب شد و کفت یا رسول
الله بخدایی که ترا بحق بخلق فرستاد که من چهارصد درهم در این کیسه کرده بودم فرمود راست کفتی اما
چون بر زبان من چهارصد دینار جاری شد حق تعالی تبدیل درهم بدینار کرد و درین حدیث اشارتی
عجیب و بشارتی غریبست و آن اینست که هرکاه خدای تعالی بجهت کفتار رسول درم را بدینار تبدیل
نموده باشد عجب نباشد که برای موافقت کفتار خود که فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ سیئات
عباد را بحسنات بدل نماید وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا و هست خدای آمرزنده کناهان کناهکار بتوبه رَحِيمًا ۝
مهربان بر ایشان و تبدیل سیئات بحسنات بیمنت توبه ایشان از ابن عباس مرویست که کفت دو سال در
عهد رسول آیه وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ میخواندیم تا بقوله وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا و بعد از دو سال این آیه آمد
که إِلَّا مَن تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا تا آخر و رسول بهیچ چیز چنان خرم نشد که بآیه إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا وَمَن
تَابَ و هر که توبه کند از معاصی یعنی ترک آن نماید و از آن پشیمان کردد و جازم کردد که دیکر آنرا نکند وَمَن
تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا و هر که توبه کند و بکند کار ستوده بجهت تدارک مافات و تلافی تقصیری که از او واقع
شده باشد فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ پس بدرستی که باز کردد بسوی ثواب خدای مَتَابًا ۝ باز کشتنی نیکو
و یا بدرستی که رجوع کرده بطاعت و مرضات الهی رجوعی که محو کننده عقاب باشد و محصل او ثواب و
در خبر است که حق تعالی فرحناکتر میشود بتوبه بنده از کمراهی که راه یابد و تشنه که بآب رسد و نازاینده
که فرزند آرد و نیز در صفت عباد الرحمن میفرماید که وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ و دیکر بندکان
برکزیده حق آنانند که حاضر نشوند در مجالس و مشاهد باطل مانند مجالس اهل شرک و عناد و مزامیر و
سایر لهو و لعب و قبایح و کواهی ندهند بامر باطل و ناروا یعنی اقامت شهادت کاذبه نکنند و این قول از
ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام منقولست و کفته اند که نظر کنندکان بهرچه شریعت تجویز آن

نکرده

نکرده شریکانند با کنندکان آن چه حضور ایشان دلیل رضاست بآن حاصل که عباد الرحمن متنفرند
از مجالس و محاضر اهل کذب و خطا و عصیان و سایر فسوق و بطلان وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ۝
و بکذرند در حالتی که کریمان و بزرکواران باشند یعنی مکرم نفس خود باشند از آنکه بایستند بر آن و شروع
کنند در آن و از آنجمله چشم فرو پوشیدن است از فواحش و اعراض از ذنوب و کنایات از آنچه قبیح باشد
تصریح بآن و امثال آن و از ابو جعفر مرویست که مراد بلغو معاصیست یعنی چون باهل لغو بکذرند زود کام
برکیرند و بروند و نفس خود را بزرکوار دارند از آنکه توقف نمایند وَالَّذِينَ و دیکر بندکان آنانند که إِذَا
ذُكِّرُوا چون پند داده شوند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردکار خود یعنی مواعظه قرآنی لَمْ يَخِرُّوا
عَلَيْهَا بروی نیفتند بر آن صُمًّا وَعُمْيَانًا ۝ در حالتی که کران باشند و نشنوند آنرا بسمع قبول و کوران
که بینند انوار آنرا یعنی مانند کسی نباشند که نشنوند و نه بینند آنرا و بآن کار نکنند بلکه در روی در افتند نزد
آن بجهت کمال حرص بر استماع آن در حالتی که کوش کیرنده باشند آنرا و بیننده آن بر وجه حفظ و نکاه داشت
برخلاف اهل کفر و نفاق که بر روی افتند مانند کوران و کران در ندیدن و نشنیدن آن بر وجه قبول
و اعتبار حاصل که ایشان از آیات الهی غافل نورزیدند و بسمع قبول آنرا شنیدند و بدیده بصیرت دیدند
و از آن اعتبار کرفتند و بر وفق آن عمل نمودند وَالَّذِينَ و دیکر عباد الرحمن آنانند که از روی نیاز يَقُولُونَ
رَبَّنَا میکویند ای پروردکار ما هَبْ لَنَا ببخش ما را مِنْ أَزْوَاجِنَا از زنان وَذُرِّيَّاتِنَا و
فرزندان قُرَّةَ أَعْيُنٍ کسی که روشنی دیده ما بود یعنی ما از ایشان خوشدل و شادمان باشیم مراد اهل
و اولاد صالحند زیرا که مؤمن چون ایشانرا صالح و متقی بیند دل او شاد و چشم او روشن کردد پس
مراد ایشان از آن قول آنست که ازواج و اولاد را توفیق طاعت و تقوی و صلاحیت ارزانی فرما و ابن عباس
فرموده که مراد از ذریت فرزندیست که مؤمن آنرا ببیند که کتابت علم فقه کند وَاجْعَلْنَا و کردان
ما را لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ۝ برای پرهیزکاران پیشوا یعنی ما را بزیادتی توفیق پرهیزکاری ده که شایسته
امامت متقیان باشیم تا اهل تقوی بما اقتدا کنند در نماز و سایر امر دین بافاضه علم و توفیق عمل و ابو بصیر
از ابو جعفر نقل کرده که معنی آنست که بکردان ما را از متقیان و پرهیزکاران امامی و پیشوایی تا بوی اقتدا
کنیم بکسانی که پیش از ما بوده اند از صلحا و اتقیا و یا اقتدا کنند بما آنان که بعد از ما باشند أُولَٰئِكَ
آن کروه که مذکور شدند يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ پاداش داده شوند بغرفه بهشت یعنی بلندترین موضعی در آن

ومراد بآن غرفاتست کقوله تعالی هُمْ فِی الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ و در نصوص آورده که غرف کوشکهاست
برچهار قایمه از زر و نقره و لؤلؤ و مرجان و یا مراد درجات رفیعه و مراتب عالیه بلند کاست
نزد حضرت عزت و اصح آنست که مراد منازل عالیه است در جنات اعلی پس این نوع منازل بایشان
دهند بِمَا صَبَرُوا بانچه صبر کردند بر مشقت دنیا و ایذای کفار و ترک شهوات و تحمل مجاهدات
و یا بر فقر و احتیاج و یا بر ادای فرایض و انواع طاعات وَيُلَقَّوْنَ و به بینند یعنی بیابند و حفص
يَلْقَوْنَ بتشدید قاف و بضم یا خوانده یعنی عطا داده شوید فِيهَا در بهشت زندگانی باقی که هرگز
فنا در عقب آن نباشد تَحِيَّةً وَسَلَامًا سلامتی از آفات با دعای زندگی دایمی و سلامتی شنوند
از جانب ملایکه و یا تحیة از ملایکه باشد و سلام از جانب خدا شنوند و یا هر یک بر دیگری تحیة و
سلام کنند خَالِدِينَ در حالتی که جاویدان باشند فِيهَا در غرفه بهشت یعنی در آنجا هرگز
نمیرند و بیرون نیایند حَسُنَتْ نیکوست آن غرف بهشت مُسْتَقَرًّا از روی قرارگاه وَ
مُقَامًا و جای بودن و بعد از وصف عبادة عباد خود و وعده دادن ایشان برفع درجات ایشان
در جنان بیان میکند که نعم عظمی و درجات علیا که موعد شده اند بآنها در عقبی بجهت عبادت ایشانست
نه غیر آن از اعراض دیگر و میفرماید که قُلْ بگو ای محمد مر بندگان را مَا يَعْبَأُ بِكُمْ چه وزن نهد
و چه باک داشته باشد بشما رَبِّي پروردگار من یعنی چه قدر باشد شما را نزد او لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ
اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد مر او را چه شرف انسان و کرامت او بمعرفت و طاعتست و اگر نه
او با سایر حیوانات برابر است پس شما را نزدیک او جاهی و مرتبه داده دعای شماست و عادت شما و گویند
معنی آنست که چه کند خدای بعذاب شما اگر نه خداوند شما را میبود خدایان دیگر با و یعنی اگر با او شریک
نمیگرفتید خدای شما را عذاب نمیکرد و عیاشی باسناد خود از ابوجعفر صلوات الله علیه روایت کرده
که پرسیدم که قراءت افضل است یا کثرة دعا فرمود کثرت دعا افضل است و بعد از آن این آیه برخواند
که قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ پس بدرستیکه شما ای اهل کفر تکذیب
کردید وحدانیت مرا که موجب فوز و نجات شماست در دنیا و عقبی و قبول نکردید دعوت اسلام را
فَسَوْفَ يَكُونُ پس زود باشد که جزای تکذیب شما لِزَامًا ملازم شما که لامحاله بهمه شما رسد
تا اثر این تکذیب لازم شما باشد تا آنکه شما را بدوزخ درآورد و گویند لزام قتل بدر است چه آن لازم

کفار

کفار بود تا آنکه همه کشته شدند و بعذاب ابدی پیوستند سورة الشعراء مائتان وسبع وعشرون آیه
ابی بن کعب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سورة الشعراء بخواند و یراده حسنه
باشد بعدد هر که تصدیق نوح عم نموده و تکذیب او و هود و شعیب و صالح و ابرهیم علیهم السلام کرده
و یا تصدیق آنها و هر که تکذیب عیسی و تصدیق محمد صلی الله علیه و آله نموده و ابن عباس از آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که حق تعالی مرا هفت سوره دراز داده بجای توریة که البقره است
و آل عمران و نساء و مایده و انعام و اعراف و انفال و طه و طواسین بجای زبور و فواتح قرآن و خواتیم سورة
البقره از تحت عرش بمن رسانید و حوامیم را نیز بمن عطا فرموده که هیچ پیغمبر را نداده و سوره مفصل را
بر آن زیاده ارزانی فرموده ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که قراءت طواسین ثلثه نماید
در شب جمعه از اولیاء الله باشد و در جوار و کنف او باشد و در دنیا هرگز درویش نشود و در آخرت چندان
نعم جلیله بوی دهند که فوق رضای او باشد و او را حور عین تزویج نمایند و بدانکه چون ختم سورة الفرقان
نمود بذکر تکذیب کفار بقرآن افتتاح این سوره کرد بوصف قرآن مجید و فرمود بقوله
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ طسم
از قتاده و ضحاک نقلست که حروف مقطعه اسامی قرآنند و لهذا اغلب آنست که بعد از این حروف ذکر
قرآن میکند و در روایه والبی از ابن عباس روایت است که اسمیست از اسمای الهی و گویند هر حرفی اشارتست
باسمی چنانکه طسم بطاهر و ساتر و مجید و از امام جعفر صادق عم مرویست که این اشارت بطوبی و
سدره و محمد است صلی الله علیه و آله و قرطبی گفته که این قسمست بطول و سنا و ملک سبحانه و سید محمد
حنفیه از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که چون این سوره نازل شد پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود که الطاء طور سینا و السین الاسکندریه و المیم المکه و بر هر تقدیر میفرماید که
تِلْكَ این سوره آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ آیتهای کتابیست هویدا یعنی قرآن روشنست
حلال و حرام او و یا ظاهر است اعجاز او و یا ظاهر سازنده حق است و باطل و چون قریش چنین کتابی را
تکذیب کردند و نگرویدند بدان حضرت و حضرت رسالت ص بایمان ایشان بسیار حریص بود و این
صورت بخاطر مبارک او شاق آمد و بسیار ملول خاطر گشت حق تعالی جهة تسلیه خاطر مبارک او فرمود
که ای محمد دل در ایمان کافران بسته و در غم ایشان افتاده بحدی که لَعَلَّكَ شاید که تو بَاخِعٌ نَفْسَكَ

هلاك كننده وكشندهٔ نفس خود را یعنی بیم آن هست ونزدیك بآن رسیده كه هلاك كنی نفس خود را بر آنكه
اَلَّا یَكُوْنُوْا جهت آنكه نمی باشند ایشان مُؤْمِنِیْنَ گروندگان بقرآن اِنْ نَشَاْ اگر ما خواهیم
نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ فرو فرستیم برایشان مِنَ السَّمَاۤءِ اٰیَةً از آیات ملجئه ویا بلیه از عذاب تا ایشانرا بالجا
واكراه برایمان دارد فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ پس كردد گردنهای ایشان لَهَا مر آن بت را خَاضِعِیْنَ
فروتنان وانقیاد كنندگان ابو حمزهٔ ثمالی روایت كند كه این آیه آوازی باشد كه در نیمهٔ ماه رمضان
از آسمان شنیده شود وبجهت آن همه خاضع وخاشع ومنقاد شوند ودر تفسیر اهل البیت كه آیه منادی باشد
در آخر الزمان كه از آسمان ندا كنند كه اَلَا اِنَّ الْحَقَّ مَعَ عَلِیٍّ وَشِیْعَتِهٖ بدانید كه حق با علیست وشیعیان
او وابن عباس روایت كرده كه آیه در حق ما آمد وبنی امیه وبعد از آن گفت كه زود باشد كه دولت
كه با بنی امیه باشد حق تعالی بستاند وبما دهد وبجهت آن گردنهای ایشان ذلیل وخاضع گردد مارا بعد
از آن در صفت منكران قرآن میفرماید كه وَمَا یَاْتِیْهِمْ ونمی آید بدایشان مِنْ ذِكْرٍ از هیچ موعظه
وپندی مِنَ الرَّحْمٰنِ از جانب خدای بخشاینده مُحْدَثٍ كه نو فرستاده شده است یعنی هیچ آیتی وسوره
فرو نیامده از قرآن مجید یكی بعد از دیگری بقوله اِلَّا كَانُوْا عَنْهُ مگر كه باشند از آن مُعْرِضِیْنَ
روی گردانندگان واحتراز كنندگان برآنچه هستند برآن از شرك وطغیان وعصیان فَقَدْ كَذَّبُوْا
پس بدرستی كه تكذیب كردند قرآنرا بعد از اعراض كردن ایشان از آن بروجهی كه در استهزای آن كوشیدند
وبآن سخریت كردند فَسَیَاْتِیْهِمْ پس زود باشد كه بیاید بدیشان مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر
اَنْبٰۤؤُا مَا كَانُوْا بِهٖ خبرهای آنچه بودند كه بآن یَسْتَهْزِءُوْنَ استهزا میكردند وباور نمیداشتند
از بعث ونشور وعقاب یعنی در آن وقت حقیقت این امور موعده برایشان ظاهر شود وبر صدق
آن عارف گردند وآنهنگام حسرت وندامت وپشیمانی ایشانرا نفع ندهد نعم ما قیل امروز بدان مصلحت
خویش كه فردا مصرع دانی وپشیمان شوی وسود ندارد بعد از آن بر سبیل تذكیر نعمت میفرماید كه
اَوَلَمْ یَرَوْا اِلَی الْاَرْضِ آیا در نمینگرند مكذبان بعث ونشور ونگاه نمیكنند بسوی زمین كه بمحض قدرت
كَمْ اَنْۢبَتْنَا فِیْهَا چندین گیاه برویانیدیم در آن بعد از مرگ وافسردگی آن مِنْ كُلِّ زَوْجٍ
از هر صفت گیاه كَرِیْمٍ كه نیكو وپسندیده است وبسیار منفعت چه هیچ نباتی نیست كه فایده در آن
مندرج است بانبها ویا با غیر خود چه فعل حكیم نیست مگر برای غرض صحیح وفایدهٔ بلیغ اگر چه بندگان از آن

غافل باشند

غافل باشند شعبی را ازین آیه پرسیدند فرمود كه آدمیان از نبات زمین اند زیرا كه اصل ایشان از زمین است
كقوله تعالی وَاللّٰهُ اَنْۢبَتَكُمْ مِّنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا ودر رویندگان لئیم وكریم هست هر كه بایمان وعمل صالح بهشت
رود كریمست وهر كه بعمل بد بدوزخ رفت لئیم است اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستی كه در رویانیدن هر یك
از نبات لَاٰیَةً هر آینه دلیلیست بر كمال قدرت وحكمت رویانندهٔ آن وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ
ونیستند بسیاری از ایشان مُؤْمِنِیْنَ گروندگان با وجود چنین آیات متناهیهٔ عظیمه وعلامات
داله بر قدرت تامهٔ حضرت عزت بجهت عناد وتقلید آباء خود وفرار از مشقت تكلیف وَاِنَّ رَبَّكَ
وبدرستی كه پروردگار تو ای محمد لَهُوَ الْعَزِیْزُ هر آینه اوست غالب وتوانا بر انتقام كشیدن از
كفار بانزال عذاب برایشان الرَّحِیْمُ مهربان بمهلت دادن ایشان وببسط بساط عطا بر آن مؤمنان وبانعم
بانواع بعد از آن بیان قصص انبیای خود میفرماید برای تسلیه دل حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
وتحریص او بصبر وامیدواری او بنزول نصرت پس ابتدا بقصهٔ موسی وفرعون نمود كه اعظم واكثر قصص است
ومیفرماید كه وَاِذْ نَادٰی رَبُّكَ مُوْسٰۤی ویاد كن كه چون یاد كرد پروردگار تو موسی را وقتی كه نزدیك
شجره رسید ونوری از آن لامع گشت واز آنجا باو نداكرد كه یا موسی اِنِّیْۤ اَنَا اللّٰهُ رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ بعد از آن
نداكرد باو كه اَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ آنكه بیا بگروه ستمكاران بجهت كفر وستم بر بنی اسرائیل وكشتن
اولاد ایشان یعنی توجه كن قَوْمَ فِرْعَوْنَ بگروه فرعون كه بر خود ستم كردند بكفر وشرك بر بنی
اسرائیل بجود اَلَا یَتَّقُوْنَ آیا نمیترسند یعنی وقت آن نیامد كه از خدای وعذاب آن حذر كنند مراد
تقریر است یعنی باید كه بترسند از عذاب الهی ودست از كفر بدارند وبنی اسرائیل را بگذارند قَالَ گفت
موسی در جواب این ندا رَبِّ ای پروردگار من اِنِّیْۤ اَخَافُ بدرستی كه من می ترسم اَنْ یُّكَذِّبُوْنِ
آنكه تكذیب كنند مرا وباور ندارند مرا وَیَضِیْقُ صَدْرِیْ وتنگ شود دل من از تكذیب ایشان وَلَا
یَنْطَلِقُ لِسَانِیْ ونگشاید زبان من وعقده كه دارد زیاده گردد این سخن قبل از زوال گره زبان او بود
وپیش از دعا در ازالهٔ آن فَاَرْسِلْ پس بفرست جبرئیل را اِلٰی هٰرُوْنَ بسوی برادر من هرون
واو را شریك من گردان در رسالت تا باعانت نزد فرعون رویم وَلَهُمْ عَلَیَّ ذَنْۢبٌ ومر ایشانرا
راست بر من دعوی گناهی مراد قتل قبطی است وتسمیه قتل او بذنب بر زعم ایشانست یعنی چنانكه
ایشان كشتن قبطی را گناه میدانند فَاَخَافُ اَنْ یَّقْتُلُوْنِ پس میترسم از آنكه بكشند مرا بعوض قتل

قبطی قبل از انکه ادای رسالت کنم مراد او استمداد است و استظهار در دفع بلیت امر دعوت تعالی
قَالَ گفت خدای كَلَّا نه آنچنانست که ایشان بر تو دست یابند فَاذْهَبَا پس بروید شما هردو
یعنی تو و برادرت هرون بِآيَاتِنَا بنشانهای ما یعنی معجزات که دلیل قدرت ما و حجت نبوّت تو باشد
إِنَّا مَعَكُمْ بدرستی که ما با شمائیم مراد موسی و هرون است که با فرعون مناظره کنند مُسْتَمِعُونَ
شنونده ایم آنچیز را که میان شما و فرعون رود یعنی هرچه شما گویید و گویند بر ما پوشیده نیست پس شما
هر دو را بر او غالب سازیم فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ پس بیایید بفرعون فَقُولَا پس بگویید باو که إِنَّا
رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ بدرستی که ما هریک فرستاده پروردگار عالمیانیم أَنْ أَرْسِلْ انکه بفرستی مَعَنَا
بَنِي إِسْرَائِيلَ با ما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین شام آیند و در فلسطین توطن
نمایند که مسکن آبای ایشان بوده و گویند که مدت چهارصد سال بود که فرعون بنی اسرائیل را که سیصد هزار
بودند ببندگی گرفته بود پس موسی بفرمان الهی با برادر خود بدرگاه فرعون آمدند و مدت یکسال در آنجا
مقام کردند و بجهت عدم اعتبار هیچکس سخن ایشان بفرعون نرسانید تا آخر روزی مسخرهٔ نزد فرعون
مسخرگی میکرد در میان سخن گفت دو کس هستند که از من دیوانه ترند چه مدت یکسالست که بر در این سرا
دعوی پیغمبری میکنند چون فرعون این را بشنید فرمود تا ایشان را در آرند تا با ایشان مزاح و ظرافت
کنیم چون ایشان را در آوردند فرعون موسی را بشناخت و بر سبیل عرض منت برو قَالَ گفت ای موسی
أَلَمْ نُرَبِّكَ نه ترا پروریدیم فِينَا در میان خویش وَلِيدًا در حالتی که طفل بودی نزدیک بولادت
وَلَبِثْتَ فِينَا و درنگ کردی در منزل ما مِنْ عُمُرِكَ از زندگانی خود سِنِينَ سالها یعنی چندین
سال با ما زندگانی کردی و اوقات گذرانیدی گویند موسی دوازده سال در میان ایشان بسر برد و
در دوازده سالگی قبطی را بکشت و بعد از آن بمدین توجه فرمود و بیست سال آنجا مکث نمود و باز مراجعت
بمصر فرمود سی سال دیگر فرعون را دعوت کرد و بعد از غرق شدن ایشان پنجاه سال دیگر بزیست و بروایت
ابن عباس هیجده سال نزد فرعون بسر برده بود و تربیت از و یافته و فرعون بعد از عرض منت و نعمت خود
برو بر سبیل عتاب و سرزنش باو گفت که وَفَعَلْتَ و کردی فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ آن کردن
که کردی یعنی قبطی را که خباز من بود بکشتی وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ و تو از ناسپاسان نعمت مرا
که قصد یکی از خواص من کردی پس تو کافر نعمتی و یا از ناگرویدگانی بالهٔ من قَالَ گفت موسی

درجواب

درجواب فرعون فَعَلْتُهَا إِذًا کردم آن کردنی را که قتل قبطی بود آنهنگام وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ
و من بودم از غافلان یعنی بقصد تادیب مشت براو زدم و ندانستم که بمشت زدن من کشته گردد
مراد آنست که من قصد کشتن او نکردم و عمداً در صدد کشتن او نبودم چه غرض من از آن مشت زدن
خلاصی بنی اسرائیل بود نه کشتن قبطی لیکن اتفاقاً در آن وقت اجل در رسید و فوت شد پس مستوجب
عتاب و ملامت نباشم و جبائی فرموده که معنی آنست که من گمراه بودم از دانستن این که آن فعل مؤدی
بقتل او شود و یا فعل من بزعم شما هیچ فعل ضلال بود و در نظر شما مانند عمل سفها و جهال و اگرچه در نفس
الامر در آن فعل بر صواب بودم فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ پس بگریختم از شما لَمَّا خِفْتُكُمْ آنهنگام
که ترسیدم مرا بکشید و بمدین رفتم فَوَهَبَ لِي پس بخشید مرا رَبِّي پروردگار من بوقت رجوع
از مدین بوادی ایمن حُكْمًا آنچه حکمت داعی آن بود از فهم توریة و دانستن حلال و حرام و سایر حدود
ع واحکام وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ و گردانید مرا از فرستاده شدگان خود یعنی داخل ساخت مرا
در زمرهٔ پیغمبران که بخلق فرستاده بود و بشرف رسالت نامزد خلاصهٔ معنی آنست که چون فرعون تحقیر
او نمود که تو کودک بودی ما ترا پروریدیم و چندین سال در سرای ما بودی امروز کار تو بجایی رسیده
که میگویی من پیغمبرم موسی گفت چه جای انکار و تعجب است ازین که حق تعالی مرا علم و حکمت داده و بر سالت
فرستاده بعد از آن قدح تربیت وی نموده فرمود که وَتِلْكَ نِعْمَةٌ و آن تربیت نعمتیست بحسب
ظاهر که تَمُنُّهَا عَلَيَّ منت می نهد آنرا بر من اما بحسب حقیقت آن نعمت نقمتست چه سبب آن معنی
أَنْ عَبَّدْتَ آنست که بنده گرفتی بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را و ایشان را ذلیل و خوار گردانید
یعنی در نفس الامر ببنده گرفتن تو بنی اسرائیل را و قتل اولاد ایشان سبب آن شد که در سرای تو افتادم
و در تربیت تو واقع شدم چه اگر تو چنین نمیکردی مادر مرا در دریا نمی افکند و قوم مرا تربیت میکردند
و محتاج بتو نمیشدم پس آنچه آنرا نعمت میدانی عین نقمتست که تعبید و ذبح بنی اسرائیل است که موجب
بلیت و مصیبت منست چه هرچه با قوم کسی کنند همانست که با او کرده اند پس امتنان تو بر من تبعید
قوم من باشد و تذلیل و تذبیح ایشان که محض اهانت و تحقیر منست و مبطل انعام تو بر من و چون
فرعون خواست که آنچه بآن طعن مینمود در نبوة از موسی بشنید دانست که اعتراض بر دعوت نبوة
و رسالت او نمیتواند کرد ابتدا نموده باستفسار از حقیقت فرستندهٔ او قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ

گفت فرعون چیست پروردگار عالمیان که تو دعوی انا رسول رب العالمین میکنی یعنی حقیقت و ماهیت
او چیست و چون ذات واجب الوجود بر هیچکس معلوم نیست ازین جهت موسی جواب از آن نداده
تعریف او سبحانه نمود بظاهرترین خواص و آثار قدرت او و حکمت او در جواب فرعون قال گفت
پروردگار عالمیان رب السموات والارض آفریدگار آسمانها و زمینهاست وما بینهما و آنچه در
میان آسمانها و زمین است از حیوانات و نباتات و جمادات ان کنتم موقنین اگر هستید شما
بیگمانان بآنکه پروردگار باید که باین صفت موصوف باشد و اگر علم بیقین پیدا کرده اید و تحقیق آن
نموده اید هرآینه میدانید که این اجرام محسوسه ممکن اند بجهت تبدل احوال آنها پس البته آنرا موجدی
و خالقی خواهد بود که واجب الوجود لذاته باشد و چون موسی تعریف او سبحانه فرمود باظهار دلایل
قدرت و آثار حکمت قال لمن حوله گفت فرعون مر آنانرا که گرداگرد او نشسته بودند از اشراف
و اکابر قبط و ایشان پانصد کس بودند همه زیورها بسته و بر کرسیهای زرین و سیمین نشسته
الا تستمعون آیا نمیشنوید جواب این مرد که من از حقیقت پروردگار او می پرسم و او از افعال او
خبر میدهد موسی التفات بقول او نکرد و بر سبیل استظهار و تکریر و تاکید آن قال گفت دیگر باره
ربکم خدای آفرینندهٔ شماست ورب آبائکم الاولین و پروردگار پدران پیشین شما و این
عدول از اظهر آیات باقرب آن و اوضح آن بر متامل تا زود آنرا دریابند و بمعرفت و صانع خود اعتراف
نمایند و ذکر آبا اولین بجهت آنکرد تا معلوم ایشان شود که فرعون در روزگار پیشین نبود تا خدای
ایشان باشد بقوله قال گفت فرعون قوم خود را ان رسولکم بدرستی که فرستادهٔ شما الذی
ارسل الیکم آنکس است که فرستاده شده است بشما لمجنون هرآینه دیوانه است که جواب
آنرا مطابق سؤال نمیدهد باز موسی ملتفت قول فرعون نشد که نسبت جنون بود باو دیگر باره مشغول
شد بتاکید حجت و زیادتی بصیرت قال گفت پروردگار عالم رب المشرق والمغرب پروردگار
مشرق و مغربست وما بینهما و آنچه در میان آنهاست و شما هر روز آنرا مشاهده میکنید که او
سبحانه آفتابرا از مشرق طالع میسازد و حرکت آن میدهد بر مداری که غیر مدار روز دیگر است که قبل
از آنست و آنرا بمغرب میرساند بروجهی که امور کاینات بآن منتظم اند ان کنتم تعقلون
اگر هستید که فهم کنید و دریابید یعنی اگر عقل میدارید میدانید که جواب و سؤال شما جز این نیست

زیرا

زیرا که هیچکس از حقیقت حق تعالی آگاهی ممکن نیست و هرچه در عقل و فهم و وهم و حواس و قیاس گنجد ذات
بیچون خداوند سبحانه از آن مقدس و منزه است چه ماسوای او محدث اند و محدث جز ادراک محدث نتواند کرد
پس با وضوح این آیات بینه بر وجود خالق جمیع عالم دیگری را خدای خواندن و دانستن از عقل خارج باشد و از
خرد دور و چون فرعون از جواب این سخن فروماند در غضب شد و از سر تحیر و تکبر بتهدید موسی
در آمد قال گفت بموسی لئن اتخذت الها اگر فرا گیری معبودی غیری بجز از من لاجعلنک ص
هرآینه گردانم ترا من المسجونین از زندانیان یعنی ترا از جملهٔ کسانی کردانم که حال ایشانرا میدانی در
زندان من و در خبر آمده که سجن فرعون از قتل بدتر بود زیرا که میفرمود تا زندانیانرا در حفرهٔ عمیق می
انداختند که در اینجا هیچ نمیدیدند و نمیشنیدند و بیرون نمی آوردند الا مرده پس موسی را تهدید نموده
باین نوع زندانی چون موسی ذکر سجن بشنید قال گفت اولو جئتک آیا مرا در زندان
کنی اگر بیارم بتو بشیء مبین چیزی روشن را یعنی معجزهٔ هویدا که دلالت کند بر صدق دعوی
من چون فرعون ذکر معجزه بشنید از روی استبعاد قال فات به گفت بیار آنچیز را اگر میگوی
ان کنت من الصادقین اگر هستی از راست گویان از آنکه ترا معجزهٔ و بینهٔ هست فالقی عصاه ع
پس بینداخت موسی عصای خود را فاذا هی پس آنگاه آن عصا بعد از افکندن ثعبان مبین
اژدهایی بود آشکارا که همه کس آنرا میدیدند و شک نداشتند در آنکه آن عصا اژدها شد فرعون
آنرا بدید و بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند بروجهی که در وقت فرار بیست و پنجهزار
کس کشته شدند و مرویست که عصا مقدار یک میل راه در هوا مرتفع شد پس سر را فرود آورد و رو
بفرعون کرد و گفت ای موسی بفرمان الهی آنچه میخواهی فرو برم فرعون چون این حال را بدید اظهار
عجز و تنزل کرده بموسی گفت بحق آنکس که ترا برسالت فرستاده که این را بگیر موسی آنرا بگرفت همان
عصا گشت ونزع یده و بیرون آورد دست خود را از گریبان بعد از آن که گندم گون بفرعون
نموده بود و بگریبان فرو برده فاذا هی پس آنگاه دست او بیضاء سفید و درخشنده
بود للناظرین مر نظر کنندگان را مانند آفتاب شعاع میداد و از غایت درخشندگی
نزدیک بود که دیدها را خیره سازد و نور بصرها را ببرد و بروشنی بر آفتاب غلبه کند پس فرعون
بعد از دیدن این دو معجزهٔ عظیم بترس آنکه مبادا مردمان از عبادت او دوی گردان شوند و پیروی

موسی کنند قَالَ کفت بروجه حیله ومکر لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ مراشراف خود راکه درکرد اکرد او بودند
إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این مرد لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ جادوکریست داناکه در فن سحر وساحری مهارتی
تمام دارد يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ میخواهد که بیرون کند شمارا مِنْ أَرْضِكُمْ اززمین شما که مصر است
بِسِحْرِهِ بجادویی خود فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس شما چه میفرمایید دراین کار این آیة دلالت ظاهر دارد
وبرآنکه معجز موسی برفرعون غالب کشته تا انکه اورا از رواج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت
باقوم افکند واز مرتبهٔ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ تنزل نموده از پرستندکان خود درکار موسی مدد طلبید
وتنفر ایشان نمود نمود از موسی باستیلای او برملک او وملک ایشان قَالُوا أَرْجِهْ کفتند در
تاخیر انداز مر اورا وَأَخَاهُ وبرادر اورا وبقتل ایشان شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردمان
درکمان نیفتند وَابْعَثْ وبرانکیز وبفرست فِي الْمَدَائِنِ در شهرهای مملکت خویش حَاشِرِينَ
جمع کنندکان را یعنی ایلچیان را روان کردان بهر شهری يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ تا بیارند هر کرینک
جادوییست عَلِيمٍ دانا وسرآمد در فن سحر تا بر موسی غالب شوند وسحر اورا درهم شکنند فرعون
کسانرا بطلب ساحران فرستاد فَجُمِعَ السَّحَرَةُ پس جمع کرده شدند جادوان لِمِيقَاتِ يَوْمٍ
برای هنکام روزی مَعْلُومٍ دانسته شده ووعده داده که وقت چاشت بود از روز عیدی که ایشانرا بود
از ابن عباس مرویست که چنان اتفاق افتاد که آن روز دو شنبه بود اول سال روز نوروز وابن زید کفته
که اجتماع ایشان در اسکندریه بود وَقِيلَ وکفته شد یعنی فرعون کفت لِلنَّاسِ مرمردان را
یعنی اهل مصر را هَلْ أَنْتُمْ آیا هستید مُجْتَمِعُونَ فراهم آینده کان مراد ترغیب آنهاست در اجتماع
یعنی البته مبادرت کنید در جمع شدن وزود فراهم آیید لَعَلَّنَا شاید ما همه باتفاق نَتَّبِعُ
السَّحَرَةَ پیروی کنیم جادویانرا در دین ایشان موسی را در دین او وبرادر او إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ
اکر باشند غلبه کنندکان ایشان بر موسی وهرون وغرض ایشان ازین کلام نه اتباع سحره بود بلکه غرض
کلی ایشان آن بود که تابع موسی نشوند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس آنهنکام که جادوان آمدند بمصر فرعون
ایشانرا نزد خود طلبید وانواع حرمت داری ودلنوازی ایشان کرد ایشان بجهت این کستاخ شد قَالُوا
لِفِرْعَوْنَ کفتند مر فرعون را أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا آیا مارا باشد نزدیک تو اجری ومزدی إِنْ
كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ اکر ما باشیم غلبه کنندکان بسحر برخصمان تو قَالَ کفت فرعون نَعَمْ آری مزد

باشد

باشد شمارا وَإِنَّكُمْ إِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ وبدرستی که شما باشید در آنوقت لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ازجملهٔ نزدیک شدکان
بمن یعنی مقربان بارکاه وخاصان درکاه من باشید واول کسی که برمن در آید وآخر کسی که بیرون رود شما
باشید مراد آنست که همیشه جلیس وانیس من باشید ونزد من معزز ومکرم باشید پس سحره باین وعده
مستظهر کشته اسباب وادوات جادویی خود را درمیدان معین آوردند وبوقت معلوم در برابر موسی
صف کشیده کفتند ای موسی اول تو می افکنی جادویی خود را یا ما بیفکنیم قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ کفتند
مر ایشانرا موسی أَلْقُوا بیفکنید مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ آنچه شما افکنندکان اید غرض موسی
باین قول نه امر ایشان بود بسحر بلکه اذن بود بتقدیم آنچه ایشان فاعل او بودند لامحاله بجهت توسل بآن
برای اظهار حق فَأَلْقَوْا پس بیفکندند حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ رسنها وعصاهای خود را که مجوف
کرده بودند پر از سیماب ساخته وآن هفتاد هزار رسن وهفتاد هزار عصا بود وَقَالُوا وکفتند
پس از انکه عصاها ورسنها بحرارت آفتاب در حرکت آمد واز مردمان غریو وغوغا برخواست بِعِزَّةِ
فِرْعَوْنَ سوکند ببزرک وجاه وقوة وغالبیت فرعون که در علو منزلتست إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ
بدرستی که غلبه کنندکانیم بر موسی وهرون قسم یاد کردند بعزة فرعون برانکه غلبیت مر ایشانرا باشد
بجهت غایة اعتقاد ایشان بسحر خود فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ پس بیفکند موسی بامر الهی عصای خود را فی
الحال اژدها کشت فَإِذَا هِيَ پس آنجا آن عصا اژدها شد تَلْقَفُ فرو میبرد مَا يَأْفِكُونَ آنچه
تزویر میکردند وبصورت ماران بمردمان مینمودند وچون سحره دانستند که آنچه موسی کرد از جنس سحر
نیست چه ایشان اسرار ودقایق سحر رانیک دانسته بودند ویقین کردند که این قوة قوة بشر نیست واز
نزد حق تعالی صدور یافته نتوانستند که مالک نفس خود شوند وخود را نکه دارند فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ
پس بر روی درافکنده شدند ساحران سجده کنندکان یعنی حق تعالی القای ایشان کرد باعطای توفیق
ولطف وهم از روی صدق قَالُوا کفتند ساحران آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ کرویدیم بپروردکار
عالمیان رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ که آفریدکار موسی وهرونست تخصیص ربوبیت خدا نسبت بموسی وهرون
بعد از تعمیم آن جهت آنست که دفع ربوبیت فرعون کنند واشعار برانکه موجب ایمان ایشان چیزی بود که
از موسی وهرون جاری شد وچون فرعون از ایمان ساحران باخبر شد ایشانرا طلبید قَالَ آمَنْتُمْ
کفت آیا تصدیق کردید وکرویدید وحفص آمَنْتُمْ میخواند بهمزهٔ استفهام یعنی ایمان آوردید لَهُ موسی را

قَبْلَ اَنْ اٰذَنَ لَكُمْ پیش از انکه دستوری دهم مر شمارا در ایمان آوردن بموسی اِنَّهُ بدرستی
که موسی لَكَبِيرُكُمُ هرآینه مهتر شماست الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ آنکه بیاموخت شمارا سحر یعنی بعضی
جادوی خود تعلیم شما کرد نه همه بجهت این بر شما غالب شد مراد فرعون ازین قول تلبیس امر بود بر قوم خود
تا اعتقاد نکنند بانکه ساحران از روی بصیرت وظهور حق بموسی کرویدند و بعد از آن در تهدید ایشان
کفت کهچون دست کشیدید از عبادت من وتابع موسی کشتید فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد
که بدانند که چه عقوبت خواهم کرد شمارا بر کرویدن بخدای موسی آنکه بیان عقوبت کرد لَاُقَطِّعَنَّ
اَيْدِيَكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ هرآینه قطع کنم دستهای شما و پایهای شمارا مِنْ خِلَافٍ از خلاف یکدیگر یعنی
دست راست و پای چپ یا برعکس یا دستها و پایهای شمارا ببرم جهت مخالفتی که با من کردید وَلَاُصَلِّبَنَّكُمْ
اَجْمَعِينَ و هرآینه بردار کنم همه شمارا تا آنچنان بمیرید و همه مخالفان عبرت کیرند قَالُوا کفتند
ساحران ایمان آورده که لَا ضَيْرَ هیچ ضرری و رنجی نیست بر ما یعنی از ضرر و تهدید تو ومرک خود
نمیترسیم اِنَّا اِلَىٰ رَبِّنَا بدرستی که ما بثواب پروردکار خود لَمُنْقَلِبُونَ هرآینه بازکردندکانیم
چه او مارا جزای عظیم خواهد داد و صبر ما بر عقوبت تو که آن جنت نعیم است که هرکز فانی نشود پس قطع
دست و پای علت منفعت ابدی و سرور و بهجت سرمدی خواهد بود اِنَّا نَطْمَعُ بدرستی که ما طمع داریم
اَنْ يَغْفِرَ لَنَا آنکه بپوشد برای ما رَبُّنَا پروردکار ما و عفو نماید خَطَايَانَا کناهان مارا
اَنْ كُنَّا بجهت انکه بودیم از اهل این محفل اَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ اول کرویدکان بوحدانیت خدا پس
فرعون بفرمود تا دست راست و پای چپ آن مؤمنانرا قطع کردند و آنهارا از دارهای بلند درآویختند
وحضرت موسی بدیشان مینکریست حجاب از پیش برداشتند منازل و مقامات قرب و انس ایشان
بنظر او درآمد تا تسلی یافت و مرویست که اول کسی که بقطع دست و پا امر کرد فرعون بود پس موسی بعد
ازین صورت چندسال دیکر در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات بدیشان مینمود و روز بروز عناد ایشان ٤
بیشتر میشد تا هلاک ایشان نزدیک رسید و حکم الهی صادر شد که موسی با قوم خود از مصر بیرون
رود چنانکه میفرماید وَاَوْحَيْنَا و وحی کردیم ما اِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِي
انکه در شب ببر بندکان مرا یعنی بنی اسرائیل را از شهر مصر که نجات و هلاک کفره در این است و نوعی کن
که در وقت رفتن شما کسی از فرعونیان واقف نشود بجهت انکه تا ایشان خبردار شوند شما قطع مسافت

بسیار

بسیار کرده باشید و بشما نتوانند رسید تا ضرر رسانند اِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ بدرستی که شما
از پی درآمده شدکانید یعنی فرعون و قوم او از پی شما درآیند اما بشما نرسند بلکه ما شمارا از دریا بکذرانیم
وایشان را غرق سازیم و در مختار القصص آورده که موسی همه بنی اسرائیل را امر کرد تا پیرایها و زیورها
ببهانه انکه عید ما نزدیکست و میخواهیم که اهالی خود را بدان بیارائیم عاریت کرفتند و وعده فرمود که در
فلان تاریخ تهیه اسباب نموده بوقت طلوع قمر بفلان موضع روند ایشان بهمان صورت و صفت اسباب
سفر بتقدیم رسانیدند چون وقت رحیل شد راه دروازه بر ایشان مشتبه کشت معلوم کردند جهت
آن بود که یوسف صدیق دعا کرده بود که بنی اسرائیل تا تابوت مرا همراه خود نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت
واز آن قوم هیچکس را بر مدفن یوسف اطلاع نبود موسی خود ندا میزد که هرکه مرا بر صندوق یوسف مطلع
کرداند هر مراد که خواهد بدهم از تمام قوم عجوزه بغایت پیر بشرط انکه زن موسی باشد در بهشت اورا خبر
داد که صندوق یوسف در فلان موضع در قعر دریای نیلست آنرا بیرون آوردند و وقتی که قمر بمیان
آسمان رسید مهم ساخته و اسباب پرداخته روی براه نهادند در آخر آن روز خبر خروج ایشان
بقبطیان رسید پنداشتند که منشا این که بنی اسرائیل پیدا نمیشود آنست که بهیات اسباب عید مشغولند
روز دویم خواستند که در عقب ایشان بروند در خانه هر قبطی یکی از اعزه قوم او بمرد و بتعزیت او
مشغول شدند و بروایت ابن جریج حق تعالی بموسی وحی کرد که تا بنی اسرائیل را امر کن تا چهار خانه بخانه
روند و بعد از آن در هر سرایی که ایشان باشند بره بکشند و در آن سرا بخون آلوده کنند که فرشتکا
خواهم فرستاد تا کودکان فرعونیانرا هلاک کنند و این علامت برای آن باشد تا بآن خانه نروند
که در آن بخون آلوده بود و بعد از آن بفرمود تا آرد بسرشتند و فطیر بپزند و آنرا توشه ساخته بکنار
دریا روند که آنرا امری عجیب روی خواهد نمود ایشان چنان کردند و روی بکنار دریا نهادند
چون روز شد و اثری از ایشان پیدا نکشت قبطیان خبر بفرعون رسانیدند فرعون بفرمود تا تخت
اورا بیرون برده نهادند پس بر پای آن بنشست و درین روز جمع کردن لشکر امر کرد فَاَرْسَلَ
فِرْعَوْنُ پس فرستاد فرعون فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ در شهرهایی که بپای تخت نزدیک بود
جمع کنندکان لشکر را جمع کردند قَالَ کفت فرعون اِنَّ هٰؤُلَاءِ بدرستی که کروه بنی اسرائیل
لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ هرآینه کروهی اند بغایت اندک فرعون ایشانرا اندک شمرد و حال انکه عدد

ایشان که در سن از بیست کذشته بود و بشصت نرسیده بود ششصد و هفتاد هزار بودند و عدد
مجموع قوم موسی از زنان و صبیان و کهول و شبان هزار هزار و دویست هزار و کسری بودند اما فرعون
ایشانرا نسبت بلشکر خود اندک شمرد چه در روایت آمده که فرعون هزار هزار و پانصد هزار پادشاه داشت
که در دست هریك از ایشان دست ورنجن زرین بود و هریك از ایشان صاحب هزار مسلح بودند ایشانرا
پیش از خود بر بنی اسرائیل روان ساخت و بعد از آن بفرمود تا در شهرها ندا کردند و لشکر را جمع نمودند
و ندا در دادند که بنی اسرائیل کروهی اندکند وَإِنَّهُمْ لَنَا و بدرستی که ایشان مارا لَغَآئِظُونَ
بخشم آرندکانند چه از ما کریخته اند و پیرایهای قوم را برده اند و اولاد ما را کشته اند وَإِنَّا لَجَمِيعٌ
و بدرستی که ما جمعی هستیم حَاذِرُونَ حذر کنندکان از ایذا و ملاحظه و احتیاط نمایندکان
در امور و بجهت این با لشکری چنین عظیم بر سر آنها میرویم و اکرنه معلومست که عشری از معشار
عساکر ما شر ایشانرا کفایت میتواند کرد و کویند حاذرون یعنی سلاح داراست یعنی همه سلاح دارانیم و
ایشان بی سلاح پس البته مغلوب ما خواهند شد و بروایتی فرعون با هزار هزار سوار دلیر که بر سر هر
یك بیضه طلا بود در عقب موسی روان شد فَأَخْرَجْنَاهُم پس بیرون آوردیم فرعونیانرا یعنی
در دل ایشان افکندیم تا بیرون آمدند مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانهای مملو از اشجار و اثمار وَعُيُونٍ ص
و از چشمهای آب روان وَكُنُوزٍ و از کنجهای زر و نقره وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و از منزلهای نیکو
و خوش آینده و آراسته كَذَٰلِكَ همچنین کردیم با ایشان یعنی بیرون آوردیم ایشانرا از این
نوع بیرون آوردنی وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم باغ و بوستان و کنج و خانهای ایشان بَنِي
إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را چه قولی آنست که بنی اسرائیل بعد از هلاك فرعونیان بمصر در آمده همه ع
اموال قبطیانرا بتصرف در آوردند و اصح آنست که در زمان دولت داود و سلیمان ع بر ملك مصر استیلا
یافته متصرف جهات قبطیان شدند و در بعضی تفاسیر واقع شده که فرعون در حین خروج
ششصد هزار سوار بر مقدمه لشکر روان کرد و ششصد هزار بر میمنه تعیین نمود و ششصد هزار
را بر میسره نامزد کرد و ششصد هزار در ساقه لشکر مقرر نمود و خود با خلقی بیشمار در قلب قرار
کرفت نظم یکی لشکر سراپا غرق جوشن شده در موج چون دریای آهن فَأَتْبَعُوهُم پس از پی
در آمدند بنی اسرائیل را مُشْرِقِينَ در حالتی که قصد کنندکان بودند بطرف مشرق چه لشکر

بنی اسرائیل

بنی اسرائیل بدان صوب رفته بودند و اکثر علما کفته اند که معنی آنست که تا هنکام طلوع آفتاب به بنی
اسرائیل رسیدند در آن محل لشکر موسی بکنار دریای قلزم رسیده تدبیر مرور و عبور میکردند که ناکاه
اثر فرعونیان بدید آمد فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ پس آنهنکام که دیدند آن هر دو کروه یکدیکر را قَالَ
أَصْحَابُ مُوسَىٰ کفتند یاران موسی إِنَّا لَمُدْرَكُونَ هر آینه ما دریافته شدکانیم یعنی لشکر فرعون
مارا در خواهند یافت و بدست ایشان کرفتار خواهیم شد اکنون راه خلاص چکونه بوییم و طریق کریز از که جوییم
که در پیش دریاست و در پی دشمن موسی چون اضطراب آنها بدید قَالَ كَلَّا کفت نه چنین است که ایشان
شمارا دریابند إِنَّ مَعِيَ رَبِّي بدرستی که با منست پروردکار من بحفظ و نصرت سَيَهْدِينِ زود
باشد که راه نماید مرا و در این جهت طریق نجات بدید آرد القصه چون لشکر فرعون بنزدیك بنی اسرائیل رسیدند
حق تعالی حجابی آنجا میان هر دو کروه بدید آورد چنانکه یکدیکر را نمیدیدند فرعون قوم خود را کفت فرود
آیید تا آفتاب بلند شود و غبار از میان برخیزد و شتاب مکنید که راه خلاصی بر ایشان بسته است دریا
در پیش و لشکر ما از عقب کجا توانند کریخت که مومن آل فرعون در پیش موسی ایستاده بود کفت ای موسی
بکجا مامور شده که دریا در پیش است و لشکر فرعون ترا فرو کرفته موسی جواب داد که مامور شده ام بدریا
و متوقع آنم که چکونه بکذشتن آن مامور شوم و بچه وجه از آن بکذرم و در این اثنا بنی اسرائیل اضطراب
بمرتبه رسانیدند که موسی بیطاقت شد و بدرکاه الهی بنالید و از عبدالله بن سلام نقلست که موسی
دست بمناجات برداشت یا كَائِنًا قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَيَا كَائِنًا بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ اجْعَلْ لَنَا فَرَجًا وَمَخْرَجًا حق تعالی
بوی وحی فرستاد که ما دریارا حکم تو کردیم و برا انکیخت بجوان و عصا بر آن زن و بر آن حکم فرما تا راه داده
پیدا شود همچنانکه میفرماید که فَأَوْحَيْنَا پس وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی أَنِ اضْرِب
بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ آنکه بزن عصای خود را بنهر نیل که مابین ایله و مصر است و یا بدریای قلزم که میان
یمن و مکه است و تا بمصر موسی ع بر لب دریا آمد و عصا بر دریا زد و کفت یا ابا خالد مارا راه ده ٥
فَانفَلَقَ پس در هم شکافت دریا را و دوازده راه بدید آمد فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ
پس بود هر پاره که جدا شده بود از هم كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ همچو کوه بزرك یعنی مانند کوه بلند بر آمد
و قرار کرفت فی الحال بادی بزرك دریا وزید و کل او را خشك کرد و هر سبطی از دوازده سبط بنی اسرائیل
از راهی بدریا در آمدند وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ و نزدیك کردانیم آنجه شکافته شده بود دریا الْآخَرِينَ

دیگرانرا یعنی همه قوم فرعون را برلب دریای نیل آوردیم کر شکافته بود آورده اند که چون فرعون بکنار دریا
رسید وآن حال را بدید خواست که سفهای قوم را فریب دهد گفت ای قوم چه می بینید که دریا از هیبت من
شکافته شده هامان بخنبه با او گفت تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی واقع شده زنهار که بدریا
درنیایی که خود را و همه کسان خود را هلاک کردانی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل بر مادیانی
نشسته خود را پیش فرعون بدریا افکند و فرعون بر ایغری تند سوار بود ایغر بوی مادیان شنیده عنان
مالک از دست داده روی بدریا نهاد و لشکریان چون دیدند که فرعون بدریا درآمد هر فوجی از راهی
بدریا درآمدند و میکائیل برعقب آن لشکر می آمد و لشکر یانرا میراند تا تمام بدریا درآمدند حکم الهی
بدریا رسید که بحال خود باز آی پس بیکبار آبهای دریا بهم پیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل
بسلامت برکنار دریا قرار گرفتند کما قال جلت قدرته وعظمته وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ و نجاة دادیم موسی را
وَمَنْ مَعَهُ وهر که با او بود أَجْمَعِينَ همه ایشانرا یعنی آب دریا را چنان مرتفع نگاه داشتیم و قرار
گرفت در آن راهها تا همه از آن دوازده راه بگذشتند ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ پس غرق کردیم دیگرانرا
یعنی جمیع قبطیانرا باین وجه که چون بمیان این دوازده راه رسیدند آبهارا بر سر ایشان فرود آوردیم
و همه را هلاک کردانیدیم إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که نجاة دادن موسی و قوم او و غرق کردن فرعون و
اتباع او لَآيَةً هرآینه علامتیست روشن بر قدرة الهی وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند قوم فرعون
مُؤْمِنِينَ گرویدگان چه از تمامی قبطیان از مردان غیر خرقیل که مؤمن آل فرعون بود کسی ایمان نیاورده
بود و او با حضرت موسی ع از مصر بیرون آمده بود و از زنان همین آسیه زن فرعون و زنی که راه نمونی کرد بر
تابوت یوسف ع وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو ای محمد لَهُوَ الْعَزِيزُ هرآینه او ستغالب
هیچکس را قدرة غالبیت بر او نیست الرَّحِيمُ مهربان که عقوبت بعد از الزام حجة بر اولیای خود وَاتْلُ
عَلَيْهِمْ و بخوان ای محمد بر مشرکان عرب نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ خبر ابرهیم که ایشان خود را بدو نسبت می کنند
و بفرزندی او فخر مینمایند بدین خبر تسلیه تو و موعظه قوم تست إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت ابرهیم
لِأَبِيهِ مر پدر خود را یعنی عم خود را که بمنزله پدر تن بود در تربیت و اشفاق وَقَوْمِهِ و مر گروه خود را
یعنی اهل بابل مراد آنست که از عم و قوم خود پرسید که مَا تَعْبُدُونَ چیست که می پرستید غرض وی ازین
سؤال آن بود که با ایشان بگوید که آنچه بعبادة او مشغولند از اصنام مستحق عبادت نیستند قَالُوا گفتند

درجواب



درجواب ابرهیم نَعْبُدُ أَصْنَامًا میپرستیم بتانرا فَنَظَلُّ لَهَا پس همیشه میباشیم مر ایشانرا
عَاكِفِينَ ملازمان و مجاوران در روز مراد با صنام صورتهایی بود که ساخته بودند از انواع فلزات
بر صورت مختلفه و بر عبادت آن مداومت مینمودند قَالَ گفت ابرهیم بر وجه الزام که بتان شما
هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ آیا میشنوند خواندن شمارا و اجابة دعای شما میکنند إِذْ تَدْعُونَ وقتی که بخوانید
ایشانرا أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ یا سود میرسانند شمارا که پرستش ایشان میکنید أَوْ يَضُرُّونَ یا زیان میرسانند
بکسی که اعراض کرد از عبادت ایشان از جواب عاجز شده نتوانستند که بنعم جواب دهند پس بهانه تقلید
پیش آورده قَالُوا گفتند در جواب بَلْ چنانست که تو گفتی از اجابة دعا و نفع و ضر که از ایشان دیده
باشیم بلکه وَجَدْنَا آبَاءَنَا یافته ایم پدران خود را که ایشان كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ همچنان میکردند
یعنی ایشانرا پرستش میکردند و بر آن مقیم بودند ما نیز اقتدا بایشان کرده بپرستش اینها اقدام مینمائیم بدانکه
بت پرستانرا هیچ دلیلی نیست بر صحت دین خود اما بجهت شبهه باطله خود از مذهب حق برگشته روی در
بادیه ضلالت نهادند یکی آنکه گفته اند که ما را حد آن نیست که جرات کنیم در عبادة خدا چه پرستشی که لایق
او باشد از ما نمی آید پس از مخلوقات او چیزی اختیار کرده ایم تا ما را بخدا نزدیک کرداند چنانکه گفتیم مَا نَعْبُدُهُمْ
إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ دویم آنکه هر چیزرا خاصیتیست خاصیت این بتان آنست که شفیعان ما باشند
نزد خدای که هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ سیم آنکه اعظم شبههای ایشان تقلید است همچنانکه در جواب
ابرهیم گفتند که بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ قَالَ گفت ابرهیم أَفَرَأَيْتُمْ آیا دیده اید و دانسته اید
استفهام برای تقریر است یعنی بدانید که مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ آنچه هستید که میپرستیدآنرا أَنْتُمْ وَ
آبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ شما و پدران دیرینه شما نیز پرستیده اند فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که این معبودان
شما و آبای شما عَدُوٌّ لِي دشمنانند مرا مراد ابرهیم از این آنست که اصنام اعدای پرستندگان خوداند
زیرا عبده ایشان متضرر میشوند از جهت ایشان زیاده از آنچه کسی از علو خود متضرر شود چه ضرر خلود
عذاب الیم و عقاب جحیم که از عبادة ایشان حاصل میگردد از هیچ دشمنی متصور نیست و یا معنی مراد آنست
که من دشمنم مر ایشانرا چه هر چه را دشمن دارند او نیز دشمنی است پس دشمن خود را در لباس دشمنی ایشان
ظاهر کرده یعنی من مخالف و معادی ایشانم إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ لیکن دوست من پروردگار عالمیانست
بعد از آن تعداد کمالات حضرت عزت میفرماید تا قوم دست از عبادت اصنام که لا یضر و لا ینفع است

بازداشته بعبادت او سبحانه میل کنند و میفرماید که اَلَّذِی آفرید کار عالم انکس است که خَلَقَنِی
آفرید مرا و از عدم بوجود آورد فَهُوَ یَهْدِینِ پس او راه مینماید مرا براستی در قول و فعل و یا آفرید
مرا برای اقامت حق و راه مینماید مرا بدعوت خلق یا خلق کرد مرا بجهت طاعت و هدایت بخشید
مرا بوسیلهٔ آن مرا بجنت وَالَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی و او انکس است که میخوراند مرا غذایی که قوام اجزای من براست
وَیَسْقِینِ و می آشاماند مرا آبی که موجب تسکین تشنکیست و سبب تربیت اعضای من در کشف
الاسرار آورده ذوالنون مصری نقل میکند که این طعام طعام معرفتست و این شراب شراب محبت
که دلها بآن زندکی یابند و این بیت از آن مقوله است شعر شراب المحبة خیر شراب، کل شراب سواه سراب
و از فحوای این کلمات از اسرار کلام حقایق نظام اَبِیتُ عِنْدَ رَبِّی یُطْعِمُنِی وَیَسْقِینِی پی میتوان برد چنانچه
در خواجهٔ ثقلین فرموده اند شعر خوان توابیت عند ربی، خواب تو ولا ینام قلبی، خاک قدم تو اهل عالم، زیر علم تو نسل آدم، چون نیست وسیلتی بطاعت، از ما کنه و زتو شفاعت، ای کرده بزیر پای کونین،
بکذشته ز حد قاب قوسین، وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ و چون بیمار شوم او مرا شفا میدهد و از
امام جعفر صادق ع مرویست که معنی این آیه آنست که چون بیمار شوم بکناه شفا میدهد مرا بتوبه و سلمی
کفته که مرض برویت اعتبار است و شفا مشاهدهٔ انوار واحدقهار و در بحر المعانی آورده که بتعلقات کونین
است و شفا بقطع تعلق و آن وابسته است بجذبه عنایت که چون در رسد سالک را از همه منقطع ساخته
بیکی پیوند دهد چون بشریت تجرید از مرض تعلقش باز رهاند یکی از اکابر دین روایت کرده که بیمارستانی
رفتم طبیبی را دیدم نشسته و جمعی بیماران بروجمع کشته هر کسی شرح علت خود میداد و هر کسی را دوایی
میفرمود که در خور او بود در آن اثنا جوانی نزد وی آمد کونه اش زرد کشته و اثر عبادت و سیمای تقریر
و صلاحیت بر او پیدا طبیب را کفت تو حکیمی حاذقی مرا بیماری هست دوایی کن کفت چه مرض داری جواب
داد که علت کناه بر مزاج من مستولی کشته و بدن من بجهت ثقل ذنوب کران کشته مرا درین باب
علاجی فرما که موجب صحت مزاج و سبب بدن من کردد طبیب کفت هلیلهٔ صبر را بستان و بلیلهٔ
تواضع در هاون ندم و پشیمانی افکن و بدست قهر هوای نفس آنرا نیک صلایه کن و در تابهٔ صحت عزم انداز
و آب حیا و شرم برو ریز و با تش محبت بجوشان و بکفچهٔ عصمتش بکردان تا حباب حلم برآرد آنکاه برق
صفا بپالای و بمروحهٔ رضا باد کن و در وقت سحر شربتی از او نوش کن تا درد کناه تو بصحت عزم بر طلعت



مبدل کردد و راحت یابی جوان ازین سخن وجد کرد و مضمون این مقال بر زبان او جاری کشت شعر
چکویمت که چه خوش آمدی مسیح صفت، بیک نفس همه درد مراد واکردی، وَالَّذِی و دیکر پروردکار
عالم انکس است که یُمِیتُنِی میراند در دنیا بانقضای اجل ثُمَّ یُحْیِینِ پس زنده کرداند مرا در آخرت ع
برای محاسبات و مجازات ثعلبی کفته که بمیراند و زنده کرداند بفضل و کویند بمیراند بمعصیت و زنده کند
بتوفیق در طاعت یا بمیراند بجهل و زنده کند بعقل و محققان کفته اند که اماتت و احیا بخوفست و رجا یا
بغفلت و ذکر و یا استار و تجلی و یا باوصاف بشریت و اخلاق روحانیت وَالَّذِی و وی انکس است که
أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لِی طمع دارم که بیامرزد برای من خَطِیئَتِی کناه مرا یَوْمَ الدِّینِ روز جزا اسناد
کناه با خود با وجود عصمت یا بجهت کسر نفس است و انقطاع تمام باو سبحانه و یا مراد ترک اولیست و نکتهٔ
حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَیِّئَاتُ الْمُقَرَّبِینَ مشعر است بر این حاصل که صدور این کلام از حضرت خلیل بجهت احتجاج
بود بر قوم و اخبار بانکه صلاحیت الوهیت ندارد مکر کسی که فاعل این افعالست و بعد از آن او سبحانه حکایت
میفرماید از کفته ابرهیم از وی سؤال نمود بقوله رَبِّ هَبْ لِی ای پروردکار من ببخش مرا و عطا کن حُکْمًا
کمال در علم و عمل تا بان بآن شایستکان مستحق خلافت و ریاست خلق کردم و نزد کلبی مراد بحکم نبوتست
وَأَلْحِقْنِی و در رسان مرا بسبب توفیق کمال در علم و عمل بِالصَّالِحِینَ بشایستکان راه و برکزیدکان
درکاه یعنی در عدد انبیا که کاملند در صلاحیت و اصلا صلاح ایشان آمیخته نیست بشایبهٔ کبیره و صغیره
وَاجْعَلْ لِی و کردان برای من لِسَانَ صِدْقٍ زبان راست یعنی زبان ثناکوی و ثناخوان فِی الْآخِرِینَ
در میان پس آمده کان یعنی ثنای نیکونامی و آوازهٔ مرا جاری کردان بر زبان کسانی که از پیش و پس من آیند
بروجهی که اثر آن در دنیا تا بروز قیامت بماند و این دعا بعز اجابت رسیده جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری
و اهل اسلام ثنای خلیل الرحمن میکویند و محبت او دارند و یا ظاهر کن برای تجدید اصل دین من که توکیدا ست
و راست کویی در آخرین امتان که آن حضرت خاتمیت است صلی الله علیه و آله و سلم وَاجْعَلْنِی و کردان
مرا مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِیمِ از وارثان بهشت پر نعمت در آخرت یعنی مرا داخل کسانی کردان که در
منازل بهشت نزول کرده اند وَاغْفِرْ لِأَبِی و بیامرز پدر مرا مراد عم اوست یعنی او را بیامرز که ایمان
آرد إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّینَ بدرستی که اوست از کمراهان یعنی از طریق حق منحرفست و غافل از جادهٔ صواب
در مجمع آورده که وصف او بضلال مشعر است بر آنکه عم او از روی جهل کافر بود بر سبیل عناد و جحود بدین

وجوه که استغفار ابرهیم برای عم خود بود در منهج الصادقین در سورة التوبة بشرحی مبسوط بقلم بیان آمده
اینجا بیك وجه نموده میشود و آن اینست که طلب مغفرت برای او بجهت آن بود که وعدهٔ ایمان داده بود
مرا او را پدر ابرهیم بجهت این در طمع و امیدواری از برای او استغفار خواست و میتواند بود که درین وقت
هنوز ابرهیم ممنوع نشده باشد از استغفار برای کفار وَلَا تُخْزِنِي و رسوا مساز و خوار مگردان مرا
بجهت عتاب بر ترك اولی و نقص رتبه من از رتبه بعضی وارث جنت بجهت آنست یَوْمَ يُبْعَثُونَ در
روزی که بر انگیخته شوند همه مردمان در مجمع آمده که این دعای او نیز بروجه انقطاع بود و کسر نفس و تعلیم
امتان و اگر نه انبیا بجهت عصمت از خزی آن روز مبرا اند و از فضیحت آن محفوظ بعد از آن در بیان یوم
یبعثون میفرماید که وَلَا يَنْفَعُ روزی که سود نکند و فایده نرساند و بکاری نیاید مَالٌ وَلَا بَنُونَ
مال و پسران هیچکس را بقوله إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ مگر کسی که بیاید بخدا بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدل خالص از کفر
و معصیت چون اول خود را صرف کرده باشد در راه حق و فرزندان را براه حق ارشاد نموده هر آینه
آن مال و فرزندان او را نفع رسانند از امام جعفر صادق عم مرویست که قلب سلیم دلیست که سالم باشد
از حب دنیا و حسن گفته که سالم باشد از کفر و نفاق برخلاف مشرك و منافق که دل او بشرك و نفاق
مریض است کقوله فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و یا سالم از فساد و معاصی و یا از حسد و خیانت و در تفسیر تیسیر
آورده که سلیم از بغض اهل البیت علیهم السلام و قشیری فرموده که سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدا
و سلمی گفته که سلیم آنست که درو نه آفات دنیا گنجد و نه مطامع عقبی و یا خالی از بدعت و مطمئن
بسنت وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و روزی که نزدیك کردانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِينَ از پرهیزکاران تا از
موقف آنرا ببینند و بمشاهدهٔ منازل خود مسرور شوند وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ و ظاهر ساخته آتش دوزخ را
لِلْغَاوِينَ برای گمراهان تا در آن نگرند و مقامات خود را ببینند و بمشاهدهٔ منازل خود مسرور شوند الم
و غم و الم و حسرت ایشان بیفزاید وَقِيلَ لَهُمْ و گفته شود مر ایشانرا یعنی فرشتگان بحکم حق تعالی
از ایشان پرسند بروجه عتاب و سرزنش أَيْنَ مَا كُنْتُمْ كجا اند آنچه بودید که پیوسته تَعْبُدُونَ
میپرستید آنرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای تعالی یعنی کجا اند خدایان شما که بدیشان امیدوار بودید هَلْ
يَنْصُرُونَكُمْ آیا چه یاری میدهند شما را بر دفع عذاب از شما أَوْ يَنْتَصِرُونَ یا انتقام میکشند برای شما
از کسی که عذاب شما میکند و گویند معنی آنست که ممتنع میشوند از عذاب خود و دفع میکنند آنرا از خود





چه در آن روز کفار با اصنام و اوثان خود در آتش دوزخ باشند کما قال فَكُبْكِبُوا فِيهَا پس پیوسته در افکنده
شوند در دوزخ سوزان هُمْ وَالْغَاوُونَ بتان و گمراهان یعنی پرستندگان ایشان تا آنکه در قعر دوزخ
قرار گیرند و در آنجا باشند وَجُنُودُ إِبْلِيسَ و بدوزخ انداخته شوند لشکریان ابلیس که متابعان ویند
از عصاة جن و انس و یا اعوان و فرزندان او أَجْمَعُونَ همه ایشان قَالُوا گویند کافران وَهُمْ فِيهَا
و حال آنکه ایشان در دوزخ يَخْتَصِمُونَ دشمنی کنند با یکدیگر یعنی عبید اصنام با بتان گویند تَاللَّهِ
بخدا سوگند إِنْ كُنَّا بدرستی که ما بودیم لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ هر آینه در گمراهی هویدا و پیدا إِذْ نُسَوِّيكُمْ
وقتی که برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت بِرَبِّ الْعَالَمِينَ بپروردگار عالمیان وَمَا
أَضَلَّنَا و گمراه نکردند ما را و بر ضلالت نداشتند إِلَّا الْمُجْرِمُونَ مگر بدکرداران از مهتران و پیشوایان
ما که بایشان اقتدا میکردیم و یا از دیوان گمراه کننده فَمَا لَنَا پس ما را اکنون هیچکس مِنْ شَافِعِينَ
از شفاعت کنندگان چنانکه مؤمنانرا هست از ملایکه و انبیا وَلَا صَدِيقٍ و نه دوستی حَمِيمٍ مهربان
و با شفقت همچنانکه ایشانرا هست و در بعضی تفاسیر مذکور است که حمیم در اصل همیم بوده است ها را بجا
بجا بدل کرده اند از جهت قرب مخرج و همیم از اهتمام ماخوذ است یعنی یاری که در آن روز اهتمام کند در مهم
کافران و شرط دوستی بجای آورد نخواهد بود چه تصادق مخصوص خواهد بود بمؤمنان چه میان اهل کفر
تنافی و تباغض خواهد بود که الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ یا نیست ما را شفعا و صدیق
حمیم از آنانکه ما ایشانرا شفعا و اصدقاء خود میدانستیم چه اعتقاد ایشان آن بود که ایشان اصنام شفعای
ایشان باشند نزد خدای و شیاطین الانس اصدقاء ایشان باشند در آن روز جابر بن عبد الله الانصاری
روایت کند که رسول الله صلعم فرمود که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند بعضی از ایشان گویند بارخدایا
حال صدیق من فلان چیست خطاب آید که وی در دوزخ گرفتار است بجزای گناه خود این مؤمنان
گویند بارخدایا چه شود اگر بکرم عمیم خود او را بما بخشی حق تعالی فرماید که او را بشما بخشیدم پس ملایکه
امر فرماید که بیرون آورید برای او صدیق او را از دوزخ و ببهشت رسانید کفار چون بینند که عاصیان
مؤمنین بشفاعت اصدقا از دوزخ خلاص شدند و ببهشت رفتند و ایشان در دوزخ ماندند گویند
فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ عیاشی باسناد خود از حمران بن اعین نقل کرده که عبد الله عم سه بار
سوگند یاد کرد که بخدا که ما شفاعت کنیم شیعیان خود را تا آنکه مردمان گویند و بروایتی دشمنان ما گویند

که ما را هیچ شفیعی و صدیقی حمیمی نیست و ابان بن تغلب روایت کرده از ابی عبدالله ع که شنیدم که فرمود مؤمن
در روز قیامت شفاعت اهل خود کند و حق تعالی شفاعت او را در حق ایشان قبول فرماید هرد و انکشت
سبابهٔ خود را بردارد و کوید یا رب خویدمی کان یقینی الحر و البرد بارخدایا خادم ملک مرا از عذاب نجاة
ده که او مرا از سرما و کرما نکاه داشته حق تعالی اجابت شفاعت او کند و از ابو جعفر ع نقلست که مؤمن
همسایهٔ خود را که هیچ حسنه از و صادر نشده شفاعت کند و کوید بارخدایا دفع اذیت و ضرر از من میکرد
حق تعالی شفاعت او را در بارهٔ او قبول کند بعد از آن فرمود بدرستی که کمترین اهل ایمان از روی شفاعت
شفاعت سی کس تواند کرد و در آثار آمده که هیچ جای نباشد که جمعی از مؤمنان آنجا مجتمع شوند که در میان ایشان
بنده باشد از اهل ایمان و صلاح الا که شفاعت او در حق همه ایشان قبول کنند و اهل شرک و کفر از این سعادت
محروم باشند و در عذاب ابدی کرفتار و از روی حسرت کویند فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً پس کاشکی
بودی ما را بازکشتنی بدنیا فَنَكُونَ پس بودیم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از باوردارندکان تا شفاعت
ما میکردند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه مذکور شد از خبر ابرهیم و احتجاج او لَآيَةً هر آینه علامتی است
که عقلا بر آن عبرت کیرند و حجتی و موعظهٔ مر کسی را که ارادهٔ آن نماید که بنظر اعتبار در آن نکرد و بامر آخرت
پردازد وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند بیشتر قوم ابرهیم مُؤْمِنِينَ کروندکان با وجود از اهل بابل بجز
دختر نمرود کسی ایمان نیاورده بود وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدکار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ اوست غلبه کننده
بر مشرکان و غالب بر تعجیل انتقام از ایشان الرَّحِيمُ مهربان بمهلت دادن ایشان تا ایمان آرند ایشان
و یا ذریت ایشان و یا بخشاینده که توبه بندکان رد نکند و بی احتجاج بر ایشان عذاب نفرماید كَذَّبَتْ
قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ تکذیب کردند کروه نوح فرستادکان را تا آدم و کفتند هیچ پیغمبری بخلقان نیامده و
یا مراد تکذیب نوح است که تکذیب یک پیغمبر تکذیب همه است زیرا که هر یک داعی بندکانند بر توحید و عدل
و غیر آن از اصول اسلام پس تکذیب یکی تکذیب جمیع ایشان باشد و قول اول منقولست از ابو جعفر ع إِذْ
قَالَ لَهُمْ یاد کن چون کفت مر ایشان را أَخُوهُمْ نُوحٌ برادر ایشان نوح مراد اخوت سببیست یعنی نوح
که سلسلهٔ نسب او با ایشان منتهی بود کفت مر ایشان را أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از خدای که ترک عبادة
او میکنید و بتان را می پرستید و تکذیب من میکنید و انکار می ورزید إِنِّي بدرستی که من لَكُمْ
رَسُولٌ أَمِينٌ شما را فرستاده ام با امانت و مشهور باین صفت در میان شما پس سخن من حق خواهد بود

و مبرا از شایبهٔ کذب فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عقوبت خدای و ترک بت پرستیدن کنید وَأَطِيعُونِ
و فرمان برید مرا در قبول ایمان و اذعان توحید و طاعت و عبادت او بر وجه توحید و اخلاص وَمَا
أَسْأَلُكُمْ و نمیخواهیم شما را عَلَيْهِ بر ادای رسالت و نصیحت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی إِنْ
أَجْرِيَ نیست اجرت من إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مکر بر پروردکار عالمیان فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید
از عقوبت خدای و ترک بت پرستیدن کنید وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا تکرار امر بتقوی و
طاعت جهت تاکید و مبالغه است در آن بر ایشان قَالُوا کفتند در جواب نوح ع أَنُؤْمِنُ لَكَ
آیا ایمان آریم و تصدیق وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ و حال آنکه پیروی کرده اند ترا سفلکان و بی قدران و فرو
مایکان که نه حسب دارند و نه نسب و اهل صنعتهای دسه و خسیسه اند ابن عباس کوید که ایشان اهل
حیاکه بودند و نزد بعضی حجامه بودند حاصل که ایشان بجهت قصور فهم و عقل دینویه را منظور داشته ایمان
اتباع نوح را که بی مال و جاه بودند مانع ایمان خود دانستند و میکفتند که ایشان بجهت طمع مال و رفعت
باو کرویده اند نه بر وجه اعتقاد و اخلاص و لهذا نوح ع قَالَ فرمود در جواب ایشان وَمَا عِلْمِي
و نیست دانش من بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه هستند که میکنند آنرا از روی اخلاص یا طمع در طمع یعنی
حکم من بر ظاهر است و چون ایشان عمل اهل ایمان میکنند بر من واجبست که حمل آن بر اخلاص کنم بحسب
ظاهر إِنْ حِسَابُهُمْ نیست حساب بواطن ایشان إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي مکر بر پروردکار من که مطلع است
بر ظاهر و باطن آن لَوْ تَشْعُرُونَ اکر دانید که عالم الغیب اوست پس هر آینه دانید قول مرا درین باب
و لیکن جاهلید پس میکویید آنچه نمیدانید قریش نیز بهمین طریقه سلوک نموده و باصحاب حضرت
رسالت طعن کردند باین صفت چنانکه آورده اند که هرقل که پادشاه روم بود ابو سفیان را از اتباع
رسول سؤال کرد کفت ایشان اراذل و ضعفای مردمانند وی در جواب کفت مَا زَالَتْ أَتْبَاعُ الْأَنْبِيَاءِ
كَذَٰلِكَ همیشه ایشان پیغمبران پیشین نیز چنین بوده اند حاصل که قوم نوح ع کفتند بنوح ع که تو این
اراذل را از مجلس خویش بران تا با تو بنشینیم و سخن تو بشنویم نوح فرمود وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ
و من نیستم رانندهٔ مؤمنان از پیش إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ نیستم من مکر بیم کنندهٔ آشکارا یعنی مبعوث
شده ام بدعوت مکلفان خواه اغنیا و خواه فقرا پس چکونه طرد و منع فقرا کنم از خود بجهت آنکه اغنیا
تابع من شوند قَالُوا کفتند کافران لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ اکر باز نه ایستی ای نوح از آنچه میکویی یعنی

ازدعوت وانذار لتكونن من المرجومين هرآينه باشی ازکشته شدکان بسنك یا ازدشنام داده شدکان ویاراندکان ابوحمزهٔ ثمالی روایت کرده که هرموضعی از قرآن که لفظ رجم واقع شده بمعنی قتل است مکر درسورهٔ مریم که لئن لم تنته لارجمنك که بمعنی دشنام دادنست القصه نوح چون این کلمات تهدید آمیز از قوم بشنید وآثار نومیدی از ایشان دریافت روی بدرکاه بی نیاز آورده قال رب کفت ای پروردکار من ان قومی بدرستی که کروه من کذبون تکذیب کردند مرا از روی عناد و مرا در دعوی رسالت باور نداشتند بروجه لجاج وجحود وانکار فافتح بینی وبینهم پس حکم کن میان من ومیان ایشان فتحا حکم کردنی براستی ونجنی وباز رهان مرا از قصد ایشان ویا از شامت عمل ایشان ومن معی وهرکرا که بامنست من المؤمنین از کرویدکان غرض او ازین مناجات آن بود که من با ایشان دعا میکنم نه بجهة آنکه مرا بخشم در آورده اند وایذای من کرده بلکه بجهت سنت ودین توکه تکذیب وحی توکرده اند وانکار وحدانیت وارسال تو پس عذاب بر ایشان بازکردان فانجیناه پس نجاة دادیم اورا ومن معه وهرکرا با او بودند از مؤمنان فی الفلك المشحون درکشتی پر از آدمیان و امتعه وماکولات وغیر آن از حیوانات ثم اغرقنا پس غرق ساختیم بعد پس از رهانیدن او واتباع او الباقین باز پس ماندکان از کشتی یعنی کروه کفار که بر ایشان مبعوث بود ان فی ذلك بدرستی که در صبر نوح وایذای قوم وعناد وجحود ایشان وغرق شدن ایشان بجهت آن ونجاة اهل ایمان در کشتی لایة هرآینه علامتیست تابع ومتواتر مر آنهارا که پند کیرند از آن واقتداء پیغمبران کنند ودر صراط مستقیم سلوك نمایند وما کان اکثرهم مؤمنین ونیستند بیشتر ایشان باور دارنده کان وان ربك وبدرستی که پروردکار تو لهو العزیز هرآینه اوست توانا بر عقوبت کافران ومنتقم بر ایشان الرحیم مهربان بمهلت عذاب از ایشان تا حجت بر ایشان لازم کردد یعنی قبل از الزام حجت بطریق انزال عذاب نفرماید ویا رحیم است بر مؤمنان در نجات دادن نوح واتباع او ویا بر توفیق پیغمبران بر حلم وبردباری واحتجاج بر کافران كذبت عاد بدروغ داشتند قبیلهٔ عاد المرسلین فرستادکان را اذ قال لهم چون کفت مر ایشان را اخوهم هود برادر نسبی ایشان هود الا تتقون آیا پرهیز نمیکنید از شرك ویا نمیترسید از عذاب خدا انی لکم بدرستی که من شمارا رسول امین فرستادهٔ ام امین بر وحی ورسالت یعنی آنچه نازل شده از نزد خدا بشما میرسانم بی زیاده ونقصان وتغییر



وتبدیل ویا آنکه من بر صفت امانتم نزد شما قول من حق وصدق است ومعرا از کذب فاتقوا الله پس بترسید از خدای وترك مخالفت من کنید واطیعون وفرمان برید مرا بر آنچه شمارا بدان دعوت میکنم وما اسئلکم علیه ونمیطلبم بر تبلیغ رسالت واداء دعوت من اجر هیچ مزدی از مال ومنال ومتاع دنیا ان اجری نیست پاداش من بدین الا علی رب العالمین مکر بر آفریدکار عالمیان وچون قوم هود بلهو ولعب مشغول بودند ازین جهت هود در انکار این فرمود اتبنون بکل ریع آیا بلند میکنید بهر موضعی بلند آیة علامتی برای تماشای آینده ورونده تعبثون بازی میکنید به بنیان آن بی آنکه شمارا بآن بنا احتیاج باشد وکویند که ایشان بر سر راهها خانهای بلند میساختند ودر آنجا نشسته هر که بر ایشان بکذشتی با او بازی کردندی یا مراد کبوترخانهاست که برای طیران کبوتران ببازی بر بلندی ساختندی ومقاتل کفته که ایشان در سفرها بستارها رفتندی وراه بستارها بردندی ودر سر راهها بناهای بلند ومیلهای مرتفع بنا کردندی بعبث که اصلا احتیاج بآن نداشتندی ویا مراد قصور رفیعه است که بنا کردندی وبآن بر یکدیکر فخر نمودندی از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که هر که بنایی سازد بر مواضع بلند آن بنا وبال وی باشد در آخرت مکر که بآن احتیاج داشته باشد القصه هود بر سبیل انکار بقوم خود کفت که بناها میسازید بر مواضع بلند بجهت لهو ولعب بدون احتیاج بآن وتتخذون مصانع وفرا میکیرید حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا قلعهای استوار لعلکم تخلدون کویا شما جاوید خواهید بود در آن وبجهة این بناهای عالیه بکچ وآجر راست میکنید که مظنه خلود است در آن واذا بطشتم وچون سخت کرفتید ومواخذه کردید مردمان را بطشتم سخت کیری کردید جبارین درحالتی که متکبرانید وسرکشان بدون شفقت ومهربانی وقصد ادب کردن وعاقبت اندیشی نمودن فاتقوا الله پس بترسید از خدای بترك این کارهای قبیح واطیعون وفرمان برید اورا در آنچه میفرماید که انفع است مر شمارا در دنیا وعقبی واتقوا الذی امدکم وبترسید از آن خدایی که مددکاری کرد شمارا بما تعلمون بآنچه میدانید ومیشناسید از انواع نعمتها وبعد از اجمال در صدد تفصیل آن درآمده فرمود که امدکم بانعام مدد کرد شمارا بچهارپایان چون شتر وکاو وکوسفند تا از ایشان اخذ فواید کنید وبنین وپسران تا در همه حال یار ومددکار شما باشند وجنات وبوستانهای پر از میوه که از آن میخورید وعیون

وبچشمها آب که می‌آشامید وبزراعات واشجار میدهید با وجود این نعمتها کفران وناسپاسی نعماو
میکنید انی اخاف علیکم بدرستی که من میترسم برشما که برشرک مصرید عذاب یوم عظیم
عذاب روز بزرگ در دنیا که باد صرصر است ودر آخرت که آتش دوزخ است قالوا کفتند عادیان در
جواب هود سواء علینا یکسانست برما اوعظت یا پند دهی مارا ام لم تکن من الواعظین
یا نباشی از پند دهندکان یعنی ما طریقهٔ خود از دست نمیدهیم خواه تو نصیحت کنی وخواه نکنی ان هذا
نیست این کار که برانیم از بت پرستی وتکبر وتجبر وبناهای بلند الا خلق الاولین مکر عادت پیشینیان
از ما واقتدا کننده ایم بایشان یا نیست آنچه تو آوردهٔ بما از توحید وشرک امور مذکوره مکر عادت
آنها که پیش از ین بودند از کسانی که دعوی پیغمبری میکردند وماننداآنچه تو میکویی میکفتند وما نحن
بمعذبین ونباشیم ما عذاب کنندکان بر این عادتهای قدیمه فکذبوه پس تکذیب کردند
رسالت هود را فاهلکناهم پس هلاک کردیم ایشانرا بباد صرصر بسبب آن تکذیب ان فی ذلک
بدرستی که در هلاک قوم عاد لآیة نشانهٔ ایست دلالت کننده بر آنکه عاقبت اهل تکذیب بعد از
استیصال عقاب اخروی کشد وما کان اکثرهم ونبود ند بیشتر آنها مؤمنین کروندکان
چه اندکی از آن قبیله با هود علیه السلام کرویده بودند وان ربک وبدرستی که پروردکار تو لهو العزیز
هر آینه اوست غالب که از تعذیب کفار باک ندارد وهیچکس او را در انتقام از ایشان عاجز نکرداند
الرحیم مهربان که مؤمنانرا از مهلکهٔ عقوبت بیرون آرد کذبت ثمود المرسلین بدروغ نسبت
دادند قبیلهٔ ثمود فرستکان خدا را یعنی صالح وانبیای سابق را علیهم السلام اذ قال لهم یاد کن چون
کفت مر ایشانرا اخوهم برادر آنها از روی قرابت ونسب صالح صالح عبید علیه السلام بقوله تعالی الا
تتقون آیا نمیترسید از عذاب خدا که بدو شرک می‌آورید انی لکم رسول بدرستی که من مر
شما را فرستادهٔ ام امین مشهور بامانت وراستی کردار فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدا
واطیعون وفرمان برید مرا او را درامر ونهی وما اسئلکم علیه ونمیطلبم شما را بر نصح ووعظ وبا
تبلیغ رسالت من اجر هیچ مزدی که بمن دهید تا بآن متهم شوم نزد شما ان اجری نیست مزد من
الا علی رب العالمین مکر بر پروردکار عالمیان وبعد از عدم اظهار وعدم طمع اجر که موجب تهمتست
زبان بنصیحت کشوده فرمود که اتترکون آیا کذاشته خواهید شد استفهام برای تقریر است





یعنی شما را نخواهند کشت کذاشت فیما ههنا در آنچه هستید اینجا یعنی در نعم دنیا از منازل و
مساکن تازه وپر نعمت آمنین در حالتی که ایمن باشید از امانت وسالم از فوات وبعد از آن تفسیر آن
نعمت میکند فی جنات در بوستانهای پر از اشجار واثمار وعیون وچشمهای آب وکویند مراد
جاههای پر آب سرد وخنک است چه قوم ثمود را چشمه ونهر نبوده وزروع وکشتها ونخل و
خرماستانهای طلعها هضیم شکوفهٔ آن درختها لطیف ونازک ونرم بود بجهت لطافت میوهٔ آن
ضحاک کفته که از غایت لطافت چون مس کنند خورد ومرد کردد ونزد شیخ حسن خرمای بی استخوان است
وابو العالیه کفته که چون در دهن نهند از هم باز شود وابن عباس تفسیر هضیم بنضیج کرده یعنی
خرمای پخته حاصل که صالح علیه السلام فرمود که ای قوم مر قهید ومتنعم در بهترین خرما وسود مند تر
آن وتنحتون ومیتراشید برای مساکن خود من الجبال از کوهها بیوتا خانها فارهین
در حالتی که ماهرید در تراشیدن سنکها ویا نازان وبشاشید وخوشحال در آن وچون حق تعالی این نعم
وقوت وصناعت بشما داده فاتقوا الله پس بترسید از خدای بترک شرک واملهای دور ودراز و
اطیعون وفرمان برید مرا در اوامر ونواهی الهی ولا تطیعوا واطاعت مکنید امر المسرفین
فرمان آن کافرانرا که مسرفند بر نفس خود بکفر مراد رؤسای ایشانست که نه رهط بودند که قصد هلاک
صالح کردند الذین یفسدون آنانکه تباهی میکنند فی الارض در زمین حجر ولا یصلحون
وبصلاح نمی‌آرند کار خود را قالوا کفتند قوم ثمود در جواب صالح انما انت جز این نیست
که تو من المسحرین از جادوی کرده شدکانی یعنی جادوی بسیار بتو کرده اند عقل تو رفته وباین
مرتبه رسیده که از غایت بیخبری این سخنان میکویی ما انت الا بشر مثلنا نیستی تو مکر آدمی مانند
ما بصورت بشریت چون قوم صالح وابستهٔ صورت بودند صالح را بصورت خود دیدند از حقیقت
حال او غافل شدند بهانه پیش کرفته کفتند که تو مثل ما بشری دعوی رسالت چرا میکنی چون ترک این
دعوی نمیکنی وبر آن مصری فأت بآیة پس بیار نشانهٔ از خلاف عادت ان کنت من الصادقین
اکر هستی از راست کویان در دعوی رسالت خود صالح فرمود که چه میطلبید تا بشما نمایم کفتند
از این سنک معین شتری را بیرون آور که ده ماه از حمل او کذشته باشد وچون بیرون آید فی الحال
وضع حمل کند صالح دعا کرد فی الحال ناقه که مدعای ایشان بود از سنک بیرون آمد فی الحال شتر بچهٔ او

متولد شد قَالَ کفت صالح هٰذِهٖ نَاقَةٌ این شتریست که شما طلبیدید لَهَا شِرْبٌ مراورا
نصیبی است از آب وَ لَكُمْ و مر شماراست شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ آب خور روزی دانسته شده یعنی
یکروز از آن اوست و یکروز برای شما درین نوبت مزاحم وی مشوید وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٍ و مس مکنید ویرا
ببدی یعنی قصد زدن و کشتن او مکنید و اکر چنین کنید فَيَأْخُذَكُمْ پس بکیرد شمارا عَذَابُ يَوْمٍ
عَظِيمٍ عذاب روز بزرك بزرکی روز باعتبار عظیمی عذابست و از آن ایشان نصیحت صالح ناشنیده
انکاشتند و کوش بموعظهٔ او نکردند و قصد کشتن ناقه کردند فَعَقَرُوهَا پس پی کردند ناقه را فَأَصْبَحُوا
نَادِمِينَ پس بر کشتند پشیمانان ازین فعل نزد نزول عذاب فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا کرفت ایشانرا
عذاب روز موعد که آن صیحهٔ جبرئیل بود و همه بسبب آن مستاصل شدند و در روایت آمده که همه بر کشتن
ناقه اتفاق نمودند مسطع و قدار بن سالف را بر آن داشتند مسطع ناقه را بمضیق کوهی ملجا ساخت که راه
کریز نداشت که از دست ایشان خلاصی یابد پس تیری بپای او رسانید و بعد از آن قدار شمشیر با و رسانید و پای او
بکشت و بروایت صحیحه عاقر آن کفت که من عقر ناقه نمیکنم تا همه راضی شوید پس همه باین عمل رضا دادند پس عاقر
حتی زنی که پرده نشین بود بدر سرای وی آمدند و کفتند رضا میدهی باین کفت نعم و همچنین کودکان ایشان
باین رضا دادند پس عاقر عقر ناقه کرد و عذاب نازل شده همه را فرا کرفت و هلاك کرد و تفصیل این
حکایت در سورة الاعراف مذکور است اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستی که در آنچه نازل شد بثمود بجهت کفر
وطغیان با وجود معجزهٔ صریحه لَاٰيَةً هر آینه آیتیست غالب دلالت کننده مر اهل اعتبار را بر آنکه کفره
بعد از ظهور معجزهٔ مقترحه موجب نزول عذابست وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِيْنَ و نبودند قوم ثمود بیشتر
کرویدکان در روایت آمده که از همه قبایل ثمود با وجود کثرت چهار هزار کس ایمان آوردند و بس وَاِنَّ رَبَّكَ
و بدرستی که پروردکار تو لَهُوَ الْعَزِيْزُ هر آینه اوست غالب که در انتقام مغلوب نکردد الرَّحِيْمُ
مهربان که بدون استحقاق عذاب نفرماید كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوْطِ تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام یعنی اهل
مؤتفکات الْمُرْسَلِيْنَ پیغمبرانرا چون ابرهیم و لوط و غیر ایشان از انبیای کذشته اِذْ قَالَ لَهُمْ
یاد کن چون کفت مر ایشانرا اَخُوْهُمْ لُوْطٌ برادر نسبی ایشان لوط علیه السلام و کویند مراد باخوت شفقتست
زیرا که میان لوط و اهل مؤتفکه علاقهٔ نسب نبود حاصل که لوط ایشانرا کفت اَلَا تَتَّقُوْنَ آیا نمی‌ترسید
در ارتکاب معاصی عظیمه از خدای اِنِّيْ لَكُمْ بتحقیق که من مر شمارا رَسُوْلٌ اَمِيْنٌ فرستاده ام

کرامینم

که امینم در نصیحت یعنی نیکوخواه شما ام و غرض من ازین هدایت شماست نه غیر آن فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس
بترسید از خدای در ترك استماع نصیحت من وَاَطِيْعُوْنِ و فرمان برید مرا در قبول موعظه
وَمَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمی‌طلبم از شما بر پند و نصیحت مِنْ اَجْرٍ هیچ مزدی تا بر شما کران آید و آنرا بسمع قبول
نشنوید اِنْ اَجْرِيَ نیست مزد من بر این پند اِلَّا عَلٰى رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ مکر بر پروردکار عالمیان
بعد از آن بر سبیل انکار و سرزنش میفرماید که اَتَاْتُوْنَ الذُّكْرَانَ آیا می‌آیید بمردان مِنَ الْعٰلَمِيْنَ
از عالمیان که هیچکس در این امر شریك شما نیست و عملی که بازنان باید کرد با مردان میکنید وَتَذَرُوْنَ
و میکذارید و دست باز میدارید مَا خَلَقَ لَكُمْ آنرا که آفریده است برای استمتاع شما رَبُّكُمْ
پروردکار شما مِّنْ اَزْوَاجِكُمْ از زنان شما بَلْ اَنْتُمْ قَوْمٌ عٰدُوْنَ بلکه شما کروهی هستید از حد در کذشتکان
که با وجود زنان بمباشرت مردان میل دارید و سایر آدمیان بلکه هم حیوانات باین میل نمیکنند قَالُوْا کفتند
قوم لوط در جواب او که لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ يٰلُوْطُ اکر باز نایستی ای لوط از نهی ما ازین عمل ما آنچه دعوت
میکنی لَتَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِيْنَ هر آینه باشی از بیرون کردکان از میان ما یعنی ترا از شهر خویش اخراج
کنیم همچنانکه مردمانرا ببدترین احوال از شهر بیرون کنند قَالَ کفت لوط اِنِّيْ لِعَمَلِكُمْ بدرستی
که من مر کردار شمارا مِّنَ الْقَالِيْنَ از دشمنانم بغایت دشمنی که توقف نمیکنم بر انکار کردن بر آن تهدید
شما پس لوط روی از قوم کردانیده آغاز مناجات کرد و کفت رَبِّ نَجِّنِيْ ای پروردکار من باز رهان مرا
وَاَهْلِيْ و کسان مرا که مؤمن اند مِمَّا يَعْمَلُوْنَ از شامت آنچه میکنند و از بدی عاقبت آن نمی
اندیشند فَنَجَّيْنٰهُ پس نجات دادیم او را وَاَهْلَهٗ و اهل بیت او را که مؤمن بودند اَجْمَعِيْنَ
همه ایشان و اهل او زن و دختر و داماد وی بودند همه رهایی یافتند اِلَّا عَجُوْزًا مکر زن پیری یعنی
زن لوط که داخل بود فِي الْغٰبِرِيْنَ از باقی ماندکان در عذاب مرویست که در راه سنکی بر سر او واقع شد
و او را هلاك کرد بجهت آنکه مایل بود و راضی بفعل ایشان و کویند در شهر مانده بود و با لوط بیرون نیامد
و کفت راضی ام که بمن رسد آنچه بقوم خواهد رسید ثُمَّ دَمَّرْنَا الْاٰخَرِيْنَ پس هلاك کردیم دیکرانرا
بزمین فرو بردن و یا بانقلاب شهر بر ایشان وَاَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان مَّطَرًا
بارانرا یعنی سنکها را بطریق باران بر سر ایشان بارانیدیم و یا بعد از انقلاب دیار ایشان بر آن
شهر سنکباران کردیم و بروایت وهب آن سنکها از کبریت بود و آتش فَسَآءَ پس بد است مَطَرُ الْمُنْذَرِيْنَ

باران بیم کرده شده کان که ایمان نیاوردند اِنَّ فِی ذٰلِكَ بدرستی که در عذاب مؤتفکه لَاٰیَةً نشانه است
برعقوبة نافرمانان مراهل عبرت را وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ ونبودند بیشترین ایشان مُؤْمِنِیْنَ گروندکان
چه غیر از دو دختر لوط بقول اصح یا دو داماد وی بقول دیگر بحضرت لوط عم نگرویده بودند وَاِنَّ رَبَّكَ
وبدرستی که پرورد کار تو لَهُوَ الْعَزِیْزُ هر آینه اوست ارجمند که هیچکس او را ذلیل نتواند ساخت در
انتقام کفار الرَّحِیْمُ مهربان که بعد از تنبیه وارشاد عذاب نکند ویا اهل ایمان را شریك نسازد
درعذاب کافران ویا شریك کافران نسازد در عذاب كَذَّبَ تکذیب کردند اَصْحٰبُ الْاَیْكَةِ
الْمُرْسَلِیْنَ یاران ایکه پیغمبرانرا یعنی شعیب را با انبیای سابقه بدروغ داشتند وایکه بیشهٔ بود
نزدیك مداین ودران آن اشجار واثمار بسیار بود ودمیاطی آورده که اصحاب ایکه قوم خدام بودند و
چهار دیر داشتند شعیب ویدا وعزو وکالش وحق تعالی نسبت اخوت ایشان با و نداد همچنانکه انبیای
سابقه نسبت یافته بودند وفرمود اِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَیْبٌ یادکن چون گفت مرایشانرا شعیب که
ای قوم اَلَا تَتَّقُوْنَ آیا نمی ترسید از عذاب الهی که بدو شریك می آرید اِنِّیْ لَكُمْ بدرستی که من
شما را رَسُوْلٌ اَمِیْنٌ فرستاده ام با امانت که جز اصلاح حال وهدایت بر تبلیغ رسالت من نیست و
آنچه بهبود کار شما در آنست فَاتَّقُوا اللّٰهَ بترسید از خدای از بت پرستیدن وَاَطِیْعُوْنِ وفرمان
برید مرا درامر ونهی ووعد ووعید وَمَا اَسْئَلُكُمْ عَلَیْهِ ونمیخواهم از شما بر نصح ووعظ یا
تبلیغ رسالت مِنْ اَجْرٍ هیچ مزد که بمن دهید تا بدان متهم شوم نزد شما اِنْ اَجْرِیَ نیست مزد من
براین اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ مگر بر آفرینندهٔ عالمیان وبدانکه دعوت پیغمبران بجهت آن بریك لفظ
بود ویکمعنی که ایشان همه بیك چیز دعوت میکردند از دین خدای وتوحید وعدل وامر بمعروف
ونهی از منکر واتقا از خدا واجتناب از معاصی واطاعت او سبحانه ورسول او واخلاص عبادت وامتناع
از طمع اجرت ودعوت واداء رسالت واتصاف ایشان بصفت امانت القضه شعیب بعد از این
قول ایشانرا گفت اَوْفُوا الْكَیْلَ تمام بپمایید پیمانه را وَلَا تَكُوْنُوْا مِنَ الْمُخْسِرِیْنَ ومباشید از
کاهندگان وکم پیمایندگان در کیل ووزن وزیان رسانندگان بحقوق مردمان وَزِنُوْا وبسنجید
بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِیْمِ بمیزان راست وعدل یعنی وزنی که اعدل واستیفا باشد وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ
وکم مکنید مردمانرا اَشْیَآءَهُمْ چیزهای ایشانرا از حقوق ایشان وایشانرا از آن منع مکنید

ولا تعثوا

ولا تعثوا
وغایت تباهی مجویید در جزای بنیان وقتل واهلاك وزراعات فِی الْاَرْضِ در زمین ایکه بقتل
وغارت وقطع طریق مُفْسِدِیْنَ در حالتی که قصد فساد دارید یعنی با وجود تباهی در امور مذکوره مرتکب
انواع دیگر از مفاسد مشوید مراد نهی اوست ایشانرا از جمیع فسادها وَاتَّقُوا الَّذِیْ وحذر کنید از
عقوبة آنکسی که بقدرت کامله خَلَقَكُمْ بیافرید شما را وَالْجِبِلَّةَ الْاَوَّلِیْنَ وگروه پیشینیانرا
یعنی کسانی که مقدم بر شما بوده اند از خلایق قَالُوْا گفتند اهل ایکه در جواب شعیب که اِنَّمَا اَنْتَ
جز این نیست که تو مِنَ الْمُسَحَّرِیْنَ از جادوی کرده شدگانی یعنی انانها که ایشانرا مکرر جادوی
کرده باشند تا بحدی که عقل از ایشان محو شده وَمَا اَنْتَ اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا ونیستی تو مگر آدمی مانند
ما در صفات بشریت پس بچه چیز بر ما تفضیل میکنی واداء رسالت میکنی چه این هر دو منافی رسالتند
وَاِنْ نَّظُنُّكَ وبدرستی که ما گمان می بریم ترا لَمِنَ الْكٰذِبِیْنَ هر آینه از دروغ گویان فَاَسْقِطْ پس
فرود آور وبیفکن یعنی خدای خود را بگوی تا بیفکند عَلَیْنَا كِسَفًا مِّنَ السَّمَآءِ پاره از آسمان وما را بآن
هلاك کند اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ اگر هستی از راست گویان که عذابی بر ما فرو خواهد آمد واستدعای
عذاب بجهت رسوخ ایشان بود بجحود در تکذیب واگر درونیا نرا اندك میلی میبود بتصدیق این
معنی را در خاطر نمیگذرانیدند چه جای آنکه طلب آن کنند قَالَ گفت شعیب رَبِّیْ اَعْلَمُ پروردگار
من داناتر است بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچه میکنید از پرستیدن بتان واحتکار طعام وکم فروشی وسایر
معاصی که مکافی آن اعمال قبیحه باشد بشما خواهید رسانید در وقت مقرر آورده اند که چون قوم
شعیب در انکار واستکبار افزودند حق تعالی هفت شبانه روز آفتابی گرم وحرارتی در نهایت
سورة بر ایشان گماشت بمثابه که آب چاه وچشمهٔ ایشان بجوش آمد ونفسهای ایشانرا فرو گرفت بدرون
خانها در آمدند حرارت زیاده شد روی به بیشه نهادند وهریك در پای درختی افتاده از تاب
گرما می پختند که ناگاه ابری سیاه در هوا پدید آمد ونسیم خنك از آن وزیدن گرفت اصحاب ایکه
خوشدل شده همه یکدیگر را آواز دادند که بیایید تا در زیر سایه بآن ابر آسایش کنیم همین که مجموع ایشان
در زیر آن ابر مجتمع شدند آتشی از آن بیرون آمد وهمه را بسوخت چنانکه میفرماید فَكَذَّبُوْهُ پس
تکذیب کردند شعیب عم را فَاَخَذَهُمْ پس فرا گرفت ایشانرا عَذَابُ یَوْمِ الظُّلَّةِ عذاب روز
ظله بر وفق اقتراح ایشان وظله در لغت عرب سایه بانست وآن ابر سیاه بود بشکل سایه بان بر زبر

ایشان

وگویند عذاب ظله آن بود که هفت شبانه روز حق تعالی گرما را بر ایشان گماشت تا نفس ایشانرا بگرفت
پس در ولایت ایشان کوهی را امر کرد تا از جای خود برخاست و چون سایه بر هوا باستاد و در زیر آن هوای
خنک و آبهای خنک پدید آمد یکی از آنها بآنجا رفت سایهٔ دید با راحت و در پیرامن آن چشمهای آب سرد
و درختان پر میوه زمانی استراحت کرد و آب و میوه بخورد و آنمقدار که میخواست برگرفت و بخانهٔ خود
باز آمد و اهل بیت و دوستان خود را از آن خبر داد ایشان نیز برفتند و نصیبی از آن برگرفتند و تمامی
اهل شهر برین واقف شدند بهیئت مجموعی از شهر بیرون آمده بپای آن کوه جمع شدند تا که هیچکس در
شهر و ولایت نماند الا که در زیر آن کوه پناه آورد پس آن کوه بر ایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد
و از قتاده منقولست که حق تعالی شعیب را بدو گروه فرستاده یکی اهل مدین و یکی اصحاب ایکه اهل
مدین بصیحهٔ جبرئیل هلاک شدند و اصحاب ایکه بعذاب ظله اِنَّهُ بدرستی که عذاب روز ظله كَانَ
عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ بود عذاب روز بزرگ اِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درعذاب که آن بیرون
آمدن آتش سوزان بود از ابر آب دار لَآيَةً هر آینه نشانه ایست بر کمال قدرت منعم حقیقی وَمَا
كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ و نبودند بیشتر اصحاب ایکه مؤمنان مراد همهٔ ایشانست چه هیچکس از اهل ایکه بشعیب
نگرویدند بخلاف اهل مدین که جمعی از ایشان ایمان بیاوردند و ذکر اکثر باعتبار موافقت آیتست
بآیات سابقه که در آخر قصص انبیا مذکور شده وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که آفریدگار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ
هر آینه اوست غالب و قاهر بر اعدا و توانا بانتقام ایشان الرَّحِيمُ مهربان بر انبیا و متابعان
ایشان و بر ناگرویدگان بمهلت دادن و عدم تعجیل در تعذیب ایشان تا حجت بر ایشان لازم گردد و این
آخر قصص هفت پیغمبر است که بر سبیل اقتصار برای تسلیهٔ دل سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم
درین سوره مذکور شده و تکذیب مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که هرگاه امتی که تکذیب پیغمبر
خود کردند معذب شدند و ایشانرا نیز بر تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وَإِنَّهُ و بدرستی که منزل
شده این قصص و آیات بر تو مرا آیاتست لَتَنزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ هر آینه فرو فرستادهٔ پروردگار عالمیانست
نَزَلَ فرو فرستاد خدای تعم بِهِ بمصاحبت قرآن الرُّوحُ الْأَمِينُ جبرئیل امین علیه السلام عَلَىٰ
قَلْبِكَ بر دل تو یعنی جبرئیل تلقین آن کرد ترا بر آن وجه که بآن مامور بود بدون تغییر و تبدیل و تو
آنرا فرا گرفتی از وی و در دل خود نگاه داشتی و تسمیهٔ جبرئیل بروح امین بجهت آنست که او امین خداست

ع

بودهار

بروح او و باوزنک است دین امم حفص نزل بتخفیف میخوانند و رفع حا و نون در روح الامین
برای تعدیه یعنی فرو می آورد قرآنرا جبرئیل علیه السلام بر دل تو لِتَكُونَ تا باشی مِنَ الْمُنذِرِينَ از بیم کنندگان
مر خلق را از آنچه مؤدی شود بعذاب چه اخبار این قصص از کسی که متعلم بآن نیست نمی باشد مگر بوحی از
حق تعالی حاصل کرده میفرماید که حق تعالی فرو فرستاد آنرا بر دل تو بواسطهٔ جبرئیل علیه السلام بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ
بزبان عربی هویدا و واضح المعنی تا قریش نگویند که ما سخن ترا فهم نمیکنیم و نمیدانیم که چه میگویی و هذا
هر پیغمبری بزبان قوم خود تبلیغ رسالت میکرد وَإِنَّهُ و بدرستی که ذکر قرآن و صفت آن و یا معنی آن
و ذکر پیغمبر و نعت او صلی الله علیه و آله مکتوبست لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ در کتب پیشینیان پر حق
و صدق باشد و در بعضی تفسیر آورده اند که مشرکان عرب در بعضی از رموز خود که مشکل بودی مشورت
باخبار بنی اسرائیل کردندی و سخن ایشانرا که در آن باب گفتندی قبول کردندی و حجت دانستندی حق
تعالی بر سبیل تقریر فرمود أَوَلَمْ يَكُن لَّهُمْ آیا نیست مر مشرکان قریش را آيَةً نشانه بر صحت قرآن
یا نبوة پیغمبر یا بصفت و یا قصص مذکوره و سایر آنچه مردمانرا بآن دعوت میفرماید بقوله أَن
يَعْلَمَهُ آنکه میدانند قرآنرا بنعت یا پیغمبر را بصفت عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ دانایان بنی اسرائیل که بر کتب
سابقه گذشته اند و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب تیقن و تحقق است و علماء بنی اسرائیل عبد الله
بن سلام بود و اصحاب او و بروایة عطیه پنج کس بودند عبد الله سلام و ابن یامین و ثعلبه و اسد و اسید
از ابن عباس مرویست که سبب نزول آیهٔ مذکوره آنکه مشرکان مکه شخصی را بیهود مدینه فرستادند که
چه میگویید درباره محمد که دعوی نبوة میکند ایشان گفتند که ما در تورات نعت و صفت او را خوانده ایم و
در آنجا یافته ایم که اکنون وقت بعثت اوست حق تعالی فرمود که نه این آیتی و دلالتیست بر صدق نبوة
و دعوی رسالت وی و سبب اسلام اوس و خزرج همین بود که علمای ایشان خبر دادندی ایشانرا بوجود نکر
قرآن و نعت محمد در کتب ایشان و بعد از رسوخ کفر و جحود ایشان خبر میدهد که وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ و اگر
میفرستادیم قرآنرا عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ بر برخی از آنها که عرب نیستند هم بلغت عرب فَقَرَأَهُ
پس بخواندی بآن اعجمی قرآنرا عَلَيْهِم بر ایشان بلغت ایشان با آنکه این دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی
که اعجمی قرآنرا که کلام عربیست در نهایت بلاغت و غایت فصاحت بخواند مَّا كَانُوا بِهِ
نبودندی ایشان بدان قرآن منزل مُؤْمِنِينَ ایمان آورندگان چه از روی استکبار و گردنکشی

از فعل و ثبات همچنانکه بر امم سابقه واقع
این کلام تهدیداتست برای حقیقت قصص
مذکوره و تنبیه بر اعجاز قرآن و نبوة محمد

وفرط عناد واستنکاف وحمیت جاهلیت کفتندی که عربرا از متابعت عجم عاراست واصلا نظر براین
معجزهٔ ظاهره نکردندی که مردی عجمی قرآن عربی فصیح وبلیغ که ایشان با انکه عرب فصیح وبلیغ انداز آوردن
مثل آن عاجزاند میخوانند ومیکویند معنی آیه آنست که اکر قرآنرا براعجمی بلغت عجمی فرو میفرستادیم کافران
نمیکرویدند که ما فهم نمیکنیم ومعنی آنرا در نمی یابیم پس بجهت این بلسان عربی انزال فرمودیم برافصح مردی
از ایشان که از اشراف خانوادهٔ ایشانست تا در آن تامل کنند وتصدیق آن نمایند در تفسیر اهل البیت
علیهم السلام از ابی عبدالله ع نقل میکند که اکر قرآن بلغت عجم نازل میشد عرب باو ایمان نمی آورد وچون
بلغت عرب فرود آمد عجم باو ایمان آوردند واین دالست برفضیلت عجم برعرب در تفسیر عبدالله
مطیع کفته که اکر قرآنرا بر حیوانات عجم القا میکردیم وآن حیوانات آنرا بروجه افصح برایشان
میخوانیدند ایشان بآن نمیکرویدند با آنکه میسر در آن زیادتی تعجب است وعبدالله مسعود را از معنی
این آیه پرسید او اشارت کرد برشتری که بآن سوار بود وکفت هَذَا مِنَ الْأَعْجَمِينَ یعنی این شتر از عجمین
است واعجم کسیست که فصیح نباشد ودر لسان او عجمیت ولکنت باشد واعجمی نیز مثل آنست ویا در او
جهت زیادتی مبالغه است یعنی بغایت عجم وبسته زبان وغیر فصیح كَذَٰلِكَ همچنانکه قرآنرا بلغت
عرب فرستادیم سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ درمی آوردیم آنرا در دلهای مشرکان یعنی پیغمبر خود را
میفرماییم که بواسطهٔ تلاوت برایشان آنرا در قلوب ایشان داخل میکرداند تا بشناسند معانی واعجاز
آنرا اما بجهت نهایت غیابت ولجاج واستکبار لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ نمیکروند بآن حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ
الْأَلِيمَ تا به بینند عذاب را که در دنیا تلخی ایشان باشد بایمان همچنانکه برامم کذشته که نزد مشاهدهٔ
عذاب اظهار ایمان کردند وفایده بایشان نداد وهمه مستاصل شدند ویا در آخرت فَيَأْتِيَهُم
پس بیاید عذاب بدیشان بَغْتَةً ناکهان وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وایشان نمیدانند وقت آمدن آنرا
فَيَقُولُوا پس کویند یعنی از روی حسرت وتاسف این تمنا کنند که هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ آیا هستیم
مهلت داده شدکان یعنی آیا مارا مهلت دهند تا بکرویم وتصدیق کنیم از مقاتل مرویست که حق
تعالی ایشانرا ترسانید از وقوع عذاب برایشان برسبیل تکذیب واستهزا استعجال آن کردند حق تعالی
فرمود که أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ آیا بعذاب ما شتابزدکی میکنند وحال آنکه در وقت دیدن عذاب
مهلت طلبند وچون غرور کفار بجهت تمتع آنها برده بحطام دنیا وامید طول عمر وامل دراز



وکثرت نعم وبواسطهٔ آن از عاقبت کار خود غافل بودند ازینجهت میفرماید که أَفَرَأَيْتَ آیا دیدی و
دانستی إِن مَّتَّعْنَاهُمْ اکر برخورداری دهیم ایشانرا سِنِينَ سالهای بسیار ثُمَّ جَاءَهُم پس
بیاید بایشان مَّا كَانُوا يُوعَدُونَ آنچه بودند که وعده داده میشدند بعذاب مَا أَغْنَىٰ عَنْهُم دفع ع
نکند از ایشان عذابرا مَّا كَانُوا يُمَتَّعُونَ آنچه بودند که بدان برخورداری یافتند یعنی تطاول تمتع
آن در دنیا ونعیم آن مانع عذاب ایشان نشود چه آن موجب ازدیاد اثم وعصیان ایشان بوده پس چرا
اعتماد بر آن کرده از عاقبت کار آن غافل میکردند مرویست که میمون بن مهران که صاحب مال ومنال
بود آرزومند لقای شیخ حسن بصری میبود تا روزی او را در طواف خانهٔ کعبه دریافت وبرا کفت
یا شیخ مرا وعظی کوی وی این آیه برخواند که مَا أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا يُمَتَّعُونَ میمون کفت بتحقیق
که مرا پند دادی وسخن را تمام کردی وَمَا أَهْلَكْنَا وما هلاک نکردیم مِن قَرْيَةٍ هیچ دهی را
إِلَّا لَهَا مُنذِرُونَ مکر که اهل آن پیغمبران بیم کننده بودند ذِكْرَىٰ بجهت پند دادن والزام
حجة کردن یعنی اول پیغمبرانرا فرستادیم تا ایشانرا بحق دعوت کردند واز عذاب الهی ترسانیدند وچون
تصدیق نکردند ودر عناد وجحود افزودند ومستحق عقوبت کشتند وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ وما
نیستیم ستمکاران که قبل از ایذا والزام حجت کسی را هلاک کنیم وتعجیل عقوبت فرماییم آورده اند
که مشرکان قریش کفتند که محمد را دیوی هست که نزد وی می آید وقرآن را برا و میخواند حق تعالی نفی
سخن ایشان کرده فرمود که وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ وفرو نیاوردند قرآنرا دیوان وَمَا يَنبَغِي لَهُمْ
ونشاید وسزاوار نباشد مر ایشانرا فرود آوردن قرآن وَمَا يَسْتَطِيعُونَ ونتوانند وقادر نباشند
بر آنچه شهاب ثاقب وملایکه مانع ایشان از رفتن آنها باسمان إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان عَنِ
السَّمْعِ از شنیدن کلام ملایکه لَمَعْزُولُونَ دور کرده شدکانند ویا بکنار کرده شدکان
جهت انکه نفوس آنها خبیث وظلمانیست وشریر بالذات پس چکونه قبول فیضان حق نمایند از ملایکه
که طیب وطاهر ودر کمال نورانیت اند وخیر بالذات پس مناسبتی میان آنها نباشد فَلَا تَدْعُ
پس مخوان ومپرست مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیکر را فَتَكُونَ پس باشی
بسبب این مِنَ الْمُعَذَّبِينَ از عذاب کرده شدکان حق تعالی با انکه میدانست که حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله هرکز قصد این نخواهد کرد که با او سبحانه خدای دیکر را شریک سازد وقصد پرستش

اوکند اما بجهت او بر زیادتی اخلاص و لطف مر سایر مکلفانرا و برا بآن مخاطب کرد اینده از قبیل
وَاِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا نَزَّلْنَا و لَوْ اَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ و کویند خطاب بآن حضرت است اما مراد
مکلفانند و دانسته شود که هرگاه شخصی عظیم الشان و رفیع المکان بجهت شرك معذب خواهد شد
پس کسی که او دون باشد حال او چگونه باشد وَاَنْذِرْ و بیم کن عَشِيرَتَكَ الْاَقْرَبِينَ خویشان نزدیکتر
خود را یعنی در انذار ابتدا کن بِالْاَقْرَبِ فَالْاَقْرَبِ بعد از آن بِالْاَبْعَدِ فَالْاَبْعَدِ چه اهتمام ایشان اقربا اهمست
و دیگر تخصیص اقرب جهة تنبیه است بر آنکه هرگاه او بجهت قرابت در انذار مداهنه نکند پس در اجابة
بطریق اولی و این موجب قطع طمع اجابتست بر مداهنه در دین و احکام آورده اند که حضرت
رسالت ص بعد از نزول این آیه همه اقارب را جمع فرمود و انذار کرد که این خبریست متواتر نزد خاص و عام
و از آنجمله در خبر ماثور از ابن عازب وارد شده که چون این آیه فرود آمد پیغمبر ص کسی فرستاد و همه فرزندان
عبد المطلب را جمع کرد در سرای ابوطالب و ایشان چهل کس بودند پس امیر المؤمنین علی ع را فرمود تا برای
ایشان گوسفندی بیاورد و بامیده گندم طعام ساخت و نزد ایشان حاضر نمود با صاعی از شیر و هر مردی
معروف بود بانکه شتری تنها بخوردی که آنرا جذع خوانند و آن شتر پنجساله است و بروایت دیگر مسنه را
تمام اکل کردی و قدحی بزرك از شیر بر سر آن آشامیدی و مجموع آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ایشان
آورده بود شصت صاع بود چون ایشان آنرا بدیدند بخندیدند و گفتند ای محمد اینکه تو آورده یك کس را
کفایت نکند رسول فرمود كُلُوا بِاسْمِ اللهِ بخورید بنام خدای یعنی نام خدا را ببرید و شروع کنید در
خوردن و آشامیدن ده کس ده کس می آمدند و از آن میخوردند و سیر میشدند تا همه سیر گشتند پس فرمود
اُشْرُبُوا بِاسْمِ اللهِ بیاشامید بنام خدا ایشان آن صاع شیر را بر سر آن آشامیدند و سیراب گشتند
و حق تعالی این را آیتی و معجزه گردانید بر صدق دعوی رسول ابولهب گفت ای قوم محمد شما را باین سحر کرد
پیغمبر صلی الله علیه و آله آن روز خاموش شد و هیچ سخن نگفت روز دیگر ایشانرا حاضر ساخت بمثل این
طعام و شیر ایشانرا طعام داد بعد از آن برخاست و گفت ای پسران عبد المطلب بدانید که خدای تعالی
مرا بجمله خلقان فرستاده است بر عموم و بشما بر خصوص و این آیه را انزال فرمود که وَاَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ
الْاَقْرَبِينَ و من شما را بدو کلمه دعوت میکنم که بر زبان سبك و آسانست و در ترازوی اعمال سنگین و گران
و شما باین هر دو کلمه بر عرب و عجم مالك شود و ایشان شما را منقاد گردند و باین دو کلمه بهشت در آیید

وازدوزخ

١٦٨

وازدوزخ نجاة یابید و آن اینست که گواهی دهید که خدای بحق یکیست و من رسول او یم هر که مرا
درین کار باور دارد و معاونت من نماید برادر من و وزیر و وصی و خلیفه من باشد بعد از من هیچکس
جواب نداد مگر علی بن ابی طالب علیه السلام که برپای خواست و گفت یا رسول الله من ترا درین کار یار و مدد
کارم و در آن وقت او بسال از همه کهتر بود و بساق از همه خفیف تر و بجثه از همه نزارتر رسول فرمود یا علی
بنشین وی بنشست دیگر باره حضرت این سخن باز فرمود کس جواب نداد مگر وی که دیگر باره برخاست
و گفت یا رسول الله من ترا درین کار معاونت نمایم حضرت فرمود بنشین بنشست بار سیم همین سخن
اعاده فرمود و کسی اجابة او نکرد مگر علی ع که دیگر باره برخاست و گفت یا رسول الله اَنَا اَنْصُرُكَ من
یاری دهم ترا فرمود اِجْلِسْ يَا عَلِيُّ فَاِنَّكَ اَخِي وَوَصِيِّي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي بنشین ای
علی که تو برادر منی و وصی و وزیر منی و وارث و خلیفه منی از پس من قوم از آنجا برخواستند و گفتند بابی
طالب بر سبیل استهزا اَطِعْ اِبْنَكَ فَقَدْ اُمِّرَ عَلَيْكَ فرمان برداری پسر خود کن که او را بر تو امیر
ساختند و این روایت را ثعلبی که امام اصحاب الحدیث و مقتدای اهل سنت است در تفسیر خود درین
آیه آورده است و این قصه از ابی رافع باینوجه مرویست که پیغمبر ص بنی عبد المطلب را جمع کرد در شعب
و گوسفندی برای ایشان طعام پخت و ایشان آنرا بخوردند و سیر شدند و قدحی بزرك از شیر بدیشان
داد تا آشامیدند و سیراب شدند پس فرمود یا قوم بدانید که حق تعالی مرا امر کرد که بترسانم خویشان
نزدیکتر خود را و شما خویشان نزدیك و گروه منید بدرستی که حق تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد مگر که
از اهل او برادری و وزیری و وارثی و وصیی و خلیفه برای او تعیین فرمود پس کدام از شما برمیخیزید
تا متابعت کند با من بر آنکه برادر و وزیر و وصی و خلیفه من باشد و از من بمنزله هرون باشد از موسی
الا آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود یعنی در جمیع امور قایم مقام من باشد الا در رتبه نبوة چه
من آخر پیغمبرانم و خاتم ایشان و بعد از آن گفت برخیز یا ابن عم و داماد و وصی و خلیفه من و این
کلام را سه بار اعاده فرمود پس امیر المؤمنین علی ع برپای خواست و با آنحضرت مبالغه کرد پس وی الحاح
کرد و فرمود که اُدْنُ مِنِّي نزدیك من آی ای علی امیر المؤمنین علی ع نزدیك وی رفت و آنحضرت دهان
مبارك وی را بگشود و آب دهن مبارك خود را در دهن او کرد و هر دو دست و هر دو دوش او را تفل
فرمود ابولهب گفت بد چیزی به پسر عم خود بخشیدی که اجابة تو کرد و تو دهن و روی او را بآب دهن

خود پر ساختی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که دهن و روی او را پر ساختم بعلم و حکمت و سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که بعد از نزول این آیهٔ مذکوره رسول الله ص بر کوه صفا بر آمد یا صباحاه و این کلمهٔ ایست که در وقت هجوم اعدا و نزول بلوی میگویند قریش بعد از استماع این کلمه نزد او جمع آمدند و گفتند چه میشود ترا فرمود آیا چه می بینید اگر خبر دهم شما را که دشمن در وقت صبح یا شام بشما میرسد تصدیق خواهید کرد یا نه گفتند بلی فرمود که فَإِنِّي أَنْذَرْتُكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ پس بتحقیق که من می ترسانم شما را از عذاب سخت که در پیش است قوم از استماع این سخن متفرق گشتند و ابو لهب گفت تَبًّا لَكَ أَلِهٰذَا دَعَوْتَنَا زیان کاری باد ترا ای محمد که ما را از برای این سخن میخواندی حق تعالی سورهٔ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ تا آخر در بارهٔ او نازل کردانید حق تعالی بعد از امر پیغمبر بانذار قرب قربا و برا میفرماید بحسن معاشرت و تواضع با اهل ایمان و میگوید که وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ و فرو گذار بال خود را یعنی نرم ساز جانب خود را و تواضع و مهربانی نما و رافت و شفقت ورز لِمَنِ اتَّبَعَكَ مر آنرا که پیروی کرده است ترا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان و مراد مؤمنین مشرف بر ایمان باشد یعنی با کسانی که بایمان نزدیکند و بزبان تصدیق تو میکنند ملاطفت ورز و متواضع باش تا بجهت میمنت حسن خلق در دایرهٔ ایمان در آیند و جنان را با ایشان موافق سازند فَإِنْ عَصَوْكَ پس اگر نافرمانی کنند ترا عشیرهٔ تو و پیروی ننمایند و بر کفر راسخ باشند فَقُلْ پس بگو با ایشان إِنِّي بَرِيءٌ بدرستی که من بیزارم مِمَّا تَعْمَلُونَ از آنچه میکنید از شرک و عصیان وَتَوَكَّلْ و توکل کن در کفایت مهمات خود عَلَى الْعَزِيزِ بر خداوند غالب که قادر است بر قهر اعدا الرَّحِيمِ مهربان بر نصرت اولیا تدبیر کسانی که نافرمانی تو میکنند از تو کفایت کند توکل تفویض امور است بکسی که مالک حقیقیست و قادر بر نفع و ضر الَّذِي يَرَاكَ آن خدایی که می بیند ترا حِينَ تَقُومُ آنهنگام که بر میخیزی برای انذار و ادای رسالت و می بیند ترا در جمیع تصرفات که بآن قیام مینمایی وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ و می بیند گردیدن ترا در میان نماز گذارندگان یعنی نزد تو در تفحص احوال متهجدان چنانکه مرویست که فرض لیل منسوخ شد حضرت در شب طوف میفرمود به بیوت اصحاب خود تا به بیند که چه میکنند بجهت حرص بر کثرت طاعت ایشان پس خانهای آنها را یافت مانند خانهای زنبوران بجهت کثرت همهمهٔ ایشان بذکر خدا و تلاوت قرآن و قتاده فرموده که می بیند تصرف و تحول در میان نماز گذارندگان بقیام و رکوع و سجود و قعود

وقتی

وقتی که امامت ایشان میکنی و چون دانستی که حق تعالی قاهر اعدا و ناصر اولیای تست و علام بجمیع احوال تو پس باطمینان تمام توکل بر او کن و از مشرکان دغا اندیشه بخود راه مده و عکرمه از ابن عباس روایت کرده که معنی آنست که می بیند گردیدن ترا از اصلاب اهل توحید یعنی از پشت آدم به پشت پیغمبری تا که بیرون آورد ترا از صلب پدر تو از نکاح نه بزنا و اصحاب ما باین آیه تمسک جسته اند که پدران رسول همه مؤمن بوده اند و جابر بن عبد الله الانصاری رحمه الله علیه از ابو جعفر صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود که پیغمبر ص فرمود که بر مدارید چیزی را از نزد من و منهید آنرا پیش من که من می بینم شما را از پس خود همچنانکه می بینم از پیش خود بعد از آن این آیه تلاوت کرد که وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا بتلاوت تو در نماز یا بهر چه میگویی الْعَلِيمُ دانا بآنچه در ضمیر خود در می آری و یا بهر چه قصد میکنی چه او سمیع است بهمهٔ مسموعات و عالم بکل معلومات قبل از این آیه مذکور شد که روا نباشد فرود آمدن اشیا بر پیغمبر ص بجهت عدم تناسب و تجانس اینجا نیز بجهت تاکید آن میفرماید که هَلْ أُنَبِّئُكُمْ آیا خبر کنم شما را که از مردمان عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ بر که فرود آیند دیوان تَنَزَّلُ فرود آیند ایشان عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ بر هر دروغ گویی أَثِيمٍ بزه کار مثل کاهنان که ایشان يُلْقُونَ السَّمْعَ فرو میدارند گوش را بسخنان شیاطین و فرو میگذارند از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها بآن اضافه میکنند وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ و بیشتر اهل افک دروغ گویانند در آنچه او را بشیاطین نسبت دهند قبل از این گذشت که پیش از آنکه شیاطین را برجم از استماع منع کنند بر آسمان رفتندی و سخن فرشتگان شنیدندی و بعضی از آنچه مطلع شدندی یا چیزی دیگر اضافه کرده بکاهنان گفتندی و کاهنان آنرا بدیگران اخبار کردندی با چند چیز زاید بآن وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ اشارت باینست و در زمان پیغمبر ما صلی الله علیه و آله از استراق سمع ممنوع گشتند و نزد مجاهد مراد باین کاهنان سلیمهٔ کذاب و طلیحه اند حاصل که حق تعالی بدو وجه بیان میفرماید که محمد را صلی الله علیه و آله سزاوار و لایق نیست که شیاطین بر او فرود آیند یکی آنکه تنزل ایشان بر کسیست که شریر و کذاب و کثیر الاثم باشد بجهت تناسب و مودت میان ایشان و این معنی میان شیاطین و محمد معدومست چه او داعیست بدین مستقیم و طریق حق که آن توحید است و مانع مردمان از شرک و عبادهٔ اصنام

وشیاطین مردمانرا برشرك وبت پرستی میخوانند وایشانرا از منهج مستقیم منحرف میسازند ودر ضلالت
وغوایت می اندازند پس چگونه میان ایشان تجانس ودوستی باشد دویم آنکه افاك القای سمع میکنند
بشیاطین وازایشان اخذ ظنون وامارات مینمایند بجهت نقصان علم ایشان پس برحسب خیالات
خود حکم که کاهن است القا کند آن کاهن زیاده ازصد کلمه برآن بیفزاید وبمردمان گوید ومحمد صلی الله علیه
وآله نه اینچنین است چه اخبار میکند از مغیبات کثیره که بیحد وحصر است وهمه مطابق واقع آورده اند که
شعرای عرب مانند عبدالله بن الزِّبَعری السهمی وابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب وهبیرهٔ بن ابی
وهب مخزومی وسامع بن عبدمناف الجحی وابوعزهٔ بن عبدالله که از قریشند با امیهٔ بن ابی الصلت
الثقفی بکذب وبطلم آن تکلم کردندی که ما میگوئیم مانند آنچه محمد میگوید وشعر گویی کردندی وگمراهان
قوم ایشان با ایشان مجتمع استماع اشعار نمودندی وهر شعری که در هجو حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله ومذمت اسلام شنیدندی یاد گرفتندی ومیخواندندی حق تعالی درباره ایشان آیه
فرستاد که وَالشُّعَرَآءُ وشاعران مشرك که ابن زبعری وغیر او باشند يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُنَ ۝ ط
پیروی میکنند ایشانرا از ایشان کاران وسفیهان عرب یعنی راویان ایشان وازضحاك نقل است که در عهد رسول
صلی الله علیه وآله دو شاعر بودند که باهم خصومت کردندی وهجو یکدیگر گفتندی یکی از انصار ویکی از قبیلهٔ
دیگر وهر یکی را جمعی در پس ایشان استاده بودند ومعاونت ایشان میکردند حق تعالی این آیه فرستاد ودر تبیین
از علم الهدی نقل کرده که مراد دو شاعرند که هجو پیغمبر واصحاب ونعم اسلام کردندی وجهلای عرب در این
امر تابع ایشان شدندی وقول منقولست از امام جعفر صادق علیه السلام واسناد غوایت باتباع ایشان
جهت آنست که اغلب شعرا فاسقند چه اکثر شعر شاعر درباب عشقست ومدح بقصد صله وهجو
بجهت جاهلیت ووصف ایشان بآنچه مردود باشد از فضایل ورذایل ودر تفسیر علی بن ابرهیم وارد
شده که ایشان کسانی اند که تغییر دین حق تعالی کنند ومخالفت امر او نمایند وعیاشی باسناد خود از ابی
عبدالله علیه السلام روایت کرده که آنها گروهی اند که علم وفقه را بخود نسبت دهند وحال آنکه فقیه و
عالم نباشند پس گمراه شوند ومردمانرا گمراه کنند از عبدالله عباس منقولست که چون حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله فتح مکه فرمود ابلیس ناله کرد ونعره زد واصحاب او براو جمع شده گفتند چه واقع شد
گفت از پس امروز طمع مدارید که کفر را قوتی باشد ولیکن درمیان مردمان شعر ونوحه منتشر گردانید

ولهذا

ولهذا از رسول صلی الله علیه وآله مرویست که هرکه در اسلام هجو را احداث نماید زبان او را ببرند بعد از آن
در اثبات بطلان شعرا واتباع ایشان میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ آنکه ایشان
درهر وادی از فنون کلام يَهِيمُونَ ۝ سرگردان میشوند چه اکثر مقدمات ایشان خیالات وموهومات است
که هیچ حقیقتی ندارد وراه بجایی نمیبرد واغلب کلمات ایشان هزلست ومطایبه وفعل حرام وعشقبازی
وهتك عرض مردمان وقدح درنسب ایشان ومدح نامستحق وهجو نالایق وافراط در مدح وذم وامثال
آن از امور غیر واقع که موجب ضلالت واضلالست چنانکه میفرماید وَأَنَّهُمْ وبدرستی که ایشان
يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ۝ میگویند آنچه نمیکنند یعنی بفسق ناکرده برخود گواهی میدهند وپیغامهای ناداده
بکسی در سلك نظم میکشند ومردمانرا برچیزی ترغیب میکنند که خود نمیکنند ونهی ایشان میکنند
از چیزی که خود مرتکب آن میشوند واگر کسی تتبع اشعار شعرا کند بر بسیاری ازین مقوله مطلع شود ودر
تفسیر گواشی مذکور است که بعد از نزول این آیه حسان بن ثابت وابن رواحه وجمعی دیگر از شعرای صحابه
بجانب جناب نبوة مآب صلی الله علیه وآله آمده بوقف عرض رسانیدند که حق تعالی میداند که ما شاعریم
میترسیم که باین صفت بمیریم وازاهل ضلالت وغوایت باشیم حضرت فرمود که مؤمن جهاد میکند بشمشیر
خود وبزبان خود یعنی هجو کفار ودرباب توحید ونصیحت وموعظه سخن میگویند وهر شعری که شما
درشان کفار میگوئید برایشان سخت تراست از تیر پس این آیه نازل شد که إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا یعنی شعرا
مطبوع سفیهانند ودرهمه بوادی سرگردان مگر آنها که ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند
کردار شایسته یعنی پیغمبر صلی الله علیه وآله را ستایش کردند وبهجو ومذمت کفار مشغول شدند وغیر
آن از اعمال صالحه وَذَكَرُوا اللَّهَ ویاد کردند خدای تعالی را در اشعار خود كَثِيرًا یاد کردنی
بسیار یعنی اکثر اشعار در تحمید وتوحید است وتحریص برطاعت وتنبیه از غفلت وَانْتَصَرُوا وانتقام
کشیدند از مشرکان مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا از پس آنکه ستم دیده شده بودند بهجو یعنی هجو ایشانرا برایشان رد
کردند وحضرت پیغمبر را مدحت کردند ودین اسلام را ستایش کردند واهل هجو را هجو نمودند ودر خبر
آمده که چون کفار پیغمبر را صلی الله علیه وآله هجو کردند فرمود چه منع میکند کسانی را که رسول خدا را
بشمشیرهای خود یاری کنند از آنکه بزبانهای خود او را نصرت دهند حسان وابن رواحه گفتند یا رسول الله
ما این کفار را کفایت کنیم فرمود که هجو مشرکان کنید که جبریل با شماست کعب بن مالك روایت کرده که رسول الله

حسان بن ثابت را گفت که هجو اهل شرک کن که بحق آنکس که نفس من بید قدرت اوست که آن سخت تراست
برایشان از تیر حاصل که حق تعالی اگرچه در آیهٔ الشعراء یتبعهم الغاوون شعر را در غرقاب غوایت انداخته
وایشان را تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان ساخته اما بسیاری از ایشان را بواسطهٔ
صلاح عمل و صدق ایمان در زورق امان الا الذین امنوا وعملوا الصالحات نشانده بوسیلهٔ بادبان
وذکروا الله کثیرا بساحل خلاص و ناجیهٔ نجات رسانیده وسیعلم الذین ظلموا
و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر و افترا و هجو پیغمبر و یا نسبت شعر و کهانت بآنحضرت که بعد از موت
ای منقلب ینقلبون بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش دوزخ
خواهد بود یعنی مآل ایشان بعذاب شدید و عقاب الیم خواهد کشید که نیرانست و جحیم و هیچ وجه ایشانرا
نجات نباشد بلکه دایم در آنجا معذب باشند و هرگز از آن خلاص نشوند سورة النمل ثلث و
تسعون آیات ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که هرکه سورهٔ طس بخواند
حق تعالی او را ده حسنه بنویسد بعدد هرکه تصدیق سلیمان و هود و شعیب و صالح و ابرهیم کرده
و هرکه تکذیب ایشان نموده و چون روز قیامت از قبر برخیزد گوید لا اله الا الله و چونکه حق تعالی در
سورهٔ شعرا ختم بذکر قرآن نمود درین سوره نیز افتتاح بذکر آن کرده فرمود که بسم الله
الرحمن الرحیم طس در لباب از اخفش نقل کرده که حروف مقطعه برای ابتداء کلام ص
وانتهای کلامست پس دلالت بافتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه اینجا طس ختم سورهٔ شعرا و فتح
سورهٔ نملست یا طا اشارتست بطهارت قدس الهی و سین بثنا و عزت نامتناهی و یا بطلب روندگان
راه و سلامت قلوب ایشان از ماسوی الله و بروایت ابن عباس نامیست از نامهای خدای تعالی که بآن قسم
یاد فرموده که تلک این آیتهای سوره آیات القرآن آیتهای قرآنست وکتاب
مبین و آیتهای کتاب روشن کنندهٔ حق از باطل و کتاب هویدا در اعجاز و عطف کتاب بر قرآن
عطف احد وصفیست بر دیگری پس قرآن بجهت آن گفت که قراءة آن میکنند و کتاب باعتبار اینکه
مینویسند و تواند بود که کتاب مبین لوح محفوظ است که در او مکتوبست آنچه هست و خواهد بود
پس او روشن کننده است مر ملایکه را آنچه واقع است از مکونات هدی درحالتی که آن آیات
قرآن یا کتاب مبین راه نماینده است بصراط مستقیم که موصلست ببهشت و نعیم آن وبشری

ومژده



ومژده دهنده للمؤمنین مرگروندگان را بسعادت کبری که جنات علیاست الذین آنانکه
یقیمون الصلوة بپای میدارند نماز را بقواعد و ارکان ویؤتون الزکوة و میدهند
زکوة اموال خود را بمستحقان وهم بالاخرة و حال آنکه ایشان بسرای آخرت هم یوقنون
ایشان بیگمان میشوند یعنی بیقین میدانند که بعث و نشور و بهشت و دوزخ و حساب و میزان خواهد
بود بعد از آن در صفت مخالفت ایشان که کفارند میفرماید که ان الذین لا یؤمنون بدرستی که
آنانکه نمیگروند بالاخرة بسرای عقبی زینا لهم آراسته ایم برای ایشان اعمالهم
عملهای ایشانرا فهم یعمهون پس ایشان سرگردان و حیران میشوند در ضلالت خود جبائی
و ابو مسلم گفته اند که مراد آنست که ما مزین کردانیم برای ایشان اعمال حسنهٔ ایشانرا که امر کرده بودیم بآن
باحسن وجوه تزیین که آن بیان مثوبات آن بود تا ترغیب ایشان نماید بعمل کردن بآن پس ایشان از آن زایل
شده در وادی ضلالت سرگردان و حیران میشوند و بوسیلهٔ کسب آن اعمال ماموره خود را بطریق
نجات نمیرسانند و بعضی دیگر در تفسیر این گفته اند که ما تزیین اعمال قبیحهٔ ایشان کردیم باینکه خلق شهوت
نمودیم در ایشان که داعی ایشانست بفعل ماضی تا متحمل مشقت و تکلیف شده از مشتهای طبع خود را از
ایشان باز داشتیم بجهت عناد و جحود ایشان پس مزین شد اعمال قبیحهٔ ایشان در چشم ایشان و در صدور ایشان
مجلی گشت و این آیه منافی آیهٔ وزین لهم الشیطان اعمالهم نیست زیرا که اسناد تزیین بشیطان درین
آیه بر سبیل حقیقت است و صاحب کشاف گفته که اسناد آن بحق تعالی در آیهٔ زینا لهم اعمالهم بر سبیل
مجاز گفته یعنی چون حق تعالی کفار را ممتنع ساخته بطول عمر و فراخی روزی و بسیاری نعمت و احسان
بایشان وسیلهٔ اتباع شهوات و اختیار راحت و تلذذ و نفرت از تکالیف صعبه پس گویا او سبحانه
تزیین اعمال ایشان کرده و اگرچه بحقیقت شیطان مزین اعمال بد ایشان است در نظر ایشان اولئک
آنگروه که متصف اند بصفات مذکوره الذین لهم سوء العذاب آنانکه مر ایشانراست بدی عذاب
در دنیا چون قتل و اسیری در روز بدر وهم فی الاخرة و ایشان در سرای عقبی هم الاخسرون
ایشانند زیان کارتر یعنی از ایشان زیان کارتر نیست بجهت فوت ثواب و استحقاق عذاب وانک
لتلقی القرآن و بدرستی که تو ای محمد هر آینه تلقی کرده میشوی قرآن را یعنی جبرئیل آنرا بتو القا میکند
و میرساند و تو آنرا فرا میگیری من لدن حکیم علیم از نزد خدای درست کردار است گفتار دانا

بجمیع نهان وآشکارا بعد از آن شروع در بیان بعضی از قصص میکند که از مغیبا تست و وی عالمست
بآن نه غیر او از مردمان زمان رسول صلی الله علیه وآله ومیفرماید اِذْ قَالَ مُوسَی لِاَهْلِهِ یاد کن
چون کفت موسی بن عمران مر کسان خود را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه کم کرده و
زنش را درد زائیدن بدید آمده و سرما دریافته و شب از نهایت سردی آتش از آتش زنه نمی جست
اِنِّی آنَسْتُ نَارًا بدرستی که من دیدم آتش افروخته پس اینجا مکث کنید سَاٰتِیکُمْ مِنْهَا
بِخَبَرٍ زود باشد که بیارم شما از آتش خبر یعنی کسی که بر سر آن آتش حال راه و خبر آن معلوم کنم
اَوْ اٰتِیکُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ یا بیارم برای شما شعلهٔ آتش فرا کرفته شده یعنی پارهٔ از آن آتش
جدا کنم لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ شاید شما کرم شوید بآن یعنی با امید آنکه شما کرم شده از برودت هوا
و شدت سرما خلاص شوید یعنی اکر کسی نباشد که بآن خبر راه معلوم کنید توان کرد که بآن کرم شوید
پس موسی اهل خود را کذاشته متوجه آتش شد فَلَمَّا جَاءَهَا پس آن هنکام که آمد نزدیک آن
آتش بود دید که بی سوختن کسی از درخت سبز افروخته که برک آن نمیسوخت و پژمرده نمیکشت از آن
متعجب شد آهنک کرده تا آتش برکیرد آتش از سر درخت بنیخ درخت آمده چون زیر درخت آمد
باز بر سر درخت رفت تعجب او بیشتر شد در حال نُودِیَ ندا کرده شد اَنْ بُورِکَ بآنکه
برکت و کثرت خیر فایز باد مَنْ فِی النَّارِ هر که در مکان آتش است که آن بقعهٔ مبارکه مذکور است
در آیهٔ کریمه مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْاَیْمَنِ فِی الْبُقْعَةِ الْمُبَارَکَةِ وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که کرد اکرد مکان
آتش است و نواحی آن یعنی هر که در وادی ایمنست و هر که در جوانب آنست از زمین شام که موسوم است
بکثرت برکات چه آن مبعث انبیاست و مجمع اموات و احیای ایشان و مهبط وحی بر ایشان و نزد بعضی
بِمَنْ فِی النَّارِ موسی است و بِمَنْ حَوْلَهَا ملایکه که حاضر بودند آنجا تصدیق بر خطاب باین کلام بشارتست
بآنکه حق تعالی از برای موسی امر عظیم خواهد فرمود که برکاة آن در اقطار شام منتشر کردد و آن سخن
کردنست با موسی و نبوة دادن باو و ظاهر کردانیدن معجزات بر دست او وَسُبْحَانَ اللهِ و پاکست
خدای رَبِّ الْعَالَمِینَ که پروردکار عالمیانست از تشبیه و ند و ضد و ولد و زن این از همهٔ
آنچیزیست که ندا کرده شد موسی بآن تا از استماع کلام او سبحانه توهم تشبیه نکند آورده اند
که چون موسی این ندا شنید از آن متعجب شده با خود کفت آیا این نداکننده که باشد باز ندا آمد که

یاموسی


صد

یَا مُوسَی اِنَّهُ ای موسی بدرستی که بیان قصه اینست اَنَا اللهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ منم خدای
غالب بر همه محکم کننده بصواب و بعد از آن باو ندا رسید که وَاَلْقِ عَصَاکَ و بیفکن عصای خود را چون
موسی این ندا بشنید عصا بیفکند فی الحال مار شد و آغاز شتافتن کرد فَلَمَّا رَاٰهَا تَهْتَزُّ پس
چون دید موسی عصا را که حرکت میکند باضطراب و بهر طرف میرود کَاَنَّهَا جَانٌّ کویا
ماریست باریک و تند و تیز رو حرکت سریعه مانند جان بود و در جثه همچو ثعبان و حکمت
در این که او را مار کردانید آن بود که دلیلی باشد موسی را بر آنکه این کلام که میشنود خدائیست که قادر است
بر آنکه چوبی را مار کرداند نه کلام شیاطین و غیر ایشان و یا آنکه مستانس شود بدان تا چون نزد فرعون
آید و این حال را ببیند از آن نترسد و بر هر تقدیر موسی چون موسی این صورت را بدید وَلَّی مُدْبِرًا
روی بر کردانید در حالتی که پشت بر کننده و کریزان بود از خوف آن وَلَمْ یُعَقِّبْ و باز نکشت بر عقب
خود و باز نیامد پس ندا کرده شد که یَا مُوسَی لَا تَخَفْ ای موسی مترس و خوف بخود راه مده اِنِّی
لَا یَخَافُ بدرستی که منم که نترسد لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ نزدیک من فرستاده شدکان هنکامی که
وحی بایشان نازل شود و یا آنکه ایشان بجهت آنکه فعل نمیکنند و ترک واجب نمینمایند نزدیک من بدی
عاقبت نیست تا از آن بترسند اِلَّا مَنْ ظَلَمَ لیکن هر که ستم کند بر نفس خود بفعل قبیح از غیر
فرستادکان چه انبیا بجهت عصمت از صغیره و کبیره منزه اند ثُمَّ بَدَّلَ پس بدل نمود آن ستم
و بدی را حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ نیکویی بعد از بدی یعنی توبه کرد بعد از کناه فَاِنِّی غَفُورٌ پس بدرستی
که من آمرزنده ام تایبان را رَحِیمٌ مهربان بر ایشان و یا معنی آنست که مکر هر که ترک اولی نموده باشد
با آنچه تدارک آن نموده از فعل حسن و عزم بر اتیان نمودن باولی پس هیچ خوفی او را نخواهد بود و خدای
تعالی همان فعل که مترتب بفاعل ذنب شود باو کرامت خواهد کرد بنا بر این معنی تواند بود که این نظر
باشد یعنی موسی را بمشت زدن بر قبطی که لقال رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی و بعد از آن بجهت معجزهٔ
دیکر باز باو ندا رسید که وَاَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ و در آر دست خود را در کریبان پیرهن خود چون
پیرهن حضرت موسی آستین نداشت از این جهت حکم شد که دست در کریبان کن تَخْرُجْ بَیْضَاءَ
مِنْ غَیْرِ سُوءٍ تا بیرون آید سفید و درخشنده سفیدی بی علت یعنی سفیدی او از علت برص نباشد
پس موسی دست در کریبان کرده بیرون آورد چندان نور از وی بتافت که شب ظلمانی چون روز نورانی کشت

واکر در روز دست بیرون آوردی نور آن بر روشنی آفتاب غلبه کردی بعد از آن باو ندا رسید که موسی بروای
با این دو معجزهٔ عظیم فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ که در جملهٔ نه معجزه است و در شمارهٔ آن
واعظم آن بسوی فرعون و کروه او و هفت معجزهٔ دیکر که شکافتن دریا بود و طوفان و جراد و قمل و
ضفادع و دم و قحط چنانکه تفصیل آن در سورة الاعراف کذشت و بعضی بر آنند که فی بمعنی مع است
برو با نه آیه دیکر نزد فرعون و قوم او بنا برین عصا و ید بیضا را یکی کیرند و شکافتن دریا که آن مبعوث بنود
بسوی فرعون همان نه باشد برین تقدیر نیز القصه حق تعالی موسی را ندا کرد که باین معجزات برو بسوی
فرعونیان إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان هستند قَوْمًا فَاسِقِينَ کروهی بیرون رفتکان
از دایرهٔ فرمان بجهت فرط کفر و طغیان پس موسی اهل خود را درین وادی کذاشته و بامتثال امر الهی مبادرت
کرده متوجه مصر شد و جمیع معجزات که بآن مامور بود بایشان نمود ایشان بآن نکرویدند و بسحر نسبت
دادند چنانکه میفرماید که فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا پس چون آمد بفرعون و قوم او دلایل قدرت ما و براهین
رسالت موسی یعنی موسی آنرا بایشان آورد مُبْصِرَةً درحالتی که روشن و هویدا بود و مشاهدهٔ هر کس
بروجهی که آنرا میدیدند میدانستند که از قدرت بشر خارج است قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ
کفتند فرعونیان از روی عناد و جحود و استکبار این جادوئیست روشن یعنی همکس داند که این سحر است
وَجَحَدُوا بِهَا و منکر شدند بآن یعنی تکذیب آن کردند و بآن نکرویدند وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ
و بیکمان بودند بآن نفسهای ایشان یعنی بیقین میدانستند که آن آیتها از نزدیک خداوند است و سحر
نیست و بزبان تکذیب آن میکردند ظُلْمًا بجهت ستمکاری و عدوان وَعُلُوًّا و ترفع و سرکشی
از ایمان و کدام ظلم قوی تر از کسی تواند بود که متیقن باشد بآن که آیات مذکوره و معجزات واضحه اند
از نزد خدا و با وجود این مکابره نموده آنرا بسحر نسبت نماید و کوید هَٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ فَانْظُرْ كَيْفَ
كَانَ پس به بین ای بیننده بنظر عبرت و بصیرت که چکونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار تباه
کاران که در دنیا بآب غرق شدند و در عقبی بآتش مؤبد سوزند بعد از آن متذکر قصهٔ داود و سلیمان
علیهم السلام شده میفرماید که وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ و بدرستی که ما دادیم داود و سلیمان
پسر او سلیمان را دانشی از احکام شرایع و ابن عباس فرموده که مراد دانستن زبان مرغانست و سایر حیوانات
وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ و کفتند بعد از اعطا

علم بایشان ستایش و ثنا آن خدایی که بسبب دانش و افزونی داد ما را بر بسیاری از بندکان کرویدهٔ خود در این
دلیلست بر فضل علم و شرف اهل آن و تفضیل ایشان بر غیر چه داود و سلیمان آنرا اساس فضل خود کردانیده برآن
شکر کذاری نمودند و غیر او را از نظر اعتبار انداختند که پادشاهی عظیم بود که غیر ایشانرا نداده بود وَوَرِثَ
سُلَيْمَانُ دَاوُودَ و میراث سلیمان از داود بود و مال و ملک و پادشاهی را و بصحت پیوسته که داود را نوزده
پسر بود هر یک داعیهٔ ملک داشتند حق تعالی نامهٔ مهر کرده از آسمان فرو فرستاد و در او چند مسئله یاد کرد
و فرمود که هر که از اولاد تو این مسایل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد سلیمان و فرزندانرا جمع کرد و احبار
و اشراف قوم را خبر کردانید و مسئلها را بر فرزندان عرض کردانیده فرمود که بکوئید که نزدیکترین مردمان
چیزها کدامست و دورترین اشیا چیست و کدامست انکه انس بدو بیشتر است و چیست انکه وحشت افزون ترست
و کدامند که دو مختلفند و دو قایم و دو دشمن و کدام کار است که آخر آن ستوده است و کدام امر است که عاقبت
آن نکوهیده است اولاد داود از این جواب عاجز آمدند سلیمان علیه السلام فرمود که اکر اجازت باشد من
جواب بکویم داود ویرا دستوری داد سلیمان کفت اقرب اشیا بآدمی آخرتست و ابعد اشیا آنچه میکذرد از
دنیا و انس اشیا جسد انسانست بارواح و اوحش بدن خالی از روح اما قایمان ارض و سما اند و مختلفان
لیل و نهار و متباغضان موت و حیات و کاری که آخرش محمود است حلم در وقت خشم و کاری که عاقبتش
مذموم است حدت در وقت غضب چون جواب مسائل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه بفضل
و کمال سلیمان معترف شدند و بعد از روزی چند داود وفات نموده سلیمان بر تخت پادشاهی نشست
و آغاز عدل کرد وَقَالَ و کفت بر سبیل شکر نعمت و کرامت و دعوت مردمان بتصدیق نبوت و اعتراف
ایشان بفضیلت و مکانت منزلت يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا ای مردمان آموخته شدیم ما یعنی من و
پدرم مَنْطِقَ الطَّيْرِ کفتار مرغانرا نطق و منطق هر دو لفظیست که تعبیر کرده میشوند باوازها
فی الضمیر خواه مفرد و خواه مرکب و کاه هست که اطلاق آن بر مطلق اصوات میکنند بر سبیل تشبیه همچنانکه
میکویند نطقة الحمامه یعنی ناطق شد کبوتر و یا اطلاق منطق بر اصوات طیور باعتبار این باشد که هر جمعی
از ایشان را آوازیست که بنی نوع ایشان از آن فهم معانی اعراض میکنند و یا از آن جهت که سلیمانرا از آوازهای ایشان
چیزی مفهوم میشد بر طریق الهام چنانچه او از آدمیان و کویند هرکاه سلیمان صوت حیوانی میشنید بقوت
قدسیه میدانست تخیلات آنرا که باعث آن صوت میشد بر طریق الهام چنانچه آواز آدمیان و غرضی را که بجهت آن

باواز می آید از جمله بلبلی را دید که بر شاخ سروی دم میجنباند و صدایی میکرد سلیمان اصحاب خود را گفت
میگوید همچنانکه جزا میدهی جزا داده میشوی یعنی هرچه میکنی مکافات آن می بینی و هدهد آواز داد
سلیمان گفت میگوید ای گناه کاران از خدا آمرزش طلبید و طوطی آواز داد گفت میگوید هر زندهٔ عاقبت
بمیرد و هر نوی سرانجام او بکهنگی کشد و خطاب آواز داد گفت میگوید نیکویی را از پیش فرستید تا
بیابید آنرا و همچنین رخمه میگوید که سبحان ربی الاعلی وبحمده و حلعرم میگوید کل شیء هالک الا وجهه
هر چیزی بمیرد و هالک کرده الا ذات خدای تعالی و قطاه میگوید که هرکه خاموش گشت سالم شد و بسلامت
ماند و ببغا میگوید وای مر کسی را که همه او مصروف باشد بدنیا و خروس میگوید یاد کنید خدا ای غافلان
و نسر میگوید ای فرزند آدم زندگانی تا خواهی و رغبت داری بکن که آخر تو مرگست و عقاب میگوید که دوری
از مردمان سکون دل دارامید نجاتست و ضفدع میگوید سبحان ربی القدوس و باز میگوید سبحان
ربی العظیم وبحمده و هزاردستان میگوید سبحان الخالق الدائم و غراب نفرین میکند بر باج ستانان
و تمغاچی و در وسیط نقل میکند که چکاوی بر صفیر خود میگوید بار خدایا لعنت کن بر دشمن محمد و بر دشمن
آل محمد و سایر میگوید که بار خدایا از تو توبه روزی میطلبم و دراج میگوید الرحمن علی العرش استوی
کعب الاخبار روایة کرده که روزی ورشان نزد سلیمان آمد و آواز داد ~~سلیمان آواز داد~~ سلیمان فرمود
که میگوید بزائید برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن هدهد آواز داد گفت میگوید هرکه رحم نکند
بر او رحم نکنند حاصل که سلیمان گفت ما بزبان مرغان آموخته شده ایم وَأُوتِينَا و داده شده ایم
یعنی مرا و پدر مرا داده اند مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی مراد کثرت اشیاست نه همه آن و یا ما
داده اند هر چیز را که انبیا و ملوک را می باید از علم و مملکت و یا از تسخیر حیوانات و جن و گویند
مراد سلیمان از عُلِّمْنَا وَأُوتِينَا نفس خودش بود و جمیع آن برعادت ملوک جهت تمهید قواعد سیاست
و اظهار شوکت که مناط مصالح مملکتست إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این عطا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ۝
هر آینه آن افزونی است آشکارا و تفضلی هویدا که بر هیچکس مخفی نماند و واحدی باسناد خود از محمد بن جعفر
بن محمد علیهم السلام روایت کرد که گفت پدرم فرمود که پادشاهی جمیع مغارب و مشارق زمین را بسلیمان دادند
پس مدت هفتصد سال و شش ماه پادشاهی کرد بر همه آدمیان و پریان و دیوان و طیور و وحوش و داده اند
باو همه چیزی و گفتار هر حیوانی و در زمان او صنعتهای غریب و عجیب کرده اند که نتوانند باستماع آدمیان



آورده اند که سلیمان را تختی بود که هیچکس را از سلاطین نبود و در موضح آورده که بر یمین تخت او دویست هزار
کرسی برای اکابر انس و بر یسار آن دویست هزار دیگر برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان سی و پنج آن
منبر نهادندی و اخیار آدمیان بر آن نشستندی و بر چپ او نیز منبرها بهمین عدد بودی و اخیار جنیان
بر آن قرار گرفتندی و مرغان بر بالای سر وی پر در پر یافتندی و اخیار سخن کردندی و جن و انس بر
کرسیها استماع کردندی و سلیمان بر بالای تخت بودی همچنانکه میفرماید وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ حشر
کرده شد برای سلیمان جُنُودُهُ لشکرهای او مِنَ الْجِنِّ از دیوان وَالْإِنْسِ و آدمیان وَالطَّيْرِ
و مرغان فَهُمْ يُوزَعُونَ ۝ پس ایشان باز داشته شده بودندی در مقر خود و هریک بمرتبهٔ خود
قرار گرفته و بهم پیوسته از اول تا آخر یعنی با وجود کثرت عدد مهمل و پریشان نبودند بلکه ضبط و ربط
ایشان بمرتبهٔ بود که هیچکس از لشکریان از مقر مقرر خود پیش و پس نتوانستی رفت و گویند مراد آنست که اول
لشکر نگه داشته میشد تا آخر بایشان ملحق میشدند تا متفرق نکردند و در اکثر تفاسیر مذکور است که
لشکرگاه او صد فرسخ در صد فرسخ بود بیست و فرسخ برای لشکر جن و مثل آن برای انس و مانند این برای طیر
و موازی آن برای وحش و او را هزار خانه بود آبگینهٔ موضوع بر چوب سیصد از آن زنان آزاد که در نکاح او
بودند در آنجا نشسته و هفتصد دیگر از کنیزان و جنیان و از برای وی بساطی ساخته بودند از زر و ابریشم
که یک فرسخ در یک فرسخ بود و او را تختی بزرگ از زر بود که در میان آن بساط وضع کرده بودندی و سیصد کرسی
از زر و سیم که یکفرسخ در یک فرسخ بود پیرامن آن تخت نهادندی پیغمبران بر کرسیهای زرین نشستندی
و علما بر کرسیهای سیمین و گرد بر گرد ایشان آدمیان بایستادندی و از پس ایشان جنیان و از بالای سر ایشان
مرغان پر در پر بگستردندی چنانکه آفتاب در بساط نیفتادی باد بساط او را بر هوا برداشتی بامداد
یکماهه راه بردی و غاز شام یکماهه راه باز آوردی روزی بدین مرتبه و شوکت و ابهت بر دهقانی بگذشت
که زمین را تخم میکرد چون آنرا بدید گفت سُبْحَانَ اللَّهِ لَقَدْ أُوتِيَ آلُ دَاوُدَ مُلْكًا عَظِيمًا آل داود را عجب
پادشاهی عظیم داده اند باد آواز او را بگوش سلیمان رسانید سلیمان باد را فرمود تا بساط او را بر زمین
نهاد و آن دهقان را طلبید و گفت آنچه گفتی شنیدم پس پیاده شدم و نزدیک تو آمدم تا آرزوی چیزی نکنی
که بر آن قادر نباشی ای دهقان بدانکه ثواب یک تسبیح که بندهٔ مؤمن بگوید از روی صدق و خلوص عقیده
بهتر است از پادشاهی که بآل داود داده اند زیرا که ثواب تسبیح باقیست و پادشاهی و ملک آل داود فانی دهقان

کفت خدای کشف غموم تو کنادهمچنانکه غم از دل من برداشتی از وهب منقولست که هرکاه سلیمان بر بساط نشستی
جمله خدم وحشم باخود بردی و در پیش بساط موضعی تعیین کرده بود که در آنجا بما یحتاج او قیام مینمودند
از نان پختن وطبخ کردن روزی بادرا کفت تا شادروان اورا از اصطخر برکرفت و تا بیمن ببرد و در راه بمدینه
رسول الله صلی الله علیه وآله بکذشت کفت این سرای پیغمبر آخر الزمانست خوشا حال صاحب دولتی که بملازمت
او مشرف شود و بوی ایمان آورد چون بمکه رسید پیرامون کعبه بت می پرستیدند سلیمان چون آنرا بدید
بسرعت از آنجا بکذشت در آن کعبه بدرکاه الهی بنالیدند و با فرشتکان که آنجا بودند کفتند بارخدایا
پیغمبری از پیغمبران تو اینجا بکذشت و نماز نکذارد حق تعالی فرمود که زود باشد که در آخر الزمان پیغمبری را
فرستم و ترا قبله او کردانم تا هرجا که او و امت او باشند در نماز توجه بتو نمایند بعد از آن بوادی السدیر
رفت که موضعیست در طایف واز آنجا کذشته بوادی النمل توجه نمود چنانکه حق تعالی خبر میدهد که
سلیمان با لشکر از ولایة شام بطرف یمن توجه نمودند و میرفتند حَتّیٰ إِذَا أَتَوْا تا وقتی که آمدند
عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ بر وادی مورچکان یعنی از زبر آن وادی که در جنوب طایفست در آمدند قَالَتْ نَمْلَةٌ
کفت مورچه که مهتر مورچکان آن وادی بود و کویند لنک بود و آنرا طاخیه یا منذره یا ملاخیه یا خرمی
کفتندی و دو بال داشت و در کشف آورده که برابر خروسی بوده و در زاد المسیر بجثه کوسفندی کفتند
و در احقاف مساوی کرک از ابو عبدالله عم منقولست که آن وادی طلا و نقره بود که حق تعم ضعیفترین
خلق خودرا در آن وادی بپاسبانی آن موکل کردانیده بود القصه چون مهتر مورچکان لشکر سلیمانرا
بدید که بآن کبکبه وطنطنه متوجه آن وادی شدند بر بلندی برآمد و از روی نصیحت وشفقتی که ملوکرا
بر رعایا می باشد آواز میداد بصوت بلند که حق تعالی در اول ایجاد فرموده بود که يَا أَيُّهَا النَّمْلُ
ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ ای مورچکان در آیید بمسکنهای خود لَا يَحْطِمَنَّكُمْ باید که درهم نشکنند شمارا
بناهای خود یاد ر زیر سم اسب سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ سلیمان و لشکریان وقتی که نزول کنند در این وادی
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وحال آنکه ندانند که شمارا پایمال میسازند چه در حالت شعور مرتکب این امر
نخواهند شد زیرا که انبیا از ظلم معصومند و لشکریان بجهت سیاست وعدالت سلیمان هم این جواب
نتوانند کرد و ادراک مورچه بحطم بآن بود که حق تعالی این نوع شعور را در ایشان ایجاد فرموده چه بصحبت
پیوسته که ایشان دانها در زمین میشکافند بجهت آنکه مبادا رویید شود و دانه کشنیز را چهار پاره می کنند

بجهت

بجهت آنکه میدانند که نصف او رویید میشود پس چونکه تمیز و ادراک ایشان بدان مثابه است ممتنع نیست
که ادراک حطم توانند کرد آورده اند که از سه فرسخی راه باد قول نمله را بسمع سلیمان عم رسانید فَتَبَسَّمَ
پس تبسم کرد در حالتی که شروع کننده بود در خنده یعنی از حد تبسم بضحک تجاوز کرد ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا
از کفتار آن مورچه یعنی بجهت تعجب و عاقبت بینی او و اهتدا بمصالح او یا شادان و خرم شد از آنچه
حق تعم او را بآن مخصوص کردانیده از دریافتن مقاله مورچه و فهم غرض او ویا بجهت ظهور ~~استماع این لشکر~~
~~خود را تخفیف فرمود تا همه مورچکان~~ معدلت او بر وجهی که مورچکان از حیوانات عجیبه آنرا دریافته اند
وبقول وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ قایل شده اند القصه سلیمان عم بعد از استماع این لشکر خود را تخفیف فرمود تا
همه مورچکان بسوراخ خود روند آنکه سلیمان عم آن مورچه را طلبید و کفت ای مورچه ندانستی که لشکر
من ستم نکنند کفت تا مهتر این قومم مرا از نصیحت چاره نیست کفت لشکر من در هوا بودند چکونه قوم ترا پایمال
کردندی جواب داد که غرض من آن نبود که در زمین شکسته شوند بلکه مقصود من آن بود که ناکاه نظر بر
دبه و کبکبه تو کنند و بنظاره لشکر تو از ذکر حق تعالی باز مانند و در میدان غفلت پایمال خذلان شوند
ویا مملکت تو به بینند و آرزوی دنیا در دل ایشان بدید آید و دنیا مبغوضه حق است و تو بقوة عصمت قطع
تعلق آن کرده و در کشف الاسرار آورده که سلیمان از وی پرسید که لشکر تو چنداست کفت چهار هزار سرهنک
دارم زیردست هریکی چهل هزار نقیب است هر نقیبی چهار هزار مورچه کفت چرا لشکر خود را بیرون
نیاوردی کفت یا نبی الله ما را روی زمین میدادند اختیار نکردیم و بر زیر زمین جای کرفتیم تا بجز
از خدای کسی حال ما را نداند آنکه کفت ای پیغمبر خدای از عطاهایی که الله تعالی ترا داده بکوی کفت باد را
مرکب من ساخته اند که غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ کفت دانی که این چه معنی دارد کفت نه کفت یعنی
هرچه ترا داده ام از مملکت دنیا چون باد است وهرچه بنیاد آن بر باد است ناپایدار است حاصل که سلیمان
بعد از آنکه استماع این کرده روی بمناجات کرد وَقَالَ وکفت رَبِّ أَوْزِعْنِي پروردکار من الهام ده
مرا أَنْ أَشْكُرَ بآنکه شکر کویم نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ آن نعمت تو که بمحض کرم انعام
فرمودی بمن از هرچیزها وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ و بر پدر و مادر من با آنکه نبوت و نرم کردانیدن آهن
وغیر آن از اسباب پادشاهی بپدرم تفویض فرمودی و مادرم را زوجه پیغمبر خود کردانیدی شکر او
بر نعم والدین بجهت آنست که نعم بر والدین مستلزم نعم است بر ولد چه نفع او بآن عاید میشود خصوصا

کلام ع

نعم دینیه بعد از آن جهت تمامیّت شکر بر استدامت نعمت فرمود وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا و دیگر ملهم ساز
مرا که بکنم پیوسته کار شایسته که تَرْضَاهُ بپسندی آنرا و در پذیری وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ
فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ و در آر مرا ببخشایش خود در میان بندگان ستوده خود در روضه جنّت یعنی مرا
از اهل بهشت کردان و بروایت ابن عباس مراد وی از صالحین ابرهیم بود و اسمعیل و اسحق و یعقوب و
انبیای دیگر که بعد از ایشان بودند یعنی مراد در جملهٔ ایشان در آر و اسم مرا با سمای ایشان در آر و ثبت کن
و در زمرهٔ ایشان حشر فرمای آورده اند که در همین سفر بوادی رسیدند که هوای خوش داشت و درختان
بسیار و سبزه زار آنجا برای تغدا فرود آمدند و وقت نماز در آمد سلیمان خواست که وضو سازد آب نبود
دلیل لشکر بر آب در بیابان هدهد بودی او را طلب کردند نیافتند ابن عباس فرموده که هدهد آب را
در زیر زمین بطریقی می بیند که آب در غاروره مشاهده میشود عیاشی باسناد خود روایت کند که ابو حنیفه
از ابو عبدالله ع سبب طلب سلیمان آبرا از هدهد پرسید فرمود تا موضع آبرا بوی نماید چه او آبرا در زیر
زمین می بیند همچنانکه یکی از شما روغن را در آبگینه بیند ابو حنیفه چون این بشنید روی باصحاب خود
کرد و بخندید حضرت فرمود چه میخندید گفت من بر تو ظفر یافتم درین سخن بالزام کردن حضرت فرمود
چگونه گفت کسی که در زیر زمین آب تواند دیدن دام را در زیر خاک نتواند دید که بگردن او می افتد و او را
میگیرند فرمود ندانسته که چون قدر نازل شود باصره بینا اعمی گردد و گفته اند که در نواحی بیت المقدّس
سلیمان روزی بر تخت بود ناگاه فرجهٔ در مظلّهٔ طیور پدید آمد و آفتاب بر سلیمان افتاد نگاه کرد
موضع هدهد خالی یافت قصد تفحّص او نمود بقوله وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ و باز جست مرغانرا هدهد
در میان ایشان نبود فَقَالَ مَا لِيَ پس گفت از روی تعجب چیست مرا که در میان مرغان
لَا أَرَى الْهُدْهُدَ نمی بینم هدهد را آیا چشم من بوی افتد بجهت ساتری أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ۝ ع
یا هست از غایب شدگان ازین مجمع چون غیبت او برو متیقّن شد فرمود که بخدای تعالی سوگند
لَأُعَذِّبَنَّهُ هر آینه عذاب کنم او را بجهت تادیب و مصلحت انتظام مملکت عَذَابًا شَدِيدًا
عذابی سخت که پرهای او را بر کنم و او را در آفتاب افکنم و یا در میان مورچگان بیفکنم تا او را بخورند و یا میان
او و جفت او جدایی حکم کنم و یا او را باضداد در قفس محبوس سازم و یا از خدمت خودش برانم أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ
یا بکشم او را برای عبرت ابنای جنس او از مرغان أَوْ لَيَأْتِيَنِّي یا بیاید بمن بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ۝



بحجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده تا باعث عذر او شود در غیبت فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ ۝
پس درنگ هدهد در حالتی که زمان دیر و دور نبود یعنی زود باز آمد بجهت خوف او از سلیمان در اخبار آمده
که چون هدهد از موضع خود پرواز کرد در هوا بر است و چپ خود نگریست ناگاه باغی از بلقیس بنظر او در آمد
بهدهدی رسید که از جانب سبا می آمد وی را گفت از کجا می آیی گفت از شام و یمن و با سلیمان بن داود بوده ام
گفت سلیمان کیست گفت پادشاه جن و انس و وحوش و طیور آیا تو از کجا می آیی گفت من ازین ولایتم گفت
پادشاه این ولایت کیست گفت زنیست که او را بلقیس میگویند و او را ملکی عظیم و وسیع است و دوازده هزار
قاید دارد و هر قایدی صد هزار سوار اگر خواهی بیا و در مملکت او نگر گفت ترسم که سلیمان مرا طلبد و نیابد
بسلسلهٔ عقوبت معذّب سازد گفت همانا که این خبر را نزد او بری و یرا خوش آید هدهد با وی برفت و پادشاهی
و خدم و حشم وی را بنظر در آورد و باز گشت القصه سلیمان ع چون هدهد را ندید عفریت مرغانرا
که کرکس بود بطلبید و گفت تفحص هدهد کن وی بتجسس هدهد پرواز کرد بعد از آن عقاب را نیز که پادشاه
مرغان بود بطلب او فرستاد و وی در هوا پرواز میکرد هدهد را دید که از جانب سبا می آید آهنگ او کرد
خواست تا او را بچنگال عقوبت کشد زنهار خواست عقاب گفت ویحک سلیمان سوگند خورده که ترا عذابی
بلیغ کند یا بکشد یا حجتی روشن بیاری برای معذرت غایب گشتن گفت باکی نیست حجتی روشن دارم عقاب
او را در عقب خود گرفته و خود پیش پیش میرفت تا نزد سلیمان آمد و گفت یا نبیّ الله هدهد را آورده ام سلیمان
فرمود او را حاضر ساز عقاب او را پیش سلیمان آورد پر بر پای افکنده و در زمین کشان بانواع مذلت و
خواری سلیمان سر او را بخود کشید و از سر قهر و غضب گفت امروز ترا عذابی کنم که همهٔ لشکر من عبرت
گیرند هدهد گفت یا نبی الله یاد کن آنروز را که ترا در پیش حق تعالی بدارند سلیمان رنگش زرد شده دست از و
بداشت و سبب غیبت از و پرسید فَقَالَ پس گفت هدهد أَحَطْتُ مشاهده کردم و رسیدم
بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ بآنچیزی که مشاهده نکرده و نرسیده بآن یعنی بجمیع حالات و کیفیات شهر سبا رسیده ام
و همهٔ احوال آنرا کما ینبغی دانسته ام وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ ۝ و آورده ام بتو از
شهر سبا که مارب گویند خبر محقق و راست و درست که در آن هیچ شک و شبهه نیست از قتاده مرویست
که میان سبا و صنعا سه روزه راهست و سدی گفته که حق تعالی دوازده پیغمبر بشهر سبا فرستاده بود
القصّه هدهد گفت که خبر اینست که در هوا بهدهدی رسیدم که از آن ولایت بود و با عظمت پادشاه خود

وخوبی هوای آن دیار تقریر کرد هوس مشاهده کرده برفتم ودیدم سلیمان کفت پادشاه ایشان کیست ودین و
ایشان چیست هدهد کفت اِنِّی وَجَدْتُ امْرَاَةً بدرستی که من یافتم زنی را یعنی بلقیس نام که از روی
اقتدار تَمْلِکُهُمْ پادشاهی میکند اهل سبا را وَاُوتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ وداده شده است از هرچیز
که پادشاهانرا بکار آید از اموال وحشم وقتاده کفته که اهل مشورت او سیصد وسیزده تن بودند که با هریک
دوازده هزار مقاتل بود وَلَهَا عَرْشٌ عَظِیمٌ ومرآن زنراست تختی بزرک بسته بر تختهای
سلاطین دیکر آورده اند که تخت بلقیس سی کز در سی کز بود وطول او در هوا سی کز وبروایت دیکر هشتاد کز در
هشتاد کز در عرض وسمک آن مثل آن از زر ونقره ساخته مکلل بجواهر ابن عباس فرموده که بزرک بود
نسبت بپادشاهی او چه عظم از نسبت بعظم تخت سلیمان بود اکرچه پادشاهی سلیمان اعظم از پادشاهی
او بود مقدمه آن از ذهب مرصع بیاقوت احمر وزمرد اخضر مکلل بالوان جواهر وبرآن هفت خانه بود
وبرهر خانه دری آویخته بود وکویند او را چهار قایمه بود یکی از یاقوت سرخ ویکی از یاقوت زرد ویکی از زمرد
سبز ویکی از در سفید وصفحهای آن از زر مرصع بجواهر بعد از آن هدهد کفت وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا
یَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ یافتم آن زنرا وکروه او را که از روی ضلالت وجهالت سجده میکنند مر آفتاب را ومی
پرستند آنرا مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای وَزَیَّنَ وبیاراسته است لَهُمُ الشَّیْطَانُ برای ایشان
شیطان اَعْمَالَهُمْ کردارهای ایشانرا در پرستش آفتاب وسایر عملهای قبیحه شنیعه فَصَدَّهُمْ
پس باز داشته است شیطان ایشانرا عَنِ السَّبِیلِ از راه راست فَهُمْ لَا یَهْتَدُونَ پس ایشان راه نمی
یابند بطریق حق وشیطان این عمل شنیع را در نظر ایشان آراسته اَلَّا یَسْجُدُوا لِلّٰهِ بجهت آنکه مر خدای
الَّذِی آن خدایی که بتوانایی کامل خود یُخْرِجُ الْخَبْءَ بیرون می آورد پوشیده را فِی السَّمٰوَاتِ در
آسمانها وَالْاَرْضِ وزمینها یعنی قطرت بارانرا که در میان ابر پنهان است ظاهر میکرداند ونباتاترا از و
اخراج مینماید وَیَعْلَمُ مَا یُخْفُونَ ومیداند آنچه پنهان دارند در دلهای خود آفریده کان وبندکان خدا
وَمَا یُعْلِنُونَ وآنچه آشکاراست بر زبانهای خود وحفض هرد وفعل را بخطاب میخواند یعنی میداند
آنچه شما پنهان وآشکارا میکنید ومعلوم است که مختص است بواجب الوجود بالذات وبعد از آن کفت اَللّٰهُ لَا
اِلٰهَ اِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ خدای بحق هیچ خدایی نیست مکر او پروردکار عرش عظیمست
که محیط است بکرسی وکرسی احاطه نموده همه آسمانها وزمینهارا پس عرش بلقیس نسبت با عظمت عرش چه تواند بود

این سجده

۱۷۰

این سجده نیست از سجدات مندوبه وبدانکه خفای ملک بلقیس ومکان او بر سلیمان با آنکه مسافت میان سه روزه
راه بود که میان ما ومارب است بجهت مصلحتی بوده که حق تعالی آنرا دیده مانند خفای مکان یوسف بر یعقوب و
هدهد بالهام الهی این سخنانرا باتمام رسانید قَالَ کفت سلیمان ع سَنَنْظُرُ زود باشد
که در نکرم وتامل کنم در این سخن اَصَدَقْتَ آیا راست کفتی اَمْ کُنْتَ مِنَ الْکَاذِبِینَ یا هستی از دروغ
کویان حالی تفحص آب کن که ما ولشکر ما همه تشنه ایم وبوضو ساختن هم احتیاج داریم هدهد رهنمونی
بکرد تا چاهها بکندند وچندانچه خواستند آب برداشتند وبعد از آن نامه نوشت بلقیس باین طریق
که مِنْ عَبْدِ اللّٰهِ سُلَیْمَانَ بْنِ دَاوُدَ اِلٰی بِلْقِیسَ مَلِکَةِ السَّبَا السَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
اَمَّا بَعْدُ فَلَا تَعْلُوا عَلَیَّ وَاْتُونِی مُسْلِمِینَ یعنی این نامه ایست از بنده خدا سلیمان بن داود ببلقیس پادشاه
سبا سلام خدای بر کسی است که پیروی کرد خدای راه راست را ابتدا میکنم بنام خدای بسیار بخشنده
بسیار مهربان اما پس از حمد خدای عالمیان پس باید که سرکشی نکنید بر من وهم بیایید بمن منقاد کردن نهادکان
چون نامه بنوشت مهر از مشک بر سر آن نهاد وبنقش نکین خود آنرا منقش کردانید ودر خبر آمده که سلیمان
هدهد را نزد خود طلبید وکفت چون رسول منی ترا خلعتی باید پس دست مبارک خود بتن او فرود آورد
الوان مختلفه در او پیدا شد وانکشت بر سر او زد این تاج بر سر او پدید آمد ونامه در منقار او نهاد وکفت
اِذْهَبْ بِکِتَابِی هٰذَا ببر این نوشته مرا فَاَلْقِهْ پس بفکن اِلَیْهِمْ بسوی ایشان ثُمَّ
تَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بکردان از ایشان وبیک کوشه رو وتجسس کن فَانْظُرْ پس بنکر که ایشان
مَاذَا یَرْجِعُونَ بچه چیز باز میکردند یعنی در جواب مکتوب بچه نوع با یکدیکر رجوع میکنند و
سخن را بر چه قرار میدهند هدهد چون پرواز کرد هدهدی دیکر باو رسید ویرا با ترفع وتکبر وتزیین
دید کفت این تزیین تو از کجاست کفت من رسول رسول خدایم خلعت او در بر من وتاج اوست
بر سر من ونامه او در منقار من ومهر او بر آن ومهر خدای بر دل من پس بنزد بلقیس رفت در مارب
که بر سه میل است از صنعا ودر مجمعی که برو بلقیس بر تخت بود وارکان دولت حاضر بودند بر زبر تخت او
بپرواز آمد مردمان در وی مینکریستند نامه را بر تخت افکند وقول اشهر آنست که در کوشک خلوت
کرده بود وارکان دولت حاضر بودند ودرها بسته وکلیدهای آن در زیر سر کرفته وبخواب چاشت
مشغول بود هدهد از روزن بیامد ونامه را بر سینه وی افکند بلقیس برجست ونامه را برداشت وکویند

نامه نوشتن سلیمان ع
بلقیس پادشاه سبا

از روزنه منقار بر زمین میزد تا از صدای آن بیدار شد و بعد از آن نامه را با و انداخت و از وهب روایتست که
سوراخی بود که چون آفتاب برآمدی از آن سوراخ در کوشك افتادی و چون بلقیس بدیدی بسجده افتادی
هدهد بیامد و بالها باز کشاد و سوراخ را چنان بکرفت که آفتاب در آنجا نیفتاد چون آفتاب دیر ظاهر
میشد بر روزنه نکاه کرد مرغکی را دید که منفذ آفتاب را کرفته و نامه در منقار از آن متعجب شد هدهد
نامه بدو انداخت و از وهب روایتست که بلقیس خواننده و نویسنده بود و زبان عبری میدانست چون نامه را برداشت
و بخواند و حال هدهد ملاحظه کرد و در نامه نکریست دانست که نامه پادشاهیست که ملك آن پادشاه
عظیمتر از ملك اوست چه آنرا که مرغ مسخر او باشد در رسالت البته پادشاهی عظیم الشان و رفیع المکان
خواهد بود بلقیس بعد از مطالعهٔ نامه بر خود بلرزید و بترسید و امر کرد تا اعیان و اشراف حاضر شدند
و نامه را دست کرفته متوجه ایشان شد قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا کفت بلقیس ای کروه و اشراف
إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ بدرستی که افکنده شده است بسوی من كِتَابٌ كَرِيمٌ نوشتهٔ بزرکوار
ابن عباس فرموده که بجهت شرافت صاحب نامه که هدهد رسول اوست نامه را کریم خواند و یا بجهت آنکه
مهر داشت و حدیث اکرم الکتاب ختمه یعنی بزرکواری نامه بمهر کردنست و قتیبه کفته که بزرکواری آن
باعتبار آن بود که در طمع ملك نبود بلکه دعوت بود بما لك الملك و یا بجهت حسن لفظ و جود خط و بیان
آن و کفته اند که بلقیس شنیده بود که سلیمان پادشاه جن و انس و وحوش و طیور است و بجهت این کتاب
او را کریم کفت و بر هر تقدیر ارکان دولت او بعد از استماع این کلام کفتند ای بلقیس از جانب چه کس این
نامه آمده و مضمون آن چیست بلقیس کفت إِنَّهُ بدرستی که این کتاب مِنْ سُلَيْمَانَ از نزدیك
سلیمانست و او پادشاهست بر جمیع عالم وَإِنَّهُ و بدرستی که مشتملست بر دو مضمون اول آنکه مصدر است
باینکه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ بنام خدای بسیار بخشنده و بخشاینده و بسیار
مهربان بر بندکان مضمون دویم اینست در نامه که أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ بزرکی مکنید بر من و کردن
مکشید و فرمان برداری کنید وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ و بیائید بمن کرونده کان و کردن نهادکان
و یا فرمان بران حکم من در مجمع البیان مذکوراست که اول کسی که افتتاح بر بسمله کرد سلیمان بود و چون
قوم بلقیس بر مضمون نامه واقف شدند و دیدند که با وجود وجازت الفاظ دلالت بر معانی بسیار دارد
پریشان حال شدند و مضطرب و سراسیمه کشتند و بلقیس با ایشان در مقام مشاوره درآمده

ع بسمله





قَالَتْ کفت يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا ای کروه بزرکان و آن سیصد و سیزده بزرك بودند از ارکان مملکت
و مشیران پای تخت دولت و بجهت این با ایشان مشاورت کرد و کفت أَفْتُونِي فتوی دهید مرا فِي
أَمْرِي در کار من و آنچه صلاح و صواب باشد در این با من بکوئید مَا كُنْتُ نبودم تا غایت
قَاطِعَةً أَمْرًا قطع کننده و فیصل دهندهٔ کاری حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ تا حاضر میشدید یعنی
بحضور شما و بی مشورت شما کاری نکرده ام و نمیکنم قَالُوا کفتند آن کروه در جواب او نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ
ما خداوندان قوتیم و توانا و با کثرت عدد و کثرت عدد آلات و اسلحه وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ
و خداوندان کارزار سخت و شجاعت یعنی هم قوة داریم و هم لشکر و هم شجاعت و هم زر و شوکت وَالْأَمْرُ
إِلَيْكِ و این کار واکذشته است برای تو فَانْظُرِي پس بنکر و ببین که مَاذَا تَأْمُرِينَ
چه میفرمائی از مقاتله و مصالحه که ما مطیع و فرمان برداریم بلقیس چون میل مقاتله را از ایشان دریافت
نپسندید و کفت ما را مصلحت جنك نیست چه سرکار حرب دوری دارد اکر ایشان غالب آیند دیار
و مال ما در عرصهٔ تلفست چنانکه ملك علام در کلام مجید میفرماید که قَالَتْ کفت بلقیس إِنَّ
الْمُلُوكَ بدرستی که پادشاهان إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً چون درآیند بدیهی و شهری از روی
قهر و استیلا آنرا بتصرف خود درآورند و از روی غضب أَفْسَدُوهَا تباه سازند او را یعنی آنرا
خراب کنند وَجَعَلُوا و کردانند از قهر و غضب أَعِزَّةَ أَهْلِهَا عزیزان اهل آن دیار را
أَذِلَّةً ذلیل و خوار و بیمقدار یعنی غارت کیرند و اسیر کنند و بکشند وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ و همچنین
میکنند این عادات مستمرهٔ ایشانست بعد از آن بیان تمهید صلح کرد و کفت وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ و بدرستی
که من فرستنده ام إِلَيْهِمْ بسوی سلیمان و قوم او بِهَدِيَّةٍ هدیه که مقدمهٔ مصالحه است
و دافع شر و فساد از ملك فَنَاظِرَةٌ پس نکرنده ام از آنجا بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ بچه چیز باز
میکردند فرستاده شدکان تا بحسب آن عمل نمائیم که پیغمبر است یا نه یعنی اکر هدیهٔ مرا قبول کند پادشاه است
و اکر نه پیغمبر است پس پانصد غلام را لباس کنیزان درپوشانید یعنی زیورها و جامها که مخصوص بزنان است
در ایشان پوشانید از جبه های زربفت و از دستوانهای طلا و ساعدهای طلا و طوقهای طلا و کوشوارهای
طلا و پانصد هزار کنیز را بزی غلامان برآراست از قبا و طاقیه و کمربند و همه را بر اسبان یابو بر
نشانید و زینهای هر یکرا از ذهب مرصع بجواهر بیاراست و هزار خشت طلا و نقره و اسبهای تازی

نامه فرستادن بلقیس به سلیمان ع

بازین مرصع وتاجی از زر مکلل بدر و یاقوت و مبلغی کثیر از مشک و عنبر و حقه در و درر ناسفته و
مروارید کج سفته برای فرستادن مقرر کرد و نامه باین مضمون که اکر تو پیغمبری فرق کن میان انکه غلام
کدام است و کنیز کدام و بکو درین حقه چیست و ناسفته را سوراخ کن و کج سفته را رشته درکش
و منذر بن عمرو یا یکی دیکر از اشراف قوم بر رفتن تعیین فرمود و کفت ای منذر نیکو احتیاط کن اکر
بچشم غضب و سیاست در تو نکرد نترسی که او پادشاهست و ما بر وی غالب میشویم و اکر بتازه رویی و
خوشخویی با تو سخن کند بدانکه پیغمبر است و سخن او را نیکو بشنو و جواب نامه را بیاور و دلیل دیکر
بر نبوت او آنست که میان غلامان و کنیزان تمیز کند و کوهر ناسفته را سوراخ کند و مهره کج سفته را
رشته درکشد رسولانرا ساز رفتن مهیا کرده روانه ساخت و هدهد پیش از رسیدن ایشان بیامده
سلیمانرا بر جمیع حالات باخبر کردانید سلیمان بفرمود تا دیوان دیوانخانه را از زر و نقره مزین ساختند
و میدانی که هفت فرسخ طول او بود بخشتهای طلا و نقره فرش انداختند و فرشهای ملوکانه را که مرصع
بدر و یاقوت بود و انواع جواهر بر آن بکستردند و دیوانرا فرمود تا از دریا اسبان رنکارنک که از آن
نیکوتر نباشد بیرون آوردند و در پای تخت حاضر کردند و همه را زینهای مرصع نهادند و در روز
رسیدن منذر را بر اطراف و جوانب میدان بداشتند و امر کرد تا هر یک از آدمیان و پریان و دیوان
و سباع و وحوش و طیور و هوام حاضر شدند و طیور در روی هوا پر در پر بافتند و تخت سلیمانرا
در میان میدان نهادند و چهار هزار کرسی زرین و سیمین بر دست راست و چپ آن وضع کردند و علما
و اعیان و اشراف مملکت را بر آن کرسیهای زرین و سیمین برنشانیدند و لشکریان بترتیب صف در
صف کشیدند باین وجه که در پیش چند فرسنک آدمیان بایستادند و چند فرسخ از پس ایشان جنیان
و از عقب ایشان چند فرسخ سباع و بعد از سباع و وحوش ایستاده هزار دیده فلک در هزاران قرن
مجلسی بر آن تکلف و خوبی ندیده بود چون رسولان بکنار میدان رسیدند اسبانرا دیدند بر سر
خشتهای زرین و سیمین ایستاده و بر آنجا سرکین و بول می افکنند چون از اینجا پیشتر آمدند سباع را
دیدند که بر بالای خشتهای طلا ایستاده بترسیدند موکلان کفتند اندیشه بخود راه مدهید که اینها
بفرمان سلیمان کزند نرسانند و چون بشیاطین رسیدند و صورتهای باهول و هیبت آنها را دیدند
ترس ایشان بیشتر شد و موکلان تسکین ایشان داده از آنجا نیز بکذرانیدند و چون آن کبکبه و طنطنه

وشوکت را

وشوکت را دیدند از هدیهای خویش شرمنده شدند القصه می آمدند تا بپای تخت عظمت سلیمان رسیدند
و سر در پیش افکنده بایستادند آنحضرت با روی تازه تبسم کرد و منذر پرسش فرمود و انواع تلطف مرعی
داشت منذر نامه را بیرون آورد و ببوسید و بوی داد سلیمان ع قبل از مطالعه بالهام جبرئیل ع فرمود که
حقه را بیارید که در و در ناسفته و مهره کج سفته است بعد از آن منذر کفت با سلیمان بفرمای تا مهره
ناسفته را سفته کردانند و کج سفته را رشته درکشند سلیمان با اعیان مملکت و ارکان دولت کفت
که کیست که این در را سوراخ کند آدمیان عاجز آمدند و پریان و شیاطین کفتند که این کار ارضه است ارضه را
اوبانجوانند سلیمان ویرا امر کرد تا آن موضع مهره که رقم کرده بودند سوراخ کند ارضه مویی در دهن
کرفت و آنرا بسفت سلیمان دعا کرد تا حق تعالی روزی او را از چوب درخت کردانید بعد از آن کفت کیست
که ریسمان در در کج سفته کشد و دوده که جانوریست در میان و درمیان درخت سیب و به میباشد
کفت من ریسمان در این مهره کشم پس ریسمان در دهن کرفت و از یکجانب آن در رفت و بجانب دیکر
بیرون آمد پس امر کرد تا غلامان و کنیزانرا حاضر ساختند سلیمان ایشانرا کفت که از غبار راه روی و دست
خود را بشویید غلامان آب برداشتند و فی الحال روی شستن آغاز کردند و کنیزان آبرا از دستی بدستی دیکر
ریختند و آنکاه بر روی زدند و همچنین مردان اول آب بر پشت ساعد ریختند و زنان بر روی ساعد و این
از عادت قدیمه مردان و زنان است و بدین علامت میان مردان و زنان امتیاز کرد و کویند با هدایا عصائی
تراشیده مساوی الطرفین بود که از ملوک میراث ببلقیس رسیده بود و قدحی در نامه درج کرده بود
که بکو اسفل این عصا قبل از بریدن کدام طرف بوده و سر آن کدام و قدح را از آبی پر کن که نه از آب زمین
باشد و نه از آب آسمان سلیمان فرمود تا عصا را بر هوا انداختند هر کدام از طرف او که پیشتر بر زمین
آید اسفل آنست و امر کرد تا اسبانرا چندان بدوانیدند که قطرات عرق از ایشان فرود آمد و قدح را
بآن پر ساختند و کفت این آبیست که نه از زمین بیرون آمده و نه از آسمان فرود آمده بعد از آن جمیع هدایای
ایشان رد کرد همچنانکه حق تعالی از آن خبر میدهد بقوله فلما جاء سلیمان پس آنهنکام که آمد
رسول بلقیس بسلیمان ع و هدیه آورد قال اتمدونن بمال کفت سلیمان بر سبیل انکار که آیا
مدد میدهید مرا بمال و حال آنکه مال من از همه عالم بیشتر است فما آتانی الله پس آنچه عطا
کرده است مرا خدای از ملک عظیم و پادشاهی و نبوة و علم خیر مما آتاکم بهتر است

ازآنچه داده است شما از متاع دنیا وجهت این مرا بهدیهٔ شما احتیاج نیست بَلْ اَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُوْنَ
بلکه شما بهدیهٔ خویش شاد میشوید ومینازید بجهت آنکه مطمح نظر شما جز حطام دنیا نیست وهمه قاصرهٔ شما
مقصود است برآن بعد ازآن کفت ای رسول اِرْجِعْ اِلَيْهِمْ بازکرد بسوی بلقیس وقوم او وبکوی تا بیایند
نزد من از روی انقیاد واطاعت کغرض من از شما حطام دنیا نیست بلکه مقصود من آنست که بدین الهی و
فرمان برداری او دارید واکر فرمان نبرید درآمدن فَلَنَاْتِيَنَّهُمْ بِجُنُوْدٍ پس هرآینه بیاریم بدیشان
لشکری که از غایت قوة وکثرة وشوکت وعظمت ورفعت ومرتبه لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا طاقت مقابله
ومجادله نباشد مر ایشانرا تا بقدر لشکر وقدرت برمقاومت ایشان نداشته باشند وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ
مِنْهَا اَذِلَّةً وهرآینه بیرون کنیم ایشانرا از بلد سبا درحالتی که خوار وبیحرمت وبیعزت باشند وَهُمْ
صَاغِرُوْنَ وایشان خوار شده کان شوند باسیری وبندکی کرفتن یعنی لشکریان ما اکتفا نکنند باینکه
اعزه وملك ایشانرا انتزاع کنند بلکه باوجود این ایشانرا اسیر کنند وببندکی کرفتار کردانند منذر باز
کشته بخدمت بلقیس آمد وتمامی احوال را بعرض رسانید بلقیس بدانست که او پیغمبر خداست امرای لشکر خودرا
کفت چه صلاح می بینید دراین کار جواب دادند که حکم تراست هرچه فرمایی آن کنیم بلقیس کفت مارا طاقت
مقاتله ومقابلهٔ او نیست اکر فرمان نبریم برما غالب کردد ومارا بیمقدار کرداینده همه را بقتل رساند
وباسیری مبتلا سازد پس همه قول او نمودند پس بلقیس رسولی را فرستاد بخدمت سلیمان که من از سر انقیاد
طوع وانقیاد متوجه بارکاه تو ام تا بدانم که این دین چیست که مارا بآن دعوت میکنی تا بآن بکرویم وبعد از فر
ستادن رسول تهیهٔ راه کرده تخت خودرا در آخر خانهٔ هفتمین مضبوط ساخت ونکهبانی برآن برکماشت
وآن درهای هفت خانه را قفل کرده کلیدها برداشت ونایبی تعیین نمود وملك وولایت خودرا بدو سپرد
وبا دوازده هزار امیر باهمه عساکر وخدم وحشم متوجه پایهٔ سریر سلیمان شد دیوان خبر یافته
اندیشیدند که چون سلیمان بلقیس را ببیند باکمال حسن وجمال وعقل البته بازواج او میل کند واو
سلیمانرا بر اسرار جنیان مطلع سازد صلاح آنست که بر جمال وعقل او طعنه زنیم تا عیب او در دل
سلیمان نشسته بدو توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش تخت آمده بعرض رسانیدند که عقل
بلقیس قصور تمام دارد وکلام او از منهج صواب منحرفست وپای او مانند پای حمار است وپنج انکشت ندارد
سلیمان دراین اندیشه فرو رفت وخواست که اول عقل اورا امتحان نماید ودر تخت او بعضی از معجزات



خودها ونماید قَالَ کفت يٰٓاَيُّهَا الْمَلَؤُا ای کروه بزرکان اَيُّكُمْ يَاْتِيْنِيْ بِعَرْشِهَا
آیا کدام از شما می آورد بنزد من تخت بلقیس را قَبْلَ اَنْ يَّاْتُوْنِيْ پیش از آنکه بیایند بمن مُسْلِمِيْنَ
درحالتی که مسلمانان باشند وکرونده کان چه هرکاه بصفت اسلام بیایند کرفتن تخت او روا نباشد
مکر برضای چون سلیمان طلب کسی کرد که تخت بلقیس را حاضر سازد قَالَ عِفْرِيْتٌ مِّنَ الْجِنِّ کفت
دیوی بدهیات ناخوش سرکش از قوم جن که نام او ذکوان یا صخر مابود اَنَا اٰتِيْكَ بِهٖ قَبْلَ اَنْ تَقُوْمَ
من بیارم آنرا بتو پیش از آنکه برخیزی مِنْ مَّقَامِكَ از جای خود یعنی از مجلس حکومت وسلیمان تا
نصف النهار در مجلس حکومت نشستی وَاِنِّيْ عَلَيْهِ وبدرستی که من برحمل آن تخت لَقَوِيٌّ
اَمِيْنٌ هرآینه توانایم وبرحمل آن امینم در حفظ آن که در ذهب وجواهر مرکوزهٔ آن خیانت نکنم
وبامانت بتو رسانم سلیمان فرمود که زودتر ازین میخواهم قَالَ الَّذِيْ عِنْدَهٗ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتٰبِ
کفت آنکس که نزدیك او بود دانشی از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود واسم اعظم دانسته وآن خضر
بود یا ملکی که دفتر مقادیر نزد اوست وبقول اشهر آصف بن برخیا بود که وزیر خاص سلیمان بود وپسر
خواهر وولیعهد وخلیفهٔ او بود اَنَا اٰتِيْكَ بِهٖ من بیارم تخت بلقیس را بتو قَبْلَ اَنْ يَّرْتَدَّ
اِلَيْكَ طَرْفُكَ پیش از آنکه بازکردد بسوی تو چشم تو یعنی چون در چیزی نکری تا چشم از آن
برداری بجهت حلال نکریستن من تخت را حاضر کردانیده باشم سلیمان اورا دستوری داد وی بسجده افتاد
وکفت یا حی یا قیوم که بزبان عبری اهیا شراهیا باشد وبقول بعضی یا ذا الجلال والاکرام وکویند
یا الهنا واله کل شیء الها واحدا لا اله الا انت وبلفظ الله الرحمن بود وثعلبی که یکی از راویان اهل
سنت است آورده که عبدالله سلام از حضرت رسالت صلعم پرسید که یا رسول الله چه کس بود که تخت
بلقیس را از شهر سبا بنزد سلیمان آورد فرمود آنکس نبود مکر علی ابی طالب که باسمی از اسمای اعظم الهی تخت
بلقیس را نزد سلیمان حاضر ساخت وآنکه پیغمبر با امیر المؤمنین علی علیه السلام کفت یا علی تو با پیغمبران
سابق بودی بپنهان وبا من آشکارا واین که در اخبار بوضوح پیوسته که آنحضرت در همهٔ ازمنه بامر
الهی بهرصورتی که خواسته متمثل میشده وامور عجیبه ازوی بظهور می آمده وبامن آشکارا ومؤید اینست
وقصهٔ دشت ارجنه با سلیمان فارسی رضی الله علیه ازین مقولهٔ است ولهذا ملقب شده بمظهر
العجایب ومظهر الغرایب وبهرتقدیر چون آنکسی که نزد او اسم اعظم بود بآن دعا کرد تخت بلقیس بموضع

خود بر زمین فرو رفت در یکطرفة العین پیش تخت سلیمان از زمین بر آمد و در وسیط آورده که حق تعالی
آنجا تخت بلقیس را معدوم ساخت و اینجا که نزد سلیمان بود موجود کردانید و بروایت ماثوره از ابو عبد الله
آنست که حق تعالی طی ارض فرموده فی الحال تخت را نزد سلیمان حاضر کردانید و کویند ملایکه بسرعت
هرچه تمامتر آن تخت را بخدمت سلیمان حاضر ساختند و یا باد صرصر بفرمان ملک اکبر باسرع
زمان احضار آن نموده فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا پس آنهنکام که دید سلیمان آن تخت را با آن عظم ص
قرار کرفته عِنْدَهُ نزدیک او قَالَ هَذَا کفت بر وجه ادای شکر کذاری آن این استقرار تخت
بلقیس نزد من در مدت چشم زدن من مِنْ فَضْلِ رَبِّي از فضل پروردکار منست و محض فضل او
لِيَبْلُوَنِي تا بیازماید مرا که مثل این امور ءَأَشْكُرُ آیا شکر میکذارم و آنرا از محض فضل او میدانم
بدون قوة من أَمْ أَكْفُرُ ط یا ناسپاسی میکنم او را باینکه نفس خود را در آن دخل دهم و یا در ادای
شکر آن تقصیر نمایم وَمَنْ شَكَرَ و هر که سپاس داری کند نعمتی خدا یرا فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ
پس جز این نیست که سپاس داری مینماید برای نفس خود چه شکر موجب نعمت و سبب مزید آنست وَمَنْ
كَفَرَ و هر که کفران ورزد فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ پس بدرستی که پروردکار من بی نیاز است ع
از شکر کذاری و سپاسی داری مردمان و کرم نماینده بر مستحقان با وجود کفران و بعد از آن ادای شکر کذاری
برین نعمت و اعتراف بفضل و احسان ملک منان قَالَ کفت سلیمان با اعیان و اشراف خود نَكِّرُوا
لَهَا منکر و ناشناخته کردانید بتغییر هیات و شکل برای بلقیس عَرْشَهَا تخت او را باین وجه
که اعلی را با سفل آرید و مقدم را موخر سازید و یا جواهر آنرا تبدیل کنید یعنی اخضر بجای احمر و ابیض
در موضع اصفر وضع کنید نَنْظُرْ تا بنکریم که بعد از سوال از آن أَتَهْتَدِي آیا راه برد و بشناسد
تخت خود را بفطنت عقل بعد از تغییر و تبدیل آن أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ یا باشد از آنانکه
راه نمی برند و نمیشناسند آنرا و نزد بعضی معنی آنست     عرش خود کذاشته بود و حارسان بر آن کماشته
نزد من بسرعت زمان ایمان می آورد بخدا و به پیغمبر من یا انکه با وجود چنین معجزه ظاهره بر کفر اصرار مینماید
و قولا و لا ظهر است بسوغ کلام فَلَمَّا جَاءَتْ پس آنهنکام که آمد بلقیس نزد سلیمان و تخت خود
پیش سلیمان نهاده دید قِيلَ کفتند مر او را که أَهَكَذَا عَرْشُكِ ط آیا همچنین است تخت تو یعنی بجهت
زیادتی در امتحان عقل او بر سبیل تشبیه با و کفتند که عرش تو مانند اینست قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ

لذ

کفت کویا اینست و جزم نکفت که آنست از جهت آنکه احتمال داشت که تختی باشد مثل آن نه عین آن و این از کمال عقل
بود و بعد از آن کفت وَأُوتِينَا الْعِلْمَ و داده شده ایم ما دانش بر کمال قدرت الهی و وحدانیت و فردانیه
او و صحت نبوة سلیمان مِنْ قَبْلِهَا پیش از ین حالت یا قبل از ین معجزه بآیات متقدمه از قصهٔ هدهد
تا آخر وَكُنَّا مُسْلِمِينَ و هستیم ایمان آرندکان و کردن نهندکان حکم ویرا وَصَدَّهَا و باز داشت
خدا بلقیس را بتوفیق ایمان و سلیمان او را باز داشت مَا كَانَتْ تَعْبُدُ از آنچیزی که بود که می پرستیدند
انرا مِنْ دُونِ اللَّهِ ط بجز از خدای یعنی آفتاب را إِنَّهَا كَانَتْ بدرستی که بود بلقیس قبل از اسلام آوردن
مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ از کروه ناکرویدکان و از جملهٔ آفتاب پرستان یعنی بغیر از آفتاب پرستیدن مذهبی
دیکر نداشت و چون سلیمان امتحان عقل و فطانت بلقیس نمود و بعد از آن امتحان با وی کرد که دیوان کفته
بودند که پای او مشابه بپای حمار است و اصابع ندارد سلیمان فرموده بود تا قصری بنا کرده بودند و زمین آنرا
از آبکینهٔ سفید صافی ساخته و در زیر آن آب در آورده و ماهیان و سایر حیوانات در آنجا افکنده چنانچه
صحن آن خانه آب مینمود پس بفرمود تا سریر آنرا در میان قصر نهادند پس بر بالای آن سریر بنشست و امر کرد
که بلقیس را بطلبید چون بدر کوشک رسید قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ کفت مر او را درآی در ساحت
این قصر و کویند مراد عرصهٔ خانه است فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً پس چون بدید بلقیس آن صرح را
پنداشت آنرا آب بسیار بر مثابهٔ دریاچه وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا ط و برداشت و برکشید جامه را از پایهای خود
قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ ط کفت سلیمان فرو کذار دامن جامهٔ خود را بدرستی که آنچه آنرا آب
می پنداری عرصه ایست ساده و هموار از آبکینها آیه دلیلست بر آنکه چون کسی زن خواهد جایز است که محاسن
ویرا ببیند آورده اند که چون سلیمان ساق بلقیس را بدید که بر آن موی بود بطبع او ناخوش آمد و در علاج
ازالهٔ آن با آدمیان مشورت کرد بعضی کفتند باستره باید سترد کفت در آن خوف جراحت اعضاست
پس از شیاطین علاج طلبید ایشان برای او حمامی ساختند و آهک و زرنیخ بهم ممزوج کردند و پیش از ین
حمام و نوره نبود پس بلقیس را کفتند تا بحمام رفت و نوره بر خود مالید و موهای او زایل کشت و در روایت
آمده که در آنزمان که بلقیس بدر قصر آمد دریاچهٔ آب بنظر او در آمد کمان برد که سلیمان میخواهد که او را
در آن آب غرق سازد و چون بخطای ظن خود عارف شد قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي کفت ای رب من بدرستی
که ستم کردم بر نفس خود که کمان بد در حق سلیمان بردم و اشهر آنست که مراد وی از این پرستش آفتاب بود

يعنى برنفس خود ظلم كردم بپرستش آفتاب ولهذا درعقب اين كفته كه وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ
واسلام آوردم باسليمان يعنى بيمن صحبت او وامداد وى مسلمان شدم و بردست او كردن نهادم
لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مرخدايرا كه پروردكار عالميانست درهرچه بندكان خودرا بآن فرمود از اقسام
طاعات پس سليمان اورا درعقد نكاح خود درآورد وازو فرزندان متولد شد وملك و ولايت
بدو تفويض نمود وجنيانرا فرمود تا ابرای او سه حصن بنا كردند در زمين يمن كه ازتخت قدرة آدميان
بيرون بود يكى سيحون وديكرى ننيون وسيم عمران واورا بآن ولايت فرستاد ودرهرنكاه بزيارت او رفتى
وسه روز نزد او مقام كردى بامداد از شام روانه شدى ونماز پيشين در يمن بودى ودر بعضى
روايت آمده كه سليمان اورا نخواست بلكه اورا با تبع كه پادشاه همدانست عقد بست وبيمن فرستاد
وذووئيفه كه امير جن بود مامور بلقيس كردانيد تا براى او حصن چند بنا كرد عياشى باسناد معتبره
نقل كرده كه موسى بن محمد بن على بن موسى ويحيى بن اكثم روزى بهم رسيد ند يحيى از و مسئله چند پرسيد وى
جواب او ندانست پس نزد برادر خود على بن محمد صلوات الله عليهما آمد بعد از انكه اطاعت او كرده واقرار
بامامت آنحضرت نموده كفت جان من فداى تو باد پسر اكثم از من مسئله چند پرسيده آنرا از تو
جواب ميطلبم آنحضرت بخنديد وكفت چرا جواب اكثم نكفتى كفت بآن عارف نبودم حضرت فرمود بيان
آن مسايل كن كفت خبرده مرا از سليمان كه چرا با انكه پيغمبر بود محتاج آصف بود وبعد از آن مسائل ديكر
از او پرسيد وجواب شنيد حضرت فرمود اى برادر من بنويس كتابتى بيحيى بن اكثم وآنرا به بسم الله
مصدر ساز وبكو از من سؤال كردى از قول خدا در كتاب خود كه وَالَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ چه كس
بود بدانكه آن آصف بن برخيا بود وسليمان عاجز نبود از آنچه آصف ميدانست ليكن ميخواست كه اعلام
اهل ايمان كند از جن وانس كه بعد از وحجت خدا خواهد بود سليمان بامر خدا اين علم را بوديعت
باصف داده بود تا در امامت وخلافت او اختلاف واقع نشود همچنانكه سليمانرا در حال حيوة
داود فهم وذكى عطا فرمود بجهت انكه نبوت وامامت اورا بشناسند وبدانند كه بعد از پدر امام
ونبى جمله خلايق خواهد بود تا تاكيد حجت نموده باشد بر بندكان بعد از ذكر قصه سليمان على نبينا



وعليه السلام دربيان حال صالح با ثمود ميفرمايد وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا
وبدرستى فرستاديم ما بسوى قبيله ثمود برادر نسبى ايشان صالح پيغمبر را أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ بآنكه

بپرستيد خدايرا فَإِذَا هُمْ پس ناكاه ايشان بعد ازين كفتار بيكبار فَرِيقَانِ دو فرقه شدند مؤمن
وكافر يَخْتَصِمُونَ كه خصومت وجنك ميكردند همه ايشان با يكديكر وچون كفار بوقت خصومت
ملزم كشتند كفتند بصالح بيار آنچه مارا ميترسانى بآن از عذاب قَالَ كفت صالح بايشان يَا قَوْمِ
اى كروه من لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ چرا شتاب ميكنيد بعقوبت قَبْلَ الْحَسَنَةِ پيش از توبه
نيكو كه بروجه خلوص باشد يعنى تا خير توبه ميكنيد ببلا وعقوبت پيش از رحمت وعافيت يعنى چرا طلب
رحمت را مقدم نميداريد بر عقوبت لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ چرا استغفار نميكنيد يعنى با يمان وتوبه
از خداى آمرزش نميطلبيد قبل از نزول عذاب لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شايد شما رحم كرده شويد بقبول
توبه وعذاب فرونيايد چه بعد از آن ايمان وتوبه مقبول الهى نخواهد بود ونفع بشما نخواهد داد دراو عذاب
قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ كفتند آن كروه كه فال بد كرفتيم بتو وهركه با تست از كرويدكان يعنى
تو واتباع تو بر ما يمن نداريد چه تا آغاز دعوت وحجت كرده شده ايد قحطى وجوع روى بما آورده وسنك
تفرقه وپريشانى درميان ما افتاده وازيكديكر پراكنده شده ايم قَالَ كفت صالح ع بايشان كه
طَائِرُكُمْ فال بد وشامت شما عِنْدَ اللَّهِ از نزد خداست يعنى اين محنت وبليت از نزد خدا بشما
رسيده است بسبب كفر وعناد شما پس بشومى آن ميرسد بشما آنچه ميرسد بشما نه كه بجهت ما باشد بَلْ
أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ بلكه شما كروهى هستيد كه آزموده ميشويد يعنى شمارا مى آزمايند بخير وشر
ودولت ونكبت وآسانى وسختى يعنى خدا با شما معامله آزمايندكان ميكند تا بر عالميان واضح شود كه در
ايام دولت ونعمت بشكر كذارى آن مشغول ميشويد وراه بمنعم حقيقى خود برده اطاعت ميكنيد يانه ودر
زمان محنت وبليه شكيبائى ميكنيد واز اعمال قبيحه كه باعث اين محنت است باز مى ايستيد يانه وَكَانَ
فِي الْمَدِينَةِ وبودند در شهرى كه صالح بود از زمين حجر تِسْعَةُ رَهْطٍ نه نفر از اشراف و
اكابر قوم واشرار ايشان كه راس ورئيس ايشان بود قدار بن سالف بود يُفْسِدُونَ تباهى ميكردند بكفر
ومعاصى فِي الْأَرْضِ در زمين حجر وَلَا يُصْلِحُونَ وبصلاح نمى آوردند خودرا يعنى افساد
ايشان از شوب صلاح خالى بود وهرآنچه از ايشان صادر ميشد محض فساد بود واين نه كس مرتكب عقر
ناقه شدند وچون عقر ناقه كردند از صالح وعيد عذاب شنيدند قَالُوا كفتند با يكديكر تَقَاسَمُوا
بِاللَّهِ درحالتى كه سوكند خورده بودند بخداى بر طريقى كه نزد ايشان معتبر بود يعنى بعد از سوكند كفتند

لَنُبَيِّتَنَّهُ هرآینه شبیخون میکنیم برصالح وَأَهْلَهُ وکسان او را بکشیم و او را نیز در معرض زوال
انکنیم ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ پس هرآینه بگوئیم ولی خون او را مَا شَهِدْنَا حاضر نبودیم و مشاهده نکردیم
مَهْلِكَ أَهْلِهِ هلاك کرده شدن کسان او را و حفص بکسر لام میخواند یعنی در موضع هلاك ایشا
نبودیم چه جای آنکه ما متولی خون ایشان شده باشیم پس از هلاك ایشان چه خبر داشته باشیم وَإِنَّا
لَصَادِقُونَ وبدرستی که ماراست گویانیم در آنچه گفتیم وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا
ومکر کردند مکر کردنی و مکر کردیم مکر کردنی یعنی جزای مکر را بدیشان رسانیدیم یا آنکه مکر ایشانرا سبب
هلاکت ایشان ساختیم وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وحال آنکه ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند بآن
از ابن عباس مرویست که صالح مسجدی داشت در غاری و شبها تا روز در آن مسجد نماز گذاردی و این
نه کس که مذکور شد گفتند وعدهٔ عذاب ما سه روز دیگر است اما پیش از وقوع این بلا کار صالح بسازیم پس
اول شب بدان غار آمده در کمین نشستند تا چون صالح در آید او را بکشند حق تعالی فرشتگانرا فرستاد
تا بر هر یکی از ایشان سنگی فرود آوردند و همه را بکشتند و صالح از مکر ایشان خلاصی یافت و روایتی آنست
که حق تعالی فرمود سنگی بر در آن غار انداختند و آنرا بپوشید و ایشان در آنجا هلاك گشتند و باقی کفار
بصیحهٔ جبرئیل هلاك شدند فَانْظُرْ پس بنگر ای بیننده كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ
مَكْرِهِمْ سرانجام مکر ایشان از تکذیب و عناد و جحود و استکبار و ایذا و اهانت صالح و اهل او
أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ بدرستی که ما هلاك کردیم این نه تن را در غار و باقی قوم ایشانرا أَجْمَعِينَ
همه بصیحهٔ جبرئیل فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ پس هست خانهای ایشان در زمین حجر که شهر صالح است
خَاوِيَةً در حالتی که خالیست و یا منهدم افتاده بِمَا ظَلَمُوا بسبب ستم کردن و از حد در گذشتن
ایشان که کفر و عناد بود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در آنچه ما بثمود کردیم لَآيَةً هرآینه علامتیست
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ مر گروهی که دانند آنرا تا بدان پند گیرند از ابن عباس مرویست که می یابیم در کتاب خدا
که ظلم خانها خراب میکند پس این آیه برخواند و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکور است که ظلمهٔ
آل محمد را همین حال بود چه اثری از بیوت و مدافن ایشان نماند و آنچه در عقب خود گذاشته اند در دنیا
طعن و لعن است و در آخرت عقوبت عذاب الیم در درکهٔ جحیم وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و رهانیده
بودیم آنانرا که گرویده بودند بصالح وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی

ببرکت

ببرکت ایمان و صلاحیت و تقوی از مقاتل نقلست که در وقت هلاك قوم ثمود هر یك را جراحتی بر دست
بدید آمد بمقدار نخودی روز اول سرخ بود روز دویم زرد شد در روز سیم سیاه گشت و روز چهارم
شکافته شد و در عقب آن جبرئیل آمد و بانك بر ایشان زد و بر جای بمردند و مؤمنان که نجات یافتند
چهار هزار بودند صالح ایشانرا بحضرموت برد و در آنجا بجوار رحمت ایزدی پیوست و بجهت این آن زمین را
حضرموت گفتند یعنی حاضر شد آنجا موت بر صالح و بعد از ذکر ثمود بیان حال لوط میفرماید که
وَلُوطًا وفرستادیم لوط ابن هرون را بقوم خودش إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت لِقَوْمِهِ مر
گروه خود را از روی انکار و استهجان أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ آیا می آئید بخصلتی زشت یعنی لوط
قوم خود را گفت می آئید بمردان بعمل زشت و لواطه که زشت ترین فواحش است وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ
وحال آنکه شما میدانید زشتی آنرا و یا آنکه می بینید آنرا یعنی بمعاینه و مواجههٔ یکدیگر آنرا میکنید پس در
بیان فاحشه گفت أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً آیا شما می آئید بمردان از روی شهوت مِنْ دُونِ
النِّسَاءِ بجز از زنان که برای شهوت مخلوقند چه حکمت در مواقعت طلب نسل است نه قضا و حاجت
شهوت بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ تَجْهَلُونَ گروه مردمانید که نمیدانید عاقبت این فعل قبیح را
یا فعل شما مشابه کسیست که سفیه و جاهل باشد و تمیز میان قبح و حسن نتواند کرد فَمَا كَانَ
جَوَابَ قَوْمِهِ پس نبود جواب گروه لوط إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند بایکدیگر در حالتی که متفق
الکلمه بودند أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ بیرون کنید کسان لوط را مِنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه خود که سدوم است
إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ بدرستی که ایشان مردمانی اند منزه از افعال ما یعنی که خود را پاك میدانند
و ما را پلید میخوانند ابن عباس فرموده که این را بر سبیل استهزا میگفتند فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم
لوط را وَأَهْلَهُ وکسان او را یعنی دختران او را إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را که قَدَّرْنَاهَا
تقدیر کردیم و حکم فرمودیم بودن او را مِنَ الْغَابِرِينَ از باقی ماندگان در عذاب با قوم لوط بجهت
کفر و سخن چینی او وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان از زیر و زبر شدن مؤتفکات مَطَرًا
بارانی از سنگ فَسَاءَ پس بد بارانی بود مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ باران بیم کرده شدگان که تصدیق
بیم کنندگان نکردند و در صدد ایذا و آزار ایشان شدند پس گفتیم لوط را بعد از هلاکت ایشان قُلِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ بگو ستایش مر خدایراست بر اهلاك کفار وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ و سلام بر بندگان

الَّذِينَ اصْطَفَىٰ که برگزیدایشانرا بنگاه داشت خود از فواحش ونجاة داده از عقوبت وقول اکثر اصحاب
آنست که مامور باین حمد پیغمبر ماست ص وچون حضرت حق سبحانه وتعالی در این سوره قصهایی که دالست بر
کمال قدرت چون قصهٔ موسی واختصاص رسل بآیات کبری وچون قصهٔ سلیمان ومشتمل بر هلاك اعدا
ونصرت اولیا چون قصهٔ صالح وهود ولوط بوی فرستاد وقوف برین متضمن نعمت عظیمست پس بجهة این
ویرا بحمد الهی امر کرد وبسلام بر بندگان برگزیدهٔ او از انبیا یا عامت مؤمنان باصلاح در تفسیر اهل البیت
علیهم السلام آمده که ائمهٔ معصومین اند از اهل بیت او که دل ایشان سالم است از لوث علایق وسر ایشان
خالیست از فکر خلایق امروز سلام مرا بواسطه شنوند وفردا سلام را بیواسطه خواهند شنید که
سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ در این آیه ترغیب است برانکه در سخن گفتن آیند بحمد خدا وصلوات وسلام کنند
بر رسول کنند تا بیمنت آن این سخن مقبول سامعان گردد ولهذا ارباب تصانیف وخطبا وادبار
در اوایل رسایل وکتب خطب وسایر مقاصد همین طریقه مرعی میدارند چه حق تعالی بعد ازین امر باین
مقصود شروع کرده بر سبیل الزام حجت بر کفر فرموده که آللَّهُ خَيْرٌ خدای بحق بهتر است در ستایش و
پرستش أَمَّا يُشْرِكُونَ یا آنچه انباز میگیرند مشرکان با خدا واز بدیهیاتست که هیچ چیزی مترتب نمیشود
از عبادت آنچه بآن شرك گرفته اند تا موازنه توان میان او ومیان انکس که مبدء جمیع چیزهاست وخالق
ومالك همه آن در خبر است که چون رسول الله صلی الله علیه وآله این آیه تلاوت فرمودی بل الله خیر وابقی
واجل واکرم بعد از آن تعداد خیریت ومنافع خود میکند که آثار رحمت واسعهٔ اوست ودالست بر وحدانیت
وقدرت قاهرهٔ او تا بندگان از بادیهٔ جهالت وضلالت شرك روی بنزهت آباد وحدانیت او نهند و
میفرماید بر طریق اضراب از کلام سابق أَمَّنْ خَلَقَ یعنی بلکه بهتر است از آنچه کفار می پرستند
آنخدایی که بقدرت کاملهٔ خود بیافرید السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آسمانها وزمینها را که اصلند در کون
وفساد ومساوی منافع بندگان ومعیشت ایشان در آن وَأَنْزَلَ لَكُمْ وفرو فرستاد برای شما
مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا ابر مَاءً آبی که بارانست فَأَنْبَتْنَا بِهِ پس برویانیدیم بدان آب حَدَائِقَ
بوستانهای پرمیوه محاط علیها ذَاتَ بَهْجَةٍ که خداوند خرمیست وآراسته وزیبا وبانواع اثمار
واشجار وعدول از غیبت بتکلم برای تاکید اختصاص این نقلت بذات او یعنی ماییم که توانائیم وبس در
رویانیدن بوستانهای زیبا ونیکو از آب باران مَا كَانَ لَكُمْ نیست ونرسد مر شما را أَنْ تُنْبِتُوا





شَجَرَهَا انکه برویانند درختان آن بوستانها را أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا هست خدایی با خدای بحق که معاون
او باشد در آفرینش این اشیا چه آن منفرد است در ایجاد آن بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ بلکه مشرکان
گروهی اند که میل میکنند از راه حق که توحید است أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا این بدل امن خلق است
یعنی بهتر است از خدایان باطله آنکس که زمین را قرارگاه آدمیان ودواب کرد ایند باین وجه که آنرا از میان
آب بیرون آورد وبسوید فرمود بر وجهی قرار ایشان ودواب بر آن حاصل میشود وَجَعَلَ خِلَالَهَا
أَنْهَارًا وپیدا کرد در میان زمین جویهای آب روان که می آشامند وبآن زراعت میکنند وَجَعَلَ
لَهَا رَوَاسِيَ وآفرید برای استحکام زمین کوههای بلند که درو معادن حاصل میشود واز تحت
آن چشمها بیرون میجوشند وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا وگردانید دو دریای عذب وملح
مانعی که بجهت آن با یکدیگر خلط نشوند وبیان این در سورة الفرقان گذشته أَإِلَٰهٌ آیا هست یعنی نیست
خدایی مَعَ اللَّهِ با خدای بحق که در خلق این چیزها با و مدد نماید بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بلکه بیشتر
اهل شرك نمیدانند که خدا منفرد است در آفرینش این چیزها وهیچ چیز با او در آن شریك نیست لاجرم
بشریك در آن قایل شده اند أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ بلکه بهتر است از شریکان ناتوان کسی که اجابت کند
بیچاره وفرومانده را یعنی بتان را إِذَا دَعَاهُ چون بخواند او را مضطر کسیست که او را هیچ حیله ووسیله
نباشد مگر حق تعالی یا کسی که دل از هستی خود برداشته باشد چون غریق در دریا یا گم شده در بیابان یا بیمار
ناامید از صحت آورده اند که شیخ داود یمانی بعیادت بیماری رفت بیمار گفت ای شیخ دعا کن برای من
گفت تو دعا کن که مضطری واجابت بدعای تو بازبسته است زیرا که نیاز تو بیشتر است وحق تعالی نیاز بیچارگان
را دوست میدارد چه اگر نیازمند بیچاره دعا کند زود اجابت میفرماید وَيَكْشِفُ السُّوءَ وبر میدارد
بلیه را یعنی دفع میکند از او آنچه بد آید واما اجابت او موقوف بشروط مصلحت آنست چنانچه در آیه ادْعُونِي
أَسْتَجِبْ لَكُمْ مبین شده وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ومیگرداند شما را خلیفها در زمین یعنی
شما را جانشین پیشینیان سازد وزمین را از ایشان بتصرف شما در آرد أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ آیا خدایی دیگر
هست با خدای بحق که در این کارها اعانت او کند یعنی نیست ونشاید قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ اندکی پند
می پذیرند یا خدا را اندك یاد میکنند یا نعم او را کم متذکر میشوند أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ بلکه بهتر است
از بتان چه آمده بکسی که راه مینماید شما را فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ در تاریکیهای بیابان ودریا

بوسیلهٔ کواکب وعلامات مراد ظلمات شبست یعنی انکس که چون راهها بر شما مشتبه شد وطریق
بیرون شدن آن نمیدانید شما را مهتدی میسازد وَمَنْ یُرْسِلُ الرِّیَاحَ وآنکسی که میفرستد بادها
بُشْرًا درحالتی که مژده دهنده است بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ پیش از نزول رحمت او که باران است
ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ آیا باشد خدای دیگر با خدای بحق که یاری دهد بر مثل این یعنی نباشد چه او یگانه است
در خلق همهٔ اشیا تَعَالَى اللّٰهُ بزرگست خدای و برتر عَمَّا یُشْرِكُونَ از آنچه انباز میگیرند کافران
چه قادر خالق مقدس است از مشارکت عاجز مخلوق اَمَّنْ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ بلکه بهتر است از معبودان
ممکنهٔ عاجزه آنکس که می آفریند و از عدم بوجود می آورد خلق را ثُمَّ یُعِیدُهُ پس اعاده کند و باز
آورد او را بعد از آن در روز قیامت او را معبود سازد وَمَنْ یَرْزُقُكُمْ وانکس که روزی میدهد
شما را مِنَ السَّمَاۤءِ از آسمان بباران یا از ابر وَالْاَرْضِ ویا باسباب سماوی واراضی شما را روزی
میدهد ءَاِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ آیا خدای دیگر هست با خدای بحق که این کارها تواند کرد قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ
بگو بیارید دلیل روشن خود را برانکه کسی غیر الله تعالی برین قدرة دارد اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِینَ اگر هستید
راست گویان در انکه الهی دیگر هست چه کمال قدرت از لوازم الوهیت است وآن غیر حق را ثابت نیست
قُلْ بگوای محمد لَا یَعْلَمُ نمیداند مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ هر که در آسمانها و زمین است
از ملایکه وجن وانس الْغَیْبَ پوشیده و نا آمده اند اِلَّا اللّٰهُ لیکن خدا می داند چنانچه قدرت کامله
مخصوص باوست علم شامله نیز بدو اختصاص دارد وَمَا یَشْعُرُونَ ونمیدانند آنها که در آسمان و زمین اند
که اَیَّانَ یُبْعَثُونَ در کدام وقت برانگیخته خواهند شد چه این از جملهٔ علم غیب است که غیر او سبحانه
بآن عالم نیست و نزد بعضی این آیه در بارهٔ مشرکان است که رسول را از وقت ساعت قیامت سؤال کردند
پس معنی آنست که نمیدانند جمیع آدمیان که قیامت کی قایم شود بعد از آن جهت مبالغه در نفی علم بآن
بَلِ ادّٰرَكَ عِلْمُهُمْ بلکه بنهایت رسیده واستحکام یافته علم ایشان فِی الْاٰخِرَةِ در وقوع
آخرة بحجج وآیات عقلیه ونقلیه که اسباب علم ایشانست بر وقوع آن با وجود این آنچنانکه حق دانستن
آنست آنرا ندانستند پس چگونه عالم باشند بوقت وقوع قیامت که از امور غیبیه است که اصلا علم باسباب
آن ندارند یا نهایت علم ایشان همین است که آخرت واقع خواهد شد با دلهٔ عقلیه ونقلیه واز آنجا درنگذشته
بوقت معین برای وقوع قیامت واز ابن عباس مرویست که وصف ایشان باستحکام علم وتجاهل آن در آخرت

برسبیل



برسبیل سخریت واستهزا همچنانکه شخصی باستهزا بنادانترین مردمان گوید چه نیک دانسته وگوید
بل بمعنی هل است ودر لباب بمعنی ام تنزیل نموده وبراین هر دو تقدیر استفهام بمعنی نفی است یعنی
نرسیده وکامل نشده دانش ایشان در وقوع آخرت وکما ینبغی آنرا ندانسته اند بَلْ هُمْ فِیْ شَكٍّ بلکه ایشان
در شك وتردد اند مِنْهَا از وقوع آن مانند کسی که متحیر باشد بر وادی ودلیل بر آن نیابد بَلْ هُمْ
مِنْهَا بلکه ایشان از آخرت عَمُوْنَ نابینایند یعنی چشم ودل ایشان از مشاهدهٔ دلایل بعث وحشر
پوشیده است بجهت عدم تامل وتفکر در آن وَقَالَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا وگفتند آنانکه کافر شدند از روی
انکار واستبعاد بسبب عدم تدبر وتفکر در آیات بینه در حقیقت بعث اَءِذَا كُنَّا تُرَابًا آیا
چون کردیم ما خاك وَاٰبَاۤؤُنَا وپدران ما نیز خاك کردند اَئِنَّا لَمُخْرَجُوْنَ آیا ما بیرون شده کانیم
از گورها لَقَدْ وُعِدْنَا بدرستی که ما وعده داده شده ایم هٰذَا این حشر ونشر را نَحْنُ
وَاٰبَاۤؤُنَا ما وپدران ما مِنْ قَبْلُ پیش از وعدهٔ محمد اِنْ هٰذَا نیست این وعدها اِلَّاۤ اَسَاطِیْرُ
الْاَوَّلِیْنَ مگر افسانهای پیشینیان که مجرد حرف وصوت است وحقیقتی ندارد قُلْ بگوای محمد بایشان
که سِیْرُوْا فِی الْاَرْضِ بروید در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر واحقاف ومؤتفکات فَانْظُرُوْا پس
بنگرید که كَیْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِیْنَ چگونه بود سرانجام گناهکاران وکار ایشان بکجا رسید تا از آن عبرت
گیرند وبترسید از آنکه مثل آن بشما واقع شود بعد از آن بجهة تسلیه حبیب خود که کفار قریش تکذیب او میکردند و
آتش مکر می انگیختند فرمود که وَلَا تَحْزَنْ واندوهناك مشو ای محمد عَلَیْهِمْ بر تکذیب واعراض
مشرکان وَلَا تَكُنْ فِیْ ضَیْقٍ ومباش در تنگدلی مِمَّا یَمْكُرُوْنَ از آنچه مکر کردند ایشان که من نگه ع
دارندهٔ توام وترا از شر ایشان در پناه عصمت خود نگاه دارم ومکر ایشان را از تو دفع نمایم وترا بر ایشان غالب
کردانم وَیَقُوْلُوْنَ ومیگویند آن کافران تو واصحاب تو مَتٰى هٰذَا الْوَعْدُ کی خواهد بود این
عذاب موعود که عقوبت دنیا وآخرتست اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِیْنَ اگر هستید راست گویان بآن قُلْ عَسٰۤى
اَنْ یَّكُوْنَ بگو شاید وامید آن هست که بحکم الهی بود رَدِفَ لَكُمْ ما را بآن می ترسانی که از پی درآید
شما را ودر عقب بشما پیوندند بَعْضُ الَّذِیْ برخی از آنچه تَسْتَعْجِلُوْنَ شتاب میکنند نزول وحلول
آنرا وآن عذاب روز بدر بود یا قحط وَاِنَّ رَبَّكَ وبدرستی که پروردگار تو لَذُوْ فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ
هر آینه خداوند فضل واحسان وشفقت ورحمتست بر مردمان که تعجیل نمیکنند در عقوبت ایشان در کفر

ومعاصی وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ ولیکن بیشتر ایشان لَا یَشْكُرُونَ سپاس داری نمیکنند وحق نعمت تاخیر
عذاب را نمیشناسند بلکه از غایت جهالتی که دارند استعجال وقوع آن میکنند وَاِنَّ رَبَّكَ وبتحقیق که آفریدگار
و پروردکار تو لَیَعْلَمُ هرآینه میداند مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ آنچه می پوشانند آنرا سینهای کفار از
حقد وحسد ومکر بر تو وَمَا یُعْلِنُونَ وآنچه آشکارا میکنند از تکذیب وعداوت تو پس ایشانرا بر آن
جزا وسزا خواهد داد وعقوبت برسری وَمَا مِنْ غَآئِبَةٍ ونیست هیچ پوشیدهٔ از حوادث ونوازل
وغیر آن فِی السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ در آسمان وزمین اِلَّا فِیْ كِتَابٍ مُّبِیْنٍ مگر که نوشته در کتابی روشن
یا روشن سازندهٔ آنچه در اوست مگر کسی را که مطالعهٔ آن میکند از ملائکه مراد لوح محفوظست اِنَّ هٰذَا الْقُرْاٰنَ
بدرستی که این قرآن یَقُصُّ عَلٰی بَنِیْٓ اِسْرَآئِیْلَ میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند برای ایشان براستی
اَكْثَرَ الَّذِیْ بیشتر آنچه از روی جهالت هُمْ فِیْهِ ایشان در آن یَخْتَلِفُوْنَ اختلاف میکنند
وبخلاف یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه یهود وتنزیه نصاری واحوال معاد جسمانی و روحانی وصفات
بهشت ودوزخ وقصهٔ عزیر و مریم وعیسی و بنی مبشر در توریه که حضرت خاتمیت است چه بعضی از ایشان
میگفتند که آن یوشع است وجمعی دیگر بر آن بود که زمان ظهور ایشان بعد از این خواهد بود وغیر آن از احکام
مختلفه واین معجزهٔ پیغمبر ماست که کتاب ایشان ناخوانده بود وبآن خبر میداد وَاِنَّهٗ وبدرستی که قرآن
لَهُدًی هرآینه راه نماینده است وروشن سازنده وَرَحْمَةٌ وبخشایش ونعمت لِّلْمُؤْمِنِیْنَ برای گرویدگان
چه ایشانند که بآن منتفع اند نه غیری اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردکار تو یَقْضِیْ بَیْنَهُمْ داوری کند
وحکم فرماید میان اختلاف از بنی اسرائیل ومیان آنانکه بقرآن گرویده اند بِحُكْمِهٖ بحکم درست وراست
خود وَهُوَ الْعَزِیْزُ واوست غالب که حکم او را رد نتوان کرد الْعَلِیْمُ دانا بحقیقت آنچه حکم میکند بحکمت
ومصلحت آن وچون دانستی ای محمد که حق تعالی میان اهل حق و باطل حکم خواهد کرد وهریک را بر وفق عمل
جزا خواهد داد فَتَوَكَّلْ عَلَی اللّٰهِ پس توکل کن برخدای واز دشمنان ومعاندان باک مدار واندیشه بخود
راه مده وخاطر مبارک را آزرده مدار اِنَّكَ بدرستی که تو عَلَی الْحَقِّ الْمُبِیْنِ بر روشن وراستی
یعنی بیقین راه تو راستست وکار تو درست ومحق اویست بتوکل از مبطل همه اهل ایمان درین داخلند
واگرچه بظاهر خطاب با حضرتست بعد از آن تشبیه کفار میکند بمردگان ومیگوید که اِنَّكَ لَا تُسْمِعُ
الْمَوْتٰی بتحقیق که تو سخن نمیتوانی شنوانید مردگان را یعنی مرده دلان که فهم سخن تو نمیتوانند کرد

واعتقاد



واعتقاد ندارند وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَآءَ ونمیتوانند شنوانید کرانرا خواندن وآواز دادن یعنی ایشان
مثل آدم مرده اند ومرده شنوا نیست اِذَا وَلَّوْا چون بر گردند مُدْبِرِیْنَ درحالتی که پشت بر
کردانند که انند در ناشنیدن خصوصا کری که بر گردد و پشت بر داعی خود کند در آن محل استماع آن مشکلتر است
چه رمز واشارت را نیز نمی بیند که فهم کنند خلاصهٔ سخن معنی آنست که همچنانکه میت استماع چیزی نمیتواند کرد
وبجهت فقدان آلت استماع همچنین کافر استماع ندا میکند زیرا که سمع قبول نمیشنود وبآن پند نمیگیرد وتدبر
در آن نمینماید وهمچنانکه کر آواز خوانندهٔ خود نمیشنود خصوصا در وقت پشت برکردن واعراض نمودن چه با عدم
اعراض مظنهٔ استماع هست ودر حین اعراض طمع منقطع است از استماع همچنین کافر را قبل از اعراض امید
سماع با و میتوان داشت اما چونکه بجهت عناد وجود اعراض نمود طمع استماع بالکلیه از و قطع شد پس کافر صم
بکفر مانند میت باشد در عدم قبول هدایت ومثل اصم در عدم استماع دعا وَمَآ اَنْتَ بِهٰدِی الْعُمْیِ
نیستی تو راه نمایندهٔ کافران عَنْ ضَلٰلَتِهِمْ از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمیشود مگر ببصر واین
از ایشان مفقود است یعنی چون کفار بجهت فرط عناد واستکبار استعمال قوه متفکره نمیکنند در آیات ومعجزات
که موصل است سالک خود را بر منزل نجات پس بمنزلهٔ کوران اند پس بجهت عدم بصر راه نمی برند ودر گمراهی خود
متحیر وسرگردان میمانند اِنْ تُسْمِعُ نشنوانی یعنی شنوانیدن تو فایده ندهد اِلَّا مَنْ یُّؤْمِنُ بِاٰیٰتِنَا
مگر کسی که بگرود بآیتهای ما یعنی طلب حق کند بنظر کردن وتامل نمودن در آیات بینه ومعجزات واضحه فَهُمْ
مُّسْلِمُوْنَ پس ایشان گردن نهادگان اند فرمان ما را وَاِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ وچون واقع شود گفتار که
وعدهٔ عذابست عَلَیْهِمْ بر ایشان یعنی چون بر ایشان واقع ولازم گردد آنچیزی که بآن وعده داده میشدند از
بعث ونشور ویا چون حکم الهی صادر شود بوقوع عذاب بر کفار از ابو سعید خدری مرویست که چون آدمیان دست
از امر بمعروف ونهی از منکر باز دارند وهیچکدام عمل نکنند واجب شود بایشان عذاب الهی واول مواخذه شوند بما
عذاب که از جملهٔ آن اینست اَخْرَجْنَا لَهُمْ بیرون آریم برای ایشان دَآبَّةً مِّنَ الْاَرْضِ جنبنده از
زمین تُكَلِّمُهُمْ که سخن گوید با ایشان بزبان عربی فصیح اَنَّ النَّاسَ كَانُوْا بِاٰیٰتِنَا آنکه مردمان
بودند که بسخنان ما از وعد ووعید وحشر ونشر یا بدلایل قدرت ووحدانیت وفردانیت ما لَا یُوْقِنُوْنَ متیقن
نمیشوند واز سر یقین تصدیق بآن نمیکردند وخروج دابة الارض نشانهٔ ایست از علامات قیامت در روایت
آمده که از میان صفا ومروه بیرون آید مؤمن را از ایمان او وکافر را از کفر او خبر دهد ونزد این حال تکلیف

خروج دابة الارض

مرتفع شود و توبه قبول نگردد و عبدالله عباس روایت کرده که هیچ مؤمن نباشد مگر که دابه او را مسح کند و هیچ منافق نبود مگر که او را حطم کند و در شب مشعر که مردمان متوجه منی باشند بیرون آید و محمد بن کعب قرظی روایت کند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را ازین دابه پرسیدم فرمود که بخدا که او را دُم نباشد و محاسن داشته باشد و این مشعر است که این بشر خواهد بود و صاحب معتمد آورده که چون دنیا نزدیک بآخر رسد حق تعالی دابة الارض را از زمین بیرون آرد چنانچه ناقهٔ صالح را ع از سنگ بیرون آورد و در حدیث آمده که خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب مقارن باشد هر کدام که پیش بود آن دیگر در عقبش ظاهر گردد و از ابن عباس منقولست که از اشتراط ساعت اوّل آیات سماوی طلوع شمس بود از مغرب و از آیات ارضی خروج دابه که طول آن شصت گز باشد و چهار قایمه داشته باشد و مویهای زرد و باریک در اعضای او باشد مانند مویهای بچهٔ مرغ و دو بال داشته باشد و از تیز روی هیچ هارب از و فوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد روی او چون روی مردمان بود اما در غایت درخشندگی و روشنی و در تفسیر از ابن زبیر نقل کرده و در کشاف از ابن جریج که سر او شبیه بسر گاو بود و در عین المعانی آورده که چشم او چون چشم خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مشابهٔ شاخ گاو کوهی و لون او چون لون پلنگ و گردنش چون گردن شترمرغ و پهلویش مانند پهلوی یوز و دمش چون دنبهٔ قوچ و قوایمش مانند قوایم شتر و مابین مفصلین او دوازده گز باشد بزراع آدم و همه الوان مختلفه در او باشد و مابین هر دو قرن او یکفرسخ و بیرون آید میان صفا و مروه یا کوه اجیاد که در حوالی مکه است و یا وادی از وادیهٔ تهامه و از بحر رسد و مروی در حدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامات الساعه مذکور است که از رکن خانهٔ کعبه بدر آید و مردم با و نگرند و او مانند آفتاب سیر کند و بلند شود و بعد از سر و ثلث او بیرون بیاید و قول اشهر آنست که تمام بیرون آید و روی بمشرق نهد و بآواز بلند صیحه کند که همه اهل مشرق بشنوند و برهمین طریق روی بمغرب و شام و یمن نهد و عصی موسی و خاتم سلیمان در میان دو چشمان کافران مالد روی ایشان سیاه شود و کسی بر روی زمین نماند مگر که سیاه روی و سفید روی باشد و مردم یکدیگر را بنام ولقب نخوانند بلکه بسفید روی ای بهشتی و بسیاه روی ای دوزخی و از آنجهت بعضی معنی آیه را برین وجه گفته اند که چون واقع شود قول اوّل یا بتمیز مومنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را از ابو سریحهٔ انصاری روایتست که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود این دابه را سه نوبت خروج باشد یکبار باقصای مدینه



بیرون آید و خبر او در بادیه فاش شود و اما بمکه نرسد و بعد از زمان طویل قریب بمکه بیرون آید و بار سیم مردمان در مسجد الحرام بطواف مشغول باشند از جانبی از مسجد بیرون آید که میان رکن اسود و باب بنی مخزوم باشد و مردمان از و بترسند و بگریزند و جمعی که بجز از خدای نترسند دلیرانه پیش او آیند رویهای ایشان روشن شود و مانند ستاره درخشان گردد و بعد از آن روی بنواحی ارض نهد هر که وی را جوید بوی نرسد و کسی که از و گریزد از و فوت نگردد و کسی که دشمن خدا باشد از و بترسد و چنان خود را بوی نماید که نماز می گذارم و از پس پشت او در آید و گوید اکنون نماز میکنی پس داغی بر روی او نهد و با مردمان مجاورت نماید و در سفر و حضر با ایشان مشارکت کند مؤمن را از کافر بشناسد و در اندک روی زمین را احاطه کند و از حسن بصری روایتست که موسی از خدا درخواست تا دابه را بوی نماید سه شبانه روز بیرون می آمد و در هوا میشد با خلقتی و منظری مهیب و قطیع موسی از و بترسید و دعا کرد تا جای خود در رفت و نزد بعضی از اصحاب ما این کنایتست از خروج صاحب الامر و الزمان صلوات الله علیه که مهدی امتست در خطبة البیان امیر المؤمنین علی علیه السّلام واقع شده که دابة الارض مؤید این قولست و تسمیهٔ وی باین اسم بجهت آنست که دابة الارض یعنی ما یَدِبُّ فِی الأرضِ است یعنی بحکم الهی بخروج او صادر شود فی الحال از مکمن غیب بیرون آید و در وقتی مسارعت نماید و در اندک فرصتی روی زمین را احاطه فرماید و عیسی از آسمان نزول کند و در نماز بوی اقتدا کند و چون طواف کند همه باوی طواف کنند و زمین در زیر قدم ایشان بجنبد چنانکه قندیلها بجنبند که ناگاه صفا بشکافد و از آنجا بیرون آید و مردم را بنام ایمان و کفر خواند مؤمن را نقطهٔ سفید بر روی زند که همه روی او از آن نورانی گردد و کافر را نقطهٔ سیاه که همه روی او از آن سیاه شود و باقی علامت قرب قیامت و تفصیل احوال مهدی ع در کتاب غیبت مذکور است حاصل که حق تعالی بعد از ذکر علامت قیامت بیان آن روز میکند که وَيَوْمَ نَحْشُرُ و یاد کن روزی را که حشر کنیم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر امتی فَوْجًا گروهی را که رؤسا و اشراف ایشان باشند مِمَّنْ يُكَذِّبُ از آنها که تکذیب کرده شده باشند بِآيَاتِنَا بآیات کلام یا دلایل قدرت واضحه مَا فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته شوند تا اراذل و ادانی قوم بدیشان رسند و همه را بیکبار بدوزخ برند و یا ایشانرا باز دارند برای عتاب شدهٔ عذاب و تهدید بصعوبت عذاب بجهت غوایت و ضلالت و اغوا و اضلال ایشان و اصحاب ما بر آنند که این روز در دنیا باشد نه قیامت برای آنکه در قیامت همه را حشر خواهند کرد نه بعضی از ایشان که حَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا پس آن روز غیر آخرت باشد و آیه دلیل